ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م. ٨٠ صفحه
www.IslamTape.Com

حکمت و نصیحت

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود:
«أفضل الصیام بعد رمضان شهر الله المحرم». مسلم (١١٦٣).
بهترین روزه بعد از ماه رمضان روزه ماه محرم است.

آغاز سال هجری جدید و وظیفه‌ی ما در برابر آن

خطیب: دکتر صالح آل طالب

حمد و سپاس از آن الله است... حمد از آن اوست که علمش همه چیز را در بر گرفته است و زمانه را میان شب و روز گردانده است و آن را مکانی برای انجام کارهای نیک و بد قرار داده است تا آنکه دنیا به پایان رسد و هر زنده‌ای بمیرد جز الله... که آسمان را گسترانده سپس به بهترین نحو آن را در هم خواهد پیچاند...

و گواهی می‌دهم که معبودی به حق نیست جز الله که تنهاست و بی‌شریک است و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر اوست... خداوندا بر بنده و پیامبرت محمد و بر اهل بیت پاک و صحابه‌ی نیکش درود و سلام فرست و همچنین بر آنانی که به نیکی از آنان پیروی نمایند، تا روز قیامت...

اما بعد: تقوا، وصیت خداوند است برای پیشینیان و پسینیان آنجا که می‌فرماید: {...وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُواْ اللّهَ ...} [نساء: ١٣١] (ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] به شما سفارش کردیم که از الله پروا کنید)

از گذر روزها و شب‌ها و در پی هم رفتن سال‌ها عبرت گیرید که هر گامی انسان را به پایان نزدیک می‌سازد و گذر هر روز او را به انتها نزدیک‌تر.

ای مومنان: در مورد سال خداوند عزو جل می‌فرماید: {إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَاتِلُواْ الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ} [توبه: ٣٦]

(در حقیقت تعداد ماه‌ها نزد الله از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب الله دوازده ماه است از این [دوازده ماه] چهار ماه حرام است این است آیین استوار پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید چنانکه آنان همگی با شما می‌جنگند و بدانید که الله با پرهیزگاران است)

این ماه‌های قمری است که تعداد آن ١٢ است که چهار ماه

ادامه سرمقاله در ذیل همین صفحه

فهرست موضوعی ماهنامه:

معرفی خدمات نوار اسلام..... ٢
ویژه‌نامه شهادت امام حسین رضی الله عنه..... ٣
تقویم تاریخ..... ١١
تازه‌های سایت نوار اسلام..... ١٧
اخبار مهم..... ١٨
ردود و شبهات..... ٢٢
قرآن..... ٣٦
اعجاز قرآن و سنت..... ٣٧
قصه‌های قرآن..... ٣٩
آشنایی با علم حدیث..... ٤٠
یاد الله جل شأنه..... ٤٤
برگی از تاریخ..... ٤٥
مسائل اجتماعی..... ٤٧
مسائل زنان..... ٤٩
شناخت رسول الله صلی الله علیه وسلم..... ٥١
سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم..... ٥٢
شناخت صحابه کرام رضی الله عنهم..... ٥٣
اسلام‌شناسی..... ٥٦
اسلام و دشمنان..... ٥٧
جهاد..... ٥٨
شناخت اهل سنت..... ٦١
شیعه‌شناسی..... ٦٣
قیامت و زندگی پس از مرگ..... ٦٨
سیاست..... ٦٩
به سوی نور..... ٧٢
بزرگمردان جهان اسلام..... ٧٣
آشنایی با علمای معاصر..... ٧٤
معرفی کتاب..... ٧٥
شعر و ادب..... ٧٦
پاسخ به سؤالات..... ٧٧
معرفی سایتها..... ٧٩
درباره نوار اسلام..... ٨٠

ادامه سرمقاله

آن حرام است و خداوند از این که در این چهار ماه به خود ستم کنیم ما را بر حذر داشته است و انسان هر گناهی که انجام دهد در واقع به خود ستم ورزیده است... که حدیث ابوبکرة رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن را چنین تفسیر می‌کند: «زمانه به مانند روزی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید چرخیده است: سال دوازده ماه است که چهار ماه آن حرامند: سه ماه پشت سر هم است: ذوالقعده و دوالحجه و محرم، و رجب که میان جمادی [الثانی] و شعبان قرار دارد»...

سپس فرمودند: «اکنون چه ماهی است؟» گفتیم الله و رسولش داناترند. سپس سکوت نمود تا آنکه فکر کردیم به اسمی دیگر آن را نام خواهد برد. پس فرمود: «آیا این ماه ذی الحجه نیست؟» گفتیم: بله. فرمود: «امروز چه روزی است؟» گفتیم الله و رسولش داناترند. سپس سکوت نمود تا آنکه فکر کردیم به اسمی دیگر آن را نام خواهد برد. فرمود: «آیا امروز روز نحر نیست؟ گفتیم: آری.

فرمود: «پس بدانید که خون‌ها و مال‌ها و ناموس‌های شما به مانند حرمت این روزتان در این سرمین‌تان در این ماهتان بر شما حرام است و به زودی به دیدار پروردگارتان خواهید شتافت و او از اعمالتان سوال خواهد کرد... پس بعد از من به کفر باز نگردید که گردن یکدیگر را بزنید... هان! حاضر [این پیام را] به غایب برساند که چه بسا برخی از آنانی که غایبند و این پیام به آنها می‌رسد از برخی از آنان که حاضرند بهتر آن را بدانند..» سپس فرمودند: «آیا [این پیام را] رساندم؟» [به روایت بخاری و مسلم]

ای مسلمانان... این است پیام رسول خدا – صلی الله علیه وآله وسلم – در حجة الوداع که با آن با این سال و با مردم وداع گفت...

و ما نیز امروز با یک سال و با موسم حج وداع نمودیم و چند روز پیش نیز شاهد جشن گرفتن جهانیان در روز حقوق بشر بودیم...

رسول خداوند صلی الله علیه وآله وسلم ١٤٠٠ سال پیش همینجا نزدیک کعبه ایستاد تا حقوق بشر را پایه گذارده و مبادی عدالت و میزان حق را پایدار کند و همه‌ی انواع ظلم و ستم را در عقیده و رفتار و اندیشه و ارزش‌ها و عبادت و معاملات، لغو نماید. تا جان‌ها را محترم اعلام کرده و ربا را حرام کند و حقوق زنان را تثبیت نماید...

خطابه‌ای که جهان تا آن روز نشنیده بود و تاکنون پژواک آن از ورای قرن‌ها به گوش می‌رسد...

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌دانست که پایان زندگی‌اش نزدیک است و امتی که بنا نموده است در زمین ریشه دوانده و خود را در تاریخ ثبت نموده و صدای اذان به همه سو رسیده است و جماعت‌ها نماز بر چهارسوی زمان منتشر شده که اهل آن همه روزه پیش از طلوع خورشید و پس از آن و هنگام زوال آفتاب و پیش از شام به هم می‌رسند و آنانی که او تربیت کرده است این نور را به دیگر نقاط زمین خواهند رساند... این نسلی که رسول خدا آنان را تربیت نمود جزئی از رسالتی بودند که او ادا نمود و ما گواهی می‌دهیم که او به درستی این رسالت را به انجام رسانید.

و برای همین بود که او سخن می‌گفت و در همان حال نیز با امت خویش وداع می‌نمود و در تار و پود سخنانش همه‌ی خیرخواهی و محبت و اخلاصی را که داشت خالی می‌نمود... چه با ارزش است این وصیت و دارای چه اثر بلند مدتی است در تاریخ، برای کسانی که بیاندیشند! و برای همین است که در پایان این خطابه‌ی نبوی چنین آمده که: «هان! حاضران به غایبان برسانند...»

و اصحاب رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ به بهترین وجه این امانت را ادا نمودند و خداوند از همه‌ی آنان راضی و خشنود باد.

ای مسلمانان: این وصایایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وجدان مردم به جای گذاشت در بر گیرنده‌ی قضایایی فلسفی و یا نظریه‌هایی خیالی نیست... این‌ها مبادی و اصولی است که در کلماتی اندک و آسان جای گرفته و حاوی حقایقی است که دنیا برای سعادت و هدایت به آن‌ها نیازمند است و با همه‌ی اختصار خود راهنماتر و کاربردی‌تر از همه‌ی پیمان‌نامه‌های پر طمطراق بین المللی است.

و این از آن جا است که گوینده‌ی آن قلبی مملو از محبت به مردم و مهربانی نسبت به آنان داشت و بسیار نسبت به وصل نمودن مردم به خداوند و آماده ساختن آنان برای لقای الهی حریص بود و به این یقین داشت که زندگی صحیح با دوری از خداوند و وحی وی ممکن نیست.

بندگان خداوند... در این آیه‌ی کریمه و حدیثی که اکنون ذکر شد، خداوند متعال با رساترین و مختصرترین عبارت انسان‌ها را از ظلم و ستم بر حذر داشته و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به اصول مسائل اشاره نموده است زیرا او اصولی جاویدان و قواعدی پایدار را تقریر می‌نماید.

ستم آفتی است که فطرت‌ها و نصوص وحی بر بدی آن و نکوهش انجام‌دهنده‌ی آن اتفاق دارند... اما گاه این انحراف برخی از مردم را دچار خود می‌کند:

{ أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاء وَيَهْدِي مَن يَشَاء ...} [فاطر: ٨]

(آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند [به مانند مومنان صالح است؟] این الله است که هر که را بخواهد به گمراهی کشانده و هر که را بخواهد هدایت می‌کند)

ای مسلمانان: زشت‌ترین ستم‌ها شرک به خداوند متعال است. لقمان به فرزند خود چنین می‌گوید که: {ای فرزندم به الله شرک نورز که شرک ستمی است بس بزرگ} [لقمان: ١٣] و در سوره‌ی مائده چنین آمده که: {... همانا آنکه به الله شرک ورزد الله بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است و ستمگران یاوری ندارند} [مائده: ٧٢]

و این برای آن است که الله متعال همان آفریدگار روزی‌دهنده‌ای است که ما را از عدم به وجود آورده و نعمت داده است و هر چه در این جهان است در پیشگاه او خاضع است و هر فضلی به او بر می‌گردد... او پروردگار است و ما بندگان او و اوست که هر چه بخواهد می‌کند... ما را برای عبادت خود آفرید پس چگونه غیر از او عبادت شود! و ما را به بندگی خود فرمان داده پس چگونه برای بنده شایسته است بر او شوریده و از دستور آقا و سرورش سرپیچی کند؟

کوتاهی در حق خداوند ظلمی است که آثارش تنها بر خود آن ظالم سنگینی خواهد کرد و برای همین است که خداوند متعال فرموده است: { فَلاَ تَظْلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ ...} [توبه: ٣٦] (پس در این ماه‌های حرام به خود ستم نورزید...)

تجدد مواسم و گذر سال‌ها یادآور این است که انسان وضعیت رابطه‌ی خود را با خداوند مورد بررسی قرار داده و ایمان و عقیده و اعمال و اندیشه‌ی خود را بسنجد. زیرا او در حال سیر به سوی خداوند هست و به زودی در برابر پروردگار به حساب و کتاب خواهد ایستاد و نامه‌ی عملی که هیچ کوچک و بزرگی را رها نخواهد کرد:

{ يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ } [انشقاق: ٦]

(ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد)

ای مسلمانان همچنین از ستم‌هایی که شخص در حق خود انجام می‌دهد انجام دادن گناهان و سهل‌انگاری در انجام واجبات است که هر که به این آلوده شود در واقع به خود ستم ورزیده زیرا خود را به سوی آتش کشانده و در معرض خشم خداوند قرار داده است و اگر گناهان بدون آنکه کسی در برابر آن بایستد و بدون آنکه کسی در صدد اصلاح برآید در جامعه منتشر گردد بلا و عذاب الهی همه را فراخواهد گرفت و این سنت الهی در مورد امت‌ها و حکومت‌ها واضح و معلوم است:

{ وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ } [هود: ١٠٢]

(و این گونه بود [به قهر] گرفتن پروردگارت وقتی شهرها را در حالی که ستمگر بودند [به قهر] می‌گرفت آری [به قهر] گرفتن او دردناک و سخت است)

و از دیگر انواع ستم که در این آیه‌ی کریمه از آن سخن به میان آمده و در حدیث شریف در مورد آن به تفصیل سخن گفته شده ستم در حق مردم و تجاوز به آنان در جان و ناموس و مالشان است و ستم زشت‌تر و قبیح‌تر خواهد بود اگر در قبال نزدیکان و خویشاوندان باشد یا در حق همسر و دختر انسان یا در حق ضعیفان و زیردستان مانند خدمتکاران و کارگران باشد...

این تصویری از ستم است که دل را به درد می‌آورد... برخی‌ها تا احساس قدرت می‌کنند سعی در مسخر کردن دیگران در راه خواسته‌های خود می‌کنند و حق آنان را زیر پا گذشته و به تکلیف خود در قبال دیگران عمل نمی‌کنند:

{ كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى* أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى* إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى } [علق: ٦-٨]

(حقا که انسان سرکشی می‌کند (٦) همین که خود را بی‌نیاز پندارد (٧) در حقیقت بازگشت به سوی پروردگار توست)

که این آیه برای دلداری ستمدیده و نصیحت ستمگر کافی است که: {همانا بازگشت به سوی پروردگار است}

ظلم تاریکی روز قیامت است و دعای مظلوم به بالای ابرها برده شده و درهای آسمان برای آن گشوده می‌شود و میان آن و خداوند هیچ حجابی نیست و خداوند متعال در پاسخ به آن چنین می‌گوید که: «یاری ات خواهم داد حتی اگر پس از مدتی باشد». و خداوند به ظالم فرصت می‌دهد اما اگر او را گرفت، دیگر رهایی نخواهد یافت:

{...وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ } [شعراء: ٢٢٧]

(و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت)

هر که در عاقبت ستمگران نظر کند نشانه‌هایی عجیب از نشانه‌های الهی را مشاهده خواهد کرد که ممکن است این قصاص الهی در دنیا باشد و ممکن است در آخرت رخ دهد و اگر این قصاص رخ دهد بسیار وحشتناک خواهد بود:

{ وَلاَ تَحْسَبَنَّ اللّهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الأَبْصَارُ } [ابراهیم: ٤٢]

(و الله را از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل مپندار جز این نیست که [کیفر] آنان را برای روزی به تاخیر می‌اندازد که چشم‌ها در آن خیره می‌شود)

ستم و زیر پا گذاشتن حق دیگران و زیر پا نهادن کرامت‌های انسانی باعث بدبختی و افروختن آتش فتنه خواهد بود و ستم اگر همه‌گیر شود باعث فساد و ویرانی و نابودی خواهد گردید...

خداوند من و شما را به واسطه‌ی کتاب و سنت مورد برکت قرار دهد و من و شما را با آیات و حکمت موجود در آن سود رساند. این سخن خود را گفته و برای خود شما از خداوند بزرگ آمرزش می‌خواهم.

سایت نوار اسلام

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

قرآن کریم

خواندن قرآن کریم (متن)

خواندن متن قرآن کریم با فرمت فلش(کلیک کنید)

توجه: هنگامی که رایانه شما به اینترنت وصل است، روی گزینه موردنظر کلیک کنید

شنیدن قرآن کریم (نوار)

ارائه قرائت بیش از ۱۱۰ قاری برجسته جهان اسلام به همراه دانلود آنها از امکاناتی است که سایت نوار اسلام در اختیار مسلمین عزیز قرار می دهد. (کلیک کنید)

قرآن کریم باترجمه کوردی

شنیدن قرآن کریم با قرائت استاد سعد الغامدی با ترجمه کوردی از تفسیر آسان برهان محمد امین (کلیک کنید)

قرآن کریم باترجمه فارسی دری

شنیدن قرآن کریم با قرائت استاد محمد صدیق المنشاوی (با ترجمه فارسی دری) (کلیک کنید)

رادیو قرآن کریم (پخش مستقیم)

شنیدن پخش مستقیم قرآن (کلیک کنید)

رادیو و تلویزیون

- رادیو قرآن کریم (شبکة اسلامیة)
- رادیو قرآن کریم (شیخ محمد جبریل)
- رادیو کانال نور (پخش مستقیم)
- تلفزیون کانال نور (پخش مستقیم)

ویدیو نوار اسلام

دیدن و دانلود ویدیوهای سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

نوار صوتی

- نوارهای فارسی
- نوارهای غیر فارسی
- نوارهای أذان / أذکار / دعاء
- اناشید (سرود) فارسی و غیره

کتابخانه

- کتابخانه فارسی
- کتابخانه غیر فارسی

نشریات

ماهنامه نوار اسلام

مسابقه

- مسابقه نوار اسلام

بخش مسابقه نوار اسلام برای آزمایش معلومات شما عزیزان طراحی شده است.

برای مشارکت در این مسابقه، اول نوع مسابقه را انتخاب کنید و سپس نام و ایمیلتان را بنویسید تا بتوانید با دیگران رقابت کنید .

بخش مسابقه نوار اسلام در سه مرحله ابتدایی، متوسط و متقدم تنظیم شده است.

مقالات

- مقاله های فارسی

خطبه‌های نماز جمعه

- خطبه های نماز جمعه (متن)

سایت‌های مفید

- سایت نوار اسلام
- سایت فتاوی – پرسش و پاسخ
- سایت دائرة المعارف اسلامی
- سایت مهتدین (هدایت یافتگان)
- سایت اخبار جهان اسلام
- سایت تاریخ اسلام
- سایت خانواده خوشبخت
- سایت اسلام- قرآن و تفسیر
- سایت ویدیو فردا

نرم‌افزار

- نرم افزار اسلامی کامپیوتر
- نرم افزار مفید و رایگان

موبایل اسلامی

- موبایل اسلامی (کتاب)
- موبایل اسلامی (ماهنامه)
- موبایل اسلامی (نرم افزار)
- موبایل اسلامی (ویدیو – ۳gp)

کارت، فلاش، پوستر، بنر و بروشور

- کارتهای اسلامی
- فلاشهای اسلامی
- عکسها و بنرهای اسلامی
- بروشورهای اسلامی (آماده چاپ)
- پوسترهای اسلامی (آماده چاپ)

دانلود کل

- دانلود کل فایلهای قرآن
- دانلود کل موبایل اسلامی
- دانلود کل ماهنامه
- دانلود کل کتابخانه
- دانلود کل مقالات
- فهرست کل دانلودها

IslamTape.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

شهادت امام حسین رضی الله عنه

تألیف: عبدالله بن عبدالعزیز، ترجمه: اسحاق دبیری رحمه الله

اهل بیت از دیدگاه اهل سنت

شکی نیست که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان اهل سنت، مقام بلندی دارند و اهل سنت نسبت به آنان احترام بسیار قایلند و حقوق آنها را آنگونه که خداوند در شریعت قرار داده است رعایت می‌کنند، لذا آنان را دوست دارند و محبت و موالات شایسته‌ای نسبت به آنان دارند و به سفارش پیامبر در خصوص آنان عمل می‌نمایند همان وصیتی که در روز غدیر خم فرمود: «وأُذَكِّرُكم الله فی أهل بیتی»: (شما را درباره‌ی ـ رعایت حقوق ـ اهل بیتم سفارش می‌کنم([١]).

اهل سنت از همه مردم به این وصیت و دیگر وصایای پیامبر بیشتر پایبندند و عمل می‌کنند.

گفتنی است که اهل سنت از راه و روش شیعیان که در حق و محبت اهل بیت غلو و افراط می‌کنند و نیز از ناصبیهایی که اهل بیت را با ناسزا گویی و عداوت آزار می‌دهند، بیزار و مبرایند. و تمام اهل سنت بر وجوب محبت اهل بیت و تحریم آزار و بی‌ادبی، قولی یا فعلی نسبت به ایشان اتفاق نظر دارند و با افتخار می‌گوییم که، کتابهای اهل سنت مملو از مناقب و فضایل اهل بیت است.

به همین دلیل برخی از فضایل امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و فرزندان و نوادگانش را به ترتیب ذکر می‌کنیم: کسانی که شیعیان ادعای عصمت آنان را دارند و گمان و خیال می‌کنند که اهل سنت آنها را دوست ندارند و با آنان دشمنی دارند.

اول: امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه :

سهل بن سعد رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز جنگ خیبر فرمود:

فردا این پرچم را به مردی می‌دهم که خداوند خیبر را بر دستانش فتح می‌کند و او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند، آن شب مردم درباره‌ی مردی که فردا پرچم اسلام را از دست رسول خدا تحویل خواهد گرفت، حرف می‌زدند([٢]).

گوید: صبح که شد، مردم نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند، در حالی که هر یک از آنان امید وار بودند که رسول الله صلی الله علیه و سلم پرچم را به او بدهد، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟

گفتند: چشمانش درد می‌کند، فرمود: کسی را بفرستیدکه او را بیاورد.

علی را آوردند، رسول الله صلی الله علیه و سلم از آب دهان خویش به چشمهای او مالید و برایش دعا کرد، و علی رضی الله عنه شفا یافت، بگونه‌ای که گویا هیچ دردی نداشته است.

پس از این پرچم را به علی رضی الله عنه داد و علی رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا: آیا با آنان بجنگیم تا مثل ما شوند؟

فرمود: به‌صورت عادی برو تا به میدان آنان برسی، آنگاه آنان را به اسلام دعوت بده و از وجوب حقی که خداوند بر آنان دارد، با خبر کن، به خداوند سوگند اگر خداوند یک نفر را بوسیله‌ی تو هدایت کند، از شتران مو سرخ برای تو بهتر است([٣]).

در این حدیث فضیلتی بسیار بزرگ و یکی از مناقب آشکار امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب رضی الله عنه وجود دارد؛ چون پیامبر گواهی داده است که خدا و رسولش! علی رضی الله عنه را دوست دارد و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد.

دوم: فاطمه رضی الله عنها:

پیامبر فرمود: فاطمه سردار زنان بهشت است([٤]).

سوم: حسن و حسین:

از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که رسول الله ص، حسن رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه را دید و فرمود: «پروردگارا من این دو را دوست دارم، تو نیز دوست بدار».([٥])

در این حدیث فضیلتی آشکار برای حسنین است؛ چون پیامبر امتش را به محبت آن دو تشویق کرده و توضیح داد که محبت آن دو، به معنای دوست داشتن پیامبر است.

ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «حسن و حسین رضی الله عنه رداران جوانان بهشتند».([٦])

در این حدیث دو فضیلت بزرگ برای حسن رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه است؛ چون پیامبر به بهشتی بودن آن دو گواهی داده است و نیز خبر داده اند که هر آن دو سرداران جوانان بهشت‌اند.

چهارم: علی بن حسین:

یحیی بن سعید درباره‌ی او می‌گوید: «او افضل‌ترین هاشمی‌است که در مدینه دیده‌ام»([٧]).

امام زهری گوید: «هیچ هاشمی‌ای افضل‌تر از علی بن حسین ندیدم»([٨]).

محمد بن سعد می‌گوید: او ـ علی بن حسین ـ ثقه، مأمون، کثیرالحدیث، عالی مقام، بلند مرتبه و پرهیزگار بوده است.([٩])

پنجم: محمد بن علی باقر:

ابن سعد گوید: «او دارای علم زیادی بوده و حدیث زیادی روایت کرده است»([١٠]).

و صفدی گوید: او یکی از کسانی است که علم، فقه و دیانت را در خود جمع کرده است([١١]).

و امام ذهبی گوید: حافظ حدیث بوده و در احتجاج به او اتفاق دارند([١٢]).

ششم: جعفر بن محمد معروف به صادق:

امام ابوحنیفه درباره‌اش می‌گوید: «فقیهی آگاه‌تر از جعفر بن محمد ندیدم»([١٣]).

ابوحاتم گوید: «ثقه است، از کسانی مانند او نباید سؤال کرد»([١٤]).

ذهبی گوید: «جعفر بن محمد، صادق سردار علویها در زمان خودش در حجاز است و از صحابه نیست»([١٥]).

هفتم: موسی بن جعفر، معروف به کاظم:

ابو حاتم رازی گوید: «ثقه، صدوق و یکی از ائمه‌ی مسلمانان است»([١٦]).

ابن تیمیه گوید: «موسی بن جعفر از کسانی است که به عبادتگزاری و پایبندیش به طاعات و عبادات گواهی داده‌اند»([١٧]).

ذهبی گوید: «موسی بن جعفر یکی از بهترین حکیمان و از عبادتگزاران با تقوا بوده است»([١٨]).

هشتم: علی بن موسی معروف به رضا:

ذهبی درباره‌ی وی می‌گوید: او در علم، دینداری و سروری مقام و منزلت بلندی دارد([١٩]).

نهم: محمد بن علی معروف به امام جواد:

ابن تیمیه گوید: از بزرگان بنی هاشم و در سخاوت و سروری معروف است([٢٠]).

بغدادی([٢١]) می‌گوید:

اهل‌سنت معتقد به دوستی و موالات با همه‌ی همسران رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند و هر کس همسران رسول‌الله صلی الله علیه و سلم و یا برخی از آنان را کافر بداند، کافر می‌دانند و حسن، حسین، حسن بن حسن، عبدالله بن حسن، علی بن حسین(زین العابدین) و محمدبن علی معروف به باقر و جعفر صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و نیز دیگر فرزندان علی رضی الله عنه و کسانی که از نسل او هستند، و فرزندانی مانند: عباس، عمر، محمدبن حنفیه و دیگر کسانی که به روش پدرانشان بوده‌اند را محترم و شایان تقدیر و بزرگداشت، می‌شمارند([٢٢]).

ابو مظفر طاهر اسفراینی([٢٣]) در بیان منهج اهل سنت می‌گوید:

خداوند آنان را از این‌که درباره‌ی گذشتگان ـ پیشگامان امت اسلامی‌چیز ـ منکری بگویند یا بر آنان طعنه و ایراد وارد کنند، محفوظ نگه داشته است و درباره‌ی مهاجران، انصار، بزرگان دین، بدریان شرکت کنندگان در احد، و بیعت رضوان چیزی جز خیر و خوبی نمی‌گویند؛ و تمام کسانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم به بهشتی بودنشان گواهی داده را جز به خوبی و نیکی یاد نمی‌کنند و معتقدند ازواج و همسران پیامبر ص، اصحاب و اولاد ایشان ر را جز به نیکی نباید یاد کرد و نوادگان پیامبر صلی الله علیه و سلم مانند:

حسن، حسین، و نوادگان مشهورشان مثل عبدالله بن حسن، علی بن حسین، محمد بن علی، جواد بن محمد باقر، علی بن موسی الرضا و تمام کسانی که پایبند به سنت پیامبر و نوادگانش بوده اند، را محترم می‌شمارند و اجازه نمی‌دهند کسی از خلفای راشدین عیبجوئی کند و به آنان توهین نماید و معتقدند نباید کسی به بزرگان تابعین و تابع تابعین که بر منهج قرآن و سنت صحیح بوده اند و خداوند آنان را از آلوده شدن به بدعتها و منکرات حفظ کرده است، طعنه زند.([٢٤])

این خلاصه‌ای بود از عقیده‌ی اهل سنت و جماعت درباره‌ی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و کسانی که می‌خواهند بیشتر بدانند می‌توانند به کتابهای حدیث، سیره و زندگینامه‌ها رجوع کنند، انشاء الله خواهند دید که اهل‌سنت انصار و یاران اهل بیت‌اند. ([٢٥]).

زیرنویسها:

([١]) – صحیح مسلم با شرح نووی، کتاب فضائل صحابه، باب فضائل علی ١٨٨/١٥ حدیث/٢٤٠٨

([٢]) –النهایه لابن الأثیر ١٤٠/٢

([٣]) –صحیح بخاری با فتح الباری، کتاب فضائل صحابه، باب مناقب علی٧٠/٧ ش١/–٣٧ و صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه، باب فضائل علی١٨٧٢/٤ حدیث/٣٤٠٦

([٤]) –صحیح بخاری با فتح الباری، فضائل صحابه١٠٥/٧.

([٥]) – ترمذی کتاب المناقب باب مناقب حسن و حسین (٦٦١/٥) حدیث (٣٧٨٢) و گوید: حسن و صحیح است و آلبانی صحیح دانسته، ترمذی ٢٢٦/٣

([٦]) – مسند احمد ٣/٣ و ترمذی: کتاب المناقب ٦٥٦/٥ حدیث ٣٧٦٨ ومی گوید: حسن و صحیح است وحاکم درمستدرک١٦٦/٣–١٦٧ ودر روایتی دیگرو(ابوهما خیر منهما) وابن خزیمة فی صحیحه ٢٠٦/٢والهیثمی‌فی مجمع الزوائد ١٨٤/٩ و طبرانی هم روایت کرده است که اسناد آن حسن است و آلبانی در الاحادیث الصحیحه ٤٤٨/٢.

([٧]) – الحلیه ١٣٨/٣.

([٨]) – الحلیه ١٤١/٣ و تهذیب التهذیب ٣٠٥/٧

([٩]) – طبقات کبری ٢٢٢/٥

([١٠]) – طبقات کبری ٣٢٤/٥

([١١]) – الوافی بالوفیات ١٠٢/٤

([١٢]) – سیر اعلام النبلاء ٤١٣/٤

([١٣]) – تذکرة الحافظ ١٦٦/١

([١٤]) –الجرح و التعدیل٤٨٧/٢

([١٥])– مختصر العلو/١٤٨

([١٦])–الجرح و التعدیل١٣٩/٤

([١٧]) –منهاج السنه٥٧/٤

([١٨])–میزان الاعتدال٢٠٢/٤.

([١٩]) –سیر اعلام النبلاء٣٨٧/٩.

([٢٠]) –منهاج السنه٦٨/٤.

([٢١]) – عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بن عبدالله تمیمی‌بغدادی اسفراینی فقیه شافعی، اصولی، ادیب، در بغداد تولد یافت و درسال ٤٢٩هـ در اسفرئین وفات نمود.نگا: وفیات الاعیان ٢٠٣/٣ و الاعلام ٤٨/٤.

([٢٢])–الفرق بین الفرق/٣٦٠.

([٢٣])– طاهر اسفرائینی شافعی مشهور به (ابومظفر) امام اصولی، فقیه، مفسر، در سال ٤٧١هـ در طوس وفات نمود. نگا:طبقات الشافعیة ١٧٥/٣.

([٢٤]) – التبصیر فی الدین. ١٩٦

([٢٥]) – رجوع شود به العقیده فی اهل بیت، سحیمی.

موضع اهل سنت در خصوص شهادت امام حسین رضی الله عنه

ابن تیمیه عقیده‌ی اهل‌سنت را درباره‌ی شهادت امام حسین رضی الله عنه خلاصه کرده و می‌نویسد: «خداوند امام حسین را با شهادت اکرام نمود و قاتلان و دستیاران و کسانی که به کشتنش راضی بودند را خوار و ذلیل گردانید. واز شهیدان پیش از خود الگوی نیکویی دارد؛ چراکه او و برادرش حسن رضی الله عنه ، سرداران جوانان بهشتند. آن دو در زمان عزت و قدرت اسلام و مسلمانان بزرگ شدند و زندگی کردند لذا هجرت و جهاد نکردند و از اذیت و آزار مشرکین مصون بودند؛ بنابراین خداوند آن دو را با شهادت اکرام نمود، تا کرامت و بزرگواریشان کامل شود و درجه و مقامشان رفیع باشد و شهادت حسین رضی الله عنه مصیبت بزرگی است.

و خداوند به ما دستور داده که در هنگام مصیبت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ» بگوییم و می‌فرماید: [وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ۝ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۝ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ][١]): (صابران را بشارت بده. آنانی که هرگاه مصیبتی به آنان برسد، گفته‌اند: ما از خداییم و به خدا باز می‌گردیم. بر آنان درود و رحمتی از جانب خداوند است و آنان هدایت یافته گانند)([٢]).

زیرنویسها:

([١]) – بقره: ١٥٥ –١٥٦–١٥٧

([٢]) – مجموع الفتاوی ٥١١/٤

از کوفه چه میدانی؟

مبحث اول: کوفه مرکز شیعیان است

شیخ باقر شریف قریشی که یکی از علمای شیعه است، می‌گوید:

«کوفه مهد تشیع و یکی از سرزمینهای علویهاست و در بسیاری اوقات اخلاصش را برای اهل بیت به نمایش گذاشته است»([١]).

و نیز می‌گوید: «بذر تشیع در کوفه بعد از زمان خلافت عمر رضی الله عنه پاشیده شد»([٢]).

محمد تیجانی سماوی شیعی می‌گوید: «ابوهریره وارد کوفه شد، که مرکز شیعیان علی ابن طالب رضی الله عنه بود»([٣]).

مبحث دوم: کوفه سرزمین خیانت و پیمان‌شکنی است

شیخ جواد محدثی گوید: «اهل کوفه در تاریخ به خیانت و عهد شکنی شهرت یافته... به هر حال تاریخ اسلام نگاه خوبی از عهد و پیمان کوفیان و پایبندیشان به پیمانها به خود ندیده و تجربه نکرده است»([٤]).

و نیز می‌نویسد: «برخی از ویژگیهای فطری و اخلاقی اهل کوفه که می‌توان بدان اشاره کرد، عبارتند از: «رفتارشان متناقض است، کارشان حیله‌گری و نیرنگ بازی و رنگ عوض کردن و سرکشی در برابر والیان و حاکمان است و از هر فرصتی که بدست آرند سوء استفاده می‌کنند، بداخلاقی، حرص، طمع، تایید شایعه پراکنی‌ها و تمایلات و تعصب قومی، و بر علاوه اینکه آنها از قبایل مختلف تشکیل و ترکیب شده‌اند، همه‌ی این اسباب و علتها، منجر به این شد که سیدنا علی رضی الله عنه از آنان آن همه تلخیها و رنجها را تجربه کرد و امام حسن با خیانت و پیمان شکنی آنان روبرو شد و مسلم بن عقیل مظلومانه در میانشان کشته شد و حسین رضی الله عنه با لب تشنه در نزدیکی کوفه (کربلا) بدست سپاهیان کوفه به شهادت رسید»([٥]).

حسین کورانی شیعی می‌گوید: «حال مهمترین شباهتها و ویژگیهای ایمان کوفیان چیست؟ می‌توانیم مهمترین خصوصیات آنان را در موارد زیر خلاصه کنیم:

الف– یاری نکردن اسلام.

ب– به مال و دنیا بسیار علاقه مند بودند.

ت– رنگ عوض کردن در مواضع مختلف([٦]).

جواد محدثی شیعی می‌گوید: «تعداد شیعیان اهل بیت در کوفه کم نبود، اما دوستی آنان بیشتر آمیخته به عواطف و سخنرانیهای حماسی و احساسات زود گذر در برابر خاندان پیامبر بود تا دوستی اعتقادی و عملی نسبت به آل علی و شتافتن به میدانهای جنگ و جان فدایی»([٧]).

و باقر شریف شیعی می‌گوید: «کوفیان نامه‌ها و بیعتی که با دست نماینده‌ی امام کرده بودند را فراموش کردند([٨]).

زیرنویسها:

([١]) – حیاة الامام الحسین ١٣/١٢/٣

([٢]) –حیاة الامام الحسین ١٣/١٢/٣

([٣]) –اعراف الحق ١٦١

([٤]) – موسوعه عاشورا ٥٩

([٥]) – موسوسه‌ی عاشورا ٥٩

([٦]) – فی رحاب کربلا ٥٣

([٧]) – موسوعه‌ی عاشورا /٦٠

([٨]) – حیاة الحسین ٣٧٠/٢

خیانت‌های شیعیان به اهل بیت

وقتی زندگی سیدنا علی رضی الله عنه را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که از شیعیانش(اهل کوفه) شکایت و گلایه دارد و می‌گوید: همه ملتها از ظلم و ستم حاکمانشان در هراس هستند اما من از رعیتم بیم دارم! از شما خواستم به جهاد بروید نرفتید! به سخنان شما گوش دادم اما شما به سخنانم توجه نکردید! شما را اشکارا و پنهان دعوت دادم، ولی شما نپذیرفتید! شما را نصیحت کردم قبول نکردید! شما همانند حاضرانی هستید که غایب هستند و بردگانی هستید که تصور می‌کنند، اربابند؟! حکمتها به شما گفتم که از آنها ابراز تنفر کردید و شما را با پندها و موعظه‌های رسا نصیحت کردم، از آنها دوری گزیدید! و هنگامی‌که شما را به جهاد با سرکشان تشویق وتحریک کردم، هنوز به پایان سخنم نرسیده بودم که با شتاب پراکنده شدید؟ و به مجالس خودتان می‌روید و از موضع‌تان عقب نشینی می‌کنید! بامدادان شما را راست می‌کردم، شبانگاهان همانند پشت مار به حال خودتان بر می‌گشتید، تا جایی که راست کننده ناتوان مانده و آن کس که باید راست می‌شد همچنان منحرف است.

ای کسانی که جسدهایتان حاضر و عقلهایتان غایب و هوا و هوسهایتان پراکنده و منحرف است، امیرانتان به شما آزمایش و مبتلاء شده است و حاکمانتان مطیع و فرمانبردار خداست و شما خدا را نافرمانی می‌کنید!!

سوگند بخدا که دوست دارم و آرزو می‌کنم که ای کاش معاویه رضی الله عنه با من همچون معامله‌ی دینار و درهم می‌کرد و ٢٠ نفرتان را به یک نفر از طرف‌دارانش عوض می‌کردم؟!

ای اهل کوفه! آرزو داشتم که کاش شما از سه بیماری اساسی یکی را می‌داشتید! اما شما کرانِ شنوا، گنگان سخنگو و کوران بینایید! شما آزادگانِ راستین در هنگام رو در رویی و برادران مورد اطمینان در مشکلات نیستید

ای کوفیان شما همانند شترانی هستید که ساربان آنها را گم کرده و از هر طرف که آنها را جمع می‌کند، از طرفی دیگر پراکنده می‌شوید، دستهایتان خاک آلود باد([١]).

دکتر احمد راسم نفیس(شیعی) موضعگیری دیگری از رسواییهای کسانی را که بظاهر طرفدار علی رضی الله عنه و در واقع ایشان را آزار می‌دادند، را برای ما نقل می‌کند. وی می‌گوید: نصر بن مزاحم روایت می‌کند که علی رضی الله عنه روز و شب ناظر صحنه‌ی جنگ و میدان مبارزه بود تا این که بر سپاه معاویه رضی الله عنه تسلط پیدا کردیم و نزدیک بود آنها را شکست دهیم که فرستاده‌ی امام نزد من آمد و گفت: امام از تو می‌خواهد که نزدش بیایی، گفتم: این وقتی است که شایسته نیست مرا از موضعم که امیدوارم پیروز شویم؛ جدا کنید.

گوید: یزید بن هانی رفت و امام را در جریان گذاشت. هنوز بار دوم نیامده بود که غبار و سر و صداها از سمت مالک اشتر بلند شد که بیانگر پیروزی و غلبه‌ی سپاه عراق و شکست و خواری سپاه شام بود. در همین حال طرفداران(شیعیان) و اطرافیان علی رضی الله عنه به او گفتند: بخدا سوگند تو دستور دادی که مالک اشتر آتش جنگ را شعله ور کند!

گفت: مگر ندیدید که در حضورتان نماینده‌ام را بدنبالش فرستادم؟!

مگر نه این است که در حضورتان آشکارا با او حرف زدم و شما می‌شنیدید؟!

گفتند: اگر چنین است پس کسی را بفرست که بیاید، سوگند به خدا در غیر این صورت تو را تنها می‌گذاریم!

امیرالمؤمنین گفت: وای بر تو ای یزید! برو به او بگو بیاید که فتنه برپاست، او بنزد اشتر رفت و پیام امام را به او رساند.

مالک اشتر گفت: آیا این قرآن‌ها را که بلند کرده‌اند می‌بینی؟

یزیدبن هانی گفت: آری

مالک گفت: تو را بخدا مگر نمی‌بینی که پیروزی نزدیک است؟!

و آنها با چه چیز روبرویند و خداوند چه پیروزی نصیب ما کرده است؟

آیا شایسته است این موقعیت را رها کنیم و از آن باز آییم؟!

یزید گفت: آیا دوست داری تو در اینجا پیروز شوی و امیرمومنان در آنجایی که هست تسلیم دشمنانش(همانهایی که ادعای طرفداری و دوستی علی را داشتند) شود؟!

مالک گفت سوگند بخدا این را دوست ندارم.

گفت: پس بدان که آنها امام را تهدید کردند و سوگند خوردند که یا بفرست مالک اشتر از صحنه‌ی جنگ بیاید یا همانند عثمان، تو را با شمشیرهایمان خواهیم کشت!([٢]) و یا تسلیم دشمنت می‌کنیم.

گوید: اشتر برگشت و نزد آنان آمد و گفت: ای

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ٦ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

امیرالمؤمنین صفها را مرتب کن که سپاه شام دارد از پا در می‌آید. پس از آن داد و فریاد راه انداختند که امیرالمؤمنین حاکمیت را پذیرفته است و به حکم قرآن رضایت داده است، اشتر گفت: اگر امیرالمومنین قبول کرده، من هم قبول می‌کنم.

مردم گفتند: امیرالمؤمنین راضی شده، امیرالمؤمنین قبول کرده، امام در این حالت ساکت و سرش پایین بود و به زمین نگاه می‌کرد و چیزی نمی‌گفت، سپس بلند شد و همه‌ی مردم ساکت شدند.

گفت: همواره با شما بر رفتاری پسندیده داشتم تا اینکه از شما پیمان جنگ گرفتم، سوگند بخدا من از شما پیمان گرفتم اما شما مرا تنها گذاشتید. و دشمن بر علیه من پیمان گرفت و تنها نماند، و عهد و پیمان در میان شما بی‌ارزش است، بدانید که من دیروز امیرالمومنین بودم و امروز شما به من دستور می‌دهید و دیروز من نهی می‌کردم و امروز مرا نهی می‌کنید و شما زنده ماندن را می‌پسندید و در شرایطی نیستم که شما را بر چیزی که ناپسند می‌دارید وادار کنم و سپس نشست([۳]).

آری! مسئله به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه امام را متهم به دروغگویی هم کردند.

شریف رضی از امیرالمومنین علی رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت:

اما بعد، ای اهل عراق! شما همانند زنی هستید که حامله شده و وضع حمل کرده و سرپرستش وفات کرده و مدتی طولانی بیوه بوده است و دورترین وارثش او را به ارث برده، سوگند به خدا! من نزد شما به اختیار خودم نیامدم، بلکه شما مرا آوردید و به من خبر رسیده که شما می‌گویید، دروغ می‌گویم، خداوند شما و دروغگو را بکشد.!!([٤]).

به همین علت امام به شیعیانش گفت: خداوند شما را بکشد که دلم را پرخون و سینه‌ام را سرشار از خشم و کینه کردید، چنان بر من فشار وارد کردید که نفسهایم همچون جرعه‌ی آب در حنجره‌ام فرو می‌رود و نظرم را با عصیان و تنها گذاشتن، خراب کردید([۵]).

این است حال آنانی که ادعا می‌کردند، از امام اول و معصوم – به گمان خودشان – پیروی می‌کنند و در اطرافش بودند.

شگفتا! که آنان همواره روایتی جعلی و بی اساسی را که به شرح زیر است می‌خوانند:

ای علی! تو و شیعیانت در حالی خدا را ملاقات می‌کنید که خدا از شما راضی و نیزشما از خدا راضی هستید و دشمنانت باسیه رویی و غضب الهی او را ملاقات می‌کنند!!!

حال سوال ما این است که آیا براستی کسانی که خدا از آنان و آنان از خدا راضی هستند، همین‌هایند؟!!

پس از این ببینیم با حسن بن علی رضی الله عنه چه کردند؟

دکتر احمد نفیس درباره‌ی امام حسن رضی الله عنه و آنانی که به ادعای دوستی و پیروی(شیعیان) اطرافش را گرفتند و برای جنگیدن آماده شده بودند؛ می‌نویسد: امام حسن؛ برای آنان سخنرانی کرد و گفت: اما بعد، خداوند جهاد را بر بندگانش فرض کرده و آن را ناخوشایند نامیده و سپس خطاب به مجاهدانِ مومن فرموده: «اصبروا إن الله مع الصابرین»: (صبر کَنید که خداوند با صابران است).

ای مردم! به چیزهایی که دوست دارید بدون تحمل ناخوشایندیها نمی‌رسید، خداوند به شما رحم کند به اردویتان –در نخیله– بروید. تا ببینیم چه می‌شود؟

راوی می‌گوید او در حالی که سخنرانی می‌کرد، بیم داشت مردم او را تنها بگذارند!

و می‌گوید: همه سکوت کردند و کسی از آنان حرفی نزد و به امام پاسخی نداد، وقتی عدی بن حاتم وضعیت را بدین صورت دید، بر خواست و گفت: من ابن حاتم هستم، سبحان الله! این جا چه جای زشتی است! چرا پاسخ امام و فرزند دختر پیامبرتان را نمی‌دهید؟!

سخنرانان قبیله مضر که زبانشان همچون شمشیرها برنده و کار آمد است، کجایند؟ و چون قضیه جدی شود، همچون روباهان فرار می‌کنند، آیا از غضب و خشم خدا نمی‌ترسید؟

آیا از ننگ و عار این کارتان نمی‌هراسید؟!!([٦]).

همین داستان را نیز ادریس حسینی شیعی در کتاب «لقد شیعنی الحسین/۲۷٤–۲۷۵» نقل کرده است.

دکتر احمد راسم نفیس در تعلیقش بر این سخنرانی امیر المومنین امام حسن رضی الله عنه می‌نویسد: آنان به شکست روانی حادی مبتلاء شده بودند؛ لذا رغبتی به جهاد، انفاق و جان فدایی در وجودشان نمانده بود، چون دنیا و لذت آن را تجربه کرده بودند و به دلیل این که خواهان دنیا بودند و خواسته‌یشان در جنگ بدست نمی‌آمد، بویژه تا زمانی که سرهایشان زیر سایه‌ی عدالت بود؛ لذا قانع شده بودند که آینده و رهبریشان را به بنی امیه بسپارند...([۷]).

و نیز واقعه‌ی خیانت و طعنه‌ی اطرافیان امام حسین به وی را نقل می‌کند.

و می‌گوید: «سپس اعلان کرد که آهنگ اردوی جنگ را دارد، آنگاه قیس بن سعد بن عباده و معقل بن قیس ریاحی برخواستند و و سخنانی شبیه سخنان عدی بن حاتم گفتند و به طرف اردویشان حرکت کردند و مردم هم پشت سرشان رفتند، امام حسن رضی الله عنه و مردم هم پشت سرشان رفتند، امام حسن رضی الله عنه رو به مردم کرد و سخنرانی نمود... مردم به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: او را چگونه می‌بینید و هدفش از این حرفها چیست؟

گفتند: گمان می‌کنیم، می‌خواهد با معاویه صلح کند و حاکمیت را به او بسپارد، سوگند به خدا این مرد کافر شده است !! آنگاه به خیمه‌اش حمله و آن را غارت کردند، حتی جانمازی که رویش نشسته بود، برداشتند.

آنگاه عبدالرحمن بن عبدالله ابن جعال ازدی به او حمله کرد و چادرش را از گردش کشید لذا بدون چادر در حالی که شمشیرش در غلاف بود، نشست، پس از این دستور داد اسبش را آوردند و سوار شد... و چون به تاریک راه ساباط رسید، مردی از بنی اسد راه را بر او بست و لگام اسبش را گرفت و گفت: الله اکبر! ای حسن رضی الله عنه پدرت مشرک شد و سپس تو شرک کردی و با کلنگ به رانش زد تا جایی که استخوانش نمایان شد و امام حسن رضی الله عنه را بر روی تختی به مدائن بردند»([۸]).

یکی دیگر از شیعیان متعصب به نام ادریس حسینی خیانتهای اطرافیان امام حسن را نقل کرده و می‌گوید: «امام حسن؛ در آستانه‌ی ترور برخی عناصر سپاهش قرار گرفت، یک بار جراح بن سنان از بنی اسد آمد و لگام قاطرش را گرفت و ضربه‌ای به امام زد و آن حضرت گلوی او را گرفت و هر دو به زمین افتادند تا اینکه عبدالله بن حنظل طائی آمد و با کلنگ جلوی او را گرفت و بار دیگر امام در اثنای نماز ضربه خورد»([۹]).

مرجع شیعی محسن امین عاملی می‌گوید: «با فرزند امام علی بیعت شد و برایش عهد و پیمان گرفتند و سپس به او خیانت کردند تسلیم شد و عراقیها به او یورش بردند تا جایی که با خنجر به پهلویش زدند»([۱۰]).

تیجانی سماوی می‌گوید: «همان طور که برخی جاهلان امام حسن را به دلیل صلحی که با معاویه کرد، متهم می‌کنند که مؤمنان را ذلیل کرده است در حالی که صلح او به خاطر حفظ خون مسلمانان مخلص بود»([۱۱]).

باید توجه داشت که برخی طرفداران و شیعیان امام حسن او را متهم کردند، امّا تیجانی با تعبیر برخی جاهلان تلبیس نموده تا خوانندگان را فریب دهد.(و این عادت تیجانی در تمام نوشته هایش است)!

آیت الله حسین فضل الله می‌گوید: «برخی ازافراد سپاه سپاهیان امام حسن از خوارجی بودند که ناخواسته با او آمده بودند، چون می‌خواستند با هر وسیله‌ای ممکن با معاویه بجنگند و در میان سپاهش افرادی بودند که به خاطر کسب مال غنیمت آمده بودند و کسانی نیز وجود داشت که با تعصب طائفه‌ای زندگی می‌کردند و پیروی از بزرگان طوائفشان که در پی کسب مال و مقام بودند و می‌خواستند سپاه امام را نابود کنند، آمده بودند و در میان سپاه و افراد تحت رهبری‌اش کسانی از خویشاوندانش بودند که معاویه برای‌شان مال فراوانی فرستاده بود که تنها سپاهش را رها کرده بودند، امّا هنوز تحت رهبری‌اش بودند. و نامه‌های زیادی به معاویه فرستاده می‌شد، مبنی بر اینکه: «ای معاویه! اگر می‌خواهی، حسن را زنده یا مرده تسلیم تو می‌کنیم»!

و معاویه این نامه‌ها را به امام حسن می‌فرستاد، لذا امام حسن؛ سپاهش را آزمایش کرد و متوجه شد که چگونه تلاش می‌کنند، آن حضرت را به قتل برسانند([۱۲]).

به همین علتها و دلایل بود که امام حسن؛ آن‌طور که ابومنصور طبرسی روایت کرده است، فرمود: «سوگند به خدا، می‌بینم که معاویه از این‌هایی که ادعای طرفداری ما را دارند و شیعه‌ی من هستند، بهتر است؛ این ها می‌خواستند مرا بکشند بر من یورش آوردند و مالم را غارت کردند، به خدا سوگند! اگر معاویه از من عهدی بگیرد که خونم حفظ شود و خانواده‌ام در امان باشد، برایم بهتر از این است که این‌ها مرا بکشند و خانواده و اهل بیتم را نابود کنند، اگر من با معاویه بجنگم، قطعاً اینها گردنم را می‌گیرند و مرا تسلیم او کنند([۱۳]).

امیر محمد کاظم قزوینی شیعی، می‌گوید: «طبق روایات صحیح تاریخی برای ما ثابت شده است آنانی که با امام حسن بودند، اگر چه تعدادشان زیاد بودند؛ امّا خیانتها و پیمان‌شکنی‌شان تا جایی بود که به معاویه نوشتند: «اگر می‌خواهی، حسن را تسلیم تو می‌کنیم». و یکی از آنان کلنگش را برداشت و به ران امام ضربه زد تا به استخوان رسید و به امام حرفهایی زد که به زبان آوردن آن‌ها، درست نیست؛ به همین دلیل ائمه می‌گفتند: «شیعیان ما برای ما شرایطی بوجود آوردند که ما به این روزگار افتادیم».

و یکی به امام حسن علیه السلام گفت: ای حسن علیه السلام شرک ورزیدی همان‌طور که پدرت پیش از این شرک ورزیده بود. و آنگاه که وقتی امام حسن متوجه پیمان‌شکنی و خیانت آن‌ها شد، با معاویه صلح و سازش کرد تا خون مسلمانان حفظ شود و خودش هم از ترور در امان بماند و اهل بیتش از نابودی حفظ شود که سود نابودی آنها به دشمنان اسلام و مسلمانان نرسد([١٤]).

ادریس حسینی می‌گوید: «امام حسن؛ به شیعیانش گفت: ای اهل عراق! جانم از شما سه چیز تجربه کرده است پدرم را کشتید، مرا ضربه زدید، مال و وسایلم را به یغما بردید»([۱۵]).

و سپس زمان آن فرا رسید که تاریخ رفتار مدعیان طرفدارانه‌ای را که پس از علی رضی الله عنه و حسن و حسین بوده‌اند، ثبت کند. امام جعفر صادق نیز به آنچه اجدادش مبتلا شده بودند و از مدعیان طرفداریشن دیده بودند، مبتلا شد و همان را تجربه کرد، مردی به نام «زراره ابن اعین» از کسانی است که عبدالحسین موسوی در «المراجعات به نا حق از او دفاع کرده و می‌بینیم که این فرد، بدگویی امام جعفر را می‌کند و می‌گوید: «خداوند ابوجعفر را رحمت کند اما از جعفر در دلم کینه و تنفر است([١٦]).

و آن گاه که امام جعفر بدعتش را انکار کرد آن را به امام نسبت داد و گفت: «به خدا سوگند! که خودش به من گفت این کار را بکن و حالا نمی‌فهمد»([۱۷]).

وقتی «زرارۀ» اجازه‌ی ورود خواست، امام صادق اجازه نداد و گفت: «به او اجازه‌ی ورود نده، به او اجازه‌ی ورود نده، به او اجازه‌ی ورود نده، چون زراره، علی رغم اینکه ادعا می‌کند پیرو من است، از من می‌خواهدکه «قدری» مذهب شوم در حالی که این از دین من و پدرانم نیست»([۱۸]).

متأسفانه دیگر افرادی که اطراف ائمه را گرفته بودند، از این قاعده مستثنی نیستند، افرادی چون ابوبصیر، جابر جعفی، هشام بن حکم و کسان دیگری که مولف کتاب المراجعات از آن‌ها دفاع کرده است([۱۹]).

امام جعفر صادق کسانی را که ادعای طرفداری وی و شیعه بودن را می‌کردند، را این‌گونه توصیف می‌کند: «خداوند هیچ آیه‌ای در مورد منافقین از آیات عذاب را نازل نکرده مگر اینکه آن درباره‌ی کسانی است که ادعای شیعه بودن می‌کنند»([۲۰]).

در روایتی دیگر می‌گوید: «اگر امام زمان ظهورکند، کارش را از کشتن شیعیان دروغ‌گوی ما شروع می‌کند و آنان را می‌کشد»([۲۱]).

امام کاظم رضی الله عنه می‌گوید: «اگر شیعیانم مشخص و جدا شوند، می‌بینم که عوض شده‌اند. و اگر آن‌ها را آزمایش کنم، قطعاً مرتد شده‌اند. و اگر آنها را آزمایش کنم از هزار نفر، یکی نجات نمی‌یابد»([۲۲]).

امام رضا علیه السلام می‌گوید: «و از آنانی که ادعای دوستی ما اهل بیت را می‌کنند، کسانی هستند که فتنه‌ی‌شان بر شیعیان ما از دجال بدتر و خطرناکتر است»([۲۳]).

([۱])–نهج البلاغه ۱۸۷/۱–۱۸۹
([۲])–باید توجه داشت که اینان قاتلان عثمانند که علی را هم تهدید به قتل می‌کنند؟؟ آیا رافضی بودن چیزی جز فتنه است؟!
([۳]) – علی خطی الحسین ۳۵–۳٤
([٤]) – نهج البلاغه ۱۱۹/۱–۱۱۸ و ۲۰/۱
([۵]) نهج البلاغه ۷۰/۱.
([٦])–علی خطی الحسین/۳۸
([۷])–علی خطی الحسین/۳۹
([۸]) – علی خطی الحسین ۳۹–٤۰
([۹]) – لقد شیعینی الحسین ۲۷۹
([۱۰]) – اعیان الشیعه ۲٦/۱
([۱۱]) – کل الحول عند آل الرسول ۱۲۳–۱۲۲
([۱۲]) – الندوۀ ۲۰۸/۳ و فی رحاب اهل بیت/ ۲۷۰
([۱۳]) – الاحتجاج طبرسی ۱۰/۲ و این عین عبارتی است که حسن مغنیه در ص۲۰ آداب المنابر آورده است.
([١٤]) – محاوره عقایدیه ۱۲۳–۱۲۲
([۱۵]) – لقد شیعنی الحسین هامش الصفحه/ ۲۸۳
([١٦]) – رجال الکشی ۱۳۱
([۱۷]) – رجال الکشی ۱۳٤
([۱۸]) – رجال الکشی ۱٤۲
([۱۹]) – برای آگاهی بیشتر از زندگی نامه‌ی این افراد به کتب رجالی شیعه رجوع شود.
([۲۰]) – رجال الکشی ۲٥٤
([۲۱]) – رجال الکشی ۲۵۳
([۲۲]) – الکافی ۲۲۸/۸ و مجموعه ورام ۱۵۲/۲
([۲۳]) – وسائل الشیعه ٤٤۱/۱

نامه‌های شیعیان به امام حسین می‌رسد

کاظم حمد احسائی نجفی «شیعی» می‌گوید: «نامه‌هایی همواره به امام حسین علیه السلام می‌رسید تا این‌که خورجینش روی اسب پر شد و آخرین نامه‌ای که از اهل کوفه آمد بوسیله‌ی هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی به امام رسید، وقتی باز کرد و شروع به خواندن آن کرد، در آن نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم
از شیعیان حسین و پدرش امیر المؤمنین علی به حسین بن علی، اما بعد: مردم به انتظار تو هستند، کسی غیر از تو را قبول ندارند، لذا شتاب کن، شتاب کن([۱]).

دکتر احمد نفیس شیعی می‌گوید:
اهل کوفه به امام حسین رضی الله عنه نوشتند: امامی غیر از تو نداریم، بیا شاید خداوند ما را، با تو بر حق جمع کند و نامه‌های امضاء شده پیاپی بدست امام می‌رسید و از ایشان می‌خواستند، بیاید تا بیعت کنند و نوشتند که رهبری امت به حرکت تو در برابر طواغیت بنی امیه، بستگی دارد و به همین صورت عناصر اساسی برای حرکت حسینی کامل شد، که عبارتند از: ... اراده‌ی اکثریتی که خواهان تغییر وضعیت بودند و امام حسین را تشویق می‌کردند، برای رهبری حرکت مبادرت ورزد و واقعیت این اراده در کوفه در نامه‌هایی منعکس می‌شد که اهل کوفه به امام فرستادند»([۲]).

محمد کاظم قزوینی شیعی یادآور شده که عراقی‌ها به امام حسین نامه نوشتندو ایشان را قانع کردند و از وی خواستند که به سرزمین‌شان بیاید تا با او به عنوان خلیفه بیعت کنند، تا جایی که /۱۲هزار از نامه‌های عراقی‌ها که تقریبا همه به یک مضمون بود نزد امام جمع شد آن‌ها در نامه ها نوشته بودند: میوه‌ها رسیده، آب و هوا مناسب و شرایط آماده است، تشریف بیاورید که سپاهیان برایت آماده است تنها در کوفه/ ۱۰۰هزار جنگجو داری و اگر نزد ما نیایی فردا در برابر خداوند متعال با تو مخاصمه خواهیم نمود([۳]).

شیخ محدث عباس قمی‌می‌گوید: «پیاپی نامه‌ها به امام می‌رسید تا جایی که در یک روز ٦۰۰ نامه از آن بی‌وفاها نزد امام جمع شد، با این حال امام آرامش خودش را حفظ کرده بود و پاسخی نمی‌داد تا این که ۱۲هزار نامه نزدش جمع شد»([٤]).

علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسینی شیعی می‌نویسد:
اهل کوفه شنیدند امام حسین رضی الله عنه به مکه رفته است و از بیعت با یزید امتناع ورزیده، لذا در خانه‌ی سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و چون همه جمع شدند، سلیمان ایستاد و سخنرانی کرد و در آخر گفت: ای شیعیان، همه می‌دانید که معاویه مرده و با اعمالش نزد پروردگار رفته و پسرش یزید به جایش نشسته و این حسین بن علی است که با او مخالفت کرده و از طواغیت آل ابوسفیان به مکه گریخته و شما شیعیان او هستید همانطور که قبلا شیعیان پدرش بودید و او امروز به نصرت شما نیازمند است، اگر یقین دارید که او را یاری می‌کنید و با دشمنش می‌جنگید، برایش بنویسید و اگر می‌ترسید و سست و ناتوانید، آن مرد را فریب ندهید، گوید: در نتیجه برایش نامه نوشتند»([۵]).

شیخ عباس قمی‌شیعی می‌گوید: «شیعیان در کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و درباره‌ی مردن معاویه و بیعت یزید با هم به گفتگو پرداختند و سپس سلیمان برخواست و سخنرانی کرد و گفت: «شما می‌دانید که معاویه فوت کرده و یزید حکومت را به دست گرفته است و حسین رضی الله عنه با او مخالفت کرده و به مکه رفته است و شما شیعیان او و پدرش هستید، اگر یقین داریدکه او را یاری و با دشمنش جهاد می‌کنید، این موضوع را برایش بنویسید و اگر از سستی و ناتوانی می‌ترسید، آن مرد را در جانش نفریبید.

گفتند: «نه!بلکه با دشمنش، می‌جنگیم و جانمان را به خاطرش، فدا می‌کنیم.

پس از این به نام سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و شیعیان مؤمنش از اهل کوفه نامه‌ای نوشتند و در آن نامه پس از حمد و ثنا آمده:

سلام بر تو
اما بعد: سپاس خدایی را که دشمن ستمکار و سرکش را نابود کرد، ما امامی نداریم، به نزد ما بیا، شاید خداوند ما را با تو بر حق جمع کند، نعمان بن بشیر در قصر امارت است و ما در نمازهای جمعه و جماعت و عید با او شرکت نمی‌کنیم و اگر خبر آمدن تو به ما برسد، ان شاءالله، او را بیرون می‌کنیم و به شام می‌فرستیم. سپس طی نامه‌ای که بدست عبدالله بن سمع همدانی و عبدالله بن وال داده بودند و آنان از آن دو خواسته بودند شتاب کند و از امام خواستند که بیاید، آن دو با سرعت رفتند و در دهم ماه رمضان در مکه به خدمت امام حسین رضی الله عنه رسیدند، پس از فرستادن آن دو، اهل کوفه دو روز درنگ کردند، پس از آن قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله بن شداد و عماره بن عبدالله سلولی را با حدود۱۵۰ نامه که برخی دو یا سه نامه نوشته بودند، فرستادند و پس از این‌ها دو روز صبر کردند و هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی را با نامه‌ای به این مضمون فرستادند:

بسم الله الرحمن الرحیم
از شیعیان مؤمن و مسلمانان، به حسین بن علی اما بعد:
هر چه زودتر بیا که مردم به انتظار تو هستند و کسی غیر از تو را قبول ندارند. عجله کن! عجله کن! و السلام».

پس از این شبث بن ربعی و حجاز بن ابجر و یزید بن حارث بن رویم و عروه بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو تیمی‌نوشتند: «اما بعد: دشت‌ها سرسبز است و میوه‌ها رسیده، هرگاه خواستی حرکت کن که سپاهیانت آماده‌اند و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته»([٦]).

زیرنویسها:
([۱]) – عاشوراء ۸۵ و تظلم الزهراء ۱٤۱
([۲]) – علی خطی ۹٤
([۳]) – فاجعۀ الطف٦
([٤]) منتهی الامال ٤۳۰/۱
([۵]) – منهی الامال ٤۳۰/۱ و علی خطی الحسین/۹۳ و اللهفوف لابن طاووس۲۲ و المجالس الفاخرۀ۵۹/۵۸
([٦]) – منتهی الامال ٤۳۰/۱ اللهوف/۲۲ و المجالس الفاخره/۵۸

امام حسین مسلم بن عقیل را به کوفه می‌فرستد

رضا حسین صبح الحسنی ـ شیعی ـ می‌گوید: «مسلم نیمه‌ی شعبان از مکه حرکت کرد و در پنجم شوال به کوفه رسید، شیعیان آمدند با او بیعت کردند، تا اینکه /۱۸هزار نفر با او بیعت کرد و در روایت شعبی آمده تا ٤۰هزار نفر با او بیعت کرد»([۱]).

هاشم معروف حسنی شیعی می‌گوید: از برخی روایات چنان پیداست که مسلم بن عقیل به سفرش خوشبین نبود، چون؛ از تقلب عراقی‌ها و موضع‌گیری های پیچیده‌ی آنان در برابر عمویش آگاهی داشت، او رضی الله عنه که آرزو می‌کرد با مرگ یا کشته شدن از آنان جدا شود و نیز می‌دانست که عراقی‌ها چگونه به پسر عمویش امام حسن خیانت کردند تا جایی که مجبورش کردند که حکومت را به معاویه واگذار کند. او این‌ها را به صراحت به امام حسین گفته بود اما امام او را رها نکرد و به بزدلی و بد نظری متهم کرد، لذا او در حالی که رفتنش را نادرست می‌دانست برای انجام آن مأموریت مهم رفت، و آن‌گاه که به دلیل گم کردن راه، یکی از راهنمایانش از تشنگی مرد. طی نامه‌ای از امام حسین خواست از او در گذرد، لیکن امام اصرار کرد که به راهش ادامه دهد و به کوفه برود با جدیت به راهش ادامه داد تا اینکه وارد کوفه شد و کوفیان به او خوش آمد گفتند و به منزل مختار بن عبید ثقفی رفت و از آنجا به ملاقات مردم و رساندن دعوت می‌رفت تا اینکه تعداد بیعت‌کنندگان بر مرگ به چهل هزار نفر رسید و گفته‌شده کمتر بودند و امیری که یزید به کوفه فرستاده بود، نعمان بن بشیر بود که به توصیف مورخان، فردی صلحدوست بوده و تفرقه را ناپسند می‌دانست و عافیت را ترجیح می‌داد»([۲]).

عبدالحسین شرف الدین موسوی شیعی متعصب می‌گوید: «شیعیان با مسلم بن عقیل رفت و آمد کردند تا اینکه نعمان بن بشیر که از طرف معاویه والی کوفه بود و یزید هم او را ابقاء کرده بود. از محل اختفای مسلم آگاه شد، اما هیچ رفتار بدی با او نکرد»([۳]).

عبدالرزاق موسوی مقرم می‌گوید:
«شیعیان به منزل مختار رفتند و مسلم بن عقیل خوش آمد گفتند و اظهار داشتند که از او اطاعت و فرمانبرداری می‌کنند، امری که موجب خوشحالی و شادی بیشترمسلم شد.

و شیعیان می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند تا اینکه تعدادشان را در دفترش /۱۸هزار نفر شمرد و گفته شده تا ۲۵هزار نفر رسید و در روایت شعبی آمده، به چهل هزار نفر رسید، آن گاه مسلم طی نامه‌ای بوسیله‌ی عابس بن شبیب شاکری، امام حسین را از گرد آمدن اهل کوفه بر اطاعتش درجریان گذاشت و اینکه منتظر او هستند و در آن نوشته بود: پرچمدار و رهبر به پیروانش دروغ نمی‌گوید و بدان که ۱۸هزار نفر از اهل کوفه بیعت کرده‌اند([٤]).

عباس قمی‌می‌گوید:
«شیخ مفید و دیگران گفته‌اند: مردم با مسلم بن عقیل بیعت می‌کردند تا اینکه تعدادشان به /۱۸هزار نفر رسید، لذا مسلم طی نامه‌ای امام حسین؛ را از بیعت /۱۸هزار نفر آگاه نمود و از او خواست که بیاید»([۵]).

عباس قمی‌گوید:
«بنابر روایات گذشته شیعیان پنهانی به خانه‌ی هانی می‌رفتند و با مسلم بیعت می‌کردند و از هر کس بیعت می‌گرفت، قسمش می‌داد که موضوع را پنهان نگه دارد، کار به همین منوال ادامه داشت تا اینکه تعداد بیعت‌کنندگان به/ ۲۵هزار نفر رسید، در حالی که ابن زیاد از محل اختفای او بی‌خبر بود...»([٦]).

زیرنویسها:
([۱]) – الشیعه و عاشوراء/۱٦۷
([۲]) – سیره الائمه الاثنی عشر۵۷/۲–۵۱
([۳]) – المجالس الفاخره/٦۱
([٤]) – مقتل الحسین مقرم/۱٤۷ و ماساۀ احدی و ستین/۲٤
([۵]) – منتهی الامال ٤۳٦/۱
([٦]) – منتهی الامال ٤۳۷/۱

حرکت امام حسین رضی الله عنه به سوی کوفه

محدث عباس قمی‌و نویسنده‌ی شیعی عبدالهادی الصالح نقل کرده‌اند که وقتی امام حسین؛ خواست از مکه خارج شود طواف و سعی نمود و موهایش را کوتاه و از احرامش خارج شد، چون از بیم دستگیر و یا کشته شدن نمی‌توانست در مکه حجش را تمام کند؛ لذا در هشتم ذی الحجه یارانش را جمع کرد و سخنرانی نمود و گفت: سپاس خدای را، آنچه خداوند بخواهد همان خواهد شد و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر قدرت و نیرویی که خداوند بدهد و درود خداوند بر پیامبرش که خط مرگ را برای فرزندان آدم ترسیم کرده است و گردنبند برای گردن دختران شایسته است.

ای وای! که چه قدر شوق پیوستن به گذشتگانم به شوق رسیدن یعقوب به یوسف شباهت دارد و برای من قتل‌گاهی است که قطعاً با آن رو برو خواهم شد، آن برایم از زندگی بهتر است. و چنان است که گویا می‌بینم اعضای بدنم در صحرای عسلان، بین نواویس و کربلاء تکه تکه می‌شوند، و از روزی که خداوند به نوشتن آن راضی شده نجات و راه فراری نیست. و ما اهل بیت به آن راضی هستیم و بر مصیبت آن صبر می‌کنیم و به ما

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

پاداش صابران داده خواهد شد([١]).

احمد راسم نفیس گوید:

فرزدق، شاعر معروف، به کاروان امام حسین رضی الله عنه بر خورد نمود پس از سلام به امام گفت: ای فرزند رسول‌الله صلی الله علیه و سلم پدر و مادرم فدایت، چه چیز موجب شده مراسم حج را بجا نیاوری؟ امام گفت: اگر عجله نمی‌کردم دستگیر می‌شدم. امام از فرزدق پرسید: مردم چگونه‌اند؟ گفت: قلبهایشان با توست و شمشیرهایشان علیه تو، امام گفت: راست گفتی و آینده از آن خداست و او را هر روز فرمانی است. اگر تقدیر بر آن باشد که ما دوست داریم و می‌پسندیم که خدا را بر نعمتهایش ستایش می‌گوییم و او بر ادای شکر و سپاسگزاری یاری دهنده است و اگر تقدیر بر خلاف امید و آرزوی ما رفته باشد که هر کس نیتش بر حق و سرشتش بر تقوا باشد، از هدفش دور نخواهد شد([٢]).

علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسینی(شیعی) می‌نویسد: راوی گوید: امام حسین رفت تا اینکه در دو مرحله‌ای کوفه رسید در آنجا حر بن یزید با هزار جنگجو آمد، امام گفت: آیا برای دفاع و همراهی ما آمده‌اید یا بر علیه ما و برای مقابله با ما؟ گفت ای ابو عبدالله برای مقابله آمده‌ایم.

امام گفت: لاحول و لاقوة إلا بالله العلی العظیم و سپس سخنانی بین‌شان رد و بدل شد تا این که امام به او گفت: اگر شما بر خلاف چیزی هستید که در نامه‌هایتان است- و بدستم رسیده و من به خاطر آن آمده‌ام- که شما را بحال خودتان می‌گذارم و برمی‌گردم. اما حر بن یزید و یارانش امام را نگذاشتند بر گردد. و حر به امام گفت: ای پسر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم راهی در پیش گیر که نه به کوفه بروی و نه بسوی مدینه، تا من نزد ابن زیاد عذری داشته باشم که تو با من مخالفت کردی لذا امام به سمت چپ حرکت کرد تا به «عذیب الهجانات» رسید([٣]).

آیت الله محمد تقی آل بحرالعلوم گوید:

امام حسین؛ با ازار و رداء بدن را پوشاند و دمپایی در حالی که به بند شمشیرش تکیه زده بود، بیرون آمد و رو به مردم کرد و پس از حمد و ثنای خداوندگفت: «این سراشیبی به سوی خداوند است و من نامه هایتان را که در آن نوشته بودید؛ بیا که ما امامی‌نداریم شاید خداوند ما را بوسیله‌ی تو بر هدایت جمع کند، را آورده ام. اگر شما بر آنچه گفته اید، هستید، من آمده ام لذا به من عهد و پیمانی بدهید که به آن اطمینان کنم و اگر ازآمدنم، نا خرسندید به جایی بر می‌گردم که از آن آمده‌ام، همه سکوت کردند در این وقت حجاج بن مسروق جعفی اذان گفت.

امام حسین رضی الله عنه به حربن یزید گفت: آیا تو با یارانت نماز می‌خوانی؟

حر بن یزید گفت: خیر! همه‌ی ما پشت سر شما نماز می‌خوانیم، لذا همه پشت سر امام حسین، نماز خواندند امام پس از نماز رو به مردم کرد و حمد و ثنای خداوند را گفت و بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و گفت: ای مردم اگر از خداوند بترسید و با تقوا باشید حق را برای صاحبش بشناسید برای خداوند پستدیده‌تر است و تردیدی نیست که ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ولایت این امر از این مدعیان، سزاوارتریم؛ اما اگر شما ما را ناپسند می‌شمارید و از حق ما خودتان را به نادانی می‌زنید و اکنون نظرتان عوض شده و غیر از آن است که در نامه‌هایتان نوشتید بر می‌گردم. حر گفت: نمی‌دانم منظور شما ازاین نامه‌هایی که می‌گویی چیست؟!

در این هنگام امام به عقبه بن سمعان دستور داد خرجینی که پر از نامه بود بیاورد. حر گفت: من از کسانی که به تو نامه نوشته‌اند نیستم و به من دستور داده شده که اگر تو را ببینم تا نزد ابن زیاد در کوفه نبرم رها نکنم.

امام گفت: مرگ از این برایت بهتر است، و به یارانش دستور داد سوار شوند زنان هم سوار شدند این جا بود که نگذاشتند امام به مدینه بر گردد.

امام به حر گفت مادرت به عزایت بنشیند از ما چه می‌خواهی؟

حر گفت: اگر کسی غیر از تو -هر کس می‌بود- در چنین حالتی مرا به نام مادرم نفرین می‌کرد من هم او را نفرین می‌کردم اما سوگند بخدا نمی‌توانم نام مادرت را جز بخیر و نیکی ببرم لیکن راهی را در پیش گیر که بین ما و تو انصاف رعایت شده باشد، و به سمت کوفه و مدینه نرو تا موضوع را به ابن زیاد بنویسم؛ شاید خداوند عافیت را نصیب ما کند و من به چیزی گرفتار نشوم که ناخوشایندی به تو رسد([٤]).

این واقعیت را که امام حسین رضی الله عنه پس از خیانت و رسوایی شیعیان، تلاش می‌کرد به محلی برگردد که از آنجا آمده بود بسیاری از بزرگان شیعه نقل کرده‌اند که از جمله می‌توان از عباس قمی‌در «منتهی الامال١/٤٦٤ به نقل از نفس المهموم/١٧٠» و عبدالرزاق موسوی مقرم در «مقتل الحسین/١٨٣» و باقر شریف در «فی حیاة الامام الحسین ٥٧/٣» و احمد راسم نفیس در«علی خطی الحسین/١٠٢» و فاضل عباس حیاوی در «مقتل الحسین/١١» و شریف الجواهری در «مثیر الاحزان/٤٣» و اسد حیدر در «مع الحسین فی نهضته/١٦٥» و اروی قیصر قلیط در «خطب المسیرة الکربلائیة/٤٩» و محسن الحسینی در «الامام الحسین بصیره و حضارة/٨٢» و عبدالهادی صالح در «جریده الانباء الکویتیه یوم ١٩٩٧/٥/١٧» و عبدالحسین شرف الدین در «المجالس الفاخرة/٨٧» و رضی قزوینی در «تظلم الزهرا از ص١٧٤» به بعد نام برد.

«و عباس قمی‌نقل می‌کند: حسینا رفت تا به قصر بنی مقاتل رسید، متوجه شد خیمه‌ای زده‌اند و نیزه نصب کرده‌اند. اسبی آماده ایستاده است، حسینا پرسید: این خیمه از کیست؟ گفتند: از عبید الله بن حر جعفی، امام حسین رضی الله عنه یکی از یارانش را که حجاج بن مسروق جعفی نام داشت، به نزدش فرستاد؛ رفت و به آنجا رسید، سلام کرد و جوابش را داد.

گفت: چه خبر؟

گفت: ای پسر حر! خداوند بزرگواری را به تو هدیه کرده، اگر قبول کنی؟

گفت آن چه بزرگواری است؟

گفت: این حسین بن علی است که از تو می‌خواهد او را یاری کنی و اگر بدفاع از او بجنگی، پاداش داده می‌شوی. و اگر کشته شوی، شهیدی.

عبیدالله بن حر گفت: سوگند به خدا، از کوفه بیرون نشدم مگر از بیم اینکه حسین وارد آن شود و من در آن‌جا باشم و او را یاری نکنم؛ چون در کوفه هیچ شیعه و دوستی ندارد مگر اینکه به دنیا گراییده‌اند به جز کسی را که خداوند حفظ کرده باشد نزد او برگرد و او را در جریان بگذار، پس از این بود که امام حسین برخواست و کفش پوشید و با عده‌ای از براداران و اهل‌بیتش نزد او رفت، همین‌که بر او وارد شد، عبیدالله بن حر ـ که صدر مجلس بود ـ از جا پرید و دست و صورت امام را بوسید، امام حسین نشست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای ابن حر، اهل شهر شما به من نامه نوشتند و خبر دادند که همه بر حمایت من اتفاق نظر دارند و از من خواستند که بیایم، اما در فعلا که آمدم مسئله آن‌طور که گمان می‌کردم، نیست و من از تو می‌خواهم که ما اهل بیت را یاری کنی، اگر حق ما را ادا کنی، خداوند را سپاس می‌گوییم و اگر چنین نمی‌کنی از تو می‌خواهم که از یاری دهندگان ما در طلب حق باشی.

عبید الله گفت: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در کوفه شیعه و انصاری می‌داشتی من از همه بیشتر تو را یاری می‌کردم، اما دیدم که در کوفه شیعیان تو خانه‌هایشان را از ترس شمشیرهای بنی امیه رها کردند، لذا دعوت امام را نپذیرفت و حسین رضی الله عنه رفت..»([٥]).

زیرنویسها:

([١])-منتهی الآمال٤٥٣/١ و خیر الاصحاب/٣٣

([٢])-علی خطی الحسین/٩٩-١٠٠ و الشیعه و عاشورا/١٧٨ باید توجه داشت که در این جا نقل می‌کنند که امام می‌گوید: «اگر تقدیر بر آن شد که ما دوست داریم...» و این با آن چه عباس قمی‌نقل کرده بود: «گویا می‌بینم که اعضای بدنم تکه تکه می‌شود...» تناقض دارد؟؟

([٣])-اللهوف بن طاووس/٤٧ المجالس الفاخرة/٨٧

([٤])-واقعه الطف بحر العلوم/١٩١-١٩٢

([٥]) - عباسی قمی‌در منتهی الامال ٤٦٦/١ و در پاورقی ص١٧٧ از نفس المهموم .

خیانت به مسلم بن عقیل

هاشم معروف شیعی گوید: «استاندار(والی) جدید توانست نیرنگی به کار گیرد که هانی بن عروه را که فرستاده‌ی امام حسین را پناه داد و به خوبی از او پذیرایی کرد و در رأی و تدبیر شریکش بود، دستگیر کند لذا او را دستگیر کرد و پس از گفتگویی طولانی او را کشت و جسدش را از بالای قصردر محلی که عموم مردم جمع شده بودند، انداخت. در نتیجه ترس و ذلت بر مردم چیره شد و هر کس به خانه‌اش رفت گویا اینکه مسئله‌أی دارای اهمیت چندانی نمی‌باشد»([١]).

محمد کاظمی قزوینی (شیعه) می‌گوید: ابن زیاد وارد کوفه شد و سران عشایر و قبایل را احضار کرد و آنان را با لشکر شام تهدید و با وعده‌هایش تطمیع کرد، بنابراین اندک اندک از اطراف مسلم پراکنده شدند و او تنها ماند([٢]).

عبدالحسین نورالدین عاملی گوید:

«مردم اندک اندک از اطراف مسلم پراکنده می‌شدند و کار به جایی کشیده بود که زنی می‌آمد و به پسر و برادرش می‌گفت: برگردید، کسانی دیگر هستند که این کار را انجام دهند و مردی می‌آمد و به پسر و برادرش می‌گفت: فردا که لشکر شام به جنگ و شرارت بیاید، چه کار می‌کنید؟ برگردید و آن‌ها را می‌برد و هم‌چنان پراکنده می‌شدند، تا اینکه مسلم نماز مغرب را با ٣٠ نفر خواند، وقتی وضعیت را به این صورت دید، از مسجد به سمت دروازه‌های کنده بیرون شد، هنوز به دروازه‌ها نرسیده بود که تنها شد و هیچ کس با او نبود»([٣]).

آری بهمین علت بود که مسلم از حسین رضی الله عنه خواسته بود که از او درگذرد و او را به این ماموریت نفرستد. چون او انتظاری جز این از آنها نداشت و بخوبی می‌دانست که شیعیان چگونه به علی رضی الله عنه و پسرش حسن رضی الله عنه خیانت کردند لذا آنچه مسلم توقع داشت بوقوع پیوست و در برابر دیدگان آنانی که او را دعوت کرده بودند و با آگاهی همه‌ی آنانی که بنام امام حسین با او بیعت کرده بودند؛ کشته شد و کسی از آنان دم بر نیاورد؟!

عبدالحسین شرف الدین ضمن این که خیانتها، عهد شکنی‌های کوفیان و مدعیان طرفداری امام حسین را نقل می‌کند، می‌نویسد: آنان بیعت‌شان را شکستند و دست از حمایت امام کشیدند و بر پیمانشان ثابت نماندند و عهد شکنی کردند. آن حادثه یکی از رسواترین حوادث و ضایع کننده‌ترین حقوق و افتضاح‌ترین و زشت‌ترین کاری بود که کردند و در نتیجه او و یارانش را تسلیم نمودند و جنگ بین او و دشمن درگرفت، و در پی آن به مقام و منزلتی عظیم شهادت دست یافت. در آن حادثه دشمن از هر طرف بر او هجوم آورد و او را محاصره کرد و او تنهای تنها بود و یار و یاوری نداشت... ([٤]).

خبر دردناک

عباس قمی‌گوید: سپس امام حسین رضی الله عنه تا سحر منتظر ماند و آن وقت به خدمتکاران و جوانان دستور داد آب زیادی بر دارند؛ آب برداشتند و حرکت کردند و رفتند تا به محلی بنام «زباله» رسیدند که خبر عبدالله بن یقطر به او رسید، لذا یارانش را جمع کرد و نامه‌ای را در آورد و خواند. در آن نامه نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد: خبر دردناکی به ما رسیده! مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر را کشتند! و فرمود شیعیان ما دست از یاری ما برداشتند و ما را تنها گذاشتند، لذا هر کس دوست دارد؛ بر گردد باکی نیست و مورد سرزنش واقع نخواهد شد.

بنابر این کسانی که به طمع مال و مقام آمده بودند پراکنده شدند تا این که تنها با خانواده‌اش و یارانی باقی ماند که با ایمان و یقین از او پیروی کرده بودند([٥]).

زیرنویسها:

([١]) - سیرة الائمه الاثنی عشرة٦١/٢

([٢]) - فاجعه الطف ص ٧، و شیبه این در تظلم الزهراء/١٤٩ و به سفیر الحسین مسلم بن عقیل صفحه‌ی ٥٠ به بعد و صفحه‌ی ١١٣.

([٣]) - ماساه احدی و ستین/٢٧

([٤])-المجالس الفاخره/٦٢

([٥]) -منتهی الآمال٤٦٢/١، نفس المهموم/١٦٧، بحار الانوار٣٧٤/٤٤، لواعج الاشجان/٦٧ محسن امین و المجالس الفاخرة/٨٥، خیر الاصحاب/٣٧و١٠٧ نوشته‌ی عبدالهادی الصالح، شبهای پیشاور /٥٨٥ سلطان الواعظین، معالی السبطین٢٦٧/١، معالم المدرستین٦٧/٣ مرتضی عسکری، مع الحسین فی نهضته/١٦٣ اسد حیدر، دایرة المعارف الشیعه٢٦٤/٨ و کربلاء الثورة و المأساة/٢٤٤ محامی‌احمد حسین یعقوب.

فرود آمدن حسین رضی الله عنه به سرزمین کربلا

عبدالرزاق موسوی مقرم گوید: امام حسین در دوم محرم سال ٦١ هجری به کربلا فرود آمد([١]).

و عباس قمی‌گوید: «در مورد روز ورود امام حسین به کربلاء اختلافاتی وجود دارد، صحیحترین قول این است که در دوم محرم سال ٦١هجری وارد کربلاء شده و چون به آن‌جا رسید، پرسیدم نام اینجا چیست؟ گفتند: کربلاء، گفت: «خداوندا ! از کرب (مشکل) و بلاء (آزمایش) به تو پناه می‌برم»([٢]).

محمد تقی آل بحر العلوم می‌گوید: سیره نویسان گفته‌اند: آنگاه که حسین رضی الله عنه به کربلاء فرود آمد، یاران و اهل بیتش را جمع کرد و سخنرانی نمود، پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

از خبرهای که به ما رسیده، می‌بینید که کار ما به کجا کشیده است! دنیا از ما روی برگردانده و خوبیهای آن به ما پشت کرده و هم‌چنان دورتر می‌شود. دوره‌ی زندگانی به آخر رسیده و از آن جز تری آب ظرفی که خالی شده، بر جای نماند، آن‌هم همانند گیاهی که بر زباله روییده، مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از عمل به باطل باز نمی‌آیند، اگر مؤمن به ملاقات پروردگارش رغبت کند، رواست و من مرگ را چیزی جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز هلاکت و محنت و بلا نمی‌دانم»([٣]).

دکتر احمد راسم نفیس شیعی فراخوان و دعوت امام حسین([٤]) رضی الله عنه از شیعیان و یادآوریش از دعوت آنان که از امام خواسته بودند بیاید و وعده داده بودند که نصرتش کنند. اما سرانجام او را تنها گذاشتند، نقل می‌کند و می‌گوید: آنان ـ اهل کوفه و مدعیان طرفداری اهل بیت ـ بر مزاحمت و ناراحتی ابی عبدالله الحسین رضی الله عنه اصرار کردند تا نتواند پیامش را ابلاغ و حجتش را تمام کند، لذا امام با خشم و ناراحتی به آنان گفت: «شما را چه شده، چرا ساکت نمی‌شوید؟ آیا سخنانم را نمی‌شنوید؟ فقط من شما را به راه هدایت می‌خوانم، هر کس از من اطاعت کند از هدایت‌یافتگان است و هر کس نافرمانی کند از هلاک شوندگان است همه‌ی شما مرا نافرمانی کردید و به سخنانم گوش ندادید، اموالتان از حرام جمع شده و و شکمهایتان پر از حرام است، لذا خداوند بر دل‌هایتان مهر نهاده؛ وای بر شما چرا سکوت کردید؟ مگر نمی‌شنوید؟ گوید: مردم سکوت کردند. امام گفت: «وای بر شما؛ هلاک و نابود شوید، آنگاه که ما را به یاری طلبیدید و اکنون خوار و زبونید؛ ما با آمادگی تمام به یاریتان آمدیم، اما شما شمشیرهایتان را برای گردن زدن ما، از نیام کشیدید و بر ما آتش فتنه‌ای را برافروختید که دشمن ما و شما دست به جنایت می‌زند، شما، دوستانتان را تحریک کردید و سرانجام با دشمنانتان علیه آنان دست به یکی شدید؟! و این امر به نا حق در میانتان منتشر شده و شما کسانی هستید که در میانتان آرزویی جز حرام و مسائل دنیوی نیست و فقط همین عایدتان می‌شود و لذت محدودی از زندگی دنیا نصیبت‌تان خواهد شد. چنین زندگی‌ای برایتان زشت‌باد! که طواغیت امت ـ اسلامی ـ تکروان ـ خارج شوندگان از دین ـ و پشت‌کنندگان به قرآن، دستیاران شیطان، جماعت گنه‌کار و جنایت‌کار با قرآن و نابودکنندگان سنتها و قاتلان فرزندان پیامبر هستید»([٥]).

این لفظی است که این شخصیت شیعه آن را ذکر کرده است و اصل خطبه‌ی بالا شیخ ایشان علی بن موسی بن طاووس در (اللهوف ص٥٨) و عبدالرزاق مقرم در (مقتل الحسین ص٢٣٤) و فاضل عباس الحیاوی در (مقتل الحسین ص١٦) و هادی النجفی در (یوم الطف ص٢٨) و حسن الصفار در (الحسین و مسؤولیة الثورة ص٦١) و محسن الأمین در (لواعج الأشجان ص٩٧ و ما بعد آن) و در آن چیزی ذکر شده که می‌رساند ایشان نه با او صحبت می‌کردند و نه به ایشان گوش می‌دادند. و عباس قمی‌در (منتهی الآمال صلی الله علیه و سلم ٤٨٧/١) و دیگران که بسیار هستند([٦]).

قابل توجه است که امام حسین علیه السلام ، کسانی را که ادعای پیروی از او را داشتند به القابی چون؛ اموالتان از حرام جمع‌آوری شده، شکمهایتان از حرام پر شده، خداوند بر قلب‌هایتان مهر نهاده و قابل توجه است که امام می‌گوید: «شما شیعیان مایید که ما را به یاری طلبیدید و اکنون خوارمان کردید ... . و آتش فتنه را شما بر ما افروختید، آری! این‌ها بودند که ادعای پیروی اهل بیت را داشتند و ابی عبدالله در توصیف آن‌ها می‌گوید: «شذاذ الاحزاب»: گروه‌های منحرف «نبذة الکتاب»: به قرآن پشت کننده. «عصبة الاثام»: جماعت گنه‌کار هستید. «مجرموا الکتاب»: جنایت‌کاران به قرآن. «مطفئوا السنن»: سنتها را نابود می‌کنید. «قتله الاولاد الانبیاء»: قاتلان فرزندان پیامبرانید؟؟؟

زیرنویسها:

([١]) - مقتل الحسین/١٩٣

([٢]) - منتهی الامال/٤٧١/١

([٣]) - مقتل الحسین بحر العلوم/٢٦٣

([٤]) - اصل این روایت در الاحتیاج طبرسی است. ٢٤/٢ با اندکی تفاوت.

([٥]) -علی خطی الحسین ١٣١/١٣٠

([٦]) - در این باره رجوع شود به معالم المدرستین ١٠٠/٣ و کربلاء الثوره و الماساة. احمد امین یعقوب/٢٨٤-٢٨٣

حسین رضی الله عنه را چه کسی به شهادت رساند؟

محمد بن علی بن ابی طالب معروف به ابن الحنفیه، برادرش حسین رضی الله عنه را قبل از حرکت به سوی کوفه نصیحت کرد و گفت: «برادر! تو می‌دانی که کوفیان به پدر و برادرت خیانت کردند، و اکنون بیم دارم که حال تو نیز مانند آنانی باشد که پیش از تو بودند([١]).

فرزدق شاعر معروف در ملاقاتی که با ابوعبدالله داشت، در پاسخ امام که از او پرسیده بود، حال شیعیان ما چگونه است؟-این در حالی بود که امام قصد رفتن به آن‌جا را داشت- در پاسخ گفت:

قلبهایشان با تو است و شمشیرهایشان علیه تو و قضا و قدر به دست خداست و هر چه خداوند بخواهد، همان خواهد شد([٢]).

حسین؛ گفت: راست گفتی، آینده به دست خداوند و هر روز او را کاری است، اگر تقدیر بر آن رفته باشد که ما دوست داریم و بدان خشنودیم که خداوند را بر نعمتهایش سپاس می‌گوییم و او بر ادای شکر یاری دهنده است، و اگر تقدیر بر خلاف ما باشد، باز هم هر کس نیتش بر حق و با تقوا باشد، نجات خواهد یافت([٣]).

آن‌گاه که امام حسین رضی الله عنه خطاب به آن‌ها سخنرانی و به سابقه‌ی‌شان اشاره کرد و آن‌چه با پدر و برادرش کرده بودند، به آن‌ها تذکر داد و گفت: «... اما اگر پیمان خود را بشکنید و دست از یاری من بردارید، به جانم سوگند که این از شما شگفت‌انگیز نیست، که این برایتان منکر محسوب نمی‌شود، شما چون پیش از این، این کار را با پدر، برادر و پسر عمویم مسلم کردید و فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد و به شما دل ببندد»([٤]).

و امام حسین علیه السلام قبلاً گفته بود که من از نامه‌هایشان مشکوکم و گفته بود: «این‌ها مرا می‌ترسانند و این نامه‌های کوفیان است و خودشان هم مرا می‌کشند»([٥]).

در مناسبتی دیگر فرمود: «پروردگارا! بین ما و بین این قوم داوری کن که ما را دعوت کردند و وعدهٔ یاری دادند، اما حالا خودشان با ما می‌جنگند و ...»([٦]).

آری! مدعیان طرفداری حسین؛ ، او را دعوت کردند که یاری دهند، اما با او جنگیدند و او را کشتند.!!!

حسین کورانی گوید: «اهل کوفه به تنها گذاشتن حسین بسنده نکردند بلکه نتیجه‌ی چندرنگی‌هایشان، اختیار موضع ثالثی بود و همان‌هایی بودند که با شتاب به کربلا رفتند، تا با امام حسین علیه السلام بجنگند و در کربلا برای به ثبت رساندن اعمالی که شیطان را خوشنود و خداوند رحمان را ناراحت می‌کرد، از یکدیگر سبقت گرفتند، به عنوان مثال: می‌بینیم عمر بن حجاج که دیروز در کوفه همچون پروانه‌ای در اطراف اهل بیت و به دفاع از آن‌ها قیام کرده بود و سپاهی را فرماندهی می‌کرد که آن شخصیت بزرگ یعنی: هانی بن عروه را نجات دهد، امروز به کلی موضع‌گیری ظاهریش عوض شده، به همین دلیل امام حسین؛ را به خروج از دین متهم کردند، شایسته است در عبارت زیر تأملی داشته باشیم، عمرو بن حجاج به یارانش می‌گفت: «با آنانی که از دین خارج و از جماعت مسلمانان جدا شده‌اند، بجنگید...»([٧]).

و نیز کورانی می‌گوید: «در موضع‌گیری دیگری مشاهده می‌کنیم که بر نفاق کوفیان دلالت دارد، آن اینکه عبدالله بن حوزه تمیمی‌در برابر امام حسین می‌ایستد و فریاد می‌زند، آیا حسین علیه السلام در میان شماست؟

این فرد از اهل کوفه و از شیعیان دیروز علی علیه السلام است و حتی ممکن است از گروه شبث کسانی باشد که به امام حسین نامه نوشتند....

سپس می‌گوید: ای حسین علیه السلام تو را آتش مژده باد ....([٨]).

و مرتضی مطهری درطرح سؤالی می‌گوید، چگونه کوفیان از عهد و پیمان امام بیرون شدند؟

سپس در پاسخ می‌گوید: جواب این است که رعب و وحشتی که بر اهل کوفه از زمان زیاد و معاویه چیره شده بود و با آمدن عبید الله که فورا اقدام به کشتن میثم تمار، رشید، مسلم و هانی کرد، بر این وحشت افزود و علاوه بر این عامل تطمیع و حرص بر مال و ثروت و مقام های دنیوی، آن طور که بر عمر بن سعد چیره شده بود موجب گردید که دوستان و محبان امام به جنگ او بیایند، اما سران و بزرگان کوفه را ابن زیاد، در همان روز اول ورودش، ترسانده و با مال فریبشان داده بود، آنگاه که همه را جمع کرد و گفت هر کس از شما با مخالفان باشد من بخشهای بیت المال را از قطع می‌کنم، آری این عامر بن مجمع عبیدی یا مجمع بن عامر است که می‌گوید، به رؤسایشان رشوه های بزرگی داده شد و غریزه هایشان را اشباع نمود([٩]).

کاظم احسائی نجفی می‌گوید: «سپاهی که به جنگ امام حسین آمده بودند ٣٠٠ هزار نفر بودند که همه از اهل کوفه بودند که در میانشان شامی، حجازی، هندی، پاکستانی، سودانی، مصری و آفریقایی نبود، بلکه همه یشان از اهل کوفه بودند که از قبایل مختلف گرد آمده بودند»([١٠]).

حسین بن احمد براقی نجفی که یکی از مؤرخان شیعه است. می‌نویسد:

قزوینی گوید: از آنچه می‌توانیم درباره اهل کوفه بگوییم این است که آنان پس از اینکه از امام حسین خواسته بودند بیاید، او را مورد طعنه قرار داده و سر انجام کشتند([١١]).

مرجع تقلید شیعیان، آیت الله عظمی‌محسن امین، می‌گوید:

«سپس ٢٠ هزار نفر از عراقیها با امام حسین بیعت نمودند و در حالی به جنگ او آمدند که بیعتش در گردنشان بود و او را کشتند»([١٢]).

جواد محدثی می‌گوید:

همهٔ اسباب و شرایط مذکور موجب شد که امام آن حوادث تلخ را از آنان تجربه کند و با خیانتشان روبرو شود و اهل کوفه مسلم را مظلومانه کشتند و حسین علیه السلام در نزدیکیهای کوفه تشنه لب بدست سپاه کوفه به شهادت برسد([١٣]).

از بزرگان و شیوخ شیعه مانند: ابو منصور طبرسی، ابن طاووس، امین و دیگران از علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب معروف به زین العابدین نقل می‌کنند که ایشان از پدرانش در توبیخ و سرزنش شیعیانشان که پدرش را تنها گذاشته و او را کشتند، می‌گوید:

ای مردم! شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا بیاد دارید که به پدرم نامه نوشتید و سپس فریبش دادید و با او عهد و پیمان بستید، بیعت کردید و سپس با او جنگیدید و خوار و ذلیلش نمودید، وای بر شما و آنچه برای خود پیش فرستادید، وای بر شما و رأی و نظر بدتان، با چه چشمی‌به رسول الله صلی الله علیه و سلم نگاه می‌کنید؟

آنگاه که بگوید: اهل بیتم را کشتید، پرده‌ی حرمتم را دریدید؛ لذا از امت من نیستید.

در ادامه میگوید که در این جا فریاد، گریه و شیون زنان از هر طرف بلند شد و به یکدیگر گفتند: با آنچه از اعمالتان بیاد دارید، هلاک شوید.

امام ادامه داد که خداوند به آن کس که به نصیحتم گوش دهد و سفارشم را در اطاعت از الله، رسول واهل بیتش حفظ کند، رحم نماید. و بدانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم الگوی نیکوی ماست همه گفتند: سخنانت را شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و حقوق تو را رعایت خواهیم نمود و

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

تنهایت نمی‌گذاریم وبه تو پشت نمی‌کنیم، خداوند تو را مورد لطف و رحمتش قرار دهد، به هر چه می‌خواهی، دستور بده! با هرکس بجنگی، می‌جنگیم و با هر کس صلح کنی، صلح می‌کنیم و قطعا یزید را خواهیم گرفت و از کسانی که به تو و ما ظلم کنند، اعلام بیزاری می‌کنیم.

در این جا بود که امام زین العابدین گفت: هیهات ! هیهات ! ای خیانتکاران مکار، آیا بین شما و شهوتتان مانعی وجود دارد؛ آیا می‌خواهید با من همانطور رفتار کنید که پیش از این با پدرانم کردید؟

هرگز! قسم به پروردگار شهیدان که این زخم خوب نخواهد شد و التیام نمی‌یابد، دیروز پدرم و خانواده ام به همراهش کشته شدند و دست و پا زدن پدرم در جلوی رویم و تلخی عزایش در حنجره و حلقم و غصه اش در اعماق قلب و سینه ام را نمی‌توانم فراموش کنم ...»([١٤]).

وآنگاه که امام زین العابدین از کنار کوفیان عبور می‌کرد و دید که نوحه و گریه می‌کنند؛ آنان را توبیخ کرد و گفت: «آیا برای ما نوحه و گریه می‌کنید؟!، پس چه کسی ما را کشته است؟!([١٥]).

و در روایتی دیگر از او که با صدای ضعیف که بر اثر بیماری ضعیف شده بود، گفت: «اینها برای ما گریه می‌کنند؟! پس چه کسی ما را کشته است؟([١٦]).

ام کلثوم، دختر علی، رضی الله عنهما، می‌گوید: «ای اهل کوفه! وای بر شما! شما را چه شد که حسین را خوار و ذلیل کردید و کشتید و اموالش را غارت و تقسیم کردید و زنان تحت تکلفش را اسیر نمودید و دست از بیعت و حمایت او کشیدید، وای بر شما ! وای بر شما ! چه خیانتی بود که مرتکب شدید؟ و چه گناه بزرگی بدوش کشیدید؟ وچه خونهایی که ریختید؟ و چه کرامت و شرافتی بود که نابود کردید؟ و چه حقی بود که زیر پا کردید؟ و چه اموالی بود که غارت کردید و بهترین مردان پس از پیامبر را کشتید و رحم و رحمت از دلهایتان رخت بر بسته است»([١٧]).

و طبرسی، قمی، مقرم، کورانی، و احمد راسم از زبان ام کلثوم رضی الله عنها برای ما نقل می‌کنند که او در حالی که خطاب به خیانتکاران، پیمان شکنان و رسوا کنندگان سخنرانی می‌کرد.گفت:

«اما بعد، ای اهل کوفه، ای خیانتکاران پیمان شکنان، رسوا کنندگان و مکاران، بدانید که عبرت بودن کارتان همیشه خواهد ماند و تنفر و بیزاری از شما ادامه خواهد یافت، شما همانند آن زنی هستید که نخهایش را پس از ریسیدن پنبه کرد، قسمهایتان را وسیله‌ای برای نیرنگ و خیانت قرار می‌دهید، کسی جز خود ستان و خود پسند، درغگو، دل بسته با زنان و آغوش گیرنده‌ی دشمنان در میان شما نیست؟ شما مانند چراگاه گندیده و نقره‌ای در قبرستانید.

بدانید که آنچه برای خودتان پیش فرستادید، بد چیزی بوده، و آن این است که: خداوند متعال بر شما خشم خواهد گرفت و عذابی است که همیشه در آن می‌مانید، آیا برای برادر من گریه می‌کنید؟! آری بخدا! پس بسیار گریه کنید و کم بخندید که به عار و ننگش مبتلا شدید و هرگز از آن نجات نخواهید یافت؛ چگونه نجات می‌یابید در حالی که نسل خاتم پیامبران، معدن رسالت، سردار جوانان بهشت، محل استقرار صلح و پناه دهنده و مرجع حل اختلافات و حجت تان را کشتید، بدانید که آنچه برای خود پیش فرستادید، بسیار زشت است و آنچه هنگام برانگیخته شدن بدوش می‌کشید، بسیار بد است؛ پس هلاکت بر شما، هلاک شوید، به پشت پاهایتان برگشتید بیگمان که تلاشتان در خسران و زیان است و دستهایتان خاک آلود باد، در بیعت تان زیان کردید و به خشم خداوند بازگشتید و مهر ذلت و خواری بر شما زده شد، وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگر گوشه‌ای از محمد را نابود کردید؟ و چه پیمانی را شکستید؟ و چه شرافت و احترامی‌را نابود کردید؟ و چه خونی را ریختید؟ یقیناً کار منکری می‌کردید که نزدیک است آسمانها از شدت منکر بودنش تکه تکه و پاره پاره شود و کوهها تکه و پاره شده و از بین برود. آبرو ریزی و پیمان شکنی کردید که همسان با بزرگی زمین و آسمان است»([١٨]).

اسد حیدر نویسنده شیعی از زینب، دختر علی، رضی الله عنه نقل می‌کند که خطاب به آنانی که با شیون و گریه به استقبالش آمده بودند، در حالی که آنان را سرزنش می‌کرد، گفت: «آیا برای ما گریه می‌کنید و اظهار محبت می‌نمایید؟

آری بخدا! باید بسیار گریه کنید و کم بخندید که عار و ننگش با شماست و هرگز نمیتوانید آن را از خود دور کنید، چگونه این ممکن است، در حالی که نسل خاتم پیامبران را کشتید...»([١٩]).

و در روایتی دیگر آمده که زینبل، سرش را از کجاوه بیرون کرد و به اهل کوفه گفت: «ای کوفیان! خفه شوید مردانتان ما را می‌کشند و زنانتان برای ما گریه می‌کنند، خداوند در میان ما وشما در روز قیامت داور است و قضاوت خواهد نمود»([٢٠]).

عبارت را احمد راسم نقل کرده و اصل این سخنرانی را علی بن موسی بن طاووس روایت کرده است و عبدالرزاق مقرم و فاضل عباس حیاوی و هادی نجفی و حسن صفار و محسن امین از او نقل کرده‌اند

زیرنویسها:

([١]) – اللهوف ابن طاووس/٣٩، عاشوراء احسائی /١١٥، المجالس الفاخرة عبدالحسین ٧٥، منتهی الامال ٤٥٤/١ و علی خطی الحسین/٩٦.

([٢]) – الفتوح ٨٧٤/٢

([٣]) – المجالس الفاخره/٧٩، علی خطی الحسین/١٠٠ و لواعج الاشجان امین/٦٠ و معالم المدرسین٧٢/٣

([٤]) – معالم المدرسین ٧١/٣–٧٢، معالی السبطین ٢٧٥/١، بحرالعلوم١٩٤، نفس المهموم١٧٢، خیرالاصحاب٣٩، تظلم الزهراء١٧٠.

([٥]) – مقتل الحسین مقرم/١٧٥

([٦]) – منتهی الامال ٥٣٥/١

([٧]) – فی رحاب کربلا٦٠–٦١

([٨]) فی رحاب کربلا/٦١

([٩]) – الملحمه الحسینیه ٣/ ٤٧–٤٨

([١٠])– عاشوراء/٨٩

([١١]) – تاریخ الکوفه/١١٣

([١٢]) – اعیان الشیعه ٢٦/١

([١٣]) – موسوعۀ عاشوراء٥٩

([١٤]) ـ طبرسی این خطبه را در الاحتجاج ٣٢/٢ و ابن طاووس در الملهوف ٩٢ و امین در لواعج الاشجان ١٥٨ و عباس قمی‌درمنتهی الآمال ٥٧٢/١ و حسین کورانی در فی رحاب کربلاء ١٨٣ و عبد الرزاق مقرم در مقتل الحسین٣١٧ و مرتضی عیاد در مقتل الحسین ٨٧ و قزوینی در تظلم الزهراء٢٦٢ ذکر کرده اند .

([١٥]) ـ الملهوف ٨٦ و نفس المهموم ٣٥٧ و مقتل الحسین مرتضی عیاد ٨٣ چاپ سال ١٩٩٦ و تظلم الزهراء ٢٥٧

([١٦]) ـ منتهی الامال ٥٧٠/١ و الاحتجاج ٢٩/٢

([١٧]) اللهوف ص ٩١ نفس المهموم ٣٦٣ مقتل الحسین للمقرم ص ٣١٦ لواعج الاشجان ١٥٧ مقتل الحسین ص٨٦ تظلم الزهراءص ٢٦١

([١٨]) ـ الاحتجاج ٢٩/٢ منتهد الامال ٥٧٠/١ مقتل المقرم ص ٣١١ وما بعد آن، فی رحاب کربلاء ص١٤٦ وما بعد آن، علی خطی الحسین ص ١٣٨ تظلم الزهراء ص ٢٥٨.

([١٩]) مع الحسین فی نهضته ٢٩٥ و بعد از آن.

([٢٠]) ـ عباس قمی‌درنفس المهموم ٣٦٥ و شیخ رضی بن نبی قزوینی در تظلم الزهراء ٢٦٤

چه کسانی از اهل بیت با امام حسین به شهادت رسیده است؟

یکی از نشانه های محبت و دوستی امیر المؤمنین علی نسبت به خلفاء این است که ایشان سه تا از پسرانش را بنامهای خلفای راشدین یعنی ابوبکر، عمر و عثمان نام گذاری کرده است که همه با برادرشان حسین رضی الله عنه در کربلاء به شهادت رسیده اند، در حالی که مداحان شیعه نامی‌از آنها را ذکر نمی‌کنند تا اینکه عوام شیعه تحت تأثیر قرار نگیرند که دشمنی آنها با خلفاء تغییر کند و جالب تر اینکه مؤرخان شیعه این نامها را در کتابهایشان ذکر کرده اند از جمله:

نام ابوبکر بن علی بن ابیطالب را شیخ مفید در «الارشاد» ٢٤٨ و طبرسی در «اعلام الوری /٢٠٣» و اربلی در «کشف الغمه ٤٤٠/١» و قمی‌در «منتهی الآمال ٥٢٨/١» و باقر شریف در «حیاه الامام الحسین ٢٧٠/١» و هادی نجفی در «یوم الطف ١٧٤ـ١٧١» و صادق مکی در «مظالم اهل بیت صلی الله علیه و سلم ٢٥٨» و ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابیطالب ٣٠٥/٣» ذکر کرده اند.

ونام عمر بن علی بن ابیطالب را شیخ مفید در «الإرشاد /١٨٦» و طبرسی در «اعلام الوری /٢٠٣» وابن آشوب در «مناقب آل ابیطالب ٣٠٤/٣» و اربلی در «کشف الغمه ٤٤٠/١» و نجفی در «یوم الطف ص١٨٨» ذکر کرده اند.

و نام عثمان بن علی بن ابیطالب محمد بن النعمان ملقب به مفید در «الإرشاد ص١٨٦»، و ابن شهر آشوب در مناقب آل أبی طالب ٣٠٤/٣»، وطبرسی در «اعلام الوری٢٠٣»، و اربلی در «کشف الغمه ٤٤٠/١»، و قمی‌در«منتهی الامال ٥٢٦/١–٥٢٧»، و قرشی در «حیاه الحسین»٢٦٢/٣»، و هادی نجفی در «یوم الطف»١٧٥–١٧٩»، و صادق مکی در«مظالم اهل بیت٢٥٧» ذکر کرده اند.

و نام ابوبکر بن حسن بن علی بن ابیطالب را شیخ مفید در «الإرشاد» ٢٤٨/١٨٦، وطبرسی در «اعلام الوری» ٢١٢، اربلی در «کشف الغمه»٥٧٥/١–٥٨٠، قمی‌در «منتهی الامال»٥٢٦/١، قرشی در «حیاۀ الحسین» ٢٥٤/٣، هادی نجفی در «یوم الطف١٦٧»، و صادق مکی در «مظالم اهل بیت صلی الله علیه و سلم ٢٥٨» آورده اند.

و نام عمر بن الحسن بن علی بن ابیطالب را شیخ مفید در «الإرشاد ص١٩٧» وطبرسی در «اعلام الوری١١٢»، و صادق مکی در «مظالم اهل بیت٢٥٤» آورده اند.

بزرگواران مذکور، طبق نقل شیعیانی که در این مختصر ذکر کردیم، در کربلاء به شهادت رسیدند، خداوند همه‌ی آنان و پدرانشان را رحمت کند و ناگفته پیداست که این نامگذاری توسط امام علی و اهل بیت نشانه‌ای از پیوند محبت آمیز اهل بیت و خلفای سه گانه است و گفتنی است که تنها امام علی و امام حسین نبودند که فرزندانشان را بنام خلفا نامگذاری کرده اند.

وامام زین العابدین، امام چهارم شیعیان امامیه، «دوازده امامی» پسری بنام عمر داشته که شیخ مفید نام او را در «الارشاد» ذکر کرده است. و حر عاملی درباره او می‌گوید:

شخصیتی فاضل و بزگوار است که صدقات بنام پیامبرغ و امیر المؤمنین را جمع آوری کرده و فردی پرهیزگار و با تقوایی بوده است([١]).

مرتضی عسکری که به علامه، محقق و فردی آگاه شهرت دارد، در کتابش «معالم المدرستین ١٢٧/٣» اسمهای سه پسر علی بن ابیطالب که نامشان به ابوبکر، عمر وعثمان است را ذکر کرده و تردیدی نیست که انسان برای فرزندانش محبوبترین نامها را انتخاب می‌کند، لذا می‌توانیم ادعا کنیم محبوبترین نامها نزد امام علی، ابوبکر، عمر و عثمان بوده است.

زیرنویس:

([١]) خاتمۀ الوسائل

شعائر حسینی

مبحث اول: شعائر حسینی رسومی‌هستند که درزمان ائمه نبوده است

آنچه از عزاداری و اعمالی مانند: بر سر وصورت و بدن زدن، نوحه کردن و ...، هر ساله انجام می‌شود، به اعتراف علمای شیعه در زمان ائمه نبوده است . ابو القاسم نجم الدین معروف به محقق حلی، یاد آور شده که گرفتن مجلس عزاداری از صحابه و ائمه، نقل نشده است یعنی: چنین مراسمی‌در میان ائمه و صحابه وجودی نداشته است و برگزاری چنین جلساتی با راه و روش سلف مخالف است([١]).

آیت الله عظمی‌جواد تبریزی در پاسخ سؤالی که از ایشان پرسیده بودند نظر شما درباره شعائر حسینی عزاداری و... چیست؟ و در جواب آنانی که می‌گویند، اینها رسوم و عاداتی هستند که در زمان ائمه‌ی اطهار نبوده، لذا هیچ مشروعیتی ندارد چه می‌گویید؟

در پاسخ می‌گوید: «شیعیان در زمان ائمه با تقیه زندگی می‌کردند و عدم وجود شعائر در زمان آنها به عدم مشروعیت آن دلالت ندارد و اگر شیعیان در آن زمان مثل الآن امکان اظهار شعائر و انجام آن را می‌داشتند، انجام می‌دادند، مانند: اینکه پرچم سیاه بر دروازه های حسینه ها و حتی خانه ها برای اظهار غم و اندوه، نصب کنند»([٢]).

از آیت الله العظمی‌علی حسینی فانی اصفهانی می‌پرسند که: «این امور ـ مسائل عزاداری ـ در زمان معصومین علیهم السلام نبوده، در حالی که آنان خانواده‌ی صاحب مصیبت بودند و به عزاداری بر حسین اولویت داشتند و در هیچ روایتی از آنان ثابت نشده که به عزاداری دستور داده باشند، امّا شیعیان این مسائل را از خودشان ساختند و شعائر مذهبی نامیدند و در روایات آمده که تمام بدعتها و فرجام همه‌ی آنها گمراهی وآتش است، آیت الله فانی اصفهانی در جواب می‌گوید:

پاسخ بسیار واضح است؛ چون هر چیز جدید بدعت نیست، بدلیل اینکه، بدعتِ منفور و مردود، آنست که حکمی‌جدید از احکام تَشریعی که از دین نبوده در دین بوجود بیاید، و منظور از روایاتی که در آنها بدعت و بدعتگذار مذمت شده این است که حکمی‌تشریعی به دین افزوده شود، این امر به حکم عقل، زشت و قبیح است؛ چون حکمی‌شرعی را آورده که از شارع نبوده و آن را حکم شرعی و الهی قرار داده که از وحی آسمان گرفته شده، و اگر چنین نیست، شبهات حکمیت که در روایات از آنها بیزاری شده کجا و حکم عقل به قبح مجازات و عذاب بر آنها کجا؟

روشن است که شعائر حسینی اینگونه نیست؛ چگونه می‌تواند چنین باشد در حالی که به گریستن دستور([٣]) داده شده ایم و آن عملی و واکنشی است که نیاز به سبب دارد، که سبب می‌تواند قولی مانند ذکر مصیبتها و سرودن مرثیه ها و یا عملی مانند اعمال اهل مصیبت باشد؛ لذا فقیه می‌تواند به جواز این شعائر فتوا دهد([٤]).

حسن مغنیه می‌گوید: در دوران آل بویه در قرن چهارم هجری این روز آزاد شد ـ عزاداری و سینه زنی و ...– بنابر این مراسم عزاداری بوسیله آل بویه پایه گذاری شده است و همانطور که شایسته بود در بغداد، عراق، خراسان، ماوراء النهر و تمام دنیا آشکار شد و همه‌ی شهر سیاه پوش می‌شد و مردم با کاملترین صورتی که حادثه دردناکی را، عزاداری می‌نمودند و به عزا می‌نشستند، عزاداری کردند.

در زمان حمدانی در حلب، موصل و دیگر مناطق به همین صورت بود، امّا در زمان فاطمیان مراسم عزاداری حسینی در عاشوراء، تابع بغداد بود و به مراسم ساده‌ای که هم اکنون در تمام جهان اسلام بویژه ایران، عراق، هند، سوریه و ... برگزار می‌شود، محدود می‌شد. و این جلسات نوحه خوانی و عزاداری برای عبرت گرفتن بر پا می‌شد. بنابراین شعائر حسینی به نمادی از مظاهر خدمت به حق و حقیقت تبدیل شد»([٥])([٦]).

آیت الله شیرازی در بحث دوران و مراحل شعائر عزاداری در گذر زمان در حالی که از ظلمی‌که مانع میشد شیعیان این شعائر را اظهار کنند، شکایت دارد می‌گوید: «شیعیان در حالی که در ستمهای بنی امیه و بنی عباس محاصره شده بودند، نمی‌توانستد اینگونه با جرأت عزاداری کنند، فقط شرایط سخت گیری و آسان گیری همچون گل در بخشهای مختلف و متفاوت بوده؛ لذا شکلها و صورتهای عزاداری متفاوت و مختلف بوده است»([٧]).

پس از این شیرازی پنج دوره یا مرحله را ذکر می‌کند:

دوررۀ اول: شیرازی می‌گوید: «عزاداری شیعیان در این دوره منحصر به جمع شدن تعدادی از آنان در منزلی از شیعیان و سرودن یکی از آنان ابیاتی از شعر یا خواندن چند روایتی در رثای اهل بیت و گریستن دیگران با نهایت پنهان کاری و پوشیده بودن آن از ترس اینکه مبادا حکومتهای ظالم، همچون دیوا نه بر آنان بپرند و آنان را دستگیر کنند»([٨]).

شایان ذکر است که این سخن آقای شیرازی مدرک و سندی ندارد و هیچ یک از منابع معتبر شیعه به چنین مراسمی‌اشاره نکرده اند.

مرحله‌ی دوم: عصر بنی عباس است که از این دوران شکایت دارد؛ امّا باز هم می‌گوید: در این دوران مجالس عزاداری بر امام شهید وسعت پیدا کرد و مرثیه خوانی بر روی منابر کشیده شد؛ لیکن در چارچوبه‌ای محدود که مانع حرکت شیعه می‌شد»([٩]).

ظاهرا این دوره نیز دوره‌ای نبوده که شیعیان بتوانند عزاداری کنند؛ چون خود شیرازی می‌گوید: در چارچوبه‌ای محدود که مانع حرکت شیعه می‌شد! پس به این دوره نمی‌توان استشهاد کرد.

و پس از آن شیرازی درباره‌ی دوره‌ی سوم می‌گوید: دوره سوم، دوره آل بویه، دیلمیها و فاطمیهاست، بویژه زمان حکومت معز الدوله دیلمی، آنانی که جو ترس و اختناق را از بین بردند و شیعیان را آزاد گذاشتند و به آنان اجازه دادند که مجالس عزاداریشان را از خانه به خیابانها و مراکز اجتماعات و میادین عمومی‌ببرند و روز عاشوراء را عزاداری رسمی‌اعلان کنند و بازارها را تعطیل کنند و هیئتهایی تشکیل دهند و در خیابانها و میادین بچرخند.

و سپس در خصوص دوره چهارم می‌گوید:

دوره صفویها، دوره چهارم بوده، بویژه در این دوره علامه مجلسی که شیعیان را بر انجام مراسم عزاداری و شعائر حسینی تشویق می‌کرد، توانستند با آزادی عزاداری کنند و نمایش دادن صحنه های حادثه را نیز برای مجسم نمودن مصیبت از خودشان ساختند و بر آن افزودند([١٠]).

در مورد دوره پنجم می‌گوید:

این دوره، عصر فقهای متأخری بود که در رأس آنها، شیخ مرتضی انصاری و آیت الله دربندی بودندکه شیعیان بیشتر هیئتها و دسته های سینه زنی را تشکیل دادند([١١]).

پس از ذکر این مراحل، شیرازی نیز همانند تبریزی و فانی اصفهانی می‌پذیرد که این مراسم عزاداری در زمان ائمه نبوده و می‌گوید: اگر شیعیان در زمان ائمه آزادی کامل می‌داشتند، شعائر امروزی و حتی بیشتر از اینها را بر پای می‌داشتند، امّا آنان آزادی کافی نداشتند که با احساس کامل در تمام عصرها عزاداری کنند([١٢]).

از این نقل قولها و دیگر شواهد موجود می‌توان گفت: عزاداری حسینی در زمان ائمه سابقه نداشته و از مسائلی است که بعدها بوجود آورده اند.

قبل از اینکه این مبحث را تمام کنیم شایسته است خوانندگان با سبب ایجاد و ساخت حسینیه ها آشنا شوند، محمد حسین فضل الله در پاسخ سؤالی در خصوص تأسیس حسینیه ها می‌گوید: حسینیه ها را ائمه اهل بیت که در خانه هایشان جلساتی برگزار می‌کردند و کسانی را دعوت می‌نمودند که اشعاری به یاد مصیبت حسین برای تحریک عواطف بخوانند تأسیس نمودند([١٣]).

به مناسبت تأسیس مراکز عزاداری حسینی می‌گوید: بعید نیست که تأسیس حسینیه ها از تفکر و اندیشه‌ی احترام به مسجد سرچشمه گرفته باشد؛ چون مردم به شنیدن عزای حسینی یا موعظه و ارشادها نیاز دارند و از طرفی افراد جنب و حیض نیز در میانشان هست و از طرفی باید مسجد را از نجس بودن حفظ کنند، لذا مشاهده می‌شود که بسی اوقات در کنار مساجد، حسینیه جای مسجد را بگیرد و کسی هم چنین گمانی نداشته که حسینیه جای مسجد را بگیرد، بلکه فقط برای این ساخته شد. که از پاکی و نظافت مساجد، حمایت شود و فرصت شنیدن سخنرانی برای همه فراهم شود تا همه بتوانند در این جلسات شرکت کنند هر چند منجر به نجس شدن آن شود، ما نمی‌دانیم که از چه زمانی ساخت و تأسیس حسینیه ها آغاز شده است([١٤]).

گفتنی است که می‌بینیم اول شیخ محمد فضل الله می‌گوید: ائمه حسینیه ها را تأسیس نموده و دوباره می‌گوید ما نمی‌دانیم این حسینیه ها از چه زمانی تأسیس شده است.

مبحث دوم: نوحه خوانی و زدن به سر صورت و ... از مسائل نو پیدا است

برخی از کسانی([١٥]) که معتقد به نوحه خوانی و دیگر اعمالی که در اصل نبوده و بعدها بوجود آمده، در دفاع از عزاداری به شیوه های جدید می‌گویند: پیامبر به سبب وفات فرزندش ابراهیم گریسته است، آری این درست که پیامبر اشک ریخته، امّا آیا اشک ریختن پیامبر با عزاداریهای کنونی شباهت دارد؟ و آیا پیامبر به مناسبت وفات همه عزیزانش و حتی شهادت سید الشّهداء حمزه رضی الله عنه مراسم عزاداری برگزاری کرده و مردم را بخاطر اینگونه مناسبتها جمع کرد و به گریه و شیون و زدن به سر و صورت و ... وا داشته است؟

چرا عبدالحسین در در اینجا قیاس می‌کند، در حالیکه قیاس در مذهب شیعه حرام است؟

می‌گوید: «سیرت ائمه بر ندب بودن عزاداری و ماتم بر حسین نسل اندر نسل به ما رسیده است». ([١٦]) در حالیکه بر مخالفین و عیبجویان بر شیعه می‌تازد, می‌نویسد: اگر این معترض احمق بداند که عزاداری و گریه بر امامان و مراسم حزن و اندوه چقدر شیعه را زنده نگه می‌دارد و حب آل بیت را در قلبها ثابت نگه داشته و دشمنی با دشمنان آنان را نیرومند ت می‌کند هرگز بر این مراسم اعتراض نمی‌کرد.

دکتر هادی فضل الله موضعگیری علمای شیعه را در عزاداری و به سر و صورت زدن به دو دسته تقسیم کرده است:

١ـ مدرسه اصلاحی: این دسته آن طور که محسن امین می‌پندارد، در تلاش بوده که برخی از امور ناجایز و حرام مانند: ضرر وارد کردن به خود و حتی زخمی‌نمودن و بیان روایات جعلی و دروغ و اجرای نمایشنامه ـ اجرای تئاتر برای نمایش دادن صحنه‌ی خونین کربلاء ـ اجتناب شود([١٧]).

٢ـ مدرسه‌ی محافظه کار: این دسته آنطور که عبد الحسین صادق می‌گوید: بر این باورند که تمام چیزها حتی اگر منجر به آزار و اذیت بدنی هم بشود، مباح است؛ بشرطی که که نصی بر حرمت آن نباشد، لذا چیزهایی که به باور مدرسه‌ی اصلاحی حرام است، از نظر اینها حرام نیست([١٨]).

پس از این هادی فضل الله می‌گوید:

مفکر ما ـ عبد الحسین شرف الدین موسوی ـ تأکید دارد که عزاداری حسینی با تمام مظاهر و اشکالش حرام نیست؛ چون قاعده‌ی شرعی است که اصل اشیاء مباح بودن است نه تحریم؛ لذا او هیچ چیز را بر خلاف مدرسه‌ی اصلاحی حرام نمی‌داند ...»([١٩]).

حسن مغنیه می‌گوید: امّا آنچه مربوط به اقامه‌ی شعائر حسینی در عاشوراء است، می‌بینیم وقتی محرم می‌شود، مساجد فعال می‌شود و سر و صدا ازحسینیه به گوش می‌رسد، خیابانها و کوچه ها با پارچه نوشته های سیاسی آراسته (غم بار) می‌شود که نشانه های همدردی و عزادار از آنها پیداست و چهره های مجریان و محرکان غمگین و دلها گرفته و قلبها جزع و فزع دارند که از غم و اندوه مصیبت کربلاست، در هر جا و هر سو واویلا و گریه و نوحه است که قلب و دل انسان را بدرد می‌آورد ...([٢٠]).

می‌گوید: «در صبح روز دهم، دهها هزار نفر از فرزندان نبطیه و ... برای شرکت در مراسم احیای یاد حسین به نبطیه می‌آیند و در آنجا جلسه برگزار می‌کنند با خواندن اشعاری در خصوص کشته شدن حسین در حسینیه نبطیه تحتا در ساعت ٨ صبح خوانده می‌شود و تا ساعت ٩/٣٠ ادامه دارد، آن وقت نمایشنامه کشته شدن حسین اجرا می‌شود که در این نمایشنامه فرزندان بزرگ وکوچک، زن و مرد نبطیه شرکت می‌کنند و حادثه‌ی طف را با حضور بیش از ٥٠/٠٠٠ نفر از مؤمنان اجرا می‌کنند . این نمایشنامه در فضایی آکنده از شور و حماسه‌ای دینی به پایان می‌رسد و پس از آن عده‌ای از جوانان و کودکان با بدنی نیمه عریان در حالی که شمشیر و خنجر به سرشان و با زنجیر به پشت شان چنان می‌زدند که سرشار از تأسف و اندوه می‌شود ...([٢١]).

دکتر احمد وائلی که در میان قومش بسیار معروف و مشهور است و او را به کبیر خطباء المنبر الحسینی لقب داده اند، در پاسخ به سؤالی که پرسیده بودند؛ چرا شیعیان در روز عاشوراء خودشان را می‌زنند و زخمی‌می‌کنند؟

می‌گوید: «قبلاً علما پاسخ این سؤال را داده اند و گفته اند:

اگر این زدن به بدن ضرر وارد کند حرام است، واگر ضرر وارد نکند حرام نیست و تنها اظهار محبت برای حسین است([٢٢]).

عبد الهادی عبد الحمید صالح ـ شیعی ـ می‌گوید: «در صورت عدم آزار و اذیت بدن، زدن جایز است و نوعی تعبیر ظاهری از آنچه در درون انسان است، وجود دارد که حالت فطری انسان در برابر احساساتش که بروز می‌کند، و گاهی از خوشحالی از جایش بلند می‌شود یا کف می‌زند بشرطی که ضرر عمیقی به بدن نداشته باشد . و برخی از علمائ شیعه فتوا داده اند که زدن حرام است ویا حداقل زخمی‌کردن بدن را جائز قرار نداده اند، به هر حال بنظر من این مسئله به محیط اجتماعی بستگی دارد. که این عمل را صحیح یا غیر صحیح می‌دانند و واضح است که این از اصل عقیده نیست»([٢٣]).

مهدی محمد سویج می‌گوید: «می‌بینیم که دسته های زنجیر زنی و ... در عزاداری حسین عواطفی را که در درون آنان می‌جوشد، به نمایش می‌گذارند و از طرفی دوستی صادقانه‌ی شان را اظهار می‌کنند و همان طور که در قسمتی خشمشان را بر ظالمان با همین زدن آشکار می‌کنند و از این شروع می‌کنند و با آن به پایان می‌رسانند و این عمل تا رسیدن به هدف ادامه دارد؛ چون در هر زمان یزید و ابن زیاد وجود دارد. و در هر زمان ضعیفانی هستند که با به سر وصورت زدن نسبت به ظلمی‌که به آنها واقع شده مردم را آگاه می‌کنند»([٢٤]).

فردی را که استاد محقق، طالب خرسان می‌نامند، می‌گوید:

«به همین سبب و امثال این است که مراسم نوحه خوانی در پایتختهای اسلامی‌بر پا می‌شود تا برای حسین و آنانی که با او کشته شده اند، عزاداری کنند»([٢٥]).

دکتر عبد علی محمد حبیل از استادش حسن دمستانی نقل می‌کند که می‌گفت: «نوحه خوانی برای حسین فرض عین است»([٢٦]) یعنی: بر تک تک مسلمانان فرض است که نوحه خوانی کنند.

و آیت الله خامنه‌ای می‌گوید:

«مسائلی وجود دارد که مردم با آنها به خداوند نزدیک می‌شوند و چنگ زدن به این امور بر ایشان

سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

اهمیت پیدا می‌کند و مراسم تقلیدی و شرکت در مجالس حسینی و عزاداری برای امام حسین و گریه‌ی به خاطر او وسینه زنی در دسته های عزاداری، سفارش شده است . اینها از مسائلی هستند که احساسات خود جوش افراد بخاطر اهل بیت را ارزش می‌دهد ... آری ! به سر وسینه زدن از همین مراسم است([٢٧]).

آیت الله خمینی، خطاب به سخنرانان شیعه می‌گوید: «مرثیه خوانی وظیفه سخنرانان و خطیبان بزرگوار است و وظیفه‌ی مردم این است که با دسته های شگفت انگیز، و جالب سینه زنی ... بیرون شوند، لیکن لازم است، دسته ها با سینه زنی حرکت کنند و همان کارها و اعمال گذشته را انجام دهند ...»([٢٨]).

و نیز می‌گوید: «این دسته های سینه زنی ماست که رمز یاری نمودن ما را به نمایش می‌گذارد؛ لذا باید مجالس ماتم عزاداری حسینی در تمام شهرها برگزار شود و خطیبان مرثیه هایشان را بخوانند و مردم هم گریه کنند و دسته های سینه زنی و هیئت ها باید شعارهای حسینی که در گذشته تکرار می‌شد، را تکرار کنند و بدانید که زندگی این ملت در گرو همین مراسم و مرثیه خوانیها و تجمعات و دسته هاست»([٢٩]).

مبحث سوم: علمای بزرگ شیعه، نوحه خوانی، به سر وصورت و سینه زدن و ... راجایز می‌دانند

آیت الله عظمی‌شیخ محمد نائینی که یکی از علمای بزرگ شیعه است و او را رئیس الفقهاء، امام و محقق لقب میدهند، در پاسخ سوالی در همین موضوع می‌گوید:

اول: بیرون شدن دسته های عزاداری در دهه عاشورا و مانند آن به خیابانها و کوچه ها از مسائلی است که بدون شبهه جایز است و ترجیح دارد و این که این عمل از آشکارترین مصادیق عزا داری برای مظلوم است و از آسانترین وسیله ها برای تبلیغ دعوت حسینی به افراد دور و نزدیک به شمار می‌رود، البته لازم است این شعار بزرگ از آنچه شایسته عبادتی مثل آن است مانند: موسیقی و استفاده از ابزار و آلات موسیقی و سر گرمی‌و فشار وارد کردن برای جلو و عقب رفتن افراد و امثال این، عاری باشد و اگر از این موارد در آن باشد، حرام است. و فقط مختص کسانی است که مرتکب این حرام شده اند و حرام بودنش به دسته های عزاداری سرایت نمی‌کند و مانند این می‌ماند که شخصی بسوی زن بیگانه‌ی در حالیکه نماز می‌خواند نگاه کند که نماز آن باطل نمی‌شود.

دوم: زدن با دست به سر وصورت وسینه در حدی که بدن سرخ و سیاه شود؛ جایز است و جایز بودن این عمل، جواز بر شانه و پشت زدن در همین حد را تقویت می‌کند، اما زخمی‌و خونی شدن را بیشتر تقویت می‌کند، و اما زخمی‌و خونی نمودن پیشانی با شمشیر و قمه ها، قول قویتر این است که هر چه ضرر نداشته باشد، جایز است و فقط این در همین حد باشد که خون از پیشانی بیرون آید و به استخوان صدمه‌ای وارد نشود و خارج شدن هم ضرری درپی نداشته باشد، و بدیهی است افراد آگاه و کسانی که تمرین کرده اند، می‌دانند چگونه بزنند و اگر در هنگام زدن عادتاً ضرری وارد نشود، اما اگر بیرون شدن در حدی شد که ضرر وارد کند، این هم موجب حرمت نمی‌شود و مانند این است که وضو می‌گیرد غسل می‌کند و یا روزه می‌گیرد و از ضرر آن در امان است. اما اگر بعدا متوجه ضررآن می‌شود، احتیاط و حتی بهتر است که بجز افراد آگاهی که همیشه تمرین کرده اند کسی این کار را نکند، بخصوص جوانان بی باکی که بخاطر بزرگی مصیبت و پری قلبها یشان از دوستی حسین نمی‌دانند که چه کار می‌کنند خداوند ایشان را در دنیا و آخرت ثابت قدم بگرداند، تا از این کارها را اجتناب کنند.

سوم: ظاهراً اعمال و نمایشنامه هایی که شیعیان امامیه در مراسم عزاداری و گریه از قرنها پیش انجام می‌دهند اشکالی ندارد و اگر مردان لباسهای زنان را بپوشند، باز هم جایز است؛ چون قبلاً ما بر این مسئله اشکالی وارد کرده بودیم و جواز نمایشنامه را در فتوایی چهارسال پیش، مقید کرده بودیم، اما از این مسئله رجوع کردیم و برای ما روشن شده است که پوشیدن لباس زنان زمانی برای مردان ناجایز است که اساسا: مرد از پوشش مردانه اش خارج شود، اما اگر در زمانی مشخص ومحدود بدون تغییر پوشش، لباس زنان را پوشید، همانطور که در نمایشنامه ها انجام می‌دهند، جایز است وما این را در پاورقی عروۀ الوثقی درج کردیم.

آری ! لازم است ـ این جلسات ـ از محرمات شرعی نیز پاکسازی شود، هر چند فرض بر این باشد که در صورت وقوع تشبیه حرمتش به دیگران سرایت نمی‌کند، واین را قبلا تذکر دادیم.

چهارم: وسایلی که در این دسته ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، تاکنون برای ما حقیقت آن روشن نشده است، امّا اگر استفاده‌ی آن برای عزاداری و در هنگام درخواست اجتماع و به هدف آگاه نمودن کسانی باشد که می‌خواهند در دسته های سینه زنی شرکت کنند که طبق قول راجح جایز است. و نباید آلاتی که برای لهو و خوشحالی استفاده می‌شود مورد استفاده قرار گیرد، همانطور که در نجف اشرف نزد ما معروف و مشهور است.([٣٠])

این فتوا را بسیاری از علما و مراجع شیعه تائید کرده اند، که برخی به شرح ذیل هستند:

١ـ آیت الله عظمی‌میرزا عبد الهادی شیرازی می‌گوید: «آنچه در این ورقه ـ ورقه‌ی فتوا ـ نوشته شده، انشاء الله صحیح است «مقتل الحسین /١٤٧».

٢ـ آیت الله محسن حکیم طباطبایی در «مقتل الحسین /١٤٧» تایید کرده است.

٣ـ آیت الله ابو القاسم خوئی می‌گوید: «آنچه استاد ما در پاسخ این سؤالهای بصری گفته، صحیح است و عمل به آن ایرادی ندارد ....».

٤ ـ آیت الله امام محمود شاهرودی «مقتل الحسین /١٤٨».

٥ ـ آیت الله شیخ محمد حسن مظفر «مقتل الحسین /١٤٩».

٦ ـ آیت الله عظمی‌حسین حمامی‌موسوی «مقتل الحسین /١٤٩».

٧ ـ آیت الله محمد حسین آل کاشف الغطاء«مقتل الحسین /١٤٩».

٨ ـ آیت الله عظمی‌محمد کاظم شیرازی «مقتل الحسین /١٥٠».

٩ـ آیت الله جمال الدین گلپایگانی «مقتل الحسین /١٥٠».

١٠ـ آیت الله کاظم مرعشی «مقتل الحسین /١٥٠».

١١ـ آیت الله مهدی مرعشی «مقتل الحسین /١٥١».

١٢ـ آیت الله علی مدد موسوی فاینی «مقتل الحسین /١٥١».

١٣ـ آیت الله شیخ یحیی نوری «مقتل الحسین /١٥٢».

و مرتضی عیاد می‌گوید: «گروه بسیاری از علما و فقهای شیعه در خصوص موضوعی که ذکرش گذشت، پاسخهایی نوشتند که مجالی برای ذکر همه آنها نیست([٣١]).

پس از این مرتضی فتاوای گروهی از علمای شیعه را نقل کرده است که این عمل را که در واقع خودشان ساخته اند، جایز می‌دانند، و ما در اینجا فقط یک مورد از فردی که وی را علامه‌ی کبیر، زاهد با تقوا، محدث آیت الله شیخ خضر بن شلال عفکاوی می‌نامند، نقل می‌کنیم.

ایشان می‌گویند: «..... از برخی نصوصی که بر جواز زیارت امام حسین ـ هر چند با ترس بر جان باشد ـ دلالت دارد، استنباط می‌شود که به سر وصورت زدن و شیون و زاری کردن به سبب مصیبت وارده به هر شکلی که باشد، جایز است؛ هر چند فرد بداند در همان وقت خواهد مُرد».

این را مرتضی عیاد در کتابش «مقتل الحسین/ ١٥٣ چاپ ١٩٩٦ نقل کرده است، این چاپ از چاپ علویه در نجف است، و اما وقتی به چاپ دار الزهراء در بیروت سال ١٩٩١ مراجعه کردم، دیدم فتوای مذکور را بصورت مختصر در /١٥٤ آورده که عین عبارتش چنین است: «آنچه از مجموع اخبار و روایاتی که در خصوص جواز زیارت حسین است، هر چند با ترس بر جان باشد، استنباط می‌شود که بر سر و صورت زدن، شیون و گریه کردن بر حسین به هر صورت که باشد جایز است، حتی اگر بداند که او در همان حالت خواهد مرد.

آیت الله مرتضی فیروزآبادی می‌گوید:

«سینه زنی و مانند آن از مسائلی است که سیرت و رفتار شیعیان در عصر های گذشته و زمان های پیش بر آن بوده که در آن مراسم بزرگان و اکابر فقهای گذشته‌ی شیعه و متأخرین حضور دارند و هرگز شنیده نشده که کسی از آنان این امر را منکر بداند و منع کرده باشد و اگر فرض کنیم که کسانی بدلیل شبهات پیش آمده یا به خاطر فهم نادرست، از سینه زنی و امثال آن نهی کرده که اینها هم نادر و کم هستند و نادر همانند معدوم است و اعتباری ندارد([٣٢]).

محمد حسین فضل الله می‌گوید:

در خصوص آنچه شعائر حسینی نامیده می‌شود، ما معتقدیم که اینها شیوه های مختلف به نمایش گذاشتن اظهار غم و اندوه است، و شیوه های ابراز احساسات درونی در زمان های مختلف، متفاوت و مختلف می‌شود؛ لذا گریه کردن یک شیوه‌ی ابراز غم و اندوه انسانی است و به سر و صورت زدن آرام هم اسلوبی انسانی در تعبیر اندوه است([٣٣]).

البته شایان ذکر است که اینها نص شرعی نیست و نیز می‌گوید:

«بنابراین ما می‌گوییم، ممکن است انسان بر حسب دوستی و محبتش به سر و صورت بزند، بشرطی که زدن برای بدنش مضر نباشد»([٣٤]).

و می‌گوید: «زدن به همان صورت که در جلسات عزا به سینه می‌زنی و هر چیزی که تعبیر از اندوه باشد، بدون اینکه به بدن ضرر وارد کند، جایز است»([٣٥]).

مبحث چهارم: در زمان هتک حرمت تشیع، زنجیر زنی و قمه زنی و ... جایز نیست

شیعیان به خاطر فریب دادن مخالفینشان و زیبا جلوه دادن چهره‌ی تشیع در مقابل آنان از هر چیزی که باعث رسوایی مذهب آنان می‌شود آنان فرار می‌کنند اگر چه هم در مذهبشان جایز باشد. و بزرگترین مثال بر این گفتار سخن آیت الله عظمی‌خوئی است که می‌گوید: «در صورتی که حرمت تشیع در خطر افتد و موجب تمسخر مذهب شود، زدن به سر و صورت و زنجیر زنی جایز نیست.

محمد حسین فضل الله می‌گوید: «حتی سید خوئی در کتاب مسائل شرعی که جماعت اسلامی‌در امریکا و کانادا منتشر کرده است، در پاسخ سؤالی می‌گوید: زدن به سر وصورت و زنجیر زنی در صورتی که موجب هتک حرمت تشیع شود، حرام است، گفتند: در چه صورتی ؟ می‌گوید در صورتی که موجب شود مردم شیعیان عزادار را تمسخر کنند([٣٦]).

گویا چنان بنظر می‌رسد که فتوا و مذهب از نظر فقهای شیعه با استفتاء کننده، متفاوت و متغیر می‌شود.

البته باید توجه داشت که اندکی پیش موضع آیت الله خوئی را در تایید فتوای شیخ و آیت الله عظمی‌محمد حسین نائینی که هر نوع به صورت و سینه زدن تا حدی که سرخ شود و زدن با زنجیر بر شانه ها و پشت و.... را جایز دانسته بود، نقل کردیم.

بنابراین بر آن چه که علمای شیعه فتوا به جواز یا عدم جواز می‌دهند نمی‌توان اعتماد کرد، برای اینکه نزد شیعیان تقیه و پنهان کردن حقیقت که از اصول مذهبشان می‌باشد، تدلیس و دروغ را در مقابل مخالفانشان جایز می‌دانند.

اگر کسی از اهل سنت از آیت الله خوئی درباره‌ی حکم زنجیر زنی و قمه زنی و غیر اینها از بدعتهایشان سوال کند، ایشان با تقیه جواب می‌دهند که این کارها به علت هتک حرمت شیعه حرام است نه اینکه در واقع و حقیقت شرع حرام است!.

در گذشته از علمایشان در مورد حکم زنجیر زنی و قمه زنی و به سر و صورت زدن می‌پرسیدم و جواب می‌دادند که این کارهای عوام الناس است و حرام است. باز تعجب می‌کردم از حضور آنها در حسینیات و عزاداری در حالی که مردم به زنجیر زنی و قمه زنی و به سر و صورت زدن مشغول بودند و ایشان هیچ گونه انکاری نمی‌کردند، پس به یقین رسیدم که این رافضیان عمدا با مخالفانشان به طور صریح جوابگو نیستند و عجیب تر اینکه وقتی که رسوا می‌شوند و رازشان فاش می‌شود خجالت هم نمی‌کشند.

زیرنویسها:

([١]) المعتبر ٩٤

([٢]) پیوست جلد دوم از صراط النجاۀ آیت الله خوئی ٥٦٢ چاپ ١٤١٧هـ

١ ـ احمد بن فهد حلی در عدۀ الداعی /١٦٩ از امام صادق روایت میکند که گفت : تمام چشمها در روز قیامت می‌گریند؛ بجز سه چشم؛ چشمی‌که از نگاه به حرامها محافظت شده و چشمی‌که در عبادت خداوند شب بیداری کشیده و چشمی‌که از ترس خدا در دل شب گریسته است. با توجه به این روایت، گریه ای که شریعت اسلام به آن دستور داده، گریه به خاطر ترس از خداست نه چیز دیگری.

([٤]) ـ مقتل الحسین، مرتضی عیاد /١٩٢ چاپ چهارم

([٥]) ـ آداب المنابر/١٩٢

([٦]) ـ یعنی این قبل از آل بویه و فاطمیان بوده است که آن هم نشانه ای از حق و حقیقت نیست و ایشان نه ائمه ی معصومین آمده اند و آن را به عنوان نشانه ای از نشانه های حق به مردم نشان داده اند!!.

([٧]) ـ الشعائر الحسینی /٩٨ـ٩٧

([٨]) الشعائر الحسینی٩٨

([٩]) ـ الشعائر الحسینی ٩٨.

([١٠]) ـ الشعائر الحسینیه /٩٩

([١١]) ـ همان /٩٩

([١٢]) ـ الشعائر الحسینیه /١٠٠

([١٣]) ـ الندوۀ ٥٠٩/٥

([١٤]) ـ الندوه ٤٧٩/٤ـ٤٧٨

([١٥]) ـ به المجالس الفاخرۀ صفحه ی ١١ به بعد رجوع شود .

([١٦]) ـ به المجالس الفاخرۀ صفحه‌ی ١٧ . إن شاء الله سخان ائمه را ذکر خواهیم کرد که این افتراء را رد می‌کنند.

([١٧]) ـ ر.ک رائد الفکر الاصلاحی/١٣٧

([١٨]) ـ پاورقی رائدالفکر الاصلاحی /١٣٨

([١٩]) ـ رائد الفکر الاصلاحی/١٣٧

([٢٠]) ـ آداب المنابر /١٧٦

([٢١]) ـ آداب المنابر /١٨١

([٢٢]) ـ مجله‌ی المراۀ الامۀ الکویتیه شماره ١٦/١٠٧٣ یونیو ١٩٩٧

([٢٣]) ـ تعال نتفاهم/٦١

([٢٤]) ـ مائۀ مسئلۀ مهمه الشیعۀ /١٦٩ـ١٦٨

([٢٥]) ـ ثورۀ الطف/١٥

([٢٦]) ـ ثورۀ الطف/٢٥

([٢٧]) ـ فلسفه‌ی عاشوراء /٩ـ٨

([٢٨]) ـ نهضت عاشوراء/١٠٧

([٢٩]) ـ نهضت عاشوراء/١٠٨

([٣٠]) ـ این فتوا را مرتضی عیاد در مقتل الحسین /١٤٦ نقل کرده است .

([٣١]) ـ مقتل الحسین مرتضی عیاد از ١٥٢

([٣٢]) مقتل الحسین /١٨٩ـ١٨٨ چاپ چهارم ١٩٩٦ م/١٧٠ چاپ دار الزهراء

([٣٣]) ـ الندوه٢٨٩/١

([٣٤]) ـ الندوه ٣٣٧/١

([٣٥]) ـ الندوه ٣٣٩/١

([٣٦]) ـ الندوه ٣٣٨/١

شعائر حسینی در کتابها و منابع شیعه حرام است

مبحث اول: نوحه خوانی جایز نیست و حرام است

آنچه از زدن به سر و صورت، نوحه خوانی، پوشیدن لباس سیاه، سینه زنی و ...، تحت عنوان شعائر حسینی انجام می‌شود، طبق ادله‌ای که در منابع و و مصادر شیعیان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی اهل بیت آمده، جایز نیست. محمد علی بن حسین بن بابویه قمی که به شیخ صدوق معروف است، می گوید:

«یکی از روایاتی که از پیامبر ثابت و قبلاً گفته نشده، این است که رسول الله علیه السلام فرموده: «النیاحۀ من عمل الجاهلیۀ»([١]): (نوحه خوانی از اعمال جاهلیت است).

از محمد باقر مجلسی با لفظ: «النیاحۀ عمل الجاهلیه»([٢]): (نوحه خوانی رفتار و عمل جاهلیت است).

پس نوحه خوانی که شیعیان نسل اندر نسل آن را انجام می‌دهند از رفتار و عمل جاهلیت است همانطور که پیامبر غ به ما خبر داده اند.

آنچنانکه فرموده اند: نوحه خوانی از جمله آوازهای ملعون است که خدا و رسول آن را ناپسند می‌دانند.

مجلسی، نوری و بروجردی از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت می کنند که فرمود: «صوتان ملعونان یبغضهما الله اعوال عند مصیبه و صوت عند نغمۀ یعنی النوح و الغناء»([٣]).: (دو آوازند که لعنت شده اند و خداوند را به خشم می‌آورند؛ آه و واویلا کردن در هنگام مصیبت و آواز خواندن با موسیقی).

شیعیان باید از فریب خوردن از حضور در این حسینیات و عزاداری ها که در آن آواز ملعونی است که خدا و رسول آن را نمی‌پسندند اجتناب کنند.

از جمله روایاتی که شیعیان را از حضور در این محافل نهی می‌نماید، در نامه‌ای که امیر المؤمنین؛ به رفاعه بن شداد نوشته، آمده است: «وإیاک والنوح علی المیت ببلد یکون لک به سلطان»([٤]): تو را بر حذر می‌دارم که در شهری که حاکم آن هستی، بر مرده‌ای نوحه شود. وپیامبرغ می‌فرماید: «.... و انی نهیتکم عن النوح و العویل»: ([٥]) (ومن شما را از نوحه خوانی و شیون و واویلا کردن، نهی می کنم).

جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «وانی نهیت عن النوح وعن صوتین احمقین فاجرین صوت عند نعمۀ لهو ومزامیر شیطان وصوت عند المصیبۀ خمش وجوه وشق جیوب ورنۀ الشیطان»: ([٦]) من از نوحه خوانی و دو آواز احمقانه‌ی فاجر شما را نهی می کنم؛ آواز هنگام خوشی و شادی که آواز شیطان است و آواز هنگام مصیبت که همراه با زدن و خراشیدن صورت و چاک کردن گریبان است وآواز شیطان است.

از علی؛ روایت شده است: «ثلاث من اعمال الجاهلیۀ لا یزال فیها الناس حتی تقوم الساعۀ: الاستسقاء باالنجوم والطعن فی الانساب والنیاحۀ علی الموتی»([٧]) (سه چیز از اعمال جاهلیت است که همیشه مردم تا قیامت به آنها مبتلا هستند؛ طلب باران با ستارگان، طعنه زدن در نسب و نوحه خوانی بر مردگان).

و نیز کلینی از امام صادق روایت می کند که فرمود: «لا یصلح الصیاح علی المیت ولا ینبغی ولکن الناس لا یعرفون»: ([٨]). داد و فریاد زدن بر شخص مرده جایز و شایسته نیست و لکن مردم نمی‌دانند.

و همچنین کلینی از امام صادق روایت می کند که فرمود: «لا ینبغی الصیاح علی المیت ولا تشق الثیاب»([٩]) (شیون و زاری کردن و پاره نمودن لباس بر میت شایسته نیست).

از امام موسی بن جعفر؛ درباره‌ی نوحه خوانی بر میت سؤال شد، آن را ناپسند و مکروه دانست([١٠]).

محمد باقرمجلسی از علی؛ روایت می کند که گفت: وقتی ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات نمود، به من دستور داد که او را غسل بدهم و رسول الله صلی الله علیه و سلم او را کفن کرد و خوشبویی زد و به من گفت، او را بردار من او را برداشتم به بقیع آوردم و بر او نماز خواند ... وقتی او را بدون حرکت نقش بر زمین دید، گریست و مردم با او گریستند تا جایی که صدای مردان از صدای زنان بلندتر شد، پیامبرص آنان را از گریستن بشدت نهی کرد و گفت: چشم اشک می‌ریزد و قلب اندوهگین است و چیزی نمی گوییم که پروردگار را به خشم آورد، و به مصیبت تو ـ ای ابراهیم ـ گرفتاریم و به خاطر تو اندوهگین هستیم ...([١١]).

قابل ذکر است که پیامبر در این روایت، گریه‌ی با آواز بلند را بشدت انکار می کند و از آن منع می‌نماید، لذا باید توجه داشته باشیم که در هنگام مصیبتها از این نهی شدید رسول الله ص، غفلت نورزیم، اما گریه‌ی بدون آواز ایرادی ندارد. و پیامبر از بلند کردن آواز در هنگام مصیبت و نوحه خوانی و گوش دادن به این گونه آوازها نهی کرده است([١٢]).

کلینی از فضل بن میسر روایت می کند که در خدمت ابو عبدالله؛ بودیم که مردی آمد و از مصیبتی که بر او وارد شده بود، شکایت می کرد، ابو عبد الله به او گفت: اگر صبر کنی به تو پاداش داده می‌شود و اگر صبر نکنی، آنچه خداوند برایت مقدر کرده، بر تو خواهد گذشت و تو گناه کار می‌شوی([١٣]).

از امام صادق؛ روایت است: «صبر و مصیبت برای رسیدن به مؤمن سبقت می گیرند، اگر به مصیبت گرفتار شد صبر و شکیبائی میکند و مصیبت و بی صبری برای رسیدن به کافر سبقت می گیرند، به مصیبت که گرفتار می‌شود، بی صبری و جزع و فزع می کند»([١٤]).

محمد بن مکی عاملی ملقب به شهید اول می گوید: «شیخ در المبسوط و ابن حمزه، نوحه خوانی را تحریم کرده اند و شیخ ادعا کرده که نوحه خوانی به اجماع ـ شیعیان ـ حرام است»([١٥]).

منظور از شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی ملقب به شیخ الطائفه است که نوحه خوانی را حرام دانسته و ادعا کرده نوحه به اجماع حرام است. یعنی: تا زمان طوسی شیعیان بر حرام بودن نوحه خوانی اجماع داشته اند.

شما را به خدا قسم بین این و آنچه که علمای شیعه فتوی می‌دهند مقایسه کنید.

آیت الله عظمی‌محمد حسین شیرازی می گوید: «لیکن از شیخ طوسی در المبسوط و ابن حمزه ثابت است که نوحه خوانی را مطلقاً حرام دانسته‌اند»([١٦]).

شیرازی می گوید: «در جواهر ادعا شده که به سر و صورت زدن و شیون و واویلا نمودن قطعا حرام است»([١٧]).

و محقق حلی متوفی ٦٧٦ هـ می گوید:

شیخ ـ طوسی ـ به دلیل اجماع می گوید: گرفتن مجلس عزا مکروه است؛ چون از هیچ یک از ائمه ثابت نشده که به خاطر عزاداری جلسه گرفته باشند. لذا مجلس عزاداری با سنت و راه و روش سلف مخالف است([١٨]).

محمد بن مکی عاملی می گوید:

شیخ نقل کرده است که نشستن دو یا سه روز برای تعزیه به اجماع مکروه است و ابن ادریس او را رد کرده که این جمع شدن و ملاقات یگدیگر است و محقق، شیخ را بر حق دانسته؛ چون از کسی از صحابه و ائمه نقل نشده که برای عزاداری جلسه گرفته باشند؛ بنابر این جلسه‌ی عزاداری با سنت و راه وروش سلف مخالف است، اما به حد تحریم نمی‌رسد.

از روایات مذکور در این باره می‌توان استنباط نمود، لذا لازم دانستن استدلال به ملاقات با یگدیگر امری بی معناست و گواهی بر اثبات مقدم است ...»([١٩]).

یوسف بحرانی در تعلیق بر روایات تحریم نوحه خوانی می‌نویسد:

بیشتر سخن اصحاب ما بر اساس اعراض و روی گردانی از این اخبار است و این اخبار را تأویل می کنند و حتی سخن شیخ را تأویل می کنند، که منظور نوحه‌ای است که در آن امور ممنوعه باشد، همانطور که از ظاهر سیاق حدیث اول فهمیده می‌شود، در «الذکری» پس از نقل قول شیخ و ابن حمزه مبنی بر تحریم نوحه خوانی آورده است که مقصود نوحه خوانی است که در آن امور باطل و حرام باشد، همانطورکه در النهایه تحریم نوحه را مقید کرده است و سپس دسته‌ای از روایات نهی از نوحه خوانی را نقل کرده می گوید: پاسخ این است که ما آن را حمل بر نوحه خوانی می کنیم که در آن امور منهیه باشد تا که بین روایات جمع کرده باشیم و چون که نوحه خوانی جاهلیت غالباً اینگو نه بوده و بدلیل اینکه اخبار و روایات ما خاص است و خاص بر عام مقدم است.

در ادامه می گویم: احتمال دارد روایات اخیر را بتوانیم حمل بر تقیه کنیم؛ چون نظریه تحریم نوحه خوانی را صاحب «المعتبر» از بسیاری از محدثین و جمهور نقل کرده است»([٢٠]).

نتیجه سخن اینکه: شیخ طوسی وقتی می گوید: نوحه خوانی به اجماع علمای شیعیان حرام است، و مقید کردن و توجیه و احتمال آوردن امری معقول بنظر نمی‌رسد.

ای عاقلان شیعه بعد از این منتظر چه چیزی هستید؟.

مبحث دوم: به سر و صورت زدن جایز نیست

امام محمد باقر؛ می گوید: «بدترین نوع بی صبری فریاد کشیدن با واویلا و زدن به سر وصورت و سینه، وکشیدن موی پیشانی است و هر کس نوحه خوانی کند قطعا بی صبری کرده و از راه وروش ما خارج شده است»([٢١]).

امام صادق؛ می‌فرماید: «هر کس در هنگام مصیبت دستش را به رانش بزند، پاداشش از بین می‌رود و نابود می‌شود»([٢٢]).

بدیهی است که وقتی با زدن به پا و ران اجر و پاداش مصیبت زده از بین برود، زدن به سر وصورت و سینه به طریق اولی موجب از بین رفتن اجر و پاداش خواهد شد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب»: هر کس به صورت بزند و گریبان چاک کند، از جماعت ما مسلمانان نیست([٢٣]).

تیجانی می گوید:

از باقر صدر درباره‌ی صحت و سقم این حدیث سؤال کردم، گفت: شکی نیست که این حدیث صحیح است([٢٤]).

از یحیی بن خالد روایت می‌کنند که مردی به خدمت پیامبر آمد و گفت: چه چیز موجب نابودی اجر و پاداش در مصیبت می‌شود؟

فرمود: اینکه مرد هر دو دستش را بهم زند، و صبر حقیقی آن است که در اولین مصیبت و یا آغاز مصیبت، صبر کنی و هر کس به مصیبت راضی باشد، خداوند از او راضی است و هرکس خشمگین و ناراضی باشد، همان نارضایتی نصیب او خواهد بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید:

«از کسی که به خاطر مصیبت، سر و موهایش را بتراشد و صدایش را بلند کند، بیزارم»([٢٥]).

جعفر بن محمد؛ از پدرانش از پیامبر روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم از بلند کردن آواز در هنگام مصیبت و نوحه خوانی و گوش دادن به این آواز نهی کرد و نیز از زدن به سر وصورت نهی کرده است([٢٦]).

محمد مکی عاملی می گوید: «زدن به سر و صورت و خراشیدن صورت و کندن مو، به اجماع شیعیان حرام است، این را در مبسوط گفته است، چون این اعمال نشانه‌ی عدم رضایت از قضا و قدر الهی است»([٢٧]).

شیرازی می گوید: «در هنگام مصیبت، زدن به صورت و کندن مو حرام است»([٢٨]).

تیجانی سماوی ـ شیعی ـ با اشاره به گریه کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم بر عمویش ابوطالب، حمزه رضی الله عنه و همسرش خدیجه، می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و سلم در تمام حالات اشک رحمت می‌ریخت ....».

اما از اینکه فرد مصیبت زده، اندوهش را به حدی برساند که به سر و صورت بزند و گریبانش را بدرد، نهی کرده اند، وقتی از این نهی کرده، حال آن کسی که بدنش را با آهن و زنجیر می‌زند تا جایی که از آن خون

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ٦ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

جاری می‌شود، چگونه است؟![۲۹]).

و نیز تیجانی می گوید:«امیر المؤمنین علی علیه السلام، آنچه عوام شیعه امروزه بنام عزاداری انجام می‌دهند انجام نداده اند و امام حسن رضی الله عنه حسین رضی الله عنه و سجاد؛ نیز انجام نداده اند([۳۰]).

تیجانی در خصوص امام سجاد رضی الله عنه می گو ید:

«او شاهد صحنه‌ای بوده است¤که کسی از مردم آنچنان صحنه‌ای را ندیده اند،آری فاجعه‌ی غم انگیز کربلاء را با چشمانش مشاهده کرد که در آن پدر، عموها و تمام برادرانش کشته شدند، و مصیبتهایی دید که از دیدنشان کوهها نابود می‌شد. و در تاریخ نیامده که کسی از ائمه چیزی از این ـ عزاداریها را انجام داده باشد و یا به پیروان و شیعیان دستور داده باشد که به این صورت عزاداری کنند([۳۱]).

و نیز می گوید: «اغلب اهل سنت و جماعت از کارهایی که شیعیان در عاشوراء انجام می‌دهند؛ مانند: زنجیر زنی، قمه زنی و دیگر انواع عزاداری، انتقاد می کنند، علی رغم اینکه شیعیان در هند و پاکستان بیشتر از جاهای دیگر این کارها را انجام می‌دهند، اما رسانه های نمایشگر مانند تلویزیون فقط بر بخش عزاداریهای که در ایران می‌شود، متمرکزند.و آن هم بخاطر حاجتی که در دل یعقوب است که تمام افرادی که حوادث را دنبال می کنند و به امور اسلام و مسلمانان اهمیت می‌دهند، از آن آگاه هستند»([۳۲]).

تیجانی اضافه می کند که حق را باید گفت: آنچه برخی از شیعیان انجام می‌دهند، در دین هیچ جایگاهی ندارد، هر چند تلاش گران برای دینی معرفی کردن آنها تلاش نمایند و یا مجتهدان، اجتهاد کنند و فتوا دهندگان فتوا دهند، تا آنرا در ثواب بزرگ و پاداش عظیمی‌قرار دهند، اینها فقط عادات و رسوم و عواطفی است که افراد را به طغیان کشانده و از حالت عادی خارج نموده و در نتیجه به یکی از رسوم ملی که فرزندان از پدران به ارث می‌برند، تبدیل شده که کور کورانه و بدون درک، تقلید می کنند و حتی برخی از عوام گمان می کنند که ریختن خون با زدن موجب نزدیکی به خداوند می‌شود، و برخی بر این باورند که هر کس این کارها را نکند، حسین را دوست ندارد»([۳۳]).

تیجانی می گوید: «این صحنه های ناراحت کننده که انسان قلبا از آنها بیزار و عقل سالم از آنهامتنفر است،([۳۴]) مرا قانع نمی کند، و آن زمانی است که فردی خودش را نیمه عریان می کند و آهنی بدست می گیرد و با حرکاتی دیوانه وار خودش را می‌زند و با آواز بسیار بلند فریاد می‌زند حسین! حسین! حیسن!، آنچه در این موضوع شگفت انگیز شک بر انگیز است این است که می‌بینی آنها از حالت عادی خارج می‌شوند و گمان می‌رود که سراپا وجودشان را غم فرا گرفته، اما اندکی بعد از عزاداری می‌بینی که می‌خندند و حلوا، شربت و میوه می‌خورند و به مجرد تمام شدن کار دسته ها و رسیدن به مقصد، همه چیز تمام می‌شود و شگفت انگیزتر این که بیشتر اینها به دین پایبند نیستند، به همین دلیل به خودم اجازه دادم که بارها مستقیما از آنها انتقاد کنم و به آنان گفتم آنچه انجام می‌دهید، یک رسم ملی و تقلید کور کورانه است([۳۵]).

شیخ حسن مغنیه نیز سخنان و حرفهایی شبیه، حرفهای تیجانی دارد و می گوید:

واقعیت این است که با خنجرها و شمشیرها به سر زدن و خون ریختن، در هیچ جای اسلام جایی ندارد و هیچ نص صریحی در این مورد نیست، لیکن عواطفی با ارزش است که در دل مؤمنان به خاطر خونهای پاکی که در کشتارگاه فاجعه‌ی کربلاء ریخته شده، می‌جوشد([۳۶]).

گفتنی است که جمع کردن بین دو مقوله‌ی: زدن با خنجرها و شمشیر به سر و.... در اسلام جایگاه ندارد وهیچ نص صریحی در این این مورد نیست».

این که می گوید: «لیکن عواطف ارزشمندی است ...» امری غیر ممکن است و این دوبا هم هیچ تناسبی ندارد.

مبحث سوم: پوشیدن لباسهای سیاه در عاشوراء

بدیهی است که در ایام عاشوراء و عموم عزاداریها پوشیدن لباس سیاه برای بسیاری نماد عزاداری محسوب می‌شود، اما اینکه آیا این عمل ریشه‌ی شرعی داردیاخیر؟باید به روایات و مصادر و منابع رجوع نمود.

از امام صادق؛ سؤال شد که پوشیدن کلاه سیاه چگونه است؟ فرمود: با آن نماز نخوان که لباس دوزخیان است([۳۷]).

و نیز روایت است امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در میان چیزهایی که به یارانش آموزش می‌داد، فرمود:

«لا تلبسوا السواد فانه لباس فرعون»: لباس سیاه نپوشید که لباس فرعون است([۳۸]).

از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که پوشیدن لباس سیاه مکروه است؛ بجز سه لباس: عمامه، موزه و چادر»([۳۹]).

روایت است جبرئیل؛ با قبایی سیاه و خنجری در غلاف به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد، پیامبر پرسید این چه لباسی است؟ گفت: این لباس پسر عمویت عباس است، وای بر فرزندانت که از نسل پسر عمویت عباس متولد می‌شوند، لذا پیامبر به نزد عباس رفت و گفت:

ای عمو! وای بر فرزندانم که از نسل فرزند تو متولد می‌شوند عباس گفت: آنچه قرار است بشود، قلم نوشته است([۴۰]).

محمد رضا حسینی حائری می گوید:

«در میان اصحاب ما ـ شیعیان ـ بسیار مشهور و حتی ادعا شده به اجماع پوشیدن لباس سیاه در نماز و حتی مطلقا مکروه است، همانطور که در «الخلاف» ذکر شده بجز موزه، عمامه و چادر (کساء). و در «المعتبر» فقط جواز عمامه و موزه استثناء شده است. و در «الشرایع» و «القواعد» و «الارشاد» و در «الدروس» نقل است که مفید، سلار و ابن حمزه فقط بر استثنا ی جواز عمامه، بسنده کردند ودر «الذکری» گوید:

عدم استثناء از قول بسیاری از اصحاب ثابت است و در «کشف اللثام» آورده که چادر (کساء) را کسی از اصحاب استثناء نکرده بجز ابن سعید»([۴۱]).

و حائری در انتهای سخنش می گوید:

اینها روایاتی هستند که اصحاب با استدلال به آنها می گویند:

پوشیدن لباس سیاه در نماز مکروه است، افزودن بر اینکه ادعا شده بر این حکم اجماع مشهور است. حال با توجه به این روایات و این اجماع، چه باید کرد؟([۴۲]).

اگر این روایات، روایات ایشان است، و این اجماع، اجماع ایشان است، پس چرا شیعیان امروز لباس سیاه در ایام محرم می‌پوشند؟

چرا شیعیان روایات و اجماع علمایشان را مورد تقدیر و احترام قرار نمی‌دهند؟!.

مبحث چهارم: سخنی با مداحانی که نوحه خوانی و زدن به سر و صورت را مباح می‌دانند

فقیه بزرگ شیعه، محمد بن مکی عاملی ملقب به شهید اول، می گوید:

«شیخ طوسی در مبسوط و ابن حمزه نوحه خوانی را تحریم کرده اند و شیخ ادعا کرده که نوحه خوانی به اجماع حرام است»([۴۳]).

آیت الله عظمی، محمد حسینی شیرازی می گوید: «لیکن شیخ –در المبسوط– و ابن حمزه گفته اند: نوحه خوانی مطلقا حرام است»([۴۴]).

و می گوید: «در الجواهر ادعا شده که به سر و صورت زدن و شیون و واویلا کردن، قطعا حرام است»([۴۵]).

شهید اول می گوید: «زدن به سر و صورت و کندن مو به اجماع حرام است. در المبسوط گفته شده: چون در عدم رضایت به تقدیر خداوند وجود داد»([۴۶]).

و شیرازی می گوید: از «المنتهی» روایت است که: «زدن به سرو صورت و کندن مو حرام است»([۴۷]).

هاشم هاشمی‌در گفتگویش با فضل الله می گوید: آری شیخ این را گفته اند. نوحه خوانی حرام است و شیخ ادعا کرده که نوحه خوانی به اجماع حرام است».به المبسوط رجوع شود([۴۸]).

و نیز می گوید: «آری! نهی از نوحه خوانی در عموم روایات آمده است ....»([۴۹]).

برادران! اینها روایات اهل بیت و سخنان و دیدگاههای علمای شما است که ما فقط به مشتی نمونه از خروار اشاره کردیم، آیا جایز است به این همه روایات و اجماع و اتفاق نظر مجتهدان ـ بی توجهی کنیم؟!

آیا رواست که این موضوع را همین طور بدون تحقیق و بررسی سر بسته بگذاریم؟!

چه نیکوست که به رفتار و سیره اهل بیت توجه داشته باشیم و آن بزرگواران را الگوی عملی خویش قرار دهیم، ببینید چگونه اهل بیت ن اصحاب خویش را به صبر و شکیبایی دعوت می کنند و بر این اساس یاران خودشان را تربیت می کنند و آنها را از نوحه خوانی و سینه زنی بر حذر می کنند در حالی که امروزه شیعیان به در حسینیات و مآتم خودشان به این مسائل بی توجه هستند

به روایت زیر توجه کنید:

از امام موسی بن جعفر رحمه الله روایت است، خبر مرگ اسماعیل بن جعفر که بزرگترین فرزند امام جعفر صادق؛ بود، در حالی به او داده شد که می‌خواست غذا بخورد، در همین حال، تسلیت گویندگان نیز جمع شده بودند، اما تبسم کرد و دستور داد، غذا آوردند، با تسلیت گویندگان نشست و شروع به خوردن نمود و از روزهای دیگر نیکو تر و با اشتهاتر می‌خورد و جلوی تسلیت گو یندگان نیز غذا گذاشت، آنها از اینکه اثر اندوه را در چهره‌ی امام نمی‌دیدند، شگفت زده شده بودند، پس از اینکه امام غذا خورد! گفتند: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم !امروز چیز شگفت انگیزی دیدیم!

تو به مصیبت فرزندت مبتلا شدی و حالت اینگونه است؟!

فرمود: چرا چنین نباشم در حالی که در روایت از راستگوترین راست گویان آمده که من می‌میرم و شما نیز می‌میرید، همانا گروهی مرگ را شناخته اند و آنرا جلوی چشمشان می‌بینند و هر کسی را که مرگ می‌رباید، نا پسند نمی‌دارند و انکار نمی کنند و تسلیم امر خالق عزوجل شان هستند»([۵۰]).

ببینید چگونه اهل بیت بیزاری خودشان را از آنچه که در حسینیه های امروزی می گذرد اعلام می کنند.

مبحث پنجم: زنان و حسینیه ها

روایاتی که ذکر شد مردان را به شمول زنان از امور مذکور نهی کرده است، اما شایسته دیدیم روایاتی که زنان را به صورت خاص از زدن به سر و صورت و عزاداری بر نهی می کند، در اینجا ذکر کنیم؛ باشد که زنان بدانند و آگاه شوند.

امام حسین رضی الله عنه ـ در کربلاء ـ خطاب به خواهر بزرگوارش زینب که با شنیدن سخنان امام پس از این که دیده بود به صورتش زد و می‌خواست گریبان چاک کند و بیهوش افتاد، فرمود:

«ای خواهر! از خدا بترس و همانطور عزاداری کن که خداوند دستور داده و بدان که تمام زمینیان و ساکنان آسمان می‌میرند و تمام چیزها هلاک می‌شوند، بجز خداوند متعال که مخلوقات را با قدرتش آفریده و دوباره بر می گردند و او تنها خواهد ماند، پدر، مادر و برادرم از من بهتر بودند و همه وفات کردند و رسول الله صلی الله علیه و سلم برای من و تمام مسلمانان الگوست؛ بنابراین مانند آنها عزاداری کن.

و سپس خطاب به خواهرش گفت: «خواهرم! تو را سوگند می‌دهم و از تو می‌خواهم به سوگندم عمل کنی و مرا حانث نکنی که هرگاه کشته شدم، هرگز به خاطر من گریبان چاک مکن و به سر و صورتت نزن و چهره ات را نخراش و دعای هلاکت و نابودی نکن»([۵۱]).

و در روایتی دیگر امام حسین رضی الله عنه می‌فرماید: «ای خواهر! ای ام کلثوم! ای فاطمه! ای رباب! مواظب باشید، آنگاه که کشته شدم، هرگز گریبانتان را ندرید ـ لباستان را (از شدت ناراحتی) پاره نکنید و به صورتتان نزنید و چهره هایتان را نخراشید»([۵۲]).

و در روایت دیگری می گوید: «خواهرم! من سوگند خوردم، سوگندم را نشکن و پس از مرگم گریبان چاک مکن و روی مخراش و دعا هلاکت و نابودی نکن»([۵۳]).

صدوق و کسان دیگر از ابومقدم روایت می کنند که می گفت: از ابو الحسن و ابو جعفر شنیدم در تفسیر آیه‌ی: «ولایعصینک فی معروف»: (و تو را در معروفی نافرمانی نمی کنند). می گویند همانا رسول الله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: آنگاه که من وفات کردم، بر من روی مخراش و موی پراکنده مکن و آه و واویلا ننما و بر من مجلس نوحه خوانی نگیر.

گوید: سپس گفت: این همان معروفی است که خداوند متعال فرموده: «و لا یعصینک فی معروف»([۵۴]).

از ابو عبد الله روایت است، در تفسیر آیه‌ی: «و لا یعصینک فی معروف» می گفت از معروف این است که گریبان چاک نکنند و به سر و صورت نزنند و دعا به هلاکت و نابودی ننمایند وبر سر قبر نشینند»([۵۵]).

ابو سعید رضی الله عنه روایت می کند که رسو ل الله صلی الله علیه و سلم نوحه خوان و کسی که به نوحه خوانی گوش می‌دهد، را لعنت کرده است»([۵۶]).

قطب راوندی در لب اللباب([۵۷]) روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم چهار نفر را لعنت کرده است:

«زنی که به شوهرش در مال و خودش خیانت می کند، زن نوحه خوان، زنی که شوهرش را نافرمانی می کند و کسی را که پدر و مادرش عاق کرده اند».

هنگامی که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آواز گریه‌ی زنان بر کشته گان صفین را شنید و حرب بن شرحبیل شامی که از بزرگان قوم بود، به سوی امام آمد، امام به او گفت:

آن طور که می‌شنوم، زنان بر شما غلبه کردند؟ آیا آنان را از این کار شیطانی باز نمی‌دارید؟![۵۸]).

از ابو عبد الله علیه السلام روایت است:

خداوند به هر کس نعمتی داد و او در هنگام رسیدن به نعمت از ساز و آواز استفاده کند، کفران نعمت کرده است و هر کسی به مصیبتی گرفتار شد و نوحه خوانی کرد، قطعا ناسپاسی کرده.

در روایتی دیگر آمده، قطعا پاداش آن را نابود کرده است»([۵۹]).

از جعفر بن محمد از پدرانش ن روایت می کند که پیامبرغ در وصیتش به علی فرمود: ای علی! هر کس مطیع زنش باشد، خداوند او را واژگون به جهنم می‌اندازد، علی؛ گفت: آن اطاعتی که موجب این مسئله می‌شود چیست؟

فرمود: به زنش اجازه می‌دهد که به حمامهای عمومی، عروسیها، نوحه خوانیها برود و لباس نازک بپوشد([۶۰]).

صدوق و دیگران از جعفر بن محمد از پدرانش از علی روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«چهار چیز از جاهلیت است که تا قیامت در امتم باقی خواهد ماند، افتخار به نسب و ثروت، طعنه زدن در نسب دیگران، طلب باران بوسیله ستارگان و نوحه خوانی، اگر نوحه خوان قبل از مرگ توبه نکند، در روز قیامت در حالی از قبر بیرون می‌شود ـ بر می‌خیزد ـ که شلواری از مس گداخته و لباسی از آهن گداخته بر تن دارد»([۶۱]).

از ابو جعفر محمد ثانی از پدرش روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

وقتی مرا به آسمانها بردند، زنی را دیدم که به شکل سگی بود و آتش از عقبش وارد شکمش می‌شد و از دهانش بیرون می‌شد و ملائکه با گرزهای آهنین آتشی به سر و بدنش می‌زدند، از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدند: آن زن چه گناهی مر تکب شده بود، فرمود: او ترانه می‌خوانده، نوحه خوانی می کرد و حسود بوده است([۶۲]).

از جعفر بن محمد روایت است در احتضار مرگش وصیت کرد و گفت:

هرگز به خاطر من به سر وصورتتان نزنید و گریبان را چاک نکنید که هیچ زنی نیست که گریبانش را پاره کند مگر اینکه در جهنم برایش جایی باز می‌شود و هر چه این عملش را بیشتر انجام دهد، جای او در جهنم بیشتر خواهد شد([۶۳]).

از علی علیه السلام روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از زنان عهد و پیمان گرفت که نوحه نخوانید، روی نخراشید و بامردان در خلوت ننشینید»([۶۴]).

مبحث ششم: سخن کدام یک دروغ است؛ محمد باقر صدر یا تیجانی؟

تیجانی از آیت الله محمد باقر صدر نقل می کند که به من گفت: «آنچه از به سر و سینه زدنها و جاری نمودن خون می‌بینی، کار عوام و جاهلان است و کسی از علما این کار را نمی کند و حتی همواره مردم را از این کار منع می کنند و اعلام می کنند که حرام است»([۶۵]).

شگفتا! آیت الله مرتضی فیروز آبادی ـ همانطور که ذکرش گذشت ـ می گوید:

«سینه زنی و امثال آن از اعمالی است که در سیره‌ی شیعه بوده ...و هرگز شنیده نشده و کسی نشنیده که کسی از آنان ـ علمای شیعه ـ مردم را از این کار ها منع کند ....».

تیجانی به نقل از باقر صدر می گوید:

همواره علمای شیعه این اعمال را تحریم کرده و مردم را از آن منع می کنند، آیا حقیقتا باقر صدر چنین سخنی گفته است؟ یا این که این افترائی است که تیجانی بنام باقر صدر بافته است؟!

آنچه از سیاق و سباق گفتار تیجانی بنظر می‌رسد، این است که این سخن را تیجانی از خودش بنام باقر صدر گفته است، چون خودش می گوید:

در ملاقاتی که در نجف با آقای صدر داشتم، از او پرسیدم: «چرا شیعیان گریه می کنند و خودشان را می‌زنند، تا خون از بدنشان جاری می‌شود، در حالی که این در اسلام حرام است و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس به صورتش بزند و گریبان چاک کند و دعاهای جاهلی نماید، از ما ـ مسلمانان ـ نیست.

آقای صدر گفت: بدون شک این حدیث صحیح است، اما بر عزاداری که به خاطر ابوعبدالله گرفته می‌شود، منطبق نیست؛ چون آن کسی که فریاد داد خواهی حسین رضی الله عنه را بر می‌آورد و به دروازه اش می‌رود، دعوتش دعوت جاهلیت نیست، وانگهی شیعیان بشرند، در میانشان عالم و جاهل وجود دارد وبرای خودشان عواطف و احساساتی دارند، هرگاه عواطفشان طغیان می کند و آنان به یاد شهادت ابو عبد الله وآنچه بر او و خانواده و یارانش گذشته، می‌افتند و اینکه به چه صورت کشته و مورد هتک حرمت واقع شدند و به اسارت گرفتار آمدند؛ این کارها را می کنند، لذا نیاتشان برای خداست»([۶۶])([۶۷]).

حال با توجه به اینکه باقر صدر حدیث فوق را تایید می کند و صحیح می‌داندوآن را توجیه و تاویل می کند واز سیاق سخنش چنین بر می‌آید که اعمال مذکور ایرادی ندارد و به افرادی که چنین می کنند، هرچند مخالف دستور رسول الله صلی الله علیه و سلم است، باز هم پاداش داده می‌شود!!! اما تیجانی ادعا می کند که علمای شیعه این اعمال را حرام می‌دانند، چه کسی دروغ می گوید؟(علمای شیعه یا تیجانی؟!).

مبحث هفتم: تیجانی دوباره ادعایش را تکرار می کند

تیجانی می گوید:

«پوشیده نیست که بسیاری از علما مانند: محسن امین و امروزه آیت الله خامنه‌ای و محمد حسین فضل الله و بسیاری از علما به عدم جواز این اعمال ـ زدن و خون جاری نمودن ـ فتوا داده اند»([۶۸]).

می گویم (مؤلف): دروغهایی که تیجانی به آن عادت کرده وآنها را در دیگر مؤلفاتش نیز – که از آن مطلع شده ایم– ذکر کرده است، فقط از باب تقیه است که شیعیان اعتقاد دارند که بر آن مأجور هستند و ثواب می‌برند، زیرا او می‌خواهد تصویر تشیع را در نزد مسلمانان قشنگ و براق بکند، به دلیل اینکه کتابهای او به طور بسیار زیادی در بین اهل سنت و جماعت توزیع می‌شود([۶۹])، پس این حرفی که او در اینجا ذکر می کند دروغ است.

پیشتر از محمد حسین فضل الله و آیت الله خامنه‌ای نقل کردیم که فتوای جواز اعمال عزاداری را داده بودند و فضل الله، زدن آرام را در فتوایش قید کرده بود.

اما اینکه تیجانی می گوید: بسیاری از علما به عدم جواز فتوا داده اند، دروغ آشکاری است، چون با رفتار عملی شیعیان و اینکه آیت الله مرتضی فیروز آبادی می گوید: هرگز شنیده نشده و کسی از آنان ـ علمای شیعه ـ نشنیده که این اعمال را منکر بدانند و منع کنند ...» پس آیا ما تیجانی را باور کنیم در حالی که نصوص و فتاوی او را تکذیب می کند یا اینکه علمای بزرگ آنها را قبول داشته باشیم؟!

مبحث هشتم: شیعیان روزه‌ی روز عاشوراء را قبول ندارند و انکار می کنند

شیعیان روزه‌ی روز عاشوراء را قبول ندارند و امویها را متهم می کنند که روایات فضیلت روز عاشوراء را جعل کرده اند، یکی از شیعیان بنام جمال الدین بن عبد الله کتابی تحت عنوان روزه‌ی عاشوراء نوشته و در آن روایات و احادیثی که در خصوص امر یا نهی روزه‌ی عاشوراء است را مورد بحث قرار داده و تلاش نموده مذهبش را اثبات کند، اما توفیقی نداشته است.

من تعدادی از این روایتها را برای شما نقل خواهم کرد، این روایات به لطف خداوند متعارض و متناقض هستند و همدیگر را نفی و تکذیب می کنند.

یکی ازآن روایات این است:

روایت کرده اند که از امام رضا؛ پرسیدند:

جریان روزه‌ی عاشوراء و آنچه مردم در این باره می گویند،چیست؟

گفت: از روزه‌ی پسر مرجانه می‌پرسی؟

آن روزه‌ای است که ادعا کنندگان از خانواده‌ی زیاد در آن روز به خاطر قتل حسین؛ روزه گرفتند، در حالی که آن روزی است که مرد، شیعه بود نشان را نسبت به آل محمد اظهار می کنند و مسلمانان در آن اعلان طرفداری می کنند، نباید روزه گرفت و به آن تبرک جست و روز دوشنبه روز نحسی است که خداوند در آن پیامبرش را قبض روح کرده .... لذا هر کس این دو روز را روزه بگیرد یا متبرک بداند، خداوند را در حالی ملاقات می کند که قلبش مسخ شده وبا کسی حشر خواهد شد که سنت روزه گرفتن این روز را پایه گذاری کرده و این دو روز را متبرک دانسته است([۷۰]).

از زید نرسی روایت کرده اند که گفت:

«شنیدم عبید بن زراره از ابو عبد الله؛ درباره روزه‌ی روز عاشوراء سؤال می کند، در پاسخ گفت:

هر کس این روز را روزه گیرد بهره اش از آن همان بهره‌ی پسر مرجانه و آل زیاد است.

گوید: گفتم: بهره اش از آن روز چیست؟ گفت:

آتش، خدا ما را از آتش و عملی که ما را به آتش نزدیک می کند، پناه دهد([۷۱]).

از ابو جعفر و ابو عبد الله؛ روایت است که گفتند: در روز عاشوراء و روز عرفه در مکه روزه نگیر([۷۲]).

از نجیه روایت است از ابو جعفر؛ پرسیدم:

روزه‌ی روز عاشوراء چگونه است؟

گفت: روزی است که با نزول حکم رمضان ترک شده، و متروکبدعت است.

نجیه گوید: به من همان جوابی را داد که پدرش داده بود وسپس گفت:

بدانید که آن روزه‌ای است که خداوند در قرآن بر آن چیزی نازل نکرده و در سنت به آن عمل نشده، بجز سنت آل زیاد به خاطر قتل حسین بن علی([۷۳]).

باید توجه داشت که در این روایت تصریح می کند که روزه‌ی روز عاشوراء روزه‌ای است که آل زیاد آن را روزه گرفته‌اند.

و همین مؤلف در روایت دیگر از جعفر صادق؛ آورده که:

پس از این که حسین؛ کشته شد، مردم در شام خودشان را به یزید نزدیک کردند و برایش اخبار کشته شدن حسین؛ را توصیف کردند و برای این کارشان جوایزی دریافت نمودند؛ لذا این از عواملی بود که موجب شد

تا این روز را گرامی‌بدارند و این برایشان روز برکت بود تا مردم را از بی تابی، گریه، مصیبت و اندوه باز دارند و به خوشی و شادمانی سرگرم کنند»([۷۴]).

اگر کسی دقت کند، این روایات با هم در تضاد و تناقض هستند؛ چون در برخی می گویند این روز را آل زیاد از خودشان ساختند و به مناسبت شهادت امام حسین رضی الله عنه برای خودشان عید گرفتند و در برخی دیگر از روایات می گویند:

این روزه‌ی آل ابو سفیان و عید آنهاست. و در نوع سوم روایاتشان می گویند:

این روزه پیش از رمضان بوده و با آمدن رمضان متروک شده و متروک بدعت است، حال این سؤال به ذهن می‌رسد که آیا واقعا ائمه‌ی بزرگوار اینگونه با تناقض گویی پاسخ مردم را می‌دادند؟!!!

مانند آن دو، روایت دوم و سوم است و اما روایت چهارم دو روایت گذشته را از بیخ بر می کند و نابود می‌سازد زیرا ثابت می کند که روزهٔ روز عاشورا قبل از واجب شدن روزهٔ ماه رمضان بوده است یعنی روزهٔ عاشورا قبل از به شهادت رسیدن حسین وجود داشته است.

خوانندهٔ گرامی! توجه داشته باشید که چگونه باطل، باطل دیگری را از بین می‌برد.

و تیجانی روزه‌ی این روز را به امویها نسبت داده و می گوید:

«و سماوی می گوید برای ما روشن شد که اهل سنت و جماعت، روز عاشوراء را جشن می گیرند چون از سنت یزید بن معاویه رضی الله عنه و بنی امیه که در آن روز بر امام حسین؛ پیروز شدند و انقلابش را که هستی آنان را تهدید می کرد، خاموش کردند و به گمان خودشان سر و صدا را از بین بردند.... لذا علمای سوء اهل سنت به خاطر نزدیک شدن به آنان احادیثی جعل کردند که حکایت از فضیلت عاشوراء دارد و می گویند:

این روزی است که خداوند توبه‌ی آدم را قبول کرده و کشتی نوح؛ بر قله‌ی کوه جودی فرود آمد و در همین روز آتش نمرود بر ابراهیم؛ سرد شد و یوسف؛ از زندان آزاد گردید و یعقوب؛ بینایی اش را باز یافت و موسی؛ بر فرعون پیروز شد و از آسمان به عیسی؛ سفره‌ای آورده شد ...

و بر درغگویی ادامه دادند تا جایی که گفتند:

در همین روز پیامبر غ به مدینه هجرت کرد و ورودش با روز عاشوراء مصادف بوده است، و دیدکه یهودیان مدینه روزه دارند. وقتی سبب را جویا شد؟

گفتند: این همان روزی است که موسی بر فرعون پیروز شد؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: ما از شما به پیروی از موسی؛ سزاوارتریم و سپس به مسلمانان دستور داد در عاشوراء و تاسوعا روزه بگیرند تا با یهودیان مخالفت کرده باشند و این دروغی رسوا است»([۷۵]).

تیجانی در مخالفت با اهل سنت به خاطر روزه‌ی عاشوراء به اهل سنت حمله کرده و بر این باور است که روزه‌ی عاشوراء سنت امویهاست که به هدف نابودی نام و یادواره‌ی امام حسین این رسم را بپا کردند، تیجانی این سخنان را که در نواری کاست ضبط شده، می گوید: او در این نوار بحثی طولانی دارد و از جمله می گوید:

«این در حالی است که روایات اهل بیت علیهم السلام، روزه‌ی عاشوراء را تحریم می کنند».

حال با توجه به سخنان تیجانی و روایاتی که ذکرشان گذشت به سراغ کتب و منابع اصلی و مورد قبول شیعیان می‌رویم تا ببینیم واقعا اهل بیت در خصوص روزه‌ی عاشوراء چه گفته اند.

ابو جعفر محمد بن حسن طوسی که مطلقا شیخ طائفه است، در دو کتاب «تهذیب الاحکام» و در «الاستبصار» که از کتابهای اصول چهارگانه‌ی شیعه است که عبد الحسین شرف الدین عاملی([۷۶]) در خصوص آنها می گوید: «کافی، تهذیب، استبصار من لا یحضره الفقیه، متواتر هستند و مضامین آنها بصورت قطعی صحیح اند»([۷۷]).

از ابو عبد الله؛ از پدرش روایت می کند که علی؛ فرموده: «روز عاشوراء را روزه بگیرید، نهم و دهم را چون روزه این دو روز گناهان یک سال را محو می کند»([۷۸]).

از ابو الحسن؛ روایت است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و سلم روز عاشوراء را روزه گرفت»([۷۹]).

از جعفر از پدرش روایت است که فرمود: «روزه‌ی عاشوراء موجب کفاره‌ی گناه یک سال می‌شود»([۸۰]).

از صادق: روایت است که می‌فرماید: «هر کس که بتواند ماه محرم را روزه بگیرد، این روزه او را از هر بدی و پلیدی محافظت می کند».

ازپیامبر روایت است: «بهترین نماز پس از نمازهای فرض، نماز در دل شب است و افضلترین روزه پس از ماه رمضان روزه‌ی، ماه خداوند است که آن را محرم می‌نامند»([۸۱]).

در اینجا این سؤال به ذهن می‌رسد که آیا باز هم برای فرد و یا افرادی مجال این هست که بگویند، روزه‌ی روز عاشوراء را آل زیاد، آل ابو سفیان و ..... از خودشان ساخته اند؟!!

آیا این ادعا بی جا نیست که می گویند: اهل بیت

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

از روزه‌ی، روز عاشوراء نهی کرده و آن را تحریم نموده؟

از علی روایت است که فرمود: «عاشوراء را روزه بگیرید، نهم و دهم آن را بطور احتیاط روزه بگیرید، چون گناهان سال قبل خواهد بود و حتی اگر کسی از شما بی خبر بود که این روز عاشورا است و چیزی خورد، پس از اینکه خبر شد، دیگر نخورد تا آن روز را به پایان ببرد([۸۲]).

ای دروغگو! آیا توجه داری که چگونه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بر روزه‌ی این روز ـ عاشوراء ـ که تو و امثال تو، تلاش می کنید مسلمانان را از اجر آن محروم نمایید، حریص بوده است. پس بدان که امیر المؤمنین امر کرده که حتی اگر کسی در این روز غذا خورد، روزه اش را بگیرد و تمام کند.

و از ابن عباس م روایت است که: هرگاه هلال ماه محرم را دیدی، خودت را آماده کن و چون روز نهم شد روزه بگیر. راوی گوید: پرسیدم: آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم به همین صورت روزه می گرفت؟ گفت: آری([۸۳]).

تیجانی ادعا کرده بود که علمای اهل سنت روایات روزه‌ی عاشوراء را بنام پیامبر جعل کرده اند و فضایلی برای آن بافته اند، مبنی بر اینکه این روزی است که خداوند در آن توبه‌ی آدم را پذیرفته و کشتی نوح بر کوه نشسته است.

این ادعا دلالت بر جهل و نادانی گوینده دارد ویا آگاهانه خودش را به بی خیری می‌زند، چون شیخ طائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از ابو جعفر روایت می کند که فرموده: «در روز عاشوراء کشتی نوح بر جودی نشست بنابر این نوح به جنها و انسانهایی که با او بودند دستور داد، روزه بگیرند و ابو جعفر گفت: آیا می‌دانید این روز چه روزی است؟ این روزی است که خداوند در آن توبه‌ی آدم علیه السلام و حوا را پذیرفت و در همین روز دریا برای بنی اسرائیل شکافته شد و فرعون و کسانی که با او بودند غرق شدند و موسی بر فرعون غلبه کرد و در همین روز ابراهیم متولد شد و خداوند توبه‌ی یونس و قومش را پذیرفت و عیسی بن مریم در آن متولد شد([۸۴]).

رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس شیعه آن را روایت کرده است، چنانکه می گوید: «و اخبار بسیار زیادی که تشویق بر روزه محرم می کند را آورده و ذکر کرده ام»([۸۵]).

و این روایت را حر عاملی([۸۶]) و نوری طبرسی([۸۷]) و حسین بروجردی([۸۸]) و یوسف بحرانی([۸۹]) ذکر کرده اند.

نوری طبرسی از جعفر بن محمد روایت می کند که فرمود: کشتی در روز عاشوراء بر جودی فرود آمد، نوح به آنانی که از جن و انسانها با او بودند دستور داد روزه بگیرند و در این روز خداوند توبه آدم را قبول کرد»([۹۰]).

آیا اینها هم روایت اهل سنت است؟ اینها را چه کسی یا چه کسانی جعل کرده اند؟

و صدوق در «المقنع» روایت می کند که در روز عاشوراء خداوند توبه آدم را قبول کرد و کشتی نوح بر جودی فرود آمد و موسی از دریا عبور کرد و عیسی بن مریم متولد شده و خداوند در آن یونس را از شکم ماهی بیرون نموده و در همین روز خداوند یوسف را از چاه بیرون کرده است و توبه‌ی قوم یونس را پذیرفته و داود، جالوت را کشته، لذا هر کس این روز را روزه بگیرد، گناهان هفتاد سالش بخشیده می‌شود و اعمال پوشیده یا گناهان پوشیده اش بخشیده می‌شود»([۹۱]).

و در حدیثی، زهری از علی بن حسین؛ روایت می کند که ایشان فرمودند:

روزه‌ی عاشوراء از روزهایی است که فرد در گرفتن و نگرفتن آن صاحب اختیار است([۹۲]).

و در الفقه الرضوی مانند این روایتی آورده است([۹۳]).

تیجانی بعد از این چه می گوید؟!

خوب است که تیجانی بداند روایات روزه عاشورا با اسانید معتبر و صحیحی از طریق شیعه روایت شده است در حالی که روایات نهی کننده از روزهٔ عاشورا با اسانید ضعیفی روایت شده است همچنانکه شیخ شیعه حاج سید محمد رضا حسینی حائری در کتابش «نجاه الأمه فی اقامه العزاء علی الحسین و الأئمه» صفحه ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۸ چاپ قم در ایران سال ۱۴۱۳هـ به این امر اعتراف کرده است.

پس تیجانی بعد از این چه می گویند؟

سید محمد رضا حسینی در کتاب «نجاهٔ الامهٔ فی اقامهٔ العزاء علی الحسین و الائمهٔ» در صفحه‌ی ۱۴۸/۱۴۶/۱۴۵ چاپ سال ۱۴۱۳ هـ می گوید: روایاتی که مؤید و مشوق روزه‌ی عاشوراء است با سند های معتبر از طرق شیعه روایت شده، اما سند روایاتی که روزه گرفتن را نهی می کند، همه ضعیف هستند.

و این حقیقت، نظریه‌ی دکتر احمد راسم نفیس را رد می کند که گفته است:

«ابزار تبلیغاتی دستگاه امویها، حقایق را عوض کرده و روز مصیبت بزرگ را به روز عید و خوشحالی تبدیل نمود و این همان است که تا امروز ادامه دارد و متداول است([۹۴]).

شایان ذکر است که هیچ کس از اهل سنت روز عاشورا را عید نمی گیرد و عید نمی‌داند، چگونه فردی که خودش را پیرو سنت پیامبر و پیروان راستینش که بی شک امام حسین؛ یکی از افضل ترین آنهاست، می‌داند، باز در روز شهادتش اظهار سرور و خوشحالی کنند؟!

هرگز چنین نیست.

و آیا شیخ طوسی، صدوق، حر عاملی، نوری طبرسی، ابن طاووس وتمام مراجع و علمای شیعه که روایات روزه‌ی روز عاشوراء را روایت کرده اند، از مزدوران و ترویج دهندگان تبلیغات امویها هستند که حقایق را منقلب کرده اند؟؟؟

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که روایات تشویق به روزه‌ی عاشوراء را هم اهل سنت وهم شیعیان از رسول الله صلی الله علیه و سلم و ائمه روایت کرده اند و از نظر هر دو گروه این روایات صحیح اند و آنان با اقتدا به پیامبرشان این روز را روزه می گیرند.

برخی اعتراض می کنند که چرا اهل سنت همانند شیعیان روز عاشوراء را عزا نمی گیرد؟

با توجه به آنچه گفته شد پاسخ از دو جهت روشن است:

اول اینکه: پیامبر به اتفاق اهل سنت و شیعیان، روزه گرفتن این روز را سنت قرار داده است و الحمد لله، اهل سنت به پیروی از پیامبر و ائمه این روز را روزه می گیرند.

دوم اینکه: پیامبر دستور نداده که این روز ویا روز مخصوص دیگر را روز عزا، نوحه و غم و اندوه قرار دهیم و حتی طبق روایات صحیحی که از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده، از این اعمال نهی فرموده و می‌فرماید که: «النیاحهٔ من عمل الجاهلیهٔ» مورد اتفاق هر دو گروه است و به علاوه روایات دیگری نیز وجود دارد که ما در مبحث «ناجایز بودن نوحه خوانی» آوردیم.

وانگهی، بزرگترین مصیبت برای مسلمانان، مصیبت از دست دادن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است؛ چون خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را بزرگترین مصیبت معرفی کرده است و فرمود: «من أصیب بمصیبهٔ فلیذکر مصیبته بی فانها اعظم المصائب»: ([۹۵])هر کس به مصیبتی گرفتار شد، باید به یاد مصیبتش بیافتد که بخاطر از دست دادن من به آن گرفتار شده، چون این بزرگترین مصیبتها ست».

علی رغم این باز هم مسلمانان و حتی اهل بیت در طول زمانه‌ی گذشته بویژه سه قرن اول، در سالگرد وفات رسول الله ص، عزا نگرفتند و نوحه خوانی نکردند.

و سؤال اینجاست که آیا امام علی؛ و امام حسین؛ هر سال به مناسبت وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم عزاداری می کردند و جلسات نوحه خوانی برپا می کردند و آن روز را تعطیل می‌نمودند آن چنانکه شیعیان امروزی انجام می‌دهند؟

و همچنین مسلمانان سالروز وفات ابوبکر صدیق و شهادت عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی مرتضی رضی الله عنهم أجمعین را روز ناراحتی و نوحه خوانی قرار ندادند، آنچنانکه شیعه این کار را هر ساله انجام می‌دهند.

چرا شیعه در روز وفات پیامبر عظیم الشأن اسلام عزاداری نمی کنند؟ مگر این مصیبت از شهادت حسین رضی الله عنه بزرگتر نیست؟!.

چرا حسن و حسین رضی الله عنهما هر ساله برای پدرشان علی س عزاداری نمی کردند؟!.

مگر منزلت علی رضی الله عنه از حسن و حسین بالاتر نیست؟!([۹۶]).

در این بحثی نیست که ائمه‌ی بزرگوار چنین کارهایی نکرده اند. این در حالیست که خود شیعیان، حسین را دعوت کردند سپس خلف وعده کرده ,ایشان را حمایت نکردند و در نهایت هم خودشان ایشان را به شهادت رساندند، این فرموده حسین رضی الله عنه است که خود شیعیان روایت کرده اند:

«بسم الله الرحمن الرحیم

أما بعد:

خبر بسیار درد آور کشته شدن مسلم بن عقیل و هانئ بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسیده است و شیعیان ما، ذلیلمان کرده اند پس هر کدام از شما دوست داشت که برگردد, برگردد و هیچ ذمتی بر ایشان نیست، سپس تمام مردم متفرق شدند و هر کدام به سمتی رفتند و ایشان را رها کردند تا اینکه فقط یارانش که با ایشان آمده بودند باقی ماندند.(تعداد بسیار کمی که به ایشان گرویده بودند)([۹۷]).

پس شیعیان پیشین بودند که حسین را رها کرده و ایشان را خوار و ذلیل کردند.

مگر شما نگفته بودید: «.... شیعیان مسلمان هستند... منصفان به کتابهای عقیدتی شیعیان برگردند تا از افکار و عقایدشان اطلاع یابند نه اینکه کتابهای مخالفین را بخوانند که در آن بر ما افتراء و دروغ بسته شده است که هیچ صاحب دیانتی به آن راضی نمی‌شود و هیچ عاقل منصفی آن را قبول نمی کند([۹۸]).

ما حرف شما را قبول کردیم و از کتابهای مخالفین هم استدلال نکرده ایم بلکه تمام روایتها را از کتابهای خودتان ذکر کرده ایم و همین کتابهای عقیدتی شماست که روزه‌ی عاشورا را ثابت کرده و از نوحه خوانی منع می کند در حالی که شما با آن مخالفت می کنید.

همه این روایتها از کتابهای خودتان است در حالی که شما به دروغ آن را به امویان نسبت می‌دهید!.

مخالفان شیعه برای رد خرافات شیعه به کتابها و سخنان علمای شیعه استناد کرده و می کنند، به عنوان مثال اتهام قول به تحریف قرآن کافی است، زیرا دلیل مخالفین برای نسبت دادن قول به تحریف قرآن به شیعه روایتهای متواتری است که علمای شیعه آن را به صراحت اعلام کرده اند که جزو ضروریات دین شماست و رد و عدم پذیرش این همه روایات و اخبار وارده در کتابهایتان, مستلزم مردود دانستن تمامی روایات وارده در این کتابهاست و گمان نمی کنم شما متوجه این مسأله نباشید.

متأسفانه یکی از مشکلات تشیع هم تقیه است که امام شما خمینی در این باره می گویند: «اگر تقیه نبود مذهب شیعه در معرض نابودی و انقراض قرار می گرفت»([۹۹]).

و همچنین جعفر صادق رحمه الله فرموده اند: – البته از دیدگاه ما این سخنان به ایشان نسبت داده شده است و ایشان از چنین گفتاری مبرا هستند–«شما بر دینی هستید که اگر آن را پنهان کنید خداوند شما را عزیز می گرداند و اگر آن را پنهان نکنید خدا شما را خوار و ذلیل می کند»([۱۰۰]).

و در روایتی دیگر – که به ایشان نسبت داده اید –: «کسی که تقیه نکند از شیعهٔ علی نیست»([۱۰۱]).

همچنین کلینی و کاشانی از ابوعبدالله (جعفر صادق) روایت کرده اند که فرموده است: «کسی که روزش را با افشا کردن سر و راز ما شروع کند خداوند گرمی آهن و تنگی مجالس را بر او مسلط می کند»([۱۰۲]).

در روایتی دیگر از صادق: «کسی که خود را ملزم به تقیه نکند از ما نیست»([۱۰۳]).

آیا این اخلاق کسیست که در گفتارش راستگوست؟

ممکن است علمای شما توجیه کنند که جایز بودن تقیه فقط در وقت خطر بر جان و خطر مرگ است ولی امام شما خمینی حتی در حالت عادی هم آن را جایز دانسته اند.

امام شما خمینی گفته اند: «جایزبودن تقیه، بلکه واجب بودن آن فقط در هنگام ترس نیست حتی مصلحتهای خیلی کوچک هم سبب واجب شدن تقیه در مقابل مخالفین می‌شود. اگر چه در امن و امان باشید و از کسی هم ترسی نداشته باشید([۱۰۴]).

حال خودتان قضاوت کنید چگونه می‌شود ما بدانیم که شما تقیه (نفاق) می کنید یا راست می گویید؟!

آیا می‌توانید جواب این سؤال را که هر انسان عاقلی به حیرت می‌اندازد,را بدهید؟!.

آیا ممکن است سر و راز این پنهان کاری که در مذهب شما واجب است برای مسلمانان بیان کنید؟!.

آیا این روایات از کتابهای شماست یا از کتابهای مخالفان؟

آیا شما می‌دانید چه کسی اولین بار شیعیان را به نوحه خوانی و گریه و زاری و برگزاری عزاداری بر حسین رضی الله عنه در کوچه و بازار و حسینیه امر کرده است؟

آیا می‌دانید اولین بار چه کسی شیعیان را به تبریک گفتن در روز غدیر امر کرده است؟.

عالم شیعی به اسم معز الدوله که در زمان آل بویه می‌زیسته است برای اولین بار شیعیان را به این خرافات و گمراهی کشاند و نه اهل بیت رضی الله عنهم([۱۰۵]).

و قطعا اهل بیت بر خلاف حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید: «نوحه خوانی از اعمال جاهلیت است». عمل نمیکنند.

واینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم به فاطمه رضی الله عنها فرموده:

وقتی من مُردم بر من روی مخراش و مو پراکنده نکن و آه و واویلا و مجلس نوحه خوانی بر پا مکن .....»([۱۰۶]). رفتار نکرده اند؛ چون اهل بیت از همه به پیروی از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سزاوارتر ند.

مگر شیخ شیعیان ابو جعفر طوسی اجماع بر تحریم نوحه خوانی و مداحی را نقل نکرده اند([۱۰۷])؟؟؟!

علی رغم آنچه گفته شد، گفتنی است که در نقل اخبار و حوادث، مبالغه و تناقض گویی فراوان شده، بطور مثال احمد حسین یعقوب می گوید: «بخاطر کشتن امام حسین و نابودی اهل بیت، ابن زیاد ۳۰/۰۰۰ سی هزار جنگجو گرد آورد»([۱۰۸]). و در جای دیگر از قول امام حسین نقل می کند که در شب عاشوراء که صبحش به شهادت رسید، خطاب به همرا هانش گفت: «ای خانواده و شیعیانم! این شب را برای خود شتری بحساب آورید و خودتان را نجات دهید که هدف اینها کسی غیر از من نیست و اگر مرا بکشند، در فکر نابودی شما نیستند،خداوند به شما رحم کند، خودتان را نجات دهید که شما از بیعت من آزادید»([۱۰۹]).

در این روایت مشاهده می کنید که امام حسین؛ تصریح می کند که هدف مخالفانش نابودی شخص امام است. در حالی که آقای احمد حسین می گوید:

عبد الحسین حلی با اشاره به موضوع تحریف تاریخ و تناقض گوییها می گوید:

آری! راست بودن این اخبار روشن نیست و به همین صورت تمام روایات بدون استثناء به دو دسته هستند؛ دسته دروغ بودنشان روشن است و دسته‌ی دیگر راست بودن آنهامشخص و قطعی نیست و اگر مردم بر خودشان لازم بگیرند که کسی از آنها بجز از فرد راستگو و کسی که راستگویی اش مشخص است روایت نکند هر چند با شیوه آشکار و معروف در کتابهای اصول و حدیث، با اقوال مورخان باطل می‌شود»([۱۱۰]).

و نیز اینکه نقل می کند که امام حسین؛ شب عاشوراء را خطاب به همراهان و خانواده اش گفت: «ای خانواده ام و ای .... این شب را شتری به حساب آورید بروید ....».

با روایتی که آقای دکتر احمد راسم نفیس و کسان دیگر نقل کرده اند که امام حسین، خطاب به محمد بن حنیفه([۱۱۱]). از جدش رسول الله و دیگران که او را از بردن زنان وخانواده اش منع می کردند، گفت:

«همانا خداوند خواسته که زنانت را اسیر ببیند». در تناقض است؛ چون وقتی امام حسین ـ آن طور که ادعا می‌شود ـ می‌دانست خداوند خواسته زنانش را اسیر ببیند، چگونه خطاب به آنها می گفت: «ای اهل و شیعهٔ من این شب را بیدار باشید در عبادت کردن....».

و نیز عبد الحسین حلی می گوید:

«حوادث طف به ما نرسیده تا اینکه ما آنها را بوسیله شیخ مفید و شیخ سعید و شیخ طوسی و سید و امثال اینها بصورت مرسل (حدیثی که منقطع باشد) از آنها گرفتیم و از همه‌ی مورخان، ابن جریر طبری بیشتر روایات مرسل را از ابو مخنف نقل کرده که که از همه موثقتر است و ابو مخنف هم در حادثه حضور نداشته است»([۱۱۲]).

زیرنویسها:

([۱]) ـ من لا یحضره الفقهیه ۲۷۲/۴ ـ۲۷۱، وسائل الشیعه ۹۱۵/۲، الحدائق الناضره ۱۶۷/۴ وجامع احادیث الشیعه ۴۸۸/۳

([۲]) ـ بحار الانوار ۱۰۳/۸۲

([۳]) ـ بحارالانوار ۱۰۱/۸۲، مستدرک الوسائل ۱۴۴/۱، جامع الاحادیث الشیعهٔ ۴۸۶/۳

([۴]) ـ مستدرک الوسائل ۱۴۴/۱ و جامع احادیث الشیعه ۱۴۴/۱ و البحار ۱۰۱/۸۲

([۵]) ـ جامع احادیث الشیعه ۳۷۲/۳

([۶]) ـ مستدرک الوسائل ۱۴۵/۱ و جامع احادیث الشیعه ۴۸۶/۳

([۷]) ـ بحار الانوار ۱۰۱/۸۲ـ مستدرک الوسائل ۱۴۴/۱۴۳/۱، جامع احادیث الشیعه ۴۸۸/۳،

([۸]) ـ کافی ۲۲۶/۳، الوافی ۸۸/۱۳ وسائل الشیعه ۹۱۶/۲، جامع احادیث الشیعه ۴۸۳/۳

([۹]) ـ کافی ۲۲۵/۳، ذکری الشیعه ۷۲، الوافی ۸۸/۱۳ وسائل الشیعه ۹۱۴/۳، الجواهر ۳۶۹/۴، جامع احادیث الشیعه ۴۸۳/۳

([۱۰]) ـ وسائل الشیعه ۹۲/۱۲، توضیح داده اند که منظور کراهیت در اینجا حرام است همانطوری که البحرانی در الحدائق ۱۶۸/۴ و در ۱۳۹/۱۸ نقل کرده و بروجردی در الجامع احادیث شیعه ۴۸۸/۳، بحار الانوار ۱۰۵/۸۲

([۱۱]) ـ بحار الانوار ۱۰۰/۸۲-۱۰۱

([۱۲]) ـ وسائل الشیعه ۹۱۵/۲ درالبحار الانوار ۱۰۴/۸۲، الحدائق ۱۶۷/۴ الفقه شیرازی ۲۵۳/۵

([۱۳]) ـ کافی ۲۲۵/۳ الذکری /۷۱ و وسائل الشیعه ۹۱۳/۲

([۱۴]) ـ الذکری/۷۱

([۱۵]) ـ الذکری/۷۲ و بحار ۱۰۷/۸۲

([۱۶]) ـ الفقه۲۵۳/۱۵

([۱۷]) ـ الفقه ۲۶۰/۱۵

([۱۸]) ـ المعتبر ۹۴

([۱۹]) ـ الذکری /۷۰

([۲۰]) ـ الحدائق ۱۶۸/۴

([۲۱]) ـ الکافی /۲۲۲، ذکری الشیعه ۹۱۵/۲، بحار ۸۹/۸۲، الحدائق ۱۶۷/۴، جامع احادیث شیعه ۴۸۳/۳ـ۴۸۴ و جواهر کلام ۳۷۱/۴

([۲۲]) ـ کافی ۲۲۵/۳ ذکری الشیعه ۷۱ و الوسائل ۹۱۴/۲

([۲۳]) ـ مستدرک الوسائل ۱۴۴/۱، جامع احادیث الشیعه ۴۸۹/۳ و جواهر الکلام ۳۷۰/۴

([۲۴]) ـ ثم اهتدیت ۵۸

([۲۵]) ـ جامع احادیث الشیعه ۴۸۹/۳و مستدرک الوسائل ۱۴۴/۱

([۲۶]) ـ صدوق در من لا یحضره الفقیه ۴/۴ـ۳، بحار ۱۰۴/۸۲ و وسائل الشیعه ۱۹/۱۲

([۲۷]) ـ الذکری ۷۲ و الجواهر ۳۶۷/۴

([۲۸]) ـ الفقه ۲۶۰/۱۵

([۲۹]) ـ کل الحلول ۱۵۱ تیجانی باید این را در هنگام مصیبت بیان کنند و نه اینکه آن را زنده کند. متأسفانه شیعیان نه تنها مخالفت می کنند بلکه آن را نیز زنده نگاه می‌دارند.

([۳۰]) ـ آن چه که شیعیان امروز بنابر فتاوای علمای بزرگشان انجام می‌دهند و قبل از این هم بعضی از این فتاوی را ذکر کردیم که هیچ گونه انکاری از طرف علمایشان در این مورد صورت نگرفته است بنابر گفتار آیت الله مرتضی فیروز آبادی. مراجعه شود: مقتل حسین: مرتض عیاد ص ۱۷۰ چاپ دار الزهراء.

([۳۱]) ـ کل الحلول ۱۵۱ عند آل الرسول صلی الله علیه وآله وسلم ص ۱۵۱:«الحمدلله که ایشان اعتراف کردند آنچه را که شیعیان امروزی انجام می‌دهند در تاریخ ائمه ای که به آنان منتسب هستند ذکر نشده است».

([۳۲]) ـ کل الحلول عند آل الرسول ۱۴۸ـ۱۴۷

([۳۳]) ـ کل الحلول ۱۴۸

([۳۴]) ـ آیت الله مرتضی فیروزآبادی می گوید:

«سینه زنی و مانند آن از مسائلی است که سیرت و رفتار شیعیان در عصر های گذشته و زمان های پیش بر آن بوده که در آن مراسم بزرگان و اکابر فقهای گذشته‌ی شیعه و متأخرین حضور دارند و هرگز شنیده نشده که کسی از آنان این امر را منکر بداند و منع کرده باشد و اگر فرض کنیم که کسانی بدلیل شبهات پیش آمده یا به خاطر فهم نادرست، از سینه زنی و امثال آن نهی کرده که اینها هم نادر و کم هستند و نادر همانند معدوم است و اعتباری ندارد. مقتل الحسین /۱۸۹ـ۱۸۸ چاپ چهارم ۱۹۹۶ م/۱۷۰ چاپ دار الزهراء.

معنای این آن است که: علمای بزرگ شما بر جایز بودن آنچه که انسان قلبا از آنها بیزار و عقل سالم از آنهامتنفر است اتفاق دارند.

ای تیجانی: آیا به آنچه که قبلا نوشته اید مراجعه نمی کنید؟؟!.

([۳۵]) ـ کل الحلول ۱۴۹

([۳۶]) ـ آداب المنابر ۱۸۲

([۳۷]) ـ من لا یحضره الفقیه ۱۶۲/۱، و مسائل الشیعه ۲۸۱/۳ و نجاهٔ الامهٔ ۸۵

([۳۸]) ـ من لا یحضره الفقیه ۱۶۳/۱، وسائل الشیعه ۲۷۸/۳ و نجاهٔ الامه ۸۴

([۳۹]) ـ من لا یحضره الفقیه ۱۶۳/۱ و نجاهٔ الامه ۸۴

([۴۰]) ـ من لا یحضره الفقیه ۱۶۳/۱ و وسائل الشیعه ۲۷۹/۳ نجاهٔ الامه ۸۵ ـ ۸۴ و مستدرک الوسائل ۲۰۸/۱

([۴۱]) ـ نجاهٔ الامهٔ اقامه العزائ علی الحسین و الائمه ۸۳

([۴۲]) ـ همان مصدر ۸۵

([۴۳]) ـ الذکری ۷۲

([۴۴]) ـ الفقه ۲۵۳/۱۵

([۴۵]) ـ الفقیه ۲۶۰/۱۵

([۴۶]) ـ الذکری ۷۷و الجواهر ۳۶۷/۴

([۴۷]) ـ الفقه ۲۶۰/۱۵

([۴۸]) ـ حوار مع فضل الله حول الزهراء ۲۳۱

([۴۹]) ـ منبع قبلی۲۳۲. یکی از این روایات را ضعیف دانسته اند و فراموش کرده اند که این روایت در کتاب اصول کافی است و ما آن را در مبحث حرمت زنجیر و قمه زنی آورده ایم. و کتاب اصول کافی یکی از کتابهای چهارگانه نزد ایشان است که به آن استناد میشود. و ایشان به سخن عبدالحسین شرف الدین استناد می‌نمایند در حالی که عبدالحسین به صحیح بودن تمام آن چه در کتب اربعه آمده است اعتقاد دارند و سخن ایشان در کتاب المراجعات ص ۱۱۰ آمده است که این مطلب را تأیید میکند، عبدالحسین در المراجعات گفته اند:«کافی و تهذیب و استبصار و من لایحضره الفقیه همگی متواتر اند و صحت مضامین آنها به قطعیت رسیده است و کافی قدیمی‌ترین و بهترین و دقیقترین آنهاست».

و عجیب تر اینکه عبدالحسین می‌پندارند که ائمه آنها را به نوحه خوانی و زنجیز زنی و سینه زنی امر کرده است در حالی که نهی از این کارها در همین مصادری که ایشان اعتقاد به صحت آن دارند آمده است!!!.

و موقف ایشان در مورد روایت مجلسی در بحار الأنوار (مجلد۶/ص۳۳ و ص۲۱۹ و مجلد۶۳ ص ۹۹ و مجلد ۷۹ ص۲۴۷) که از جابر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که فرموده اند:«ابلیس اولین کسی بود که نوحه خوانی کرد و اولین کسی بود که غنا و آواز خواند و اولین کسی بود که عزاداری کرد...؟؟!

و موقف ایشان در مورد دیگر روایت چیست؟؟!.

و رد ایشان بر اعتراف تیجانی که میگوید: آنچه شیعیان در حسینیات و عزاداری انجام می‌دهند، همه از آن متنفر بوده و عاقلان هم آن را ناپسند می‌دانند.

([۵۰]) ـ عیون اخبار الرضا۲/۲، بحارالانوار ۱۲۸/۸۲ وجامع احادیث الشیعه ۵۱۱/۳

([۵۱]) ـ ابن طاووس در الملهوف ۵۰، منتهی الامال ۴۸۱/۱ و شعائر الحسینیه شیرازی ۱۰۶ و در الندوهٔ ۲۰۹/۵ و ترجمه‌ی فارسی تاریخ کامل ۲۲۳۴/۵ـ ۲۲۳۲ ترجمه‌ی دکتر محمد حسین روحانی

([۵۲]) ـموسوی عبد الرزاق مقرم در مقتل الحسین /۲۱۸ و قزوینی در تظلم الزهراء /۱۹۰

([۵۳]) ـ مستدرک الوسائل ۱۴۴/۱، مظالم اهل بیت /۲۶۴، بحرالعلوم در مقتل الحسین /۲۶۸، علی خطی الحسین /۱۱۶، تظلم الزهراء /۱۹۰، اضواء علی ثورهٔ/۱۰۳، عبد الحسین عاملی در السبط الشهید ۶۷ این روایت را به این صورت آورده : ای زینب، ای کلثوم، ای سکینه و ای رباب، شما را بحقی که بر شما دارم قسم می‌دهم وقتی که کشته شدم ...»

([۵۴]) ـ صدوق در معانی الاخبار /۳۹۰، بحرانی در الحدائق الناضرهٔ ۱۶۸/۴ـ۱۶۷ و حر عاملی در رسائل الشیعه ۹۱۶/۲ـ۹۱۵، نووی در المستدرک الوصائل ۱۴۴/۱، شیراز ی در الفقه ۲۵۴/۱۵ و فضل الله در الندوهٔ ۷۲/۵ و بحار ۷۶/۸۲

([۵۵]) ـنور الثقلین ۳۰۸/۵، مستدرک الووسائل ۱۴۴/۱ و بحار الأنوار ۷۷/۸۲

([۵۶]) مستدرک الوسائل ۱۴۴/۱، جامع احادیث الشیعه ۴۸۷/۳، بحار ۹۳/۸۲

([۵۷]) ـ نوری از راوندی در مستدرک الوسائل ۴۳۱/۲ نقل کرده است .

([۵۸]) ـ جامع احادیث الشیعه ۳۸۷/۳ و بحار الانوار ۸۹/۸۲

([۵۹]) ـ وسائل الشیعه ۹۰/۱۲، الحدائق ۱۳۹/۱۸ و بحار ۱۰۳/۸۲ ببینید چگونه علمای شیعه اجر صبر بر مصیبت را بر باد می‌دهند.

([۶۰]) ـ وسائل الشیعه ۳۷۶/۱

([۶۱]) ـ الخصال /۲۲۶ و در الحدائق۶۸/۴، آن تکرار کرده ۱۳۹/۱۸، وسائل الشیعه ۹۱/۱۲، بحار ۴۵۱/۲۲ و ۲۲۶/۵۸ و ۲۹۰/۷۳ و ۷۵/۸۲ـ۷۴ و بصورت مختصر در ص۹۳

([۶۲]) ـ عیون اخبار الرضا ۱۱/۲، بحار ۷۶/۸۲ جامع احادیث الشیعه ۴۸۸/۳ ـ ۴۸۷

([۶۳]) ـ بحار ۱۰۱/۸۲ و جامع احادیث الشیعه ۴۹۰/۳

([۶۴]) ـ همان دو مصدر قبلی

([۶۵]) ـ کل الحلول عند آل الرسول/۱۵۰

([۶۶]) ـ ثم اهتدیت تیجانی ص ۵۸ و نیز رجوع شود به ترجمه‌ی این کتاب به نام آنگاه هدایت شدم.

([۶۷]) ـ اگر نیت آن در راه رضای خدا بود فرمایشات پیامبر ص را می‌شنیدند و از ایشان اطاعت و پیروی می کردند هنگامی که آنها و امثال آنها را از این کار باز میدارد و می‌فرماید: «از ما نیست کسی که به صورت خود بزند و لباسش را پاره کند (در عزا وناراحتی)»، و کلام محمد باقرصدر در اینجا عجیب و شگفت انگیز است، چون که او اعتراف می کند به این که این حدیث صحیح است و هیچ شک و تردیدی بر آن وارد نمی‌شود. ولی از حرف خود بر می گردد و به حدیثی که اعتراف به صحت آن می کند، پشت می کند و می گوید: «ولی این حدیث بر مرگ و ناراحتی ابوعبدالله مطابقت داده نمی‌شود». و می گوید که شیعیان بر این عواطف که مخالف نهی پیامبر ص است مأجور هستند و ثواب دارند.

سلامت را در دنیا و آخرت از خداوند مسألت داریم.

([۶۸]) ـ کل الحلول عند آل الرسول/۱۵۳

([۶۹]) – و بسیاری از اهل سنت بر تیجانی رد داده اند و با دلیلهای بسیار قوی دروغ و تدلیس او را بیان کرده اند، از جمله شیخ عثمان خمیس در کتاب کشف الجانی (دروغگویان را بشناسید) و شیخ خالد عسقلانی در کتاب بل ضللت (بلکه گمراه شدی) و همچنین دکتر ابراهیم رحیلی در کتاب الانتصار للصحب والآل (دفاع از آل و اصحاب پیامبر در رد تیجانی گمراه و فتنه گر).

([۷۰]) ـ صیام عاشوراء /۱۱۸ـ۱۱۷

([۷۱]) ـ صیام عاشوراء/ ۱۱۸

([۷۲]) ـ صیام عاشوراء /۱۱۴

([۷۳]) ـ صیام عاشوراء /۱۱۴

([۷۴]) ـ صیام عاشوراء/ ۱۲۲ و در ص ۱۸۸ در روایتی دیگر آورده که از امام صادقu روایت است: «..... همانا بنی امیه نذر کردند که اگر حسین کشته شود، آن روز را عید بگیرند و به شکرانه‌ی آن روز، روزه باشند و فرزندانشان در آن اظهار خوشحالی می کنند، لذا این موجب شد که تا امروز ال ابو سفیان این روز را روزه بگیرند».

([۷۵]) ـ الشیعه هم اهل السنهٔ تیجانی /۳۰۱ـ ۳۰۲، انتشارات شمس المشرق بیروت و مؤسسه الفجر در لندن و باز همین ها را در کتابش فسیروا فی الارض /۲۷۶ تکرار کرده است.

([۷۶]) ـ یکی از مهمترین مراجع مورد قبول شیعه‌ی اثنا عشر است.

([۷۷]) ـ المراجعات المراجعه ۱۱۰ص ۳۱۱

([۷۸]) ـ طوسی این روایت را در تهذیب الاحکام ۲۹۹/۴ و در الاستبصار ۱۳۴/۲ آورده است و نیز فیض کاشانی در «الوافی» و حر عاملی در «وسائل الشیعه» ۳۳۷/۷ و بروجردی در «جامع احادیث الشیعه» ۴۷۵ـ۴۷۴/۹ و جمال الدین در «صیام عاشوراء» ۱۲۲/آورده اند.

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

([۷۹]) ـ تهذیب الاحکام ۲۹/۴، استبصار ۱۳۴/۲، الوافی ۱۳/۷ وسائل الشیعه ۳۳۷/۷ و جامع احادیث الشیعه ۴۷۵/۹، حدائق الناضره ۳۷۰/۱۳ـ۳۷۱ و در صیام عاشوراء ۱۲۲.

([۸۰]) ـ تهذیب الاحکام ۳۰۰/۴ و استبصار ۱۳۴/۲ و جامع احادیث الشیعه ۴۷۵/۹ و الحدائق الناضرة ۳۷۱/۱۳ و صیام عاشورا ء۱۲۲، الوافی ۱۳/۷ و وسائل الشیعه ۳۳۷/۷.

([۸۱]) – منابع قبلی.

([۸۲]) ـ نوری طبرسی این روایت را در مستدرک الوسائل ۵۹۴/۱ و بروجردی فی جامع احادیث الشیعه ۴۷۵/۹.

([۸۳]) ـ اقبال الاعمال۵۵۴، وسائل الشیعة۳۴۷/۷، مستدرک الوسائل ۵۹۴/۱، جامع احادیث الشیعة۴۷۵/۹.

([۸۴]) ـ تهذیب الاحکام ۳۰۰/۴

([۸۵]) – در اقبال الاعمال ص۵۵۸ چاپ: دارالکتب الاسلامیة تهران

([۸۶]) – وسائل الشیعه ۳۳۸/۷

([۸۷]) – نوری آن را در مستدرک الوسائل ذکر کرده است. ۵۹۴/۱

([۸۸]) – جامع احادیث الشیعه ۴۷۵/۹–۴۷۶

([۸۹]) – در الحدائق الناضرة ۳۷۱/۱۳ آنچنان که شیخ جمال الدین بن عبدالله در کتاب روزه عاشورا ص ۱۱۲–۱۱۳ ذکر کرده اند.

([۹۰]) ـ مستدرک الوسائل ۵۹۴/۱ مراجعه کنید تا بدانید که ایشان چقدر به امانت علمی پایبندی دارند.

([۹۱]) _ المقنع /۱۰۱ و صیام عاشوراء /۱۱۳ بصورت مختصر آورده است .

([۹۲]) ـ الهدایه للصدوق /۳۰۳

([۹۳]) ـ صیام عاشوراء /۱۱۳

([۹۴]) ـ علی خطی الحسین /۱۰۶. «علی خطی الحسین» ص ۱۶۰: توجه داشته باشید به بی پروایی این مرد در افتراء و بهتان! آیا هیچ سنی ای در سطح زمین وجود دارد که روز شهادت حسین را جشن بگیرد.

([۹۵]) ـ صحت این حدیث مورد اتفاق فریقین است و کلینی آنرا در الکافی ۲۲۰/۳ و عاملی در وسائل الشیعه ۹۱۱/۲ و این عبارت منبع دوم است و با رجوع به دو منبع مذکور در می‌یابید که الفاظ در هر دو جا به هم نزدیکند.

([۹۶]) – به مبحث: «عزاداری حسینی در زمان ائمه نبوده است» مراجعه کنید.

([۹۷]) –این را عبدالحسین شرف الدین در کتاب «المجالس الفاخره» ص ۸۵ ذکر کرده است این مطلب را قبلا از ایشان و دیگران ذکر کردیم.

([۹۸]) – الطریق إلی مذهب أهل البیت ص ۲۷

([۹۹]) – الرسائل، خمینی ۱۸۵/۲

([۱۰۰]) – الکافی ۲۲۲/۲، الرسائل ۱۸۵/۲

([۱۰۱]) – جامع الأخبار للشعیری ص۹۵.

([۱۰۲]) –الکافی ۳۷۲/۲، الوافی ۱۵۹/۳

([۱۰۳]) – وسائل الشیعه ۴۶۶/۱۱

([۱۰۴]) – الرسائل خمینی ۲۰۱/۲

([۱۰۵]) – آنچنان که شیخ شما محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات ۱۳۹/۳ و محدث شیعیان عباس قمی در کتاب الکنی و الالقاب ۴۳۰/۲

([۱۰۶]) – به فصل النساء و الحسینیات مراجعه کنید.

([۱۰۷]) – مراجعه کنید به مبحث: چه کسانی نوحه خوانی را جایز دانسته اند.

([۱۰۸]) ـ کربلاء ثورة و الماساة /۲۸۰ و نیز به صفحات و۲۶۹ رجوع کنید تا بدانید که چگونه حوادث تاریخی دستخوش بازی و تحریف شده است .

([۱۰۹]) ـ کربلاء ثورة و الماساة /۲۹۷ و نیز به صفحات و۲۹۶/۲۹۵

([۱۱۰]) ـ الشعائر الحسینیه فی المیزان الفقهی /۲۹

([۱۱۱]) ـ علی خطی الحسین ص ۹۷–۱۰۱.

([۱۱۲]) ـ علی خطی الحسین ۹۷–۱۰۱

ثواب زیارت قبر امام حسین و مسئله‌ی ساختن بارگاه ها بر روی قبرها

مبحث اول: ثواب زیارت امام حسین

روایت می‌کنند ابو الحسن ماضی می‌گوید:

هر کس حسین؛ را زیارت کند در حالی که حقش را بشناسد، خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می‌بخشد([۱]).

از ابو عبد الله؛ روایت است: «هر کس حسین؛ را زیارت کند، خداوند برایش ۸۰ حج مقبول می‌نویسد»([۲]).

از ابو عبد الله؛ روایت است: هر کس به زیارت قبر حسین؛ در حالی بیاید که حقش را بشناسد؛ مانند این است که با رسول الله سه حج انجام داده است»([۳]).

از ابو عبد الله روایت است: هر کس به زیارت قبر حسین برود در حالی که حقش را بشناسد؛ مانندین است که صد حج انجام داده است([٤]).

ازحذیفه بن منصور روایت است که ابو عبد الله؛ به من گفت: چند حج انجام دادی؟

گفتم /۱۹ تا، گفت:

اگر آن را /۲۱ حج کامل کنی برایت ثواب کسی نوشته می‌شود که یک بار به زیارت حسین رفته باشد([۵]).

و از محمد بن مسلم از ابی عبدالله روایت است که فرمود: «کسی که قبر حسین را زیارت کند در حالی که حق او را می‌داند، ثواب هزار حج مقبول برای او نوشته خواهد شد و تمام گناهانی که انجام داده و انجام خواهد داد، بخشیده خواهد شد».

درباره‌ی سجده بر خاک کربلاء روایاتی دارند:

از آیت الله عظمی‌محمد حسین شیرازی پرسیدند:

می‌گویند زمین کربلاء از زمین مکه افضل تر است .... آیا این صحیح است؟

ایشان در پاسخ می‌گویند: آری([٦]).

محمد حسین کاشف الغطاء، شعر زیر را به همین موضوع ذکر کرده است:

و من حدیث کربلاء و الکعبه لکربلاء بان علو الرتبه لکربلاء بان علو الرتبه([۷]).

سخن مقایسه‌ی کربلاء باکعبه است که رتبه کربلاء بالاتر و آشکارتر است، بالاتر بودن رتبه اش آشکار شد.

آیت الله دستغیب می‌گوید:

«خداوند با عبادت قبر حسین؛ در عوض عبادت بیت الله لطفی کرده تا هر کس توفیق زیارت بیت الله الحرام را نداشته باشد، به زیارت حسین؛ برود و حتی برای برخی از مؤمنانی که شرایط زیارت را رعایت می‌کنند، ثواب بیشتر از حج داده می‌شود. همان طور که در بسیاری از روایات وارده در این موضوع تصریح شده است»([۸]).

در روایتی که به رسول الله صلی الله علیه و سلم نسبت می‌دهند، آمده که فرمود:

«کربلاء پاکترین نقطه‌ی زمین است و حرمتش بسیار بزرگ است و آن از بطحای بهشت است»([۹]).

لازم است بدانیم که زیارت حسین رضی الله عنه از دین نیست و دین قبل از وجود ضریح امام کامل شده است و زیارت امام حسین علیه السلام پس از ترویج این روایت بوجود آمده، خداوند متعال می‌فرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» امروز دینم را بر شما کامل و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را بعنوان دین برای شما پسندیدم.

وبدیهی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه حسن رضی الله عنه ، حسین رضی الله عنه ، ابوذر رضی الله عنه ، مقداد بن اسود رضی الله عنه ، عمار بن یاسر رضی الله عنه ، و حذیفه بن یمان رضی الله عنه ، ابو سعید خدری، و دیگر اصحاب، چنین دستوری نداده است ضمن اینکه از چنین فضیلتی محروم شده اند!.

شاید گفته شود اینهایی که شما می‌گویید قبل از شهادت امام حسین؛ زیسته اند، روایات فضیلت زیارت حسین؛ را ائمه‌ی معصومین –که پس از او بوده اند– روایت کرده اند.

آری این درست است که امیر المؤمنین رضی الله عنه و صحابه؛ پیش از شهادت حسین زیسته اند، اما آنهایی هم که پس از شهادت امام حسین؛ زیسته اند از آنها روایاتی در دست است که مخالف این رسوم است که ما مشاهده می‌کنیم:

بطور مثال از امام صادق روایت است: حنان بن سدیر می‌گوید: به ابو عبد الله؛ گفتم درباره‌ی زیارت قبر حسین چه می‌گویی؟ چون شنیدیم برخی ازشما گفته اند زیارت حسین با یک حج و عمره برابر است، فرمود: این روایت چقدر مشکل است، با اینها برابر نیست؛ لیکن زیارتش کنید و به او جفا نکنید؛ چون او سردار جوانان بهشت است ....»([۱۰]).

مبحث دوم: ساختن بارگاه و ساختمان بر قبر ها از دین نبوده و از امور نو پیدا و بدعت است

شیعیان با ساختن گنبد و بارگاه بر قبر ایشان مرتکب گناه و بدعتی شده اند که خودشان هم به این مسأله اعتراف دارند. شیرازی می‌گوید:

شیعیان معتقدند، ساختن ضریحها، قبه ها و بارگاهها بر مرقدهای پیامبران، أئمه و شخصیتهای اسلامی‌از افضل ترین مقربات ـ عوامل نزدیکی ـ به خداوند است([۱۱]).

روایاتی که در کتب و منابع اصلی شیعه آمده، دیدگاه مذکور را رد می‌کند. به روایات زیر توجه کنید:

از ابو عبد الله؛ روایت است:

رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی کرده که بر قبر ها نماز خوانده شود، یا بر آن بنشینید و یا بر آن بنایی بسازند([۱۲]).

روایت است رسول الله صلی الله علیه و سلم از اینکه در قبر ها گچ بکار برده شود یا بنایی بر آن بسازند و یا بر آن بنشینند، نهی کرده است([۱۳]).

به همین دلیل می‌بینیم که ائمه این نهی را نقل کرده اند؛ از امام صادق؛ روایت است که فرمود: هفت چیز حرام است: رشوه خوردن در قضاوت، پولی که زن زنا کار در برابر عمل زشت دریافت می‌کند، پولی که جادوگر و کاهن در یافت می‌کنند، پول فروش سگ و پولی که برای ساختن بناهایی که بر قبر ها ساخته می‌شود([١٤]).

از علی بن جعفر روایت است:

به ابو الحسن موسی بن جعفر؛ گفتم آیا ساختن بارگاه بر قبرها و نشستن بر قبور درست است؟

گفت: درست نیست بر قبرها بنایی ساخته شود، بر آنها بنشینند، گچ به کار ببرند و یا از گل استفاده کنند([۱۵]).

بنابراین بر همهٔ مسلمانان واجب است که به رسول الله صلی الله علیه و سلم و امیر المؤمنین و أئمه اقتدا کنند و شکی نیست که سعادت و نیک بختی در پیروی از رسول الله صلی الله علیه و سلم و پیروان بر حقش است.

و از سماعه بن مهران روایت است که از ابو عبد الله در خصوص زیارت قبر و ساختن مساجد بر قبر ها سؤال کردم، فرمود: زیارت قبور ایرادی ندارد اما نباید بر کنار قبر ها مساجد ساخته شود.

و پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «لا تتخذوا قبری قبلة و لا مسجدا فان الله عزوجل لعن الیهود و النصاری حیث اتخذوا قبور انبیائهم مساجد»([١٦]) قبر من را قبله و مسجد قرار ندهید، که خداوند یهود و نصاری را آنگاه که قبور پیامبران خود را مساجد قرار دادند، لعنت کرد».

از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است، از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم می‌گوید: «لا تتخذوا قبری مسجداً و لا بیوتکم قبورا و صلوا علَی حیثما کنتم فان صلاتکم و سلامکم یبلغنی» و فی روایة: «لا تتخذوا قبورکم مساجد»([۱۷]) قبر مرا مسجد قرار ندهید و خانه هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید ـ با خواندن قرآن آن طور که در روایت دیگر آمده ـ و هر جا بودید بر من درود وسلام بفرستید که هر جا باشید، درود و سلام شما به من می‌رسد.

در روایتی دیگر آمده: قبرهایتان را مسجد قرار ندهید.

شایان ذکر است که محمد حسینی آل کاشف الغطا در مسأله ساختن بارگاه بر قبرها در کتاب: «نقض فتاوی الوهابیه /۲۷» هیچ اشاره‌ای به این همه روایاتی که در کتابهای شیعه آمده، نکرده و جای سؤال است که چرا ایشان این کار را نکرده اند؟ شاید به این دلیل باشد که در ذهن خوانندگان این توهم را ایجاد نماید که این روایات فقط از طرق اهل سنت روایت شده و فقط در کتابهای اهل سنت است؛ چون بعید بنظر می‌رسد که فردی مانند کاشف الغطا از وجود این روایات در کتابهایش بی خبر باشد؟!

و محمد حسین کاشف الغطاء در کتاب مذکور حدیثی را که مسلم از علی رضی الله عنه روایت کرده است: که رسول الله صلی الله علیه و سلم به من دستور داد که هیچ قبر مشرفی یعنی: ساخته شده و بلند شده از زمین را رها نکنم مگر اینکه با زمین برابر و یکسان کنم».

او به دیگر روایاتی که به صراحت از ساختن و بلند کردن قبرها نهی می‌کند و از طرق فریقین نقل شده، هیچ اشاره‌ای نکرده، و این قطعا دلیل محکمی‌است که ثابت می‌کند علمای این طائفه (شیعه) عمدتا برای نصرت و پیروزی مذهبشان دروغ می‌گویند و مردم را گمراه می‌کنند.

و بعد از این دلائل، صداقت خمینی ثابت می‌شود هنگامی‌که گفت: «اگر تقیه نباشد مذهب شیعه در معرض نابودی و انقراض قرار می‌گیرد».

از این عمل کاشف الغطاء چنین بر می‌آید که عده‌ای هستند که نمی‌خواهند مردم از بسیاری از روایاتی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، امیر المؤمنین و ائمه ثابت است، باخبر شوند؛ زیرا اگر باخبر شوند، سلیقه ها و نظریات شخصی شان زیر سؤال می‌رود.

گفتنی است که: دو روایت از طرق شیعه آمده که روایت مسلم را تایید می‌کند.

اول: کلینی و حر عاملی از ابو عبد الله؛ روایت می‌کنند که فرمود:

امیر المؤمنین فرموده است، رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا به مدینه فرستاد و دستور داد: هیچ عکس و مجسمه‌ای نگذارم مگر اینکه نابودش کنم و هیچ قبر ساخته شده‌ای نگذارم مگر اینکه با خاک یکسان کنم و هیچ سگی را نگذار مگر اینکه بکشم»([۱۸]).

دوم: کلینی و حر عاملی از ابو عبد الله؛ روایت کرده اند که فرمود: «امیر المؤمنین رضی الله عنه فرموده: رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا برای نابودی قبرهای ساخته شده و شکستن مجسمه ها فرستاد»([۱۹]).

فرد دیگری بنام حسن سعید روایت صحیح مسلم را که از علی رضی الله عنه است، ذکر کرده و سپس روایت دیگری از مسلم و ترمذی آورده که رسول الله صلی الله علیه و سلم از استفاده کردن گچ برای قبور و ساختن بناء بر قبور نهی کرده است پس از ذکر این روایتها ادعا می‌کند که امت بر ساختن بناء بر بارگاه و قبور و نوشتن بر آنها اجماع کرده اند، این ادعایی بیجا و نادرست است، وانگهی اجماع در صورت نبود نص معتبر است، با وجود نص اجماع اعتبار ندارد.

برای اطلاع بیشتر به کتاب (تحذیر الساجد من إتخاذ القبور مساجد) نوشته محدث ناصر الدین آلبانی مراجعه کنید.

و ادامه داده اند:

اثنا عشری بر این امر اجماع داشته اند، دلیل این روایاتی است که خود امامیه از ائمه نقل کرده اند و ما برخی از آنها را ذکر کردیم.

نظریات و آراء فقهای امامیه:

شیخ یوسف بحرانی می‌گوید:

گروهی از اصحاب به کراهیت استفاده از گچ برای قبور و ساختن بنا بر قبرها تصریح کرده اند و ظاهرا در روایت «التذکرة» آورده که بر مکروه بودن این مسئله اجماع است و شیخ در«النهایه» می‌گوید:

استفاده کردن گچ برای قبور و آراستن قبرها مکروه است.

در المبسوط می‌گوید: گچ کردن قبرها و ساختن بنا بر آنها در جاهای مباح، مکروه است([۲۰]).

ملامحمد باقر سبزواری می‌گوید: بنا کردن ساختمان ـ بارگاه ـ بر قبرها مکروه است.

مصنف در «التذکرة» نقل کرده که بر مکروه بودن این مسئله اجماع شده است و شیخ هم این اجماع را ذکر کرده است.

در الذکری می‌گوید: بنا کردن ساختمان بر قبر و مسجد قرار دادن آن مکروه است ....

در الذکری پس از نقل این اخبار می‌گوید: این اخبار را صدوق، شیخان و جماعتی از متأخرین در کتابهایشان نقل کرده اند و هیچ قبری را استثناء نکرده اند([۲۱]).

محمد جواد حسینی عاملی مکروه بودن ساختن بارگاه و بنا بر قبور را نیز با اجماع نقل کرده است([۲۲]).

با این حال سبزواری از قول شهید اول نقل می‌کند که امامیه بر مخالفت با این اجماع، اتفاق کرده اند! اجماعی که شیخ طائفه ابوجعفر طوسی و علامه حلی و دیگر علمای([۲۳]) شیعه نقل کرده اند، علاوه بر این در نوحه خوانی و سینه زنی و..... نیز بر خلاف اجماع شان عمل می‌کنند؟؟؟

زیرنویسها«

([۱]) ـ کامل الزیارات /۲٦۲

([۲]) ـ المزار مفید/٤۷

([۳]) ـ کامل الزیارات /۲٦۷

([٤]) ـ کامل الزیارات /۳۰٤ و وسائل الشیعه۳۵۰/۱۰

۱ـ وسائل الشیعه۳۵۰/۱۰ و کامل الزیارات ۳۰۳–۳۰٤

۲ـ الفقه العقائد/۳۷

۳ ـ الارض و التربة الحسینیه/۲٦

([۸]) ـ الثورة الحسینیه دستغیب /۱۵ دار التعارف بیروت

([۹]) السجود علی التربة الحسینیه محمد ابراهیم قزوینی /۲۵ و السجود علی الارض آیت الله علی احمد /۱٤۰

([۱۰]) ـ وسائل الشیعه ۳۵۲/۱۰ این روایت، و روایاتی دیگری که شیعیان نقل کرده اند، را رد می‌کند و حقیقت این است که این روایات بی اصل و اساس هستند و اگر واقعا زیارت امام حسین این قدر ثواب دارد؛ چرا در قرآن و در سنت صحیح در این مورد چیزی نیامده و چرا پیامبر به عزاداری هر ساله آن دستور نداده است؟.

([۱۱]) ـ الفقه العقاید ۳٦۵

([۱۲]) ـ وسائل الشیعه ۸٦۹/۲

([۱۳]) ـ مستدرک الوسائل ۱۲۷/۱

([۱٤]) ـ وسائل الشیعه ۸٦۹/۲ و جامع احادیث الشیعه ٤٤٤/۳

([۱۵]) ـ کافی ۲۲۸/۳، من لا یحضره الفقیه ۱۱٤/۱ و وسائل الشیعه ۸۸۷/۲

([۱٦]) ـ من لا یحضره الفقیه ۱۱٤/۱، علل الشرایع ۳۵۸، الوافی ۷۲/۵ و وسائل الشیعه ۸۸۷/۲ و٤۵۵/۳

([۱۷]) ـ مستدرک الوسائل ۲۲۵/۱

([۱۸]) ـ کافی ۵۲۸/٦، وسائل الشیعه ۸٦۹/۲ و جامع احادیث الشیعه ٤٤۵/۳

([۱۹]) ـ کافی ۵۲۸/٦، وسائل الشیعه ۸۷۰/۲ و جامع احادیث الشیعه ٤٤۵/۳

([۲۰]) ـ الحدائق ۱۳۰/٤

([۲۱]) ـ ذخیره المعاد فی شرح الارشاد سبزواری /۳٤۳

([۲۲]) ـ مفتاح الکرامة شرح قواعد العلامة عاملی ۸۵٦/۲

([۲۳]) ـ ذخیره المعاد فی شرح الارشاد سبزواری ۳٤٤

سخن آخر: نتیجه‌ی بحث

در پایان این بحث خلاصه‌ی نتایج بدست آمده به شرح زیر است:

۱ـ اهل کوفه بودند که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و از آن بزرگوار خواستند به کوفه و (عراق) بیاید، اما طولی نکشید که عهد و پیمانی که با فرستاده‌ی امام، مسلم بن عقیل بسته بودند، را شکستند و به مسلم خیانت کردند و در نهایت مسلم به شهادت رسید و پس ازآن با امام حسین همین کار را کردند و امام حسین را خودشان کشتند و آنها تنها به امام حسین علیه السلام خیانت نکردند بلکه پیش ازامام حسین به پدر و برادر بزرگوارش نیز خیانت کردند و حتی بعد از آنها به دیگر ائمه اهل بیت نیز خیانت نمودند.

۲ـ علی رضی الله عنه و اهل بیت با صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و سلم رابطه‌ی دوستانه و آنها را دوست داشتند تا جایی که نامهای آنها را برای فرزندانشان انتخاب می‌کردند. پر واضح است که هر کس برای فرزندانش نامهایی را انتخاب می‌کند که دوست دارد.

۳ـ آنچه امروز بنام شعائر حسینی رواج دارد در زمان أئمه نبوده بلکه در قرون اخیر پس از ائمه بوجود آمده است لذا می‌بینیم که نوحه خوانی و به سر وصورت زدن و پوشیدن لباس سیاه به اجماع امامیه حرام است و این را از علماء و کتابهایشان بطور مستند نقل کردیم.

٤ـ شیعیان این زمانه روزه‌ی روز عاشوراء را قبول ندارند و آن را به امویها نسبت می‌دهند، دیدیم که روزه‌ی روز عاشوراء در کتابها و منابع شیعه ثابت است.

۵ـ امروزه شیعیان بنا کردن ساختمان بر قبرها را جایز می‌دانند، در حالی که دیدیم رسول الله صلی الله علیه و سلم آن طور که در کتابهایشان آمده از این کار نهی کرده و طبق روایات و اجماع علنی خودشان این مسئله مکروه و ممنوع است.

در پایان این بحث شایسته بنظر می‌رسد که این نکته را توضیح دهیم که خمس فقط از مال غنیمتی که در جنگ علیه کفار بدست می‌آید، داده می‌شود؛ زیرا از ائمه اهل بیت روایت است و بس.

اما به دو سبب دادن خمس از مال شخصی به نائب امام برای شیعیان جایز نیست:

اول: خمس فقط از مال غنیمتی که در جنگ علیه کفار بدست می‌آید، از عبدالله بن سنان روایت است که: شنیدم ابو عبد الله علیه السلام می‌گوید: «لیس الخمس إلا فی الغنائم خاصة» خمس نیست مگر خاص در اموال غنیمت»([۱]).

و از ابو عبد الله و ابو الحسن إ روایت است: «خمسی نیست مگر در اموال غنیمت»([۲]).

سبب دوم: ائمه خمس را برای شیعیان مباح اعلام کردند از ضریس کناسی روایت است:

ابو عبد الله علیه السلام گفت: آیا می‌دانی از کجا زنا در میان مردم رواج یافت؟

گفتم: خیر.

گفت: از آنجا که خمس ما اهل بیت را ندادند، بجز شیعیان پاک ما؛ چون خمس برای آنان و اولادشان حلال است»([۳]).

از ابو جعفر روایت است که گفت:

امیر المؤمنین آنان، شیعیان ـ را از دادن خمس معاف کرد تا فرزندانشان پاک باشند([٤]).

در این مورد روایات زیادی در کتب شیعه وجود دارد که شیعیان را از دادن خمس معاف می‌کند و ما به خاطر طولانی شدن مطلب از نقل آنها صرف نظر کردیم.

شیخ طائفه محمد ابن حسن طوسی گوید:

در حالت غیبت به شیعیانشان اجازه دادند که در حقوقشان ـ اهل بیت ـ و آنچه مربوط به خمس و غیره که ناگزیر باید انجام دهند مانند: ازدواج، تجارت و مسکن تصرف کنند([۵]).

محقق حلی در الشرائع الاسلام و محمد باقر سبزواری در «ذخیرة المعاد» و ملا محسن فیض کاشانی در «مفاتیح الشرائع» و دیگر علمای مورد اعتماد امامیه فتوا یی شبیه فتوای مذکور داده اند، لذا برای شیعیان دادن خمس الزامی‌نیست و ادله‌ی معتبر و مورد اعتماد امامیه خلاف آن را ثابت می‌کند.

این نوشته ایست که خداوند نگارش آن را برای من میسر گرداند و از خداوند عز و جل مسألت دارم که با این کتاب به مردم نفع برساند و شکر و سپاس فراوان برای خداوند و درود و صلوات بر پیامبر گرامی‌اسلام و اصحاب و خاندان پاک اوست.

وصلی الله علی محمد وعلی آل محمد باحسان إلی یوم القیامة والسلام.

زیرنویسها:

([۱]) ـ جامع احادیث الشیعه ۲٤/۱۰، ۲۲، ۱۷، ۸ و وسائل الشیعه ۳۳٦/٦

([۲]) ـ جامع احادیث الشیعه۱۷/۱۰، ۸ و وسائل الشیعه ۳٤۲/٦

([۳]) ـ جامع احادیث الشیعه ۸۸/۱۰و وسائل الشیعه ۳۷۹/٦

([٤])– جامع احادیث الشیعه ۸۸/۱۰و وسائل الشیعه ۳۷۹/٦

([۵]) ـ النهایة فی مجرد الفقه والفتاوی/۲۰۰ چاپ دار الکتب العربی ـ بیروت

از کتاب:

استشهاد حسین رضی الله عنه، (ترجمه‌ی کتاب: من قتل الحسین؟)، تألیف: عبدالله بن عبدالعزیز، ترجمه: اسحاق دبیری (رحمه الله)، چاپ اول ۱٤۳۰/۱۳۸۸هـ انتشارات حقیقت.

مصدر:

سایت دائرة المعارف شبکه اسلامی

IslamWebPedia.Com

سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

شهادت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

در اول ماه محرم سال ۲۴ هجری

تالیف: دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی

زمینه‌سازی برای ترور حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

حضرت عمر فاروق کشته شدن خود را پیش‌بینی می‌کرد، و بعید نمی‌دانست که دشمنان اسلام، او را از پای درآورند و در حال شهادت با خداوند خویش ملاقات نماید و پس از شهادت او امواج فتنه‌ها به میان مسلمانان فوران کند!

حضرت عمر فاروق می‌دانست با شهادت او در بسته شده بر روی آسیب‌ها شکسته می‌شود، و اقتدار نظام حکومت اسلامی استقرار و ثبات خویش را از دست خواهد داد.

این درست همان وضعی بود که پس از شهادت عمر فاروق پدید آمد و پس از او هر دو خلیفه مسلمین یعنی عثمان بن عفان و علی‌بن ابیطالب رضی الله عنه به شهادت رسیدند، دو جنگ جمل و صفین روی دادند. فرقه و گروه‌گرایی و اختلافات سیاسی و جنگ‌های مذهبی پدید آمد و فتنه و فساد همچنان دین و دنیای مسلمانان را فرا گرفت و آن دیوار استوار شکسته و دچار نابسامانی گردیده، و تاکنون هم بسته نشده و (چنانچه اسباب و عوامل آن برطرف نگردد و سنت‌های الهی و سنت رسول خداصلی الله علیه و سلم ملاک عمل قرار نگیرد) برای همیشه این نابسامانی‌ها باقی خواهند ماند!

رحمت خداوند بر آن دو یار همدیگر (عمربن خطاب و حذیفه بن یمان) باد به خاطر آن گفتگوی آموزنده که در بین آنها رد و بدل شد.

ظاهراً حضرت عمر فاروق از اشارات رسول خدا دریافته بود که کشته می‌شود، و مقام شهادت به حضور خداوند می‌رسد.

انس بن مالک می‌گوید : رسول خداصلی الله علیه و سلم روزی همراه با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنه به کوه احد رفته بودند کوه زیر پای ایشان لرزشی کرد، رسول خدا با پای مبارک خویش بر روی آن زد و فرمود : «ای احد آرام باش! که پیامبری و صدّیقی و دو شهید بر روی تو قرار دارند.

عثمان بن مظعون رضی الله عنه می‌گوید : رسول خدا با دست خویش به عمر اشاره نمود و فرمود : این ریشه‌ی فتنه‌ها را خشک می‌کند، و تا زمانی که او در میان شما باشد، میان شما و فتنه و آسیب دری بسته وجود دارد.»

در طول ده سال و نیم خلافت حضرت عمر رضی الله عنه ، مسلمانان به پیشرفت‌های بسیاری نایل شدند و اسلام گسترش یافت و سرزمین‌های بسیاری فتح گردید و مسلمانان به پیروزی‌های فراوانی دست یافتند.

پس از همهٔ اینها بود که عمر فاروق خلیفه مسلمین به پایان راه خود نزدیک شد و اجلش فرا رسید و با مقام شهادت به حضور خداوند رفت!

اینک صحنه‌های ضربت خوردن و سپس شهادت حضرت عمر را مورد بررسی قرار می‌دهیم :

امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه آخرین حج خود را در سال ۲۳ هـ انجام داد. در ایام التشریق وقتی که در «منی» بود، مقداری ماسه را روی هم انباشته کرد و ردای خویش را بر روی آن انداخت و سپس بر آن نشست و دستانش را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : «خداوندا! توانم به ناتوانی تبدیل شده و مردم مسلمان و رعاهایم بسیار گردیده‌اند، و بدون آنکه تباهم گردانی و مرا به خود واگذاری مرا نزد خود ببر! من از تو می‌خواهم در راه تو در مدینه، شهر رسول خدا به شهادت برسم!»

به راستی حضرت عمر دوست داشت در راه گسترش دین خدا و در شهر رسول خدا به شهادت برسد.

خداوند دعای او را اجابت فرمود، و دو هفته پس از این دعا در حالی که به شهادت رسیده بود به ملاقات خداوند شتافت!

چند روز قبل از شهادت حضرت عمر فاروق ابوموسی اشعری خوابی را دیده بود. او می‌گوید :

«در خواب راه‌های بسیاری را جلو خود دیدم، پس از لحظاتی همهٔ آنها – به غیر از یک راه از بین رفته و ناپدید شدند، من آن را در پیش گرفتم تا به کوهی رسیدم، نگاه کردم دیدم که رسول خداصلی الله علیه و سلم بر روی آن نشسته و ابوبکر نیز در کنار اوست، رسول خدا به عمر اشاره می‌فرمود که به سوی آنان برود!»

پس از آن از خواب برخاستم و با خود گفتم :

«انّا لله وانا الیه راجعون.»

«ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.»

گمان کنم که حضرت عمر وفات کرده باشد!

انس گفت : چرا درباره خوابت نامه‌ای برای عمر نمی‌فرستی؟! (ابوموسی اشعری و انس آن زمان در عراق بوده‌اند.)

ابوموسی گفت : نمی‌خواهم خبر مرگش را به خودش بدهم!

پس از آنکه حضرت عمر آخرین حج خویش را انجام داده و به مدینه بازگشت، روز جمعه بر روی منبر رفت و آخرین خطبهٔ خویش را نیز در میان مردم ایراد نمود.

عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بخش‌هایی از سخنان حضرت عمر را در روز جمعه ۲۱ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری روایت نموده که ما آن را در بخش قبلی و در ضمن بیان چگونگی پیشنهاد حضرت ابوبکر برای خلافت نقل کرده‌ایم.

خود حضرت عمر رضی الله عنه نیز خوابی را دید که آن را برای اصحاب تعبیر و تفسیر نموده بود!

حضرت عمر در همان خطبه جمعه فرموده بود: من خوابی را دیده‌ام که برداشت من از آن این است که زمان مرگم فرا رسیده است، من در خواب دیدم که انگار خروسی دوبار بر من نوک زد!!

و همچنین کسانی هستند که به من سفارش می‌کنند، خلیفه پس از خویش را تعیین کنم!

اما خداوند هیچگاه دین و خلافت خویش را ضایع و نابود نمی‌گرداند و آنچه را که برای پیامبرش فرستاده، اجازه نمی‌دهد از بین برود و نیست و نابود بشود!

اگر چنانچه به طور ناگهانی برای من اتفاقی پیش آمد، این شش نفر که رسول خدا تا زمان وفات از آنها راضی بود، در مورد قضیه خلافت تصمیم بگیرند!

حضرت عمر فاروق چهار روز قبل از شهادت – یعنی در روز یکشنبه ۲۳ ذی‌الحجه– با دو صحابی بزرگ حذیفه بن یمان و سهل بن حنیف رضی الله عنه ملاقات نمود.

او پیشتر به حذیفه مأموریت داده بود که خراج و مالیات زمین‌هایی را که با آب دجله آبیاری می‌شدند برآورد کند و به سهل مأموریت داده بود که برای تعیین مقدار مالیات زمین‌هایی که با آب فرات آبیاری می‌شوند.

حضرت عمر خطاب به آنها فرمود : چکار کرده‌اید؟ از این نگرانم که برای محصولات آنها مالیات سنگین و غیرقابل تحملی را برآورد کرده باشید!

گفتند : در حد قابل تحمل و مناسب، مالیات آنها را معین کرده‌ایم!

حضرت عمر فرمود : اگر عمری باقی بود، برای بیوه‌زنان (و مستمندان) عراق کاری خواهم کرد که بعد از من به هیچکس نیازی پیدا نکنند!

اما چهار روز پس از این ملاقات حضرت عمر با حذیفه و سهل بود که او را به شهادت رسانیدند!

حضرت عمر بن خطاب به اسرای سرزمین‌های فتح شده اجازه ورود به مدینه پایتخت حکومت خلافت را نمی‌داد، به مجوسی‌های ایران و عراق و مسیحیان شام و مصر اجازه اقامت در مدینه داده نمی‌شد، مگر زمانی که مسلمان می‌شدند بعد وارد جمع مسلمانان می‌گردیدند.

این اقدام عمر فاروق رضی الله عنه از کارهای شگفتی برانگیز و حکیمانه، و نشانهٔ بصیرت و دوراندیشی او بود، زیرا مجوسیان و مسیحیان شکست خورده، و کینهٔ مسلمانان را در دل داشتند و از هیچ اقدامی برای توطئه علیه مسلمانان کوتاهی نمی‌کردند!

اقامت ایشان در مرکز خلافت، برای توطئه و ایجاد تفرقه فرصت‌های بسیاری را در اختیارشان می‌گذاشت، او برای خنثی کردن آن نقشه‌های شوم و دفع شرارتهایشان در حق مسلمین اجازه اقامت در مدینه را به آنان نمی‌داد.

اما برخی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه و سلم دارای بردگان و اسیرانی مسیحی و مجوسی بودند، و از حضرت عمر می‌خواستند و اصرار می‌ورزیدند که به تعدادی از آن بردگان و اسیران اجازه اقامت در مدینه را بدهد تا آنان را در امور مختلف به کار گمارند، به همین خاطر او به تعدادی از آنان اجازه داد که در مدینه اقامت کنند. هر چند از این اقدام ناراضی بود!

آنچه حضرت عمر پیش‌بینی می‌کرد و از آن نگران بود، روی داد.

تعدادی از آن انتقام‌جویان و کینه‌توزان مقیم مدینه برای ترور خلیفه توطئه‌چینی کردند و انتقام آنان این بود که او کاخهای ظلم و ستم و حکومتهای آنها را تار و مار و نابود کرده و از بین برد. بنابراین تصمیم گرفتند ضربه سختی و سنگینی را بر پیکرهٔ خلافت اسلامی و فروپاشی آن بخصوص شخص خلیفه که هسته مرکزی و رمز قدرت مسلمانان بود وارد کنند که هیچوقت نتوانند آن را جبران کنند. این نقشهٔ شوم حلقه‌های توطئه‌ای بود که در محافل پنهانی بر روی آن اتفاق نظر کرده بودند که با هم گوشه‌های تاریک خانهٔ آن را بازدید می‌کنیم :

مثلث توطئه

ترور حضرت عمر فاروق توطئه خیانت‌آمیز و چندجانبه بود. که مثلثی از یهودیان و مسیحیان و مجوسیان را تشکیل می‌داد.

طراحان این جنایت هولناک چهار نفر بودند:

۱– هرمزان : مجوسی ایرانی، که پیشتر فرمانروای اهواز و یکی از فرماندهان رده بالای ارتش ایران در جنگ قادسیه و جنگ‌های قبل و بعد از آن بود.

او در جنگ «تَسْتُر» در سال ۱۸ هـ که در اهواز روی داد از سپاه اسلام شکست سختی خورد و خود او اسیر گردید و به مدینه انتقال یافت و پس از اخذ امنیت از حضرت عمر فاروق در آنجا باقی ماند.

۲– کعب الأحبار : که روحانی یهودی و اهل یمن بود و از کتاب تورات آگاهی داشت. او در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه مدعی مسلمان شدن گردید، به مدینه آمد و در آنجا مقیم شد.

۳– فیروز ایرانی مشهور به ابولؤلؤ فارس مجوسی که برده مغیره‌بن شعبه بود، او در جنگ‌هایی که با ایرانی‌ها روی داد، همراه با عده‌ای دیگر به اسارت درآمده بود. پس از آنکه بردگان در میان مجاهدان تقسیم شدند، او سهم مغیره بن شعبه گردید.

ابولؤلؤ مجوسی ایرانی آهنگر ماهری بود، و با مهارت بسیار انواع ابزارآلات را از آهن می‌ساخت.

مغیره‌بن شعبه نزد حضرت عمر رفت و با اصرار بسیار توانست موافقت او را برای اجازه اقامت ابولؤلؤ در مدینه جلب نماید. تا مسلمانان از کارهای صنعتی او استفاده کنند، او در عین مهارت در آهنگری، با نجاری، حکاکی و صنعتگری آشنایی داشت و از آنجا که برده مغیره بود، از دارایی و درآمد ابولؤلؤ سود می‌برد.

۴– جُفینه رومی : او برده‌ای مسیحی و اهل روم بود، و در فتح شام به اسارت درآمده و سهم یکی از مسلمانان گردیده و در مدینه مقیم شده بود!

آن چهار نفر توطئه ترور حضرت عمربن خطاب را طراحی نمودند.

پیشگویی کعب‌الأحبار

کعب‌الأحبار به عمر گفته بود که زمان مرگ او نزدیک شده و او در تورات خوانده است که اجل او فرا رسیده است!؟

سعدالجاری خدمتکار حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید : عمربن خطاب وارد منزل همسرش ام‌کلثوم دختر علی‌بن ابیطالب شد او را گریان دید!

از او سبب گریه‌اش را سؤال کرد؟

ام‌کلثوم گفت : کعب‌الأحبار در مورد تو گفت است که : عمر در جلو یکی از درهای دوزخ قرار گرفته (اما چیزی به پایان عمر او باقی نمانده است).

عمر فاروق به ام‌کلثوم گفت : هر چه خداوند بخواهد همان می‌شود، امیدوارم که خداوند مرا سعادتمند (و اهل بهشت) آفریده باشد!

پس از آن او کسی را به دنبال کعب‌الأحبار فرستاد، وقتی آمد به حضرت عمر گفت : یا امیرالمؤمنین! در مورد من با شتاب داوری مکن! سوگند به خداوندی که جان من در اختیار اوست پیش از پایان ماه ذی‌الحجه به بهشت خواهی رفت!!؟

عمر فاروق به او گفت : این چه حرفی است که تو می‌زنی؟! یک بار مرا به جهنم و بار دیگر به بهشت می‌بری؟!

کعب‌الأحبار گفت : یا امیرالمؤمنین! سوگند به خداوند درکتاب تورات در مورد تو خوانده‌ام که بر یکی از درهای دوزخ ایستاده‌ای و از وارد شدن مردم به آن جلوگیری می‌نمایی؟! اما وقتی عمر تو به پایان رسید بسیاری با شتاب به طرف آن هجوم می‌برند!؟

سپس به حضرت عمر گفت : یا امیرالمؤمنین! وصیت خود را آماده نما و کارهای خود را روبراه کن، قطعاً پس از سه روز خواهی مرد!!؟

عمر فاروق با تعجب از او پرسید : از کجا می‌دانی چنین می‌شود؟!

کعب‌الأحبار گفت : این را در کتاب تورات دیده‌ام!

حضرت عمر گفت : سبحان الله! مگر می‌شود نام عمر در تورات وجود داشته باشد؟

کعب‌الأحبار گفت : نه اسم تو نیامده، ولی عملکرد تو را در آن می‌بینم و متوجه شده‌ام که عمرت به پایان رسیده و کارت تمام است!!؟

روز بعد کعب‌الأحبار نزد حضرت عمر فاروق آمد و گفت : یا امیرالمؤمنین یک روز دیگر رفت و تنها دو روز از عمر تو باقی مانده؟!

دو روز پس از آن برای بار دوم نزد حضرت عمر آمد و گفت : دو روز تمام شد و فقط یک روز عمر برایت باقی مانده است!؟

در بامداد روز چهارشنبه در حالی که در محراب بود، ضربت خورد و به شهادت رسید!

این تعیین زمان تدریجی و چند روزه توسط کعب‌الأحبار بیانگر این حقیقت بود که او از توطئه ترور حضرت عمر فاروق مطلع بوده و در آن دست داشته، و از زمان دقیق اجرای آن مطلع بوده، و با این پیشگویی خود می‌خواسته آگاهی و غیبگویی خود را به رخ حضرت عمر و مسلمانان بکشد، و گمان کنند که واقعاً چنین چیزی در تورات وجود دارد!؟

گفتگوی عمر فاروق با ابولؤلؤ (فیروز)

قبل از ترور حضرت عمر، فیروز ایرانی ملقب به ابولؤلؤ از ارباب خود مغیره نزد عمر شکایت برد! زیرا مغیره از او خواسته بود در مقابل ساختن ابزارآلات آهنی و آسیابهایی که می‌سازد، هر روز چهار درهم به او بدهد!

ابولؤلؤ بر این باور بود که از طرف ارباب خود مغیره مظلوم واقع شده و از کارش سوء استفاده کرده و او را استثمار نموده است! و چهار درهم در روز پول زیادی است!

ابولؤلؤ به عمر فاروق گفت : یا امیرالمؤمنین! مغیره بار سنگینی را بر دوش من گذاشته و پول زیادی را از من می‌گیرد، با او سخن بگو که چیزی را از آن کم کند!

حضرت عمر به او فرمود : در چه کارهایی مهارت و تخصص داری؟

گفت : در آهنگری و نجاری و کنده‌کاری!

حضرت عمر گفت : مغیره پول زیادی را از تو درخواست نکرده، از خدا پروا کن و با او به نیکی رفتار کن!

حضرت عمر در نظر داشت که با مغیره در مورد کاستن از مقدار آن صحبت کند!

ابولؤلؤ با حالتی عصبانی رفت و گفت : عدالت عمر همه را شامل شده غیر از من و از عدالت او در مورد من خبری نیست!

سر تا پای ابولؤلؤ پر از حقد و کینه‌توزی نسبت به شخص حضرت عمر فاروق بود، زیرا نمی‌توانست طعم تلخ فروپاشی امپراطوری ایران و پیروزی مسلمانان به رهبری او را فراموش کند! او هر گاه کودکان اسرای مجوسی را در مدینه می‌دید، بر سرشان دست می‌کشید و می‌گریست. و می‌گفت : از دست عمر جگرم خون شده!!؟

پس از آن گفتگو میان او و حضرت عمر عزم خود را برای کشتن و ترور او جزم کرد. خنجری دو سر ساخت و آن را بسیار تیز کرد و خود را برای ترور خلیفه مسلمانان آماده نمود.

نزد هرمزان رفت و او را از نقشه‌ی خود آگاه و خنجری را که برای ترور حضرت عمر ساخته بود به او نشان داد و گفت : به نظر تو این چگونه است؟

هرمزان گفت : با این خنجر بر هر کس ضربه‌ای وارد شود، از پای درمی‌آید!

روزی حضرت عمر با چند نفر از اصحاب از جایی در مدینه می‌گذشت که در راه به ابولؤلؤ رسیدند، حضرت عمر فاروق به او گفت : شنیده‌ام گفته‌ای می‌توانی آسیابی بسازی که با آب کار کند!؟

ابولؤلؤ با خشم و کینه‌ای که از چهره او پیدا بود در پاسخ به او گفت : آسیابی برایت می‌سازم، که همه‌ی مردم در مورد آن سخن بگویند.

حضرت عمر فاروق به همراهان خود گفت : این آدم برده، مرا تهدید می‌کند!؟

جلسه توطئه‌گران

سه نفر از توطئه‌گران یعنی هرمزان و ابولؤلؤ و جفینه برای بررسی چگونگی اجرای طرح و برنامه خود برای ترور حضرت عمر در جایی تشکیل جلسه داده بودند، و ابولؤلؤ آن خنجر را که خود برای اقدام علیه جان خلیفه مسلمانان ساخته بود به همراه داشت.

وقتی آنها مشغول تبادل نظر بودند، عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدیق آنان را دید و به طرف آنها رفت!

وقتی او را دیدند ترسیده و دچار دلهره گردیدند، با رسیدن او روی زمین که نشسته بودند و پریشان و نگران ایستادند! در همان حال خنجری را که ابولؤلؤ برای کشتن عمر فاروق به همراه داشت از کمر او بر زمین افتاد!

ضربت خوردن عمر فاروق

در بامداد روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری ابولؤلؤ با همان خنجر دو سر مسموم توطئه‌ای از پیش طراحی شده را به اجرا گذاشت و ضربه‌ای کاری را بر حضرت عمر رضی الله عنه در محراب مسجد پیامبر وارد کرد.

به پای صحبت یکی از شاهدان ماجرا می‌نشینیم تا با تفصیل بیشتر ماجرای ضربت خوردن حضرت عمر را برای ما بازگو نماید :

عمرو بن میمون اودی رضی الله عنه می‌گوید :

من شاهد ضربت خوردن حضرت عمر بودم. تنها چیزی که مانع از آن می‌شد همیشه در صف اول نماز بایستم ابهت شخصیت حضرت عمر بود! او به راستی مردی بسیار باهیبت و پرابهت بود!

من در صف دوم بودم و ابن عباس میان من و عمر بن خطاب قرار داشت (یعنی ابن عباس در صف اول و من در صف دوم) او پشت سر امیرالمؤمنین ایستاده بود، هنگام نماز صبح بود، عمر در محراب نماز ایستاده بود!

او در ادامه می‌گوید : عمر گاهی به میان صفوف نمازگزاران می‌آمد و روبروی آنها می‌ایستاد و به آنان نگاه می‌کرد و می‌فرمود : درست و راست بایستید، اگر کسی را می‌دید که عقب یا جلو ایستاده او را در جای صحیح قرار می‌داد و سپس به محراب می‌رفت و نماز را با گفتن الله اکبر آغاز می‌کرد.

او عادت داشت که در رکعت اول نماز صبح برای آنکه مردم بیشتری به نماز جماعت برسند، تمامی سوره یوسف یا نحل را قرائت می‌نمود!

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ٦ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

در روز حادثه اقامه نماز خوانده شد و عمر نگاهی به صف نمازگزاران کرد آنها را به درست کردن صف خود فراخواند و همچنان که گفته شد : عبدالله بن عباس و عبدالرحمن عوف درست پشت سر او ایستاده بودند، و در آن وقت بود که ابولؤلؤ همراه با خنجر مسمومش وارد مسجد گردید!

حضرت عمر فاروق تکبیره الاحرام نماز را گفت : و به دنبال آن نمازگزاران نیز تکبیره الاحرام را گفتند و نماز عملاً آغاز شد.

اما قبل از آنکه شروع به قرائت سورهٔ فاتحه کند، ابولؤلؤ در میان صفوف نمازگزاران عبور کرد و خود را به حضرت عمر رسانید و سه ضربه عمیق و کاری بر شانه و لگن و شکم او وارد کرد اما ضربه‌ای که بر شکم او وارد کرده بود بسیار عمیق و کاری بود!

حضرت عمر گفت : این سگ مرا کشت یا این سگ مرا خورد!!

حضرت عمر بر روی زمین محراب افتاد و بر اثر ضربه‌ای که بر پیکر او وارد شده بود، خون به شدت از بدن او خارج می‌گردید! اما در آن حال این آیه از قرآن را می‌خواند که :

{ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا } (الاحزاب : ۳۸)

«فرمان خداوند تقدیری انجام شدنی است.»

عکسی از شمشیر حضرت علی و حضرت عمر فاروق رضی الله عنهما در موزه

ابولؤلؤ پس از آنکه آن ضربه‌ها را به پیکر حضرت عمر فاروق زد، به صف نمازگزاران حمله‌ور شد و در چپ و راست خود سیزده نفر را به شدت زخمی کرد که هفت نفر آنها در دم به شهادت رسیدند!!

وقتی عبدالرحمن بن عوف این صحنه هولناک را دید، اقدامی هوشیارانه را انجام داد و پتویی را برداشت و آن را بر روی ابولؤلؤ انداخت تا امکان دستگیری او وجود داشته باشد.

ابولؤلؤ وقتی خود را در زیر پتو گرفتار دید دست به خودکشی زد و بلافاصله جان داد!

عمرو بن میمون در تکمیل بازگویی حادثه می‌افزید : عمر فاروق در حالی که از زخم‌هایش خون می‌ریخت، دست عبدالرحمن بن عوف راکه پشت سر او قرار داشت گرفت و او را برای تکمیل نماز به محراب فراخواند، و عبدالرحمن بن عوف به محراب رفت و امامت نماز را بر عهده گرفت.

کسانی که در نزدیکی حضرت عمر قرار داشتند شاهد حادثه بوده و صحنه ترور او و کشته و زخمی شدن سیزده نفر دیگر همچنین خودکشی ابولؤلؤ را دیدند!

اما کسانی که در صفهای دورتر و در گوشه و کنار مسجد قرار داشتند نمی‌دانستند چه حادثه‌ای روی داده و تعدادی از آنها مرتب سبحان الله می‌گفتند.

اما همچنان که گفته شد: عبدالرحمن بن عوف به محراب رفت و نماز بسیار کوتاهی را با قرائت کوتاهترین سوره‌های قرآن خواند، و در حالی که او و دیگر نمازگزاران به نماز ایستاده بودند، حضرت عمر رضی الله عنه در کنار او بیهوش نقش زمین گردیده بود، اما آنان اقامه نماز بامداد را که زمان آن محدود و کوتاه است به مشغول شدن به ماجرای زخمی شدن حضرت عمر و دیگر مسلمانان مقدم داشتند!

عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: بیهوشی حضرت عمر تا نزدیکی طلوع آفتاب ادامه پیدا کرد، و این در حالی بود که او نماز بامدادش را نخوانده بود!

یکی گفت : برای به هوش آوردن او هیچ چیزی به اندازه یادآوری وقت نماز مؤثر نیست، اگر در حال حیات باشد، حتماً به هوش می‌آید.

یکی از آنها او را صدا زد و گفت : امیرالمؤمنین وقت نماز است!

حضرت عمر فاروق بلافاصله به هوش آمد و گفت : مرحبا به نماز! به راستی هر کس آن را ترک کند از هیچ حق و خیری برخوردار نیست!

او به چهره‌های ما نگریست و گفت مردم نمازشان را خواندند؟

ابن عباس می‌گوید : گفتم آری یا امیرالمؤمنین!

او گفت : ترک نماز کردن با مسلمان بودن همخوانی ندارد!!

او در حالی که زخمهای کاری بر بدن داشت، برای گرفتن وضو آب برایش آوردند و در کنار محراب وضو گرفت و قبل از طلوع آفتاب و در حالی که از زخم‌هایش همچنان خون می‌ریخت نماز را خواند!

پس از آنکه عمر فاروق نمازش را خواند، از ابن عباس پرسید: کی بود بر من ضربت زد؟

من نیز از کسانی که اطراف او را گرفته بودند، پرسیدم : چه کسی بود که بر امیرالمؤمنین ضربت زد؟

گفتند : ضارب، ابولؤلؤ مجوسی دشمن دین خدا بود، او غلام مغیره بن شعبه بود و تعدادی از مسلمانان را هم ضربت زد و سپس خودش را هم کشت!

ابن عباس می‌گوید : به طرف امیرالمؤمنین برگشتم. دیدم او به گونه‌ای نگاه می‌کند که انگار دیر جواب مرا دادی!

گفتم : غلام مغیره بن شعبه بوده است!

عمر فاروق گفت : همان غلام صنعتکار؟

گفتم : آری!

گفت : خدا مرگش دهد. من سفارش کردم با او به درستی و دادگری رفتار شود! الحمدلله به دست آدمی که مدعی مسلمان شدن باشدکشته نشدم، الحمدلله! قاتل من حتی یک سجده را هم برای خداوند نبرده تا در قیامت آن را به رخ من بکشد!

پس از آن امیرالمؤمنین عمربن خطاب به من گفت : تو و پدرت عباس دوست داشتید که اسرای رومی‌ها و فارس‌ها در مدینه بیشتر شوند!

گفتم : اگر اجازه بدهی همهٔ آنان را از دم تیغ می گذرانیم. گفت: الآن می خواهید آنان را به قتل برسانید!؟ زمانی که با زبان شما سخن می‌گویند و همچون شما نماز می‌خوانند و به حج می‌روند!؟

سپس در حالی که از زخمهایش خون می‌ریخت، او را به منزل خود حمل کردیم!

حضرت عمر در آن شرایط می‌خواست، در مورد ناخشنودی مردم از اقدام ابولؤلؤ و میزان رضایت آنان از خود مطمئن شود!

عبدالله بن عمر می‌گوید : پس از آنکه پدرم ضربت خورد، از این نگران بود که حقی را از کسی ضایع نموده و از آن مطلع نباشد، او عبدالله بن عباس را که بسیار دوست می‌داشت فراخواند، و به او گفت : دوست دارم مرا از داوری مردم در مورد خودم با خبر کنی!

ابن عباس به میان مردم رفت و در مورد ضربت خوردن حضرت عمر از ایشان نظرخواهی کرد!

گفتند : سوگند به خداوند دوست داریم که خداوند از عمر ما بکاهد و بر عمر او بیافزاید!

او نزد عمر فاروق بازگشت و گفت: یا امیرالمؤمنین با هر کسی که نظرخواهی کردم به خاطر تو چشمش گریان و انگار عزیزترین فرزندان خویش را از دست داده است!

صبح روز چهارشنبه مردم گروه گروه به سوی خانه امیرالمؤمنین عمر شتافتند گویی که هرگز مصیبتی از این بزرگتر برای آنان روی نداده بود.

در مورد زخم‌های او نظرهای متفاوتی بود، برخی می‌گفتند : انشاءالله بهبودی پیدا می‌کند، زیرا زخمهایش کاری نیست.

عده‌ای هم می‌گفتند: ضربه‌هایی که بر او وارد شده بسیار عمیق هستند، و احتمال مرگش بسیار زیاد است!

طبیبی را بر بالین امیرالمؤمنین آوردند، تا زخمهایش را مداوا کند، وقتی پزشک آمد، آبی را که به وسیله خرما شیرین شده بود به او داد اما پس از لحظاتی همهٔ آن آب از روده‌های پاره شده‌اش بیرون ریخت!؟

و به دنبال آن مقداری شیر به او داد، اما بعد از دقایقی شیر هم از بدن او خارج شد!

پزشک متوجه کاری بودن زخمهایش گردید، و خطاب به او گفت : ای امیرالمؤمنین تو خواهی مرد، بهتر آن است که توصیه و سفارش‌های مورد نظرت را بکنی!

عمر فاروق گفت : تو با من رو راست بودی، اگر چیزی غیر از این می‌گفتی، مطمئن بودم که دروغ می‌گویی!

وقتی مردم این سخنان را شنیدند، به شدت گریستند، اما حضرت عمر ایشان را از گریستن برحذر داشت و فرمود : برای من گریه نکنید! هر کسی می‌خواهد گریه کند، از اینجا بیرون برود!

مسلمانان همچنان گروه گروه برای عیادت و آخرین دیدار با عمر فاروق به سوی منزل ایشان سرازیر شدند و از عملکرد و دست‌آوردهای مهم و بزرگ و باارزش و خوب او یاد می‌کردند!

جوان مسلمانی نزد او آمد و گفت : یا امیرالمؤمنین! به خاطر بشارت خداوند به تو تبریک می‌گویم، تو یار و همنشین رسول خدا، و در اسلام پیش‌قدم بوده‌ای و اینها همانطور که خود به خوبی می‌دانی، و همچنین مسلمین زمام امور خود را در اختیار تو نهادند که راه درایت و دادگری را در پیش گرفتی و اینکه هم به فیض شهادت در راه خداوند نایل آمده‌ای!

حضرت عمر رضی الله عنه در پاسخ به آن جوان فرمود : ای کاش مایه به مایه (حساب و کتابم) درآید!

وقتی آن جوان از جای خود برخاست، حضرت عمر دید که پیراهن او بلند است و بر روی زمین کشیده می‌شود! او را فراخواند، روبروی او که ایستاد، فرمود : پسرم! پیراهنت را بالاتر ببر! زیرا موجب پاکیزگی لباس و خوشنودی پروردگارت می‌شود.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه نیز در مورد فضایل عمر فاروق سخن گفت و هر چه را که می‌گفت درست بود.

بخشی از سخنان او چنین بود :

«یا امیرالمؤمنین! تو یار و همنشین خوبی برای رسول خدا بودی و زمانی از او جدا شدی که از تو خوشنود بود، بعد از آن هم یار و همنشین خوبی برای ابوبکر بودی و زمانی از او جدا شدی که از تو راضی بود، یار خوبی برای یاران رسول خدا بودی و اینک در حالی از ایشان خداحافظی می‌کنی که از تو رضایت دارند!

به درستی تو امیرالمؤمنین و امین المؤمنین و سید المؤمنین بودی، بر پایهٔ کتاب خداوند داوری می‌کردی و دارایی‌ها را عادلانه تقسیم می‌کردی، مسلمان شدن تو افتخارآمیز و خلیفه شدنت مایه فتح و پیروزی بود و زمین را از عدالت خویش پر کردی!»

او از سخنان ابن عباس متعجب گردید و از بالین سر بلند نمود و نشست و خطاب به عبدالله بن عباس که در کنار علی بن ابیطالب رضی الله عنه نشسته بود، گفت : ای ابن عباس! آنچه را که گفتی نزد خداوندم برای من شهادت خواهی داد!؟

حضرت علی بن ابیطالب نیز فرمود : من نیز نزد خداوند آنها را برایت شهادت می‌دهم!!

مردم همچنان نزد او می‌آمدند و او را تعریف و تمجید می‌کردند، و هر چه را که می‌گفتند : درست بود و بدون کم و زیاد.

می‌گفتند : یا امیرالمؤمنین خداوند تو را پاداش نیک دهد که چنین و چنان بودی و پس از آن منصرف می‌شدند و دسته‌ای دیگر می‌آمدند و زبان به محاسن نیک او می‌گشودند!

عمر فاروق در پاسخ به آنان می‌گفت : به خاطر امارت و خلافت از من تعریف و تمجید نکنید! من همنشین رسول خدا بودم و او از من راضی بود، و یار و دوست ابوبکر بودم و دستوراتش را اطاعت می‌کردم و تا زمانی که او وفات یافت و همچنان فرامین او را فرمانبرداری می‌کردم!

تنها چیزی که در مورد آن برای خود نگران بودم همین امارت بر شما بود، سوگند به خداوند دوست دارم که بدون آنکه کمترین پاداشی را بخواهم از مسئولیت های آنان در قیامت رهایی پیدا نمایم! سوگند به خداوند دوست دارم همانگونه که آن را آغاز کردم از آن خارج شوم که نه اجری را می‌خواهم و نه مسئولیتی را داشته باشم!

وقتی به عبیدالله بن عمر خبر دادند که پدرش به وسیله ابولؤلؤ ضربت خورده پریشان و هاج و واج گردید، همچون دیوانه‌ای درآمد!

وقتی سرآسیمه به سوی خانه می‌آمد به عبدالرحمن بن ابی‌بکر رسید و عبدالرحمن او را از نشست مخفیانه آن سه توطئه‌گر یعنی – ابولؤلؤ و هرمزان و جفینه – باخبر کرد که چگونه با دیدن او دست و پای خود را گم کردند و از جای برخاستند و خنجر ابولؤلؤ از دستش بر زمین افتاد؟! درست همان خنجری که ابولؤلؤ برای کشتن حضرت عمر فاروق از آن استفاده کرد.

عبیدالله بن عمر یقین پیدا کرد که اقدام به ترور پدرش توطئه مجوس بوده اما آن سه نفر در آن مشارکت داشته‌اند! هر چند ابولؤلؤ خودکشی کرده، اما باید آن دو نفر دیگر را به خاطر مشارکت در آن توطئه که به کشته شدن حضرت عمر فاروق انجامیده قصاص شوند!

عبیدالله بن عمر شمشیرش را از نیام کشید و به سوی هرمزان رفت و با یک ضربه ششمیر او را از پای درآورد!

عبیدالله می‌گوید: وقتی هرمزان سوزش شمشیر را چشید، شهادتین را بر زبان آورد!

پس از آن به سوی جفینه رفت و او را با ضربه‌های متعدد شمشیر به قتل رسانید.

عبیدالله بن عمر می‌گوید : وقتی جفینه را با شمشیر از پای درآوردم، او صلیبی را بر روی صورت خود نهاد، (یعنی بر آیین مسیحیت جان داد).

او به خانه ابولؤلؤ رفت و دختر او را از دم تیغ گذرانید!

او می‌خواست همهٔ بردگان رومی و ایرانی را که در مدینه می‌یافت به قتل برساند، و در مدینه به دنبال آنها می‌گشت. وقتی مسلمانان باخبر شدند، با شتاب به سوی او رفتند و در حالی که شمشیرش را در دست گرفته و از آن خون می‌چکید، محاصره کردند!

عمروبن عاص به احتیاط درحالی که با او به نرمی سخن می‌گفت جلو رفت و شمشیر را از دست او گرفت.

سپس او را بازداشت کرده و به زندان انداختند!

پس از آنکه او مدتی را در زندان گذراند، مسلمانان در مورد او که بدون محاکمه دو مرد و یک دختر را به قتل رسانیده بود، اختلاف نظر پیدا کردند، حتی اگر مشارکت هرمزان و جفینه در طرح توطئه ترور پدر او به اثبات می‌رسید، او اجازه نداشت خودسرانه اقدام به چنین کاری نماید، و احکام و مقررات را زیر پا بگذارد و به حق اجرای احکام توسط خلیفه نیز تعرض کند!

تعدادی از اصحاب رأیشان بر این بود که او به خاطر کشتن ناروای آن سه نفر باید محاکمه و قصاص شود!

عده‌ای هم خواستار عدم قصاص او شدند و عفو او را درخواست کردند و گفتند : او شر هرمزان و جفینه را از سر مسلمانان برداشته است! می‌خواهید با قصاصش او را در کنار پدرش به خاک بسپارید! مگر می‌شود پذیرفت که عمر دیروز ترور شود و امروز پسرش نیز کشته شود؟!

در نهایت در این مورد اتفاق نظر پیدا کردند که تا زمان انتخاب خلیفه او در زندان باقی بماند.

وقتی عثمان بن عفان رضی الله عنه به عنوان خلیفه برگزیده شد، عمرو بن عاص به او گفت : پیش از آنکه تو زمام خلافت را در دست بگیری، عبیدالله بن عمر سه نفر را کشته است و این اقدام او در زمان خلافت تو نبوده و مسئولیتی بر عهدهٔ تو نیست و من بر این باورم که او را مورد عفو قرار دهی!

حضرت عثمان این پیشنهاد را پذیرفت و دیه هرمزان و جفینه و دختر ابولؤلؤ را از دارایی شخصی خود پرداخت و عبیدالله را آزاد کرد.

حضرت عمر رضی الله عنه در لحظات پایان عمر خویش فرزند خود عبدالله را فراخواند و گفت : بدهکاری‌هایم را حساب کن ببین چه مقداری است؟

عبدالله آنها را حساب کرد و دید که حدود هشتاد هزار

درهم است!

عمر گفت : یا عبدالله! پس از مرگ من این بدهکاری‌ها را از دارایی خانوادۀ عمر پرداخت کن! اگر کافی نبود از دارایی خانواده عدّی و اگر آن هم کافی نبود، آن را از دارایی خانوادۀ قریش پرداخت کن!

عبدالرحمن بن عوف گفت : یا امیرالمؤمنین! چرا برای پرداخت آن از بیت‌المال قرض نگیریم!

حضرت عمر فاروق فرمود : پناه بر خدا اگر چنین کنم! زیرا ممکن است تو و دیگر اصحاب پس از من بگویید، هر کدام از حق خود به خاطر عمر صرفنظر می‌کنیم و در مورد پرداخت طلب بیت‌المال اقدام نکیم و در نتیجه بار مسئولیت آن در حضور خداوند بر دوش من بیفتد.

عبدالله بن عمر گفت : پدر من پرداخت بدهکاری‌های تو را ضمانت می‌کنم!

پس از آنکه عمر فاروق رضی الله عنه به خاک سپرده شد، عبدالله بن عمر در حضور شورای مهاجرین و انصار برخاست و مسئولیت پرداختن بدهکاری‌های پدرش را بر عهده گرفت.

هنور یک هفته از انتخاب شدن عثمان بن عفان به عنوان خلیفه مسلمانان سپری نشده بود که عبدالله بن عمر همۀ بدهکاری‌های پدر خود را تهیه و آنها را به طلبکاران پرداخت نمود و حضرت عثمان پرداخت آنها را شهادت داد!

پس از آنکه عمر فاروق به پسرش عبدالله گفت: پسرم نزد عایشه برو! به او بگو : عمر تو را سلام می‌رساند! و نگو: امیرالمؤمنین عمر! من از امروز دیگر امیرالمؤمنین نیستم!

بعد به او بگو! عمر برای اینکه در کنار دو دوست و محبوب خود – یعنی رسول خدا و حضرت ابوبکر – دفن شود، از تو کسب اجازه می‌نماید!

عبدالله بن عمر نزد عایشه رفت و برای ورود به منزل اجازه خواست و او را در حالی دید که به خاطر ضربت خوردن حضرت عمر به شدّت می‌گریست.

به او گفت : عمر به تو سلام می‌رساند و اجازه خواسته که در خانه تو در کنار دو دوست و محبوب خویش به خاک سپرده شود!

عایشه گفت : من جای آن یک قبر باقیمانده در منزل را برای خودم می‌خواستم تا در کنار پدر و همسرم به خاک سپرده شوم! اما اکنون عمر را بر خود ترجیح می‌دهم و اجازه می‌دهم که در آنجا دفن شود!!

عبدالله بن عمر بازگشت، وقتی وارد منزل شد، حضرت عمر فرمود مرا از جای خود بلند کنید و بر چیزی تکیه دهید! سپس از عبدالله پرسید : پسرم! چه شد؟ موافقت کرد؟

عبدالله گفت : آری پدر! همان شد که تو دوست می‌داشتی او موافقت نمود!

عمر فاروق گفت : الحمدلله رب العالمین! هیچ چیزی برایم از دفن شدن در کنار رسول خدا و ابوبکر اهمیتش بیشتر نبود.

سپس خطاب به پسرش عبدالله گفت : پسرم! نگاه کن! وقتی مُردم مرا حمل کنید و به طرف خانۀ عایشه ببرید! خود تو جلو خانه بایست و بگو : عمر بن خطاب کسب اجازه می‌کند!

وقتی که اجازه داد، آنگاه مرا وارد منزل کنید و در آنجا دفن نمایید! اما اگر موافقت ننمود، مرا برگردانید و در قبرستان عمومی مسلمانان دفن کنید! زیرا از این نگرانم که نکند به خاطر من که خلیفه و امیرالمؤمنین بودم، شرم داشته که به تو جواب رد بدهد!

عبدالله بن عمر می‌گوید : به منزل خواهرم حفصه رفتم. او گفت: شنیده‌ام که پدر نمی‌خواهد کسی را کاندید جانشینی خود کند!

به او گفتم : فکر نمی‌کنم او چنین کند!

گفت : چرا؟ لازم است او این کار را انجام بدهد.

عبدالله گفت : با خود عهد کردم که در این مورد با او سخن بگویم نزد او رفتم و خواستم با او سخن بگویم و گفتن آن برایم بسیار سخت بود، او از وضع مردم از من پرسید، من نیز او را در جریان اوضاع مردم قرار دادم!

سپس به او گفتم : شنیده‌ام که مردم راجع به چیزی سخن می‌گویند، خواستم آن را با تو در میان بگذارم!

آنان گمان می‌برند، تو کسی را برای جانشینی پیشنهاد نمی‌کنی! پدر! اگر کسی را که بر قطعه‌ی زمین خود موظف کرده‌ای نزد خود بخوانی، دوست نداری که او قبل از آنکه بیاید کسی را جانشین خود نماید، تا وقتی او بر سر کار خود باز می‌گردد؟

عمر فاروق گفت : آری این بهتر است!

گفتم : پدر! اگر از چوپان گوسفندانت بخواهی نزد تو بیاید، بهتر نیست تا وقتی که دوباره سرکار خود می‌رود کسی را برای نگهداری از گوسفندان در جای خود بگمارد؟

عمر فاروق گفت : آری این بهتر است!

گفتم : پدر! وقتی به ملاقات خداوند رفتی، در حالی که کسی را برای جانشینی خود پیشنهاد نکرده‌ای، چه پاسخی خواهی داشت؟

او به سختی اندوهگین گردید و مدت زیادی طولانی سر خویش را پایین انداخت و سپس سرش را بلند کرد و گفت: خدای متعال خود حافظ این دین است، از میان هر دو اقدام پیشنهاد و عدم پیشنهاد هر یک را که انجام بدهم، برای من حجّت و سنّتی وجود دارد.

اگر کسی را برای جانشینی پیشنهاد ننمایم، به رسول خداصلی الله علیه و سلم اقتداء کرده‌ام!

اما چنانچه کسی را برای جانشینی در نظر بگیرم به حضرت ابوبکر تأسی نموده‌ام!

عبدالله بن عمر می‌گوید: دریافتم که او عملکرد و سنت هیچکس را با عملکرد و سنت رسول خدا در کنار هم قرار نمی‌دهد و به هیچوجه کسی را برای جانشینی خویش در نظر نمی‌گیرد!

روزی دیگر سعید بن زید رضی الله عنه (نفری بود که مژده بهشت به او داده شده بود) نزد او آمد و گفت : یا امیرالمؤمنین! اگر کسی را برای جانشینی پیشنهاد می‌کردی و در امور او نظر می‌دادی بهتر بود، زیرا مردم به تو اعتماد دارند!

حضرت عمر فاروق فرمود : من در مورد این موضوع اصراری نسنجیده را احساس می‌کنم! ولی من کار انتخاب خلیفه را به آن شش نفری می‌سپارم که رسول خداصلی الله علیه و سلم با خوشنودی از ایشان از دنیا رفت.

اگر یکی از آن دو مَرد – یعنی سالم بردۀ مولی حذیفه، یا ابوعبیدۀ جراح – در حال حیات می‌بودند، یکی از آنها را برای این مسئولیت پیشنهاد می‌کردم و به او اعتماد می‌نمودم!

اگر خداوند در مورد ابوعبیده از من سؤال می‌فرمود و در پاسخ می‌گفتم : من از پیامبرت شنیده بودم که او مورد اعتماد این امت است!

همچنین اگر در مورد سالم از من سؤال می‌فرمود، می‌گفتم: از پیامبرت شنیدم که می‌فرمود : سالم خداوند را به شدت دوست دارد!

در همان ایام روزی جمعی از اصحاب به عیادت عمر فاروق آمدند مغیره بن شعبه رضی الله عنه یکی از ایشان بود!

مغیره گفت : یا امیرالمؤمنین! پسرت عبدالله را به عنوان جانشین خود مطرح کن!

عمر فاروق فرمود : خدا مرگت دهد! سوگند به خداوند قصد تو از این سخن خوشنودی خداوند نیست! در این مورد نیازی به مشورت شما نمی‌بینم، سوگند به خداوند به هیچوجه خلافت خویش را تبلیغ و تعریف و تمجید نمی‌کردم و آن را برای هیچ یک از افراد خانواده‌ام نمی‌پسندم! اگر خلافت خوب است سهم خود را از آن برده‌ایم و اگر بد است، باز خواست یکی از افراد خانواده عمر در مورد امت محمد کافی است! من خود را سخت به زحمت انداختم، و خانواده‌ام را دچار محرومیت نمودم، در نهایت اگر از بازخواست قیامت نجات پیدا کنم که نه مجازات شوم و نه پاداشی بگیرم، براستی خود را خوشبخت می‌دانم!

عمر فاروق و شورای شش نفره

حضرت عمر فاروق تصمیم‌گیری در مورد انتخاب خلیفه را به شش نفر از اصحابی که مژدۀ بهشتی بودن به آنها داده شده بود، و رسول خدا تا زمان وفات خود از آنها راضی بود، سپرد.

اعضای شورای شش نفره عبارت بودند از :

عثمان بن عفان، علی‌بن ابیطالب، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام و طلحه ابن عبیدالله.

اما او نفر هفتم که جزء مژده داده‌ها به بهشت، یعنی سعید بن زید را جزء شورای انتخاب خلیفه قرار نداد، زیرا او از طایفه بنی عدی و از خویشاوندان حضرت عمر فاروق بود، و او اصرار داشت که خویشاوندانش به هیچوجه نباید مسئولیت خلافت را بپذیرند! هر چند در میان آنها بودند کسانی که آن شایستگی را داشتند، اما می‌بینیم که او با پیشنهاد خلافت پسرش عبدالله مخالفت نموده و سعید بن زید را هم از لیست کاندیداهای خلافت حذف کرده بود!

حضرت عمر رضی الله عنه شخصیت‌های کاندید برای خلافت را به نشستی در منزل خودش فراخواند، بعد از اینکه همه در منزل او گرد آمدند، خطاب به آنها فرمود :

«من در ارتباط با امور مردم خواستم از شما نظرخواهی کنم، اختلاف و تفرقه را در میان مردم نیافته‌ام، اگر هم اختلاف وجود داشته باشد، در شماست! مردم می‌خواهند یکی از شما سه نفر: عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف را امیر خویش نمایند!»

سپس او به علی بن ابیطالب رضی الله عنه نگاه کرد و فرمود: «اگر تو را امیرالمؤمنین و خلیفه نمودند، بنی هاشم را باری بر دوش مردم مگردان!

بعد به عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت : اگر خلافت و ادارۀ امور مسلمانان را به تو محول کردند، بنی امیه را بر دوش مردم سوار مکن!

به عبدالرحمن عوف نیز گفت : عبدالرحمن! اگر کاری از کارهای مسلمانان را به تو سپردند خویشاوندانت را بار دوش مردم مگردان!»

عمر فاروق در ادامه فرمود : شما شش نفر نشستی را ترتیب دهید و از میان خود یکی را به عنوان خلیفه انتخاب کنید! عبدالله پسرم هم حضور داشته باشد، اما او حق کاندید و انتخاب شدن را ندارد!

او فرمود : اگر سعد بن ابی وقاص را انتخاب کردید، حرفی نیست، اما اگر او انتخاب نشد، خلیفۀ منتخب، با او مشورت کند، زیرا به خاطر ناتوانی و خیانت نبوده که او را کنار نهاده‌ام! پس از من صهیب بن سنان – صهیب رومی – تا سه روز امامت نماز را انجام بدهد!

عمر فاروق به ابوطلحه انصاری فرمود : تو همراه با پنجاه نفر از مردم انصار از شورای شش نفرۀ انتخاب خلیفه محافظت کنید! آنان به مدت سه روز در منزلی به مشاوره و گفتگو خواهند پرداخت تا از میان خود یکی را انتخاب کنند، تو و پنجاه نفر از مردم انصار آن خانه را تحت کنترل و نظارت خود قرار دهید و به هیچ کس اجازۀ ورود به منزل را ندهید و چنانچه پس از سه روز کسی را امیر و خلیفۀ مسلمانان ننمودند، آنان را در همان مکان زندانی کن!

عمر فاروق رضی الله عنه به مقداد بن اسود، سوارکار ماهر و قهرمان رسول خدا فرمود : تو تمامی آن سه روز را در کنار شورای انتخاب خلیفه باقی بمان! اگر پنج نفر از آنها یکی را انتخاب کرد و نفر ششم زیر بار نرفت، او را مجبور به قبول رأی اکثریت بنما! اگر چهار نفر از آنها به انتخاب یک نفر رضایت دادند و دو نفر از آنان حاضر به قبول آن نبود، بازآنها را به قبول رأی اکثریت ملزم کن! اما اگر سه نفر از آنان یک نفر و سه نفر دیگر کسی دیگر را مدنظر داشتند، پسرم عبدالله را حکم نمایند و او به شخص مورد نظر هر دسته از آنها رأی داد، شخص مورد نظر آنان خلیفه مسلمانان شود! اما اگر حکمیت عبدالله پسرم را نپذیرفتند، رأی جمعی را بپذیرند که عبدالرحمن بن عوف در میان آنها است، و دیگران را که اجماع و اتفاق مردم را نمی‌پذیرند، ملزم به اطاعت کنید! اگر سه روز به سر آمد و روز چهارم فرا رسید، و از میان خود کسی را انتخاب نکردند، همه‌ی اعضای شورای خلافت را زندانی کنید!

توصیه‌های عمر فاروق به خلیفه بعد از خود

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در مقام توصیه و سفارش به هر کسی که پس از او خلیفه می‌شود، فرمود :

– «به خلیفه بعد از خود توصیه می‌کنم، که حق و حرمت و منزلت مهاجرین نخستین را مراعات نماید!

– به او توصیه می‌نمایم که از خیرخواهی و نیکی به مردم انصار دریغ ننماید، زیرا آنان بودند که شهر و خانه‌های خود را بر روی ایمان‌آوردگان قبل از خود گشودند، به نیکوکارانشان احترام نهد، و از گناهکارانشان در گذرد!

– به او سفارش می‌نمایم، که با مردم مناطق مختلف به نیکی رفتار کند، زیرا آنان حامیان اسلام و منبع جمع‌آوری دارایی بیت‌المال و مورد خشم دشمنان هستند، و تنها اموال اضافی و غیر ضروری را با رضایت خودشان از آنان بگیرد!

همچنین به او سفارش می‌نمایم که با مردم صحرانشین به عدالت و نیکی رفتار نماید، زیرا آنان ریشه و پایۀ اسلام هستند، و اموال اضافی ثروتمندان آنها را جمع‌آوری نماید و در میان نیازمندانشان تقسیم کند!

به او توصیه می‌نمایم که حق و حرمت (مسیحیان و یهودیان) اهل ذمه را که در دارالاسلام زندگی می‌کنند، مراعات نماید زیرا آنان در پناه تأمین خدا و پیامبر او قرار دارند، به عهد و پیمان خود در برابر آنها عمل کند، در جهت حمایت از آنان در صورت نیاز با دشمنانشان بجنگد و تنها در حد توانشان به آنها مسئولیت دهد!»

حضرت عمر فاروق این توصیه‌ها را پس از روز چهارشنبه ۲۶ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری روزی که در آن ضربت خورد، بیان نمود.

حضرت عمر فاروق پس از ضربت خوردن روزهای پنجشنبه و جمعه و شنبه را زنده ماند و در آن مدت صهیب رومی امامت نماز را بر عهده داشت.

حضرت عمر فاروق در شب یکشنبه اول ماه محرم سال ۲۴ هجری یعنی سه روز پس از ضربت خوردن به دست ابولؤلؤ مجوسی در روز چهارشنبه ۲۶ ذی‌الحجه سال ۲۴ هجری به شهادت رسید!

او لحظاتی قبل از وفاتش این چنین به فرزندش عبدالله توصیه می‌کند که :

«پسرم! هر گاه فوت کردم، پیکرم را بگردان و رویم را به سوی قبله کن! دست راست خود را بر پیشانی و دست چپ را بر روی چانه‌ام گذار! و چشمانم را بر هم بنه!

در کفن پوشیدنم اسراف نکنید، زیرا اگر اجر و پاداشی نزد خداوند داشته باشم، بهتر از آن را به من عطا خواهد فرمود، و اگر اینگونه نباشم، به سرعت آن را هم از تنم درخواهد آورد!

در مورد قبرم نیز حد اعتدال را رعایت کنید، زیرا اگر نزد خداوند اجر و خیری داشته باشم، آن را تا جایی که چشم کار می‌کند، بر من گشاد وسیع می‌گرداند! و اگر اجر و پاداشی نداشته باشم آنرا به گونه‌ای بر من تنگ می‌گرداند که دنده‌ها و استخوانهای بدنم درهم فرو روند!

هیچ زنی در تشییع جنازه‌ام شرکت نکند! و به گونه‌ای که شایسته آن نباشم از من تعریف و تمجید ننمایید! زیرا خداوند خود بهتر مرا می‌شناسد!

هر گاه جنازه‌ام را بر دوش گرفتید، بلند و سریع گام بردارید! زیرا اگر نزد خداوند خیر و اجری داشته باشم، زودتر مرا به آن می‌رسانید، و اگر آنگونه نباشم، خود را از شری که بر دوش دارید زودتر نجات خواهید داد!!

لحظاتی قبل از شهادت، دخترش ام المؤمنین حفصه همسر رسول گرامی همراه با جمعی از زنان به دیدار ایشان آمدند و به شدت گریستند و پس از آن بیرون رفتند و بعد از آنها جمعی از مردان نزد عمر فاروق آمدند!

عثمان بن عفان رضی الله عنه که شب یکشنبه و در لحظات پایانی عمر حضرت عمر به دیدارش آمده بود، آن لحظات حساس و مشاهدات خود را اینگونه بیان می‌نماید!

او می‌فرماید : آخرین کسی بودم که با او دیدار نمودم، وقتی وارد شدم، سر او روی زانوی پسرش عبدالله بود. به او فرمود : سرم را بر زمین بگذار! عبدالله گفت: آیا زمین و زانویم مانند هم نیستند؟ گفت: سرم را روی زمین بگذار!

وقتی سرش را روی زمین نهاد، شنیدم که می‌گفت : وای بر من وای بر پدر و مادرم! اگر خداوند مرا مورد عفو و مغفرت خویش قرار ندهد!! و پس از لحظاتی در همان حال بدنش کم‌کم آرام گرفت و روح از جسم او خارج گردید!

شب یکشنبه پس از آنکه وفات یافت پسرش او را با آب و سدر غسل داد و در سه لایه پارچه او را کفن کرد، و برای اقامه نماز میت آماده نمود!

مسلمانان پس از اقامه نماز صبح، نماز میت را به امامت صهیب رومی بر او خواندند!

پس از آن برای دفن در کنار رسول خداصلی الله علیه و سلم و حضرت ابوبکر صدیق او را تا خانه حضرت عایشه بر دوش گرفتند، عبدالله بن عمر جلو در ایستاد و بر عایشه سلام کرد و سپس اجازه خواست و گفت : عمر اجازه ورود می‌خواهد!

ام المؤمنین عایشه گفت : او را داخل نمائید!

پسرش عبدالله و حضرت عثمان و سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه او را داخل قبرش نمودند.

قبر او نزدیک پای رسول خداصلی الله علیه و سلم قرار داشت در حالی که قبر ابوبکر در موازات شانه‌های رسول خدا بود.

عایشه رضی الله عنه می‌گوید : قبل از آنکه او را در آنجا دفن کنند، در داخل خانه حجاب را برمی‌داشتم و برخی از لباسهایم را از تن بیرون می‌آوردم، زیرا تنها همسرم رسول خدا و پدرم ابوبکر در آنجا بودند، اما از آن به بعد به خاطر شرم از عمر آنگونه نمی‌کردم.

حضرت عمر بن خطاب مانند رسول اکرم و ابوبکر صدیق در سن شصت و سه سالگی دعوت حق را لبیک گفت و به رفیق اعلا پیوست.

خداوند او را مشمول رحمت و رضایت و خوشنودی خویش قرار دهد و او را راضی و شاد گرداند!

به نقل از کتاب ارزشمند: خلفای راشدین از خلافت تا شهادت (تحقیق و تحلیلی کارشناسانه از رویدادهای عصر خلفای راشدین)، تألیف : دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی

جنگ بلگراد

۴ محرم ۱۱۰۲ ه– ۷ اکتبر ۱۶۹۰ میلادی

سلطان سلیمان قانونی آخرین فرمانروای عهد شکوه و اقتدار عثمانی به شمار می رود. در زمان وی بلگراد[۱] که قلب شبه جزیره بالکان و پایتخت صربها که سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بودند، محسوب می شد، فتح شد. پس از سلطان سلیمان کسانی که به تاج و تخت حکومت عثمانی رسیدند، اقتدار او را نداشتند و به تدریج دولت عثمانی در سراشیبی انحطاط و سقوط افتاد و بسیاری از متصرفات خود در اروپا را از دست داد. از جمله بلگراد که در سال ۱۰۹۹ ه ق به همراه چند شهر مهم دیگر بالکان در عهد سلطان سلیمان دوم به دست اطریشی‌ها افتاد.

در این دوران خداوند حکیم مردی قدرتمند و شایسته را به حکومت عثمانی عنایت کرد. این مرد، صدر اعظم مشهور عثمانی «مصطفی بن محمد کوپریلی» پسر وزیر بزرگ «محمد کوپریلی» بود که در کفایت نظیر پدرش بود. وی توانست بار دیگر غلبه و برتری عثمانی در جبهه اروپا را تجدید کند. کوپریلی توانست قوای روسیه را در بالکان شکست دهد و نیروهای اطریشی رااز شمال رومانی براند. ستاره اقبال عثمانی‌ها همچنان می‌درخشید و با فتح بلگراد پیروزی های درخشان آنها کامل گردید. بعد از جنگی هولناک به تاریخ ۴ محرم سال ۱۱۰۲ هـ ق بلگراد مجددا فتح و اطریشی‌ها از آنجا رانده شدند. قابل ذکر است که این وزیر بزرگ در جنگهای خود بر ضد دشمنان اسلام در اواخر همین سال ۱۱۰۲ هـ به شهادت رسید.

مترجم: ابویحیی
مصدر: سایت نوار اسلام
IslamTape.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

پیمان‌نامه‌ی تحریم اقتصادی اجتماعی بر علیه بنی‌هاشم و بنی‌مطلب

در اول ماه محرم سال هفتم بعثت

سرگردانی و پریشانی مشرکان مکه روزبروز افزایش می‌یافت. همه چاره‌هایشان ناچار شده بود. می‌دیدند که فرزندان هاشم با فرزندان مطلب هم پیمان شده‌اند و عزم بر حفاظت از پیامبرخدا و حمایت از ایشان زا دارند؛ کار به هر جایی که می‌خواهد بکشد، بکشد!

سرانجام، مشرکان قریش در خیف بنی‌کنانه در وادی محصّب اجتماع کردند، و بر علیه بنی‌هاشم و بنی‌مطلب هم پیمان شدند، مبنی بر اینکه با آنان وصلت نکنند؛ دادوستد نکنند؛ همنشینی نکنند؛ معاشرت نکنند؛ به خانه‌های آنان وارد نشوند؛ و با آنان سخن نگویند؛ تا زمانی که رسول‌خدا –صلی الله علیه وسلم– را در اختیار آنان بگذارند تا بکشند. این پیمان‌نامه را در صحیفه‌ای نوشتند و با عهد و پیمان‌های محکم آنرا تأیید کردند دائر بر اینکه «هرگز درخواست صلح و سازش را از بنی‌هاشم نپذیرند، و نسبت به آنان هیچگونه مهربانی نکنند، تا محمد را برای کشتن تسلیم آنان کنند».

ابن قیم گوید: می‌گویند این نامه را منصور بن عکرمه بن عامر بن هاشم نوشت؛ نیز می‌گویند آنرا نضر بن حارث نوشت؛ اما، درست آن است که بَغیض بن عامر بن هاشم نوشت، و رسول‌خدا –صلی الله علیه وسلم– به او نفرین کردند، و دستش ناکار شد[١].

این پیمان‌نامه‌ی تحریم اقتصادی– اجتماعی بر علیه بنی‌هاشم و بنی‌مطلب نوشته شد. پیمان‌نامه را درون خانه‌ی کعبه آویختند. به موجب این عهدنامه، خاندان هاشم و خاندان مطلب از دیگر قریشیان جداسازی شدند، و در شعب ابی‌طالب زندانی شدند. بنابر مشهور، این واقعه در شب اوّل ماه محرم سال هفتم بعثت روی داده است. جز این نیز گفته‌اند.

زیرنویسها:
[١]– نک: صحیح‌البخاری ، همراه با فتح‌الباری، ج ٣، ص ٥٢٩، ح ١٥٨٩، ١٥٩٠، ٣٨٨٢، ٤٢٨٤، ٤٢٨٥، ٧٤٧٩؛ زاد المعاد، ج ٢، ص ٤٦.

به نقل از: خورشید نبوّت، ترجمه فارسی «الرحیق المختوم» مؤلف: شیخ صفی الرحمن مبارکفوری، ترجمه: دکتر محمدعلی لسانی فشارکی

سریه ابو سَلَمه

١ محرم سال چهارم هجرت

نخستین گروهی که بر ضد مسلمانان، در پی آن پریشانی و نابسامانی که در جنگ احد روی داد، قیام کردند، طایفهٔ بنی اسد بن خُزیمه بودند. نیروهای اطلاعاتی مدینه برای پیامبر اکرم –صلی الله علیه وسلم– خبر آوردند که طلحه و سلمه پسران خویلد به اتفاق افراد قبیلهٔ خود، و دیگر فرمانبردارانشان بنی‌اسد بن خزیمه را به جنگ بر علیه رسول‌خدا فرا می‌خوانند.

رسول خدا –صلی الله علیه وسلم– سریه‌ای را متشکل از یکصدوپنجاه تن از رزمندگان مهاجرین و انصار به منظور سرکوبی آنان فرستادند. فرماندهی این سریه را بر عهدهٔ ابوسلمه نهادند، و برای او لوای ویژه‌ای بستند. ابوسلمه غافلگیرانه بر سر بنی‌اسد بن‌خزیمه در متن دار و دیارشان تاخت، و پیش از آنکه بتوانند دست به غارت بزنند، صفوف آنان را درهم شکست، و مسلمانان بر اشتران و گوسفندان فراوانی دست یافتند و با خود بردند و بدون آنکه کارزاری روی دهد، به سلامت و با غنیمت، بر مدینه بازگشتند.

تاریخ اعزام این سریه آغاز ماه محرم سال چهارم هجرت بود. ابوسلمه به هنگام مراجعت به مدینه زخمی که در جنگ احد برداشته بود، سرباز کرد، و بر اثر آن طولی نکشید که از دنیا رفت [١].

زیرنویس:
[١]– زاد المعاد، ج ٢، ص ١٠٨.

برگرفته از: خورشید نبوّت (ترجمه فارسی «الرحیق المختوم»)، مؤلف: شیخ صفی الرحمن مبارکفوری، برگردان : دکتر محمدعلی لسانی فشارکی

نامه‌نگاری رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم برای پادشاهان و فرمانروایان

١ محرم سال هفتم هجرت

در اواخر سال ششم هجرت، هنگامی که رسول‌خدا –صلی الله علیه وسلم– از حُدیبیه بازگشتند، باب نامه‌نگاری برای پادشاهان را باز کردند، و آنان را یکی پس از دیگری به اسلام دعوت فرمودند. زمانی که آنحضرت اراده فرمودند که برای پادشاهان نامه بنویسند، به ایشان گفتند: این جماعت، نامه‌ای را که مُهر نداشته باشد، نمی‌خوانند!؟ نبی‌اکرم –صلی الله علیه وسلم– نیز یک انگشتری نقره برای خودشان درست کردند که نقش نگین آن «محمد رسول‌الله» بود، با این ترتیب که «محمد» در یک سطر، و «رسول» در یک سطر بالای آن، و «الله» در سطر سوم بالای دو سطر نگاشته شده بود، به این صورت: [١]

الله
رسول
محمد

پیامبر بزرگ اسلام از میان یارانشان افراد کارشناس و با بصیرتی را برگزیدند، و آنان را بسوی پادشاهان گسیل داشتند. علامه منصورپوری به قطع اظهار داشته است که این فرستادگان روز نخست محرم سال هفتم هجرت، چند روز پیش از عزیمت پیامبراکرم –صلی الله علیه وسلم– به سوی خیبر، اعزام شده‌اند. [٢].

زیرنویسها:
[١]– صحیح البخاری، ج ٢، ص ٨٧٢–٨٧٣.
[٢]– رحمةللعالمین، ج ١، ص ١٧١.

برگرفته از: خورشید نبوّت (ترجمه فارسی «الرحیق المختوم»)، مؤلف: شیخ صفی الرحمن مبارکفوری، برگردان : دکتر محمدعلی لسانی فشارکی

سریه عبدالله بن اُنَیس[١]

پنجم ماه محرم سال چهارم هجرت

روز پنجم ماه محرم– سال چهارم هجرت– نیروهای اطلاعاتی خبر آوردند که خالدبن سفیان هُذلی عده و عُدّه‌ای را برای جنگ با مسلمانان تدارک می‌بیند. نبی‌اکرم –صلی الله علیه وسلم– نیز عبدالله بن انیس را به سوی وی اعزام فرمودند تا کار وی را یکسره کند.

عبدالله بن اُنیس به مدت هجده شب دور از مدینه بر سر برد؛ آنگاه روز شنبه، هفت روز مانده به پایان ماه محرم به مدینه وارد شد. خالد را کشته بود و سرش را با خود آورده بود. آن را در برابر پیامبر گرامی اسلام بر زمین نهاد. آن حضرت یک چوبدستی به او عنایت فرمودند، و گفتند:

(هذه آیهٔ بینی و بینک یوم القیامهٔ).

«این نشانه‌ای باشد میان من و تو در روز قیامت!»

به هنگام وفات، عبدالله بن اُنیس وصیت کرد که آن چوبدستی را همراه او در کفن وی بگذارند[٢].

زیرنویسها:
[١]– کلمه متن: «بَعثُ...»–م.
[٢]– زادالمعاد، ج ٢، ص ١٠٩؛ نیز : سیرهٔ ابن هشام، ج ٢، ص ٦١٩–٦٢٠.

برگرفته از: خورشید نبوّت (ترجمه فارسی «الرحیق المختوم»)، مؤلف: شیخ صفی الرحمن مبارکفوری، برگردان : دکتر محمدعلی لسانی فشارکی

اعزام عاملان زکات بسوی قبایل مختلف عرب

١ محرّم سال نهم هجرت

بازگشت حضرت‌رسول‌اکرم –صلی الله علیه وسلم– به مدینهٔ طیبه در واپسین روزهای اواخر سال هشتم هجری بوده است. همینکه هلال ماه محرّم سال نهم هجرت رؤیت گردید، رسول‌خدا –صلی الله علیه وسلم– اعزام عاملان زکات را بسوی قبایل مختلف عرب آغاز کردند، که فهرست نام و منطقهٔ مأموریت ایشان از این قرار است:

١. عُیینه بن حِصن، بسوی بنی تمیم؛
٢. یزید بن حَصین، بسوی اسلم و غفار؛
٣. عباد بن بشیر اشهلی، بسوی سلیم و مزینه؛
٤. رافع بن مکیث، بسوی جهینه؛
٥. عمروبن عاص، بسوی بنی فزاره؛
٦. ضحّاک بن سفیان، بسوی بنی کِلاب؛
٧. بشیربن سفیان، بسوی بنی کعب؛
٨. ابن لتبیهٔ ازدی، بسوی بنی ذبیان؛
٩. مهاجربن ابی امیه، بسوی صنعاء؛ که در آنجا اسود عَنسی که آن زمان در آن منطقه بود، بر او خروج کرد؛
١٠. زیادبن لبید، بسوی حضرموت؛
١١. عدی بن حاتم، بسوی طیی و بنی اسد؛
١٢. مالک بن نویره، بسوی بن حنظله؛
١٣. زبرقان بن بدر، به سوی بنی‌سعد (بخشی از آنان)؛
١٤. قیس بن عاصم، به سوی بنی‌سعد (آن بخش دیگر ایشان)؛
١٥. علاء حضرمی، بسوی بحرین؛
١٦. علی‌بن ابیطالب، بسوی نجران (هم برای گردآوری زکات و هم برای گرفتن جزیه).

البته، این کارگزاران و عاملان همگی در ماه محرم سال نهم هجرت اعزام نشدند. اعزام برخی از آنان آنقدر به تعویق افتاد که قبایلی که این کارگزاران بسوی آنها گسیل داشته شدند، اسلام آوردند. آری، آغاز فرستادن این نمایندگان با این پیگیری و اصرار، محرم سال نهم هجرت بود، و این داستانها دلالت دارند بر اینکه تا چه اندازه، پس از صُلح حُدیبیه، دعوت اسلام موفق و پیروز بوده است، دیگر چه رسد به بعد از فتح مکه، که مردم فوج فوج به دین خدا وارد می‌شدند.

برگرفته از: خورشید نبوّت (ترجمه فارسی «الرحیق المختوم»)، مؤلف: شیخ صفی الرحمن مبارکفوری، برگردان : دکتر محمدعلی لسانی فشارکی

فرود آمدن حسین رضی الله عنه به سرزمین کربلا

در دوم محرم سال ٦١ هـ

عبدالرزاق موسوی مقرم گوید: امام حسین در دوم محرم سال ٦١ هجری به کربلا فرود آمد([١]).

و عباس قمی‌گوید: «در مورد روز ورود امام حسین به کربلاء اختلافاتی وجود دارد، صحیحترین قول این است که در دوم محرم سال ٦١هجری وارد کربلاء شده و چون به آن‌جا رسید، پرسیدم نام اینجا چیست؟ گفتند: کربلاء، گفت: «خداوندا ! از کرب (مشکل) و بلاء (آزمایش) به تو پناه می‌برم»([٢]).

محمد تقی آل بحر العلوم می‌گوید: سیره نویسان گفته‌اند: آنگاه که حسین رضی الله عنه به کربلاء فرود آمد، یاران و اهل بیتش را جمع کرد و سخنرانی نمود، پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

از خبرهای که به ما رسیده، می‌بینید که کار ما به کجا کشیده است! دنیا از ما روی برگردانده و خوبیهای آن به ما پشت کرده و هم‌چنان دورتر می‌شود. دوره‌ی زندگانی به آخر رسیده و از آن جز تری آب ظرفی که خالی شده، بر جای نماند، آن‌هم همانند گیاهی که بر زباله روییده، مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از عمل به باطل باز نمی‌آیند، اگر مؤمن به ملاقات پروردگارش رغبت کند، رواست و من مرگ را چیزی جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز هلاکت و محنت و بلا نمی‌دانم»([٣]).

دکتر احمد راسم نفیس شیعی فراخوان و دعوت امام حسین([٤]) رضی الله عنه از شیعیان و یادآوریش از دعوت آنان که از امام خواسته بودند بیاید و وعده داده بودند که نصرتش کنند. اما سرانجام او را تنها گذاشتند، نقل می‌کند و می‌گوید: آنان ـ اهل کوفه و مدعیان طرفداری اهل بیت ـ بر مزاحمت و ناراحتی ابی عبدالله الحسین رضی الله عنه اصرار کردند تا نتواند پیامش را ابلاغ و حجتش را تمام کند، لذا امام با خشم و ناراحتی به آنان گفت: «شما را چه شده، چرا ساکت نمی‌شوید؟ آیا سخنانم را نمی‌شنوید؟ فقط من شما را به راه هدایت می‌خوانم، هر کس از من اطاعت کند از هدایت‌یافتگان است و هر کس نافرمانی کند از هلاک شوندگان است همه‌ی شما مرا نافرمانی کردید و به سخنانم گوش ندادید، اموالتان از حرام جمع شده و و شکمهایتان پر از حرام است، لذا خداوند بر دل‌هایتان مهر نهاده؛ وای بر شما چرا سکوت کردید؟ مگر نمی‌شنوید؟ گوید: مردم سکوت کردند. امام گفت: «وای بر شما؛ هلاک و نابود شوید، آنگاه که ما را به یاری طلبیدید و اکنون خوار و زبونید؛ ما با آمادگی تمام به یاریتان آمدیم، اما شما شمشیرهایتان را برای گردن زدن ما، از نیام کشیدید و بر ما آتش فتنه‌ای را برافروختید که دشمن ما و شما دست به جنایت می‌زند، شما، دوستانتان را تحریک کردید و سرانجام با دشمنانتان علیه آنان دست به یکی شدید؟! و این امر به نا حق در میانتان منتشر شده و شما کسانی هستید که در میانتان آرزویی جز حرام و مسائل دنیوی نیست و فقط همین عایدتان می‌شود و لذت محدودی از زندگی دنیا نصیبت‌تان خواهد شد. چنین زندگی‌ای برایتان زشت‌باد! که طواغیت امت ـ اسلامی‌ـ تکروان ـ خارج شوندگان از دین ـ و پشت‌کنندگان به قرآن، دستیاران شیطان، جماعت گنه‌کار و جنایت‌کار با قرآن و نابودکنندگان سنتها و قاتلان فرزندان پیامبر هستید»([٥]).

این لفظی است که این شخصیت شیعه آن را ذکر کرده است و اصل خطبه‌ی بالا شیخ ایشان علی بن موسی بن طاووس در (اللهوف ص٥٨) و عبدالرزاق مقرم در (مقتل الحسین ص٢٣٤) و فاضل عباس الحیاوی در (مقتل الحسین ص١٦) و هادی النجفی در (یوم الطف ص٢٨) و حسن الصفار در (الحسین و مسؤولیهٔ الثورهٔ ص٦١) و محسن الأمین در (لواعج الأشجان ص٩٧ و ما بعد آن) و در آن چیزی ذکر شده که می‌رساند ایشان نه با او صحبت می‌کردند و نه به ایشان گوش می‌دادند. و عباس قمی‌در (منتهی الآمال ص ٤٨٧/١) و دیگران که بسیار هستند([٦]).

قابل توجه است که امام حسین رضی الله عنه ، کسانی را که ادعای پیروی از او را داشتند به القابی چون؛ اموالتان از حرام جمع‌آوری شده، شکمهایتان از حرام پر شده، خداوند بر قلب‌هایتان مهر نهاده و قابل توجه است که امام می‌گوید: «شما شیعیان مایید که ما را به یاری طلبیدید و اکنون خوارمان کردید ... . و آتش فتنه را شما بر ما افروختید، آری! این‌ها بودند که ادعای پیروی اهل بیت را داشتند و ابی عبدالله در توصیف آن‌ها می‌گوید: «شذاذ الاحزاب»: گروه‌های منحرف «نبذهٔ الکتاب»: به قرآن پشت کننده. «عصبهٔ الاثام»: جماعت گنه‌کار هستید. «مجرموا الکتاب»: جنایت‌کاران به قرآن. «مطفئوا السنن»: سنتها را نابود می‌کنید. «قتله الاولاد الانبیاء»: قاتلان فرزندان پیامبرانید؟؟؟

زیرنویسها:
([١]) – مقتل الحسین/١٩٣
([٢]) – منتهی الامال/٤٧١/١
([٣]) – مقتل الحسین بحر العلوم/٢٦٣
([٤]) – اصل این روایت در الاحتیاج طبرسی است. ٢٤/٢ با اندکی تفاوت.
([٥]) –علی خطی الحسین ١٣١/١٣٠
([٦]) – در این باره رجوع شود به معالم المدرستین ١٠٠/٣ و کربلاء الثوره و الماساهٔ. احمد امین یعقوب/٢٨٤–٢٨٣

به نقل از: استشهاد حسین رضی الله عنه، ترجمه‌ی کتاب: (من قتل الحسین؟)، تألیف: عبدالله بن عبدالعزیز، ترجمه: اسحاق دبیری (رحمه الله)، چاپ اول ١٤٣٠/١٣٨٨هـ

وفات ابوعبدالرحمن عبدالله بن مسلمه بن قعنب مدنی

در ششم محرم سال ٢٢١ هَ.ق

ابوعبدالرحمن عبدالله‌بن مسلمهٔ بن قعنب مدنی . فقیه و محدث ، شاگرد مالک بن انس . درمدینه از مالک حدیث و فقه آموخت و به بصره اقامت داشت و در همانجا و بقولی در مکه بششم محرم سال ٢٢١ هَ.ق . درگذشت . او موطاء را از مالک روایت کرده است .

تولد علامه امام سید ابوالحسن علی ندوی رحمه الله

در روز ششم محرم سال ١٣٣٢ هجری برابر با ١٩١٤ میلادی در دهکدهٔ «تکیه» واقع در هفتاد کیلومتری لکنو

سقوط دولت ممالیک در مصر

٨ محرم ٩٢٣ ه. ق –٣١ ژانویه ١٥١٧ م.

سلطان ممالیک «قنصوه غوری» در جنگ مرج دابق در شام به سال ٩٢٢ ه. ق از سلطان سلیم اول عثمانی شکست خورد و در همان سال «طومان بای» آخرین سلطان ممالیک در ریدانیه از سپاه عثمانی شکست خورد و پس از این شکست حکومت طولانی ممالیک که در حدود سه قرن طول کشیده بود سقوط کرد.

دولت ممالیک در سال ٦٤٨ ه در مصر روی کار آمد و در سال ٩٢٣ ه. ق به وسیله عثمانی برافتاد. حکومت ممالیک به دو دوره تقسیم می شود:

عهد ممالیک بحری: که از سال ٦٤٨ ه تا سال ٧٨٤ ه ادامه داشت. در این مدت ٢٧ سلطان، سلطنت کردند. در این دوره پیروزی های بزرگ نظامی مانند پیروزی

بر مغولان در عین جالوت و حمص و شقحب بدست آمد و شام و حجاز و یمن زیر فرمان ممالیک مصر در آمد.

عهد ممالیک چرکسی «ممالیک برجی»: که از سال ٧٨٤ تا سال ٩٢٣ ه. ق دوام داشت و در این مدت ٢٣ سلطان، سلطنت کردند. در این دوره توجه زیادی به عمران و آبادانی و ساختن کاخ ها و مساجد و مدارس و مراکز علمی شد و البته در این دوره ظلم و ستم بر رعیت زیاد شده و مالیاتهای سنگینی از آنها گرفته می شد و تجارت نیز از رونق افتاد.

تمام سلاطین مملوک، مرد مبارزه و جنگ بودند و از نظامیان درجه اول شمرده می شدند. از این رو این سلاطین، قهرمانان جنگهای عین جالوت و حمص و شقحب بودند و قبرس را فتح کردند ولی همین ممالیک وقتی که وظیفه خودشان در دفاع از اسلام را فراموش کردند و به کسانی تبدیل شدند که به زور از مردم مالیاتهای سنگین می گرفتند و بر بندگان خدا ظلم و ستم روا می داشتند از حافظه تاریخ خط خوردند و دولت آنها برافتاد.

(برای مطالعه بیشتر می توانید به: التاریخ الاسلامی ، تاریخ الدوله العثمانیه، اسباب سقوط الدوله، بدائع الزهور مراجعه کنید.)

مترجم: ابویحیی
مصدر: سایت نوار اسلام
IslamTape.Com

وفات امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین

یکم محرم سال ٥٠٠ ق

امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین بنیانگذار دولت مرابطین در آفریقا (یوسف مشرق و یوسف مغرب)

وقتی از قهرمانی و سلحشوری و شجاعت و کارهای بزرگ سخن به میان می‌آید، بیشتر مسلمانان از هر عصری فقط چند اسم مشهور را به یاد دارند. مثلا از دوره صحابه، خالدبن ولید و علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب را نام می‌برند و فراموش می‌کنند که اکثریت نسل صحابه رضی الله عنهم قهرمانان و شجاعانی بودند که دشمن حتی سوار بر شتر نمی‌توانست در مقابل آنها که پیاده بودند، مقاومت کند. اکثر مسلمانان از دوره های بعد از عصر صحابه، یوسف بن ایوب معروف به صلاح الدین ایوبی و سیف الدین قطز و ظاهر بیبرس را می‌شناسند و تازه همین چند نفر را هم اکثر مسلمانان نمی‌شناسند. این در حالی است که چه بسیار بوده‌اند سلحشوران مسلمانی که صفحات درخشانی از شجاعت و شهامت در کتب تاریخ ثبت کرده اند و چه نقش بزرگی که در حمایت از امت اسلامی ایفا کرده‌اند.

یکی از آن دلاوران، قهرمان این حکایت ما، یوسف بن تاشفین است که در یکی از حساسترین دوره های تاریخ مغرب، بلاد مغرب و اندلس را از نابودی نجات داد. این عجیب است که فقط یوسف مشرق، صلاح الدین ایوبی، که بیت المقدس را از اسارت صلیبی‌ها رهانید، مشهور شده و در این میان یوسف مغرب؛ ابن تاشفین؛ به فراموشی سپرده شده و نسبت به نقش بزرگ وی در نجات حکومت اسلامی اندلس توجهی نشده است. در حالی که بعد از خدمت بزرگ ابن تاشفین ٤ قرن دیگر اسلام و دولت اسلامی در اندلس دوام آورد.

سرزمینهای پاره پاره مغرب

از زمانی که لشکرهای صحابه و تابعین وارد آفریقا شدند و به سمت مغرب آفریقا پیش رفته و نقطه به نقطه آنرا فتح کردند، نور هدایت و ایمان قبایل گمراه بربر را دربرگرفت و گروه گروه به اسلام گرویدند و این قبایل یکی پس از دیگری از ضلالت بت‌پرستی به شرافت خدا پرستی هدایت یافتند. متعاقب آن بلاد مغرب عربی از لیبی تا اقیانوس اطلس بخشی از خلافت بنی امیه به حساب آمده و پس از آن تابعه خلافت عباسی قرار گرفت اما زمانی بر نیامد که نخستین حکومتهای نیمه مستقل و بعد هم مستقل در آن نواحی سربرآوردند و بخشهایی را از پیکره خلافت جدا کردند. از جمله حکومت بنی اغلب و ادریسیان و خوارج و رستمیان و از همه بدتر فاطمیان خبیث. اگر بعد از کشته شدن خلیفه متوکل عباسی، نظام خلافت عباسی ضعیف نمی‌شد بیشتر این دولتها مجال ظهور نمی‌یافتند.

قبایل بربر نخستین و بزرگترین قربانی جدایی این پیکره بزرگ خلافت اسلامی بودند. زیرا بربرها که خود را به خلافت وابسته می‌دانستند اکنون می‌دیدند که بین چندین حکومت کوچک که هر روز بر سر تصاحب سرزمین بیشتر با یکدیگر در حال کشمکش اند دست به دست می‌شوند. از این سبب بربرها فرصت نمی‌یافتند که اصول اسلام را به خوبی فرا گرفته و با آنها انس گیرند. لذا بسیاری از بربرها علیرغم اینکه مسلمان شده بودند، همچنان به همان آداب و رسوم قدیم خود دلبسته بودند و جهل و خرافات بین آنها ریشه دوانیده بود. اینها از اسلام جز یک نام چیز دیگری نداشتند. همه آنها در خرافات و انحرافات و شرکیات غرق بودند.

بر آمدن جنبش مرابطین

سالهای طولانی بلاد مغرب صحنه نزاع و کشمکش بین دولت های کوچک بود و قبایل بربر از تعالیم اسلام دور مانده بودند و حتی از قبل هم بدتر شده بودند تا اینکه در سال ٤٣٤ ق – ١٠٤٢ م جنبش مرابطین بوسیله فقیه زاهد «عبدالله بن یاسین» پدیدار شد.

او می‌کوشید که دین صحیح را در میان بربران نشر دهد. ولی با استقبال چندانی از سوی آنها روبرو نشد. لذا وی رباطی در یک جزیره در رود نیجر برای عبادت بنا کرد. و به همراه چند شاگرد خود برای عبادت و تعلیم در آنجا ساکن شد. اما به زودی روز به روز بر عده هواداران و شاگردان وی در آنجا افزوده شد تا به آنجا که تعداد آنها به چند هزار نفر رسید. با این وصف، «عبدالله بن یاسین» تصمیم گرفت که جنگ با قبایل بربر مدعی اسلام ولی دور از تعالیم صحیح اسلام را آغاز کند. در این راستا وی از امیر یحیی بن عمر لمتونی، امیر قبیله لمتونه که یکی از شاخه های قبیله بزرگ صنهاجه و از هواداران وی بود، کمک خواست. بدین ترتیب فعالیت جهادی جنبش مرابطین که خالصانه برای نشر اسلام صحیح و مبارزه با شرکیات و یکپارچه کردن سرزمینهای مغرب تلاش می‌کرد آغاز شد.

در چنین محیط جهادی و جو ایمانی و در رباط رود نیجر و به دست شیخ زاهد و عبدالله بن یاسین قهرمان ما و تأثیر گذارترین شخصیت در حیات امت اسلامی در آن عصر، یوسف بن تاشفین لمتونی پا به عرصه وجود گذاشت. پس از وفات امیر یحیی بن عمر در سال ٤٤٧ ه برادرش ابوبکر بن عمر جانشین او شد و اقدامات برادرش را برای متحد کردن بلاد مغرب و مبارزه با گمراهان ادامه داد. وی پسر عموی خود، شیر ژیان، یوسف بن تاشفین را که در آن هنگام ٤٨ سال از عمرش می‌گذشت، در سال ٤٤٨ ق به فرماندهی ارتش خود برگماشت.

یوسف بن تاشفین، بنیانگذار سلسله بزرگ و نیرومند مرابطین

«عبدالله بن یاسین» در جنگ با قبایل بت پرست «براغوطه» در سال ٤٥١ ق – ١٠٥٩ م به شهادت رسید. از این زمان ریاست جنبش مرابطین هم به ابوبکر بن عمر رسید و او هم راه ابن یاسین را ادامه داد. وی بسیاری از شهرهای مغرب را فتح کرد و اسلام صحیح را در آن پیاده کرد. در این زمان جنبش دچار اختلافات داخلی شد. زیرا بین دو قبیله «لمتونه» و «مسوفه» که بدنه جنبش را تشکیل می‌دادند جنگ در گرفت و امیر ابوبکر ناچار شد که فرماندهی مرابطین را در اختیار پسر عموی خود «یوسف بن تاشفین» بگذارد و خود برای اصلاح امور به قلب صحرای آفریقا بازگردد. شیوخ مرابطین هم که از

دیانت و شجاعت و فضل و حزم و عدل و تقوا و متانت رأی یوسف آگاه بودند با انتخاب امیر ابوبکر موافقت کردند. از همان روز نخست یوسف بن تاشفین کوشید که تحولی عمیق در جنبش مرابطین ایجادکندوآنرابه یک دولت واقعی تبدیل کند. او در نظر داشت که جهاد برای نشر دین و محاربه با مرتدین و وحدت بلاد گسترده مغرب حول کتاب و سنت، پایه های دولت جدید باشد.

یوسف بن تاشفین برای تأسیس حکومت، سیاست ماهرانه ای را در پیش گرفت. از این قرار که وی ارتش خود را که به چهل هزار نفر می‌رسید به چند گردان تقسیم کرد و هر گردانی را به یک سو گسیل کرد همزمان ساختن پایتخت مرابطین را هم آغاز کرد. شهر مشهور «مراکش» در سال ٤٥٤ ه ق برای پایتختی آماده شد. کلمه مراکش یک لغت به زبان قبیله «مصامده» است که پر جمعیت ترین قبیله مغرب بوده و ستون ارتش مرابطین را تشکیل می‌دادند. ابن تاشفین طرح خود برای متحد کردن بلاد مغرب آفریقا را به سرعت و دقت ادامه می‌داد. وی برای دستیابی به این هدف، هرگز روی راحتی و آرامش به خود ندید و علیرغم گستردگی قلمروش، غذای خوبی نخورد و مسکن باشکوهی نداشت. در تمام طول زندگیش فقط لباس پشمین می‌پوشید و نان جوین و گوشت و شیر شتر می‌خورد. پیوسته مترصد و مراقب احوال مرزهای جهان اسلام و امت اسلامی بود، فقط به احکام شریعت حکم می‌کرد. یوسف بن تاشفین از سال ٤٥٤ ق که هدف خود برای توحید بلاد مغرب زیر پرچم مرابطین را آغاز کرد تا سال ٤٧٤ق یعنی بیست سال پیوسته در جهاد بود تا اینکه توانست همه سرزمینهای مغرب آفریقا از تونس در شرق تا اقیانوس اطلس در غرب و از دریای مدیترانه در شمال تا مرزهای مالی و چادو نیجر و سنگال را زیر پرچم مرابطین متحد کند. وی در این مدت سایر امرای محلی که مغرب را پاره پاره کرده و به دولتهای کوچک و ضعیف تبدیل کرده بودند، برانداخت.

وقتی که یوسف چنین مملکت پهناوری را ایجاد و بر آن حکومت می‌کرد، عده ای از بزرگان کشور و علما به وی پیشنهاد دادند که خود را خلیفه بخواند زیرا که اکنون قدرتمندترین مرد در سراسر جهان اسلام است. ولی آیا می‌دانید که این قهرمان امت اسلام چه جواب داد؟ او این پیشنهاد را نپذیرفت چرا که از جهاد خود هدفی جز رضای خدا نداشت. او که آدم زاهد و دیندار و متقی بود، دنیا را نمی‌خواست. از این رو در برابر آن پیشنهاد، وی تحفه و هدایایی برای خلیفه وقت عباسی المستظهر بالله فرستاد تا حکم تأیید حکومت خود را از خلیفه بگیرد. او می‌خواست بار دیگر شوکت و هیبت خلافت را احیا کند در مقابل خلیفه هم برای وی حکم و خلعت فرستاده و او را به امیر المسلمین و ناصرالدین ملقب کرد.

از توحید مغرب تا نجات اندلس اسلامی

در همان زمان که یوسف بن تاشفین سرگرم متحد کردن بلاد متفرق مغرب و بازگرداندن قبایل بربر به اسلام صحیح بود اندلس،دوره ای حساس و خطرناک از حیات خود را تجربه می‌کرد. تشتت و اختلاف بصورت خطرناکی در آن سرزمین رخ داده و خلافت یکپارچه اندلس به حکومتهای ملوک الطوایفی کوچک و ضعیفی تبدیل شده بود که این وضعیت دشمن قدرتمند صلیبی آنها را به طمع انداخته بود، سرزمینهای مسلمانان را بگیرد. در آن اوضاع نابسامان حکام ملوک الطوایف غرق در فساد و عیش و نوش و سرگرم جدال با یکدیگر در همان حال دشمن صلیبی برعکس، خود را برای حمله به سرزمینهای اسلامی آماده می‌کرد.

با گذشت ایام صلیبیان به شهرهای اسلامی یورش آورده و تعدادی را تسخیر کردند و حکام ملوک الطوایف در تحقیر آمیزترین حالت مجبور شدند به پادشاه بزرگ اسپانیا (آلفونسوی ششم) جزیه بدهند. ولی این آلفونسو برای تحقق طرح بزرگ صلیبی خود مبنی بر استرداد اندلس از مسلمانان که در تاریخ به اسم جنگهای استرداد شناخته شده تلاش می‌کرد. آلفونسو با تسلط بر شهر بزرگ «طلیطله» که سابقا پایتخت اندلس بوده در سال ٤٧٦ ه ق گام بزرگی برای تحقق طرح بزرگ صلیبی خود برداشت. متعاقب آن همه چشمها بعد از خدای عزوجل به آن سوی دریای مدیترانه یعنی به مغرب و پادشاه قدرتمند آن دوخته شد.

امیر مستجاب الدعوه

در خواستهای عاجزانه حکام و مردم اندلس برای کمک به امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین رسید بعلاوه اخبار و گزارشهای تأسف باری از وضعیت اندلس و تسلط صلیبیان بر مسلمانان به وی می‌رسید. در پی آن یوسف، فقها و مشایخ مغرب را برای مشورت در این خصوص جمع کرد. همه آنها نظر دادند که نصرت مسلمانان واجب است. متعاقب آن یوسف در سراسر بلاد مغرب برای جهاد اعلان عمومی کرد. که در پی آن دهها هزار نفر برای جهاد با صلیبیان اسپانیا در پایتخت گرد آمدند.

در اوایل سال ٤٧٩ ق امیرالمسلمین با سپاه خود وارد دریای مدیترانه شد هنوز کشتی ها مسافتی از ساحل دور نشده بودند که دریا طوفانی شد. لذا امیر و رهبر مرابطین در میانه کشتی ایستاده و دستها را به سوی آسمان بلند کرد و عاجزانه به پیشگاه پروردگارش چنین دعا کرد: «خداوندا تو می‌دانی اگر عبور ما از دریا برای مسلمانان خیری دارد، پس عبور ما از این دریا را آسان بفرما! و اگر خیری ندارد پس عبور ما را چنان سخت بگردان که نتوانیم از آن عبور کنیم» هنوز دعای امیر تمام نشده بود که دریا آرام شد و ناوگان مرابطین به سهولت از آن گذشت. بله چنانکه می‌بینیم این مجاهد قهرمان پیر بر پروردگارش توکل دارد و در سختی ها از او کمک می‌خواهد و بین او و پروردگارش هیچ واسطه ای ندارد جز اینکه بگوید: «یارب» پس در این صورت خداوند هم می‌گوید: »ای بنده ام! خواسته ات را اجابت کردم.»

قهرمان جنگ زلاقه

یوسف بن تاشفین با لشکر بزرگ خود برای جهاد با دشمنان اسلام و نصرت مسلمانان از دریا عبور کرد و خبر به آلفونسو پادشاه صلیبیان رسید. او هم به نوبه خود در سراسر اروپا و اسپانیا برای جنگ اعلان عمومی کرد. که در پی آن هزاران داوطلب از اسپانیا و فرانسه و ایتالیا و مقر پاپ مسیحیت به سوی او سرازیر شدند. وقتی که آلفونسو چنین دید به پیروزی خود مطمئن شده و نامه ای طولانی برای یوسف بن تاشفین نوشت و به وی گوشزد کرد که با سپاه گران خود به زودی او را شکست خواهد داد. اما این قهرمان شجاع ما در پایین نامه آلفونسو فقط سه کلمه نوشت: «به زودی خواهی دید.» وقتی آلفونسو این جمله را دید گویا برق او را گرفت و دریافت که با یک فرمانروای مصمم و با اراده روبرو می‌باشد.

در روز ١٢ رجب سال ٤٩٧ق که روز جمعه بود، سرزمین اندلس شاهد یکی از بزرگترین و هولناک ترین جنگها بین مسلمانان و مسیحیان بود. مسلمانان اندلس و مغرب تحت فرماندهی قهرمان مجاهد «یوسف بن تاشفین» که به مرز ٨٠ سالگی رسیده بود ولی مانند یک جوان پرشور می‌جنگید و با شمشیر آخته در میان صفوف سربازان خود می‌تاخت و آنها را به جنگ تشویق می‌کرد و از سوی دیگر مسیحیان اسپانیا و ایتالیا و فرانسه تحت فرماندهی «آلفونسوی ششم» پادشاه اسپانیا قرار داشتند. نبرد به اوج شدت خود رسیده بود و هر دو سپاه به شدت مقاومت می‌کردند. یوسف بن تاشفین تاکتیک ماهرانه ای اندیشیده بود وی قسمتی از سپاه خود را در پشت جبهه مستقر کرده بود و در نظر داشت سپاه صلیبی را به تدریج به سمت مؤخره سپاه خود بکشد و به یک بار سپاه آماده در پشت جبهه به قلب سپاه صلیبیان بتازد و چنین هم شد. وقتی که بدین ترتیب مقاومت صلیبیان در هم شکست، گردانی که از نگهبانان سیاه پوست تشکیل شده و جنگجویانی بسیار ماهر و جسور بودند به سپاه صلیبی یورش آورد و به طور قطعی آنها را در هم شکست. سرانجام جنگ با پیروزی درخشان مسلمانان به پایان رسید. این از فضل خداوند بر آن قهرمان پیر یوسف بن تاشفین بود.

یک مصیبت برای قهرمان پیر

بعد از این پیروزی بزرگ در زلاقه، مقرر بود که جنگ را تا استرداد شهر «طلیطله» ادامه دهند ولی در همان روز پیروزی در زلاقه خبر تأسف باری به ابن تاشفین رسید که پیروزی را در کام او تلخ کرد و آن خبر در گذشت پسر بزرگ و ولی عهد وی، ابوبکر بود که در هنگام ترک مغرب او را به جانشینی خود گماشته بود. متعاقب آن یوسف بن تاشفین ناچار شده سریعا به مغرب بازگردد مبادا که بعد از درگذشت امیر آن اوضاع نابسامان شود. یوسف، سه هزار نفر از جنگجویان خود را تحت امر «معتمد بن عباد» حکمران اشبیلیه گذاشت و خود به سرعت روانه مغرب شد.

فریادهای اندلس

از بازگشت امیر یوسف بن تاشفین به مغرب هنوز چند ماهی نگذشته بود که مجددا فریاد کمک خواهی از مردم شهرهای بلنسیه و مرسیه و لورقه که در معرض تهدید صلیبیان بودند به وی رسید. مسلمانان اندلس می‌دانستند که بعد از خدای عزوجل هیچ یاوری جز امیر مجاهد یوسف بن تاشفین ندارند و می‌دانستند که وی حتما به فریاد آنها خواهد رسید. امیرالمسلمین مجددا در ربیع اول سال ٤٨١ ق با سپاه خود به اندلس بازگشت و از حکام اندلس هم خواست که به وی ملحق شوند. در این سفر وی در نظر داشت که سراسر منطقه شرق اندلس را از تهدیدات صلیبیان پاکسازی کند. ولی مع الأسف امرای اندلس که اختلاف زیادی با هم داشتند، نزد امیر از یکدیگر شکایت کردند و حتی کار به جایی رسید که بعضی از آنها مخفیانه با آلفونسو مکاتبه کردند تا این حمله مبارک به شکست انجامد. این حوادث به شدت امیر را خشمگین کرد که می‌دید چگونه این امرا غیرت دینی آنها ضعیف شده و خون مسلمانان برای آنها حرمت ندارد. لذا تصمیم گرفت به کشورش بازگردد. اما موضوعی دیگر خاطرش را آشفته کرده بود.

بزرگترین دستاورد این قهرمان

امیر در سال ٤٨٢ ق. به کشورش بازگشت اما پی در پی خبر اوضاع ناگوار اندلس و حکام سوء آن به وی می‌رسید. سرانجام این سلحشور پیر ٨٠ ساله با نگاهی واقع بینانه به آینده تصمیم گرفت که کار حکومت ملوک الطوایف اندلس را یکسره نموده و سراسر اندلس را متحد و تحت حکومت مرابطین درآورد. بدون تردید این اقدام یوسف، بزرگترین دستاورد حیات وی می‌باشد. چه عواملی باعث شد که یوسف بن تاشفین این تصمیم حساس و بزرگ را اتخاذ کند؟

اولین و مهمترین علت حفظ دولت اسلام در اندلس و نجات آن از نابودی حتمی بود.از همان آغاز که یوسف پا به خاک اندلس گذاشت،از اختلاف امرای آنجا افسرده و متأثر گشت و دید که چگونه سرگرم خوشگذرانی و فساد شده و از دین دور شده اند. بعلاوه می‌دید که چگونه این امرا هزینه های اسراف کاری های گزاف خود را به زور به عناوین مختلف از مردم می‌گیرند. امیرالمسلمین مشاهده می‌کرد که آن زندگانی پوچ و پرعیش و نوش امرا چگونه بر زندگی سایر مردم هم تأثیر گذاشته و کم کم مردم هم به آن زندگانی خو می‌گیرند. یوسف دریافت که ادامه این وضع سستی و رخوت را در ارکان حیات مسلمانان اندلس خواهد آورد و آنها را از جهاد دور کرده که در نتیجه نخواهند توانست از سرزمینهای خود در برابر صلیبیان دفاع کنند. و چنان خواهد شد که دوباره همه این سرزمین به دست صلیبیان افتد و همه بار دیگر نصرانی شوند.

علت دوم: یک دلیل استراتژیک بود که نشان از عمق فهم نظامی امیر مرابطین دارد زیرا اگر اندلس سقوط می‌کرد و به چنگ صلیبیان می‌افتاد، پس از آن، آنها به سرزمین مغرب چشم طمع می‌دوختند. بر این اساس اندلس برای مغرب یک دژ و سنگر دفاعی محسوب می‌شد و بسیار اهمیت داشت. امروز متأسفانه این دور اندیشی در حکام مسلمان وجود ندارد آنها با خشنودی یا با ناخشنودی کشورهای عراق و افغانستان را بعنوان طعمه ای لذیذ برای صلیبیان رها کردند و گذشت ایام، عواقب ناگوار این اقدام را آشکار خواهد ساخت .ازهم اکنون آشکار شده که آمریکا چه خوابهایی برای اشغال سوریه و سایر کشورهای اسلامی دیده است. ای کاش تاریخ می‌خواندیم و از تجربه های گذشتگانمان درس می‌گرفتیم. در اوایل سال ٤٨٣ ق. این قهرمان پیر بزرگترین اقدام خود را آغاز کرد: متحد کردن اندلس و برانداختن حکمرانان ترسو و ذلیل ملوک الطوایف.

آیا مسلمانان می‌دانند که امرای ملوک الطوایف چه می‌کردند؟

اعمال ننگین آنها می‌طلبید که یوسف بن تاشفین آنها را براندازد و چقدر این کار ضرورت داشت. امرای اندلس با آلفونسوی ششم، فرمانروای اسپانیا بر ضد مرابطین هم پیمان شده و همکاری می‌کردند. آنها اموال فراوان و قلعه ها و روستاهای زیادی را به آن صلیبی تسلیم کردند. در این صورت آیا جایز بود که آن امرای ناخلف باقی بمانند؟

یوسف بن تاشفین از علمای بزرگ زمان خود نظیر امام محمد غزالی طوسی و طرطوشی و دیگران در این خصوص استفتاء کرد. همه آنها متفقا فتوا دادند که واجب است ملوک الطوایف سرنگون شوند. حتی علما و فقهای اندلس در این باره نامه ها به یوسف بن تاشفین نوشتند. متعاقب آن امیرالمسلمین از سال ٤٨٣ ق تا سال ٤٩٥ ق. در حدود ١٢ سال سرگرم برانداختن ملوک الطوایف و متحد کردن اندلس شد و سرانجام توانست این غده سرطانی خطرناک را از پیکره جهان اسلام جدا کند. در پی آن اندلس اسلامی بار دیگر دورانی از اقتدار و شکوفایی را آغاز و برای مدتها صلیبیان را از خود ناامید کرد.

این مجاهد بزرگ هنوز از آثار کهولت که اکنون به مرز ١٠٠ سالگی رسیده بود، متأثر نشده بود. لذا در سال ٤٩١ ق. تصمیم گرفت که شهر زیبای «طلیطله» را از آلفونسو باز پس گیرد. علیرغم اینکه در جنگ بروی پیروز شد. اما متأسفانه نتوانست شهر را فتح کند. پس از آن بود که پسرش امیر علی را برای استقرار و ثبات اندلس امیر اندلس کرده و خود به مغرب بازگشت.

وفات قهرمان بزرگ:

دریکم محرم سال ٥٠٠ ق در سن یکصد سالگی (یک قرن کامل) این قهرمان شجاع درگذشت همان کسی که توانسته بود امت اسلامی را در مغرب و اندلس متحد کند و اسلام صحیح را در اقصی نقاط مغرب پیاده نماید و شر جباران و ستمگران را از سر بندگان خدا کوتاه و تهدیدات صلیبیان را از مسلمانان اندلس دفع نماید و برای مدتی طولانی جنگهای استرداد اسپانیا را متوقف کند و شوکت و شکوه مسلمانان مغرب را به اعلی درجه برساند. درست در زمانی که در مشرق جهان اسلام، امت اسلامی با ضعف و تفرقه روبرو بود و بیت المقدس به دست صلیبیان افتاده بود. اگر تقدیر چنان می‌بود که یوسف بن تاشفین در مشرق باشد، قطعا سرنوشت جنگهای صلیبی عوض می‌شد و مسیر تاریخ تغییر می‌کرد.

رحمتهای واسعه خداوند بر آن قهرمان باد که خداوند به واسطه او امت اسلامی را در بخش بزرگی از جهان اسلام، نجات داد.

منابع و مآخذ:

نفح الطیب/ الاستقصاء لاخبار دول المغرب الاقصی/ تاریخ ابن خلدون/ روض القرطاس/ الحلل الموشیه/ المعجب فی تلخیص اخبار المغرب/ دوله الاسلام فی الاندلس/ البیان المغرب/ الکامل فی التاریخ/ الروض المعطار/ اعمال الیوم/ سیراعلام النبلاء/ وفیات الاعیان/ شذرات الذهب/ ایام الاسلام

مترجم: ابو یحیی
مصدر: سایت نواراسلام
IslamTape.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه و یارانش در واقعه کربلا

۱۰ محرم سال ۶۱ هـ

حسین رضی الله عنه را چه کسی به شهادت رساند؟

محمد بن علی بن ابی طالب معروف به ابن الحنفیه، برادرش حسین رضی الله عنه را قبل از حرکت به سوی کوفه نصیحت کرد و گفت: «برادر! تو می‌دانی که کوفیان به پدر و برادرت خیانت کردند، و اکنون بیم دارم که حال تو نیز مانند آنانی باشد که پیش از تو بودند([۱]).

فرزدق شاعر معروف در ملاقاتی که با ابوعبدالله داشت، در پاسخ امام که از او پرسیده بود، حال شیعیان ما چگونه است؟- این در حالی بود که امام قصد رفتن به آن‌جا را داشت- در پاسخ گفت:

قلبهایشان با تو است و شمشیرهایشان علیه تو و قضا و قدر به دست خداست و هر چه خداوند بخواهد، همان خواهد شد([۲]).

حسین رضی الله عنه گفت: راست گفتی، آینده به دست خداوند و هر روز او را کاری است، اگر تقدیر بر آن رفته باشد که ما دوست داریم و بدان خشنودیم که خداوند را بر نعمتهایش سپاس می‌گوییم و او بر ادای شکر یاری دهنده است، و اگر تقدیر بر خلاف ما باشد، باز هم هر کس نیتش بر حق و با تقوا باشد، نجات خواهد یافت([۳]).

آن‌گاه که امام حسین رضی الله عنه خطاب به آن‌ها سخنرانی و به سابقه‌ی‌شان اشاره کرد و آن‌چه با پدر و برادرش کرده بودند، به آن‌ها تذکر داد و گفت: «... اما اگر پیمان خود را بشکنید و دست از یاری من بردارید، به جانم سوگند که این از شما شگفت‌انگیز نیست، که این برایتان منکر محسوب نمی‌شود، شما چون پیش از این، این کار را با پدر، برادر و پسر عمویم مسلم کردید و فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد و به شما دل ببندد»([٤]).

و امام حسین علیه السلام قبلاً گفته بود که من از نامه‌هایشان مشکوکم و گفته بود: «این‌ها مرا می‌ترسانند و این نامه‌های کوفیان است و خودشان هم مرا می‌کشند»([٥]).

در مناسبتی دیگر فرمود: «پروردگارا! بین ما و بین این قوم داوری کن که ما را دعوت کردند و وعدهٔ یاری دادند، اما حالا خودشان با ما می‌جنگند و ...»([٦]).

آری! مدعیان طرفداری حسین؛ ، او را دعوت کردند که یاری دهند، اما با او جنگیدند و او را کشتند.!!!

حسین کورانی گوید: «اهل کوفه به تنها گذاشتن حسین بسنده نکردند بلکه نتیجه‌ی چندرنگی‌هایشان، اختیار موضع ثالثی بود و همان‌هایی بودند که با شتاب به کربلا رفتند، تا با امام حسین علیه السلام بجنگند و در کربلا برای به ثبت رساندن اعمالی که شیطان را خوشنود و خداوند رحمان را ناراحت می‌کرد، از یکدیگر سبقت گرفتند، به عنوان مثال: می‌بینیم عمر بن حجاج که دیروز در کوفه همچون پروانه‌ای در اطراف اهل بیت و به دفاع از آن‌ها قیام کرده بود و سپاهی را فرماندهی می‌کرد که آن شخصیت بزرگ یعنی: هانی بن عروه را نجات دهد، امروز به کلی موضع‌گیری ظاهریش عوض شده، به همین دلیل امام حسین؛ را به خروج از دین متهم کردند، شایسته است در عبارت زیر تأملی داشته باشیم، عمرو بن حجاج به یارانش می‌گفت: «با آنانی که از دین خارج و از جماعت مسلمانان جدا شده‌اند، بجنگید...»([٧]).

و نیز کورانی می‌گوید: «در موضع‌گیری دیگری مشاهده می‌کنیم که بر نفاق کوفیان دلالت دارد، آن اینکه عبدالله بن حوزه تمیمی‌در برابر امام حسین می‌ایستد و فریاد می‌زند، آیا حسین علیه السلام در میان شماست؟

این فرد از اهل کوفه و از شیعیان دیروز علی علیه السلام است و حتی ممکن است از گروه شبث کسانی باشد که به امام حسین نامه نوشتند....

سپس می‌گوید: ای حسین علیه السلام تو را آتش مژده باد ....([٨]).

و مرتضی مطهری درطرح سؤالی می‌گوید، چگونه کوفیان از عهد و پیمان امام بیرون شدند؟

سپس در پاسخ می‌گوید: جواب این است که رعب و وحشتی که بر اهل کوفه از زمان زیاد و معاویه چیره شده بود و با آمدن عبید الله که فورا اقدام به کشتن میثم تمار، رشید، مسلم و هانی کرد، بر این وحشت افزود و علاوه بر این عامل تطمیع و حرص بر مال و ثروت و مقام های دنیوی، آن طور که بر عمر بن سعد چیره شده بود موجب گردید که دوستان و محبان امام به جنگ او بیایند، اما سران و بزرگان کوفه را ابن زیاد، در همان روز اول ورودش، ترسانده و با مال فریبشان داده بود، آنگاه که همه را جمع کرد و گفت هر کس از شما با مخالفان باشد من بخشهای بیت المال را از قطع می‌کنم، آری این عامر بن مجمع عبیدی یا مجمع بن عامر است که می‌گوید، به رؤسایشان رشوه های بزرگی داده شد و غریزه هایشان را اشباع نمود([٩]).

کاظم احسائی نجفی می‌گوید: «سپاهی که به جنگ امام حسین آمده بودند ۳۰۰ هزار نفر بودند که همه از اهل کوفه بودند که در میانشان شامی، حجازی، هندی، پاکستانی، سودانی، مصری و آفریقایی نبود، بلکه همه یشان از اهل کوفه بودند که از قبایل مختلف گرد آمده بودند»([١٠]).

حسین بن احمد براقی نجفی که یکی از مؤرخان شیعه است. می‌نویسد:

قزوینی گوید: از آنچه می‌توانیم درباره اهل کوفه بگوییم این است که آنان پس از اینکه از امام حسین خواسته بودند بیاید، او را مورد طعنه قرار داده و سر انجام کشتند([١١]).

مرجع تقلید شیعیان، آیت الله عظمی‌محسن امین، می‌گوید:

«سپس ۲۰ هزار نفر از عراقیها با امام حسین بیعت نمودند و در حالی به جنگ او آمدند که بیعتش در گردنشان بود و او را کشتند»([١٢]).

جواد محدثی می‌گوید:

همهٔ اسباب و شرایط مذکور موجب شد که امام آن حوادث تلخ را از آنان تجربه کند و با خیانتشان روبرو شود و اهل کوفه مسلم را مظلومانه کشتند و حسین علیه السلام در نزدیکیهای کوفه تشنه لب بدست سپاه کوفه به شهادت برسد([١٣]).

از بزرگان و شیوخ شیعه مانند: ابو منصور طبرسی، ابن طاووس، امین و دیگران از علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب معروف به زین العابدین نقل می‌کنند که ایشان از پدرانش در توبیخ و سرزنش شیعیانشان که پدرش را تنها گذاشته و او را کشتند، می‌گوید:

ای مردم! شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا بیاد دارید که به پدرم نامه نوشتید و سپس فریبش دادید و با او عهد و پیمان بستید، بیعت کردید و سپس با او جنگیدید و خوار و ذلیلش نمودید، وای بر شما و آنچه برای خود پیش فرستادید، وای بر شما و رأی و نظر بدتان، با چه چشمی‌به رسول الله ص نگاه می‌کنید؟

آنگاه که بگوید: اهل بیتم را کشتید، پرده‌ی حرمتم را دریدید؛ لذا از امت من نیستید.

در ادامه میگوید که در این جا فریاد، گریه و شیون زنان از هر طرف بلند شد و به یکدیگر گفتند: با آنچه از اعمالتان بیاد دارید، هلاک شوید.

امام ادامه داد که خداوند به آن کس که به نصیحتم گوش دهد و سفارشم را در اطاعت از الله، رسول واهل بیتش حفظ کند، رحم نماید. و بدانید که رسول الله ص الگوی نیکوی ماست همه گفتند: سخنانت را شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و حقوق تو را رعایت خواهیم نمود و تنهایت نمی‌گذاریم وبه تو پشت نمی‌کنیم، خداوند تو را مورد لطف و رحمتش قرار دهد، به هر چه می‌خواهی، دستور بده! با هرکس بجنگی، می‌جنگیم و با هر کس صلح کنی، صلح می‌کنیم و قطعا یزید را خواهیم گرفت و از کسانی که به تو و ما ظلم کنند، اعلام بیزاری می‌کنیم.

در این جا بود که امام زین العابدین گفت: هیهات ! هیهات ! ای خیانتکاران مکار، آیا بین شما و شهوتتان مانعی وجود دارد؛ آیا می‌خواهید با من همانطور رفتار کنید که پیش از این با پدرانم کردید؟

هرگز! قسم به پروردگار شهیدان که این زخم خوب نخواهد شد و التیام نمی‌یابد، دیروز پدرم و خانواده ام به همراهش کشته شدند و دست و پا زدن پدرم در جلوی رویم و تلخی عزایش در حنجره و حلقم و غصه اش در اعماق قلب و سینه ام را نمی‌توانم فراموش کنم ...»([١٤]).

وآنگاه که امام زین العابدین از کنار کوفیان عبور می‌کرد و دید که نوحه و گریه می‌کنند؛ آنان را توبیخ کرد و گفت: «آیا برای ما نوحه و گریه می‌کنید؟!، پس چه کسی ما را کشته است؟!([١٥]).

و در روایتی دیگر از او که با صدای ضعیف که بر اثر بیماری ضعیف شده بود، گفت: «اینها برای ما گریه می‌کنند؟! پس چه کسی ما را کشته است؟([١٦]).

ام کلثوم، دختر علی، رضی الله عنهما، می‌گوید:

«ای اهل کوفه! وای بر شما! شما را چه شد که حسین را خوار و ذلیل کردید و کشتید و اموالش را غارت و تقسیم کردید و زنان تحت تکلفش را اسیر نمودید و دست از بیعت و حمایت او کشیدید، وای بر شما ! وای بر شما ! چه خیانتی بود که مرتکب شدید؟ و چه گناه بزرگی بدوش کشیدید؟ وچه خونهایی که ریختید؟ و چه کرامت و شرافتی بود که نابود کردید؟ و چه حقی بود که زیر پا کردید؟ و چه اموالی بود که غارت کردید و بهترین مردان پس از پیامبر را کشتید و رحم و رحمت از دلهایتان رخت بر بسته است»([١٧]).

و طبرسی، قمی، مقرم، کورانی، و احمد راسم از زبان ام کلثوم رضی الله عنها برای ما نقل می‌کنند که او در حالی که خطاب به خیانتکاران، پیمان شکنان و رسوا کنندگان سخنرانی می‌کرد.گفت:

«اما بعد، ای اهل کوفه، ای خیانتکاران پیمان شکنان، رسوا کنندگان و مکاران، بدانید که عبرت بودن کارتان همیشه خواهد ماند و تنفر و بیزاری از شما ادامه خواهد یافت، شما همانند آن زنی هستید که نخهایش را پس از ریسیدن پنبه کرد، قسمهایتان را وسیله‌ای برای نیرنگ و خیانت قرار می‌دهید، کسی جز خود ستان و خود پسند، درغگو، دل بسته با زنان و آغوش گیرنده‌ی دشمنان در میان شما نیست؟ شما مانند چراگاه گندیده و نقره‌ای در قبرستانید.

بدانید که آنچه برای خودتان پیش فرستادید، بد چیزی بوده، و آن این است که: خداوند متعال بر شما خشم خواهد گرفت و عذابی است که همیشه در آن می‌مانید، آیا برای برادر من گریه می‌کنید؟! آری بخدا! پس بسیار گریه کنید و کم بخندید که به عار و ننگش مبتلا شدید و هرگز از آن نجات نخواهید یافت؛ چگونه نجات می‌یابید در حالی که نسل خاتم پیامبران، معدن رسالت، سردار جوانان بهشت، محل استقرار صلح و پناه دهنده و مرجع حل اختلافات و حجت تان را کشتید، بدانید که آنچه برای خود پیش فرستادید، بسیار زشت است و آنچه هنگام برانگیخته شدن بدوش می‌کشید، بسیار بد است؛ پس هلاکت بر شما، هلاک شوید، به پشت پاهایتان برگشتید بیگمان که تلاشتان در خسران و زیان است و دستهایتان خاک آلود باد، در بیعت تان زیان کردید و به خشم خداوند بازگشتید و مهر ذلت و خواری بر شما زده شد، وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگر گوشه‌ای از محمد را نابود کردید؟ و چه پیمانی را شکستید؟ و چه شرافت و احترامی‌را نابود کردید؟ و چه خونی را ریختید؟ یقیناً کار منکری می‌کردید که نزدیک است آسمانها از شدت منکر بودنش تکه تکه و پاره پاره شود و کوهها تکه و پاره شده و از بین برود. آبرو ریزی و پیمان شکنی کردید که همسان با بزرگی زمین و آسمان است»([١٨]).

اسد حیدر نویسنده شیعی از زینب، دختر علی، رضی الله عنه نقل می‌کند که خطاب به آنانی که با شیون و گریه به استقبالش آمده بودند، در حالی که آنان را سرزنش می‌کرد، گفت: «آیا برای ما گریه می‌کنید و اظهار محبت می‌نمایید؟

آری بخدا! باید بسیار گریه کنید و کم بخندید که عار و ننگش با شماست و هرگز نمیتوانید آن را از خود دور کنید، چگونه این ممکن است، در حالی که نسل خاتم پیامبران را کشتید...»([١٩]).

و در روایتی دیگر آمده که زینبل، سرش را از کجاوه بیرون کرد و به اهل کوفه گفت: «ای کوفیان! خفه شوید مردانتان ما را می‌کشند و زنانتان برای ما گریه می‌کنند، خداوند در میان ما وشما در روز قیامت داور است و قضاوت خواهد نمود»([٢٠]).

چه کسانی از اهل بیت با امام حسین به شهادت رسیده است؟

یکی از نشانه های محبت و دوستی امیر المؤمنین علی نسبت به خلفاء این است که ایشان سه تا از پسرانش را بنامهای خلفای راشدین یعنی ابوبکر، عمر و عثمان نام گذاری کرده است که همه با برادرشان حسین رضی الله عنه در کربلاء به شهادت رسیده اند، در حالی که مداحان شیعه نامی‌از آنها را ذکر نمی‌کنند تا اینکه عوام شیعه تحت تأثیر قرار نگیرند که دشمنی آنها با خلفاء تغییر کند و جالب تر اینکه مؤرخان شیعه این نامها را در کتابهایشان ذکر کرده اند از جمله:

نام ابوبکر بن علی بن ابیطالب را شیخ مفید در «الارشاد» ٢٤٨ و طبرسی در «اعلام الوری /٢٠٣» و اربلی در «کشف الغمه ٤٤٠/١» و قمی‌در «منتهی الآمال ٥٢٨/١» و باقر شریف در «حیاه الامام الحسین ٢٧٠/١» و هادی نجفی در «یوم الطف ١٧٤ـ١٧١» و صادق مکی در «مظالم اهل بیت ص ٢٥٨» و ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابیطالب ٣٠٥/٣» ذکر کرده اند.

ونام عمر بن علی بن ابیطالب را شیخ مفید در «الإرشاد /١٨٦» و طبرسی در «اعلام الوری /٢٠٣» وابن آشوب در «مناقب آل ابیطالب ٣٠٤/٣» و اربلی در «کشف الغمه ٤٤٠/١» و نجفی در «یوم الطف ص١٨٨» ذکر کرده اند.

و نام عثمان بن علی بن ابیطالب محمد بن النعمان ملقب به مفید در «الإرشاد ص١٨٦»، و ابن شهر آشوب در مناقب آل أبی طالب ٣٠٤/٣»، وطبرسی در «اعلام الوری٢٠٣»، و اربلی در «کشف الغمه ٤٤٠/١»، و قمی‌در«منتهی الامال ٥٢٦/١-٥٢٧»، و قرشی در «حیاه الحسین»٢٦٢/٣»، و هادی نجفی در «یوم الطف»١٧٥-١٧٩»، و صادق مکی در«مظالم اهل بیت٢٥٧» ذکر کرده اند.

و نام ابوبکر بن حسن بن علی بن ابیطالب را شیخ مفید در «الإرشاد» ٢٤٨/١٨٦، وطبرسی در «اعلام الوری» ٢١٢، اربلی در «کشف الغمه»٥٧٥/١-٥٨٠، قمی‌در «منتهی الامال»٥٢٦/١، قرشی در «حیاهٔ الحسین» ٢٥٤/٣، هادی نجفی در «یوم الطف١٦٧»، و صادق مکی در «مظالم اهل بیت ص ٢٥٨» آورده اند.

و نام عمر بن الحسن بن علی بن ابیطالب را شیخ مفید در «الإرشاد ص١٩٧» وطبرسی در «اعلام الوری١١٢»، و صادق مکی در «مظالم اهل بیت٢٥٤» آورده اند.

بزرگواران مذکور، طبق نقل شیعیانی که در این مختصر ذکر کردیم، در کربلاء به شهادت رسیدند، خداوند همه‌ی آنان و پدرانشان را رحمت کند و ناگفته پیداست که این نامگذاری توسط امام علی و اهل بیت نشانه‌ای از پیوند محبت آمیز اهل بیت و خلفای سه گانه است و گفتنی است که تنها امام علی و امام حسین نبودند که فرزندانشان را بنام خلفا نامگذاری کرده اند.

وامام زین العابدین، امام چهارم شیعیان امامیه، «دوازده امامی» پسری بنام عمر داشته که شیخ مفید نام او را در «الارشاد» ذکر کرده است. و حر عاملی درباره او می‌گوید:

شخصیتی فاضل و بزگوار است که صدقات بنام پیامبرغ و امیر المؤمنین را جمع آوری کرده و فردی پرهیزگار و با تقوایی بوده است([٢١]).

مرتضی عسکری که به علامه، محقق و فردی آگاه شهرت دارد، در کتابش «معالم المدرستین ١٢٧/٣» اسمهای سه پسر علی بن ابیطالب که نامشان به ابوبکر، عمر وعثمان است را ذکر کرده و تردیدی نیست که انسان برای فرزندانش محبوبترین نامها را انتخاب می‌کند، لذا می‌توانیم ادعا کنیم محبوبترین نامها نزد امام علی، ابوبکر، عمر و عثمان بوده است.

عبارت را احمد راسم نقل کرده و اصل این سخنرانی را علی بن موسی بن طاووس روایت کرده است و عبدالرزاق مقرم و فاضل عباس حیاوی و هادی نجفی و حسن صفار و محسن امین از او نقل کرده‌اند.

زیرنویسها:

([١]) - اللهوف ابن طاووس/٣٩، عاشوراء احسائی /١١٥، المجالس الفاخرهٔ عبدالحسین ٧٥، منتهی الامال٤٥٤/١ و علی خطی الحسین/٩٦.

([٢]) - الفتوح ٨٧٤/٢

([٣]) - المجالس الفاخره/٧٩، علی خطی الحسین/١٠٠ و لواعج الاشجان امین/٦٠ و معالم المدرسین٧٢/٣

([٤]) - معالم المدرسین ٧١/٣-٧٢، معالی السبطین٢٧٥/١، بحرالعلوم١٩٤، نفس المهموم١٧٢، خیرالاصحاب٣٩، تظلم الزهراء١٧٠.

([٥]) - مقتل الحسین مقرم/١٧٥

([٦]) - منتهی الامال ٥٣٥/١

([٧]) - فی رحاب کربلا٦٠-٦١

([٨]) فی رحاب کربلا/٦١

([٩]) - الملحمه الحسینیه ٣/ ٤٧-٤٨

([١٠])- عاشوراء/٨٩

([١١]) - تاریخ الکوفه/١١٣

([١٢]) - اعیان الشیعه ٢٦/١

([١٣]) - موسوعهٔ عاشوراء٥٩

([١٤]) ـ طبرسی این خطبه را در الاحتجاج ٣٢/٢ و ابن طاووس در الملهوف ٩٢ و امین در لواعج الاشجان ١٥٨ و عباس قمی‌درمنتهی الآمال ٥٧٢/١ و حسین کورانی در فی رحاب کربلاء ١٨٣ و عبد الرزاق مقرم در مقتل الحسین٣١٧ و مرتضی عیاد در مقتل الحسین ٨٧ و قزوینی در تظلم الزهراء٢٦٢ ذکر کرده اند .

([١٥]) ـ الملهوف ٨٦ و نفس المهموم ٣٥٧ و مقتل الحسین مرتضی عیاد ٨٣ چاپ سال ١٩٩٦ و تظلم الزهراء ٢٥٧

([١٦]) ـ منتهی الامال ٥٧٠/١ و الاحتجاج ٢٩/٢

([١٧]) اللهوف ص ٩١ نفس المهموم ٣٦٣ مقتل الحسین للمقرم ص ٣١٦ لواعج الاشجان ١٥٧ مقتل الحسین ص٨٦ تظلم الزهراءص ٢٦١

([١٨]) ـ الاحتجاج ٢٩/٢ منتهد الامال ٥٧٠/١ مقتل المقرم ص ٣١١ وما بعد آن، فی رحاب کربلاء ص١٤٦ وما بعد آن، علی خطی الحسین ص ١٣٨ تظلم الزهراء ص ٢٥٨.

(١) مع الحسین فی نهضته ٢٩٥ و بعد از آن.

([٢٠]) ـ عباس قمی‌درنفس المهموم ٣٦٥ و شیخ رضی بن نبی قزوینی در تظلم الزهراء ٢٦٤

([٢١]) خاتمهٔ الوسائل

به نقل از کتاب: استشهاد حسین رضی الله عنه، ترجمه‌ی کتاب: (من قتل الحسین؟)، تألیف: عبدالله بن عبدالعزیز، ترجمه: اسحاق دبیری (رحمه الله)، چاپ اول ١٤٣٠/١٣٨٨هـ

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

توجه:
در این قسمت به معرفی تازه‌های سایت نوار اسلام خواهیم پرداخت. لطفا جهت استفاده از تازه‌ها، به سایت نوار اسلام مراجعه فرمایید و یا هنگامی که رایانه شما به اینترنت وصل است بر روی کادر مورد نظر کلیک کنید.

نوارهای جدید

تاریخ اضافه موضوع نوار

۲۰۱۱/۱۱/۲۴ ۲۳۲- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش هفدهم)
۲۰۱۱/۱۱/۲۴ ۲۳۱- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش شانزدهم)
۲۰۱۱/۱۱/۲۴ ۲۳۰- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش پانزدهم)
۲۰۱۱/۱۱/۲۴ ۲۲۹- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش چهاردهم)
۲۰۱۱/۱۱/۲۴ ۲۲۸- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش سیزدهم)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۰۱۴- عقاید اشعری ها و ماتریدی ها
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۰۲۲- دفاع از ابوبکر و عمر(رضی الله عنهما)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۰۲۱- خطبه عید قربان (سال ۱۳۹۰)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۳- زیر ذره بین (۱۲)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۲- زیر ذره بین (۱۱)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۱- حقایق تاریخی
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۷- اقسام معادن
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۶- بعضی از احکامی که تابع ملکیت می باشد
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۵- قید و محدودیت های ملکیت
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۴- اساس حقوق مقرر بر ملکیت
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۳- حق ملکیت یا حفظ ملکیت افراد
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۲- حکم زمین های قرق شده
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۱- آباد سازی زمین های بایر
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۴۹- آموزش نور- تعلیم تجوید و آموزش تلاوت قرآن- (۱۲)- آیه ۱۰ سوره بروج
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۴۸- آموزش نور- تعلیم تجوید و آموزش تلاوت قرآن- (۱۱)- توضیح در مورد سور های بروج و طارق
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۴۷- آموزش نور- تعلیم تجوید و آموزش تلاوت قرآن- فرق بین (ض – ظ) (۱۰)- تلاوت سوره های بروج و طارق
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۴۶- آموزش نور- فرق بین بعضی از حروف شبیه به همدیگر (۹)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۱۰- سوال و جواب(۳۱۰)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۰۹- سوال و جواب(۳۰۹)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۰۸- سوال و جواب(۳۰۸)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۰۷- سوال و جواب(۳۰۷)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۰۰۶- حج و آداب آن (۳)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۰۰۵- حج و آداب آن (۲)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۰۰۴- حج و آداب آن (۱)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۱۱۰- دین حق(۱۳): توحید اسماء و صفات
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۱۰۹- دین حق(۱۲): توحید اسماء و صفات با تفسیر سوره اخلاص
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۹۹- خطبه نماز جمعه قشم: یکی از جوانب تقوا، تقوا در روابط اجتماعی(۹۰/۴/۳)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۹۸- خطبه نماز جمعه قشم: یکی از جوانب تقوا، استقامت بر طاعات – ضعف در عبادت از پدیده های آخرالزمان(۹۰/۳/۲۷)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۹۷- خطبه نماز جمعه قشم: یکی از مصداقهای تقوا، پیروی از صراط مستقیم و حذر از راههای انحرافی و فتنه تشبه(۹۰/۳/۱۳)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۹۶- خطبه نماز جمعه قشم: یکی از جنبه های فتنه، فتنه زنان است(۹۰/۲/۱۶)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۹۵- خطبه نماز جمعه قشم: تفسیر یکی از دعاهای پیامبر(صلی الله علیه و سلم) ، (۹۰/۲/۹)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۹۴- خطبه نماز جمعه قشم: یکی از جنبه های فتنه، فتنه اولاد است(۹۰/۲/۲)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۹۳- خطبه نماز جمعه قشم: یکی از جوانب تقوا پرهیز از گناه و معصیت است(۹۰/۱/۲۶)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۳۹۲- خطبه نماز جمعه قشم: زندگی و مرگ انسان از آن خداوند است، آزمایش انسان با فتنه ها(۹۰/۱/۱۹)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۲۲۷- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش دوازدهم)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۲۲۶- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش یازدهم)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۲۲۵- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش دهم)
۲۰۱۱/۱۱/۱۷ ۲۲۴- مناظره مصطفی طباطبایی راجع به اثبات وجود خدا(بخش نهم)
۲۰۱۱/۱۱/۱۲ ۲۶- آموزش حج

موضوعات جدید

تاریخ اضافه	العنوان
۲۰۱۱/۰۹/۲۲	مولوی محمد عالم حکیمی(بلوچی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۵	متفرقه
۲۰۱۱/۰۹/۱۵	متفرقه
۲۰۱۱/۰۹/۱۵	متفرقه
۲۰۱۱/۰۶/۲۳	سوره اعراف
۲۰۱۱/۰۴/۱۴	تفسیر قرآن
۲۰۱۱/۰۴/۱۴	فهم قرآن
۲۰۱۱/۰۴/۱۴	متفرقه
۲۰۱۱/۰۴/۱۴	متفرقه
۲۰۱۱/۰۴/۰۷	متفرقه
۲۰۱۱/۰۴/۰۷	متفرقه
۲۰۱۱/۰۴/۰۷	متفرقه
۲۰۱۱/۰۴/۰۷	متفرقه
۲۰۱۱/۰۳/۱۷	متفرقه
۲۰۱۱/۰۳/۱۰	متفرقه
۲۰۱۱/۰۱/۱۳	اسرار نهج البلاغه
۲۰۱۰/۱۲/۱۷	پرسش و پاسخ
۲۰۱۰/۱۲/۱۷	متفرقه
۲۰۱۰/۱۲/۱۶	متفرقه
۲۰۱۰/۱۲/۱۶	تاریخ اسلام
۲۰۱۰/۱۲/۱۶	متفرقه
۲۰۱۰/۱۲/۱۶	متفرقه
۲۰۱۰/۱۲/۱۶	رمضان مبارک
۲۰۱۰/۱۲/۱۱	سلسله برنامه های رمضان ماه تزکیه
۲۰۱۰/۱۲/۱۱	سلسله برنامه های اسرار و فضایل حج
۲۰۱۰/۱۲/۱۱	متفرقه
۲۰۱۰/۱۱/۰۹	موضوعات متفرقهٔ (عبدالمجید ظهرابی)
۲۰۱۰/۱۰/۰۲	نوارهای متفرقه (ناصر سبحانی)
۲۰۱۰/۰۹/۲۸	شیخ محمد علی اسماعیل زهی
۲۰۱۰/۰۹/۲۸	شیخ مجیب الرحمن انصاری
۲۰۱۰/۰۹/۲۸	شیخ محمد رسول رخشانی
۲۰۱۰/۰۹/۲۸	شیخ عبدالمجید کنارکی
۲۰۱۰/۰۹/۲۸	شیخ عبدالکریم ریگی
۲۰۱۰/۰۹/۲۸	شیخ محمد حسین گرگیج
۲۰۱۰/۰۹/۲۷	شیخ حسن امینی
۲۰۱۰/۰۹/۲۷	شیخ محمد خضر نژاد
۲۰۱۰/۰۹/۲۷	شیخ احمد نارویی
۲۰۱۰/۰۹/۲۷	شیخ محمد کریم صالح
۲۰۱۰/۰۹/۲۷	شیخ عمر بازماندگان
۲۰۱۰/۰۹/۲۵	نوارهای متفرقهٔ (محمود ویسی)
۲۰۱۰/۰۹/۲۵	تفسیر قرآن کریم (ناصر سبحانی)
۲۰۱۰/۰۹/۱۷	شرح اسماء الله الحسنی (ناصر سبحانی)
۲۰۱۰/۰۹/۱۷	برنامه های تلفزیونی دکتر ملازاده
۲۰۱۰/۰۴/۱۸	۱۱۳- سعد الغامدی (با ترجمه کوردی از تفسیر آسان برهان محمد امین)
۲۰۱۰/۰۴/۰۵	۱۱۲- ابراهیم محمد یوسف کشیدان (Mohammad Kashidan)
۲۰۱۰/۰۳/۲۵	شیخ محمد قاسم قاسمی
۲۰۱۰/۰۳/۲۲	دکتر سید احمد هاشمی
۲۰۱۰/۰۱/۱۵	شیخ محمد زارع

کتابهای جدید

۱۰۳۸- شهادت طلبی حسین بن علی (رضی الله عنه) و تحلیل و بررسی آن
۱۰۳۷- شبی در میقات
۱۰۳۶- پیشوا (جلد اول)
۱۰۳۵- من دون الله در قرآن
۱۰۳۴- اثبات وجود خدا
۱۰۳۳- بندگی خدا
۱۰۳۲- ارمغان حجاز در رکاب زائران بیت الله
۱۰۳۱- امام شافعی و شاگرادان مکتب بغداد و مصر
۱۰۳۰- سیری در کتاب «الکافی» معتبرترین کتاب شیعه
۱۰۲۹- شمشیر بران بر گردن ساحران اشرار
۱۰۲۸- فاطمه در پندارها
۱۰۲۷- آخرین سرخاب و سفیداب
۱۰۲۶- خاطره هایی از مولانا عبدالعزیز
۱۰۲۵- نامگذاری فرزندان در اسلام
۱۰۲۴- زکات
۱۰۲۳- وضو و نماز
۱۰۲۲- زندگانی امیر معاویه (رضی الله عنه)
۱۰۲۱- سخنی با جوانان (مباحثی پیرامون کنترل غرایز جنسی)
۱۰۲۰- پاسخ به شبهات معترضین بر تحریم آهنگ
۱۰۱۹- گامی واقعی به سوی وحدت اسلامی
۱۰۱۸- عطر یاسمین در بیان فضایل امهات المومنین
۱۰۱۷- گزیده هایی از میراث آل و ا صحاب
۱۰۱۶- تاریخ آل و اصحاب را چگونه بخوانیم
۱۰۱۵- حقیقت زندگی حسین شهید
۱۰۱۴- احترام و تقدیر متبادل بین صحابه و اهل بیت
۱۰۱۳- احکام و آداب ازدواج در پرتو قرآن و سنت
۱۰۱۲- مذهب شیعه از دیدگاه علمای بزرگ ازهر
۱۰۱۱- نقد کتاب « فضایل اعمال »
۱۰۱۰- ترجمه لغات قرآن کریم برحسب ترتیب سوره های قرآن
۱۰۰۹- اصول عقاید اهل سنت در پرتو کتاب و سنت
۱۰۰۸- درسهایی از مدرسه رسول الله (صلی الله علیه و سلم)
۱۰۰۸- درسهایی از مدرسه رسول الله (صلی الله علیه و سلم)
۱۰۰۷- فاطمه الزهرا (رضی الله عنها) وفات یا شهادت!؟
٤- د قرآن کریم د وروستانی لازام بارخی ترجومه ۲۸-۳۰(به زبان پشتو)
۳- ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان پشتو (جلد اول از جزء(۱) الی(۱۵) ، (جلد دوم از جزء (۱٦) الی (۳۰)
۱۰۰٦- اصولی که حسن البنا اخوان المسلمین را بر اساس آن تأسیس کرد
۱۰۰۵- تأثیر همنشینی اهل بدعت بر اهل سنت و جماعت
۱۰۰٤- رد علمای اهل سنت و جماعت در مورد حزب اخوان المسلمین
۱۰۰۳- تحقیقی در عقیده اهل سنت و جماعت و بررسی موقف حرکات اسلامی معاصر در مورد آن
۱۰۰۲- ۹۰۰ سوال و جواب در سیره پیامبر بزرگ اسلام محمد مصطفی
۱۰۰۱- القرآن الکریم (با تجوید و مواضیع)
۱۰۰۰- القرآن الکریم و ترجمه معانیه الی اللغه الفارسیه (با ترجمه فارسی)
۹۹۹- جنگ جمل
۹۹۸- راهنمای تصویری آشنایی با دین اسلام
۹۹۷- مبادی اسلام
۹۹٦- می خواهم توبه کنم اما !
۹۹۵- نشانه های قیامت در پرتو روایات صحیح
۹۹٤- حبل الله
۹۹۳- الاتقان فی علوم القرآن (دو جلد)
۹۹۲- قهرمانانی از عصر پیامبر

کتابهای موبایل جدید

تاریخ اضافه موضوع موبایل

۲۰۱۱/۱۱/۰٤ ۲۵۹- یاوران حقیقت (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۱/۰٤ ۲۵۸- یکتاپرستی در قرآن (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۱/۰٤ ۲۵۷- مجموعه وصایای امام اعظم ابوحنیفه (رحمهٔ الله علیه) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۱/۰٤ ۲۵٦- وجوب گذاشتن ریش (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۱/۰٤ ۲۵۵- وحدت و شفقت بین صحابه و اهل بیت علیهم السلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۱/۰٤ ۲۵٤- پرسش و پاسخ در مورد عادات طبیعی زنان (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۱/۰٤ ۲۵۳- پرده برداری از صحنه قتلی مرموز! (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۳۰ ۲۵۲- عذاب قبر و راهنمای نجات از آن در پرتو شریعت (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۳۰ ۲۵۱- طب القلوب (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۳۰ ۲۵۰- سفیران اسلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۳۰ ۲٤۹- جایگاه و منزلت سنت در اسلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۳۰ ۲٤۸- حکم ریش (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۳۰ ۲٤۷- مناجات (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۵ ۲٤٦- نشانه های قیامت (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۵ ۲٤۵- نگرشی بر منزلت صحابه (رض) از دیدگاه مفسران شیعه (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤٤- قرآن و تحریف (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤۳- مختصر روش نماز پیامبر (صلی الله علیه و سلم) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤۲- شیعه و تصحیح (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤۱- صحابه (رضی الله عنهم) از دیدگاه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤۰- زیارت از دیدگاه ائمه (علیهم السلام) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲۳۹- زندگی شبانه روزی خلفاء راشدین (رضی الله عنهم) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲۳۸- شرح ارکان اسلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲۳۷- مختصری از زندگینامه شیخ محمّد ناصرالدین آلبانی (رحمهٔ الله علیه) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲۳٦- گزیده ای از خصلت ذاتی حضرت استاد محمّدبن صالح العثیمین (رحمهٔ الله علیه) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۲۳۵- عصمت حضرت زهرا (رضی الله عنها) از دیدگاه اهل سنت (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۲۳٤- عقیده اهل بیت علیهم السلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۳۳- یادی از وداع حجاج (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۳۲- درس های عقیدتی برگرفته از حج (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۳۱- بیان چند درس عقیدتی برگرفته از حج (بهمراه راهنمای حج و عمره) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۳۰- چگونگی حج و عمره و زیارت با دعا (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۲۹- حج با خرافیون (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۸- مختصری از مناسک و راهنمای حج (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۷- راهنمای حج و عمره درپرتو کتاب و سنت و آثار سلف (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲٦- آموزش تصویری حج و عمره (آندروید) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۵- آموزش تصویری حج و عمره (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲٤- ۱۳ مقاله سودمند (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۳- ۳ اصل بزرگ اسلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۲- زنان کرد در تاریخ اسلامی (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۲۱- توحید (فوزان) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۲۰- تضاد در عقیده (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۹- توسل (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۸- تشیع و معتقدات آن (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۷- تعلیقاتی بر عقیده واسطیه (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱٦- نقد کتب حدیث (شیعه) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۵- لباس و آرایش زنان (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱٤- خلفاء راشدین (رض) از دیدگاه علی (رض)

مقاله‌های جدید

تاریخ اضافه العنوان

۲۰۱۱-۱۱-۲٤ ۹۸٤- خالد بن سفیان هذلی و مقاومت عبدالله بن انیس رضی الله عنه در برابر او
۲۰۱۱-۱۱-۲٤ ۹۸۳- سریهء عبدالله بن اُنَیس[۱] پنجم محرم سال چهارم هجرت
۲۰۱۱-۱۱-۲٤ ۹۸۲-حسین بن علی رضی الله عنه
۲۰۱۱-۱۱-۲۳ ۹۸۱- شهادت عمر رضی الله عنه و جریان شورا
۲۰۱۱-۱۱-۲۳ ۹۸۰- ضربت خوردن عمر فاروق در بامداد روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری
۲۰۱۱-۱۱-۱٦ ۹۷۸- خطبه مسجدالحرام: جمعه ۲۳ ذی القعدهٔ ۱٤۳۲ برابر با ٦ آبان ماه ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۱۱-۱٦ ۹۷۷- خطبه مسجد نبوی شریف: جمعه ۱٦ ذوالقعده ۱٤۳۲ برابر با ۲۲ مهر ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۱۱-۱٦ ۹۷٦- خطبه مسجدالحرام: جمعه ۲ ذوالقعده برابر با ۸ مهرماه ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۱۱-۱٦ ۹۷۵- – خطبه مسجدالحرام: جمعه ۱۹ شوال برابر با ۲۵ شهریور ماه ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۱۱-۱٦ ۹۷۹- – خطبه مسجد نبوی شریف: جمعه ۱۵ ذوالحجهٔ ۱٤۳۲ برابر با ۲۰ آبان ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۱۱-۱۲ ۹۷٤- شهادت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه
۲۰۱۱-۱۱-۱۲ ۹۷۳- دلایل و مقدمات بروز فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه
۲۰۱۱-۱۰-۲٤ ۹۷۲- بزرگداشت ماه رجب توسط کفار
۲۰۱۱-۱۰-۲٤ ۹۷۱- بعضی از آثار روایت شده در مورد ماه شعبان
۲۰۱۱-۱۰-۲٤ ۹۷۰- بعضی از آثار وارده در مورد ماه ذی حجه
۲۰۱۱-۱۰-۲٤ ۹٦۹- بدعت مراسم شب عرفه (تعریف)
۲۰۱۱-۱۰-۲۰ ۹٦۸- اسباب انحراف و گمراهی جوانان
۲۰۱۱-۱۰-۲۰ ۹٦۷- دهه ذی الحجه و فضایل آن
۲۰۱۱-۱۰-۱۸ ۹٦٦-هدیه به میهن
۲۰۱۱-۱۰-۰٦ ۹٦۵- مسلم بن عقیل رضی الله عنه
۲۰۱۱-۱۰-۰٦ ۹٦٤- حَجَّه الوداع
۲۰۱۱-۱۰-۰٦ ۹٦۳- امام ابوحنیفه- رحمه الله- بنیان‌گذار مذهب حنفی
۲۰۱۱-۱۰-۰۱ ۹٦۲- نقش وبلاگها و نویسندگان وبلاگ در دعوت اسلامی
۲۰۱۱-۰۹-۲۲ ۹٦۱- اسم اعظم خداوند چیست و چه فضایلی دارد؟
۲۰۱۱-۰۹-۲۱ ۹٦۰- یا نیک گوی یا ساکت باش
۲۰۱۱-۰۹-۲۱ ۹۵۹- آرامش زندگی در سایه توکل
۲۰۱۱-۰۹-۱۹ ۹۵۸- خطبه: مسجد نبوی شریف: جمعه ۱۲ شوال ۱٤۳۲ برابر با ۱۸ شهریور ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۰۹-۱۹ ۹۵۷- اعمال ویژه ده روز اول ذی الحجه و مخصوصا روز و شب عرفه
۲۰۱۱-۰۹-۱۹ ۹۵٦- حج اکبر و حج اصغر
۲۰۱۱-۰۹-۱۹ ۹۵۵- حج
۲۰۱۱-۰۹-۱۸ ۹۵٤- نا امید مباش
۲۰۱۱-۰۹-۱۸ ۹۵۳- دعا، اسلحه مؤمن
۲۰۱۱-۰۹-۱۵ ۹۵۲- نورالدین محمود زنگی و تلاش در راه وحدت اسلامی
۲۰۱۱-۰۹-۱۳ ۹۵۱- غزوه احد

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

خانواده یکی از قربانیان اعتراضات شهرستان تایباد سکوت خود را شکست

شنبه ٥ نوامبر ٢٠١١ – ١٤ آبان ١٣٩٠

سنی نیوز: منابع مستقل از شهرستان تایباد در شرق ایران به سنی نیوز گزارش دادند که نمازگزاران مسجد خلیل الرحمن تایباد در حالیکه برای اقامه نماز صبح وارد مسجد شدند با پیکر بی جان احمد شیرخانی مواجه شدند که به طناب دار اویخته شده بود و بعد از اینکه او را از روی چوبه دار پایین آوردند شاهد شکستگی های زیادی در ناحیه جمجمه سر و ساق پا و آثار کبودی بر روی بدن و له شدگی بیضه های او شدند و مراتب را به مراجع انتظامی گزارش دادند که جسد او تحویل پزشکی قانونی گردید و متاسفانه پزشک قانونی علت مرگ او را خودکشی اعلام نمود و فردای آنروز نیروهای لباس شخصی و اطلاعات به خانواده احمد شیرخانی مراجعه نموده و آنها را تهدید نمودند که حق هیچگونه اعتراضی را در این مورد ندارند و تهدید کردند که هیچ کس از این موضوع نباید مطلع شود و گرنه جسد او را تحویل نخواهند داد و اجازه تشییع جنازه نیز ندارند.

بالاخره بعد از چند ماه خانواده او این چنین سکوت خود را شکستند و حتی خواستار ملاقات با احمد شهید نماینده حقوق بشر در ایران شدند و اما شرح ماجرا از زبان خانواده اش اینگونه است که «روز جمعه یکم بهمن ٨٩ در پی اعتراضهای گسترده مردمی در شهرستان تایباد به برکناری غیرقانونی مولوی فاضلی موحد امام جمعه اهل سنت شهرستان؛ احمد نیز جز ٤٨٠ جوان اهل سنت بود که بازداشت شد.و برای بازجویی و شکنجه به اداره اطلاعات این شهرستان منتقل شد در داخل سالن بیش از ٢٠٠ نفر به چشم می خوردند به هیچ کس اجازه رفتن به دستشویی داده نمی شد و یکی از جوانان که به شدت تحت فشار بود ناگهان در کف سالن مدفوع کرد که باعث خشم مامورین سالن شد به طوری که او را مجبور کردند که مدفوعش را بخورد در همین حال مامورین با تمسخر به او میگفتند :«بخور این مدفوع ابوبکر و عمر است بسیار خوراک خوشمزه ای برای آنها بوده است» که این کار خشم احمد شیرخانی را بر می‌انگیزد و به طرف مامور حمله می کند و به او می گوید که من تو را شناختم و یکبار دیگر نیز تو را دیده‌ام و در صورت آزادی از اینجا تو را ادب خواهم کرد که این تهدید باعث می‌شود که بعد از آزادی او را در داخل مسجد به شهادت برسانند».

خانواده احمد شیرخانی کوتاه نیامد در مورد قتل فرزندشان خواستار محاکمه عاملین این جنایت هولناک شدند.

مقام آمریکایی در رابطه با تحریم ایران به منطقه می رود

٢٦-١١-٢٠١١

دیوید کوهن، معاون وزیر امور خارجه آمریکا در امور تروریسم و اطلاعات مالی، برای رایزنی درباره تشدید تحریم های ایران به امارات متحده عربی و اسرائیل سفر می کند.

وزارت خزانه داری ایالات متحده با انتشار بیانیه ای اعلام کرده که است که سفر آقای کوهن شنبه (٢٦ نوامبر) آغاز و تا ٢٩ نوامبر ادامه خواهد یافت.

آمریکا به تازگی نظام بانکی ایران از جمله بانک مرکزی این کشور یکی از «مهم ترین نگرانی ها در زمینه پولشویی» اعلام، اما از تحریم کامل این

بانک خودداری کرده است.

ایران می گوید که به خاطر تحریم های آمریکا یا شورای امنیت سازمان ملل متحد سیاست هسته ای خود را تغییر نخواهد داد.

وزارت خزانه داری آمریکا می گوید که دیوید کوهن درباره اقدامات جامعه بین المللی برای منزوی کردن بیشتر ایران، با مقام های اماراتی و اسرائیلی گفتگو خواهد کرد.

بنا بر بیانیه این وزارتخانه: «او (دیوید کوهن) گزینه هایی را مورد بررسی قرار خواهد داد که ایالات متحده برای افزایش فشار بر دولت ایران در دست بررسی دارد، از جمله تدابیر مالی احتمالی برای هدف قرار دادن بانک مرکزی ایران.»

لغو مجوز ساخت بزرگترین مسجد مارسی

٣١-١٠-٢٠١١

یک دادگاه فرانسوی اجازه ساخت مسجد بزرگی که قرار بود در جنوب شهر «مارسی» ساخته شود را لغو کرد چرا که برخی این مسجد را نماد بالقوه رشد اسلام در فرانسه می‌دانند.

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از خبرگزاری فرانسه، دادگاه اجرایی شهر مارسی پروژه ساخت مسجد جنوبی این شهر را که ١٨ ماه در حالت تعلیق بود لغو و علت آن را عدم تحقق الزامات طراحی شهری عنوان کرد.

این دادگاه همچنین علت لغو این پروژه را ناکامی این طرح برای نهایی کردن ٤٥٠ جای پارک و اطمینان بخشیدن از اینکه این مسجد با فضای شهری خود را سازگار می کند عنوان کرده است. دادگاه همچنین تأثیر بصری این مسجد در ساختمانهای این منطقه را مورد اشاره قرار داده است.

این پروژه در سال ٢٠٠٩ اجازه ساخت گرفت، اما ساخت آن به علت مخالفتهای ساکنان و صاحبان مشاغل محلی متوقف شد.

این پروژه ٣١ میلیون دلاری قرار بود مسجد جامع مارسی باشد و مناره ای ٢٥ متری برای آن ساخته شود و ظرفیت آن طوری تعریف شده بود که ٧ هزار نمازگزار به راحتی در آن نماز بخوانند.

این مسجد که قرار بود سال آینده افتتاح شود دربرگیرنده یک مدرسه قرآنی، کتابخانه، رستوران و چایخانه بود.

رهبران مسلمان این شهر مدیترانه ای تصویب این پروژه را یک گام مهم در راستای به رسمیت شناختن اهمیت جامعه بزرگ مسلمانان مارسی توصیف کردند.

مارسی دومین شهر فرانسه است که جعیت مسلمان قابل توجهی در آن زندگی می کنند، مسلمانان این شهر ٢٥٠ هزار نفر هستند که بیشتر آنها در نمازخانه های موقتی، زیرزمینها و اتاقهای استیجاری نماز می‌خوانند.

فرانسه دارای بزرگترین جامعه مسلمان اروپا است. تعداد مسلمانان فرانسه بین ٥ تا ٦ میلیون نفر عنوان شده است.

پیروزی دیپلماتیکی فلسطین در یونسکو

١-١١-٢٠١١

فلسطینیان روز گذشته پیروزی بزرگی را در تاریخ خود ثبت کردند.

موافقت سازمان یونسکو با درخواست عضویت فلسطین به این سازمان در پاریس برابر با پیروزی بزرگ برای فلسطینیان است.

این در حالی است که آمریکا با اعلام قطع کمک هزینه خود به این سازمان نتوانست در نظر یونسکو تاثیر بگذارد.

و اسراییل اینگونه تهدید کرد که این پیروزی برای فلسطین هیچ کمکی به

پیشبرد روند صلح در فلسطین نخواهد کرد.

رياض المالکی،وزیر امور خارجه تشکیلات خودگردان فلسطین در این باره گفت: این واقعا بزرگترین لحظه تاریخی است که فلسطین به چشم دید.

سازمان یونسکو در بیانیه ای رسمی ورود فلسطین به این سازمان و همکاری این دولت در کنار ١٩٥ کشور عضو را تبریک گفت.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، برخی از غربی ها این پیروزی را در تصمیم سازمان ملل برای پذیرش عضویت فلسطین به سازمان ملل بی تاثیر خوانند.

سازمان ملل ١١ نوامبر سال جاری این در خواست را بررسی خواهد کرد که بی شک با وتوی آمریکا روبرو خواهد بود.

تعویق محاکمه حسنی مبارک

٣٠-١٠-٢٠١١

به گزارش اخبارجهان اسلام به نقل از پایگاه خبری الیوم السابع، در حالی‌که قرار بود، دایره ٥ دادگاه جنایی قاهره به ریاست احمد فهمی رفعت امروز محاکمه حسنی مبارک و سرلشکر حبیب العادلی به همراه ٦ نفر از معاونان بلند پایه‌اش را در قضیه کشتار تظاهرات‌کنندگان مصری از سرگیرد، این دادگاه را به تاریخ ٢٨ دسامبر (٧ دی) موکول کرد.

این جلسه بیش از ٥ دقیقه با حضور متهمان فوق الذکر بیشتر تشکیل نشد. علت تعویق برگزاری جلسه امروز به اتمام رساندن درخواست پاسخگویی احمد فهمی رفعت، ریاست دادگاه عنوان شده است.

این در حالی است که هواداران مبارک مقابل ساختمان دادگاه تجمع کرده بودند و پس از اعلام تعویق دادگاه اقدام دادن فحش و ناسزا و بدگویی به خبرنگاران و رورنامه‌نگارانی کردند که برای پوشش جلسه به دادگاه آمده بودند.

هواداران مبارک به ناسزاگویی اکتفا نکرده، بلکه با برخی از خبرنگاران و رورنامه‌نگاران حاضر در محل درگیر شدند.

فرانسه ٩٠میلیون یورو سلاح به قذافی فروخته بود

١-١١-٢٠١١

ناتالی گیبرت در سرمقاله‌ای در روزنامه لوموند نوشت، بر پایه گزارش وزارت دفاع فرانسه، سفارش‌هایی معادل ٣٥ میلیون یورو و تحویل‌هایی به ارزش ٩٠ میلیون یورو در فهرست صادرات سلاح از سوی فرانسه به لیبی در سال ٢٠١٠ میلادی قرار دارد.

وی افزود، در ماه ژانویه، یک ماه قبل از آغاز انقلاب لیبی، معمر قذافی دیکتاتور سابق این کشور، آخرین محموله از هزار موشک خریداری شده از فرانسه را دریافت کرد.

بر پایه این مقاله، کشور فرانسه چهارمین کشور صادرکننده تسلیحات نظامی به لیبی در سال ٢٠١٠ میلادی بود و ٥ میلیارد یورو از فروش سلاح درآمد کسب کرد.

گیبرت در ادامه به اظهارات لوران کوله-بیون نماینده امور تسلیحاتی فرانسه اشاره کرده که گفته بود، عملیات نظامی در لیبی حاکی از شرایط عالی در بازار برای قراردادهای تسلیحاتی است.

به گزارش پرس تی وی ، در ادامه این مقاله آمده است، ناوهای بالگرد بر پی سی بی (که به روسیه فروخته شدند) جت‌های جنگی رافال (که دولت فرانسه امیدوار است در رابطه با آن‌ها اولین قرارداد را با امارات امضا کند)، بالگردهای تایگر و موشک‌های اسکالپ که اولین بار در لیبی مورد استفاده قرار گرفتند، این کشور را به ویترینی از سلاح‌های نظامی تبدیل کردند.

گیبرت در ادامه خاطر نشان کرد که لیبی در میان کشورهایی که صحنه خیزش‌های مردمی بوده‌اند، بیشترین سهم را در واردات سلاح از فرانسه داشته است.

وی افزود، ارزش صادرات سلاح به بحرین در سال ٢٠١٠ به ٩،٨ میلیون یورو، به مصر حدود ٤٠ میلیون یورو و تونس به یک میلیون یورو رسید.

این تحلیل‌گر فرانسوی در ادامه به این موضوع اشاره کرد که دولت این کشور در طول دو سال گذشته مجوز صادرات تسلیحات به رژیم سقوط کرده زین العابدین بن علی در تونس، به ارزش حدود ٥٥ میلیون را اعطا کرد.

وی تاکید کرد که بیداری اسلامی در کشورهای عربی چالشی را برای صادرات تسلیحات نظامی در فرانسه به وجود آورده است.

انقلاب لیبی به صادرات سلاح از فرانسه به لیبی پایان داد اما دولت فرانسه اکنون به بازارهای پرسود عربستان سعودی و امارات متحده عربی برای مقصد بعدی سلاح‌های خود امید بسته است.

گیبرت در پایان نوشت، در حالی که سازمان‌های غیر دولتی در فرانسه، سیاست‌های این کشور را در صادرات تسلیحات نظامی به چالش کشیده‌اند، آن‌چه این روزها بیش از هر چیزی پاریس را به خود مشغول کرده، حفظ وجهه بین المللی خود است.

نقض طرح اتحادیه عرب از سوی دولت سوریه

٥-١١-٢٠١١

با وجود انتشار خبر موافقت دولت سوریه با طرح اتحادیه عرب، نیروهای امنیتی این کشور همچنان به قتل و کشتار معترضین سوری، ادامه می دهند، و با وجود گذشت کمتر از سه روز از این طرح، بیش از ١٠٠ نفر توسط نیروهای امنیتی کشته شده اند.

دیده‌بان حقوق بشر سوریه روز پنجشنبه ٣-١١-٢٠١١ اعلام کرد، همزمان با قبول طرح پیشنهادی اتحادیه عرب توسط دولت سوریه، نیروهای امنیتی این دولت ٧ تن از معترضان غیرنظامی در شهر حمص را با ضرب گلوله به قتل رساندند.

از سوی دیگر در تظاهرات معترضین سوری در روز جمعه که با عنوان «جمعه الله اکبر» نامگذاری شده بود، ارتش سوریه معترضینِ شهر حمص را به گلوله بسته و بیش از ٢٣ تن را کشتند.

فعالان سوری تصاویر متعددی از عملیات جدید ارتش سوریه بر روی شبکه اینترنت منتشر کرده و اعلام کرده اند که سرکوب معترضین و بازداشت و قتل عام آنها، پس از موافقت طرح اتحادیه عرب، نه تنها متوقف نشده است، بلکه شدت بیشتری هم پیدا کرده است، به طوری که نیروهای امنیتی سوریه به برخی مساجد یورش برده و نمازگزارانی که از نماز جمعه خارج شده اند را تحت تعقیب قرار دادند.

کمیته هماهنگی انقلاب سوریه به قبول طرح پیشنهاد اتحادیه عرب با شک و تردید نگاه می کند و معتقد است که رژیم سوریه به تعهدات خود پایبند نخواهد بود.

از سوی دیگر ارتش آزاد سوریه در واکنش به طرح اتحادیه عرب اعلام کرده است که این ارتش به طرح اتحادیه عرب احترام گذاشته و آتش بس را رعایت خواهد کرد.

همچنین «محی الدین اللاذقی»، عضو شورای ملی سوریه، اعلام کرده است که این شورا با جدیت هرچه بیشتر طرح اتحادیه عرب را با همه طیفهای مخالفان مورد بررسی قرار داده و سپس موضع مشترک خود را به اتحادیه عرب اعلام خواهد کرد.

بر اساس طرح اتحادیه عرب دولت سوریه موافقت کرده است که همه نوع خشونت در این کشور را متوقف کند، بازداشت شدگان حوادث اخیر را آزاد کند، نیروهای نظامی را از شهرها و مناطق مسکونی خارج سازد، به رسانه های مستقل اجازه دهد از واقعیتها در سوریه گزارش تهیه کنند، به نمایندگان اتحادیه عرب اجازه دهد از همه مناطق سوریه دیدار کنند و به سرپرستی اتحادیه عرب با مخالفان گفتگو کند.

گفتنی است از آغاز اعتراضات مردمی علیه حکومت بشار اسد در سوریه، تاکنون بیش از ٤ هزار نفر به دست نیروهای امنیتی کشته شده اند.

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ٦ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

تظاهرات مردم کشمیر تحت کنترل هند به خشونت کشیده شد

۸-۱۱-۲۰۱۱

مردم کشمیر بعد از برگزاری نماز عید قربان دست به تظاهرات گسترده زدند که با سرکوبی پلیس هند به خشونت کشیده شد.

به گزارش منابع خبری پاکستان، تعداد زیادی از جوانان در کشمیر تحت کنترل هند دستگیر شده و رهبران مردم نیز در بازداشت خانگی به سر می‌برند.

شبکه خبری «جیو» پاکستان اعلام کرد که پلیس برای سرکوب افراد شرکت کننده در تظاهرات از گاز اشک آور و باتوم استفاده کرد که بر اثر آن تعدادی از معترضان زخمی شدند.

همچنین در درگیری میان تظاهرات کنندگان معترض با پلیس، چند افسر پلیس هند زخمی شدند.

یکی از دلایل اعتراض مردم، بازداشت خانگی سید علی گیلانی و شبیر احمد شاه رهبران کشمیری و جلوگیری از شرکت آنان در نماز عید قربان بود.

عمرعبدالله سروزیر دولت ایالتی کشمیر تحت تدابیر شدید امنیتی در نماز عید قربان که در «سرینگر» برگزار شد شرکت کرد.

اوضاع کشمیر همچنان ناآرام گزارش شده است.

زلزله ۶,۳ ریشتری شهرهای مختلف پاکستان را لرزاند

۸-۱۱-۲۰۱۱

زمین لرزه ٦,۳ ریشتری عصر روز دوشنبه، بخش‌هایی از پاکستان و افغانستان را لرزاند.

به گزارش منابع خبری، زمین لرزه ٦,۳ ریشتری که ساعت ١٦ و ۲۹ دقیقه به وقت محلی رخ داد، بخش‌هایی از کشور پاکستان و افغانستان را لرزاند.

دستگاه‌های زلزله نگاری شدت این زلزله را ٦,۳ ریشتر و مرکز آن را در بخش جنوبی ایالت بدخشان در ۲۸۰ کیلومتری شمال شرق کابل گزارش کرده اند که برای مدت ۱۵ ثانیه ادامه داشته است.

این زمین لرزه با قدرت ٦,۳ ریشتر در بخش‌هایی از پاکستان از جمله شهرهای اسلام آباد، راولپندی، و بیشتر شهرهای ایالت خیبر پختون خواه از جمله پیشاور، کوهات، نوشهره، چهار سده، مردان، هری پور هزاره، مالاکند و باجور ایجنسی احساس شد.

تلویزیون‌های پاکستان نیز اعلام کردند که پس لرزه های این زمین لرزه در مناطق مختلف ایالت پنجاب از جمله لاهور، گوجرانواله، حافظ آباد، مندی بهاالدین و قصور نیز احساس شده است.

تا کنون گزارشی از میزان خسارات و تلفات این زمین لرزه منتشر نشده است.

تظاهرات گسترده در تمامی شهرهای مراکش

۹-۱۱-۲۰۱۱

همزمان با بیداری اسلامی در کشورهای عربی، مردم مراکش در حرکتی اعتراض آمیز به خیابانها آمده و نسبت به امور سیاسی کشورشان تظاهرات برپا کردند. درهمین راستا، فعالان حرکت ۲۰ فوریه بار دیگر از مردم خواستند تا با نزدیک شدن به انتخابات مجلس به منظور توجه دولت به اصلاحات سیاسی دست به تظاهرات بزنند. شورای ملی در حمایت از حرکت ۲۰ فوریه از مردم تمامی شهرهای مراکش خواست برای تجدید تغییرات دموکراتیک به اعتراضات خود ادامه داده و در روز یکشنبه (۲۰ نوامبر) مصادف با ۲۹ آبان به خیابانها بیایند.

شورای ملی متشکل از فعالان و احزاب حقوقی و مستقل ازمردم خواست تا مانندهشت بار دیگر در تظاهرات مسالمت آمیز شرکت کنند. شورای ملی در بیانیه ای اعلام کرد: هدف از برگزاری این تظاهرات، نشان دادن اراده مردمی در راه آزادی، دموکراسی و تحقق عدالت اجتماعی برای تمامی شهروندان است. بنابر گزارش القدس العربی، حرکت ۲۰ فوریه در ادامه اظهار داشت: اعتراضات مردم در مراکش به خاطر درخواست اصلاحات قانونی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مبارزه با فقر است.

محمد العونی، هماهنگ کننده حرکت حمایتی ۲۰ فوریه به القدس العربی گفت: این تظاهرات در ادامه تظاهرات مسالمت آمیز سابق برگزار می شود که صبغه مردمی دارد و به نظر می رسد با برگزاری این تظاهرات در انتخابات مجلس تاثیرگذار باشد. مقامات مراکش که پس از تظاهرات مردم دست به اصلاحات سیاسی زدند، احزاب ایت اصلاحات را کافی ندانسته و آن را سوء استفاده از اصلاحات برشمردند.

افزایش ۴۰ در صدی خشونت علیه فلسطینی ها در یک سال

۱۲-۱۱-۲۰۱۱

سازمان ملل متحد در جدید ترین گزارش خود درباره مسئله فلسطین با اشاره به اینکه حملات هفتگی صهیونیست ها به فلسطینی ها در سال جاری میلادی نسبت به سال گذشته ۲۰ در صد افزایش داشته است تاکید کرد که بیش از ۸۰ شهر و روستای محل سکونت ۲۵۰ هزار شهروند فلسطینی در معرض حملات و اقدامات خشونت بار صهیونیست ها قرار دارند که از این میان، ٧٦ هزار نفر در معرض خطر شدید قرار دارند .

براساس این گزارش میانگین حملات هفتگی صهیونیست ها که منجر به زخمی شدن شهروندان فلسطینی و یا وارد آمدن خسارت به اموال آنها می شود، در سال ۲۰۱۱ در مقایسه با سال قبل به میزان ٤٠ درصد افزایش یافته است که این میزان در مقایسه با سال ۲۰۰۹ میلادی به بیش از ١٦٥ درصد می رسد.

دفتر امور انسانی سازمان ملل متحد «اوچا» در گزارشی آورده است که حملات خشونت آمیز صهیونیست ها امنیت جانی و معیشتی شهروندان فلسطینی ساکن سرزمین های اشغالی را به خطر می اندازد.

مرکز اطلاع رسانی فلسطین به نقل ازگزارش سازمان ملل اعلام کرد : اقدامات خشونت آمیز صهیونیست ها مواردی مانند تجاوز جانی و تصرف دارایی ها و اموال شخصی شهروندان و تخریب آنها و ممانعت از تردد آنها به مراتع و اراضی کشاورزی و حملات به احشام و چهارپایان و اراضی کشاورزی را شامل می شود.

این گزارش رژیم صهیونیستی را مسئول رواج خشونت و حملات شهرک نشینان صهیونیست دانسته و آورده است: «در سال های اخیر، حملات زیادی توسط صهیونیست های ساکن تجمعات صهیونیستی کوچکی که به صورت غیر قانونی و بدون اخذ مجوز رسمی در زمین های متعلق به شهروندان فلسطینی احداث شده اند، صورت گرفته است. از سال ۲۰۰۸ میلادی شهرک نشینان صهیونیست به فلسطینیان و اموال آنها حمله می کنند و از این مساله به عنوان ابزاری برای منصرف کردن مراجع صهیونیستی از تخریب تجمعات صهیونیستی غیرقانونی استفاده می کنند و این اقدامات در راستای طرح موسوم به «انتقام گیری» صورت می گیرد.»

این گزارش همچنین آورده است که در سال ۲۰۱۱ نزدیک به ۱۰ هزار اصله درخت متعلق به شهروندان فلسطینی که اکثرا درخت زیتون بودند، تخریب شده است که این مساله باعث تضعیف شرایط معیشتی صدها شهروند فلسطینی شده است.

گزارش اوچا دلیل اصلی اقدامات خشونت بار صهیونیست ها را سیاست های چندین دهه گذشته دولت عبری دانست که به صورت غیرقانونی باعث تسهیل و تشویق روند سکونت صهیونیست ها در اراضی فلسطینی و تصرف تدریجی اراضی و منابع فلسطینی و راه های اصلی توسط صهیونیست ها می شود و دو رژیم جداگانه حقوقی و امتیازاتی را به وجود آورده است که یکی از آنها به نفع شهرک نشینان صهیونیست و به ضرر بیش از ۲,۵ میلیون شهروند فلسطینی ساکن کرانه باختری است. از سوی دیگر، تلاش های رسمی اخیر برای مشروعیت بخشی به تصرف اراضی فلسطینیان توسط صهیونیست ها باعث ترویج فرار از مجازات شده است که به نوبه خود به روند افزایش خشونت کمک می کند.

در گزارش دفتر امور انسانی سازمان ملل متحد همچنین آمده است که بیش از ۹۰ درصد شکوائیه های شهروندان فلسطینی علیه اقدامات خشونت آمیز شهرک نشینیان صهیونیست بدون ارائه کیفرخواست مختومه شده است.

در ادامه این گزارش آمده است که مراجع صهیونیستی بارها در اعمال قانون در قبال اقدامات خشونت آمیز صهیونیست ها علیه فلسطینیان ناکام بوده اند و نتوانسته اند این حملات را متوقف کنند و از سوی دیگر، این حملات به صورت کافی و مناسب پیگیری نشده اند.

علاوه بر این، تدابیر لازم بر اساس رژیم حقوقی کنونی و از جمله الزام فلسطینیان به ارائه شکوائیه های خود به پاسگاه های پلیس صهیونیستی در داخل شهرک های صهیونیست نشین، تا حد زیادی مانع از اعمال قانون می شود؛ چرا که فلسطینیان حاضر به ارائه شکوائیه ها به این مراکز نمی شوند.

بر اساس این گزارش، در ژوئیه سال ۲۰۱۱ میلادی ۱۲۷ نفر به صورت دسته جمعی و به خاطر حملات مکرر شهرک نشینان صهیونیست از یک مجتمع فلسطینی نشین مهاجرت کرده اند و برخی خانواده های متضرر به مناطق «أ» و «ب» نقل مکان کرده اند.

در این گزارش همچنین خاطر نشان شده است که خطر کوچاندن خانواده های متضرر از اقدامات خشونت بار شهرک نشینان صهیونیست باعث نگرانی زیاد نسبت به خشونت های صهیونیست ها و محدودیت های دامنه دار علیه برخی شهرها و روستاهای فلسطینی نشین و به ویژه محدودیت های اعمال شده در زمینه تردد آنها و تخریب منازلشان شده است و علاوه بر این، کوچاندن فلسطینیان آثار مادی و اجتماعی و اقتصادی و عاطفی خطرناک و طولانی مدتی بر روی خانواده ها و شهرها و روستاهای فلسطینی نشین خواهد داشت.

بنابر گزارش العالم ،از سوی دیگر، دفتر امور انسانی سازمان ملل متحد تاکید کرد که مراجع صهیونیستی به موجب حقوق بشر و قوانین بین المللی موظف به ممانعت از وقوع چنین حملاتی علیه شهروندان فلسطینی و اموال و دارایی های آنها و تضمین اجرای تحقیقات درباره تمامی حوادث خشونت آمیز شهرک نشینان صهیونیست هستند.

اتحادیه عرب فشار بر سوریه را تشدید می‌کند

۱٦-۱۱-۲۰۱۱

پایگاه خبری النشره، قرار است، در نشست امروز اتحادیه عرب که در رباط، پایتخت مغرب برگزار می‌شود، امکان تشدید فشار بر دمشق بررسی شود.

به همین منظور، وزرای خارجه کشورهای عضو اتحادیه عرب قصد دارند، با توجه به ادامه ناآرامی‌های سوریه تدابیر سخت‌گیرانه‌تری علیه نظام سوریه اتخاذ کنند.

در نشست امروز وزرای خارجه کشورهای عضو اتحادیه عرب تعلیق عضویت سوریه در این اتحادیه رسما اعلام می‌شود و خبر رسیده که برخی از کشورهای عربی در پی شنیده شدن زمزمه‌هایی مبنی بر احتمال حضور سوریه در نشست امروز، تاکید کردند که در صورت حضور نماینده سوریه در نشست امروز شرکت نمی‌کنند.

در دور جدید فشارهای اتحادیه عرب علیه سوریه که در راستای سیاست‌های آمریکا و دیگر کشورهای غربی، توسط قطر، عربستان سعودی و دیگر کشورهای هم‌پیمان با آنها اعمال می‌شود، این اتحادیه علاوه بر تعلیق عضویت سوریه از کشورهای عضو خواستار فراخواندن سفرای خود از دمشق شد؛ اگرچه این خواسته تاکنون با مخالفت برخی از کشورهای عربی از جمله مصر و الجزایر مواجه شده است.

موافقت حماس و فتح برای تشکیل سریع دولت فلسطینی

۱۹-۱۱-۲۰۱۱

محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین روز چهارشنبه متعهد شد به همراه جنبش مقاومت اسلامی فلسطین، حماس، تلاش‌هایی فوری را برای تشکیل دولت موقت فلسطین آغاز کند.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از رام الله، محمود عباس در سخنانی به مناسبت هفتمین سالگرد درگذشت یاسر عرفات افزود: «ما نهایت تلاش خود را برای تشکیل دولت موقت به کار خواهیم گرفت».

عباس این اظهارات را پس از آن مطرح کرد که یک مقام بلندپایه فلسطینی گفت دو جنبش فلسطینی فتح و حماس موافقت کرده‌اند ماه مه آینده انتخابات برگزار کنند، اقدامی که می‌تواند گامی مهم در پایان دادن به چهار سال کشمکش و اختلاف بین دو طرف باشد.

عزام الاحمد مذاکره کننده ارشد جنبش فتح گفت: دو طرف در مذاکراتی محرمانه در مورد برنامه انتخابات به توافق رسیدند و موافقت کردند این انتخابات ماه مه آینده برگزار شود. پیش بینی می‌شود توافق در این زمینه اواخر این ماه رسما تصویب شود. در این برنامه انتخاباتی بر تشکیل دولت موقت به منظور آماده سازی مقدمات برگزاری انتخابات تاکید شده است.

حماس هنوز این خبر را تائید یا رد نکرده است. فتح و حماس ماه مه گذشته یک موافقتنامه آشتی ملی امضا کردند که در آن بر برگزاری انتخابات و تشکیل دولت موقت تاکید شده بود اما این موافقتنامه هنوز به اجرا در نیامده و علت آن تا حد زیادی اختلاف برسر فیاض بوده است. حماس فیاض را الت دست غرب می داند.

صلاح بردویل از سران حماس در غزه گفت: اگر فیاض در دولت موقت فلسطین حضور نداشته باشد، حماس تلاش برای اجرای موافقتنامه آشتی ملی با فتح را آغاز خواهد کرد.

تعداد تلفات درگیری‌های التحریر مصر به ۲ کشته و ۷۵۰ مجروح افزایش یافت

۲۰-۱۱-۲۰۱۱

به دنبال یورش نیروهای امنیتی مصر به تظاهرات‌کنندگان میدان التحریر که برای تحقق خواسته‌های خود در این میدان تحصن کرده بودند، ۲ نفر کشته و ۷۵۰ نفر مجروح شدند.

پیش از این تعداد کشته‌ها و مجروحان این درگیری‌ها ۱ نفر کشته و ٦٧٦ نفر مجروح اعلام شده بود، یکی از کشته‌شدگان یک فعال سیاسی به نام «بهاء السنوسی» و بنیانگذار «حزب التیار» اسکندریه و فرد دیگر یک جوان ۲۳ ساله مصری است که هردو با شلیک مستقیم گلوله کشته شده‌اند.

تظاهرات‌کنندگان مصری جمعه گذشته که اکثر آنها را خانواده‌های شهدای مصر و مجروحان آنها تشکیل می‌دادند، پس از شرکت در تظاهرات جمعه «آخرین خواسته» ضمن تاکید بر رد «سند السلمی» که اصلاحاتی را در قانون اساسی این کشور ایجاد کرده بود و حمایت از دمکراسی و تاکید بر انتقال قدرت از شورای عالی نظامی مصر به غیر نظامیان نهایتا تا می سال آینده میلادی اعلام کردند، تا تحقق خواسته‌های خود به اعتصاب خود در التحریر ادامه خواهند داد که بعد از ظهر روز گذشته با یورش نیروهای امنیتی برای واداشتن آنها به پایان دادن به اعتصاب خود مواجه شدند.

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ٦ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

رونمایی از بزرگترین قرآن جهان در قازان روسیه

۲۰-۱۱-۲۰۱۱

بزرگترین قرآن جهان هم اکنون در شهر قازان روسیه قرار دارد و هفته گذشته از این قرآن با حضور مسئولان دینی این کشور رونمایی شد.

شرکت«ریویرا» ایتالیا به درخواست صندوق «احیای یاناریش» به منظور احیای آثار تاریخی و فرهنگی جمهوری تاتارستان بزرگترین نسخه از قرآن کریم جهان را چاپ کرد و به قازان روسیه فرستاد.

طول این قرآن دو متر، عرض آن یک متر ونیم است که از ٦۳۲ صفحه تشکیل شده است و حدود ۸۰۰ کیلو گرم وزن دارد. در روی جلد آن قطعاتی از سنگهای مرمر، قیمتی و طلا و نقره کار شده است و بزرگترین قرآن جهان محسوب می شود.

بنابر گزارش الاهرام، الدوس فائزوف، مفتی جمهوری تاتارستان در این باره گفت: این نسخه بی نظیر از قرآن کریم هم اکنون در یکی از مساجد قازان قرار دارد و آن هدیه ای به تمام مسلمانان جهان است و تنها به تاتارستانی ها و مردم روسیه اختصاص ندارد.

شمارشگر آیه قرآن؛ اختراع جدید پژوهشگر مصری

۲۰-۱۱-۲۰۱۱

«شمارشگر تلاوت قرآن» یا یادآوری کننده تلاوت قرآن کریم وسیله ابتکاری جدیدی است که «محمود مرعی حسین محمد» فوق لیسانس تربیت هنری دانشگاه الازهر و مقیم استان قنای مصر آن را اختراع کرده است.

این دستگاه جدید متشکل از یک بخش پلاستیکی ساده است که قرآن در آن قرار می گیرد و به سه چرخنده متصل شده و یکی از آنها به پین مرکزی متصل است. این بخش متشکل از تعدادی شمارشگر دیجیتالی از آغاز تا پایان تلاوت و حفظ قرآن است.

این شمارشگر از شش چرخنده تولید شده و سه چرخنده اولی برای تعیین آیه آغازین و سه چرخنده دیگر برای تعیین آیه پایانی است. این بخش با تحریک سه چرخنده، شماره آیه ای که قاری هنگام پایان حفظ یا تلاوت برآن توقف کرده است، محاسبه می کند و به همین دلیل برای کسی که از این دستگاه استفاده می کند به راحتی می تواند شماره آیه ای که بر آن توقف کرده را به یاد بیاورد و دوباره هر زمانی که می خواهد برای تلاوت آن اقدام کند.

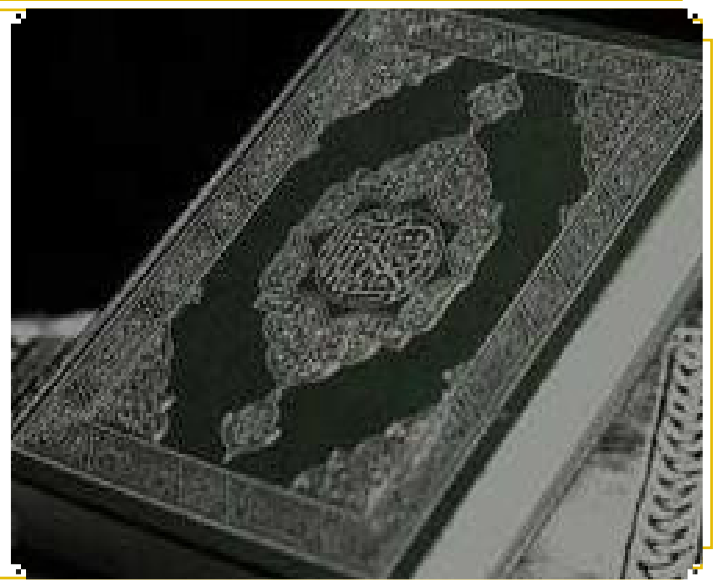

این وسیله به شکل نیم دایره و به قطر سه سانتیمتر است و با نوار حریری موجود در داخل هر قرآن به طور مستقیم به پین فلزی متصل می شود و بین صفحه های قرآنی فاصله می افتد.

محمود مرعی درباره این اختراع خود می گوید: این اختراع ساده ای است که به قاری برای یادآوری یا تعیین شماره آیه ای که از قبل برآن توقف داشته است، کمک می کند .

این وسیله همچنین به دانشجویان حفظ قرآن کریم در مشخص کردن شماره آیات که از آن حفظ را آغاز می کند و شماره آیه ای که هنگام حفظ به آن پایان می دهند، کمک می کند.

مسلمانان را برای استفاده از قرآن در هر مکانی برای حفظ قران کریم تشویق می کند.

محمود مرعی از دانشگاه پژوهش های علمی در سال ۲۰۱۰ میلادی به خاطر این اختراع جایزه گرفته بود. هزینه این اختراع واقعا پایین بود و از یک لیره تجاوز نمی کند به همین دلیل همه مسلمانان می توانند به راحتی آن را خریداری کنند.

اقامه ی نماز جمعه اهل سنت شیراز به امامت سید محمدیوسف وخشوری

۲٦-۱۱-۲۰۱۱

دبیر تشکل ائمه جمعه اهل سنت استان فارس جناب آقای سید محمدیوسف وخشوری خطبه ی نماز جمعه اهل سنت شیراز در مسجد رسول اکرم را بر عهده داشتند.

موضوع اصلی خطبه با توجه به پایان سال قمری و شروع سال جدید همزمان با ماه محرم، محاسبه ی نفس بود. ایشان گفتند: یک سال از عمرمان گذشت و یک سال به قبر نزدیکتر شدیم. ایشان با الهام از سخنان عمربن الخطاب به ضرورت و اهمیت محاسبه ی اعمال پرداختند. در ادامه ایشان با تفسیر آیات پایانی سوره حشر، عامل اصلی خودفراموشی را خدافراموشی دانستند.

در پایان، نماز جمعه به امامت شیخ وخشوری برگزار گردید.

حکم اعدام برای دو نفر از عاملان اختلاس سه‌هزار میلیاردتومانی

۲٦-۱۱-۲۰۱۱

حمیدرضا مقدم‌فر، معاون فرهنگی سپاه پاسداران ایران شب گذشته در نشست پرسش و پاسخ با دانشجویان دانشگاه اراک در پاسخ به سوالی مبنی بر نحوه برخورد با عاملان اختلاس سه هزار میلیارد تومانی گفته: شنیده‌ها حاکی از آن است که در جریان بررسی این پرونده برای دو نفر از عاملان اصلی اختلاس حکم اعدام و برای دو نفر دیگر حبس ابد در نظر گرفته شده است. عده‌ای در داخل و خارج به دنبال این هستند که این اختلاس را به دولت نسبت دهند این در حالی است که دامن دولت از چنین اتهامی پاک است و دولت هیچ دخالتی در این اختلاس نداشته است.

آماری درباره مصرف سیگار در ایران

۲٦-۱۱-۲۰۱۱

رییس اداره مبارزه با قاچاق شرکت دخانیات ایران در کرمانشاه گفت: ۱۲ میلیون نفر از ایرانیان سیگاری هستند.

به گزارش ایرنا مصطفی کربلایی افزود: در سال گذشته بیش از ۶۲ میلیارد نخ سیگار توسط افراد سیگاری در کشورمان مصرف شده است.

وی در حاشیه کارگاه آموزشی مبارزه با قاچاق کالای دخانی در کرمانشاه ؛ گفت: از این مجموع ۴۰ درصد را انواع سیگارهای قاچاق تشکیل می دهند و ۶۰ درصد دیگر نیز از محل تولیدات داخلی و سیگارهای مجاز وارداتی بوده است.

وی همچنین از کشف ۲۰ هزار کارتن انواع سیگار قاچاق در شش ماه نخست سالجاری در سراسر کشور خبر داد و ابراز امیدواری کرد که با این حجم از کشفیات، ریسک قاچاق محصولات دخانی بالا برود.

وی مرزهای غربی کشور را شاهراه قاچاق سیگار و کالای دخانی در کشور عنوان کرد و گفت: ۵۲ درصد از سیگار قاچاق ورودی به کشور از طریق مرزهای غربی کشور وارد می شود و پس از آن مرزهای شمالی با دو درصد، مرزهای جنوبی با ۲۳ درصد و مرزهای شرقی هم با پنج درصد در رتبه های بعدی قرار دارند.

وی عمده نقاط تولیدکننده سیگارهای قاچاق وارد شده به ایران را کشورهای چین، عراق، عجمان در امارات متحده عربی، ویتنام و یونان نام برد.

وی همچنین به خانواده ها هشدار داد که مراقب فرزندان خود باشند زیرا در مواردی آب نباتها و پاک کنهای طرح سیگار بصورت قاچاق وارد بازار شده اند و انگیزه این کار هم آشنا نمودن کودکان از همان سنین پایین با سیگار است.

کربلائی، گفت: با برآوردهایی که بعمل آمده است، گفته می شود که در صورت نبود مساله قاچاق سیگار در کشور، هر ساله ۱۸ هزار و ۳۰۰ میلیارد تومان به درآمدهای دولت اضافه می شد.

رییس اداره مبارزه با قاچاق شرکت دخانیات ایران همچنین در پاسخ به این سووال که از طرفی شاهد ممنوعیت قلیان کشیدن از سوی مراجع قضایی و قانونی کشور هستیم و از دیگر سو شاهد تولید توتون قلیان توسط شرکت دخانیات هستیم، که نوعی پارادوکس و تناقض را ایجاد کرده است گفت: متاسفانه قلیان در میان خانواده های ایرانی جا باز کرده و نمی توان از این واقعیت فرار کرد.

وی گفت: در مواردی پس از آزمایش توتونهای قلیان قاچاق، شاهد وجود مواردی چون سم، مواد افیونی و سرطانزا در این نوع توتونها بوده ایم بنابراین راه حل درست این است که لاجرم این محصول را با نظارت و کیفیت بهداشتی در کشورمان تولید و عرضه کنیم و به قاچاقچیان مجال عرضه این محصول را ندهیم.

نگرانی شرکت‌های ایتالیایی از تحریم نفت ایران

۲٦-۱۱-۲۰۱۱

در حالی که برخی از کشورهای اروپایی از تحریم نفت ایران استقبال کرده‌اند، اتحادیه نفت و شرکت‌های نفتی ایتالیا از عملی شدن چنین تحریمی ابراز نگرانی کرده‌اند.

به گزارش خبرگزاری رویترز، پیترو ده سیمونه، مدیر اتحادیه نفت ایتالیا، در این باره گفت: «با توجه به خط مشی دولت کنونی (ایتالیا) برای جلوگیری از تحریم‌ها هیچ کاری از دست ما برنمی‌آید»

ایتالیا روزانه نزدیک به ۲۰۰ هزار بشکه از نفت خام مورد نیاز خود را از ایران وارد می‌کند که برابر با ۱۳ درصد از کل واردات نفت خام این کشور است.

این در حالی است که ایتالیا واردات نفت خام از سوریه را نیز تحریم کرده است؛ پیشتر ایتالیا ۳ درصد از نفت خام مورد نیاز خود را از سوریه وارد می‌کرد.

یک معامله‌کننده نفت درباره تحریم احتمالی نفت ایران به خبرگزاری رویترز گفت: «قطع دسترسی به نفت خام ایران، یک فاجعه خواهد بود. این مسئله به اندازه کافی برای من روشن است.»

رویترز می‌افزاید اتحادیه نفت ایتالیا، گزارشی از ارزیابی‌ها و دیدگاه‌های شرکت‌های نفتی ایتالیا درباره تبعات تحریم ایران تهیه کرده و هفته گذشته آن را در اختیار دولت این کشور گذاشته است.

درگزارش اتحادیه آمده است که شرکت‌های نفتی ایتالیا، با تحریم نفت خام ایران مخالفند چراکه به گفته آنها چنین اقدامی به مثابه مجازات کشورهای اروپایی است و در مقابل برای شرکت‌های شرقی امتیاز غیرمنصفانه‌ای فراهم می‌کند و آنها به بهای ارزانتری نفت ایران را خریداری خواهند کرد.

یک معامله‌کننده نفت در یکی از شرکت‌های ایتالیایی در این باره می‌گوید: «تحریم‌ها به اروپا ضربه می‌زند و نه آمریکا یا هند و چین. با این بحران، این چه منطقی است که باری بر دوش خود بگذاریم که تاثیری هم در این موقعیت ندارد.»

طبق اعلام قبلی، قرار است وزیران خارجه اتحادیه اروپا روز پنجشنبه دهم آذرماه درباره تحریم نفت ایران به گفت‌وگو بنشینند.

همچنین قرار است اتحادیه نفت ایتالیا روز دوشنبه با وزیران این کشور درباره تحریم احتمالی ایران گفت‌وگو داشته باشد و در آن ساز وکار تحریم‌ها بررسی شود تا شرکت‌های نفتی این کشور کمتر صدمه ببینند.

ایران دومین تولیدکننده اوپک است و مشتریان اصلی‌اش در اروپا کشورهایی هستند که با بحران شدید اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کنند؛ بنا بر آماری که دولت آمریکا منتشر کرده، ایتالیا، اسپانیا و یونان هر کدام نزدیک به ۱۳ درصد از نفت خام خود را از ایران وارد می‌کنند.

پیترو ده سیمونه، مدیر اتحادیه نفت ایتالیا می‌گوید پیدا کردن منابع جایگزین و افزایش بهای نفت از مشکلاتی است که در پی تحریم ایران به وجود خواهد آمد.

به گفته سیمونه یک راه‌حل می‌تواند این باشد که به شرکت‌های ایتالیایی بین ٦ تا ۱۲ ماه وقت داده شود تا کشورهای جایگزینی مانند عربستان یا روسیه پیدا کنند.

رویترز می‌افزاید که معامله‌کنندگان نفت در ایتالیا از این انتقاد دارند که اتحادیه نفت برای جلوگیری از تحریم ایران کار چندانی نکرده و گزارشی هم که این اتحادیه برای دولت تهیه کرده آنچنانکه باید و شاید بازتاب نگرانی‌های شرکت‌های ایتالیایی نیست.

در حالی که آمریکا در تلاش است ایران را هرچه بیشتر منزوی کند، اتحادیه اروپا به طور اصولی موافقت خود را بر اعمال تحریم‌های بیشتر علیه ایران اعلام کرده است.

اعلام نتایجی بهت‌آور درباره اینترنت

۲٦-۱۱-۲۰۱۱

یافته‌های جدیدترین مطالعه‌ای که در زمینه اهمیت اینترنت در زندگی انسان‌ها انجام گرفته، نشان می‌دهد از هر سه دانشجو و استاد دانشگاه جوان، یک نفر اینترنت را به اندازه منابع مهمی از قبیل هوا، آب، غذا و سرپناه مهم و حیاتی دانسته و نمی‌تواند بدون آن زندگی کند. این نتایج در گزارش جهان مرتبط تکنولوژی «سیسکو» ۲۰۱۱ ارائه شده، گزارشی که پس از مطالعه بر روی دو هزار و ۸۰۰ دانشجو و استاد دانشگاه جوان در بازه سنی ۲۰ تا ۲۹ سالگی در ١٤ کشور مختلف منتشر شده است.

اینترنت مهمتر از آب آشامیدنی

در این گزارش آمده است که بیش از نیمی افراد مورد مطالعه اعلام کرده‌اند نمی‌توانند بدون اینترنت به زندگی خود ادامه دهند و از آن به عنوان بخشی لاینفک از زندگی‌شان یاد کرده‌اند که در بعضی موارد اهمیت آن از خودرو، ازدواج و رفاقت با دوستان نیز بیشتر بوده است.

چنین نتایج بهت‌آوری می‌تواند این تهدید را پررنگ کند که در آینده‌ای نه‌چندان دور انسان‌ها بسیاری از نیازهای اولیه و حیاتی خود را در ازای استفاده از اینترنت به فراموشی خواهند سپرد. شاید چنین برداشتی از این گزارش کمی بزرگنمایی باشد زیرا امروزه زندگی روزمره انسان‌ها و نیازهای روزمره آنها با تکنولوژی و اینترنت گره خورده و در صورت نبود اینترنت ممکن است در بسیاری از آنها خلل ایجاد شود.

با این همه نتایج مطالعه‌ای دیگر که توسط موزه علوم لندن بر روی سه هزار بزرگسال انجام گرفت نیز نشان از رتبه بسیار بالای اینترنت در زندگی انسان‌ها دارد. مطالعه بر روی

" مطالعه بر روی این سه هزار نفر نیز نشان داد بسیاری از آنها نمی‌توانند به ترتیب بدون: نور خورشید، اینترنت، آب آشامیدنی، یخچال و فیس‌بوک به زندگی خود ادامه دهند. "

این سه هزار نفر نیز نشان داد بسیاری از آنها نمی‌توانند به ترتیب بدون: نور خورشید، اینترنت، آب آشامیدنی، یخچال و فیس‌بوک به زندگی خود ادامه دهند.

اینترنت، جزء لاینفک زندگی

بر اساس گزارش سیسکو، در حال حاضر بسیاری از تکنولوژی‌ها وجود دارند که در صورت نبودنشان زندگی انسانها مختل شده و حتی به خطر خواهند افتاد با این همه در مطالعه سیسکو ٦٦ درصد از دانشجویان و ۵۸ درصد از اساتید، اینترنت را مهمترین تکنولوژی در زندگیشان عنوان کردند و بیش از ۵۵ درصد از دانشجویان و ٦۲ درصد از کارمندان دانشگاه‌ها اعلام کردند که بدون اینترنت که یکی از اجزای لاینفک زندگی آنها به شمار می‌رود، قادر به ادامه زندگی نخواهند بود.

نگاهی به دیگر صنایع و تکنولوژی‌ها نیز نشان داد تلفن‌های هوشمند از دیدگاه جهانی یکی از شایع‌ترین و رایج ترین ابزارها به شمار می‌رود که جایگاه رایانه‌های خانگی را به خطر انداخته‌اند، به طوریکه ۱۹ درصد از دانشجویان مورد مطالعه تلفن هوشمند خود را مهمترین ابزاری می‌دانند که در فعالیت‌های روزمره از آن استفاده می‌کنند در حالی که تنها ۲۰ درصد از دانشجویان در مورد رایانه‌های خانگی چنین نظری داشتند.

ارتباط نزدیک ۲۰ ساله‌ها با تکنولوژی‌های قابل حمل

در واقع نتایج این مطالعه نشان می‌دهد نسل ۲۰ ساله‌ها در جهان نسبت به مسن‌ترها ارتباط نزدیکتری با ابزارهای قابل حمل دارند. به گفته محققان برای بیش از یک نفر از هر دانشجو به‌روزرسانی صفحه شخصی در یک شبکه اجتماعی از اهمیت بالاتری از ازدواج، گوش دادن به موسیقی یا معاشرت با گروه دوستان برخوردار است.

رکود محبوبیت تلویزیون از دیگر نتایج قابل توجهی است که در این مطالعه به آن اشاره شده است زیرا کمتر از ٦ درصد از دانشجویان و ۸ درصد از اساتید از تلویزیون به عنوان یکی از مهمترین تکنولوژی‌های زندگی خود یاد کرده‌اند.

بر اساس گزارش ان بی سی، در حدود ۸۵ درصد از دانشجویان در این مطالعه اعلام کردند آرامش و تمرکز آنها در دوره‌ای یک ساعته دست کم یکبار به واسطه یک پیامک، تماس تلفنی و یا به‌روزرسانی در شبکه اجتماعی مختل می‌شود. در حدود ۱۹ درصد از دانشجویان این میزان را ٦ بار در هر ۱۰ دقیقه اعلام کرده‌اند در حالی که ۱۲ درصد از آنها حساب تعداد دفعات را از دست داده‌اند.

سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

تصاویر جالب

همراهی در راه خدا

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ٦ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

توهین به باورهای اهل سنت و تحریف تاریخ زیر سایه مراجع شیعه!

به نقل سایت: ناجی کرد

صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران که مستقیماً از بودجه ملی و مالیات تمام ایرانیان تأمین می‌شود در اقدامی موهن و مسبوق به سابقه، سریالی افسانه ای را با نام "مختارنامه" به کارگردانی داوود میرباقری (که پیش از این نیز کارگردانی افسانه ی امام علی رضی الله عنه را بر عهده داشت) روی آنتن برده است و برای میلیون ها ایرانی به نمایش گذاشته است. این فیلم که با بودجه ی هنگفت ۳۶ میلیاردی (که البته خودشان گفته اند حداکثر کمی بیش از نصف ارقام اعلام شده یعنی کمی بیش از ۱۸ میلیارد) ساخته شده و اخیرا به ۶ زبان زنده دنیا دوبله شده است. هم اکنون نیز این سریال در ۲ شبکه داخلی (شبکه اول سیما و شبکه قرآن!!!) در حال پخش است.

اگر از باب این هزینه ها و بریز و بپاش های حضرات برای ساخت این فیلم به اصطلاح فاخر!! اسلامی! و ایرانی! بگوییم سخن به درازا خواهد کشید. به همین مقدار که پیش تر گفتیم بسنده می‌کنیم و الباقی بماند برای خواننده منصف. فقط یادآوری این نکته ضروری است که اغلب فیلم های تراز اول دنیا و علی الخصوص فیلم های هالیوودی، بودجه مخارج آن از بخش خصوصی تأمین می‌شود اما فیلم هایی چون "مختارنامه"، "امام علی"، "چهل سرباز"، "یوسف پیامبر" و ... همگی از بودجه بیت المال و از مالیات و خون ملت ایران که غالباً قشر متوسط به پایین جامعه هستند تأمین می‌شوند.

علی ای حال، این فیلم افسانه ای، در راستای همان اهداف و سیاست ابلاغ شده به شخصیتی متعصب و رافضی به نام داوود میرباقری ساخته شده است که توهین به مقدسات و باورهای اهل سنت به هر شکل و شیوه ای را دنبال می‌کنند.

تمام حرف و سخن ما این است: آقایان! خواهشا شما که دم از شیعه ناب علوی می‌زنید به نمادهای ما توهین نکنید. حضرت علی در جنگ صفین به یاران خود دستور می‌دهند که به سپاه معاویه و شخص معاویه توهین نکنید و زبان به بدگویی نگشایید. شما که دم از علوی بودن می‌زنید لااقل یک بار نهج البلاغه را هم مطالعه کنید. در کشور ام القرای جهان اسلام و به قول شیعیان مملکت امام زمان، تمام هم و غم ما باید این باشد که از صاحبان قدرت و ثروت خواهش کنیم که به ما توهین نکنند.

در این سریال افسانه ای، آشکارا شمایل حضرت عبدالله بن زبیر (رضی الله عنهما) یکی از صحابه گرانقدر پیامبر اکرم ، با حالتی بسیار زننده و پیکری فربه نشان داده شده است و هم چنین شخصیت تاریخی و تأثیر گذار ایشان به عنوان شخصیتی قدرت پرست که دین را برای رسیدن به اهداف خود وسیله قرار داده، نمایش داده شده است.

یادم هست هنگامی که فیلم به یادماندنی و فاخر و ارزشمند "محمد رسول الله" اثر کارگردان برجسته جهان عرب "مصطفی عقاد" درباره زندگی مبارک حضرت رسول ساخته شد مراحل ساخت و فیلمنامه و هم چنین در آخر، خود فیلم توسط علمای اهل سنت مصر و علمای اهل تشیع لبنان تأیید شد سپس به اکران در آمد. چون وحدت اسلامی برای شخص وی بسیار اهمیت داشت و هرگز نمی خواست که بانی تفرقه در جامعه اسلامی باشد چون او هم به خوبی می‌دانست که تفرقه مصداق بارز شرک محسوب می‌شود. جای تأسف است در کشوری که مدعی وحدت اسلامی است و مخالفان خود و از جمله اهل سنت را به تحریک احساسات و اختلاف افکنی متهم می‌کند نه تنها برای تأیید فیلم های خود از علمای اهل سنت نظرخواهی نمی کنند بلکه در اقدامی وقیحانه اعتراض علمای اهل سنت به توهین ها و تحریف ها در فیلم های تاریخی ساخت ایران را نیز بر نمی تابند.

حضرات، اعتراض علمای اهل سنت به این فیلم افسانه ای (و فیلم های خائنانه ای از این دست) را در جهت تخریب وحدت اسلامی می‌دانند. واقعا گستاخی و بی ادبی هم حدی دارد. به نمادهای اهل سنت توهین می‌کنند و اگر هم اعتراض کنیم که چرا توهین می‌کنید متهم به تخریب وحدت اسلامی می‌شویم؟ کدام وحدت اسلامی؟! وحدت اسلامی که در آن شما اهانت به اهل سنت و توهین به نمادهای ایشان را حق خود بپندارید و اعتراض علمای اهل سنت به توهین ها و بی ادبی های شما را حمل بر تخریب وحدت اسلامی بدانید از دید ما قابل قبول نیست. این وحدت اسلامی نیست، بلکه ظلمی غیر اخلاقی و غیر انسانی و با نادیده گرفتن ابتدایی ترین حقوق انسانی شخص است. این که علمای اهل سنت به خاطر اعتراض به توهین های شما به تخریب وحدت متهم شوند بیش تر به تکه ای از فیلم «قهوه تلخ» می‌ماند که به سبب اهمیت موضوع، عین دیالوگ های آن را در این جا نقل می‌کنم:

– مستشار الملک: سلام علیکم، صبح به خیر!

– بلد الملک: به به! جناب مستشار! چه شده صبح به این زودی مصدع اوقات شده ای؟

– سرباز: قربان! طبق معمول برای زیر سوال بردن نظمیه آمده است.

– بلد الملک: این که کارش است! اگر ما "باطوم" مان را تا دسته عسل بکنیم و بکنیم توی حلقش، باز انتقاد می‌کند پدرسوخته!

که واقعا گویای این ظلم و ستم شما به اهل سنت با نام "وحدت اسلامی" است. شما وحدتی را دوست دارید که اگر باطوم تان را تا حلق اهل سنت وارد کنید و اهل سنت هم هیچ انتقادی مطرح نسازد و اگر هم انتقاد کند متهم به "تخریب وحدت اسلامی" می‌شود. واقعا از این وقیحانه تر امکان پذیر است؟!

به هر ترتیب آیا به راستی مصطفی عقاد نمی توانست بدون نظرخواهی از علمای شیعه، فیلم خود را بسازد؟ به راستی چه فیلم هایی در اذهان تاریخی ملت های جهان باقی می‌مانند؟ فیلم های ارزشمندی چون "محمد رسول الله" یا فیلم هایی چون "افسانه امام علی" و "یوسف پیامبر" که سر آخر با فضاحت کارگردان فیلم و هم چنین اس ام اس ها و جوک های بسیار در تاریخ سینمای ایران به فراموشی سپرده شدند؟

علمای اهل سنت ایران و سایر نقاط جهان و هم چنین شیعیان منصف و آگاه در مقابل این فتنه ی برنامه ریزی شده ساکت ننشتند و اعتراض های فراوانی را متوجه این فیلم کردند. در اولین واکنش، رهبر مذهبی اهل سنت ایران، مولانا عبدالحمید نسبت به پخش آن اعتراض کرده و گفتند:

«در سریالی که به نام مختارنامه که از شبکه یک سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شود، در مواردی به باورها و مقدسات اهل سنت اهانت می‌شود و در این باره مردم به ما مراجعه کرده اند. بنده به مدیریت صدا و سیمای کشور تذکر می‌دهم که این موارد را هرچه سریع تر اصلاح کند».

از طرف دیگر علمای الازهر نیز در سخنان جداگانه ای نسبت به توهین به مقدسات اهل سنت و صحابه گرانقدر پیامبر در این فیلم اعتراض کردند. محمد رفاعه الطهطاوی، سخنگوی رسمی الازهر، در گفتگو با الشرق الاوسط گفت: با اهانت به صحابه رسولالله صلی الله علیه وآله وسلم و همسرانش مخالف است. وی از کمیته تقریب بین مذاهب در ایران خواست برای جلوگیری از ایجاد فتنه مذهبی فوری اقدام نماید.

محمد رأفت عثمان، عضو مجمع پژوهشهای اسلامی الازهر هم با تاکید بر لزوم احترام به صحابه رسولالله صلی الله علیه وآله وسلم گفت: یکی از احکام ثابت در اسلام حرمت اهانت به هر انسانی است، چه حاضر و چه غائب، چه زنده و چه مرده، که این حکم نشأت گرفته از قرآن کریم و سنت شریف است. عثمان گفت: همیشه باید صحابه رسولالله صلی الله علیه وآله وسلم را واسطه میان خود و رسول بدانیم.

علمای الازهر نسبت به پخش سریال مختارنامه اعتراض کردند.

مولوی عبدالغفار شیخ جامی امام جمعه خیرآباد – از توابع شهرستان تایباد در استان خراسان رضوی– در بخشی از سخنان خود در مراسم نماز جمعه این روستا نیز نسبت به توهین به مقدسات اهل سنت و هم چنین شخصیت حضرت عبدالله بن زبیر در فیلم مختارنامه اعتراض کردند. ایشان در بخشی از بیانات خود افزودند:

«متاسفانه این روزها رسانه ملی که از مال همه ملت اداره می‌شود با پخش سریال "مختارنامه" این صحابی بزرگوار رسول اکرم را شخصی عیاش و جاه طلب معرفی میکند و در مصاحبههایی که از صدا و سیما پخش میشود پیوسته به این صحابی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توهین میشود. تقاضای ما از صدا و سیما این است که با پخش چنین برنامههایی قلب جامعه اهل سنت، که بخش بزرگی از ایران هستند و دومین اکثریت مذهبی ایران اسلامی را تشکیل میدهند– را جریحه دار نکند و مسئولین باید مانع پخش چنین توهین هایی بشوند. چرا که اینها نه به نفع شیعه است و نه به نفع اهل سنت.»

ماجرای مختارنامه و توهین به مقدسات زمانی عجیب می‌شود که اعتراض دسته جمعی مراجع بزرگ قم و از جمله آیت الله العظمی وحید حراسانی به پخش چهره ی حضرت عباس رضی الله عنه بالا می‌گیرد.

آیت الله العظمی وحید خراسانی در اعتراض به پخش چهره حضرت عباس در این فیلم می‌گویند:

« آنچه من شنیده‌ام که خدا نکند که چنین باشد، غلطی است که می‌خواهند انجام بدهند که اگر این غلط را انجام دادند، من وظیفه‌ام این است که به آنها گوشزد کنم، اگر سعادتمند باشند در دنیا بیچاره خواهند شد و اگر اهل شقاوت باشند در دنیا آسیبی به آنها نخواهد رسید ولی آن وقتی که دست بریده حضرت عباس وارد محشر بشود، کمر همه آنها را خواهد شکست که برای ابد از رحمت خدا محروم باشند.»

این مرجع تقلید با بیان اینکه «شنیده‌ام می‌خواهند – لا اله الا الله– می‌خواهند قمر بنی هاشم را به نقش هنرپیشه ها درآورند؛» تأکید کردند: «کسی که حجت خدا مقابل قبر او می‌ایستد و می‌گوید "سلام خدا، سلام تمام انبیاء، سلام تمام اوصیاء و سلام تمام شهداء بر تو یابن امیرالمؤمنین؛ کسی که هر صبح و شب، خدا و ۱۲۴هزار پیغمبر به او سلام می‌کنند، این را می‌خواهند به نقش هنرپیشه ها درآورند.» وی افزود: «خدا نکند چنین غلطی بکنند؛ آن وقت هر چه پیش آید و هر چه ما بگوییم معذوریم.» آیت الله وحید خراسانی تأکید کرد: «اگر چنین غلطی بکنند بدانند که تاسوعای امسال، غیر از تاسوعاهای هر سال است. در اثر این صحبت غلط، باید جوان های غیرتمند فانی در قمر بنی هاشم، روز تاسوعای امسال، محشری برپا کنند در عزای قمر بنی هاشم تا بگویند ای دستبریده کربلا..! ای فرق سر پاشیده از عمود در راه خدا..! تو، تو بالاتر از اینی.»

طبق نظر خود علمای شیعه، حضرت عباس نه جزو معصومین شیعه است و نه جزو ائمه آن. اعتراض این مرجع تقلیدِ بسیاری از شیعیان ایران در حالی صورت می‌گیرد که نمایش چهره تصاویر پیامبران الهی (سلام الله علیهم اجمعین) و حتی پیامبران اولوالعظمی چون حضرت عیسی در رسانه ملی بارها و بارها در سریال های مختلف تلویزیونی صورت گرفته است و نه تنها ایشان (که شخصیت علمی و مذهبی شان برای ما قابل تکریم و احترام می‌باشد) اعتراضی نکرده‌اند بلکه در پاره‌ای موارد به صدای کف و سوت دیگران به این گونه فیلم ها واکنشی نشان نداده و سکوت اختیار کرده‌اند.

به راستی آیا جایگاه پیامبران الهی والاتر و برتر است یا جایگاه حضرت عباس که جزو تابعین رسول الله بود؟! آیت الله وحید خراسانی که می‌خواهند به خاطر نمایش چهره حضرت عباس "محشری" در تاسوعا برپا کنند آیا دلشان از حب پیامبران الهی بی قرار و شیدا نیست که به خاطر نمایش چهره ی نامربوط و زشت حضرت عیسی علیه‌السلام و دیگر پیامبران در رسانه به اصطلاح ملی، حتی "خم به ابرو" بیاورند؟ آیا ترازوی سبک و سنگینی عدل سخن راضی می‌شود که به تحریف تاریخ و توهین به شخصیت حضرت عبدالله بن زبیر نیز اعتراض نکنند اما نمایش چهره حضرت عباس را "غلط" بنامند؟!

آیا کفه استقامت و قدرت سیاسی و مذهبی شان بر آن چرخید تا به پخش موسیقی صدای یک زن در تیراژ پایانی این فیلم اعتراض کنند؟ جالب آن که خانمی که صدایش بدون کسب اجازه رسمی (که در اصطلاح فن یک نوع دزدی رسانه‌ای محسوب می‌شود) در این فیلم پخش شد در یک مصاحبه اعلام کرد: «به ما می‌گویند پخش صدای زن حرام است ولی به خودشان که می‌رسد صدای مرا پخش می‌کنند.»

از دیدگاه ما اعتراض آیت الله خراسانی به نمایش چهره حضرت عباس نه برای قداست این شخصیت تاریخی و بزرگ اسلامی بلکه برای کسب وجهه ی بیش تر میان عامه مردم صورت گرفته‌است تا با استفاده از روحیات و عواطف و احساسات مردم، قدرت سیاسی خویش را به نمایش بگذارند وگرنه برای حضرت آیت الله، عدم نمایش چهره پیامبران اولوالعظم ارجح بود نه تابعی رسول الله. البته در جامعه‌ای که ساختن لطیفه برای پیامبران الهی چون حضرت یوسف نبی (که سریال زندگی ایشان نیز با آن اوضاع اسفبار و خرافات وحشتناک و هم چنین دزدی رسانه‌ای آقای سلحشور کارگردان سریال مذکور از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد) هیچ توبیخی ندارد اما ساختن لطیفه برای شمشیر دو لبه ی حضرت علی رضی الله عنه قمار با زندگی معنا می‌گیرد انتظاری بیش از این نیست که عوام فریبی جای خود را به استدلال های منطقی و عقلی و قرآنی بدهد.

اخیراً شنیده‌ایم که آیت الله مکارم شیرازی، نویسنده تفسیر نمونه نیز در سخنانی نسبت به موج اعتراض ها به فیلم افسانه‌ای "مختارنامه" واکنش داده و می‌گویند: «برخی از عالمان سنی اعتراض کردهاند که برخی از برنامههای تاریخی صدا وسیما اهانت به صحابه پیامبر است حال آن که باید توجه کنند که اهانت، با نقل یک مسئله و حکایت تاریخی فرق دارد.»

جای تأسف است که یک آیت الله با آن همه سواد و معلومات مذهبی و صاحب کتب بزرگی چون تفسیر نمونه و مقالات و سخنرانی های بسیار، این گونه چشم خود را بر واقعیات و حقیقت های تاریخی ببندد و با اظهار نظری عجولانه و خارج از عرف و منطق برای توجیه یک فیلم افسانه ای، شخصیت حوزوی و علمی خود را زیر سوال ببرد.

ای کاش ایشان توجه می‌کردند که در فیلمی که سنگ آن را به سینه زده و دم از نقل تاریخ بدون توهین می‌زنند سن حضرت عبدالله بن زبیر بسیار پیرتر از مختار ثقفی نمایش داده شده است در حالی که مختار ثقفی سال اول هجری به دنیا می‌آید و حضرت عبدالله بن زبیر سال دوم هجری. یعنی حتی مختار یک سال بزرگ تر از حضرت عبدالله بن زبیر بوده است. این ماجرا به قدری مفتضح بود که صدای آقای دوانی، یکی از کارشناسان ثابت برنامه "هنگام درنگ" را نیز در آورد اما هم چنان حضرت آیت الله دم از نقل تاریخ می‌زنند. کارگردانی که هنوز مقدار سن و سال یک شخصیت تاریخی را تشخیص نمی دهد چگونه می‌توان اطمینان داشت که سایر روایت های تاریخی آن صحیح باشد و حضرت آیت الله از آن دفاع کنند؟ چگونه حاضراند دین خود را به خاطر دنیای دیگری به خطر بیندازند؟

از طرف دیگر، شمایل حضرت عبدالله بن زبیر شخصی فربه که توانایی بلند کردن یک شمشیر را هم ندارد نشان داده شده است در حالی که ما هم در کتب معتبر تاریخی خوانده‌ایم که هنگامی که یزیدیان زمان وی را به شهادت می‌رسانند چه دفاع جانانه‌ای می‌کنند و به تنهایی ۳۰ تن از یزیدیان را به هلاکت می‌رساند. ماجرای توصیه حضرت اسماء، دختر حضرت ابوبکر صدیق و مادر حضرت عبدالله بن زبیر به پسرش در جنگ و نبرد نابرابر با یزیدیان، در کتب تاریخی بسیار مشهور است. آیا آن تن فربه توانایی آن دلاوری و شهامت و جنگجویی را داشت؟ پس چرا چشم بر روی واقعیت بستید و لب نگشودید؟ این ها را گفتم که فقط به ظاهر نشان داده شده ی حضرت عبدالله بن زبیر در فیلم مذکور بر اساس همان نقل تاریخی که از آن دم می‌زنید نقد کنیم حال بماند از خیانت و تحریف و بی تقوایی در قبال شخصیت بزرگ و سترگ ایشان در این فیلم تاریخی، که ان شا الله در سلسله مطالبی به آن هم خواهیم پرداخت تا "سیه روی شود هرکه در او غش باشد".

وانگهی اگر غصه حضرت آیت الله نقل تاریخ است پس چرا به یکی از همین منتقدین اجازه داده نمی شود تا به مدت نیم ساعت در همین رسانه به اصطلاح ملی (و در حقیقت رسانه حزبی) به توهین ها و انتقادها پاسخ دهند؟ چه ترسی از این موضوع وجود دارد؟

شما که ادعا کرده‌اید: «کمترین اهانت به برادر مسلمان موجب خارج شدن از ولایت ایمانی و اخوت اسلامی است.» آیا هیچ به این فیلم نظر کرده‌اید که صحنه نماز گزاردن عمرسعد و مختار را ببینید؟ یا صحنه غذا خوردن حضرت عبدالله بن زبیر را دیده‌اید؟ یا صحنه استراحت کردن ایشان را نگریسته‌اید؟ آیا این کار، نقل یک واقعه تاریخی یا حتی نقد یک شخصیت تاریخی است؟ شما و هم مسلکان تان که فیلم مارمولک را به اهانت به روحانیت و ارائه تصویری غیر واقعی از این قشر متهم کردید (در حالی که این فیلم بیش تر به توجیه چهره روحانیت پرداخته بود) چرا این موارد را نیز از دیده نگذراندید و هیچ نگفتید؟ مگر خون روحانیت شیعه از صحابه پیامبر اکرم رنگین تر است؟ چه آن که اصلا مقایسه این دو قشر ، قیاس مع الفارق است.

جالب تر از همه این که منابع خبری در کشور کویت از پخش قریبالوقوع سریال «حسن و حسین» با به تصویر کشیدن چهره حسنین (رضی الله عنهما) در برخی کشورهای عربی خبر دادند. این اقدام با اعتراض شیعیان کویت (که از نفوذ اقتصادی و بالطبع سیاسی زیادی برخوردارند و کشور کویت نیز به عقاید آن ها بسیار احترام می‌گذارد، دقیقاً بر عکس کشور ما) مواجه شد و عوامل فیلم، فیلمبرداری را در کشور اردن انجام دادند.

قرار شد که رمضان امسال این فیلم در قطر به نمایش گذاشته شود اما شیعیان قطر به این امر اعتراض کردند و حجتالاسلام مهری، از روافض تندرو و تکفیری کویت طی فتوایی عدم جواز شرعی مشاهده و پخش این سریال را صادر کرده بود. وی که وکیل مراجع قم و نجف در کویت است، این کار را توهینی به شیعیان و سادات دانسته است.

به تصویر کشیده شدن تصویر حسنین (رضی الله عنهما) توهین به شیعیان، سادات و هم چنین این دو شخصیت بزرگوار تاریخ اسلام تلقی می‌شود اما توهین و بی ادبی های فیلم های ایرانی به ساحت صحابه بزرگوار و مجاهد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و هم چنین حضرت عبدالله بن زبیر (رضی الله عنهما) نقل تاریخ تعبیر می‌شود. واقعا بی شرمی تا کی؟

آقای آیت الله! بغض و کینه تا کی؟!

از دیدگاه ما، این سخنان آیت الله مکارم شیرازی در امتداد همان روحیه ی قدرت طلبی مذهبی ایشان است تا خود را به عنوان "مفتی اعظم شیعیان" بالاتر از آیت الله سیستانی، وحید خراسانی و ... قرار دهند. صدا و سیما که برای سخنان ایشان کم ترین ارجی قائل نبود به یک باره به بازتاب سخنان ایشان در نقد علمای اهل سنت در مورد مختارنامه پرداخت. جالب آن که ایشان صدای خواننده زن را حرام می‌دانند و صدا و سیما در همین فیلم، تکخوانی یک زن را در تیراژ پایانی بر می‌گزیند. حضرت آیت الله!! گفته بودند: «گوش دادن به سرودهایی که یک زن تکخوانی کرده حرام است» اگر صدا و سیما حرجی برای این سخنان و فتوایشان قائل بود قطعا آن را اعمال می‌کرد پس مشخص است که بازتاب سخنان ایشان در مورد نقد علمای اهل سنت از فیلم مختارنامه تنها به منظور وسیله قرار دادن شخصیت علمی ایشان برای اهداف سازمانی خویش است.

آقای آیت الله! ببینید در میان چه بازی قرار گرفته‌اید!اما از همه ی این ها مهم تر این که پخش این فیلم موهن و توهین های وقیحانه به صحابه گرانقدر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از سوی میرباقری و عزت الله ضرغامی، رئیس سازمان صدا و سیما در حالی صورت می‌گیرد که مصداق بارز "توهین به نمادهای اهل سنت" است که اخیرا در فتوایی از جانب آیت الله خامنه‌ای صراحتاً حرام اعلام شد و جالب تر آن که این فتوا ، هنگام انتشار در صدا و سیما بازتابی بسیار حفیف داشت گویا برای مذاق حضرات،این فتوا نیز چندان خوش نیامده است.

آیت الله خامنه‌ای در فتوای خود آورده است: «اهانت به نمادهای برادران اهل سنت از جمله اتهام زنی به همسر پیامبر اسلام [ام المومنین حضرت عایشه صدیقه (سلام الله علیها)] حرام است. این موضوع شامل زنان همه پیامبران و به ویژه سید الانبیاء پیامبر اعظم –حضرت محمد –می شود.»

گویا برای آقای میرباقری و ملأ اطرافش که در توجیه فیلم های خرافی و توهین آمیز و افسانه‌ای یدی طولی دارند یا صحابه گرانقدر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و از جمله حضرت عبدالله بن زبیر جزو نمادهای اهل سنت محسوب نمی شوند و نمادهای اهل سنت اصولا باید دارای شاخ ها و دم هایی باشند تا حضرات آن ها را بشناسند و توهین نکنند و یا این که با این اقدام در پی بی اعتبار کردن فتوای مزبور و دهن کجی به شخص آیت الله خامنه‌ای بوده‌اند که از دیدگاه ما مورد دوم به حقیقت نزدیک تر است چون خود آنان نیز خوب می‌دانند که صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جزو نمادهای اهل سنت بوده و خط قرمز آنان محسوب می‌شود ضمن آن که بی اعتنایی به سخنان آیت الله خامنه‌ای هم در سازمان صدا و سیما و هم در میان مسئولین رده بالای دولت سابقه هم دارد کما این که خود آیت الله خامنه‌ای در دیدار با دانشجویان به عملکرد صدا و سیما به شدت اعتراض می‌کنند.

سخنانم را با دو جمله از حضرت حسین رضی الله عنه به پایان می‌رسانم امیدوارم کسانی که دم از حسینی بودن می‌زنند، کوفی وار تفرقه و ظلم را در جامعه رواج ندهند و این سخن حضرت حسین را همیشه به یاد داشته باشند که موی بر تن هر انسان آزاده‌ای راست می‌کند. حضرت حسین می‌فرمایند:

«مَنْ أَهَانَ لِی وَلِیّاً فَقَدْ بَارَزَنِی بِالْمُحَارَبَةِ» «اهانت به دیگران و بردن آبروی افراد، مثل جنگ با خداوند متعال است.»

در جایی دیگر نیز می‌فرمایند: «یا بُنَیَّ إِیَّاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا یَجِدُ عَلَیْکَ نَاصِراً إِلَّا اللهَ» «ای فرزندم، از ظلم به کسی که در برابر تو ، هیچ یاری کنندهای به جز خداوند ندارد، بر حذر باش.»

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

فتوای علمای شیعه و توجیه دروغ تاریخی‌شان!

نویسنده: محمدباقرسجودی

باید اعتراف کنم که ملایان شیعه در استفاده از داستان شهادت حضرت حسین برای تحریک احساسات و تاثیرگزاری بر مردم شیعه کاملا موفق بوده‌اند، حتی باور کنید که آدمی چون من که بقول شیعه‌ها از فرق سر تا نک پا وهابی! (موحد) است؛ با خواندن داستان زیر در سایت معتبر تابناک، بشدت تحت تاثیر قرار گرفت و قدرت فکر کردن برای چند دقیقه از من هم سلب شد اما بخود نهیب زدم که آیا این ملایان کذاب را نمیشناسی؟

شما اول داستان را بخوانید تا ببیند چقدر تاثیرگزار است، دل سنگ را هم آب میکند:

شیعه میگوید:

حضرت سیدالشهدا(ع) دختری به نام رقیه داشتند که در سن سه سالگی در خرابه شام به شهادت رسید (منتخب التواریخ ص۲۹۹) مادر حضرت رقیه مطابق اکثر نقل‌ها «ام اسحاق» نام دارد که فضایل و مناقب بسیاری را برای آن بانو بر می‌شمارند. (ترجمه ارشاد ج۲ ص۱۹۷)

حضرت رقیه در ماه شعبان چشم به جهان گشود، سن مبارک آن حضرت هنگام شهادت سه سال بود.

مورخ خبیر عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، هم عصر خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب کامل بهایی مینویسد دخترک سه چهار ساله‌ای که خاندان امام حسین(ع) در خرابه شام شب هنگام، خواب پدر را دید و بهانه پدر نمود به یزید گفت: سر پدر را برایش ببرند، سر مقدس را آورده و در کنار دختر قرار دادند، آن دختر از غم پدر فریادی برآورد و جان داد.

نام حضرت رقیه علاوه بر کتب مشهوری چون لهوف و... در قصیده سوزناک سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق(ع) آمده و علمای بزرگی همچون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی و... به آن تصریح کرده‌اند. (از: ستاره درخشان شام)

بخشی از صحبتهای حضرت رقیه(س) با سر پدر:

یا ابتاه منالذی خضبک بدمائک (پدر چه کسی محاسنت را با خونت خضاب کرد)

یا ابتاه منالذی قطع وریدک (چه کسی رگ گردنت را برید)

یا ابتاه لیتنی لک الفدا (ای پدر کاش من قربانت میشدم)

یا ابتاه لیتنی توسدت التراب و لا اری شیبک مخضباً بدما (ای پدر کاش خاک مرا در آغوش میکشید تا محاسنت را به خون رنگی نمیدیدم (معالیالسبطی).

هنگامی که زن غساله بدن حضرت رقیه را غسل میداد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟ زینب(س) فرمود: چه میخواهی؟ زن غساله گفت: چرا بدن این طفل کبود است، آیا به بیماری مبتلا بوده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ای زن او بیمار نبود، این کبودها آثار تازیانه و ضربه‌های دشمن است. (الوقایع و الحوادث ج ۵ ص ۸۱)

اثبات دروغ شیعه:

یک دختر بچه سه ساله تصور واضحی از مرگ ندارد بلکه اصلا مرگ را نمیشناسد! چه برسد به اینکه قبر و خاک را بشناسد و چه برسد به اینکه بگوید: «ای پدر کاش خاک مرا در آغوش میکشید تا محاسنت را به خون رنگی نمیدیدم»

سه جمله دیگری که از دخترک سه ساله نقل کرده اند نیز نمیتواند سخنان یک دخترک در این سن باشد، از بچه‌های سه ساله اطرافتان بپرسید آیا رگ را میشناسند تا رگ گردن را بشناسند؟ آیا قبر را میشناسند تا رفتن بدرون قبر را بشناسند!

و نکته عجیب این است که اینها در اول آنقدر دخترک را احمق تصور کردند که فکر کردند اگر سر بریده حسین را بهش بدهند خیال میکند زنده است و سر مرده خون آلود بی تن و بدن را از سر یک آدم زنده فرق نمی نهد!!!!!

باز به دنبالش این سخنی که فقط افرادی امثال شیخ سعدی میتوانند بسرایند را به همان دخترکی که چند لحظه پیشتر او را هالو می پنداشتند، نسبت میدهند!!!

و دروغ دیگر اینکه میگویند یزیدیان اینقدر دلسوز شدند که خواستند دخترک را ساکت کنند آنهم با آن طریق عجیب.

یا شاید میخواهند بگویند که یزید سادیسم داشت و میخواست دخترک را بیشتر آزار بدهد! در این صورت لازم بود همه شیون کنند و در میان شیون همه اسیران، صدای دخترک گم میشد نه اینکه ساکت و به تماشا بنشینند! مگر حسین فقط مال رقیه بود؟!!

و نکته دیگر اینکه، سر بریده حسین که به ادعای دروغ ملایان شیعه جلوی یزید بر سر نیزه، سخنرانی کرد باید با دخترش هم حرف میزد تا که دخترک بیتاب آرام میشد! سر در جایی که باید صحبت کند صحبت نمیکند چرا؟

و این دروغ را ببینید که میگویند غسال آمد تا دخترک را غسل دهد این نادانان تصور میکنند در قدیم ها مرده شور خانه و غسال خانه بوده!! نه دوستان آنوقت ها هرکس میمرد خاندان خودش میت را شستشو میدادند (و شستشو دادن دخترک سه ساله آسان است) و البته اگر کسی ملکه بود باز خادم ها اینکار را میکردند ولی در فرض شما زینب خودش در آن وقت حیثیتش از خادم نیز کمتر بوده و در خرابه ساکن بوده! پس دلیلی نداشت که یزید برایش خادم بفرستند.

پیامبر فرموده اگر خجالت نمیشی هرچه میخواهی بکن .

حالا این علمای شیعه خجالت نمیکشند که هرچه دلشان خواست میگویند.

اما گاهی صدای خود شیعه‌ها هم در می‌آید و با استناد به کتاب‌های خودشون حرف سنی‌ها را تایید میکنند و میگویند حسین فرزندی بنام رقیه نداشته است!

اما علمای شیعه حالا چگونه بگویند که این حرف ها دروغ بوده است؟ سالانه میلیونها نفر به زیارت قبر رقیه در شام رفته و میروند! لذا حق و حقیقت را منکر میشوند و ببینید فتوای علمای آنها را:

پاسخ آیت الله العظمی مکارم شیرازی و پاسخ آیت الله العظمی نوری همدانی در باره این شبهه را در تصاویر می‌توانید مطالعه فرمایید.

ای ملت شیعه!

آیا وقت آن نرسیده که فریب این قیافه های غلط انداز را نخورید؟ و آیا هنگام آن نرسیده که خویشتن و اهل بیت خودتان را از دام های دروغگویان نجات دهید؟ و آیا نباید آخرت و عاقبت خود و خانواده خود را ختم به خیر کنید؟

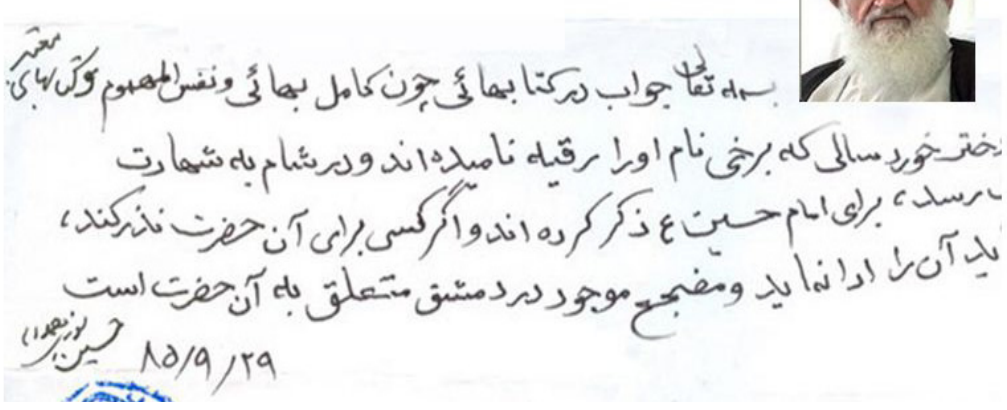

قمه‌زنی شیعه‌ها، دقیقا پیروی از کار حسین رضی الله عنه است!!!

نویسنده: محمدباقرسجودی

آیت الله العظمی سبحانی:

سنت الهی بر این است که همیشه مسببات از طریق اسباب خواسته شود.

ایشان بااشاره به اینکه قرآن کریم تبرک جستن را در شرایع گذشته نقل کرده و به آنها اشاره داشته است، گفتند: یکی از این مثالها درباره داستان یعقوب وپیراهن یوسف است که میفرماید:«اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَـٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ»(یوسف : ۹۳) «این پیراهن مرابرید، و بر صورت پدرم بیندازید، بینا میشود! و همه نزدیکان خود را نزد من بیاورید!»

ایشان اضافه کردند: خدای متعال از طریق سبب غیرطبیعی هم پیراهن و هم اراده یوسف را در اینجا موثر نموده است.

این مرجع تقلید گفتند: مسبب الاسباب خداست که خیر را در یک واسطه خاص گذاشته و به اذن او موثر میشود بنابراین اگر تبرک صحیح نمی بود، خداوند برای آن بیان و تصدیقی در قرآن نمیآورد.

پاسخ اهل سنت:

متاسفانه باز این مرجع تقلید محترم به کاهدان زد و رو به ترکستان نماز خواند.

ببینید اگر پیراهن یک پیغمبر خداوند، دلیل بر مبارک بودن ضریح باشد، پس چرا دلیل بر مبارک بودن پیراهن پیغمبر دیگری نشد؟ مگر یعقوب پیامبر خودش پیراهن نداشت که به چشمش بمالد؟ پس ای نادانان! وقتی شما نمیتوانید پیراهن یعقوب را بر پیراهن یوسف قیاس کنید، پس چرا سنگ کربلا را با پیراهن یوسف مقایسه میکنید؟

بنابراین، اگر در پیراهن یوسف خاصیتی باشد دلیل نیست که این خاصیت در پیراهن حسین یا هر ولی دیگری هم باشد! چنانکه دیدیم در پیراهن یعقوب نبود.

از این جالب تر: حتی شما نمیتوانید یک پیراهن یوسف را با پیراهن دیگرش مقایسه کنید!

دلیل:

آیا از یاد بردید که یک پیراهن دیگر یوسف پیش یعقوب بود (همان پیراهن آلوده به خون دروغ که برادرانش در شب گم شدن یوسف به پیش پدر نهادند) اما با آنکه پیراهن یوسف بود باز با یک پیراهن عادی فرق نداشت، مثل هر لباس دیگری.... و هرگز پدر را شفا نداد.

حال اگر نتوان یک پیراهن یوسف را با پیراهن دیگرش مقایسه کرد، پس چگونه است که ای نادانان! آن لباس مخصوص را، با طلای ضریح قبر علی رضی الله عنه مقایسه میکنید؟

آیت الله العظمی سبحانی در ادامه میگوید:

علاوه بر این تبرک جستن، اظهار علاقه و محبت از دیگر دلایل بوسیدن و احترام کردن ضریح حرم ائمه و... است و این عمل از روی عبادت و بندگی نیست.

پاسخ اهل سنت:

باز هم قیاس باطل اظهار محبت نیز یک چهارچوبی دارد، که شرع آنرا تعیین میکند نه من و نه تو.

محبت به کودک، مثل محبت به مادر نیست، برای اظهار محبت به کودک میتوانی او را در بغل بنشانی، اما با مادر که نمیشود! فقط باید دست او را ببوسی، پس تحت عنوان محبت هر غلطی نمیتوان کرد! از این اظهار محبت شما بوی شرک میاید.

بعد دروغ چرا؟ شما که فقط نمیبوسید بلکه از مرده حاجت هم میخواهید!

و عملکرد امامان جلوی چشم ماست، ندیدیم که حسین برود برای اظهار محبت به پدرش، قبرش را ببوسد.

و بالاترین نوع محبت،اظهار محبت به الله است و الله در باره روش اظهار محبت به خودش نمیگوید کعبه را ببوسید، بلکه میفرماید:

«قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّـهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّـهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ » (آل عمران: ۳۱)

بگو: «اگر خدا را دوست میدارید، از پیامبرش پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است»

پس در پرتو ارشادات این آیه، اگر حسین را دوست دارید از کارش پیروی کنید، یعنی شمشیر را بردارید و بر سر ظالمان بکوبید، البته شما فقط در یک وقت ، آنهم در وقت قمه‌زنی از حسین پیروی می‌کنید (چون فقط در اینجا شمشیر را بر سر ظالم حواله می‌کنید، یعنی سر خودتان!)

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

جوابی به شیعه و به ملحد دربارۀ واقعۀ کربلا

نویسنده: ابوبکر بن حسین

متاسفانه جو حکومت ایران و چیزی که به نام اسلام در این کشور شناسانده می شود باعث شده که عدۀ زیادی از اسلام زده شده و ایرادات کج و معوج بر اسلام بگیرند که خود اسلام از این ایرادات بی خبر است! یکی از آن ایرادات نیز مربوط به کربلا است که با تبلیغات کذب شیعیان، ملاحده نیز فرصت را غنیمت شمرده تور خود را پهن کرده اند؛ ابتدا سخن شیعه را ببینیم و سپس سخن ملحد را!!

شیعه می گوید:

امام حسین علیه السلام با وجود اینکه میدانست، کربلا محل شهادت اوست با این وجود پا در این راه نهاد، پا در این راه نهاد تا به تاریخ ثابت کند که بنی امیه چه چهره‌ای را پشت نقاب پنهان کرده‌اند و با این حرکت توانست آبروی بنی امیه را ببرد و امویان را خوار کند....

ملحد با توجه به قول بالا میگوید:

این امام شما که این همه از او و از علمش دم میزنید خود را به کشتن داد و به مسلخ رفت یعنی کاری را کرد که هیچ آدم عاقلی آن را قبول نمیکند، چگونه انتظار دارید ما چنین شخصی را هدایت‌گر و هدایت کننده بدانیم و از او تبعیت کنیم؟....

جواب ما اهل سنت به هر دو:

اولاً که امام حسین خدا نبود که از غیب آگاه باشد و این جستار زنگ زده‌ای است که مفصلا در این سایت در موردش صحبت شده، اما ما فرض را بر این می گیریم که گفته مدعیان عین حقیقت است و ائمه عالم الغیب هستند، آن وقت چند سوال اساسی و چند مشکل لاینحل بوجود می آید:

۱.اگر می دانسته که کربلا کشتارگاه است چرا خانواده خود را به این کشتارگاه برد؟؟ چرا راضی شد که فرزند شیرخواره‌اش در این محل کشته شود؟ به مرگ خودش راضی بود به مرگ فرزند شیرخواره راضی بود دیگر چرا برادرزاده های خود را به کشتن داد؟؟ چرا دیگران را به کشتن داد؟ آیا کافی نبود که تنها خود شهید شود تا به این طریق یزیدیان رسوا شوند؟؟!!

۲.به اعتقاد شیعه، امام حسین دارندۀ انگشتر سلیمان و دانندۀ اسمهای اعظم خداست و لباس یوسف و عصای موسی و..... را دارد و می تواند کن فیکون کند، چرا در آنجا از این قدرت خود استفاده نکرد؟ نمی گویم که بیاید همه دشمنان را یکدم نابود کند، خیر بلکه می گویم حداقل تشنه لبان کربلا را سیراب میکرد تا ابوالفضل مجبور نشود به طلب آب برود، تا فرزندان از تشنگی گریه نکنند تا زین العابدین بیمار آن همه زجر نکشد، چرا چنین نکرد؟ چرا راضی شد که آنها زجر ببینند؟ چرا از قدرت خود استفاده نکرد؟

آدم عاقلی که نوش دارو! در جیب دارد و رفیق خود را در حال جان کندن می‌بیند بدون معطلی نوش دارو را به دوستش می‌خوراند و اگر چنین نکند یا بی‌خرد است و یا قسی القلب و راه سومی هم نیست.

البته می دانیم که امام حسین چنین قدرتهایی نداشته است.

۳.اگر می دانسته که کشته می شود دیگر چرا در صحرای کربلا داد می زند و می‌گوید: «هل من ناصر ینصرنی = آیا کسی هست که مرا یاری کند؟؟» مگر خود سیدنا حسین نمی دانست که اگر داد هم بزند کسی به کمک او نخواهد آمد؟ مگر نمیدانست سپاهی که در برابر او قرار دارند بر علیه او هستند؟»

٤.خداوند کریم در قرآن می فرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (بقره:١٩٥) = به دست خود، خود را به کشتن ندهید.» این آیه صریحاً از خودکشی نهی می‌کند، و اگر این آیه را با عقیدۀ شیعه در مورد این واقعه تطبیق دهیم میتوانیم بگوییم که: سیدنا حسین علیه السلام در حد اعلایی از دستور خدا سرپیچی کرده و نه تنها خود را به کشتن داده بلکه دوستان و اهل بیت خود را نیز به کشتن داده.

پس همۀ اینها نشانۀ این است که حرکت سیدنا حسین علیه السلام تنها به امید جمع یار و یاور برای قیام علیه حکومتِ وقت بوده است و اگر می دانست که همۀ آن نامه‌ها خیانت و اهل کوفه اکثراً خائن هستند پا در این راه نمی‌نهاد و این چیزیست که هر ذی شعوری آن را درک می کند الا کسی که روضه‌های روضه‌خوانان گوشهایش را معیوب کرده باشد که هوار شعور را نشنود.

اما اینکه میگویند: قیام امام حسین برای بی آبرو کردن بنی امیه بود!

چنانکه گفته شد قیام سیدنا حسین علیه السلام به منظور قیام علیه حکومت یزید و بدعت سلطنت موروثی بود و بی‌شک برداشت مضحک شیعیان باطل و از حق بدور است که برای اینکه این مساله و بطلان برداشت شیعه آشکار شود این مثال را مطرح می کنیم پس دقت کنید:

فرض کنید ادارۀ برق آمده و یک منطقه را سیم‌کشی کرده ولی به جای اینکه از سیمهای خوب و سالم استفاده کند از سیمهای پوسیده و بعضاً نیم لخت استفاده کرده، آدم عاقل علیه این کار و خیانت این اداره جبهه گرفته و شکایت می کند تا کارش را تصحیح کند. ولی شیعیان ما را دعوت می کنند که خیر!! بیایید همه با هم این سیمهای نیم لخت را با دست بگیریم تا همه بمیریم که بتوانیم با این کار آبروی ادارۀ برق را ببریم!!! یعنی انتحار کنیم تا ادارۀ برق را بی آبرو کنیم!

محرم و عاشورا و فرهنگ عزاداری

عاشورا، دهمین روز ماه محرم است که از قدیم الایام در اکثر ادیان آسمانی دارای فضیلت و جایگاه ویژه‌ای بوده است؛ بطوری که یهودیان، این روز را، روز نجات بنی‌اسرائیل از ظلم فرعون دانسته و در این روز، روزۀ شکر بجای می‌آوردند. بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم و ظهور اسلام، فضیلت این روز همچنان برحال خود باقی ماند. با توجه به جایگاه روز عاشورا، آن حضرت صلی الله علیه وسلم امت را تشویق به روزه گرفتن دراین روز نموده‌اند. روایتی از حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنه در بخاری نقل شده که می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه تشریف آوردند، یهودیان را دیدند که در روز عاشورا روزه می‌گیرند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: [فلسفه] این کار چیست؟ [یهودیان] گفتند: این روز مبارکی است، در این روز خداوند متعال بنی‌اسرائیل را از دشمنشان نجات داد و حضرت موسی علیه‌السلام این روز را روزه می‌گرفت. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: من از شما به موسی سزاوارتر - نزدیک‌تر- هستم. لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن روز را روزه گرفتند و دستور به روزۀ آن روز دادند. روایت دیگری نیز از ابن عباس رضی‌الله‌عنه نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: روز عاشورا روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید - به این صورت که - یک روز قبل و یک روز بعد از آن را نیز روزه بگیرید. [مسلم، ش: ١١٦٢]

با وجود همه فضایلی که در مورد روزۀ عاشورا در احادیث آمده، متأسفانه در بعضی از کتب اهل تشیع ، روایتهایی آمده است که با مضامین احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مخالفت دارد. مثلا علامه کلینی درکتاب خود روایت می‌کند:

جعفر بن عیسی می‌گوید: ازحضرت رضا علیه‌السلام در مورد روزه عاشورا سئوال کردم. ایشان فرمودند: آیا در مورد روز¬ه¬ی فرزند مرجانه - عبیدالله بن زیاد - سئوال می‌کنی؟! این روزی است که خاندان زیاد، به خاطر قتل حضرت حسین روزه می‌گرفتند، در حالی که این روز، نزد آل محمد و دیگر مسلمانان، روزی نحس بوده که در این روز نه روزه می‌گیرند و نه آن را مبارک می‌دانند. روز دوشنبه نیز نحس می‌باشد، زیرا دراین روز خداوند روح مبارک پیامبرش - حضرت محمد r را قبض نمود، و تمام مصیبتهای آل محمد درروز دوشنبه بوده است. لذا هرکس در این دو روز - عاشورا و دوشنبه - روزه بگیرد و به این دو روز فضیلت قائل باشد، در حالی خداوند متعال را ملاقات می‌کند که قلبش مسخ شده است و حشر وی با کسانی خواهد بود که روزه و تبرک جستن به این دو روز را سنت قرار داده‌اند. [اصول الکافی ١٤٦/٤- الإستبصار٣٥/٢- بحار الأنوار٥٩/٤٥]

در این روایت ساختگی، چندین مطلب ذکرشده است که با دستورات اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم مغایرت دارد:

١- روز عاشورا، نحس قرار داده شده است درحالی که همه¬ی ایام از جانب خداوند حکیم است و شوم قرار دادن آن¬ها صحیح نمی باشد.

٢- روز دوشنبه روزی نحس معرفی شده و روزه‌گیران آن، ممسوخ القلب خوانده شده است، درحالی که درصحیح مسلم حدیثی با این مضمون آمده است: حضرت ابو قتاده رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم درمورد روزه روز دوشنبه سوال شد. آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: این روزی است که من در این روز متولّد شده‌ام و در این روز به پیامبری مبعوث شده‌ام و یا اینکه دراین روز- قرآن - برمن نازل شده است. [مسلم ش: ١٩٧٧]

نا گفته نماند که روز دوشنبه درعین حال که روز رحلت آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم می‌باشد روز ولادت ایشان نیز هست، لذا این روز روزمبارکی نیز می‌باشد. و روز دوشنبه را به خاطر رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم ، نحس دانستن، نوعی اعتراض بر افعال خداوندی می‌باشد.

عزاداری وتاریخچه آن

در ماه محرم، مخصوصا در روز عاشورا، گروهی از مسلمانان به مناسبت سالگرد شهادت حضرت حسین، هر سال مراسم سوگواری و مجالس عزاداری برپا می‌کنند و به روضه‌خوانی، نوحه‌سرائی، سینه‌زنی و زنجیرزنی می‌پردازند. آیا این اعمال واقعاً ثبوت شرعی و دینی دارند؟ و فرهنگ عزاداری به شیوه رایج از چه زمانی شروع شده است؟.

اولاً: باید دانست که در اسلام چیزی به نام " سالگرد" وجود ندارد. به طوری که اگر زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و صحابه و دیگر ائمه دین مورد بررسی قرار گیرد، حتی یک مورد که بیانگر برپایی سالگرد فلان موضوع یا سالگرد وفات یا شهادت فلان شخصیت باشد، یافت نمی‌شود در حالی که در آن موقع اتفاقات مهمی مانند: ولادت پیامبر صلی الله علیه وسلم ، بعثت آن حضرت، وفات آن حضرت و ... رُخ داده بود اما نه پیامبر صلی الله علیه وسلم سالروز ولادت و بعثت خود را جشن گرفتند و نه صحابه کرام، بمناسبت سالگرد وفات رسول‌الله صلی الله علیه وسلم مراسم عزا و ماتم برپا کردند. به عنوان مثال هنگامی که حضرت حمزه به شهادت رسیدند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم حدود هفت سال بعد از این واقعه در قید حیات بودند، اما هرگز نامی از سالگرد شهادت حضرت حمزه، به میان نیاوردند. همچنین در مورد واقعه کربلا و شهادت حضرت حسین نیز از هیچ کدام از ائمه دین که بعد از حضرت حسین بوده‌اند ثابت نیست که برای شهادت حضرت حسین سالگرد گرفته و مراسم عزاداری و سینه زنی برپا کرده باشند.لذا اهل‌سنت نوحه‌سرائی، روضه‌خوانی، سیاه پوشیدن - به عنوان ماتم - زدن برسرو صورت و

... را هنگام مصیبت، جایز نمی‌دانند. زیرا اینگونه رفتارها منافی با فرهنگ اسلام و مغایر با فلسفه قیام امام حسین رضی‌الله‌عنه می‌باشد.

اهل‌سنت معتقدند که گریه و زاری، هیچ نفعی برای میت ندارد. البته در حق شخص گریه کننده باید خاطر نشان کرد که اگر گریه بصورت طبیعی و بی‌اختیار باشد، نه ثواب دارد و نه گناه. اما اگر گریه ساختگی بوده و واویلا کردن و بر سر و صورت زدن را به همراه داشته باشد، این کار مخالف شریعت بوده و گناه محسوب می‌شود. لذا نزد کلیه مذاهب اهل‌سنت، گریه کردن به هر عنوانی باشد، اجر و ثواب ندارد مگر در یک مورد و آن هم زمانی است که گریه از ترس خدا و گناهان باشد. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم درحدیثی که طبرانی روایت کرده است می‌فرمایند: سه چشم را در روز قیامت، آتش نمی رسد: ١- چشمی که - با انگیزه بد - به نامحرم نگاه نکند ٢- چشمی که در راه خدا نگهبانی دهد ٣- چشمی که از ترس خدا، اشک بریزد.

اما در مورد مصیبت از دست رفتن عزیزان مخصوصاً وفات یا شهادت بزرگان دین و پیشوایان مذهب، باید توجه داشته باشیم که اشک ریختن و گریه کردن در فراق آنها، هرگز نمی‌تواند بیانگر احترام گذاشتن و بزرگداشت آنان باشد؛ بلکه قدردانی از زحمات و مجاهدتهای آنان به سه صورت امکان پذیر است:

١-گفتار و کردار آنان مورد پیروی قرار بگیرد.

٢- نام آنها به نیکی یاد شود

٣- از خداوند برای آنان رفع درجات مسألت شود.

در مورد شهادت امام حسین رضی‌الله‌عنه نیز این موارد باید رعایت شود. زیرا قدردانی از امام حسین و شهدای اسلام را هرگز نمی‌توان در قالب هیأتهای عزاداری - آنهم سالی یک بار- به وسیله گریه و نوحه به جای آورد، زیرا امام حسین رضی‌الله‌عنه نه به گریه ما نیازی دارد ونه هدف از قیام ایشان این بوده است.

در مورد تاریخچه آغاز عزاداری محرم، علامه ابن‌کثیر دمشقی و علامه ذهبی می‌نویسند: در سال ٣٥٢ هـ معز الدوله بن بابویۀ شیعی، مردم بغداد را دستور داد تا لباس سیاه پوشیده، بازار را تعطیل کنند و برای شهادت حضرت حسین بن علی ماتم بگیرند. ابن‌کثیر در ادامه می‌نویسد: لذا بعضی از نویسندگان و مؤرخان، معزالدولۀ را بنیان‌گذار عزاداری محرم می‌دانند. [البدایۀ و النهایۀ ١١/ ٥٧٧٧- العبر ٨٩/٢] در دوران فاطمیان نیز این روز به عنوان روز ماتم تلقی می‌شد. حاکم و دیگر اراکین حکومتی، این روز را در سوگواری و عزا سپری می‌کردند. بازار تعطیل می‌شد و شعراء و مداحان به نوحه‌سرائی و مداحی و بیان حکایاتی در وصف اهل‌بیت می‌پرداختند. [الخطط للمقیریزی ٤٣١/١]

بنابراین اگر با دیده عقل و انصاف نگریسته شود، بر همگان واضح می‌گردد که این افعال هیچ ثبوتی در اسلام و تعالیم نبوی نداشته و شخصیت والای حضرت حسین رضی الله عنه ازاینگونه افعال بیزار است. زیرا اسلامی که جدّ حضرت حسین رضی الله عنه حامل آن بوده و حسین رضی الله عنه نیز به خاطر آن قیام کرده و جان خود را قربان نموده است، به هیچ وجه این افعال را جایز نمی‌داند. جدّ حضرت حسین رضی الله عنه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیۀ». [بخاری، ش: ١٢٩٤] کسی که بر صورت خود بزند و گریبان پاره کند و جملات جاهلی بر زبان بیاورد از - امت- من نیست. درجایی دیگر می‌فرمایند: «النائحۀ اذا لم تتب قبل موتها، فقام یوم القیامۀ و علیها سربال من قطران و درع من جرب» [مسلم، ش: ٩٣٤] نوحه‌کننده اگر قبل از مرگش توبه نکند روز قیامت در حالی حشر می‌شود که بر بدنش شلواری از قیر و پیراهنی از جرب (نوعی بیماری پوستی) پوشانده می‌شود.

مذمت نوحه‌سرائی در کتب اهل‌تشیع

با وجود اینکه درکتب اهل‌تشیع، روایات ساختگی در مورد فضیلت نوحه و نوحه‌سرائی آمده است، اما در منابع معتبر قدیم و جدید آنان، روایاتی نیز از پیامبر صلی الله علیه وسلم و ائمه منقول است که افعالی مانند نوحه، سینه‌زنی و...، مورد مذمت و نکوهش قرارداده شده است، که ذیلاً به چند مورد اشاره می‌شود:

• محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به " شیخ صدوق" در کتاب " من لایحضره الفقیه ٢٧١/٤ می‌نویسد: و من الفاظ الرسول صلی الله علیه وسلم: «النیاحۀ من عمل الجاهلیۀ» و از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه وسلم است که نوحه‌سرائی از اعمال دوران جاهلیت است. همچنین محمد باقر مجلسی، این حدیث را با الفاظ «النیاحۀ عمل الشیطان» نوحه کردن کار شیطان است آورده است. [بحار الأنوار ١٠٣/٨٢]

• رسول اکرم r هنگام وفات به حضرت فاطمه رضی‌الله‌عنها فرمودند: «ای فاطمه! وقتی من وفات کردم، بر سر و صورت خود نزن، واویلا و نوحه‌سرائی نکن و نوحه‌گران رادعوت نکن» [فروع کافی٢١٤\٢، جلاء العیون مجلسی ٩٢\١]٣- روایتی ازحضرت علی رضی الله عنه منقول است که می‌فرمایند: سه عمل ازاعمال جاهلیت می‌باشند که مردم همواره تا روز قیامت به آنها دچاراند ١- طلب باران بوسیله ستارگان ٢- بدگویی گذشتگان ٣- نوحه‌سرائی برمردگان. [بحارالأنوار ١٠١\٨٢]

• کتاب اصول کافی نزد اهل‌تشیع چنان کتاب معتمدی است که - به گفته خودشان- امام مهدی در بارۀ آن گفته است: هذا کاف لشیعتنا. این کتاب برای شیعیان ما کافی است! در این کتاب روایتی از امام جعفر صادق نقل شده که فرمودند: مصیبت به سوی بندۀ مومن می‌آید و اودرمقابل آن مصیبت، صبر می‌کند و مصیبت به سوی کافر هم می‌آید اما او جزع (بی صبری) می‌کند. [اصول کافی باب الصبر، ص ٨٧] درمورد معنی "جَزَع" از امام جعفر صادق سؤال شد، ایشان فرمودند: شدیدترین نوع جزع این است که با صدای بلند واویلا کرده و بر سر و صورت بزند و موی سر را بکند. هرکس مجالس ماتم برپا کند، وی صبر را ترک کرده است. [فروع کافی، کتاب الجنائز ٢٢٣١]

• شیخ مفید در کتاب «الإرشاد ٩٧\٢» می‌نویسد: امام حسین به خواهرش زینب فرمود: ای خواهر! من تو را سوگند می‌دهم و تو به سوگند من وفادار باش که اگر کشته شدم به خاطر من، گریبان چاک مکن، چهره را مخراش، و درمرگ من واویلا مگو.• مهمتر ازهمۀ این احادیث و روایات اینکه، خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: « وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمْوَالِ وَالأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (١٥٥) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلّـَهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (١٥٦) أُولَـئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَـئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ».[بقره: ١٥٧] ترجمه: و شما را آزمایش می‌کنیم با چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و نقصان در مال و جان و محصولات و بشارت بده صبرکنندگان را. آنانی که اگرمصیبتی به آنها برسد می‌گویند: ما از خدائیم و به سوی او برمی گردیم. همین گروه‌اند که برآنها درود و رحمت از جانب پروردگارشان نازل می‌شود و همین گروه‌اند که هدایت یافته هستند.

این آیه بطور صریح و آشکار، وظیفه مومنان را در قبال آزمایشات الهی و مصیبتها مخصوصاً مصیبت از دست دادن عزیزان، بیان می‌فرماید، واضح است که بی‌صبری و بر سر و سینه زدن، خلاف راه صابران است، لذا در مقابل صبر و تعقل و دعا، جزع و فزع و برپایی مراسم عزاداری و نوحه‌سرائی می‌باشد که شریعت اسلام به هیچ یک از این موارد توصیه نکرده است بلکه بی‌صبری و ماتم گرفتن را خلاف مسیر انسانهای هدایت یافته می‌داند.

برداشت ما از حادثه کربلا

متأسفانه امروزه نگرش مردم به حادثه کربلا یک نگاه احساساتی بوده و صرفاً آن را یک واقعه غم‌انگیز می‌دانند، درحالی که اگر کمی عمیقانه و عالمانه به واقعه کربلا بنگریم، متوجه می‌شویم که پشت پردۀ این واقعه اسراری بزرگ و آموزنده نهفته است. حادثه کربلا در کنار همۀ صحنه‌های غمناک و خونین خود، مجموعه‌ای از واقعات با شکوه و عظیم، در تاریخ اسلام و حتی درتاریخ بشریت را در خود جای داده است. امام حسین رضی الله عنه در آن صحرای گرم و با تحمل سختیها، برای نسلهای بعد از خود پیام عزت، آزادی و مردانگی را به جای گذاشت و خودش و یارانش مورد اکرام و اعزاز خداوندی قرار گرفته و مدال پرافتخار شهادت در راه خدا، از جانب پروردگار متعال برگردنشان آویخته شد. چنانکه علامه ابن تیمیه می‌فرماید: هنگامی که حضرت حسین بن علی رضی‌الله‌عنهما در روز عاشورا توسط گروه ظالم و طغیان‌گر به قتل رسید، خداوند متعال وی را با نعمت شهادت مورد اکرام و اعزاز قرار داد، همانطورکه اهل بیت ایشان، حضرت حمزه، حضرت جعفر و پدرش علی رضی‌الله‌عنهم‌اجمعین را مورد اکرام خویش قرار داد و شهادت وی - حضرت حسین - باعث بلندی مرتبه و رفع درجات او شد. به راستی که او و برادرش سردار جوانان اهل بهشت‌اند. [الفتاوی: ١٦٢\٥]

اهل‌سنت ضمن اینکه واقعه کربلا را واقعه‌ای غم‌انگیز در تاریخ اسلام دانسته و از آن به عنوان مصیبتی جبران ناپذیر یاد می‌کند، جنبه ظلم‌ستیزی و حق‌طلبی و عدالت‌خواهی امام حسین رضی الله عنه را مدنظر قرار داده و به این واقعه به عنوان واقعه‌ای حماسی می‌نگرند و در پرتوی قیام ایشان که برگرفته شده از تعالیم زیبای اسلام می‌باشد، به زندگی خود معنا بخشیده و درس شهامت و آزادمردی را می‌آموزند. چنانکه استاد مرتضی مطهری از علمای روشن فکر اهل‌تشیع نیز به اهمیت این دیدگاه اشاره کرده و می‌گوید:آنانی که تنها به صفحۀ جنایت‌آمیز عاشورا می‌نگرند، فقط مرثیه‌خوان و نوحه‌سرایند، اما آنانی که به صفحۀ نورانی و حماسی عاشوار نگاه می‌کنند در مسیر حق‌پرستی و انسانی، شور و حماسه می‌آفرینند. [حماسی حسینی ص٢١٣]

بنابراین اهل‌سنت بنابر اصول اعتقادی خویش، برای هیچ یک از شخصیتها و پیشوایان دینی سالگرد ولادت، وفات و شهادت نگرفته و مراسم سوگواری برپا نمی‌کنند، بلکه سعی بر پیاده کردن زندگی عملی پیشوایان اسلامی در سطح زندگی فردی و اجتماعی امت دارند. و این عقیده، هرگز به معنای محبت نداشتن با امام حسین و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نمی‌باشد. اگراهل‌سنت در سالروز شهادت حضرت عمر و حضرت عثمان رضی‌الله‌عنهما مراسم عزاداری برگزار می‌کردند و در شهادت حضرت علی و حضرت حسین رضی‌الله‌عنهما عزاداری نمی‌کردند، جای اعتراض برای معترضین باقی بود، اما با این توضیح دیگر جای هیچ اعتراضی نیست و حقیقت این است که در فرهنگ اهل‌سنت چیزی بنام سالگرد و عزاداری وجود ندارد.

سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

آیا یزیدیان در بعد از ظهر عاشورا، حجاب را از سر اهل بیت حسین برداشتند؟

نویسنده:محمدباقرسجودی

شیعه درباره عاشورا خیلی دروغ میگوید، شیعه فقط درباره یزید دروغ نمیگوید همین دروغ ها را درباره امیر المومنین عمر نیز دارد و مدعی است که ایشان بر گردن امیر المومنین علی طناب انداخت و حضرت فاطمه را زد !! البته چون یزید جنایت هولناکی را مرتکب شد وهیچ جایی برای دفاع نگذاشت لذا شیعه همین را فرصت خوبی دیده و هرچه دلش خواسته در هر زمینه دروغ بافته و اکثر مسلمانها هم گفتند ولشان کنید چون یزید حقش بیشتر از اینهاست.

و در نوشته قبلی دیدید که آنها برای تحریک احساسات مردم دروغ (لبهای تشنه) را ساخته اند گرنه هرکس که تشنگی را در صحرا تجربه کرده باشد میداند که انسان تشنه، نمیتواند جنگ کند در حالیکه آن ۷۲ نفر، نصف روز با سپاه نابرابر بخوبی جنگیدند در حالیکه لشکر مقابل یک لشکر بزرگ و تقریبا ٦٠ برابر لشکر حسین بودند! باز جنگ بسرعت تمام نشد پس تشنه نبودند!

وانگهی عاشورا در فصل پاییز و آواخر مهر بود پس قبول کنید که ١٠محرم هوا آنقدرها هم گرم نیست که شیعه گرمش کرده است!!

حالا بیایید و فرضا داستان شیعه را باور کنیم که لشکر سعد بعد از شهید کردن حسین جسد ایشان را زیر سم اسبان کردند و خیمه ها را آتش زدند خب به آن بچه های گرسنه کی آب دادند؟ شیعه در این باره ساکت است زیرا شیعه فقط میخواهد بی رحمی را نشان دهد, و بعد شیعه ها خیلی خوب تشنگی فرزندان حسین و مصایب دیگر را بتصویر میکشند اما سخنی از لحظه ای که آنها آب نوشیدند بمیان نمیاورند! چرا؟ یکی بگوید چرا؟

حالا دروغ دیگر ملایان را ببینید:

شمر گفت : وارد خمیه ها شوید و لباسهای زنان را غارت کنید. آن گروه وارد شده و هر چه در خیمه بود برداشتند.

حتی گوشواره از گوش ام کلثوم خواهر امام حسین علیه السلام هم در آوردند و گوش او را زخمی کردند. بر سر لباسهایی که بر تن زنان بود نزاع می کردند.

آنگاه آن مردم به دنبال جامه ها و اسبها و شترها رفتند و آنها را غارت کردند.

آنگاه به غارت خانواده و همسران امام حسین پرداخت، روسری از سرها و انگشتر از انگشتها، گوشواره از گشوها و خلخال از پاها در می آوردند. مردی از اسبس پیش دختر امام حسین علیه السلام آمد و چادر از سرش بر گرفت و آنان بی لباس ماندند،

شیخ صدوق با سند خود از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام روایت می کند:

غانمه وارد خیمه ما شد. من دختر کوچکی بودم که دو خلخال طلایی در پاهایم بود. او خدا!؟ گفت: چرا گریه نکنم، در حالی که دختر پیامبر را غارت می کنم !

گفتم : خوب غارتم نکن .

گفت : می ترسم دیگری بیاید و آن را ببرد.

هر چه در خیمه ها بود غارت کردند، حتی جامه هایی که بر تنمان بود

یکی از آنان جامه فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را برداشت . دیگری زیورهایش را و زنان و دختران را لخت کردند

سید بن طاووس از قول راوی نقل می کند

حتی جامه ها از زنان می گرفتند.

شیخ مفید از حمید بن مسلم نقل می کند

به خدا قسم برخی از زنان و دختران را می دیدم که بر سر غارت لباسهایش نزاع بود

زنان از ابن سعد خواستند: اموال غارت شده را بر گردانند تا خود را بپوشانند،ابن سعد دستور داد هر که هر چه برده بر گرداند. به خدا هیچ کس چیزی بر نگرداند

منبع : مقتل امام حسین (علیه السلام)

تالیف:گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم - جواد محدثی

و اینهم نظر یک شیعه که وقتی این ماجراها را شنید اینطور نوشت:

چقدر غصه خوردم وقتی شنیدم عصر عاشورا چادر از سر اهل بیت امام حسین (ع) کشیدند...

چقدر غصه خوردم وقتی شنیدم عصر عاشورا خانواده و همسران امام رو غارت کردند و انگشتر و گوشواره های آنها رو به یغما بردند...و وقتی گذر عمر سعد نزد زنان و دختران امام شهدا افتاد، زنان بر سر او فریاد زدند و گریستند و از او خواستند که آنچه را از آنان غارت شده به آنان باز گردانند، تا به وسیله آنان خود را بپوشانند...

چقدر غصه خوردم وقتی شنیدم که می گفت ای سهل بن سعده به نیزه داری که سر پدرم را دارد بگو سر را جلو ما ببرد تا مردم مشغول نگاه به آن شوند و به ما نگاه نکنند و گفت از بس که مردم ما را در این حال تماشا کردند، خوار شدیم...

چقدر غصه خوردم وقتی شنیدم زینب (س) فرمود ای یزید! آیا از عدالت است که کنیزان خود را در حرمسرا پوشیده نگاه داشته‌ای و دختران پیامبر را به صورت اسیر شهر به شهر می‌گردانی، حجاب آنها را هتک کرده، چهره‌هایشان را در معرض دید همگان قرار داده‌ای که دور و نزدیک به صورت آنان نگاه می‌کنند...؟!

چقدر غصه خوردم وقتی شنیدم یکی از دختران امام پس از اینکه گوشواره از گوشش می کشند و بیهوش می شود، وقتی به هوش می آید یه عمه اش زینب (س) نگفت تشنه ام، یا گوشم مجروح است یا مرا تازیانه زدند؛ فقط وقتی متوجه شد چادر بسر ندارد با گریه التماس کرد! عمه جان چادر ندارم!! آیا چادری نداری که خود را با آن بپوشانم؟

چقدر آتش گرفتم وقتی شنیدم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمودند دردناکترین اتفاق کربلا اسارت اهل بیت امام حسین بود...

ای دوستان شیعه من

بیاد شما میاورم که وقتی میخواستند خمینی را دفن کنند کفنش پاره شد و عورتش کاملا نمایان گشت و خبرنگاران خارجی از این واقعه عکس هم گرفتند و در سر جلد مجلات دنیا چاپ شد

دشمنان خمینی طبعا این عکس را پخش کردند اما دوستان خمینی در این باره آن اصلا حرف نزدند و سعی کردند هرچه زودتر این موضوع فراموش شود و فراموش شد و کار درستی هم کردند اگر به روزنامه ها اعتراض میکردند خمینی بیشتر رسوا میشد.

حالا تصور کنید یک نفر در لباس دوستی بیاید برای خمینی گریه کند و بر سینه بکوبد و عکس آلت تناسلی لخت شده خمینی را بر چوب بالا ببرد و پلاکارد درست کند و بشدت اشک بریزد که ای وای امام عزیزم عکست را گرفتند و بی سیرت شدی و عورتت معلوم شد و ای لعنت بر عکاس لعنت ای لعنت بر عکاس یزید صفت!

و باز بر سر و روی خود بکوبد قمه بزند بنظر شما این دوست خمینی است یا دشمن او؟

ببینید حالا اگر اصلا واقعه دروغ باشد یعنی شخصی بیاید یک عکس فتوشاپی از خمینی درست کند و او را لخت نشان دهد و بعد عکاس را فحش بدهد (عکاسی که مرده و رفته در قبر!) آیا این ضرری برای عکاس دارد یا آبروی خمینی را میبرد؟ و آیا این مرد مکار اگر هم که قمه بزند شما باور میکنید او دوست خمینی باشد؟

پس بدانید ای دوستان کسانی که در لباس دوستی با حضرت زینب وانمود میکنند که ایشان را لخت کردند و حجاب را از سر ایشان کشیدند، مثالشان مثال همان مردک فتوشاپی است و شما باید از خدا بترسید که به دروغ های این چنینی درباره اهل بیت پیامبر گوش میدهید و آنها را باور میکنید!

این حرف ها در حقیقت توهین به اهل بیت پیامبر است نه بدگویی از یزید! برای یزید ضرر ندارد، برای اهل بیت دارد.

خوب است بدانید عربان (مثل همه قبایل) برای خود عاداتی داشتند در کشمکش طولانی بین رسول الله و مشرکین مکه ما هرگز ندیدیم که آنها به زنها تعرضی کنند و پای زنان را بوسط دعوا بکشند.

در جنگ بدر که بزرگان قریش ناگهانی و هولناک کشته شدند ولی مردم مکه به دختر پیامبر که در مکه بود نازک تر از گل هم نگفتند در حالیکه دو سال قبل قصد داشتند رسول الله را در رختخواب و با بیرحمی بکشند و یزید از ابو جهل و ابولهب بدتر نبود و قبایل عرب معمولا در دعواهای بین خود به زنان و به قبرهای مرده ها،کاری نداشتند اگر دروغ است یک مورد خلاف این را در تاریخ صدر اسلام نشان دهید!

پس این سخن که یزیدیان، چادر ها را از سر اهل بیت کشیدند و آنها را عریان کردند دروغ در دروغ است و این ملایان یا نادانند و نمیدانند حرفشان چه معنی دارد، یا با ادعای بی حجاب شدن زینب و سکینه در حقیقت دشمنان دوست نما و گرگان درلباس میش هستند.

پس فریب نخورید ای دوستداران اهل بیت فریب نخورید و نادانسته به اهل بیت توهین نکنید.

شیعه و عاشورا

نویسنده:ابوعبدالرحمن محمدی

قبل از آغاز سخن در مورد عاشوراء و آن چه در کربلا رخ داد جا دارد مقداری در مورد فضیلت و اهمیت این روز از دوران پیش از اسلام یعنی دوران پیامبری موسی -علیه السلام- صحبت کنیم. «هنگامیکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از مکه به مدینه هجرت کردند متوجه شدند یهودیان روز عاشوراء را روزه می گیرند.ایشان علت این مسأله را جویا شدند. یهودیان در پاسخ گفتند: در روز عاشوراء بود که خداوند متعال موسی -علیه السلام- را نجات داد و فرعون را در دریا غرق کرد. و ما به شکرانه این نصرت الهی روز عاشوراء را روزه می گیریم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با شنیدن این سخن فرمودند: من از شماها به برادرم موسی نزدیکتر هستم. پس از این بود که ایشان عاشوراء را روزه گرفتند و فرمودند: اگر تا سال آینده زنده بمانم تاسوعا را نیز روزه دار خواهم بود»[١].

این حدیث به ما می آموزد که روز عاشوراء روزی میمون و مبارک می باشد. و بر مسلمانان است که شکرانه این روز را بجا آورده و در صورت امکان این روز و تاسوعاء را روزه بگیرند. اما همانگونه که همگی ما می دانیم این روز نزد شیعیان روزی شوم و نکبت بار می باشد.

اهل سنت و آنچه در کربلا رخ داد

اهل سنت و جماعت از فاجعه دردناکی که در کربلا برای نوه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یعنی حسین بن علی -رضی الله عنهما- و همراهان ایشان رخ داد، بسیار ناراحت و افسرده اند. اما در عین حال آن اعمالی که شیعیان در روز عاشوراء انجام می دهند و با قمه و زنجیر خود را خون آلود می سازند، را روا نمی دانند. اینگونه اعمال را شرع حرام و عقل قبیح دانسته است. بسیاری از دشمنان اسلام با فیلمبرداری کردن و عکس گرفتن از اینگونه مراسم و پخش آن در بین غیر مسلمانان آنها را از اسلام منزجر و متنفر ساخته اند. در حالیکه دین مبین اسلام از اینگونه امور بریء بوده و آنها را حرام گردانیده است.

شیعه و عاشوراء

شیعیان در روز عاشوراء لباسهای سیاه به تن کرده و می پندارند اینگونه اعمال برای آنها خشنودی و رضایت الهی را به دنبال خواهد داشت. در روایتی که بزرگان و سردمداران شیعه برای فریفتن پیروان خویش جعل کرده اند گفته شده است: «هر کس در سوگ حسین بگرید و یا خود را بگریاند، حتی اگر از چشمانش تنها یک قطره اشک ریخته شود خداوند متعال تمام گناهان او را حتی اگر به اندازه کف دریا باشند، می آمرزد»[٢].

(شیعیان می گویند:) ما در سوگ حسین بن علی که از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) میباشند، (به سوگ می نشینیم). ما از آنها می پرسیم مگر شما به این مسأله اعتقاد ندارید که حسین بن علی -رضی الله عنهما- در کربلا بشهادت رسیدند؟ و مگر پاداش شهید چیزی جز بهشت برین میباشد؟ پس چرا گریه و زاری در سوگ کسی که به شهادت نائل آمده و بهشت را پاداش گرفته است؟

ما همچنین می پرسیم اگر واقعاً بر پایی چنین مراسم ناپسندی به سبب کشته شدن شخصی از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد، پس چرا چنین مراسمی برای وفات خود رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که رحلت ایشان از هر مصیبتی دردناکتر است، برگزار نمی شود؟ و یا چرا برای به شهادت رسیدن حمزه سید الشهداء که عموی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد و به صورتی بس فظیع تر و دردناکتر بشهادت رسید، قطره ای اشک ریخته نمی شود؟ مگر مشرکین سینه ایشان را ندریدند و جگرشان را از سینه بدر نیاوردند؟

پس چرا هر ساله برای ایشان مراسم سینه زنی و نوحه خوانی بر پا نمی شود؟ و یا چرا (روحانیون شیعی) هنگام ذکر واقعه کربلا از ابوبکر بن حسین و ابوبکر بن علی و ابوبکر بن حسن که به ترتیب فرزند و برادر و برادر زاده حسین بن علی -رضی الله عنهما- بوده و با ایشان در حادثه کربلا کشته شدند، هیچ نامی نمی برند. بلکه با تمام وجود خود سعی می کنند نام آنها را از صفحات تاریخ پاک کنند؟ این عده از اهل بیت اگر نامی جز ابوبکر و عمر و عثمان داشتند مطمئناً در سوگ آنها نیز اشکها ریخته می شد و گریبان ها دریده می گشت. اما از آنجائیکه پدران بزرگوار آنها یعنی علی بن ابی طالب و حسن و حسین بن علی آنها را به پاس خدمات خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، ابوبکر نام نهادند (آن ها) سعی کرده اند نام آنها را از صفحات تاریخ شیعه محو کنند تا شیعیان به رابطه و علاقه صمیمی بین یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان پی نبرند و آنها را همانگونه که سردمداران مذهب شیعه می خواهند دو قطب مخالف هم بپندارند.

و بدین ترتیب آشکار می گردد سبب بوجود آمدن مراسم عاشوراء هرگز حب اهل بیت نبوده است. بلکه سردمداران شیعه پس از تلقین این مسأله به پیروان خود که سنی ها حسین بن علی را به شهادت رساندند، می خواهند با برگزاری هر ساله چنین مراسمی آتش اختلافات و بدبینی ها را بین شیعیان و سنی ها فروزان نگاه دارند تا بتوانند براحتی از این آب گل آلود ماهی بگیرند.

لازم به تذکر است اهل سنت و جماعت بر پا کردن چنین مراسمی حتی اگر به سبب رحلت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) باشد را نیز جایز ندانسته و آنرا بدعتی در دین بشمار می آورند.

اکنون با چند روایت از مصادر معتبر شیعه آشنا می گردیم که همگی دال بر تحریم بر پا کردن مراسمی چون مراسم عاشوراء هستند.

شیعیان در روز عاشورا و مراسم عزاداری لباس سیاه می پوشند. در حالیکه این عمل مخالف ارشاد کسی است که آنها او را اولین امام خود می دانند.ابوجعفر قمی می گوید: امیرالمومنین علی بن ابی طالب -علیه السلام- فرموده اند: «لباس سیاه به تن نکنید. چون لباس سیه، لباس فرعون است»[٣].

در کتاب اصول کافی در روایتی که متضمن وصیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به دختر خود فاطمه -رضی الله عنها- می باشد، از قول ایشان نقل شده: «به هنگام وفات من صورتت را چنگ مزن و شیون و زاری بر پا مکن و بر جنازه من نوحه سرا مگمار». و در کتاب نهج البلاغه روایت شده که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هنگام شستن و کفن پوشاندن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین گفته اند: «اگر شما ما را از گریه و زاری نهی نکرده و به صبر و شکیبایی ارشاد مان نفرموده بودید، اشک دیدگان را با گریستن بر شما تمام می کردیم»[٤].

بایستی پرسید با توجه به این روایت که در یکی از معتبر ترین کتب شیعه نقل شده است، عاقبت کسانیکه در روز عاشورا خود را به خاک و خون می کشند چه خواهد بود؟

و در یکی دیگر از روایات شیعه از حسین بن علی -رضی الله عنهما- نقل شده که خطاب به خواهر خود زینب چنین گفتند: «خواهرم! تو را به خداوند قسم می دهم اگر من کشته شدم گریبانت را پاره مکن و به صورتت چنگ مزن و برای من شیون و زاری راه مینداز»[٥].

پس از آنکه با استدلال به روایاتی که در کتب معتبر مذهب تشیع نقل شده اند، ثابت گشت بر پا کردن مراسم تاسوعا و عاشورا و سایر مراسم عزاداری و نوحه سرایی مخالف ارشادات و رهنمودهای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان می باشد، اکنون سؤال بسیار مهمی را مطرح و حقیقت عظیمی را آشکار می سازیم:

قاتلین حقیقی حسین بن علی چه کسانی بودند؟

بر خلاف آنچه که بسیاری از ساده اندیشان می پندارند قاتل حقیقی حسین بن علی -رضی الله عنهما- کسی نبوده است مگر همان کسانی که خود را پیرو و هوادار ایشان می دانستند. سید محسن امین می گوید: «بیست هزار تن از اهل عراق با حسین بن علی بیعت کردند. اما در نهایت به ایشان خیانت کرده و بر علیه‌شان شورش کردند و ایشان را کشتند»[٦].

حر بن یزید خطاب به کسانیکه خود را شیعه و پیرو حسین و اهل بیت می دانستند اینچنین گفته است: «مگر شما نبودید که این بنده صالح را نزد خود خواندید. اما هنگامیکه ایشان نزد شما رسید او را مانند اسیری در دست خود قرارش دادید و قصد جان او را کردید. امیدوارم خداوند در روز تشنگی شما را سیراب نسازد»[٧].

و حسین بن علی -رضی الله عنهما- خطاب به آنانیکه خود را شیعه و پیرو ایشان میدانستند چنین گفته اند: «مگر برای من پیک نفرستادید که وقت چیدن میوه فرا رسیده و ما سربازانی دلاور و یکپارچه هستیم. خداوند هلاکتان کند. شما ما را به فریادرسی خود فرا خواندید و سپس شمشیری را که در دست ما بود بر علیه ما قرار دادید و آتشی را که ما بر علیه دشمنانتان بر افروخته بودیم، بر علیه ما فروزان کردید»[٨].

ایشان سپس بر علیه آنها دعا کرده و چنین گفتند: «الهی! آنها را فرقه فرقه و گروه گروهشان گردان. و ولات امور را از آنان خشنود مساز. ما را فرا خواندند تا یاریمان دهند. اما اکنون بر علیه ما قیام کرده و قصد جان ما را دارند»[٩].

یعقوبی مورخ شیعی مذهب می گوید: «علی بن حسین هنگامیکه وارد کوفه شدند و زنان این شهر را گریان یافتند فرمودند: اینها را ببینید که برای ما گریه می کنند. من نمی دانم چه کسی جز آنها ما را به کشتن داد»[١٠].

ما از این روایات به این نتیجه می رسیم که قاتلین حقیقی حسین بن علی -رضی الله عنهما- همان کسانی بودند که خود را پیرو و هوادار ایشان می دانستند. و آنچه که بزرگان و رهبران تشیع به پیروان خود تلقین کرده و اهل سنت را قاتلین حسین بن علی -رضی الله عنهما- معرفی کرده اند چیزی جز افترا و بهتانی که هدف از آن سوء استفاده کردن از شیعیان و به استعمار در آوردن آنها میباشد نیست.

پی نوشت:

[١] - رواه مسلم (١١٣٤) (١٣٤).
[٢] -جلاء العیون للمجلسی ٤٦٨/٢
[٣] - من لا یحضره الفقیه لابی جعفر محمد بن بابویه القمی ص ٥١
[٤] - نهج البلاغه خطبه ٢٣٥
[٥] - منتهی الامال للعباس القمی الجزء الاول ص ٢٤٨
[٦] - اعیان الشیعه لسید محسن الامین ٣٤/١
[٧] - الارشاد للمفید ص ٢٣٤ اعلام الوری باعلام الهدی للطبرسی ٢٤٢
[٨] - الاحتجاج للطبرسی ص ١٤٥
[٩] - الارشاد للمفید ص ٢٤١ اعلام الوری للطبرسی ص ٩٤٩
[١٠] - تاریخ الیعقوبی ٢٣٥/١

برگرفته از سایت «ناجی کرد»

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

آیا در روز عاشورا اهل بیت حسین رضی الله عنه لب تشنه بودند؟

نویسنده: محمد باقر سجودی

شیعه میگوید: سپاه امویان آبشخور فرات را بر اهل بیت بستند تا آنان بر اثر تشنگی بمیرند یا تسلیم گردند. ابوالفضل که لب های خشکیده و چهره های رنگ پریده فرزندان برادرش و دیگر کودکان را از شدت تشنگی دید، قلبش فشرده گشت و از عطوفت و مهربانی دلش آتش گرفت سپس به مهاجمان حمله کرد، راهی برای خود گشود و برای کودکان آب آورد و آنان را سیراب کرد. در روز دهم محرم نیز بانگ (العطش) کودکان را شنید، دلش به درد آمد و مهر به آنان، او را از جا کند. مشکی برداشت و در میان صفوف به هم فشرده دشمنان خدا رفت، با آنان درآویخت و از فرات دورشان ساخت، مشتی آب برداشت تا تشنگی خود را برطرف کند، لیکن مهربانی او اجازه نداد قبل از برادر و کودکانش سیراب شود، پس آب را فرو ریخت.

این سوالها برای من مطرح است آیا شیعه‌ایی جواب دارد:

١ - چرا حضرت حسین آب کافی همراه نبرده بود، معمولا انسان باید وقتی سفر بیابان در پیش دارد از چاه های وسط راه آب کافی بردارد حضرت حسین که در محاصره دراز مدت قرار نگرفته بود که آب کاراوان به یکباره تمام شود، چرا باید برای یک هفته آب ذخیره نمیداشت؟

٢- می گویند حضرت عباس رفت برای گروه آب بیاورد و توانست یک مشک را پر کند یعنی یک مشک آب برای این لشکری که ٧٢ مرد و چند صد زن و کودک تشنه همراهش بوی‌ند چه اهمیتی داشت؟ و بعد چرا می بایست حضرن عباس لب تشنه بمیرد مگر به منبع آب نرسیده بود حداقل باید خود را سیراب میکرد تا با فرزی و چالاکی بیشتری حرکت و جنگ میکرد تا تازه نفس میشد و سریعتر به گروه میرسید و ایضا از این مشک کوچک دیگر سهم خود را طلب نمیکرد و همه را به زنان و کودکان میداد آیا فکر نمیکنید لب تشنه حضرت عباس یک دروغ و برای تحریک احساسات باشد، خوردن آب از نهر فرات که وقت نمیگرفت، شما میگوید به دهان نزدیک کرد باز پس ریخت!!

٣- باز یکی نیست از اینها بپرسد که کی دید عباس از آب فرات نخورد به همراه او کسی نبود تا این واقعه را برای گروه خبر دهد که عباس آب را به دهان نزدیک کرد و ریخت

٤- رود خانه فرات یک رودخانه دراز است حسینیان میتوانستند در شب عاشورا یا شبهای قبل از ان که آب کم شد تدبیر کنند و با استفاده از تاریکی شب یواشکی کمی راه بروند و لشکر یزید را دوربزنند و کمی دورتر از لشکر یزید خود را به نهر عظیم فرات برسانند، یزیدیان که آب فرات را در کوزه نکرده بودند و لشکر حسین از ٤ طرف که محاصره نبود به ادعای اینها فقط راه فرات را از جلو بسته بودند مگر در روزهای قبل نمیدانستند که برای فردا آب خوردن ندارند!!

شیعه میگوید:

مرحوم تنکابنی در کتاب اکلیل المصائب می نویسد:از سکینه خاتون (ع) روایت شده است:

روز نهم ماه محرم بود. آب در بین خیمه ها تمام شده بود وعطش وتشنگی بیداد می کرد. هوا بسیار گرم وسوزان بود. کودکان از عطش وتشنگی غش می کردند. من به خدمت عمه‌ایم زینب (س) رفتم واز او طلب آب کردم برادر شیر خوارم علی اصغر(ع) به روی دامن عمه بزرگوارم بود وازعطش فریاد می زد ومانند ماهی که از آب بیرون افتاده باشد دست وپا میزد عمه ام زینب(س) به تمام خیمه ها سر زد تا شاید جرعه ای آب پیدا نماید و کمی از عطش ما را رفع نماید اما تمام مشکها خشک شده بود وآبی در بساط نبود. ما همگی به همراه حضرت زینب(س) در داخل خیمه شیون می کردیم. در این هنگام یکی از اصحاب پدرم به نام بُریر که اورا سید قرائ می گفتن از کنار خیمه ما عبور کرد و از حال ما باخبر شد. بُریر کمی خاک را از زمین برداشت وبر سر خویش ریخت وبا گریه به اصحاب خود خطاب کرد: فرزندان فاطمه (س) از تشنگی در حال جان دادن هستند و ما هر طور که می شود باید آب برای این کودکان مهیا کنیم.اصحاب وی همگی گفتند ما حاضریم که جان خود را نثار کنیم.مشکی برداشتند و به سوی فرآت حرکت کردند.موکلین فرآت را احاطه کرده بودند و با مشقت فراوان و درگیری توانستند مشک آبی برای ما بیاورند. مشک آب را آوردند وتمام کودکان به یک دفعه در کنار مشک جمع شدند کودکان بیش از بیست نفر بودند و شکم های خود وسینه ها را به مشک چسبانیدند که کمی از عطش را رفع نمایند اما به ناگاه بند مشک باز شد و تمام آب از مشک به روی زمین ریخت. کودکان ناله کردند و بُریر بر صورت خود زد و گفت : والهفاه بر جگر دختران فاطمه (س)

پاسخ اهل سنت:

تو گویی خداوند عقل شیعیان را دزدیده همه داستانهایشان همینطور و از این بدتر است

الله شاهد است که نمیگردم تا داستان ضیفی را پیدا کنم هر ورق کتابهایشان را بنگرید از این دروغ ها دارد و در مجالس میخوانند و کسی جرات ندارد از انها بپرسد! اگر پرسید میگویند این برادر یزید است!! این دشمن اهل بیت است و با این تهمت راه منتقدین را بسته‌ایند!

آقای شیعه عزیز!! اولا این آقای بریر مگر خوی‌ش از اجنه بود که تا گریه کودکان را نشینید یادش نیامد که خودش و قبیله‌ایش تشنه هستند بعد دست جمعی راه افتاند و رفتند طرف نهر..... با اون همه زحمت وفقط یک مشک خالی بردند چرا یک مشک خالی بردند؟ یک مشک بردند چون برای مداح کذاب و آخوند دروغگو که میخواهد سر منبر فیلم هندی بسازد مشکل است که بگوید همه مشکها درشان باز شد و ریختند به زمین !!!

پس فقط میگوید همه گروه رفتند و یک مشک بردند، بعد حالا گیرم داستان درست باشد وقتی من ببینم بچه ها بیهوشند و از تشنگی مدهوشند آب را بیاورم که نمیدهم باهاش بازی کنند سرآب را باز میکنم و کم کم به تک تک آنها با دقت آب میدهم این گروه رفتند اب را آوردند و عوض اینکه بدهند به مادرهای بچه ها دادند به بچه ها تا بندش باز شود و بر زمین بریزد، خلاصه به هر قیمت باشد میخواهند اهل بیت حسین را لب تشنه جلوه دهند و حاضر نیستند آنها یک قطره آب هم بخورند اصلا یزیدیان اصلی همین مداحان دروغین هستند!!

ای دوستان شیعه فکر نکنید این سخنانی که نقل میکنم از کتابهای مبتذل شیعه است! اینجا را ببینید:

١٣٥٦٠١/http://www.tabnak.ir/fa/news

این از سایت معتبر تابناک است که مدیرش محسن رضایی رییس سپاه پاسداران و از نزدیکان خامنه‌ایی است و سروده شعر «عباس تشنه لب» هم دکتر غلام علی رجایی است که دکترای تاریخ و بیش از بیست و هفت سال سابقه مطبوعاتی و کار رسانه‌ایی هم دارد و استاد دانشگاه تهران هم است!!! پس دیدید این هر دو نفر با اینکه یکی دکتر و استاد و دیگری دکتر و رییس سپاه پاسداران است اما باز عقل ندارند وقتی اینها اینطور باشند از عوام شیعه چه انتظاری میتوان داشت؟

چرا شیعه ها فکر نمیکنند؟ هزار دلیل داریم بر دروغ بودن این داستانها، این داستانها برای به گریه آوردن مردم و برای هدف شومی، جعل و ساخته شده‌ایند! آقا مگر میشود از اینهمه زن، یکی هم شیرده نباشد؟ و با شیرش عطش علی اصغر شش ماه را خاموش نکند؟ یا آیا یک شتر شیر ده هم همراه نداشتند پس در طول سفر در راه چی میخوردند؟ از هر طرف که نگاه کنیم داستان لب تشنه حسین و یارانش دروغ است! و زمین کربلا در جلگه واقع است، پس براحتی میتوانستند یک چاه بکنند و به آب برسند!

موضع علمای بزرگ شیعه در قبال نوحه سرایی چیست؟

نویسنده: موالی غیور

س: آیا از رسول الله صلی الله علیه وسلم و یا ائمه اطهار (علیهم السلام) نصی بر مظلوم نمائی و نوحه خوانی و پوشیدن لباس سیاه و آنچه که در عزاداری امروزه انجام می شود وجود دارد؟ج: جواب این سوال را علامه محمد بن حسین بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق اینگونه داده است: در لفظ رسول الله صلی الله علیه وسلم که بر آن چیزی برتری ندارد به این شکل آمده است که: «نوحه سرائی از اعمال جاهلیت می باشد» (من لایحضره الفقیه: ٢٧١/٤-٢٧٢). و همچنین محمد باقر مجلسی با این لفظ آنرا روایت کرده است که: «نوحه سرائی از جاهلیت می باشد» ا.ه (بحار الأنوار: ١٠٣/٨٢).

و تمامی علماء محقق از جمله نوری و بروجردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که او فرمود: «دو صدا هستند که ملعونند و خداوند به آنه غضب می کند: شیون در مصیبت و صدا در حالت شادی یعنی: نوحه و غناء» (بحارالأنوار: ١٠١/٨٢).

از این روایات می توان یاد کرد از نوشته ای که امیر المومنین رضی الله عنه به رفاعۀ بن شداد فرستاد: «در سرزمینی که صاحب قدرت هستی تو را به نوحه برای مرده هشدار می‌دهم» (مستدرک الوسائل: ١٤٤/١).

و همچنین سخن صلی الله علیه وسلم در حدیث: «و همانا شما را از نوحه و شیون نهی می کنم» (جامع احادیث الشیعۀ: ٣٧٢/٣).

و روایتی که جابر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است که فرمود: «و همانا من شما را نهی کرده ام از نوحه سرائی و دو صدای احمقانه ی بی بندبار: صدا هنگام نغمه های لهو و آوازهای شیطانی و صدا هنگام مصیبت [و] چنگ زدن صورت و پاره کردن یقه و ناله شیطانی» (مستدرک الوسائل: ١٤٥/١).

و از علی رضی الله عنه : سه چیز از اعمال جاهلیت می‌باشد و در بین مردم از بین نمی‌رود تا قیامت برپا شود: باران طلبیدن از ستارگان و توهین کردن به اقوام و نوحه سرائی در مرگ» (بحار الأنوار: ١٠١/٨٢).

و کلینی و غیره از امام صادق روایت می کنند که فرمود: «فریاد زدن بر مرده اصلاح نمی‌گردد و جایز نمی باشد ولی اکثر مردم درک نمی کنند». (الکافی: ٢٢٦/٣).

و کلینی همچنین ازصادق علیه السلام آورده است که فرمود: «فریاد زدن برای مرگ جایز نیست و لباس پاره کردن [نیز همچنین] جایز نیست» (الکافی: ٣/ ٢٥٥).

محمد باقر مجلسی از علی رضی الله عنه روایت می کند: «وقتی ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم فوت کرد به من امر فرمود و من [نیز] او را غسل دادم, رسول الله صلی الله علیه وسلم او را کفن نمود و حنوط مالید و به من فرمود: ای علی او را حمل کن, او را حمل کرده تا به بقیع رساندم و بعد از آن بر آن نماز گذارد... و وقتی احوال او را دید رسول الله صلی الله علیه وسلم گریه کرد و از پس گریه ی او مسلمانان گریه کردند تا اینکه صدای [گریه] مردان از صدای زنان بلندتر شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم به شدیدترین حالت آنها را نهی فرمود و گفت: چشم گریه می‌کند و قلب غمگین می‌شود و نمی گوئیم پروردگار بر ما خشم می آورد, و همانا ما توسط تو دچار مصیبت می شویم و همانا ما به اراده تو اندوهگین می شویم». (بحار الأنوار: ١٠٠/٨٢-١٠١).

ملاحظه کن ای برادر مسلمان چگونه مصطفی صلی الله علیه وسلم به شدیدترین حالت, بلند کردن صدای گریه را نهی فرمود. و همانگونه که صلی الله علیه وسلماز صوت حزین در مصیبت نهی فرمود و [همچنین] از نوحه سرائی و شنیدن آن [نیز] نهی فرمود. (وسائل الشیعۀ: ٩١٥/٢).

و کلینی از فضل بن میسر روایت می کند که گفت: «ما نزد ابی عبدالله رضی الله عنه بودیم و مردی آمد و از مصیبتی که به وی وارد شده بود شکایت می کرد. ابو عبدالله رضی الله عنه فرمود: چنانچه تو صبر کنی اجر می گیری و اگر صبر نکنی آن قَدَری که خداوند بر تو مُقدّر کرده است, می گذرد و سختی آن را خواهی کشید». (الکافی: ٢٢٥/٣).

و از صادق جعفر بن محمد که فرمود: «صبر و بلاء بسوی مؤمن شدن, پیش می برند [بطوری که] بلاء می آید و او صبور است, و بلاء و جزع بسوی کافر شدن پیش می‌برند و آن وقتی است که بلاء می‌آید و او جزء و فزع می‌کند». (الذکری: صفحه ١).

محمد بن مکی العاملی ملقب به شهید اول گفت: «شیخ در المبسوط و ابن حمزۀ نوحه را حرام کردند و شیخ ادعا کرد [این مسئله] اجماع است» (الذکری: صفحه ٢, بحارالأنوار: ١٠٧/٨٢).

و شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی ملقب به شیخ الطائفه, نوحه را حرام کرد و ادعایش این بود که، این مسئله اجماع می‌باشد, چه بسا او در عصر طوسی بود و شیعیان در آن زمان بر حرام بودن نوحه و شیونی که اکنون در حسینیات شنیده می شود, اجماع داشتند, کارهائی که همانگونه که در قبل گفتیم با منهج صحیح ائمه آل بیت (علیهم السلام) تضاد دارد.

آیت الله العظمی محمد بن حسینی شیرازی گفت: «ولی از شیخ در المبسوط و ابن حمزه حرام بودن مطلق آمده است» (فقه: ٢٥٣/١٥).

و شیرازی گفت: «در الجواهر خودزنی و شیون بطور قطعی حرام شده است». (الفقه: ٢٦٠/١٥).

و باقر علیه السلام فرمود: «بدترین جزع (بی صبری) فریاد بلند کشیدن در ناراحتی و شیون و زدن صورت و سینه می باشد, و کشیدن موی پیشانی می باشد و کسی که نوحه را برپا کند صبر را ترک کرده است و راهی غیر از راه درست را برگزیده است» (الکافی: ٢٢٢/٣-٢٢٣, وسائل شیعه: ٩١٥/٢, بحار الأنوار: ٨٩/٨٢).

و همچنین قول امام صادق است که: «کسی که در مصیبت دستش را بر رانش بزند اجر او باطل می شود». (الکافی: ٢٢٥/٣).

می گویم: پس حال تو چگونه است ای کسی که بر سرو سینه می زنی؟ آیا اجر تو از درجه اول اینکه با منع نبی صلی الله علیه وسلم تضاد دارد, باطل نمی شود؟

و فرموده‌ی صلی الله علیه وسلم : «کسی که بر صورت زند و یقه پاره کند از ما نیست» (مستدرک الوسائل: ١٤٤/١).

و محمد تیجانی سماوی این مسئله ذکر می‌کند که از امام محمد باقر صدر در باره‌ی این حدیث پرسید و او جواب داد: «حدیث صحیحی است که در آن شکی نیست» (ثم اهتدیت (آنگاه هدایت شدم): صفحه ٥٨ چاپ عربی).

و از یحیی بن خالد آمده است که مردی نزد نبی صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: چه چیزی اجر مصیبت را باطل می کند؟ فرمود: زدن دستها بر یکدیگر, و صبر در مصیبت از مهمترین مسائل است, کسی که به آن راضی شود برای او رضایتمندی خواهد بود و کسی که خشم کند پس برای او خشمگینی [از طرف خداوند] خواهد بود, در ادامه نبی صلی الله علیه وسلم فرمود: «من از کسی که بتراشد و بالا ببرد بیزار هستم, به معنی تراشیدن سر و بلند کردن صدا» (جامع الحدیث الشیعه: ٤٨٩/٣).

جعفر بن محمد (امام جعفر صادق) ار پدرانش از نبی صلی الله علیه وسلم در حدیث نهی شدگان, روایت می کند: «همانا او از بوجود آوردن صدای حزین در مصیبت نهی فرمود و نهی فرمود از نوحه سرائی و شنیدن آن و نهی فرمود از زدن صورت» (من لایحضره الفقیه: ٣/٤-٤).

و محمد بن مکی العاملی گفت: «بر سر و سینه زدن و پاره کردن و کشیدن مو به طور اجماع حرام می باشد؛ آنرا در المبسوط گفته است و آن خشمگینی بر قضاء و قَدَر الهی است» (فی الذکری: صفحه ٧٢).

و شیرازی گفته است: «در المنهی زدن صورت و برکندن مو نهی شده است» (الفقه: ٢٦٠/١٥).

دکتر محمد تیجانی سماوی به گریه‌ی نبی صلی الله علیه وسلم بر عمویش ابی طالب و حمزه و همسرش خدیجه اشاره می‌کند و می گوید: «ولی در تمامی آن حالات از سر مهربانی گریه می کرد...., ولی وی از بروز ناراحتی از فرد حزین و زدن صورت و پاره کردن سینه نهی فرمود, پس چگونه است حال تو که با اجسام آهنی بر خود می زنی بطوریکه خون سرازیر می شود؟» (در کتاب کل الحلول: صفحه ١٥١).

سپس تیجانی یاد می کند که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب آنچه را که شیعیان امروزه انجام می‌دهند در زمان وفات نبی صلی الله علیه وسلم انجام نداد و به همین ترتیب امامان حسن و حسین و سجاد نیز این کار را نکردند و درباره این امام, تیجانی گفته است: «همانا چیزهائی را دید که هیچ کس ندیده است او با دو چشم خود شاهد کربلا بود, کربلائی که در آن پدرش و عموهایش و برادرانش همگی کشته شدند, و مصیبتهائی را دید که کوه دوام آنرا ندارد و در تاریخ نیز از هیچکدام از ائمه (علیهم السلام) چیزی درباره آنکه او کاری کرده باشد روایت نشده است و یا اینکه امر به تبعیت و پیروی آن کند» (کل الحلول: صفحه١٥١).

تیجانی همچنین می‌گوید: «به حق گفته می شود: آنچه که بعضی شیعیان از آن اعمال خاص انجام می دهند ذره‌ی از دین نیست, و اگر مجتهدین اجتهاد کنند و فتوا دهندگان به آن فتوا دهند که در آن اجری بزرگ و ثوابی عظیم قرار دهند, همانا آن فقط عادت و تقلید و احساسی برخورد کردن است که اهل آن توسط آن طغیان کرده و توسط آن از حالت طبیعی خارج می‌شوند و بعد از مدتی فقط بصورت یک رسم قومی در می‌آید که پسر از پدرش به شکلی کورکورانه و بدون فهم به ارث می برد، تا جائی که بعضی از عوام اینگونه حس می کنند که با زدن خود و خود را خونی مالی کردن قرب الی الله می باشد, و بعضی اینگونه اعتقاد دارند که کسی که این کار را انجام ندهد حسین را دوست ندارد» (کل الحلول: صفحه ١٤٨).

و همچنین گفته است: «عقل سلیم این مناظر مشمئز کننده را نمی پذیرد, وقتی مردی لخت می شود و با زنجیر بدست خودش خود را می زند و به طرزی دیوانه وار صدای خود را بلند کرده و حسین حسین؛ می کند, و عجیب و شک برانگیز اینجا است که بوضوح دیده می شود وقتی آن افراد به یکباره کارشان تمام شد, انگار مانند این است که ناراحتی آنها بر طرف شده است و با گذشت اندک زمانی بعد از اتمام عزاداری می بینی که می خندند و شیرینی می خورند و می‌نوشند و میوه می‌خورند و همه چیز با تمام شدن حرکت دسته تمام می شود. و عجیب آنجا است که بیشتر آنها انسانهای دینداری نیستند, و از این رو چندین دفعه خودم در انتقاد از آنها مدارا کرده و گفتم: همانا آنچه انجام می دهند فقط یک رسم قومی و تقلید کورکورانه است» (کل الحلول: صفحه ١٤٩).

و سخن شیخ مغنیه نزدیک به این سخن است که می گوید: «حقیقتا زدن سر با قمه و شمشیر و خارج شدن خون از آن ذره ای از اسلام نمی باشد و در مورد آن هیچ نص صریحی وجود ندارد ولی عواطفی زیباست که در وجود مؤمنین شکل می گیرد چنانچه خونی پاک بخاطر سرهای بریده‌ی فاجعه کربلا ریخته می شود» (آداب المنابر: صفحه ١٨٢).

منبع : سایت ناجی کرد

سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

محرم شناسنامهٔ اسلام

جنگ حق و باطل نبردی است ازلی که ناقوس آن در روز خلقت دمیده شده تا بروز پیروزی حق بر باطل در محو شر ادامه خواهد داشت.از جمله نبردهایی که تیغ بران حق کمر باطل را در آن شکست معرکه ی موسی پیامبر بود با امپراطوری فرعون و چکاچک شمشیرهای فرعونیان!

در این ماه ـ و دقیقا در دهم عاشورای این ماه ـ بود که رمز ایمان و اسلام موسی پیامبر؛ قوم ستمدیده و مظلوم بنی اسرائیل را از زیر پنجه های ظلم و ستم فرعونیان بیرون کشیده بر ساحل پر موج دریا قرار گرفت.

اینسو دریای خروشان است و نهنگهای گرسنه و آنسو اسبان فرعونیان که چار نعل می تازند و شمشیرهای برانی که در جهش آفتاب سوزان در کنار رعد و غرش سربازان مست چون برق در آسمان می جهند..

لحظاتی است بسیار هراسناک که عقل بشر در آن از کار می افتد.موسی علیه السلام هم ستمدیدگان را بوعده نجات از خانه و کاشانهایشان بیرون کشیده تا در اینجا با تیغ فرعون چون گوسفند سر بریده شوند!...

این است قدرت و توان یک مؤمن کوشا... که باید در ره حق بکوشد و از هیچ نهراسد و از خود هیچ کوتاهی نشان ندهد پس از آنست که آسمان ادامه ماجرا را در دست می گیرد. اینجاست که معجزه سخن می گوید!..

هرگاه عقل بشر در پرتو ایمان صادق در رکاب نبوت بپا خیزد، و جز اخلاص و ایمان هیچ نکارد معجزه دست در دستان او خواهد نهاد...

آری..

عصای معجزه آسای موسی بفرمان خدای موسی به دریا زده می شود و دریا از وسط شکافته می گردد و موسی و پیروانش بر خاک خشک در کوچه ای که دو دیوار آن را موجهای خروشان آب مستانه بالا می زنند بدانسوی دریا بحرکت در می آید...

و لشکریان نادان فرعون نیز از پشت خود را طعمه ی این معجزه می کنند...

موسی و یاران را به ساحل رسیدن همان و دریا به حال خود خزیدن همان...

در یک آن دو دیواره موجهای خروشان همدگر را به آغوش می کشند و فرعون و فرعونیان را تا ابد از صحنه آفرینش می ربایند...

این پیروزی بزرگ حق بر باطل در فراز تاریخ افتخاری است نمونه که همواره مومنان آنرا جشن می گرفتند. بنی اسراییل تا روزی که پرتوی از حق در آنها جریان داشت دهم محرم را روزه می گرفتند. و چون پیامبر اسلام از این خبر مطلع شدند فرمودند: ما به موسی اولاتریم از یهودیان ... و از آن روز امر فرمودند: مسلمانان روز عاشورا و تاسوعا را به پاس پیروزی حق در کالبد موسی علیه السلام بر فرعون رمز باطل روزه بگیرند. این روزه در حقیقت؛

اولا: سپاس مومنان است از پروردگار یکتایشان که حق را بر باطل؛ موسی را بر فرعون؛ و یا اسلام را بر کفر پیروزی بخشید.

و دوما: یادبودی است از آن جشنواره بزرگ ایمان سترگ مومنان، و همدلی است با آن صادقان راستین. و تجدید عهد و میثاق و پیمان است با حق که ما همیشه و همواره با تو خواهیم بود و جان و مال خود را در راه تو فدا خواهیم نمود...

این ماه پر شور پر است از صحنه های نبرد حق و باطل..

از جمله این صحنه های دردآور صحنه شهادت امیر مؤمنان؛ داماد علی مرتضی، یار و دوست و همسنگر رسول خدا، حضرت عمر بن خطاب ـ رضی الله عنه ـ است.

نام عُمر رضی الله عنه انسان را به یاد آرمانهایی والا از مقابله دندان شکن حق و باطل، از دلیر مرد شجاعت و بی مهابا، از ثبات و استقامت و یکدلی، از وزیری نمونه برای رسالت و خلافت آن، از رهبر و دولتمندی بی مانند، از سیاستمداری سترگ، از محبت و عشق به رسول خدا و خاندان او... و خلاصه دانش آموزی نمونه از دانشکده رسول خدا ـ صلی الله علیه و آله و صحبه ـ و دست پرورده ای ممتاز از ساختار تربیتی رسول اکرم می اندازد.

عُمر رضی الله عنه شخصیتی است که تاریخ بشریت با یک دنیا اجلال و احترام در مقابل رادمردی او می ایستد.

همه بشریت از دوست و دشمن در مقابل مردانگی و شجاعت و ایمان عمر مات و مبهوت و حیران می ایستند و بر مدرسه و استادی که او را تربیت نموده سلام و درود بی پایان می فرستند.

مگر پشیزی از حاقدان که عمر رضی الله عنه گلیم برده داری و فرعون منشی را از زیر پایشان بدر کشید، و در یک آن از جاه و جلال کاخهای مجلل و ادعای خدایی پوزه حقیر آنها را به خاک ذلت کشانید و ملت را از بردگی آنان رهایی بخشید و به درگاه بندگی خداوند ـ آفریننده و خالق آسمانها و زمین و هر آنچه در آندوست ـ شرفیاب ساخت.

عُمر رضی الله عنه آن شخصیتی است که آسمان او را برای گسترش قلمرو دین خدا بر زمین تربیت نمود. رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیام آسمانی اسلام را از محضر ملکوتی آسمان به زمین رسانید، پس از او خلیفه و جانشین منتخبه ی دست پروردگان و یاران رسالت ـ ابوبکر صدیق؛ پدر زن پیامبر اکرم و یار غار او ـ در مدت دو سال دین را در شبه جزیره عرب استقرار بخشید و پایه های اسلام در چهار سوی جزیره مستحکم گشتند..

پس از ابوبکر، عمر مقالید رهبری امت را بدست گرفت و حدود ۱۲ سال پیام اسلام را به جهانیان رسانید. در دوران عُمر رضی الله عنهبه گواهی و شهادت دوست و دشمن جهان در سایه عدالت و آزادی و رفاه و آسایش بی مانندی در سایه سیاست و حکومتداری این مرد صادق و زاهد و پارسا و فروتن می زیست...

در دوران عمر بود که پوزه دو امپراطوری مغرور فارس و روم آنانیکه در ادعای خدایی مست بودند به زمین مالیده شد.

عمر فاروق رضی الله عنه شخصیتی است که ایران زمین همواره و همیشه بدو افتخار خواهد ورزید. چرا که در زمان او و در سایه رهبریت حکیمانه او ایران از چنگال پست حکومت مجوسیان آتش پرستی که عقل و انسانیت را به ذلت و خواری کشیده بودند نجات یافت و نور اسلام بر این سرزمین درخشیدن گرفت.

آتش پرستانی که با مکر و حیله و نیرنگ مردم را فریب داده بودند و به بردگی گرفته بودند حقد و کینه ای بس بزرگ را در دل بر عمر گرفتند، و در یک توطئه پست و حقیری این ابر مرد تاریخ بشریت را به شهادت رسانیدند. که اول محرم هر سال هجری یاد بودی است از این نبرد حق و باطل که در آن خون عدالت بر شمشیر خیانت غلبه یافت...

عمر رضی الله عنه عشق و علاقه و ایمانی خاص به پیامبر و پس از او به خانواده ی او داشت. این عشق و ایمان حضرت علی وزیر و مشیر دست راست عمر را بر آن داشت که دختر خود «ام کلثوم» خواهر حسن و حسین دو گل سر سبد جوانان بهشت، و نوه ی پیامبر اکرم را به عقد ازدواج عمر درآورد. عمر از شدت محبت به خاندان رسالت ام کلثوم را به عنوان آخرین همسر خود برگزید و پس از او هرگز ازدواج نکرد تا نشاید دختر فاطمه زهراء رنجیده خاطر شود که رنجش او رنجش مادر، و رنجش مادر رنجش پدر بزرگ است.

سلام بر رشادت و اخلاص و مردانگی و محبت عُمر رضی الله عنه به اهل بیت!...

دشمنان عقل و صداقت، خفاشان ترسوی شبهای تار که عمر رضی الله عنه را با خنجر ننگ خیانت در نماز فجر به شهادت رسانیدند، این پیروزی بزرگ را بر خود جشن گرفته در «کاشان» برای ابو لؤلؤ آتش پرست قاتل امیر مؤمنان روضه ای بر پا نهادند و او را «بابا شجاع الدین» نامیدند و تا امروز کمر احترام در مقابل خاک نجس این بت خیانت پیشه خم می کنند. و با این کار خود به مسلمانان کاشان ایران و دنیا می گویند: ما بودیم که جگر ابرمرد تاریختان را دریدیم و امیر مؤمنان علی و خاندان او را داغدار کردیم! آنگاه مسلمانان غافل با لبخند حماقت از کنار آن حاقدان آتش پرست خاموش می گذرند!

یهودیان و آتش پرستان بسی سعی نمودند از مقام پر شکوه تاریخی عمر رضی الله عنه بکاهند ولی جز آنچه پارس سگ از ابر پربار بارانی می کاهد هیچ بیش نکاستند!...

عُمر رضی الله عنه ماند و خواهد ماند، و آن سگان هار همچنان پارس می کنند تا بجزای خود رسند!

سلام بر عُمر رضی الله عنه و سلام بر ثبات و استقامت و مردانگی و عدالت و آزادمنشی او...

عاشورای این ماه تصویری دیگر از حماسه نبرد حق و باطل بر تاریخ بشریت رسم نمود.

آری!...

حماسه پر شور و آه کربلا... حماسه زمینی پلید که جز کرب و بلا هیچ برای تاریخمان به ارمغان نیاورد.. حماسه ی خاکی که با مکیدن خون پسر رسول خدا برای همیشه مهر پلیدی بر پیشانی خود نهاد...

گل خندان و شاداب جوانان فردوس، سالار شهیدان، نواده رسول اکرم امام حسین چون دید که نظام حکومتداری در اسلام از شورا که دستور قرآن و پیامبر است به نظام پادشاهی کسرا و قیصر کشیده می شود با برخی دیگر از جوانان برومند اسلام شمشیر اعتراض بر کشید و در مقابل این تحریف بزرگ تاریخ اسلام قد علم کرد. همسنگر او عبد الله بن زبیر نواسه ی ابوبکر، پسر اسماء چهره زن فداکار حادثه هجرت نبوی در مکه قیام کرد و خلافتی اسلامی بر پا نمود.

اما امام حسین به وعده شیعیان کوفه بسوی عراق حرکت نمود، ولی در راه خبر رسید که اهل کوفه بدو خیانت کرده اند، و در کربلا لشکر کوفیان خائن را دید در رکاب شمر رمز خودخواهی و غرور به جنگ با او کمر بسته اند.

شهید کربلا بر این ایمان بود که حکومت اسلامی بر پایه شورای برتران و عالمان و بزرگان و دانشوران انتخاب می شود؛ نه پیامبر آنرا میراث خاندان خود قرار داد و نه هیچ کس دیگری را چنین اختیاری است. پس نظام اسلام نظام شورا و آزادی و عدالت است نه نظام میراث داری و پادشاهی...

سالار شهیدان در کربلا این ایده و آرمان خود را با خون خود نگاشت تا جهان دریابد؛ اسلام را نمی توان با زور شمشیر در قفس خواسته ها و آزهای این و آن زندانی نمود. اسلام آرمانی است آزاده؛ سوار بر اسب عقل و منطق و فطرت و خواسته های آزاد مردان عدالت پیشه و پارسا بسوی اهداف و آرمانهای خود چارنعل می تازد، و هیچ کسی نمی تواند آنرا با طناب شهوت خود بدار آویزد.

پیام حرکت استشهادی سالار شهیدان در کربلا نگاشته شد و تا امروز خاری است در حلقوم پادشاهانی که مهار ملتها را آنروزی که روده ی نافشان بریده می شود در دست می گیرند! و خاری است در گلوی حکام زورگو و جاه طلب و خودخواه و خود رأی و تقلب باز و چپاولگر...

محرم ماه پر شور و حماس تاریخ ماست، و آن نیز نوروز هر سال هجری ماست. گویا محرم در اول هر سال می آید تا همه این معانی را در ملت اسلامی زنده کند. و در گوشها و قلبهای امت اسلامی بدمد که شما وارثان انقلاب و پیروزی حق هستید. پس از هیچ مهراسید که پیروزی از آن شماست. چه در لباس شهادت عمری و حسینی و یا در لباس پیروزی موسایی...

و در این سالهای ننگ و خواری و عقب ماندگی محرم امسال با مثالی زنده در خیابانهای ایران، و در فلسطین و افغانستان و عراق وغزه به دیدار امت اسلامی آمده تا به جوانان برومند این ملت در خواب بیاموزد؛ خون شهیدان ما نمادی است دیگر در راستای خون عمر و خون حسین... و شما ای جوانان مسلمان می توانید عصای موسی، و معجزه ی این قرن باشید!...

به مناسبت ماه محرم کتابخانه عقیده تصمیم گرفت مجموعه ای از کتابهای مرتبط به این ماه مبارک را خدمت شما عزیزان تقدیم نماید تا مسلمانان از حقیقت این ماه و روز عاشورا آگاه شوند همچنین راهی از راه های شیطان که بعضی از برادران و خواهران ما را به بیراهه برده است مسدود گردد.برادران و خواهران مسلمان می توانند با فشار دادن به روی اسم کتاب آنرا از کتابخانه عقیده داونلود نمایند.

قاتلان حسین رضی الله عنه را بشناسید
/http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/esteshhad-hosein-PDF.zip

حقیقت عاشورا
/http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/haqhighat-ashoora-PDF.zip

جوابهای نورانی در مورد عاشورای حسینی
http://www.aqeedeh.com/down/type/doc/file/javabhaye-noorany-dar-morede-ashooraye-hoseyni-Word.zip/

روز عاشورا را چگونه بگذرانیم؟
/http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/rooze-ashoora-PDF.zip

شیعه و حسینیه ها
/http://www.aqeedeh.com/down/type/doc/file/shia-va-hosaineyeha-Word.zip

نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام
/http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/negareshi-no-be-tarikh-PDF.zip

توسل - وساطت بین الله و بندگان
http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/tavassol-vesatat-beine-khoda-va-bandegan-PDF.zip/

زیارت از دیدگاه ائمه/http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/zeyarat-az-did-ahlebait-Pdf.zip
زیارت قبور بین حقیقت و خرافات
http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/zeyarat-qoboor-beyne-haghighat-va-khorafat-PDF.zip/

احکام میت و آداب سوگواری
/http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/ahkame-mayyet-PDF.zip

یزید ابن معاویه
/http://www.aqeedeh.com/down/type/pdf/file/yazid-ibn-moaveyeh-PDF.zip

ماهنامه الکترونیک سایت نوار اسلام شماره ٤ اول محرم ١٤٣٠هـ
....Ebook-٤.http://www.aqeedeh.com/down/type/exe/file/mahnameye-navar-islam

ماهنامه الکترونیک سایت نوار اسلام شماره ٢٨ اول محرم ١٤٣٢هـ
/zip.٢٨.http://www.aqeedeh.com/down/type/exe/file/IslamtapeMagazineVol

آیا قمر بنی هاشم مهمتر است یا حضرت ابراهیم؟ عید فطر مهم‌تر است یا روز غدیر؟

اگر این سوال را به قرآن عرضه کنید،از نظر قرآن حضرت ابراهیم مهم تر است حضرت یوسف مهم تر است قمر بنی هاشم به گرد پای آنها نیز نمیرسد، اما اگر همین سوال را از مراجع تقلید شیعه بپرسید, خواهند گفت صد البته که قمر بنی هاشم از ابراهیم علیه سلام بهتر و افضل تر است بیایید از زبان خودشان بشنوید:

آیت الله العظمی وحید خراسانی میگوید:

شنیده ام می خواهند، قمر بنی هاشم را به نقش هنرپیشه ها درآورند، کسی که حجت خدا مقابل قبر او می‌ایستد، و می گوید سلام خدا، سلام تمام انبیاء، سلام تمام اوصیاء، سلام تمام شهداء بر تو یا ابن امیرالمؤمنین، کسی که هر صبح و شب خدا و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر به او سلام می‌کنند این را می‌خواهند به نقش هنرپیشه‌ها درآورند، خدا نکند چنین غلطی بکنند، آن وقت هر چه پیش آید و هر چه ما بگوییم معذوریم،، مردم بدانید! این نقشه ها برای این است، وقتی قمر بنی هاشم را به آن صورت نشان دادند، دیگر این سوز و گداز در روضه ها نخواهد بود، آن کسانی که آن صحنه را ببینید آن هنرپیشه را تماشا کنند، اینها دیگر آنچنان که باید در عزای او نمی سوزند،

نظر اهل سنت:

پس معلوم شد که فقط ١٤ معصوم شیعه از انبیاء بالاتر نیستند ! پس معلوم شد در نزد علمای شیعه امامزاده عباس هم از حضرت ابراهیم و یوسف و یعقوب و زکریا مقامش بالاتر است

چرا صدای أیت الله وحید برای نمایش چهره پیامبران از جمله حضرت ابراهیم، حضرت عیسی بن مریم، سلیمان، یعقوب، یوسف، زکریا و یحیی در نیامد، جواب فقط این است که در نزد این مرد تبهکار حضرت عباس بالاتر از همه انبیاء مقرب است و مقام نبوت، وحی در مقابل مقام عباس برای او هیچ است!

در حالیکه قرآن عباس را نمیشناسد، در حالیکه قرآن سوره ای بنام یوسف و سوره ای بنام مریم وسوره ای بنام ابراهیم دارد.

اگر متن اعتراض خراسانی را با دقت ببینید متوجه میشوید که او تصوری اله گونه از عباس دارد برای همین تجسم نمودن او را گناهی نابخشودنی میداند!!

و این مصیبت ایران است که بدست گمراهانی چون وحید خراسانی افتاده، لازم است که حق طلبان ساکت ننشینند و این زورگویی آشکار را نپذیرند و این عقیده سخیف را توهین به قرآن قلمداد کرده و جلوی این مرد گمراه را بگیرند!

مصیبت شیعه فقط همین نیست، شیعه به تعطیلات عید نوروز نیز حساسیت ندارد اما اگر قرار شود تعطیلی عید فطر دو روز شود صدای اعتراضش گوش فلک را کر میکند.

شما حتما میدانید که در ام قرای اسلام (شیعه)یعنی تهران خیلی از سفیرها و کارمندان سفارتخانه های اسلامی هم زندگی میکنند در همه کشورهای اسلامی عید فطر و عید قربان، عیدهای ملی مذهبی هستند و حداقل ٣ و حداکثر ١٦ روز تعطیل است و در این دو عید مردم لباسهای نو میپوشند و به عید و بازدید میروند، اما مسلمانان کشورهای دیگر درتهران که میبینند در ام قرای اسلام این تعطیلی هیچ اهمیتی ندارد، شگفتی خود را در مجالس خصوصی ابراز میکنند و یک شیر پاک خورده ای از شیعه ها دیده که والله این خیلی ننگ است که عید فطر اینقدر در ایران خوار و ذلیل باشد! پس ٥٠ نماینده مجلس را با خود همراه کرده و لایحه ای بردند به مجلس که تعطیلی عید فطر سه روز شود یا حداقل دو روز شود که باد این خبر را به گوش مراجع تقلید برد و این مداح دربار خامنه ای اینطور اظهار فضل کرد:

سخنرانی مداح حکومتی :

این طرح، طرح وهابی‌هاست که در جهت کمرنگ‌کردن عیدالله اکبر، یعنی عید غدیر خم ارائه شده است.

اگر قصد خدمت دارید برای تعطیلات عید غدیر برنامه‌ریزی کنید.

او همچنین خطاب به نمایندگان مجلس گفت که فریب این طرح را نخورند چرا که در واقع این طرح همراهی با وهابیون است، چرا حالا که وهابی‌ها در عربستان این روزها را تعطیل کردند ما هم باید این کار را تکرار کنیم؟

وی اشاره کرد که من می‌دانم این طرح را چه کسی ارائه داده اما اگر تصویب شود اعلام می‌کنم.

بعد از این سخنرانی و اعتراضات مشابه، چند نماینده ای هم که نظر درست داشتند، طرح خود را پس گرفتند!!!

نظر اهل سنت:

این مداح منافق (حاج منصور ارضی) اگر واقعی دلش برای اسلام می سوزد باید با عید زرتشتیان مخالفت کند نه با عید مسلمانان!

بزرگترین عید مسلمانان فطر است نه غدیر

این عید و عید قربان عیدالله اکبر است

و این عید درجهان اسلام اهمیت دارد این چه ربطی به وهابیت دارد؟

تعطیلی این عید در کشورهای اسلامی بیش از چند روز است چه اشکالی داره درایران که خود را مرکزجهان اسلام میداند، هم چند روز باشد؟

گیرم که وهابیون فقط عید فطر را گرامی میدارند یعنی هر کارهای خوبی هم می کنند شما میخواهید انجام ندهید،

عرق نمی خورند شما میخورید؟!!!

چون وهابیون خدا را می پرستند شما دیگر خدا را قبول نکنید این عید ربطی به وهابیت ندارد و همه سنیان ٣روز و بیشتر تعطیلند وهابی‌ها نماز اول وقت هم می خوانند! پس شما نخوانید چون آنها می خوانند؟!

حرف حرف وهابیت نیست، حرف اسلام است اینها میخواهند اسلام را خراب کنند نمازش را، حجش را، عیدش را، همه چیز اسلام را میخواهند عوض کنند گرنه باید میگفتند چرا نوروز را ١٥ روز تعطیل میکنید و عید غدیر را یک روز!

بنابراین بر ملت ایران لازم است که فریب نخورند و بیزاری و تنفر خود را از اینها و از دین اینها اعلام نمایند!

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

نظر اهل سنت و شیعه درباره روز عاشورا

نویسنده: محمدباقرسجودی

نظر شیعه:

یکی از موضوعاتی که در رابطه با عاشورای حسینی از ناحیه وهابیت مطرح بوده است قضیه روزه گرفتن روز عاشورا به پیروی از سیره بنی امیه به شکرانه شهادت حضرت سید الشهداء و یاران آن حضرت و اظهار سرور و خوشحالی در آن روز بوده است.

همان‌گونه که امام صادق علیه السّلام در روایتی می‌فرماید: بنی امیه لعنه الله علیهم و آن افرادی از اهل شام که آنان را در کشتن حسین اعانت نمودند نذر کردند اگر حسین کشته شود... و مقام خلافت نصیب آل ابو سفیان شود روز عاشورا را برای خود عید قرار دهند و آن روز را برای شکرگزاری روزه بگیرند.؛ امالی شیخ طوسی، ص ٦٦٧، رقم١٣٩٧ / ٤.

در مذهب اهل بیت روزه روز عاشورا حرام است و روزه گیرنده به جهنم خواهد رفت

و ما در آغاز نظریه وهابیت و برخی از علمای اهل سنت را ذکر نموده وآن‌گاه به نقد آن خواهیم پرداخت.

در مقاله‌ای که در سایت رسمی حوزه علمیه اهل سنت زاهدان (سنی آنلاین)، به قلم یکی از علمای اهل سنت به نام ابو خالد این‌چنین ذکر شده است:

با توجه به جایگاه روز عاشورا، در مورد روزه آن، در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تأکید بسیار شده است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم امت را تشویق به روزه گرفتن در این روز نموده‌اند. روایتی از حضرت عبد الله بن عباس رضی‌الله عنه در بخاری نقل شده که می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه تشریف آوردند، یهودیان را دیدند که در روز عاشورا روزه می‌گیرند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: [فلسفه] این کار چیست؟ [یهودیان] گفتند: این روز مبارکی است، در این روز خداوند متعال بنی‌اسرائیل را از دشمنشان نجات داد و حضرت موسی علیه‌السلام این روز را روزه می‌گرفت. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: من از شما به موسی سزاوارتر - نزدیک‌تر- هستم. لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن روز را روزه گرفتند و دستور به روزه آن روز دادند.

سنی ها در روایتی مدعی شده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: صوموا یوم عاشورا و خالفوا فیه الیهود، صوموا قبله یوماً و بعده یوماً. روز عاشورا روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید - به این صورت که - یک روز قبل و یک روز بعد از آن را نیز روزه بگیرید. صحیح مسلم، ش، ١١٦٢

اماروایاتی که در کتب اهل سنت درباره ثواب روزه عاشورا است همگی از ساخته‌ها و جعلیات خاندان بنی امیه است که خود پدید آورنده واقعه کربلاء بودند و به این نحو خواسته‌اند با کم‌رنگ نمودن اهمیت روز عاشوراء در جامعه اسلامی اذهان را به امور دیگر متوجه سازند تا شاید به این شکل هم شده ذره‌ای از لکه ننگی که تا ابد برای خود ایجاد نموده‌اند را کم کنند.

پاسخ اهل سنت:

شیعه میگوید یزیدیان نذر کرده بودند که اگر حسین مرد،روزه بگیرند!

اما اگر فرض شیعه را بپذیریم، پس این روزه نشان از این دارد که یزیدیان مومنانی بودند که رابطه خوبی با الله داشتند و با او راز و نیاز میکردند و حسین را دشمن دین میدیدند و گمان کردند الله، آنها را بر حسین مدد داد ..... آیا شیعه متوجه بعد دیگر معنی سخن خود است ؟!!!یا اینقدر متوجه نیست که دریابد، دروغش بطور غیر مستقیم، مدح یزیدیان است!!

علاوه بر این،ادعای شیعه اصلا درست نیست که میگوید بنی امیه حدیث ها در مذمت اهل بیت و در مدح خودشان جعل کرده اند، دلیل اول دروغ بودن، ادعای آنها این است که ما درکتب حدیث هرچی میبینیم، مدح اهل بیت است و حدیثی در ذم آنها وجود ندارد،

پس ادعای شیعه خود بخود باطل است، حالا اگر کسی در کتابها بنویسد که سجودی، احمدی نژاد را کشته و هزار دلیل بر اثبات حرف خود بیاورد باز حرفش ثابت نمیشود، زیرا ما میبینیم احمدی نژاد زنده است!

بلی ما میبینیم که کتب اهل سنت پر است از احادیث در مدح حضرت علی و فرزندانش،اما در مدح بنی امیه (غیر از چند حدیث معدود درمدح حضرت معاویه) ما حتی یک حدیث هم نداریم.

بعد سلسله بنی امیه درسال ١٣٠ هجری از بین رفت و امامان اهل سنت بعد از بین رفتن آنها مشهور شدند و کتب اهل سنت بعد از انقراض آنها تدوین شد، یعنی در زمانه بنی عباس تدوین شد، و بنی عباس بیشتر از شیعه با بنی امیه دشمن بودند لذا از هر سو بنگریم ادعای شیعه را بی اساس میبینیم، اما از بس که شیعه این سخن نادرست را تکرار کرده که که خودش هم باورش شده و فرض خود را حقیقت پنداشته است!!

دوم: اگر ما در روز عاشورا میرقصیدیم یا بر دف میکوبیدیم باز شیعه حق داشت بما مشکوک شود، ولی ما در آن روز، روزه میگیریم و روزه گرفتن نشانه عید و سرور و شادی نیست.

برای همین هم هست که روزه در روز عیدفطر یا عیدقربان، در دین ما حرام است زیرا اگر در روز عید، روزه بگیریم یعنی اینکه عید را قبول نداریم، یعنی اینکه از امت محمد صلی الله علیه سلم نیستیم.

و برای همین است که روزه در روز جمعه هم ممدوح نیست زیرا جمعه نوعی عید است.

آیا کسی در مجلس عروسی به نشانه شادی روزه میگیرد؟

پس شیعه چی دارد میگوید ؟ شیعه چرا دارد بدون دلیل بما تهمت میزند؟!

سوما: اگر ما سنگ بنی امیه را به سینه میزدیم و اگر با حسین بد میبودیم، آنرا بی محابا اعلام میکردیم، ماکه اقلیت نیستیم تا از کسی بترسیم. شیعه از ابوبکر و عمر بیشتر از یزید تنفر دارد، اما آیا ما برای خوشحالی شیعه، کوچکترین نرمشی نشان داده ایم ؟ آیا ما از مدح عمر دست کشیده ایم؟ نه، هرگز! بلکه برعکس، حتی آنقدر در عقیده خود راسخیم که شیعه جرات ندارد در جلوی ما رو در رو به عمر ناسزابگوید و پیش روی ما پالتوی تقیه را به تن میکند،

ولی برعکس ،ما ممدوح او یعنی ابولولو را روز و شب بد میگوییم و باز شیعه جرات ندارد در جلوی ما از ابولولو (از امام زاده خود) تعریف کند، و دیدیم در کنفرانس قطر از ابولولو بیزاری خود را اعلام کردند و دروازه قبرش را در ایران بستند، اما همه میدانیم که دوستش دارند اما جرات ابراز آنرا ندارند!

منظورم این است که ما شیعه نیستیم، اگر یزید را خوب میدیدیم عملا میگفتیم و به احدی اجازه توهین به او را هم نمیدادیم، و نیازی نمیبود که کجدار و مریز رفتار کنیم و برای مرگ حسین خوشحالی کنیم و وانمود نماییم که برای نجات موسی مسروریم !! نه ما نیازی به تقیه نداریم!

چهارما : وقتی پسر یک و نیم ساله من در آب غرق شد و مرد، ؛منی که میدانستم صبر بر مصیبت اجر عظیم دارد؛ باز با این وجود، نتوانستم ٩ روز غذا بخورم و میل به غذا نداشتم و مادرش هم مثل من بود .

آدم در غم غذا نمیخورد، ولی در شادی میخورد، با این حساب، پس ما میتوانیم شیعه را متهم کنیم که از مرگ حسین خوشحال است. زیرا ما در روز مرگش چیزی نمیخوریم و شیعه حلوا و نوشابه و شعله زرد و غذای رنگارنگ میخورد تو گویی روز عروسی پدرش است نه روز عاشورا!!

ما البته شیعه را به دشمنی با حسین متهم نمیکنیم، اما او را متهم میکنیم که بی اندازه نادان است. زیرا در روز غم، حلواهای رنگارنگ و شربت های گوناگون و پلو و چلو های چرب میخورد آنهم دو دستی !! باز بما که بخاطر روزه گرفتند در روزهای گرم تابستان، شکل مامثل مادر مرده ها است، تهمت میزند.

پنجما: روزه یک عبادت است، و خالص برای الله است و روزه برای نجات موسی و شدن غرق فرعون ،یک نوع سپاس گزاری مودبانه از الله است، و این سپاسی از نوع سپاس حضرت محمد است

حضرت عایشه روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنقدر نماز میخواند که پاهایش ورم میکرد، عایشه میگوید یک شب گفتم یا رسول الله دمی بنشین مگر خداوند در قران نفرموده گناهای گذشته و آینده ترا بخشیدیم؟ پس دمی بنشین.

رسول الله درجواب فرمود : ای عایشه آیا بنده شاکری نباشم؟

یعنی نماز وروره و حج و هر عبادتی، شکر گزاری است اما شکر گردن معنیش جشن و سرور نیست و شیعه سوراخ دعا را گم کرده و موضوع ها را به هم مخلوط نموده و بما تهمتی تلخ زده تهمتی که اگر تلخی آن را با اب های شیرین دنیا مخلوط کنند، همه تلخ میشوند.

آیا ما دشمن حسین باشیم ؟!!

آیا ما دوستدار قاتلان حسین باشیم ؟!!

آیا ما درروز مرگ حسین، جشن بگیریم ؟!!!

بخداوند قسم که علمای شیعه به مقامی تنزل کرده اند که لایق این هستند که به چشم سفیه به آنها نگاه کنیم و جواب تهمت هایشان را ندهیم، اما مشکل اینجاست که خیلی از مردم نمیدانند که علمای شیعه، در سفاهت بر همه اقوام جهان پیشی گرفته اند! و نمیدانند آنها سخنانی میگویند که عاقل باید نگوید.

و خیلی از مردم فریب ظاهر غلط انداز و ریش آخوندها را خورده اند و گمان میکنند که همین لباس زیباست نشان آدمیت؟!!!

فلسفه عزاداری برای امام حسین رضی الله عنه چیست ؟

محمدباقرسجودی

پاسخ شیعه:

عزاداری بر حضرت فلسفه های سازنده و تربیتی متعددی دارد، از جمله:

١ - حفظ مکتب و شریعت: زنده داشتن یاد و تاریخ پرشکوه نهضت حسینی، که الهام بخش روح انقلابی و ستم ستیزی است. یعنی احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگهداشتن و ترویج دائمی مکتب قیام و انقلاب در برابر طاغوتها و تربیت کننده و پرورش دهنده روح حماسه و ایثار است.

٢ - پیوند عمیق عاطفی بین امت و الگوهای راستین: عزاداری نوعی پیوند محکم عاطفی با مظلوم انقلابگر و اعتراض به ستمگر است و به تعبیر استاد مطهری: گریه بر شهید شرکت در حماسه اوست».

٣ - اقامه مجالس دینی در سطح وسیع و آشنا شدن تودهها با معارف دینی:

٤ - پالایش روح و تزکیه نفس: گریه بر امام حسین علیه السلام و حزن و اندوه، بر مصائب آن حضرت موجب تحول درونی گشته و به دنبال آن عامل رشد روحانی انسان می‌گردد و پس از آن مقدمات تقوا و نزدیکی آدمی را به خدا فراهم می‌سازد.

٥ - اعلام وفاداری نسبت به مظلوم و مخالفت با ظالم: مردم از طرفی با انعقاد پیمان ناگسستنی با مظلومی که مرگ در راه عقیده را سعادت و سازش با ستمگر را مایه ننگ می‌داند وفاداری خود را در عدم سازش با ظالمان و مبارزه بی امان با هرگونه مظاهر استبداد اعلام می‌کنند.

و همین وفاداری‌ها است که ملتها را در برابر طمع استعمار گران بیمه می‌کند و راه نفوذ استثماری را برای همیشه مسدود می‌سازد

٦ - وحدت هماهنگی میان امت اسلامی: امام خمینی قدس سره میفرماید: ما ملّتِ گریه سیاسی هستیم که با همین اشک، سیل جریان میدهیم و خرد میکنیم سدهایی که در مقابل اسلام ایستاده است.

همین گریه است که کارها را پیش برده است، همین اجتماعات است که مردم را بیدار می‌کنند.

همه روضه بخوانند، همه گریه بکنند، از این هماهنگتر چه؟ شما در کجا سراغ دارید که یک ملّتی این طور هماهنگ بشود؟ کِی اینها را هماهنگ کرده؟ اینها را سیّد الشهداء علیه السلام هماهنگ کرده است... در کجای عالم سراغ دارید مردم این طور هماهنگ باشند... این هماهنگی را از دست ندهید.

صحیفه نور ج ١٠ ص ٢١٧.

پاسخ اهل سنت:

اگر نیک بنگریم،٦ قایده ای که آخوند شیعه برای گریه کردن برشمرده، و آنها را مهم ترین فواید دیده، چیزی نیست جز بهانه و پرده انداختن بر نیت اصلی شیعه ها. اما پیش از آنکه منظور اصلی آنها از عزاداری را برملا و آشکار کنیم بد نیست نخست، ادعا هایشان را در ترازوی عقل نهیم و بررسی کنیم:

شیعه در فایده اول، میگوید: (با گریه مکتب و شریعت حفظ میشود!!!)

اما خود شیعه نیز قبول دارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای حفظ دین، این شیوه را بکار نبردند. بلکه کتاب های اهل سنت گواهی میدهند که رسول الله صلی الله علیه وسلم، عزاداری جاهلی (همان عزاداری به سبک شیعیان امروزی) را ناپسند دانسته و و امت خود را از آن برحذر داشته اند.

علی رضی الله عنه نیز برای حفظ دین از این روش عجیب کمک نگرفت، یعنی هرگز بنی هاشم در سالروز وفات (به ادعای شیعه شهادت) فاطمه رضی الله عنها، زنجیر به پشت ،و مشت به سینه خود نزدند .

خود جناب حسین رضی الله عنه نیز در شهادت پدر یا برادرش، گریبان چاک نکرد .

امام صادق که در زمان نابودی بنی امیه زندگی میکرد از فرصت به میان آمده؛یعنی از دشمنی بنی عباس با بنی امیه؛ بهره نگرفت و مراسم عزاداری را برپا ننمود.

بی تردید بنی عباس چون با بنی امیه بد بودند، بدگویی از یزید را میپسندیدند .

حتی امام رضا که ولیعهد مامون شد و قدرت امر و نهی و فرمان دهی داشت، (با آنکه به ادعای شیعه ها در انجام مراسم دینی تقیه نمیکرد ،مثلا نماز عید را همانطور خواند که باید میخواند .)

با این همه، نشنیدیم که ایشان مجلس عزایی برای حسین، دایر کرده باشند.

پس آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم و تمام نامبردگان دیگر، روش حفظ دین را نمیدانستند ؟! و فقط آیت الله های شیعه میدانند!

اما فایده دوم ادعایی شیعه، یعنی (ادعای پیوند بیشتر بین مردم و الگو های راستین با گریه) ، نیز یک حرف باطل و بی ارزش است

پیوند بوسیله گریه ،دیگر چه صیغه ای است؟

اگر گریه پیروان حسین را چون حسین میکند، پس باید تخم یزیدیان از جهان تا حالا کنده میشد ، در حالیکه بر عکس است و شیعه درطول تاریخ، همواره متحد ستمگران بوده و بعد از ظهور اسلام، شیعه ها چند دولت کوچک داشته اند . ولی این حکومت ها به دلیل ستمکاری و تبه کاری همیشه بعد از تشکیل نیز درجا زده و هرگز پیشرفت و دوام نداشته اند

اما فایده سوم یعنی این حرف که آخوند مدعی شده (عزاداری سبب گردهمآیی مومنین و برپایی مجالس دینی میشود و مردم با معارف دینی آشنا میشوند)

هم سخنی ناسنجیده است

ما مسلمانان روز ٥ بار برای نماز گرد میاییم، و حلقه های درس در مساجد داریم هر هفته خطبه نماز جمعه داریم، آیا اینها کافی نیست

وانگهی چرا این فکر بکر ، یعنی فکر انتقال علوم دینی از طریق برپا داشت مجالس عزاداری، به ذهن مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی و خود حسن و حسین خطور نکرد؟چرا حسن در مرگ دلخراش پدرش ، چنین مجالس مسخره عزاداری را برپا نکرد تا مردم با معارف دین (گریه) اشنا شوند؟

سود چهارمیکه شیعه در عزاداری دیده یعنی (تزکیه نفس!!)هم از اون حرفهای است که درقوطی هیچ عطاری پیدا نمیشود، آیا گریه باعث رشد معنوی انسان میشود؟ پس باید زنان و گودکان، تبدیل به اولیاء الهی شده باشند !

بعد اینکه گریستن شما از ترس الله نیست .شما گریه را بزور به خود تحمیل میکنید، و خود را میزنید و صحنه های دروغین را با صدای سوزناک ترسیم میکنید تا اشکتان در آید! این به تحول درونی چه ربطی دارد؟ این مثل گاز اشک آور است.

در فایده پنجم شیعه میگوید (گریه اعلان وفاداری به مظلوم است)در فایده شیشم مدعی است که(عزاداری باعث وحدت امت اسلامی شده است!!)

این سخنان حتی ارزش جواب دادن را ندارند و کاملا آشکار است که آخوند شیعه مثل بچه های دبستانی انشاء ای نوشته و فقط خواسته صفحه را پر کرده و جوابی گفته باشد و اصلا نخواسته نیت اصلی خود ،از گریه کردن را بگوید!

اما هدف شیعه از عزاداری چیست؟

اهدافی ٦ گانه ای که اخوند شیعه برشمرده، هرگز با گریه کردن و عزاداری به دست نمی آیند .

هدف آخوند شیعه چیز دیگریست ، علمای شیعه با عزاداری میخواهند روح کینه را بین امت اسلام روشن و شعله ور نگه دارند. این هدف اصلی آنهاست.

دلایلی داریم که ادعای ما را ثابت میکنند:

اولا شیعه همیشه از ظلمی که بر حسین رفته سخن میگوید اما درباره سرنوشت شوم قاتلان او ساکت است قاتلان حسین در کمتر از ٧ سال بعد از جنایت هولناک خود، همگی به بدترین وضع کشته شده اند و بسزای اعمال خویش رسیدند.

دوما، شیعه های ساده لوح از سخنان علمای شیعه اینطور میفهمند که سنی ها دشمن حسین هستند! درست است که آخوندهای شیعه این دروغ را آشکارا نمیگویند اما آنرا ماهرانه القاء میکنند.

درخردسالی شنیده بودم که سنی ها در روز عاشورا شادی میکنند ، فورا این شادی را به قتل حسین ربط دادم و نتیجه گرفتم سنی با حسین بد است !امسال نیز در روز های عاشورا، سایت دولتی و پر بیننده تابناک، مقاله ای به نشر رساند که بطور وسیعی در سایت های دیگر شیعه باز نمایش داده شد

این مقاله حاوی عکسی از یکی از خیابانهای کویت بود و تابلویی را نشان میداد که بر آن نوشته شده بود:

عاشورا روز شادی و سرور است!!

این ها چرا این خبر و بی ارزش را که نویسنده ها یا انجام دهنده گانش ، هیچ طیفی از اهل سنت را تشکیل نمیدهند را برجسته میکنند ؟

هدف مشخص است آنها در پی القاء چیزی به پیروان خودهستند .انها میخواهند مسلمانان را قاتل حسین معرفی کنند ، تا شیعه ها نسبت به آنها کینه داشته باشند . گرنه کینه به یزید که دیگر سودی ندارد یزید که پیرو یا مداحی ندارد. یزید که زنده نیست.

اهل سنت البته هرگز؛مانند شیعه؛ به خاطر شهادت یاران و اهل بیت پیامبر، بر سر و سینه خود نمی کویند، زیرا اگر قرار باشد برای هر مرده مقدسی روز از سال را اختصاص دهیم و بر بر سر و سینه بکوبیم آنوقت باید هرروز چنین کنیم. و دست از کار و زندگی خود برداریم!

اما اهل سنت حسین را دوست دارند و دشمنش را دشمن خود میدانند ولی شیعه این را نمیخواهد بشنود ، او فقط تابلویی در کویت را میبیند که شاید خود شیعه ها نصب کرده باشند.

مثال زیر میتواند بخوبی نیت اصلی علمای شیعه از برپایی مجالس عزاداری را بیان کند :

اگر تمام مردم دنیا از خامنه ای بد بگویند و فقط یک جاروکش ونزولایی از او تعریف کند تمام دروبین ها و سایت ها و روزنامه های دولت ایران متوجه همان یک نفر میشوند و درباره نظرات دیگران خود را به کری میزنند

و بعد نتیجه میگیرند که آیت الله خامنه ای محبوب همه مستضعفان جهان است.

چرا؟ چون هدف اول رسانه های دولتی ، خوش خدمت به خامنه ای و کسب آبرو و حیثیت برای اوست.

حالا همه سنی های دنیا حسین را دوست دارند و یزید را دوست ندارند .

اما اگر یک سنی فقط یک سنی ،تابلوی به دیوار بزند و بنویسد عاشورا را روز سرور و شادی است. تمام دروبین ها و سایت ها و روزنامه های دولت ایران متوجه همان یک نفر میشوند و درباره نظرات علمای سنت ، خود را به کری میزنند .

و بعد نتیجه میگیرند که اهل سنت دشمن حسین هستند.

و با و با برگزاری عزاداری سعی میکنند این زخم را همیشه خونین نگه دارند

چرا؟ چون هدف اول رسانه های شیعه ،ضربه زدن به اهل سنت و بی آبرو و بی حیثیت کردن سنی هاست.

پس هدف اصلی عزاداری اختلاف انداختن بین امت است

بنا بر این تنها سود (در حقیقت ضرر) عزاداری شیعه ها برای حسین رضی الله عنه همین است که گفتیم

اما علمای شیعه نیت اصلی خود را پنهان میکنند

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ٦ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

ماجرای شهادت حسین، از کتابهای اهل سنت

نویسنده: محمدباقرسجودی

۱

دوستان شیعه، شما درباره قتل حسین،راست و دروغ زیاد شنیده اید. اینک ما میخواهم حقیقت را همانطور که بود، برایتان بازگو کنیم:

مقام حسین

حضرت حسین در سال ۴ هجری به دنیا آمد، پیامبرصلی الله علیه وسلم ما به او علاقه زیادی داشت.

در مسند احمد نوشته شده که حضرت یعلی العامری رضی الله عنه روایت کرده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم با من میامدند، (برای دعوت به میهمانی) در راه حسین را دیدند که دارد با کودکان بازی میکند، جلوی مردم، پیامبر صلی الله علیه وسلم دست هایش را باز کرد تا حسین را بگیرد و حسین از جلویش فرار میکرد و به اینسو و آنسو میدوید، تا بلاخره رسول الله صلی الله علیه وسلم او را گرفت و یک دستش را زیر چانه و دست دیگرشان را بر سر حسن گذاشت و لبهایش را بوسید و فرمود :

«من از حسین و حسین از من است ، خداوندا،دوست بدار هرکس که حسین را دوست میدارد.»

در کتاب بخاری روایت آمده که مردی از اهل عراق از پسر عمر عبدالله رضی الله عنه درباره کشتن مگس در حالت احرام پرسید که آیا جایز است یا نه؟!!

ابن عمر در جواب گفت : مردم عراق از خون مگس میپرسند، در حالیکه پسر دختر رسول الله را کشته اند!! کسی را کشته اند که درباره او رسول الله فرمود: حسن و حسین شاخه های ریحان (گل خوشبوی) من در این دنیا هستند.

در مسند احمد و کتب دیگر، حدیث صحیح داریم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:« حسن و حسین آقا و سید جوانان دربهشت هستند» و این همان حدیثی است که تا امروز ائمه اهل سنت در بسیاری از نماز های جمعه؛ در خطبه نماز؛ آنرا ذکر میکنند، تا بزرگی مقام حسن و حسین را برای مردم، بازگو و تکرار کرده باشند.

پس زمینه قیام حسین بر علیه یزید

ماجرا برمیگردد به شهادت حضرت عثمان و به خلافت رسیدن حضرت علی و مخالفت معاویه با علی و جنگ آندو با یک دیگر و حمله حضرت علی به شام و عدم توفیق او در شکست دادن معاویه بخاطر کار شکنی لشکریانش .

اما پس از آنکه علی رضی الله عنه، مخالفان داخلی (شیعه های خوارج شده) را قتل عام کرد، دوباره تصمیم حمله به شام را گرفت تا کار معاویه رضی الله عنه را یکسره کند، که دست ناپاک ابن ملجم ایشان را مهلت نداد و شهید شد، پس از شهادت ایشان، لشکر علی با حسن بن علی رضی الله عنهما بیعت کردند، اما حسن که در زمان حیات پدر نیز با جنگ مخالف بود، حالا که اختیار در دستش بود با معاویه صلح کرد و شرط گذاشت و توافق کردند که امیر معاویه بعد از خود خلافت را بشورا بسپارد.

حسین بشدت با این صلح مخالف بود و خواستار ادامه راه پدر، یعنی تداوم جنگ بود، اما مجبور به اطاعت از برادر بزرگترش شد، و بعد از مرگ حضرت حسن، حسین چون با امیر معاویه بیعت کرده بود، ساکت بر جای خود نشست و حلم و روش حکومتداری معاویه نیز بهانه ای برای شورش به دست کسی نمیداد، تا امیر معاویه وفات یافت، ولی قبل از وفات فرزندش را ولیعهد کرده بود، بزرگان اسلام با این انتخاب موافق نبودند اما چاره ای جز بیعت ندیدند، تا مبادا خونریزی و فتنه ای بزرگتر رخ دهد.

اما پسران علی و زبیر رضی الله عنهم،یعنی حسین بن علی و عبدالله بن زبیر اصلا زیر بار بیعت نرفتند و تصمیم به قیام گرفتند.

از سوی دیگر یزید به والی مدینه؛ ولید بن عتبه؛؛ دستور داد که از هردو بیعت بگیرد و اگر بیعت نکردند آنها را تحت فشار قرار دهد اما آندو حاضر به بیعت نشدند و راه مکه را در پیش گرفتند.

ماه شعبان بود که حسین به مکه رسید و در آنجا به او خبر رسید که مردم کوفه نیز بیعت با یزید را قبول ندارند و خواهان خلافت حسین هستند.

تصمیم حسین برای رفتن به عراق

حسین رضی الله عنه، برای پی بردن به حقیقت ماجرا، پسر عموی خود را که مسلم نام داشت، مامور کرد که به کوفه برود و از اوضاع آنجا برایش گزارشی بفرستد،و نامه ای هم توسط او، به بزرگان کوفه فرستاد و در آن نوشت:

بدرستیکه برادرم و پسر عمویم و مردی از اهل بیتم را بسوی شما فرستادم تا حقیقت امر را ببیند و مرا آگاه کند که اکر راغب به خلافت من باشید، سوی شما حرکت کنم.

مسلم، پسر برادر ناتنی حضرت علی، یعنی پسر عیقل بود.

مسلم از مکه بسوی کوفه حرکت کرد،در راه کوفه به مدینه رسید،همراهان او در این سفر۳ نفر بودند.

در مدینه دو راه بلد را باخود برداشت که یکی از این راهنماها خودش،راه را گم کرد و از تشنگی هلاک شد! مسلم بخاطر سختی سفر پیش رو، دلش نمیخواست به کوفه برود پس از نیمه راه به حسین نامه داد که مرا از این ماموریت معذور بدار .اما حضرت حسین نیذیرفت و نوشت که بسفرت ادامه بده.

اینجا باز ثابت میشود که امامان شیعه غیب نمیدانستند،اگر حسین غیب میدانست،نیازی نبود که مسلم را برای کسب خبر به کوفه بفرستد .

باری، مسلم به کوفه رسید و به خانه مختار ابی عبید رفت.

همزمان با این، یزید والی نرمخوی کوفه را برکنار کرده و مرد زیرک و بیرحمی بنام عبید الله بن زیاد را به کوفه فرستاده بود .

زیرا یزید هم از کوفه خبرهای نگران کننده میشنید.

ترس از عبیدالله بن زیاد باعث شد که مسلم هی جای خود را در کوفه عوض کند تا مبادا دستگیر شود،

نخست در خانه یکی از بزرگان کوفه، بنام هانی بن عروه مخفی شد، اما وقتی شک عبیدالله را دید به خانه یکی از مبلغان شیعه بنام مسلم بن عوسجه رفت.

و در پنهان کار خود را ادامه داد و ۱۲۰۰۰ نفر با او مخفیانه بیعت کردند.

و او این را که دید، نامه ای به این مضمون برای حسین فرستاد:

دیدبان قوم به قوم خود دروغ نمیگوید، تمام مردم کوفه با تو هستند، همینکه نامه مرا دیدی فوراً حرکت کن.حسین نامه را که دید، تصمیم به حرکت گرفت.

اما او تنها نمی رفت،و همراه خویش، همه قبیله خود؛ از زن و مرد و کودک را به کوفه میبرد، پس خبر پنهان نماند و همه دانستند که حسین میرود به کوفه، تا به کمک کوفیان بر علیه یزید بجنگد.مخالفت اصحاب و تابعین و فامیل حسین با حرکت او به سوی کوفه

حسین از کسی نظر نخواست اما ناصحان آمدند و ایشان را نصیحت کردند از جمله برادرش، محمد حنیفه

به او گفت چنین نکن و خودت نرو بلکه نمایندگانت را به شهرها بفرست. اگر مردم با تو بیعت کردند که خوب،اگر نکردند در دین تو نقصانی و کمی واقع نمیشود اما حسین نپذیرفت .

در روایت آمده که وقتی حسین تصمیم به قیام گرفت به اولاد عبد المطلب در مدینه نامه نوشت که به او ملحق شوند و آل عبدالمطلب آمدند و محمد بن الحنیفه هم آمد و گفت بنظر من حالا زمانی مناسب برای خروج و قیام نیست و حسین رضی الله عنه گفت ایا میترسی به پسرت آسیبی برسد ؟محمد بن حنیفه گفت به تو که آسیب برسد، مصیبتش برایم بزرگتر است از آسیب رسیدن به بقیه.

مخالفت پسر عموی حسین با قیام او

حسین میدانست که ابن عباس با قیام او مخالف است پس سعی کرد تا کارش را از او مخفی کند تا زیاد با نصایح آزارش ندهد،پس وقتی که این عباس شتابان پیش او آمد و گفت: ای پسر عمو شنیدم میخواهی بروی کوفه ؟

ای پسر عمو اگر آنها امیر شهر را کشته باشند و شهر را گرفته باشند پس کارت درست است، اما اگر امیر منتخب یزید در کوفه زنده و مسلط بر شهر کوفه باشد پس اونها ترا برای قتل و فتنه دعوت کرد ه اند و دروغ میگویند! نرو!!

حسین گفت :باشد، استخاره میکنم.

اما ابن عباس دریافت که میخواهد برود، فردایش باز آمد و گفت ای پسر عمو، نمیتوانم صابر باشم اگر رفتنی هستی برو یمن، آنجا شیعه های پدرت هنوز هستند و دست یزید بتو نمیرسد، ای پسر عمو،مردم عراق اهل حیانت و پیمان شکنی هستند، میترسم ترا بکشند اما چون حسین را مصمم به رفتن دید، گفت:

پس کودکان و زنان را نبر، میترسم ترا و آنها را بکشند همانطور که عثمان و زن و بچه اش را کشتند.

حتی که ابن عباس گفت :قسم به خدایی که غیر از او الهی نیست، اگر میتوانستم موی سرت را میکشیدم و نمیگذاشتم بروی .... اما حسین مصمم بود که برود

خواننده گرامی

همانطور که دیدید هر دوی این ها یعنی هم محمد الحنیفه برادر حسین، و هم ابن عباس پسر عموی حسین،با فکر او مخالف نبودند. آنها هم قبول داشتند کار حسین در مخالفت با یزید درست است،اما با روش او مخالف بودند، محمد حنیفه گفت نرو نمایندگان بفرست و ابن عباس گفت به یمن برو،آنجا جایی مناسبتر است.

و آینده نشان داد که نظر آنها ظاهرا درستتربود.

اما شیعه، چون امامان را عقل کل میداند، هرگز قبول نمیکند که حرکت حسین به کوفه، از لحاظ نظامی یک حرکت مناسب نبود .

و حضرت ابن عمر نیز وقتی شنید، حسین و ابن زبیر قصد قیام دارند، هر دو را نصحیت کرد که چنین نکنند و وقتی از قصد حسین برای رفتن به عراق با خبر شد، خود را به او رساند و گفت کجا میروی؟ گفت عراق، اینها اوراق بیعت مردم کوفه است!!

حضرت ابن عمر گفت :ای حسین! الله پیامبرش را بین دنیا و آخرت مخیر کرد که یکی را انتخاب کند و ایشان آخرت را برگزید و شما از خون و گوشت رسول الله هستید این دنیا بشما نمیرسد، برگرد!

و حضرت حسین قبول نکرد و ابن عمر او را در آغوش گرفت و گفت: با تو خداحافظی میکنم، مثل خدا حافظی کردن با یک مقتول!!

و بعد از واقعه کربلا، ابن عمر گفت حسین را نصحیت کردم، لازم نبود بعد از ان کارهای که اهل عراق با پدر و برادرش کرده بودند، به آنجا میرفت .

حتی ابن زبیر که خودش مخالف سرسخت یزید بود و بیعت نمیکرد و قصد قیام داشت، باز با رفتن حسین به عراق مخالف بود و به او گفت:

کجا میروی؟ به جایی که پدرت را کشتند و برادرت زخمی کردند؟!! و حسین نصحیت او را هم قبول نکرد

امیر مدینه، به حسین بن علی امان نامه داد.

جعفر طیار برادر حضرت علی را حتما میشناسید او پسری بنام عبدالله داشت همینکه عبدالله از تصمیم حسین برای رفتن به کوفه آگاه شد، پسرانش محمد و عون را با نامه ای پیش حسین فرستاد که برگرد مدینه و دست از این کار بردار.

و وقتی انکار حسین را دید، عبدالله بن جعفر با خود فکر کرد شاید حسین از والی مدینه میترسد! پس پیش او رفت و از او خواست که به حسین سخت نگیرد، و به او امان بدهد.

عمرو بن سعید بن عاص والی مدینه به عبدالله گفت: هرچی میخواهی بنویس من امضاء میکنم .

و نامه ای با این مضمون، با و مهر و امضای والی برای حسین در مکه فرستادند:

بسم الله الرحمن الرحیم

از طرف عمرو بن سعید بن عاص به حسین بن علی بن ابی طالب اما بعد :من دعا میکنم که از این کار منصرف شوی و کاری شایسته کنی .

خبر بمن رسید که میخواهی به عراق بروی،چنین مکن! من ترا از شر اختلاف به خدا میسپارم، در این کار برای تو هلاکت است .من عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید را با این نامه بسوی تو فرستادم، به پیش من بیا، نزد من برای تو امان و نیکویی و هدیه و حسن همسایگی است

و الله را بر این عهدنامه شاهد میگیرم

و سلام بر تو .

اما حسین رضی الله عنه امان والی مدینه را نیز نپذیرفت.

حضرت ابو واقد الیثی میگوید خبر از نیت قیام حسین علیه یزید و به عراق رفتنش که بمن رسید، شوکه شدم و به او گفتم: نکن که هلاک میشوی. گفت من حتما چنین میکنم!

ابوبکر بن عبدالرحمن حارث میگوید: به حسین گفتم میدانی که دوستت دارم ولی نمیدانم که نصحیت من پیش تو چقدر ارزش دارد؟!

حسین گفت :ای ابوبکر تو از کسانی هستی که نه خیانت میکنی، نه کسی بتو بدگمان است.

ابوبکر بن عبدالرحمن گفت: دیدی که اهل عراق با پدر و برادرت چه کردند! آنها بندگان دنیا و و نوکران درهم و دینار هستند. همان کس که بتو وعده کمک داده با تو خواهد جنگید! از تو میخواهم به خودت رحم کنی.

حسین گفت: ای پسر عمو میروم و هرچه الله اراده کرده،خواهد شد .

فرزدق شاعر معروف میگوید: حسین را در مکه دیدم گفت: از مدینه چه خبر ؟

گفتم تو محبوبترین شخص در پیش مردمانی،و تقدیر در آسمان است و شمشیر با بنی امیه است! و گفتم اونها ترا ذلیل خواهند کرد نرو. اما حسین حرفم را نپذیرفت.عبدالله بن مطیع به حسین گفت : ای حسین!پدر مادرم به فدایت، مارا از وجود خودت محروم نکن و به عراق نرو، که اگر اینها ترا بکشند مارا نیز به بردگی خواهند گرفت!

سخن درباره قیام حسین هنوز تمام نشده....

۲

آیا از دیدگاه شریعت، قیام حسین درست بود؟

قبول داریم که بزرگان اسلام با یزید بیعت کردند، اما این هم مثل روز روشن است که آنها هرگز یزید را بهترین فرد امت نمیدانستند، ولی دیدند که خونریزی بی فایده است، بنابراین از سرناچاری بیعت کردند.

و کتمان نمیکنیم که بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم و دیگران، اصلا حرکت حسین رضی الله عنه را جایز و شرعی نمیدانستند. مثلا صحابی رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ ابوسعید الخدری رضی الله عنه؛ که به حضرت حسین گفت:

«از الله بترس و در خانه بشین و امام را اطاعت کن»

و جابر بن عبدالله رضی الله عنه نیز به او گفت:

«از الله بترس و باعث خون و خونریزی نشو»

اما اهل سنت ؛ از لحاظ شرعی، به حسین ایرادی نمی گیرند، زیرا حسین اصلا با یزید بیعت نکرده بود و انتخاب یزید (تبدیل خلافت به پادشاهی) خود یک بدعت بود . و تغییر بدعت؛ در صورت داشتن قدرت؛ لازم است.

حسین به دلایل آشکار، از یزید به خلافت سزاوار تر بود، اول اینکه ممدوح رسول الله صلی الله علیه وسلم بود .دوم، بهشتی بود. سوم اینکه نسبت به یزید محبوبیت بیشتری داشت، چهارم، او عالم تر از یزید بود.

اما همانطور که فرزدق ؛شاعر؛ گفت : شمشیر و پول و سلطه، پیش بنی امیه بود،

پس چرا حسین با وجودیکه قدرت نداشت، قیام کرد؟

جواب اشکال این است که حسین تصور میکرد قدرت دارد.

او برای مطمئن شدن، پسر عمویش را فرستاد که با چشم خود ببیند که آیا مردم او را میخواهند یا نه.

پس او حسب توان تحقیق کرد، ولی چون غیب نمیدانست،اصلا تصور نمیکرد که کل داستان یک تله و دام باشد .

و شاهد بر این مدعا که حسین نمیخواست با لشکر کم در مقابل لشکر بزرگ بجنگد،این است که وقتی محاصره شد، از آنها خواست راه را برایش باز کنند تا خودش پیش یزید برود یا به مدینه برگردد، ولی توطئه گران خواب های دیگری برای او دیده بودند.

پس حسین وقتی قیام کرد که تصور میکرد، لشکر بزرگی دارد. حسین فکر میکرد کوفه را بگیرم خود بخود،مکه و مدینه و یمن نیز سقوط میکنند.

و اگر شخصی بگوید حسین در مقابل این حدیث که (هرکس بمیرد و بیعت امامی بر گردنش نباشد، پس بر جاهلیت مرده)

چه جوابی دارد؟

میگویم جواب بسیار آسان است!

اولا: خود حسین امام بود و مردم با او بیعت کرده بودند .

دوما: بیعت یزید، حداقل برای حسین الزامی نبود زیرا او اصلا بیعت نکرده بود تا از بیعت یزید خارج شود.

سوما: حدیث صحیح داریم که پیامبر صلی الله علیه وسلم ؛با نام و نشان؛ حسین را سرور جوانان در بهشت میداند، پس چگونه ممکن است که کسی بر جاهلیت بمیرد و در همان حال در بهشت ؛سرور و آقا باشد؟

پس ناممکن است بتوانیم این حدیث (مردن بر جاهلیت را)بر کار حسین تطبیق دهیم.

البته هیچ عالمی از اهل سنت نیز چنین تاویلی نکرده و در کتب ما چنین چیزی نیست،فقط جسته و گریخته از نادانان چیزهای شنیده ام، و حرف نادان چه ارزشی دارد ؟!

کوشش یزید برای نیامدن حسین رضی الله عنه به کوفه

شاید هیچ شیعه ای نداند که خود یزید نیز سعی کرد تا حسین را از رفتن به کوفه باز دارد. پس نامه ای به ابن عباس نوشت که در آن وقت، بزرگ بنی هاشم و داناترین شان بود و با لطف و نرمی، از او خواست مانع از کارهای حسین شود و اجازه ندهد به کوفه برود. و به ابن عباس نوشت که تو اهل کوفه را میشناسی،

و در نامه شعری طولانی هم به عربی نوشت که بین ما و شما خویشاوندیست و از این حرفها !

ابن عباس در جواب نوشت:«من سعی خود را میکنم تا حسین را از کارش منصرف کنم»

از نامه یزید در میابیم که او در توطئه بدام انداختن حسین در کوفه نقشی نداشته، و فراموش نکنیم که مکه هم تحت سلطه یزید بود، البته درست است که قداست مکه، مانع از حمله به حسین بود،اما باز باید قبول کنیم که یزید دلش نمیخواست علیه حسین شدت عمل بخرج دهد،

شاید که یزید میدانسته در جنگ با حسین؛ در هرحال؛ خودش هم بازنده میشود.

دنباله داستان مسلم بن عقیل:

برگردیم به کوفه که اوضاع داشت در آنجا متشنج میشد :

مردم با مسلم بیعت کردند و خبر به والی رسید (که در آنوقت نعمان بشیر رضی الله عنه بود)، او در مسجد برای مردم خطبه خواند که این کارها را نکنید که عاقبت خوشی ندارد و خونها ریخته میشود و مالها به غارت میرود،

اما در آخر گفت : تا وقتی که شماها (طرفداران حسین) در نظم اخلالی بوجود نیاورید؛ من بشما کاری ندارم اما اگر بمن حمله کردید با شما میجنگم،جنگیدنی !!

این سیاست نعمان بشیر رضی الله عنه، متحدان بنی امیه در کوفه را ، خوش نیامد و عبد الله بن مسلم بن سعید الحضرمی، بلند شد و اعتراض کرد که این سیاست درست نیست و نشان از ضعف دارد،باید که با بیرحمی با اینها برخورد کنیم.

حضرت نعمان گفت: نه! من در کارهایم باید اول رضایت الله را مد نظر داشته باشم.

خبر مسلم بن عقیل،خیلی زود به یزید رسید،یزید بشدت از سیاست حضرت نعمان، عصبانی شد و فورا او را برکنار کرد و والی بصره را با حفظ سمت، امیر کوفه نیز نمود و به او دستور داد هر طور شده نماینده حسین ؛ مسلم بن عقیل را ، دستگیر کند و یا تبیعدش نماید یا بکشد.

عبیدالله بن زیاد فورا از بصره به کوفه رفت .قبل از رفتن، برادر خود را جانشین در بصره کرد و گفت که مواظب اوضاع باشد و خود با بزرگان بصره عازم کوفه شد.

وقتی به کوفه رسید، مردم فکر کردند که او حضرت حسین است! پس بر هر گروهی که میرسید، اونها فریاد میزدند: «خوش آمدی ای پسر رسول خدا»

تا آخر یکی از همران ابن زیاد داد زد : کنار بروید او حسین نیست، او امیر جدید کوفه امیر عبیدالله بن زیاد است.

عبیدالله به قصر کوفه رسید دستور داد جار بزنند که مردم همه برای نماز جمع شوند و مردم آمدند و برای آنها سخنرانی کرد و وعده دارد:

«هرکس اطاعت کند را خواهد نواخت و هرکس که مخالفت کند را خواهد گداخت»

پس از این، اولین کار ابن زیاد این بود که معلومات جمع کند، پس به یکی از یارانش که از اهل شام بود سه هزار درهم داد و به او گفت:

برو با این پول مسلم را پیدا کن، مرد کارش را خوب بلد بود رفت به مسجد جامع.

دید یک نفر در یک گوشه زیاد نماز میخواند ، منتظر شد تا نمازهایش تمام شود، سپس به او نزدیک شد و گفت:

من فدای تو بشم، مردی از اهل شام از قبیله ذی الکلاع هستم

خدا بر من نعمت داد و مرا از دوستداران اهل بیت رسول نموده، آنها را دوست دارم و دوستدارانشان را هم دوست دارم، ۳۰۰۰ درهم با خود آوردم میخواهم بدهم به یک نفر از اهل بیت.

شنیدم که نماینده اش اینجا آمده، آیا میشود مرا به او برسانی تا این ۳۰۰۰ درهم را به او بدهم تا در راه خدا خرج کند؟!

مرد نماز خوان گفت: چرا در بین این همه مردم در مسجد آمدی پیش من ؟

مامور مخفی ابن زیاد گفت: برای اینکه ترا عابد تر از همه دیدم و چهره تو نورانیست!! فکر کردم شاید از دوستداران اهل بیت باشی.

مرد گفت: وای بحالت (خوش بحالت) که درست حدس زدی، من مسلم بن عوسجه هستم و از برادران توام و از دوستدار اهل البیت.

مرا ببخش که اول بتو شک کردم، همش بخاطر ترس از این مردک سرکش؛ ابن زیاد؛ است که احتیاط میکنم.

البته با من عهد کن که راز را به کسی نگویی، تا ترا پیش مسلم ببرم.جاسوس گفت قول میدهم!!

پس به این ترتیب، جاسوس به مسلم بن عقیل رسید و صبح و ظهر پیشش میبود و اخبارش را جمع میکرد و در دل تاریکی شب میرفت پیش ابن زیاد و همه خبر ها را به او می رساند.

به این ترتیب ابن زیاد پی به همه چیز برد و دانست که مسلم، در خانه هانی بن عروه، پنهان شده است.

دستگیری هانی

اما دستگیر کردن اهل کوفه آنقدرها هم آسان نبود، پس باز ابن زیاد حیله بکار برد :

به دو نفر از بزرگان کوفه که به دار الاماره رفت و آمد داشتند،گفت:

هانی چرا اینکار را میکند؟

گفتند: چه کرده؟ او چندین روز است که بیمار است.

ابن زیاد گفت: چگونه بیمار است که بمن خبر رسیده تمام روز در میهمان خانه اش، مینشیند و نمی آیید و حق سلام گفتن به ما را بجا نمیاورد؟

گفتند: به او خواهیم گفت. و در حال رفتند پیش هانی، و او را از نارضایتی این زیاد با خبر کردند و گفتند ترا قسم میدهیم که زود با ما به دارالاماره بیایی و به امیر سلام کنی که قلبش چرکین است، تا از تو خوشحال شود.

گفتند و گفتند تا هانی راضی و سوار بر مرکب شد و با آنها رفت.

به قصر که نزدیک شدند، هانی گفت: دلم چیز بدی را گواهی میدهد، میترسم از این مرد بمن شری برسد .

دوستانش گفتند: تو که کاری نکردی، نگران نباش. و رفتند تا به ابن زیاد رسیدند .

و ابن زیاد گفت: من زندگی برای او میخواهم و او خواهان مرگ من است!

هانی بن عروه گفت: منظورت چیست ای امیر؟

گفت: از این بدتر چیست که مسلم بن عقیل را در خانه ات پناه دادی و یاریش میکنی و برایش بیعت میگیری ؟!

هانی گفت: دروغ است، من چنین نکردم.

ابن زیاد گفت: حاجب !بگو معقلا بیاید (نام همان

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

جاسوس)

وقتی جاسوس داخل شد و چشم هانی به افتاد فهمید که مرد، چشم و گوش زیاد بوده و انکار را بی فایده دید. پس گفت:

الان میروم و مسلم را از خانه ام بیروم میکنم و حقیقت این است که او به خانه من آمد، و من دعوتش نکرده بودم و عهد میکنم دیگه در خانه ام نیاید.

ابن زیاد گفت: نه! نه! از من جدا نمیشوی تا مسلم بن عقیل را بیاوری!

هانی گفت: این ممکن نیست که میهمان و همسایه ام را تسلیم تو کنم تا او را بکشی .

ابن زیاد از کوره در رفت و با چوب، محکم و پی در پی به صورت هانی زد و چهره و دماغش را بشدت زخمی کرد و دستور داد تا او را در اتاقی زندانی کنند.

به افراد قبیله هانی بن عروه ؛یعنی قبیله مذحج؛ خبر رسید که هانی کشته شده، آنها قصر را محاصره کردند.

بزرگ آنها عمرو بن حجاج گفت: ما نمیخواهیم قیام کنیم اما میخواهیم مطمئن شویم که هانی زنده است .

ابن زیاد به قاضی شریح اجازه ورود به قصر را داد تا با چشم خود ببیند که هانی زنده است و مردم که دیدند هانی زنده است، بزرگشان گفت:

در جنگ عجله نمیکنیم صبر میکنیم و رفتند.

و وقتی که خبر دستگیری هانی بن عروه به مسلم بن عقیل رسید،تصمیم به علنی کردن قیام گرفت و کلمه سر را گفت (یا منصور امت) تا همه جمع شوند.

کلمه رمز تکرار شد و ۴۰۰۰ نفر جمع شدند و او ۴ فرمانده تعیین کرد که این اشخاص بودند:

عبید الله بن عمرو بن عزیز الکندی
مسلم بن عوسجة الأسدی
أبی ثمامة الصائدی
عباس بن جعدة الجدلی

و به طرف قصر ابن زیاد پیشروی را شروع کردند، تا به قصر رسیدند.

اما ابن زیاد مردی با هوش و مکار بود و او فکر این روز را پیش از این کرده بود، برای همین قبل از این، بزرگان شهر کوفه را به بهانه های مختلف پیش خود نگه داشته بود تا در وقت بحران، گروگانش باشند و حالا وقتش بود او به بزرگان کوفه که در قصرش بودند، با لطف گفت:

یکی یکی جلو بروید و برای مردم سخنرانی کنند که فتنه خوب نیست و آنها را بترسانند از خشم سلطان، و از این حرفها که، اگر آرام باشید پول بارانتان میکنم.

مسلم بن عقیل چندان با هوش نبود، عوض آنکه دستور حمله دهد این پا و اون پا میکرد در حالیکه جنگ روانی ابن زیاد تماما مطابق برنامه پیش میرفت .

حتی که زنها هم که از غوغای شهر باخبر شدند و آمدند و دست مردها و پسران خود را گرفتند که نکنید و از اهل شام بترسید که میایند و پوست شما را از کاه پر میکنند. و پیر مردها هم آمدند و مردم را به آرامش و رفتن به خانه هایشان فرا خواندند.

کم کم وعده و وعید و اصرار،کار خود را کرد و مردم شروع کردند به پراکنده شدن، نزدیکی های شب از این ۴۰۰۰ نفر، ۳۵۰۰ تا ۳۷۰۰ نفر رفتند و تقریبا ۳۰۰ تا ۵۰۰ نفر باقی ماندند که اغلب آنها از قبیله مذحج بودند.

ابن زیاد قبل از آنکه دست به شمشیر ببرد باز بزرگان را فرستاد و پرچم امان بدستشان داد که هرکس از مسلم دور شود در امان است و الا عاقبت کار مخالفان ترسناک است و این حربه هم کارگر شد، و همه رفتند جز ۶۰ نفر .

و بین این ۶۰ نفر و سرداران ابن زیاد یعنی، ابن الأشعث، والقعقاع بن شور، وثبت بن ربعی،در محله الرحبه کوفه جنگ در گرفت که طولانی نبود سردار باهوش ابن ریاد ؛یعنی القعقاع بن شور؛ دریافت که طرفداران مسلم بخاطر حفظ جان خود میجنگند، پس فریاد زد که از طرف مسجد جامع راه فرار را برایشان باز کنید! و سربازان راه را باز کردند و این ۶۰ نفر بطرف مسجد گریختند و شب که خوب تاریک شد آنها هم فرار کردند و مسلم بن عقیل ناگهان دید که در دل شب، تنها و غریب، آواره کوچه‌های کوفه است !!

و این داستان بقیه دارد!

۳

دستگیر شدن نماینده حسین رضی الله عنه

مسلم بن عقیل که خود را تنها دید، در تاریکی شب، درب خانه ای را کوبید، زنی بیرون آمد، مسلم گفت: بمن آب بده، زن برایش آب آورد و بعد در را بست، ساعتی بعد زن دوباره در را باز کرد و دید مسلم همانجا نشسته است، گفت تو کیستی؟ این ایستادن تو در اینجا شک‌برانگیز است.

گفت: من مسلم بن عقیلم، آیا مرا پناه میدهی ؟ زن گفت آری، مسلم بدرون خانه رفت .اما پسر آن زن، پیش محمد بن الاشعث، که از سرداران ابن زیاد بود؛ رفت و به او گفت که مسلم در خانه ما پنهان شده است.

و محمد بن اشعث این خبر را به ابن زیاد رساند و ابن زیاد بهمراه او، سربازانی را فرستاد که مسلم را زنده یا مرده بیاورند، ابن اشعث به خانه زن حمله کرد و مسلم شمشیر کشید. ابن اشعث به او امان داد و مسلم شمشیر را انداخت و تسلیم شد. او را آوردند به پیش ابن زیاد در راه گریه کرد، ابن اشعث به او گفت، کسی که کار به این مهمی را شروع کرده است، نباید گریه کند!

مسلم به او گفت: برای خودم گریه نمیکنم اما حسین دارد با اهل خانه اش میاید و خبر ندارد که در شهر کوفه یاوری ندارد.

سپس به ابن اشعث گفت: ای مرد آیا در تو خیری هست ؟ من میدانم که ابن زیاد امان دادن ترا نمیپذیرد، اما این مهم نیست،مردی را بفرست که به حسین بگوید نیاید. و به او بگویید که اهل کوفه، همان خائنان به پدرت هستند، همان کسانی هستند که علی آرزو داشت بمیرد و از دستشان راحت شود .

ابن اشعث متاثر شد، گفت باشه حتما کسی را میفرستم و در ضمن من بتو امان دادم و نباید ابن زیاد بتو زیان برساند.

پس ابن اشعث، مردی بنام ایاس بن عباس طایی را مامور کرد که برود و حسین را آگاه کند و خرج راه و مخارج خانه اش را به او داد و مرد گفت باشد، میروم.

و ابن اشعث مسلم را آورد پیش ابن زیاد و گفت: من به او امان دادم، ابن زیادگفت بیخود کردی، ترا نفرستاده بودم که امانش دهی، فرستاده بودم که دستگیرش کنی.

پس ابن زیاد به مسلم گفت: من اراده کشتن ترا دارم !

گفت: باشه اما اجازه بده با یک نفر از افراد قومم وصیت کنم.

این زیاد گفت: اجازه داری وصیت کن، مسلم نگاهی به اطرافیان ابن زیاد کرد و عمر بن سعد را شناخت و گفت وصیتم را به این مرد میگویم اما در خلوت، اما عمر بن سعد حاضر نشد با مسلم بتنهایی حرف بزند! تا اینکه این زیاد به او اجازه داد و به گوشه ای رفتند و مسلم به او گفت:

ای عمر بن سعد بین من و تو رشته خویشاوندی است؛ سه تقاضا دارم:

۱ = ۷۰۰ درهم در کوفه قرض دارم قرضم را بده.
۲ = جسدم را از ابن زیاد بگیر و دفن کن.
۲= حسین در راه است خبرش بده نیاید.

عمر بن سعد هرچی که مسلم به او گفته بود را فورا برای ابن زیاد بازگو نمود!

و عبیدالله بن زیاد به او اجازه داد که وصیت مسلم را انجام دهد و اضافه کرد:

اما حسین، ما اراده او را نداریم و از مقابله با او نیز رویگردان نیستیم .

پس امر کرد گردن مسلم را بزنند و مسلم را بردند بالای دیوار قصر، درحالیکه او الله اکبر و سبحان الله میگفت، گردنش را زدند سرش افتاد پایین دیوار قصر، بعد جسدش را هم انداختند پایین .

سپس ابن زیاد دستور داد که هانی بن عروه را هم ببرند در بازار بکشند و هانی داد میزد و از قوم خود کمک میخواست، اما حالا دیگر کسی جرات کمک نداشت و این زیاد دستور قتل دو نفر از همکاران مسلم را صادر کرد و جسد آنها را نیز در بازار آویزان نمودند.

حرکت حسین بسوی کوفه

۸ ذی حجه در حالیکه حاجیان میرفتند به منی، حسین بسوی کوفه حرکت کرد و این نشان از این دارد که او عجله داشت تا بنا به گفته مسلم هرچه زودتر به کوفه برسد، و الا میتوانست این کار ۵ روز بعد، یعنی پس از مراسم حج انجام دهد، والی مکه او را از سفر منع کرد حسین گفت:

((لِی عَمَلِی وَلَکُمْ عَمَلُکُمْ أَنْتُمْ بَرِیئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِیءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ)) ((یونس، الآیة : ۴۱)

«عمل من برای من، و عمل شما برای شماست! شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید و من (نیز) از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم!»

گفتن این آیه در جواب والی، نشان از خشم و و ایضا اراده حسین دارد و همچنین نشان دهنده این است که در مکه و مدینه بنی امیه چندان قوی نبودند و حسین و دیگران آزادی عمل بیشتری داشتند.

خبر حرکت حسین، از هیچکس پنهان نماند و ابن زیاد، تدابیر امنیتی زیادی را بکار بست، خیلی ها را گرفت و بست، و به خیلی های دیگر پول داد تا با یزید همراه شوند و راه خروج کوفه و بصره را نیز بست، تا حسین از اوضاع کوفه باخبر نگردد.

و حسین نزدیک و نزدیک تر میشد، نزدیک کوفه حس کرد که اوضاع عادی نیست. قیس بن مسهر را فرستاد تا خبر آمدنش را به کوفیان بدهد،اما اعمال ابن زیاد او را در قادسیه دستگیر کردند و پیش بن زیاد فرستادند. و او فورا دستور دادگردن قیس را بزنند.

حسین شخص دیگری را فرستاد تا پیش مسلم برود، او هم دستگیر شد و ابن زیاد فورا او را کشت. این شدت عمل ابن زیاد، مردم را ترساند و دانستند بودن با حسین یعنی مرگ، پس هر کس به لانه خود خزید.

حسین از بیابانگردان شنید که نه کسی اجازه ورود به کوفه را دارد و نه کسی اجازه خروج از آن را، و حس کرد که اتفاقی رخ داده اما نمیدانست که چیست، و شیعه باید خجالت بکشد که ادعا میکند امام ما غیب میداند.

در یک ایستگاه معروف بین مکه و کوفه، یعنی در منطقه (شراف) خبر قتل مسلم و هانی و عبدالله بن بقطر و خیانت اهل کوفه به حسین رسید. خبر بسیار تکان دهنده و دردناک بود،

حسین که خیانت شیعه را در کوفه دید به یارانش گفت: هرکس میخواهد بازگردد، میتواند برگردد،و خیلی ها برگشتند و ناصحان گفتند :ای حسین تو هم برگرد ولی برادران مسلم بن عقیل گفتند والله بر نمیگردیم تا انتقام خون برادر خود را نگیریم، و یا که شهید شویم.

مردم از دور حسین پراکنده شدند و فقط کسانی با او ماندند که در مکه با ایشان همراه شده بودند.

و حسین به حرکت خود به جلو ادامه داد که ناگهان یکی از سربازانش فریاد زد نخلی میبینم .

آن نخل نبود، حر بن یزید با لشکریانش بود

حر با هزار سوار آمد و به حسین گفت مامورم ببرمت کوفه، حسین گفت نه! بلکه برمیگردم به مکه.

حر گفت: این ممکن نیست، حسین صندوق بیعت نامه ها را به حر نشان داد حر گفت من خبر ندارم باید با من بیایی کوفه!

حسین گفت نمیایم! حر نصحیتش کرد که جنگ کنی میمیری، از خدا بترس!

و چون عزم حضرت حسین را دید ،گفت: پس نه بیا کوفه،نه برگرد به مدینه، تا من از ابن زیاد کسب تکلیف کنم .

حسین قبول کرد و راه خود را بطرف کربلا کج کرد.

جالب است که بدانیم، اوقات نماز، این دو گروه یکجا جماعت میخواندند و پیشنماز هم حضرت حسین بود. این نشان میدهد که جنگ آنها مذهبی نبوده و ناممکن است، چون حسین با دست باز نماز میخوانده و پشت سرش یزیدیان با دست بسته،

این مذهب فقه ای شیعه، قرنها بعد به میان آمد.

در کربلا، لشکر عمر بن سعد و شمر بن دی الجوشن و حصین بن تمیم با حسین روبرو شدند. فقط سعد ۴۰۰۰ سرباز داشت که قرار بود برود ری، امارت آنجا را بگیرد و با دیلمیان بجنگد، اما ابن زیاد از او خواست که نخست کار حسین را یکسره کند، چون عمر بن سعد قبول نکرد ابن زیاد گفت: سه کار باهات میکنم: از امارت ری عزلت میکنم و میکشمت و خانه ات را به آتش میکشم! و عمر بن سعد با اکراه قبول کرد که به جنگ حسین برود.

عجیب این است که این عمر، پسر سردار بزرگ اسلام ،حضرت سعد بن ابی وقاص است که از عشره مبشره میباشد.

حضرت سعد در مجلس امیر معاویه، وقتی که معاویه از او پرسید چرا از علی بدگویی نمیکنی؟ گفت از پیامبر صلی الله علیه وسلم سه سخن درباره علی شنیدم که حاضرم تمام دنیا را بدهم و یکی از آن سه سخن در حق من میبود!

و سه حدیث بسیار مهم را درمدح علی گفت به این ترتیب در مجلس معاویه، امیر شام را ساکت کرد. اما پسرش؛ عمر بن سعد؛ از یک والی یزید ترسید و دیدیم در مجلس ابن زیاد با آنکه مسلم از او بخاطر خویشاوندی، مدد خواست، باز تمام حرفهای خصوصی مسلم را به ابن زیاد گفت! که نشان از دنیا دوستی و رذالت او دارد.

و افسوس در این است که خیلی از اوقات،آدمهای بزرگ، فرزندان حقیری دارند.

مذاکره عمر بن سعد و حضرت حسین

حسین به دو صندوق بزرگ اشاره کرد و گفت: من بدعوت اهل کوفه آمدم حالا که نمیخواهند بر میگردم مدینه .

عمر بن سعد برای ابن زیاد، این سخن حسین را نوشت.

ابن زیاد که نامه سعد را دید شعری خواند که معنایش این بود:

حالا که بگیر من افتادی، داد و فریاد بیفایده است و راه نجاتی نداری!

و در جواب نامه سعد نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه تو بمن رسید،فهمیدم چی نوشتی

به حسین بگو با یزید بیعت کند، بعد از این بیعت، ما درباره او تصمیم میگیرم والسلام

عمر فهمید که ابن زیاد صلح نمیخواهد و حسین قبول نکرد، اما چون دید اوضاع خطرناک است،به ابن سعد پیشنهاد دیگری کرد. به عمر بن سعد گفت: بگذارید پیش یزید بروم یا بروم در مرزی از مرزها برای جهاد.

این پیشنهاد حسین رضی الله عنه، چند نکته را برایمان روشن میکند و آن اینکه حسین حالا حس کرد که شاید کشته شود، اما میدانست که یزید او را نخواهد کشت. برای همین میخواست پیش او برود.

عمر بن سعد برای ابن زیاد نوشت که مشکل دارد حل میشود، حسین میخواهد برود پیش یزید، باید که موافقت کنی و ابن زیاد موافقت کرد، اما شمر که در مجلس ابن زیاد نشسته بود گفت: این درست نیست! باید حسین تسلیم تو شود و تو او را بفرستی پیش یزید!

و ابن زیاد به عمر بن سعد همین را نوشت که حسین باید تسلیم شود .

حسین گفت: نه والله،میجنگم و تسلیم نمیشوم.

جنگ و شهادت حسین

صبح روز جمعه ۱۰ محرم سال ۶۱ دو لشکر عزم جنگ کردند نفرات حسین خیلی کم بودند، زنان را پشت سر گذاشت و در پشت سر، آتش روشن کردند تا از عقب مورد حمله قرار نگیرند و جنگ شروع شد حسین به یارانش گفت میتوانید بروید اما یکی هم نرفت و با سلحشوری جنگیدند تا همه مردند، حسین در آغاز، در جنگ شرکت نکرد، اما آخر کار شمشیر بدست گرفت و با حرارت جنگید، از لشکریان سعد کسی جرات نکرد که او را بکشد و همه خود را از او دور میکردند

اینجا شمر ترسید اوضاع منقلب شود پس داد زد معطل چیستید؟ بکشیدش!

و زرعه بن شریک تمیمی ضربه ای به حسین زد ضربه دوم را سنان بن انس زد که به سر حسین اصابت نمود و گفته میشود که عمرو بن بطار او را شهید کرد و گفته میشود که سرش را شمر از بدن جدا کرد و برای ابن زیاد فرستاد.

از یاران حسین ۷۲ نفر شهید شدند و از سربازان عمر سعد ۸۲ نفر به هلاکت رسیدند

بعد از شهادت حسین، عمر بن سعد اجازه نداد کسی وارد خیمه زنان حسین شود و زنها و بچه ها را به پیش ابن زیاد فرستاد.

و سخنان شیعه ها در سر منابر، در خصوص حمله سربازان به زنان، یاوه گویی است و فقط برای تحریک بیشتر احساسات مردم این دروغ ها را میگویند.

در این جنگ، فقط حسین شهید نشد بلکه ۱۸ نفر از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهید شدند.

از پسران عقیل ۴ نفر.

و از اولاد علی ۶ نفر یعنی حسین و ۵ برادرش.

شیعه ها فقط عباس علمدار را میشناسند اما حسین برادری بنام ابوبکر و برادری بنام عثمان و برادری بنام محمد هم داشت، حالا شیعه نام ابوبکر و عثمان را ذکر نمیکند با نام محمد چه دشمنی دارد که فقط از بین برادران حسین که در کربلا شهید شده اند فقط از عباس نام میبرد؟

از اولاد حسین دو نفر .

و از اولاد حسن ۳ نفر شهید شدند که باز نام یکی از آنها ابوبکر بود .

و از نوه های جعفر بن ابی طالب، ۲ نفر، جان به جان آفرین تسلیم کردند.

۴

سوء استفاده شیعه از قتل حسین

شهادت حسین یک سانحه عظیم در تاریخ اسلام است، اما از این بدتر هم اتفاق افتاد، بدتر، همانا سوء استفاده شیعه ها از این مصیبت برای پیش برد اهداف خودشان است.

شیعه برای رسیدن به این هدف، در نقل حادثه، غلوهای زیادی کرده است.

مثلا میگوید زنان و کودکان حسین اسیر گشتند و به آنها بی احترامی شد، این ادعا سراپا دروغ است، نه عمر بن سعد به آنها بی احترامی کرد، نه ابن زیاد به آنها توهین نمود.

و یزید هم به بهترین صورت از آنها استقبال کرد، و وقتی دختر حسین گفت: ای یزید آیا آل محمد را به کنیزی میگیری؟

یزید جواب داد :نه، که آزادگانی گرانقدر هستند،به پیش دختران عموت برو و ببین حال آنها چون حال توست.

منظور یزید از دختران عمو، زنان خاندان ابوسفیان بود، زیرا فراموش نکنیم که بنی امیه و بنی هاشم هر دو از قبیله قریش، و با هم فامیل هستند.

فاطمه ؛دختر حسین؛ میگوید: داخل خانه شدم و یک زن از زنان آل سفیان را ندیدم مگر آنکه گریه میکردند و اشک میریختند.

اما شیعه کارش دمیدن در فتنه است و دروغ های میگوید که بعضی از این دروغ ها زننده، هم و توهین به اهل بیت است.

اما چرا یزید دستور داد تا اهلبیت حسین و اهل خانه یارانش به شام بیایند؟

برای این بود که مبادا در برگشت به آنها بی احترامی شود، بدستور یزید آنها با احترام به شام برده شدند و یزید پیکی برای بزرگان بنی هاشم فرستاد و دستور داد تا ریش سفیدان و پیران آنها بیایند، و در برگشت همراه اهلبیت باشند. و بهترین سواری را برایشان فراهم کرد و پول فراوان، برای راحتی خرج و مخارج سفر به آنها داد، و برای محکم کاری ۳۰ نفر از سواران بنی امیه را همراه کاروان کرد و گفت شما فقط همراه هستید، در کار آنها داخلت نمیکنید، هرجا استراحت کنند، یا هر وقت حرکت کنند، شما حق حرف زدن ندارید فقط همراه باشید تا به مدینه برسند .

و اهلبیت حسین را، کسی از خانه هایشان اسیر نکرده بود. حسین خودش آنها را همراه خود آورد، اگر در صحرا رها میشدند خوف هلاکت آنها میرفت، چون مردی همرایشان باقی نمانده بود.

بنابر این هدایت آنها به کوفه، و بعد به شام از سر ناچاری بود، وقتی مرد کسی را میکشی باید زنش تحت حمایت بگیری تا به جای امن خود برگردد.

حالا یزید اینکار را برای الله کرد، یا نیتش بستن زبان مردم بود، این مهم نیست، مهم این است که با اهل بیت حسین، خوشرفتاری شد. حتی ابن زیاد سختگیر همینکه زنان را در کوفه دید، دستور داد تا به ایشان خانه جدا بدهند و غذا برایشان میفرستاد.

پس آنچه که روحانیون شیعه سر منبرها باصدای سوزناک میگویند، فقط برای تحریک احساسات مردم است و حرفهایشان حقیقت ندارد.

و فراموش نکنیم که یزید هرگز از مرگ حسین اظهار خوشحالی ننمود، بلکه گریست و ابن زیاد را لعنت کرد.

پس به مصلحت او نبود که مردم را بیشتر عصبانی کند.

ما نمیگوییم یزید از قتل حسین مبراست،بلکه او مسبب اول و اصلی است،در زمان خلافت او این کار شد. ما او را گناه کار اول میدانیم، اما میگوییم که حتی برای ظاهرسازی هم که شده، باید با کشتن حسین، خود را مخالف نشان میداد و با اهل بیتش خوشرفتاری مینمود.

ما میگوییم شیعه بی جهت دارد موضوع را بطرف دیگر بر میگرداند. و دروغ های شاخدار میگوید.

خواننده گرامی !

اهل سنت یک پارچه از مرگ حسین متالم شد،اهل سنت را چه میکنی که مادر ابن زیاد به او گفت :وای بر تو، چه کردی؟ حسین را کشتی و هرگز بهشت را نخواهی دید .

برادر ابن زیاد ؛عثمان بن زیاد؛ گفت: دوست میداشتم که دماغ هر فرد از خاندان زیاد را سوراخ میکردند و بر آنها افسار میبستند، این را بیشتر دوست میداشتم تا اینکه لکه خون حسین بر دامان ما باشد. او این سخنان را جلوی برادرش گفت، و برادرش جوابی نتوانست بدهد.

جاییکه برادر ابن زیاد با او مخالفت کرده، آیا ممکن است اهل سنت از مردن حسین خوشحال باشند؟ اگر شیعه، سنی ها را مسئول خون حسین نمیداند، پس این گریه و زاری و برانگیختن احساسات مردم و ربط دادن قضیه به عمرو ابوبکر برای چیست؟

نکته ای که شیعه ها باید به آن توجه کنند

معمولا روضه خوان های شیعه فقط از قتل حسین و اسارات اهلبیتش میگویند، اما این را نمیگویند که بعد از این قتل، بر سر قاتلان چه آمد، آنها میخواند مردم را بر افروخته نگه دارند . نمیگویند، چون دانستن سرنوشت قاتلان حسین،دل مردم را خنک میکند .

و این چیزی نیست که علمای فتنه گر شیعه بخواهند، باز نکته دیگر این است که قاتلان حسین توسط لشکریان ابن زبیر(پسر حضرت زبیر) مجازات شدند و این را شیعه دوست ندارد که بگوید.

برای همین است که مردم شیعه نمیدانند که بعد از قتل حسین، یزید روز خوش را ندید و و شورش های پی در پی، عیش او را خراب کرد، ۴ سال بعد از قتل حسین، یزید به هلاکت رسید و ابن زیاد و شمر فراری شدند، عمر بن سعد کشته شد، و سر بریده اش را آوردند جلوی پسرش،گفتند: این را میشناسی؟

گفت: آری و بعد از او زندگی را هم دوست ندارم و پسرش را هم سر بریدند.

شمر را پیدا کردند و او فرار کرد، تعقیبش کردند تا گرفتندش و او را کشتند، و سرش را بریدند و جسدش را جلوی سگان انداختند و جسد شمر تبدیل شود به مدفوع سگان.

انتقامی از این بدتر، آیا ممکن است؟

پس انتقام حسین خیلی زود گرفته شد و یعنی فقط ۵ سال بین ظلم،و انتقام از ظالم فاصله بود.

از قاتلان حسین یکی هم جان بدر نبرد حتی سربازانی که در لشگر سعد بودند هرکدام که شناسایی شدند سرشان بریده شد.

حتی که خولی بن یزید را هم درنهانگاه خانه اش یافتند و کشتند. او همان کسی است که عمر بن سعد سر بریده حسین را به او داد که ببر به ابن زیاد برسان! او که به کوفه که رسید، شب هنگام بود و در های قصر را بسته بودند. او سر را برداشت و آمد خانه خودش، و سر را در تشتی که زنش در آن لباس میشست، انداخت و بر زن خود وارد شد.

زنش گفت : چه خبر ها؟ گفت ثروت دنیا را برات آوردم.

پرسید: ثروت دنیا!

گفت: آری در تشت است

زن گفت: در تشت؟

گفت: بله سر حسین است که صبح میبرم به ابن زیاد میدهم (و جایزه میگیرم)

سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

زن برخاست و گفت سبحان الله، مردم طلا و نقره میاورند وتو سر بریده پسر رسول خدا را به خانه من اوردی!! قسم به الله که دیگر سرم با سر تو، در یک بالین جمع نمیشود.

۵ سال بعد وقتی سربازان مختار (سردار ابن زبیر) در تعقیب خولی، وارد خانه اش شدند، خولی به نهانگاهی در خانه اش رفت و پنهان شد، سربازان از زن پرسیدند :خولی کجاست ؟ او با صدای بلند گفت: نمیدانم کجاست، اما در همان حال با دست اشاره کرد که اونجاست!! و یافتنش و سرش را بریدند.

ابن زیاد هم با آنکه فرار کرده بود بخاطر شرارت باطنش باز در شام، توانست خوش خدمتی کند و در راس سیزده هزار نفر به طرف عراق آمد که باز ابراهیم اشتر آنها را شکست داد و تار و مار کرد و ابن زیاد هم کشته شد و سرش را در دهم محرم ۶۷ هجری؛ یعنی دقیقا ۶ سال بعد از شهادت حسین علیه السلام بریدند و فرستادند به قصر کوفه یعنی همانجایی که ۶ سال پیش سر حسین را آورده بودن جلویش.

در روایت معتبر میاید که وقتی سر ابن زیاد را بریدند سه بار ماری داخل این سر بریده شد و از سرش خورد. این را همه دیدند و روایت معتبر است و شما می‌دانید ما اهل سنت از خرافات متنفریم اما روایت معتبر است.

و عجیب نیست که الله با قاتل حسین، معامله‌ای این چنینی کند.

و سر بریده ابن زیاد را فرستادند به مکه پیش، مصعب بن زبیر و او هم فرستاد به مدینه، به پیش علی بن حسین (زین العابدین)، یعنی تنها پسر باقی مانده از حسین،که بیا تماشا کن سر ابن زیاد است!

حیرت آورست که شیعه این بخش انتقام را در روضه خوانی‌های خود نمیگوید، تا حسین را مظلوم‌تر جلوه دهد و می‌گوید امام زمان می‌آید انتقام حسین را می‌گیرد از کی؟ قاتلانش که همه مردند؟ از کی؟ از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما !!

یزید را ما دوست نداریم. علمای شیعه به مردم شیعه نمی‌گویند که یزید در مدینه با فرزندان صحابه چه کرد.

نمی‌گویند که یزید غیر مستقیم، قاتل چند صحابی هم هست.

اگر ما اهل سنت طرفدار صحابه هستیم و بخاطر توهین شیعه به یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم، از شیعه متنفریم. پس از یزید بیشتر متنفریم چون سربازان او چند نفر از صحابه هم توهین کردند، و هم کشته اند.

پس یزید از ما نیست و ما هم از یزید نیستیم.

اما شیعه از این گریه های بی‌معنی قصدی دیگر دارد .

او میخواهد آتش اختلاف بین مسلمانها را روشن نگه دارد.

لذا با آمیختن دروغ های بیشمار به داستان قیام حسین، سعی می‌کند که مخاطبانش فکر کنند سنی‌ها قاتل حسین هستند!!

علمای شیعه، در روز عاشورا بر سینه خود میزنند ، اما با این کار می‌خواهند آتش دشمنی را بین مسلمانها برافرازند و سنی ها را متهم میکنند!! در حالیکه اهل سنت نه فقط قاتل حسین نبودند، بلکه قاتلان حسین را تک تک کشتند.

و مصیبت حسین، اولین و آخرین مصیبت ما نیست، بلکه حسین خودش جنگ و مرگ را انتخاب کرد و شمشیر زنان مرد.

۵ سال بعد از شهادت حسین قاتلانش، یکی یکی گرفتار و به بدترین وضع کشته شدند، اما قاتلان مرتضی رادمهر تا هنوز، در قصرها به خوشگذرانی مشغولند.

مرتضی رادمهر که در عهد خامنه‌ای، به جرم سنی شدن در زندان افتاده بود، او برایم گفت ما را بردند به بخش شکنجه، وسایل عجیب و غریبی آنجا بود، و به مدیر آنجا گفتند:

حاجی تحویل بگیر دشمنان حضرت علی را !!

یعنی به راد مهر هر تهمت می‌چسبید جز دشمن علی بودن (اصل جرم رادمهر این بود که سنی شده بود) اینجا را بخوانید:

www.aqeedeh.com/ebook/view_book.php

و اینجا را:

www.aqeedeh.com/ebook/view_book.php

رادمهر میگفت: ما را من (و محمدی که سنی شده بود را) بر سر صندلی فلزی نشانند و بستند و زیر ما آتش روشن کردند او گفت وقتی عروسی کردم زنم از دیدن پوست سوخته من وحشت کرد .

آیا مصیبت راد مهر بزرگتر است یا مصیبت حسین؟ حسین در جنگ و رویارو و با یک ضربه شهید شد و اهل بیتش را نیز نکشتند، در حالیکه برادر بی‌گناه رادمهر را هم کشتند و خودش را زجرکش کردند، رادمهر را با آتش سوزاندند و شکنجه کردند.

پایان

بعضی دوستان آدرس نوشته هایم را خواسته بودند.
برداشت ها از من است اما قسمت اعظم این ۴ مقاله،ترجمه آزاد از بخش دوم کتاب دولت اموی (الدولة الأموية) اثر نویسنده عالیقدر ؛دکتر محمد صلابی؛ است . که او بنوبت خود از کتب مختلف اهل سنت،جمع آوری کرده و نظر خودش را هم نوشته،او زیر هر واقعه، آدرس کتاب مربوطه را نیز نوشته،و مهم این است که بروایات صحیح السند استناد کرده،و کتابش در محافل علمی اهل سنت بسیار معتبر است، و شیخ عبدالرحمن سعدی صاحب تفسیر سعدی،خواندن آن را به عموم توصیه نموده است، یعنی نوشته های این دکتر محترم،نظر متفق علیه علمای ما میباشد.
پس هر کس به دنبال آدرس واقعه ها است و عربی میداند،به این کتاب مراجعه کند.بخشی از نوشته هایم (بخش انتقام از قاتلان را) نیز از (کامل فی تاریخ) ابن اثیر اخذ کرده ام.

نظر اهل سنت درباره ابوسفیان و معاویه و یزید و شمر چیست؟

نویسنده: محمدباقرسجودی

افراد فوق الذکر نزد شیعه‌ها بسیار بدنام هستند و شیعه‌ها عوض آنکه با خرد با موضوع برخورد کنند سعی میکنند احساسات پیروان خود را تحریک نماید و اهل سنت را دشمن اهل بیت نشان دهد.

و لذا در بحث ها میبینیم قافیه را که تنگ دیدند نظر ما را درباره شمر و یزید و معاویه میپرسند!

و این هم نظر ما اهل سنت:

حضرت ابوسفیان و معاویه رضی الله عنهما، از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و مقام اصحاب رسول پیش ما بر همگان معلوم است البته اصحاب بین خود درجه دارند و کسانی که قبل از فتح مسلمان شدند بر کسانی که بعد از فتح مسلمان شدند برتری دارند و عشره مبشره بر بقیه برتری دارند.

و البته بیشک آندو سالیان دراز در راس کفر بودند، اما اسلام گذشته را پاک میکند و از یاد نبریم که هنوز رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد مکه نشده بودند که شبانه ابوسفیان و پسرش معاویه از مکه بیرون آمدند و به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند.

و این کمک مخفیانه ایشان به رسول الله صلی الله علیه وسلم کار را بر لشکریان اسلام آسانتر کرد و مکه بدون خونریزی فتح شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلان کردند که در شهر جار بزند هرکس در خانه خود را، بر خود را ببندد در امان است و هرکس به مسجد الحرام یا خانه ابوسفیان پناهنده شود در امان است.

اسلام دین کینه ورزی نیست بلافاصله بعد از ایمان، رسول الله صلی الله علیه وسلم معاویه را کاتب وحی مقرر کرد که شغل بزرگی است.

هرچند ابوسفیان و معاویه نیمی از سر رضا (بت ها را بیکاره دیدند) و نیمی از سر زور (لشکر پیامبر را بر در شهر دیدند) ایمان آوردند

اما الله جل جلاله مثل هرکس دیگری آنها را بعدا آزمایش کرد و آنها از امتحان الهی پیروز بیرون آمدند ،یعنی روزی آمد که باز اسلام ضعیف شد

آنروز روز وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که اعراب همگی دوباره مرتد یا نیمه مرتد شدند و یک فرصت طلایی برای اهل مکه پیش آمد که دوباره اقتدار گذشته و از دست رفته خود را احیاء کنند و دوباره مرکزیت شبه جزیره عرب را به مکه برگردانند و بی تردید ابوسفیان و معاویه میتوانستند نقش مهمی بازی کنند اما آنها بر ایمان استوار ماندند یعنی در امتحان پیروز شدند

معاویه کاتب وحی رسول الله شد برادرش در راه اسلام شهید شد کسانی که از ابوسفیان بد گویی میکنند آیا کدامشان پدر شهید است و پسرش در جنگ روم شهید شده است؟

شیعه از این شهید ها ندارد یا شهیدش بزور در شهر خودش شهید شده یا در جنگ با مسلمانان شهید شده است !!

شیعه و شهید در جنگ با رومیان ؟ مگر این با بودن افرادی چون سیستانی ممکن است نه چنین چیزی از شیعه خواستن ،

خواب است خیال است جنون است محال

حالا بررسی کنیم جنگ معاویه و علی رضی الله عنهما را:

البته علی به حق نزدیک تر بود و لشکر معاویه باغی بود و خود معاویه سردسته باغیان در جنگ با علی بشمار میرفت و این عقیده اهل سنت است.

اما امر به معاویه و یارانش مشتبه شده بود دلیل آن هم بودن افراد بسیارنابابی در لشگر علی بود که بلاخره علی انها را تصفیه کرد اما دیر بود و آنها نیز علی رضی الله عنه را شهید کردند و پسرش و جانشینش ،حضرت حسن، با دست خود با وجود مخالفت برادرش حسین و سران لشکرش، حکومت را داد به امیر معاویه .... پس حتما امیر معاویه خوبی های زیادی داشت .

بعد از این واگذاری ۲۰ سال معاویه به تنهایی حکومت کرد و خدمات درخشانی به اسلام نمود و مرزهای اسلام را پیش و پیش تر برد خوبی های معاویه در ۲۰ سال بعد بیشتر آشکار پشت و توانست یک جامعه نافرمان را بدون خونریزی رام کند و فتوحات دوباره ادامه یابد اگر معاویه نمیبود اسلام اهمیت امروز را نمیداشت

البته اشتباهاتی نیز داشت از جمله تعیین ولیعهد و غیر آن....

به هرحال معصوم نبود و مردم خودشان هم لایق همان امیری هستند که بر آنها حکم میراند

این مردم عثمان و علی را شهید کردند و فرش را از زیر پای خلیفه خود یعنی حضرت حسن کشیدند تا بیغما ببرند!! الله این مردم را که دید خلافت را تبدیل کرد به پادشاهی و معاویه رضی الله عنه همین گمان را میکرد که ظرفیت مردم مثل عصر اول نیست

اما یزید

او محبوب در پیش اهل سنت نیست هستند کسانی که او را حتی لعنت میکنند

پسر امام احمد از پدرش پرسید :

پدر چه میگویی درباره کسانی که یزید را دوست دارند؟

امام احمد گفت :آیا کسی هست که یزید را دوست داشته باشد؟!!

باز پرسید: پدر آیا لعنتش میکنی؟

جواب داد: آیا دیدی تا حالا پدرت کسی را لعنت کند؟

این است عقیده ما درباره یزید که نه دوستش داریم نه لعنتش میکنیم

ما یزید را مسلمان میدانیم اما مسلمانی که گناه کشتن حسین به دوش او هم هست.

و حسین پیش ما عزیز است و در خطبه های نماز جمعه نام او را خیلی از اوقات ذکر میکنیم و او را سید جوانان در بهشت میشناسیم

البته اندکی از علمای ما یزید را خوب میدانند نه اینکه شهید کردن حسین را مذمت نکنند اما آنها گمان میکنند که یزید در قتل حسین دست نداشته است اما اکثریت این نظر را رد میکنند چون در هرحال یزید قاتلان حسین را نه فقط مجازات ننمود که در شغلهایشان ابقاء کرد

اما شمر

در روایات زیادی او قاتل مستقیم حسین است باشد یا نباشد همین گناه بودن در لشکر قاتلان حسین او را بس!

اما شمر هم کافر نیست او مسلمان بود اما مسلمان بد.

توجه کنید دعوای حسین و یزید بر سر ارکان و فروعات دین نبوده بلکه اختلاف سیاسی بوده است

از این رو یک روز قبل از شهادت حسین، همین شمر نماز جماعت را به امامت حسین خواند یعنی در نماز و غیره اختلاف نداشتند یعنی مثل امروز قضیه شیعه و سنی نبود

این بازی ها بعدا توسط صفویان نمودار شد

ما حتی شک قریب به یقین داریم که در بین لشکری که حسین را شهید کردند بود خیلی از کسانی که قصد انتقام از رسول الله را داشتند (فرزندان مرتدین) و خاندانش را تار و مار کردند تا از پیامبر ما انتقام بگیرند

گمان ما این است که این افراد توطئه گر همانهای هستند که در لباس دوستی حسین را به صحرای کربلا کشاندند و بعد با یزید یکجا شدند و نه به حسین فرصت برگشت به مدینه را دادند نه اجازه دادند پیش یزید برود و این بلا بر سر خاندان رسول ما اوردند که خدا از انها نگذرد آمین

پس خلاصه اینکه ابوسفیان ، چون که بلاخره از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم شد را دوست داریم و معاویه را هم با وجودیکه در جنگ با علی بر اشتباه برد،(بخاطر یار رسول بودن و کارهای نیکش) دوست داریم و گمان میکنیم اشتباهاتی اجتهادی داشته است البته علی و حسن و حسین را از اندو بیشتر دوست داریم

و یزید را دوست نداریم و شمر را هم صد البته دوست نداریم اما اگر شیعه بخواهد از فرصت استفاده کند و غلو نماید و بگوید مثلا شمر دم یا شاخ داشت جلویش میاستیم و از این تهمت را از شمر دفع میکنیم ولو که به دشمنی با حسین متهم شویم

و کی به گفته شیعه اهمیت میدهد؟ به حرف شیعه ای ابوبکر را دشمن رسول میداند هرکس ارزش بدهد دانا نیست .

یک خاطره حقیقی

دایی من معاون سیاسی استان کرمانشاه در آخرین روزهای شاه بود سپهبد پالیزیان (اگر نام را غلط ننوشته باشم) استاندار بود و به دایی من گفته بودمن کاری به اداره استان ندارم فقط برای امنیت آمدم امور استان به گردن تو .

ارتشی ها آیت الله اشرفی اصفهانی را گرفتند و دایی من در آزادی او کوشید و آزاد شد .

خمینی آمد دایی پاکسازی شد دایی ساده من انقدر به خدمت خود مطمئن بود که کفش و کلاه کرد رفت کرمانشاه پیش اشرفی اصفهانی(رفیق خمینی) که بمن کمک کن همانطوری که من بتو کمک کردم

اشرفی اصفهانی به او گفت خودتان مرا گرفتید خودتان آزاد کردید حقی بر سرمن نداری برو گمشو!

دایی من گم شد رفت لس آنجلس.

ما از یک خانواده متوسط هستیم اما دایی لایق بود خود را به صف اول جامعه رسانده بود اگر رژیم فعلی افرادی مثل او را بکار میگرفت میتوانست آن استعداد را بخدمت خود بگیرد اما شیعه‌ها حتی عکس خمینی در پلکان هواپیما؛ وقتی که از پاریس آمد؛ را سانسور میکنند زیرا در پشت عکس یزدی و بنی صدر و قطب زاده هستند و نفرهای دیگر نیز همه حذف شدند؛ حتی منتظری حذف شد .

این است فرق سنی و شیعه !

سنی استعداد معاویه را به خدمت اسلام میگیرد پیامبر ۱۹ سال دشمنی او را نادیده میگیرد و او را پس از تسلیم کاتب وحی میکند اما شیعه سایه خود را هم با تیر میزند اگر ما اسلام را داده بودیم به شیعه همان بلایی را به سر اسلام میاورد که امروز در ایران بر سرش آورده و کار بجایی رسیده که بعضی از مردم جهت قبله را نمیدانند

حضرت علی که در جمل پیروز شد همه را بخشید. شیعه خدا میداند که پیرو کیست؟ نه علی نه رسول، پس کی؟

ده سال از عمر شیعه، در گریه سپری می‌شود!!

شبهه شیعه:

در کتب اهل سنت مواردی از ذکر یاد ابی عبد الله علیه السلام حتی قبل از تولد ایشان وقبل از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است :

المعجم الکبیر الطبرانی ج۳/ص۱۲۴

با روم می جنگیدیم پس به یکی از کلیساهای ایشان وارد شدیم .پس در آن سنگی بود که روی آن نوشته شده بود :

آیا امتی که حسین را می کشند شفاعت جد او را در روز قیامت امید دارند؟

التبصرة ابن جوزی ج۲/ص۱۷

به ما خبر داده شد که صخره ای در بیت المقدس سیصد سال قبل از بعثت رسول خدا پیدا شده است که بر روی آ ن با زبان سریانی نوشته شده بوده است :

آبا امتی که حسین را می کشند ...

شبیه این دو روایت در کتب ذیل آمده است :

تهذیب الکمال ج۶/ص۴۴۲ بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج۶/ص۲۶۵۳ صبح الأعشی فی صناعة الإنشا ج۱۳/ص۲۳۴ الخصائص الکبری سیوطی ج۱/ص۶۳ و...

طبق اقرار برخی علمای اهل سنت حاکم نیشابوری هم شبیه این روایت را (در مورد وجود نوشته ای با این اشعار) با اضافه ای در کتاب امالی خویش آورده است اما متاسفانه اکنون این روایت در کتاب وی یافت نمی شود وآن اضافه این است که علاوه بر بیت مذکور در آن نوشته نام ابراهیم خلیل الله (ظاهرا به عنوان نویسنده) موجود بوده است .

تنزیه الشریعة علی بن محمد بن علی بن عراق الکنانی ج۱/ ص۴۰۹

روایت انس که شخصی از اهل نجران گودالی می کند پس در آن لوحی از طلا پیدا کرد که در آن نوشته بود آیا امتی که .... ونوشته بود ابراهیم خلیل الله پس این لوح را به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آوردند . پس آن را خواند و گریه نمود .سپس فرمود هرکس که من را اذیت کند و خانواده ام را شفاعت من به وی نخواهد رسید – حاکم در کتاب امالی –

عبارت ذهبی را که در بین اهل سنت به تعصب معروف است نقل می نماییم و قسمت های مهم را ترجمه می کنیم:

تاریخ الإسلام ذهبی ج۵/ص۱۰۲

۱ – احمد بن حنبل در مسندش گفته است که ... همراه علی می رفت وظرف آب حضرت را همراه داشت . پس وقتی به نینوا رسید – در حالیکه به صفین می رفت – پس صدا زد که ای ابا عبد الله در شط فرات صبر کن . گفتم این چه معنی دارد ؟ فرمودند : به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتم وحال آنکه دو چشم ایشان (مانند چشمه) می جوشید . پس به من فرمودند که جیریل در کنار من ایستاد و گفت که حسین در کنار شط فرات کشته می شود . وگفت آیا می خواهی که بوی تربت وی را احساس کنی ؟ گفتم آری، پس کفی از خاک وی را گرفته به من داد، پس نتوانستم که جلوی اشک چشم خود را بگیرم ...

۲– ... از انس نقل شده است که فرشته باران در روز ام سلمه (روزی که رسول خدا در خانه وی بودند) از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اجازه حضور گرفت . پس حضرت فرمودند که ای ام سلمه، مراقب در باش که کسی بر ما وارد نشود . در این هنگام حسین علیه السلام آمد پس با اصرار وارد اتاق شد و بر پشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرید .ورسول خدا او را بوسیدند ؛ پس فرشته باران گفت: آیا او را دوست می دارید؟ حضرت فرمودند : آری، گفت : بدرستیکه امت تو او را بعد از تو می کشند . اگر بخواهید مکان شهادت وی را به شما نشان خواهم داد . پس حضرت قبول فرمودند . پس وی حضرت را در کنار تپه ای یا خاک سرخی آورد .

ثابت گفت : ما آن را کربلا می گفتیم. روایتهای عماره روایات خوبی است .

۳ – ...ام سلمه به من خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی خوابیده بودند، پس در حالت ناراحتی بیدار شدند، سپس دوباره استراحت فرموده ودوباره بیدار شدند و حال آنکه گرفتگی ایشان کمتر بود .دوباره خوابیدند وبیدار شدند و در دستشان خاک سرخی بود که آن را می بوسیدند . سوال کردم که این خاک چیست؟ فرمودند جبریل به من خبر داد که حسین در عراق کشته خواهد شد و این تربت وی است ...

پاسخ اهل سنت:

شکی نیست که اهل سنت، حسین را دوست دارند، دوست که نه، بلکه بسیار دوست دارند، ملیونها نفر از اهل سنت نام حسن و حسین را برفرزندان خود گذاشته اند، مثلا شیخ محمد بن عبدالوهاب؛ بقول شما، (موسس مذهب وهابی) نام یکی از پسرانش علی و یکی حسن و دیگری حسین بوده است، خود من که دارم این سطور را مینویسم فرزندی بنام حسن دارم .

اما هرگز اهل سنت در روز عاشورا و غیر عاشورا برای حسین گریه نمیکنند و سینه نمیزنند.

و آنچه که از کتب اهل سنت شاهد آورده ای مخلوطی است از چند چیز .

۱ – روایات تاریخی که نمیتوان آنها را مبنای اعتقادات دینی قرار داد لذا به احتمال زیاد دروغ است

۲ – احادیث ضعیف که باز سند نیست و حدیث شماره یک ضعیف است و پیش ما معتبر نیست

۳ – و اما آنچه احادیث صحیح در شبهه بود (حدیث ۲ و ۳)، نشان داده، در آن حرفی از گریه کردن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست .

حالا اگر بفرض اینکه رسول الله گریه کرده باشد باز تشابه ای به گریه شما ندارد :

کسی بمن خبر بدهد که پسرت را در تایلند گرفتند، و قرار است اعدام کنند، اگر گریه کنم، عادی است، و اگر بعد از اعدام هم گریه کنم باز عادی است .

اما اگر بیست سال بعد، باز در سر و سینه خود بکوبم پس کاری احمقانه است ! مگر الله مرا برای گریه و عزاداری خلق کرده است؟!!

بطور متوسط هر انسان شیعه، در سال، ۴۵ روز برای امامان و معصومین گریه میکند،۱۵ روز برای حسین ۶ روزبرای علی، ده روز برای فاطمه و ۱۴ روز برای بقیه امامان و ۱۵ روز هم حتما برای مرده های خود می گرید این میشود در سال دوماه

اگر انسان ۷۰ سال عمر کند ده سال کودکی را حساب نکنیم میماند ۶۰ سال، ۶۰ ضرب ۲ تقسم بر ۱۲ میشود ۱۰ سال یعنی هر شیعه در مدت عمرش ۱۰ سال گریه میکند

آیا الله ما را برای گریه خلق کرده است ؟!!!!

بعد شما که به حدیث ضعیف در باره گریه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای حسین، اشاره میکنید چرا به این توجه نمیکنید که ایشان در سالهای بعدی گریه نکردند و هر سال سوم و چهلم نگرفتند ؟!

بفرض اگر حدیث ضعیف ما برای شما سند باشد باز کارهای شما بیش از حد زیاده روی است، بلکه بیشتر از زیاده روی است اما من نمیدانم چه نامی بعد از (زیاده روی) مناسب است ؟ ..... شاید دیوانگی ! بله گریه های شما، برای مردگانی که در بهشتند و از مرگ آنها هزار سال گذشته، دیوانگی است یک آدم عادی ممکن نیست که اینقدر نادان باشد!

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

آیا عزاداری، کاری مطابق فطرت است؟

پاسخ شیعه :

ما از مردم نمی خواهیم که در تمام سال به عزاداری به پردازند بلکه در طول سال فقط ده روز محرم (برای آقا امام حسین علیه السلام) و دوازده روز برای دیگر معصومین (آقا رسول خدا تا آقا امام حسن عسکری علیهم السلام) به عنوان ایام عزاداری رسمی برای خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام اختصاص می دهیم و در مقابل در طول سال مراسم متعددی در ولادتهای اهل بیت و اعیاد مذهبی برگزار می کنیم

علاوه بر این اعیاد، اعیاد ملی دیگر هم مانند دهه فجر در کشور داریم که در تمامی این اعیاد (اعم از میلاد اهل بیت علیهم السلام) ما دین را با شادی کردن تبلیغ می کنیم

از عوامل مؤثر در رفتارهای انسان انگیزه ها یا به تعبیر دیگر احساسات و عواطف، تمایلات، میل ها و گرایش ها یا غرائز و ...می باشند.

انسان برای به حرکت در آمدن به سمت تعالی علاوه بر عوامل شناختی، به عوامل روانی دیگری نیز نیاز دارد تا او را بسوی کار برانگیزد و او را به طرف انجام هدف سوق دهد.

مثلا، همه ما میدانیم که در این یک شهری مردم محروم بسیاری وجود دارند اما دیدن یک شخص محروم با یک حالت رقت آور می تواند در ما تأثیری ببخشد که صِرف دانستن، هیچگاه آن اثر را ندارد.

بنابراین در انسان علاوه بر شناخت، نیروی دیگری به نام انگیزش ها و هیجانات وجود دارد که عامل آن، احساسات و عواطف است .این عامل هم باید تقویت شود تا نقش خود را ایفا کند .

از طرفی احساسات و عواطف انواع مختلفی دارد.تحریک هر نوع احساسات و عواطف باید با حادثه مربوط ، متناسب باشد.

ضمن اینکه تجدید آن خاطره ها در واقع نوعی بازنگری و بازسازی آن حادثه هاست، اگر حادثه مفیدی بوده است و در جایگاه خود منشأ آثار و برکتی به شمار می رفته است، باز نگری و بازسازی آن نیز می تواند مراتبی از آن برکات را داشته باشد. علاوه بر این در همه جوامع انسانی مرسوم است که به نوعی، از حوادث گذشته خود یاد می کنند،آنها را بزرگ شمرده و به آنها احترام می گذارند.

این کار بر اساس یکی از مقدس ترین خواسته های فطری است که خدا در نهاد همه انسانها قرار داده است و از آن به حس حق شناسی تعبیر می کنیم. لذا این خواسته فطری همه انسانهاست که در برابرکسانی که به آنها خدمت کرده اند حق شناسی و شکرگزاری کنند، علاوه بر این، یاد خاطره ها یی که در سعادت جامعه تأثیر داشته، میتواند عامل مؤثری در زمان بیان خاطره ها در راستای تامین سعادت جامعه بیافریند.

پاسخ اهل سنت:

اسلام دین فطرت است و فطرت انسانی خود بخود سبب میشود تا ما بوییدن گل را دوست داشته باشیم و از چیز غم آور بدمان بیایید

چند وقت پیش دختری بنام ندا آقا سلطان در تظاهرات خیابانی، در تهران مرد. از او یک فیلم استثنایی در لحظه جان دادن گرفته شد و این فیلم در سراسر دنیا مشهور گشت، برایش ترانه ها خواندند و بارها و بارها در همه جهان نشان دادند !

اما تنها کسی که جرات نکرد این فیلم را حتی یکبار ببیند، مادر ندا بود

مادرش میگویید :من چطور میتوانم فیلم جان کندن دخترم را ببینم ؟

اما برادرش میبیند، و هربار که میبیند ، میگرید

وقتی مادر ندا، فطرتش به او اجازه نمیدهد فیلم مردن دخترش را نگاه کند ،یعنی دارد به فطرت مادری خود پاسخ درست میدهد

و اگر او امام حسین را به اندازه ندا دوست دارد، پس نباید در مجلسی بنشیند که در آن، جان کندن حسین را با آب و تاب بیان میکنند، آیا حاضر است به سخنان شاهدی گوش دهد که نفس نفس زدن ندا در لحظه مرگ را با صدایی حزین و بالحنی موزون تعریف میکند؟

نه حاضر نیست. این وظیفه دستگاه های بی احساس خبرپراکنی، بی بی سی و سی ان ان و شیعه نیوز است که چنین کنند.

اگر ما امام حسین را دوست داریم وقتی به مساله سربریدنش و لب تشنه اهل بیتش میرسیم باید که سریع رد شویم و مثل مادر ندا باشیم و نگاه نکنیم

البته اگر حسین را به همان اندازه دوست داریم که مادر ندا دخترش را دوست دارد

اما اگر به اندازه بی بی سی و (سی ان ان) و شیعه نیوز حسین را میخواهیم، پس صد البته استفاده تبلیغانی میکنیم

این است فطرت!

فطرت بما راه درست و صحیح را نشان میدهد

((همه انسانها بر اساس فطرت الهی خلق شده اند و . کودکان در همه جا بر فطرت(مسلمان) متولد میشوند و این والدین هستند که انها را یهودی و نصرانی ومجوسی و غیره ، تربیت میکنند))

این سخن من نیست ، فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم است:

کل مولود یولد علی الفطرة فأبواه یهودانه أو ینصرانه أو یمجسانه « . (رواه مسلم و البخاری)

پس این والدین هستند که فطرت بچه را فاسد میکنند و بچه وقتی بزرگ شد یک سرنخ خوب برای یافتن راه هدایت دارد. آن سرنخ ،فطرت است.

حالا برگردیم به داستان عزاداری برای حسینی که درگذشته، و الان نام و نشانی از قاتلش، یعنی یزید نیست ،حتی خاندان بنی امیه هم بدست بنی عباس قتل عام شدند و از بین رفتند

و مسلمانان امروزی که اکثریت عظیم آنها سنی هستند حسین را دوست دارند به کشتنش راضی نبودند و در خطبه های نماز نام حسین و حسن و مادرشان، را ذکر میکنند. اما نام یزید را اصلا کسی به نیکی یاد نمیکند.

این از دنیا ،اما در آخرت ،این را به یقین میدانیم که حسین در بهشت است

و این را هم میدانیم که اگر رحم الله شامل حال یزید نشود با شرکت مستقیم یا غیر مستقیم در قتل حسین، قسمتی از بار قتل او را بدوش دارد پس اگر رحم الله شامل حالش نشود در وضعیت بسیار بدی است، و بد باری بدوش دارد.

پس گریه برای مردی که الان خودش در بهشت است و دشمنش در وضعیتی نامطلوب و در خطر است احمقانه است، گریه برای چنین مردی ،مثل گریه کردن من است برای پسرم در روز عروسیش!

گریه به این بهانه که در ۴ سالگی معلم او را زده بود و او مظلوم بی گناه بود

آن زدن گذشته و حالا روز عروسی اوست و معلم الان در زندان است ! گریه اینجا بی معناست، بلکه دیوانگی است

پسرم ، عبدالله ،در خارج بدنیا آمده و مراسم عزاداری حسین را هرگز ندیده بود!

تا اینکه ۸ ساله شد و من با کمک دش تلویزیون ایران را به خانه آوردم . یک روز مرا صدا کرد بابا بیا دیوانه ها آمدند، منظورش از دیوانه ها کسانی بود که در عزاداری حسین به سر کله خود را میزدند. آن بچه با فطرت پاک خود فکر کرد اینها حتما دیوانه هستند گرنه هیچکس به هیچ بهانه ای با مشت و زنجیر به جان خویش نمیافتد و خود را نمیزند

یادم میاید که یکبار به تازه مسلمانی؛ که در بین شاخه های اسلام به دنبال بهترینش میگشت؛ گفتم اسلام در تعریف از خود میگوید من دین فطرتم ،در حالیکه مذهب شیعه خلاف فطرت است ! پرسید چگونه ؟

گفتم : همه دوست داریم خاطره بد را زود فراموش کنیم ، مثلا وقتی صدایی گوش خراش را بشنویم یا منظره وحشتناکی را ببینیم ، همیشه آن را بیاد خود نمیاوریم زیرا این باعث آزار ماست و سعی میکنیم هرگز بخاطرش نیاوریم. فراموشی اینجا یک نعمت است !

اما شیعه با عزاداری های متعدد برای مرده هایشان، پی در پی خود را عذاب و غم خود را تازه میکند سوم و هفتم و چهلم و شب سال و غیره

در حالیکه اهل سنت حتی اجازه نمیدهند زنهایشان در وقت دفن مرده به قبرستان بروند و مراسم تدفین را ببینند زیرا آن لحضات جانکاه است و زن تحملش کمتر است

و سنی فقط حداکثر ،سه روز کار خود را در عزای مرده اش رها میکند و علمای ما میگویند سه روز هم در خانه ننشیند بهتر است تازه نزد آنها زدن بر روی و وکندن مو حرام و ممنوع است!

در نزد اهل سنت، مرده باید هرچه که ممکن است زودتر دفن شود تا جسد، از جلوی چشم ها دور شود و غم کمتر گردد

و شیعه در تمام موارد فوق برعکس عمل میکند سعی دارد تا مدتهای مدید خاطره مرگ را زنده نگه دارد و زشت ترین کارشان بردن زنان به قبرستان، در وقت دفن عزیز شان است؛ که جنایتیست نابخشودنی.

آن تازه مسلمان قانع شد

و اما این که شیعه میگوید یاد آوری فداکاری حسین، بما روح سلحشوری میدهد شاید حرف درستی باشد

اما یادآوری، معنیش این نیست که تو بر سر و صورت خود بکوبی ! شما را بخدا آیا این است معنی یاد آوری ؟!!

شیعه با مخلوط کردن مفاهیم مخاطب خود را گیج و منگ میکند و همین قاطی کردن کلمات است که باعث شده ملت با فرهنگی، چون ملت ایران؛ در دهه عاشورا ،کارهای را بکند که مردم در دورترین جزایر آقیانوس آرام و جنگلهای آمازون و کنگو نمیکنند و بلکه وحشی ترین مردم کره زمین نیز در طول تاریخ، چنین نکرده اند، مگر آن مردمانی که عقل خود را تسلیم روحانیون سوء کرده اند !

خنده دارترین حرفی که شیعه در دفاع از کار خود نوشته این است :

اینکار(عزاداری) بر اساس یکی از مقدس ترین خواسته های فطری است که خدا در نهاد همه انسانها قرار داده این خواسته فطری همه انسانهاست که در برابرکسانی که به آنها خدمت کرده اند حق شناسی و شکرگزاری کنند

بله! ما مخالف حق شناسی و شکر کردن نیستیم

گفتم مردم ایران باید خیلی دقت کنند روحانیت شیعه، اعمال کثیف خود را، پشت پرده نامهای زیبا پنهان میکند تا شما را مسخ و گیج و منگ و گنگ کند!

همین جنایت آنها را بس، که از نام پاک علی و حسن و حسین برای شرکیات خود شوء استفاده میکنند.

فداکاری و سلحشوری و فطرت و حق شناسی و سپاسگزاری معنیش این نیست که شیعه خود زنی کند (آنهم با زنجیر و شمشیر و مشت)

و معنیش این نیست که مردان پا به سن عقل گذاشته ،چون کودکان دو ساله گریه های صدا دار و زنگ دار کنند.

منظور از ظالم اول، ثانی و ثالث و رابع در فرازهای آخر زیارت عاشورا چیست؟

اعتراف شیعه:

منظور اولین و دومین و سومین و چهارمین افرادی هستند که ظلم را بر محمد و آل او صلوات الله علیهم اجمعین روا داشتند یعنی مؤسسان اساس ظلم، همچنان که در قرآن مجید سوره احزاب آیه پنجاه و هفت خدا لعن فرموده افرادی که خدا، حضرت رسول و اهل بیت رسولش را اذیت نمودند.

از عبارت (اللهم العن یزید خامسا) چهار نفر قبلی کاملا روشن است که چه کسانی بودند نیازی به سوال نیست و نیازی به آوردن نام نحس آنها نیست چرا که اگر لازم بود امام باقر علیه السلام نام آنها را ذکر میفرمود.

خداوند تمام کسانی را که حق امیرمومنان علیه السلام را غصب نمودند و در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها را آتش زدند و .... لعنت کند و شدیدترین عذابش را بر آنها نازل کند ان شا الله. اللهم عجل لولیک الفرج.

خداوند به آقای دکتر حسینی قزوینی عمر با برکت عنایت فرماید ان شا الله.

پاسخ اهل سنت:

بیشک، لعن یاران و زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم آنهم از سوی کسانیکه ادعای مسلمانی دارند گناهی نابخشودنی است

خواندن دعای زیارت و در همان فحش دادن به زنان و یاران پیامبر، شبیه به تسبیح در دست گرفتن، و همزمان، انجام عمل دزدی یا زنا است!!

و گویندگان این جملات بیشک مصداق آیه زیر هستند

«هُمْ لِلْكُفْرِ يوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ »

«آنها در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان؛»

اما نکته مهم این است که این لعن ها به اصحاب پیامبرصلی الله علیه وسلم ضرری نمیزند بلکه به گوینده باز میگردد :

عن ابن عباس : أن رجلا نازعته الريح رداءه على عهد النبى صلى الله عليه وسلم فلعنها فقال النبى صلى الله عليه وسلم لا تلعن الريح فإنها مأمورة وإنه من لعن شيئا ليس له بأهل رجعت اللعنة عليه «السلسلة الصحيحة المختصرة»

ابن عباس میگوید در حضور رسول الله ، بالاپوش مردی را باد برد. مرد باد را لعنت کرد، پس رسول الله فرمود:

باد را لعنت نکن، باد مامور است و بدرستیکه هرکس چیزی یا کسی را لعنت کند و لعنت شده مستحق لعنت نباشد، آن لعنت به گوینده باز میگردد

همین راز بدبختی شیعه ها در طول تاریخ است

آیا شما نمیبینید که در تاریخ، شیعه ها همیشه گروهی ذلیل و مطرود بودند که حتی جرات نداشته و ندارند در خارج از محیط های بسته خود، یا خارج از پشت دیوار اینترنت آنچه در قلب دارند را بیرون بریزند.

هرگز کعبه بدست آنها نبوده حتی اماکن مقدس آنها در کربلا و نجف و سامرا و مشهد اکثر اوقات در دست اهل سنت بوده است و از ما پس نگرفتند مگر به کمک کفار!!

«ضُرِبَتْ عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ أَينَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ الله وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ »«آل عمران/۱۱۲»

هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به لطف عام الله و (یا) با ارتباط مردم (و وابستگی به این و آن)؛

آیا نمیبینید با وجود داشتن ثروتی بیکران، الله برکت را از زندگی آنها برداشته و حتی از کشورهای مثل پاکستان و ترکیه نیز (که مواد خام ندارند) بی اهمیت تر شده اند، یا از هندی ها، که حالا ما را آدم هم حساب نمیکنند.

آیا نمیبیند در ژاپن و اروپا ، آنها را، حتی برای نوکری، قبول نمیکنند و به دبی و ترکیه بسنده کرده اند؟!

اینها همه از شومی فحش به صحابه است گرنه اینها همانقدر نفت دارند که عربستان دارد.

اما گاز مس و و زمین سرسبز ما و کارشناسان ما را عربستان ندارد و آنجا صحرای لم یزرع است، حتی ساحل ما در خلیج فارس، بیشتر از ساحل عربها ماهی دارد زیرا زیر دریای طرف ما ،سرسبز تر است تا ساحل عربها، الله هر چی بما داده جز عقل سلیم و قلب سلیم!

پس این حال ماست که پول ما را با کیلو می سنجند. پول انها را با مثقال؟!

اینها از شومی فحش دادن به صحابه است

چندی پیش کتابی خواندم در باره ملعونان، نویسنده کتاب (عبدالرحمن راسخ) تمام احادیثی که درباره ملعونین بود را، در یک کتاب گرد آورده است.

تعجب کردم و افسوس خوردم بحال هم میهنانم ، وقتی که دیدم ۹۰ درصد احادیث شامل حال آنها میشود :

از فحش دادن به صحابه، تا برداشتن زیر ابرو، تا گریه زاری و مویه بر مرده و زدن بر سر روی و نوحه خوانی و تا نزدیکی با زن از دبر وووو .....

اما باز خوشحال بودم که دست کم آنها محب اهل بیت هستند و شامل حدیثی که دشمنان اهل بیت را

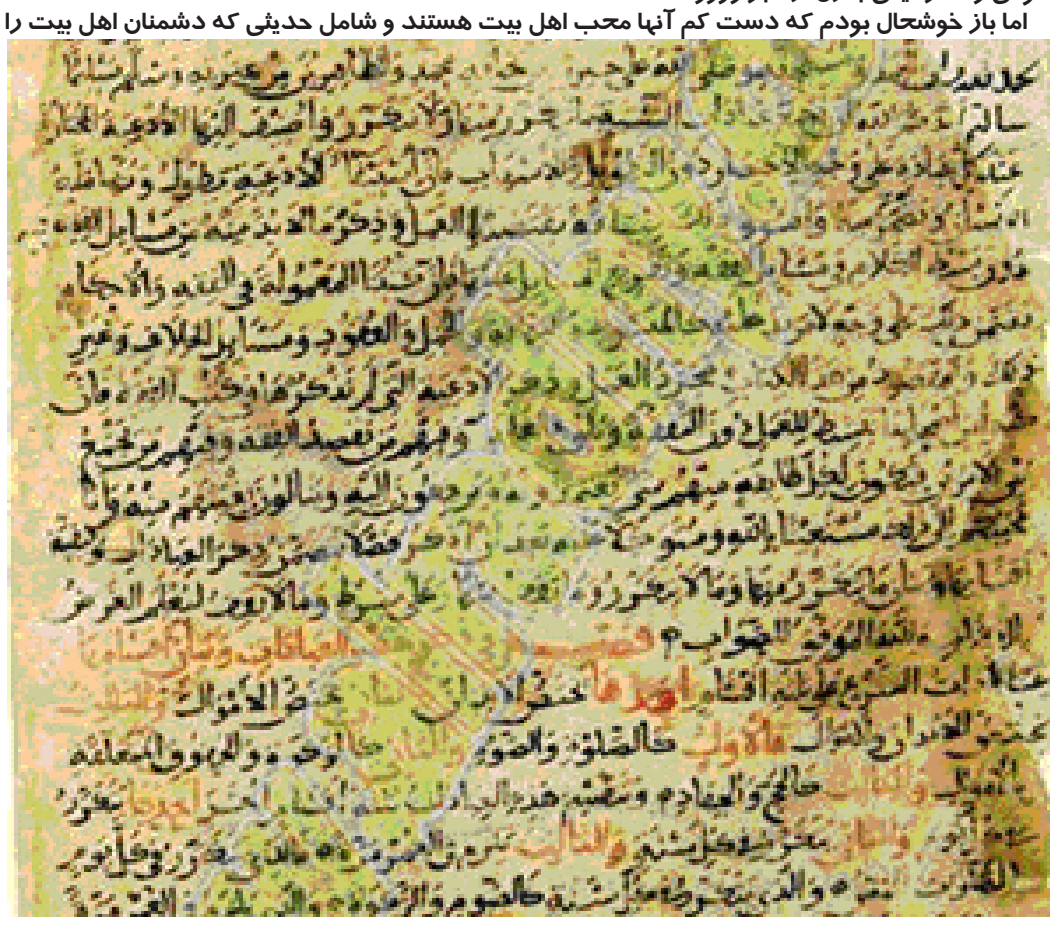

لعنت کرده نمی شوند و خوشحال بودم که دست کم شراب در کشورمان ممنوع است و لعنت بر شراب خوار شراب خر شراب بر و غیره شامل حال آنها نیست

تا اینکه کسی از ایران آمد و گفت شراب خواری عام است و در خانه ها میسازند و میخورند

و بعد یادم آمد که شیعه هرچند که اهل بیت رسول الله ، یعنی حسین و حسن و فاطمه و علی را دوست دارد اما با بقیه اهل بیت رسول، یعنی زنانش و عمویش و دیگران بد است و آنها را فحش میدهد پس باز لعنت شامل حالش است برعکس ما اهل سنت ،که همه را دوست داریم

و این است که میبینیم در هرچیز آنها نکبت است

بچه ندارند زن ندارند

٤٠ درصد طلاق دارند

٤٠ درصد شوخی است ؟!

ملیونها نفر به سن ازدواج رسیدند و از آن سن گذشتند و عروسی نمیکنند و اگر کردند زن برایشان عذاب عظیم میشود

من نمیگویم آدم خوب حتما باید زن داشته باشد یا اجاقش کور نباشد

اما اگر همگانی باشد، این عذاب است، خصوصا اگر زیر پای ما دریای نفت هم باشد، حتما این کمبودها عذاب است

آیا این عجیب نیست که اکثر ایرانی ها زیر خط فقرند در حالیکه بر دریایی از نفت نشسته اند؟!

اینها همه از شومی بدگویی از صحابه است

شیعه باید توبه کند

اما اگر شیعه خسته نمیشود، الله هم نمیشود و عذاب پشت عذاب را برایشان میفرستد.

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ٦ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

آیا شیعیان امام حسین را به شهادت رسانده‌اند؟

شبهه شیعه:

برخی افراد در صدد عوام فریبی و سم‌پاشی بر آمده و این جمله از امام حسین علیه السلام در کتاب ارشاد شیخ مفید رحمه الله علیه را خطاب به شیعیان آن حضرت دانسته و به این وسیله آنها را قاتلان واقعی آن حضرت معرفی نموده‌اند:

اللهم إن مَتّعتَهم إلى حين ففَرِّقهم فِرَقاً، واجعلهم طرائق قِدَداً، ولا تُرْضِ الوُلاةَ عنهم أبداً، فإنهم دَعَونا لِينصرونا، ثم عَدَوا علينا فقتلونا.

پروردگارا! این گروه را تا مدت معینی از دنیا برخوردار ساز و آنان را در فرقه‌ها و دسته‌جات متعدد قرار بده و هیچ گاه والیان را از آنان خرسند مساز! زیرا اینان ما را دعوت کردند تا یاری کنند اما بر خلاف انتظار با ما دشمنی کردند و ما را کشتند.

الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۰.

در پاسخ به این گروه از افراد این‌گونه می‌گوییم: سنی ها خودشان اعتراف دارند که حسین را یزید کشته است

ذهبی می‌نویسد:

خرج الحسين إلى الكوفة، فكتب يزيد إلى واليه بالعراق عبيد الله بن زياد: إن حسينا صائر إلى الكوفة، وقد ابتلى به زمانك من بين الأزمان، وبلدك من بين البلدان، وأنت من بين العمال، وعندها تعتق أو تعود عبدا. فقتله ابن زياد وبعث برأسه إليه.

حسین به سوی کوفه، عزیمت نمود. از این رو یزید به والی و حاکم عراق عبید الله بن زیاد نوشت: حسین به سوی کوفه عازم است، و او از میان شهرها سرزمین تو را انتخاب کرده که هم‌زمان با ایام و دوران حکومت توست، او تو از میان عمال و کارگزاران برای این کار برگزیده شده‌ای پس لازم یا خود را آزاد سازی یا به بردگی و غلامی درآیی و از این‌رو بود که ابن زیاد حسین را کشت و سر او را برای یزید فرستاد.

. و ده‌ها و صدها متن و سند دیگر ؛ که هر کدام به خودی خود می‌تواند بهترین شاهد و تأیید برای اثبات قاتل بودن یزید باشد.

حال ما سؤال می‌کنیم امر به محاربه و قتال و جنگیدن و کشتن و سر از تن جدا کردن امام حسین علیه السّلام آیا از کسی غیر از یزید صادر شده است؟!

و از طرفی دیگر، اگر بر فرض، این ادعا که یزید امر به کشتن امام حسین علیه السّلام نکرده صحیح می‌بود، لازم بود همان‌گونه که در متون بالا امر نمودن به قتل آن حضرت را ذکر کرده‌اند خلاف آن را نیز ذکر می‌کردند و یا بعد از این اتفاق ـ علی الأقل ـ توبیخ و عقاب و تنبیه نمودن عوامل و کارگزاران در این واقعه هم‌چون: ابن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و غیره ـ لعنهم الله ـ را که مشارکت در این امر داشتند را صادر می‌نمود.

قائل شدن به این مطلب که شیعیان، امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانده‌اند دارای تناقض و تضادی آشکار است. چرا که شیعه به یار و انصار و پیرو و نیز دوست‌دار یک شخص گویند، اما این که به قاتل و دشمنی که در صف و سپاه مقابل قرار گیرد نیز شیعه بگویند، کلامی واضح البطلان است. حال با این توصیف چگونه می‌توان میان محبت و یاری و پیروی، و جنگ و دشمنی جمع کرد؟! و اگر بنا باشد افراد در سپاه عمر سعد و عبید الله بن زیاد را شیعه بنامیم پس یاران آن حضرت که تا آخرین لحظه در کنار آن حضرت ایستادگی و جان‌فشانی کردند و در این راه به شهادت رسیدند را چه بنامیم؟!!

و اگر بر فرض هم تسلیم شده و این ادعا را بپذیریم که قاتلین امام حسین علیه السلام از شیعیان بوده‌اند، باید گفت: اینان شیعیانی بوده‌اند که از شیعه بودن خود برگشته و به دشمنان آن حضرت پیوسته‌اند و در این حال دیگر به چنین شخصی شیعه نمی‌گویند، بلکه تعبیر دشمن در حق او شایسته‌تر است.

هویت کوفیان در زمان امام حسین علیه السلام:

درست است که آن دسته از مردمانی که برای کشتن امام حسین علیه السلام به کربلا آمده بودند از أهالی کوفه بودند، اما در آن زمان دیگر در کوفه شیعه‌ای که در تشیع خود شهرتی داشته باشد وجود نداشت. چون زمانی که معاویه به حکومت رسید زیاد بن أبیه را بر کوفه حاکم نمود و او نیز هر شیعه‌ای را که می‌شناخت مورد تعقیب قرار داد و آنها را مورد کشت و کشتار و هدم و غارت قرار می‌داد و یا دستگیر کرده و به حبس و زندان می‌فرستاد تا این که در شهر کوفه، دیگر شخصی که به شیعه بودن شهرت داشته باشد وجود نداشت.

بعضی می گویند: چون اهل کوفه با امام حسین بیعت کرده بودند و آن حضرت را به کوفه دعوت نموده بودند، پس آنها از شیعیان آن حضرت به حساب می‌آمدند. در حالی که باید گفت: بیعت هرگز دالّ بر شیعه بودن نمی‌کند، چون لازمه این سخن آن است که بگوییم: « همه صحابه و تابعین که با امیر المؤمنین علیه السّلام بیعت کردند از شیعیان آن حضرت به حساب می‌آمدند!!» در حالی که تا کنون کسی این سخن را نگفته است؛ و بسیاری از بیعت کنندگان با آن حضرت در صف دشمنان آن حضرت در جنگ‌ها بودند.

پاسخ اهل سنت :

این نکته را قبول داریم که یزید در هرحال قاتل حسین است، چه به قتل او راضی بود یا نبود.

و این حرف شیعه هم درست است که اگر یزید راضی بقتل حسین نبود پس چرا قاتلان را مجازات یا حداقل معزول نکرد؟

این نکته را هم می پذیریم که شیعه های واقعی محال است که به کفش حسین توهین کنند چه برسد سر حسین را ببرند .

ایراد ما این ها نیست!

اما ما میگوییم مدعیان محبت اهل البیت (شیعه ها) نیز همدست یزید در قتل حسین هستند

بلکه جرم آنها اگر از یزید بیشتر نباشد کمتر نیست این نکته ای است که شیعه امروزی با زرنگی میخواهد از آن فرار کند.

حسین با آنکه با یزید بیعت نکرد و لی خطری متوجه او در مدینه نبود، عملا دیدیم که خطری متوجه او نبود ، تاریخ میگوید که خطری نزدیک او نبود

چرا نبود ؟ چون مردم مدینه و بعدش مکه ،اگر یزید یا بزرگتر از یزید میخواستند جلوی چشم آنها اهل بیت رسول را بیازارند ، تاوان سنگینی باید می پرداختند

زیرا کشتن حسین در مدینه ناممکن بود

لذا توطئه گران تحت نام حب اهل البیت، حسین را بردند به کربلا

و مردم مدینه به ایشان گفتند نرو

ابن عباس حتی خطاب به حسین گفت : ای کاش قدرت میداشتم و بزور ترا در مدینه نگه میداشتم!

همه اینها باعث شد تا شیعه دروغین علی، توطئه مرگبار خود را به خارج از مدینه منتقل کند، در کوفه که یک بار به علی خیانت کرده بودند و دوباره به حسین خیانت کردند و با فریب دادن حسین و وانمود کردن اینکه ما طرفدار خلافت توییم او را آوردند به نزدیکی کوفه!

بعد حتی اجازه ندادند که برگردد به مدینه...

و اجازه ندادند برود پیش یزید

و اجازه ندادند برود در سرحدی از مرزهای اسلام برای جهاد

ما میدانیم کسانی که حسین راکشتند شیعه واقعی نبودند ، اما ماسک شیعه گری را زده بودند

اونها اکثرا فرزندان مرتدینی بودند که حضرت ابوبکر با آنها جنگید و دمار از روزگارشان بر آورد و با اکراه دوباره مسلمان شدند!

اونها با قتل عام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم، در حقیقت داشتند از رسول الله انتقام میگرفتند !

جالب است بدانید که شیعه امروزی کار ابوبکر رضی الله عنه در قتل مرتدین را به بهانه واهی مذمت میکند!!!

جنگ یزید و حسین یک جنگ سیاسی بود نه مذهبی !

هنگامیکه در روز تاسوعا وقت نماز شد، یزیدیان و حسینیان ؛ هر دو گروه ؛به امامت حسین نماز خواندند ، اما حتی تاریخ پر از دروغ شیعه نیز بما نمیگوید که در اذان و طرز دست بستن دو گروه در نماز اختلافی بود!!!

پس دعوا بر سرخلافت بود و حق هم با حسین بود، با آمدن یزید خلافت تبدیل میشد به پادشاهی ،

این یک پیچ در تاریخ بود ، این یک تغییر بد بود

مخالفت حسین با این گمراهی در مسیر درست خلافت، کاری نکوهیده نیست. اما روش ایشان را بزرگان هم عصرش مدبرانه ندیدند

اما ما حدیث داریم که حسین سردار در بهشت است، این خبر را رسول الله صلی الله علیه وسلم داده، پس حسین را نمیتوانیم ملامت کنیم ، نمیتوانیم کسی را ملامت کنیم که در بهشت هم یک آدم معمولی نیست

اما این بحث ما نیست !!

بحث این بود که حسین را شیعه کشته یا یزید؟

جواب این است که یزید با همدستی شیعه!

و شیعه واقعی این کار را نکرده چون شیعه واقعی ماییم .

دشمنان اسلام در لباس دوستی این کار را کردند تا بذر فتنه را بپاشند

و تا حالا می پاشند !!

حالا نه یزید است نه طرفداران یزید، همه اهل سنت کار یزید را بد میدانند، بلکه در خطبه های نماز جمعه ،ما نام حسین را با احترام ذکر میکنیم.

و حتی بعضی از علمای ما یزید را لعنت میکنند که این عجیب است زیرا در مذهب اهل سنت ، در لعن کردن خیلی خیلی احتیاط میکنند. اونها مثل شیعه ها نیستند که مثل نقل نبات از این کلمه استفاده میکنند...

شیعه حتی گاهی خودش را لعنت میکند و میگوید خودم کردم که لعنت بر خودم باد !!!!!!

اما ما (اهل سنت) حدیث داریم

عن النبی صلی الله علیه وسلم قوله: "إن العبد اذا لعن شيئاً صعدت اللعنة إلى السماء فتغلق ابواب السماء دونها، ثم تهبط إلى الأرض فتغلق ابوابها دونها ثم تأخذ يميناً وشمالا فإن لم تجد مساغا رجعت إلى الذى لعن فإن كان اهلا لها وإلا رجعت إلى قائلها".

رواه ابوداود

یعنی وقتی انسان چیزی را لعنت میکند، لعنت بسوی آسمان میرود و درهای آسمان را بسته میابد به زمین میرود و درهای زمین را بسته میابد، پس به چپ و راست میرود تا راهی بیابد و لکن همه راه ها بسته است. پس به طرف لعنت شده میرود اگر او مستحق لعنت نبود ، برمیگردد و به لعنت کننده داخل میشود!

با وجود این حدیث، باز بعضی از علمای ما آنقدر مطمئن بودند که یزید را لعنت کردند (البته نه همه)

و هیچ عالمی از علمای ما (لعنت کننده و نکننده) در این حرف شک ندارد که کشتن حسین جرمی تابخشودنی است

با این شرح !

پس شیعه چرا در این واقعه میدمد؟

جواب این است که از اول این شیعه نماها ، همین نقشه را داشتند !

حسین را آوردند شهید کردند و بعد تابعد از خونش سوء استفاده کنند و در قتلش کسانی را متهم میکنند که در هر خطبه جمعه نام حسین را بخوبی یاد میکنند . کسانی را متهم میکنند که هیچ ربطی به قتل حسین ندارند .

کسانی که از کشته شدن حسین بیش از شیعه متاسفند ،ماییم!

پس وقتی ما میگوییم شیعه همدست بوده با یزید در قتل حسین منظور ما همین است:

شیعه قدیم ،برای فتنه اینکار را کرد حسین را آورد نزدیک شمشیر برهنه یزید

بعد مکارانه با یزید همکاری کرد بعد مکارانه مدعی خونخواهی حسین شد

و شیعه امروزی ، هنوز مدعی خون خواهی حسین است از کی ؟

از صدام حسین ؟!! یقه صدام حسین را چسبیده ؟!

نامش که صدام یزید نیست !

پس دیدید ما حق داریم بگوییم که شیعه امروزی دارد برنامه شیعه نمای دیروزی را تکمیل میکند ، هدف آنها حسین نیست هدف آنها ضربه زدن به اسلام است و برای این کار حسین را قربانی کردند

والله فردا اگر مهدی هم بیاید قربانیش میکنند و مهدی حتما این را میداند که نمی آید، و گرنه با این لشگر پاسداران ، شما بگویید چرا نمی آید؟

آیا از خمینی ترسوتر است ؟!!

پس یا وجود ندارد یا از ترس همین شیعه نمیاید و از سرنوشت حسین درس عبرت گرفته و می ترسد که مبادا ملایان و سپاه پاسداران ، مثل جدش حسین او را هم بکشند و بعد برایش گریه کنند !!

اگر این دلیل درست نیست ، پس چرا ظهور نمیکند؟ معطل چیست؟

آیا مدارک معتبری دال بر قرآن خواندن سر بریده امام حسین بر سر نیزه وجود دارد؟

شبهه رافضی :

این که سر امام حسین علیه السلام بر سر نیزه قرآن خوانده است ، از ضروریات تاریخ است که هم علمای شیعه و هم علمای اهل سنت آن را به سند صحیح نقل کرده‌اند ؛ از جمله شیخ مفید رحمت الله علیه و نیز مرحوم محمد بن سلیمان الکوفی و ابن حمزه طوسی و قطب الدین راوندی و ابن شهر آشوب و سید هاشم البحرانی ، همه همه یکصدا در کتاب هایشان مینویسند:

قرأ رجل عند رأسه بدمشق (أم حسبت أن أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا) فأنطق الله الرأس بلسان عربي : أعجب من أهل الكهف قتلى وحملى .

مردی کنار سر بریده حسن ، در دمشق ،این آیه را تلاوت میگرد ((أم حسبت أن أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا))

یعنی ((آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟!))

و الله سر بریده را به سخن آورد و سر بریده بزبان عربی گفت : داستان قتل و حمل من، از داستان اهل کهف هم عجیب تر است

مرحوم علامهٔ مجلسی رحمت الله علیه در کتاب شریف بحار الأنوار، بابی را به همین مطلب اختصاص داده است .

و از علمای اهل سنت، ابن عساکر در کتاب تاریخ مدینه دمشق می‌نویسد:

عن المنهال بن عمرو قال أنا والله رأيت رأس الحسين بن علي حين حمل وأنا بدمشق وبين يدي الرأس رجل يقرأ سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى « أم حسبت أن أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا » قال فأنطق الله الرأس بلسان ذرب فقال أعجب من أصحاب الكهف قتلى وحمل .

بنابراین ، با این همه مدارک معتبری که در این باره وجود دارد ، شکی در صحت خبر قرآن خواندن سر مبارک امام حسین علیه السلام باقی نمی‌ماند .

پاسخ اهل سنت

شیعه ، حرص و ولع عجیبی دارد که برای هر عقیده گندیده خود، از کتاب های اهل سنت دلیل و شاهد بیاورد!

اما هرگز فکر نمیکردم که برای این خرافه ای که ، در باره حرف زدن سر بریده ؛ ساخته هم دلیل از کتب ما بیاورد !!!

نقل کفر کفر نیست یک آیه در قرآن است که از زبان فرعون میگوید :

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الأَعْلَى«۲۴» النازعات

و فرعون گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!»

حالا اگر یک فرعون پرست، این آیه را شاهد بیاورد که قرآن گفته: (فرعون رب است!) آیا شما چه خواهید گفت ؟ نخواهید گفت ای وقیح! این چیست که میگویی؟!

بله ابن عساکر این داستان را در کتابش ذکر کرده و پشت سرش فورا گفته:« اسنادش مجهول است»

عن الأعمش عن منهال بن عمرو الأسدي قال والله أنا رأيت رأس الحسين حين حمل وأنا بدمشق وبين يديه رجل يقرأ سورة الكهف حتى إذا بلغ قوله سبحانه وتعالى ﴿ (أم حسبت أن أصحاب الكهف والرقيم كانوا من أياتنا عجبا) ﴾ فأنطق الله سبحانه وتعالى الرأس بلسان ذرب فقال أعجب من أصحاب الكهف قتلى وحملى، قال ابن عساكر إسناده مجهول

فيض القدير جزء اول

یعنی ابن عساکر بلافاصله بعد از ذکر داستان میگوید که اسنادش بی اعتبار است بزبان ما یعنی راوی دروغگوست !

اما نکته دوم:

دیدید تمام علمای شیعه یکصدا عقیده دارند که سر بریده حسین حرف زد! این است درجه عقل این قوم قرون وسطایی !!

یکی از دوستان افغان گفت:« در روزهای انقلاب ایران، با علاقه اخبار تظاهرات طرفداران خمینی , علیه شاه را پی گیری میکردم و برای انقلابیون دعا میکردم ، یک شب شنیدم که مردم داد میزدند :عکس امام در ماه است !!

تا آنروز فکر میکردم ایرانی ها از لحاظ فرهنگی از افغانها خیلی جلوترند

اما ان شب حس کردم که اینها ، خرافاتی تر از مادر بزرگ منند»

والله راست میگوید!

آخر کدام قوم عاقل است که بدون دلیل روشن بگوید سر بریده سر نیزه سخنرانی کرد؟

اما شما دیدید همه علمای مشهور شیعه یکصدا همین را گفتند !

شیعه خواهد گفت چرا ندارد وقتی عصا اژدها شود ، سربریده هم صحبت میکند! این تعجب ندارد.

اما جواب اول این است که ما برای این معجزات غیر عادی موسی را قبول داریم که آنها سند دارند

یعنی چه؟

یعنی اینکه قرآن بما میگوید که عصا اژدها شد و دریا خشک گشت

من شیعه را میشناسم

حالا خواهد گفت هر معجزه که در قرآن ذکر نیست بازم درست است

اما الله کار بیهوده نمیکند معجره الله، معجزه باید باعث پیروزی معجزه گر یا پیروانش شود

عصا را فرستاد موسی پیروز شد

دم عیسی را فرستاد عیسی پیروز شد

ناقه را فرستاد صالح پیروز شد

قرآن را فرستاد محمد پیروز شد

اگر سر بریده حسین سر نیزه حرف میزد باید طرفداران حسین بر یزیدیان پیروز میشدند

از صحبت سر حسین چه فایده ای حاصل شد ؟ هیچ!

پس دروغ است معجزه به این بزرگی محال است رخ دهد و مردم دمشق را دگرگون نکند

معجزه به این بزرگی محال است که اسنادش مجهول باشد

پس دروغ است.

پس وای بحال قومی که مهار خود را داده به دست این خرافه پرستان!!

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

چرا امام حسن قیام نکرد و چرا امام حسین قیام کرد؟

پاسخ شیعه:

شرایط زمان امام مجتبی(علیه السلام) راهی غیر از مصالحه با نیرنگ باز عرصه های سیاست باقی نگذاشته بود ؛ چرا که جنگ های طولانی داخلی، آمادگی مردم را برای ادامه جنگ به کلی از بین برده بود ؛ زیرا عدّه کشته شدگان جنگ صفین، بنا به نقل مسعودی ، (مروج الذهب، ۲/۲۷۴) از طرفین صدوده هزار و شماره کشتگان جنگ نهروان چهار هزار نفر بود، (مروج الذهب، ج ۲)، و بنا به نقل یعقوبی (تاریخ یعقوبی ، ۲/۱۹۵) مقتولین جمل که قبل از صفین و نهروان روی داد سی و چند هزار نفر بود .

این کثرت مقتولین در جنگهای داخلی قیافه جهاد را مهیب و وحشت زا ساخته و مردمان کوتاه فکر و راحت طلب را که همیشه اکثریت دارند از آن گریزان کرده بود ؛ لذا وقتی که امام حسن(علیه السلام) تصمیم به جهاد گرفت و مردم را به جهاد ترغیب کرد، بیشتر مردم نپذیرفتند، با اینکه شخصاً از کوفه بیرون رفت و مغیرهٔ بن نوفل را در کوفه جانشین خود قرر داد و نخلیه را لشگرگاه کرد و ده روز در آنجا ماند، بیش از چهار هزار نفر برای جهاد در رکاب آن حضرت بیرون نیامدند .

امام ناچار به کوفه بازگشت و مردم را به جهاد تحریض کرد (الشیعه و الحاکمون، ۶۲) وقتی سستی آنها در امر جهاد معلوم شد، برای اتمام حجت و قطع عذر، خطبه ای خواند و در موضوع جهاد و صلح به طور آشکار از آنها نظر خواست، آنان از اطراف فریاد برداشتند:

«ما حاضر به جهاد نیستیم، ما را هلاک نکن»

در روایت است که جابر به امام حسین(علیه السلام) پیشنهاد داد که مانند برادرش صلح نماید امام حسین(علیه السلام) فرمود:

ای جابر! برادرم به امر خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)صلح کرد و من هم به امر خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) رفتار می کنم

اما قیام امام حسین علیه السلام به طور کامل در راه خدا بوده است ؛ زیرا فداکاری و از جان گذشتگی مورد پسند خداوند شرایطی دارد که مهمترین آن ، این دو شرط است :

۱. فداکاری و از خود گذشتگی در راه و هدفی باشد که عقلای عالم آن را می‌پسندند ؛ و گر نه اگر از محدوده عقل خارج شده و داخل در اعمال جنون آمیز یا ناخود آگاه شود ، مورد پسند خداوند نخواهد بود ؛

۲ . آن چه در راه او هدیه می‌شود از نظر ارزش ، از خود هدیه ، دارای برتری و فضیلت باشد ؛ مانند گذشتن از مال برای به دست آوردن علم یا سلامتی . و یا قربانی کردن حیوانی برای تامین نیاز غذایی انسان . در یک کلام ،هرچه هدف والاتر باشد فداکاری در راه آن برتر و کامل تر است .

این دو مطلب ، دو شرط اساسی از شروطی هستند که باید در هر بخشش و انفاق و فداکاری رعایت شود تا آن فداکاری نیکو بوده و در راه خدا به حساب آید

. و قیام امام حسین ، این دو شرط را به نحو کامل داشته است ؛ بنابراین تمام فداکاری هایی که آن حضرت در روز عاشورا انجام داده‌اند ، در راه خدا و مورد رضایت الله بوده است.

اگر نبود فداکاری حسین علیه السلام در روز عاشورا ، اسلام ، قرآن و هر آن‌چه پیامبران در طول تاریخ آورده بودند، در زیر آوار بدعت ها ، سیاه نمایی ها و انحرافاتی که خلفای پیشین به وجود آورده بودند دفن می‌شد و اثری از آن باقی نمی‌ماند ؛ همانطور که ادیان گذشته در زیر این رسوبات مدفون شد و اثر درستی از آن‌ها بر جای نماند .

پس قیام امام حسین علیه السلام هم عقلائی است و هم هدفی که آن حضرت دارد ، از دادن جان و مال و فرزند و در یک کلمه تمام هستی ، باارزش‌تر است .

پاسخ اهل سنت:

در آغاز بگوییم که شیعه ها این دو سوال را جدا گانه جواب دادند یعنی چرا حسین قیام کرد را جدا ،و چرا حسن صلح کرد را جدا جواب دادند!!

و ما برای اینکه قبح و زشتی پاسخ آنها را نمایان کنیم هردو سوال و جواب را در یکجا جمع کردیم و زواید و پرگویی آنها را حذف نمودیم ،تا خواننده بدون نیاز به توضیح ما هم تضاد در این جواب شیعه ها را دریابد.

اما نکته ای که لازم است اضافه کنیم این است:

حسن رضی الله عنه رای پدر خود را در مورد جنگ قبول نداشت و چند بار در حیات پدر از روش جنگیدن پدر انتقاد کرده بود و علی رضی الله عنه هم در جواب پسرش یکبار گفته بود فکر نمیکردم کار به اینجاها بکشد.

آنچه این روایت تاریخ را تایید میکند همانا عمل کرد حسن بعد از نشستن به کرسی خلافت است . او براحتی ، خلافت را به معاویه واگذار کرد و این دروغ های که شیعه میسازد، فقط برای توجیه است!

و تاریخ و عقل بما میگویند که هیچ دلیلی وجود نداشت تا مردمی که علی را در صفین و جمل و نهروان پیروز کرده بودند از جنگ با معاویه واهمه داشته باشند و تاریخ این را هم نوشته که بعد از صلح حسن با معاویه، جنگ طلبان حسن را عار مومنین لقب دادند و به او طعنه میزدند و حسین نیز با او مخالفت کرد.

حسن مردی مثل قیس بن سعد را داشت که وقتی به او نوشت من صلح میکنم و با معاویه بیعت مینمایم ، قیس در جواب به او گفت یعنی از بیعت تو آزاد هستم ؟ فرمود بله ، جواب داد حالا که آزادم با معاویه هم بیعت نمیکنم و مدتی بیعت نکرد تا اینکه خود را تنها دید و بعد بیعت نمود ، یعنی طرفداران حسن اینطور سخت سر بودند.

همین قیس ۴۰ هزار نفر داشت و با علی بیعت مرگ کرده بود یعنی بیعت کرده بود یا مرگ یا پیروزی علی!

این همان قیس بن سعد است که درباره او معاویه گفته بود : بودن او همراه لشکر علی ، برایم سخت تر است از بودن صد هزار نفر جنگجو در لشکر من!

یعنی معاویه او را از صد هزار نفر برتر میدید

حالا شیعه همه این حقایق روشن نقلی و عقلی را قبول ندارد، نداشته باشد!! این را که دیگر قبول دارد که حسن سربازی مثل حسین داشت و حسین سربازی مثل حسن نداشت!!

پس اگر حسین با لشکر بی حسن، در خود توانایی جنگ یا بقول شما فداکاری را دید ، حسن با لشکری که سربازی چون حسین داشت بطریق اولی باید در قیام تردید نمیکرد .

باید که پایه های حکومت معاویه را با این صلحی که همه جا ها را به معاویه داد، محکم نمی نمود

پس شیعه چاره ندارد جز اینکه بگوید یا کار حسن غلط است یا کار حسین

شیعه در اینجا جوابی ندارد تنها کاری که میکند این است که سوالها را جدا جدا جواب میدهد ؛به این امید که شاید خواننده آنقدر عقل نداشته باشد که این دو را بهم ربط دهد!!

شیعه چرا جواب ندارد ، چون او با عقیده مسخره معصوم دانستن امامان؛ دست و پای خود را بسته و چاره ای جز دروغ بافی و مکر و پرگویی بیجا ندارد .

علی جنگید.

حسن بلافاصله با وجود اقتدار و داشتن دست برتر صلح کرد .

حسین با امکاناتی در حدصفر، باز جنگید!

با ایمان به معصومیت و خطا نکردن امامان، این رفتار متضاد و زیک زاکی قابل توجیه نیست مگر با پرگویی و خسته کردن مخاطب!

اما پاسخ اهل سنت چیست؟ بلاخره این سه امام پیش ما نیز افرادی مقدسند ، رفتار متضاد آنها را سنی ها چگونه تفسیر میکنند ؟

جواب این است که سنی، علی و حسن و حسین را معصوم نمیداند، لذا گمان میکند که این امکان داشته باشد، آدمهای مقدس هم اشتباه کنند، یا با هم اختلاف داشته باشند. در سایه این باور ما میگوییم:

علی خود را برتر میدید از معاویه و پیروزی را هم در یک قدمی میدید و لشکر معاویه را باغی میدانست

حسن باور پدر را در مورد بر حق بودنش و باغی بودن مخالفان قبول داشت

اما از کار پدر راضی نبود و گمان میکرد رها کردن خلافت بهتر است از جنگ

اما نمیتوانست بر پدر بشورد و تا مرگ پدر مطیع او بود .

خودش که خلیفه شد به باور خود عمل کرد، حسین با صلح او مخالف بود اما نمیتوانست با برادرش؛ که بزرگ خاندان بود؛ علناً مخالفت کند پس سکوت کرد

پس وقتی صلحنامه با وفات معاویه پایان یافت ، حسین نیز چون علی و حسن به باور و عقیده خود عمل کرد.

پس نتیجه ساده اینکه حسن رایی غیر از پدر و برادر داشت و این تنها راه برون شد از تنگناست .

حالا چرا شیعه از تنگنا بیرون نمیاید ؟برای اینکه اگر از تنگنا بیرون بیایید، در قربانگاه میافتد!! آنوقت باید قبول کند امامان معصوم نبودند و این یعنی زلزله در ارکان مذهب شیعه!!

پس چون کبک سر خود را زیر برف کرده و از بقیه اندام خود خبر ندارد که آشکارا و نمایان است!!

حالا که سخن به اینجا رسید بد نیست که عملکرد این سه مرد وعده داده شده به بهشت، (علی و حسن و حسین) را از نظر ما بگوییم :

حسن خلیفه راشد بود کسی در محق بودن او شک ندارد.

حسن یک مقام بزرگ دنیایی را با وجود داشتن قدرت برای جنگ ، بخاطر مصلحت های بالاتر اسلام رها کرد و خلافت را به خلیفه دیگری داد و در عوض سردار در جنت شد.

حسین وقتی داشت در اسلام پیچی ایجاد میشد یعنی وقتی که دید خلافت معاویه تبدیل به پادشاهی یزید میشود با وجود نداشتن قدرت خود را فدا کرد تا آیندگان نگویند این چرخش عظیم به همین راحتی صورت گرفته است و با این کار حسین نیز سردار در جنت شد.

البته این را اضافه کنیم که حسین فکر میکرد در کوفه لشکری برای جنگ خواهد داشت ،اما کوفیان او را تنها گذاشتند و او ناچار بین تسلیم و مرگ دومی را انتخاب کرد

حالا میماند این سوال که چرا علی مثل حسن رفتار نکرد ؟

جواب این است که انسانها همه یک دست فکر نمیکنند ما که شیعه نیستیم تا شما رفتاری یکدست از مقدسین ما بخواهید آنها معصوم نبودند.

اما ما میگوییم اگر علی مثل حسن رفتار میکرد پسندیده تر بود اما اینکه نکرد بر او هیچ گناهی نیست زیرا حق از آن او بود

در ضمن فراموش نکنیم که علی همیشه پیروزی خود را نزدیک می‌دید و او آبدیده تر بود از حسن در سختی‌ها و موانع را ، مانع هدف خود نمیدید و در رسیدن به هدف سرسخت و مصمم بود و دیدیم او را چیزی از پای نیانداخت الا ترور.

حسن هم اگر میجنگید گناهی بر او نبود ، اما این فداکاری او در ترک منصبش ، برای هدفی بالاتر ،عظیم است.

چرا امامت در فرزندان امام حسین ادامه یافت و از فرزندان امام حسن، کسی به این مقام نرسید ؟

پاسخ شیعه:

چون این انتخاب بدست خداست، پس او می داند که چه کسانی این شایستگی را دارند، بنا بر این مشیّت حضرت حق و اراده خداوند نقش اصلی را در این قضیّه ایفا می کند.

و همان گونه که از روایات استفاده می شود، امامت، عهد و امانتی الهی است و جز به کسانی که می توانند این امانت را حفظ کنند سپرده نمی شود.

بنابر این چون در بین فرزندان حضرت مجتبی(علیه السلام) کسی واجد این صلاحیتها نبود ولی در بین فرزندان امام حسین(علیه السلام)کسانی واجد آن بوده اند، لذا فرزندان امام حسین(علیه السلام) به مقام نبابت و جانشینی برگزیده شده اند.

پاسخ اهل سنت:

ولی آخرین پیام الله نزد ماست!! در قرآن کریم ذکری از امامت حسین نیست تا شما اولادش را نیز امام کنید .

میدانیم که فورا میگویید: «هر چیزی در قرآن نوشته نشده»

درست است قبول دارم که هر چیز در قرآن نوشته نشده اما قرآن باید چیزهای مهم را بنویسد.

فکر کنید زلزله بزرگی آمده و نصف ایران را خراب کرده و ما فردایش روزنامه کیهان را باز کنیم و خبر از آتش سوزی یک خانه در شهرک اکباتان داده باشد و ابدا و اصلا از از زلزله عظیم سخنی نگوید،

آنوقت ما ناچاریم یکی از این دو نتیجه زیر را بگیریم:

اول – یا زلزله اتفاق نیافتاده و خبر دروغ است .

دوم – یا کسانی که روزنامه کیهان را اداره می کنند از نادان ترین مردم هستند و از الف بای خبر رسانی آگاهی ندارند.

حالا من با شما همصدایم قرآن نباید هر چیز را بگوید .

اما ای بی انصاف ها !

شما هرکس که به امامت تقی یا نقی ایمان نداشته باشد را ، جهنمی میدانید!

حالا اگر قرآن برایش مقدور نبود نام تقی و نقی را بنویسد خب نام حسین را دیگر باید مینوشت و بما میگفت ایشان و فرزندانش، امامان شمایند !

ایا این انتظار بزرگی است ؟

شما امامت را مهم ترین رکن دین میدانید و قرآن درباره این مهم ترین رکن دین ساکت است .

حالا باز بکمک حضرت تاویل ،آسمان و زمین را بهم نبافید و فلان آیه را ربط ندهید به امامت

بابا ما یک آیه صریح میخواهیم! آیا این درخواستی نا بجاست ؟

مدیر روزنامه کیهان از ما میخواهد ، که باور کنیم ، زلزله عظیمی هفته پیش نصف ایران را تباه کرده است.

و میگوید اگر باور نکنید، جای شما در جهنم است!

و ما در عوض از مدیر روزنامه کیهان میخواهیم که اگر این زلزله اتفاق افتاده آنرا با تیتر مناسب بنویسد تا ایمان بیاوریم!

تو که ین خبر مهم را نمینویسی اصلا حق حرف زدن نداری!

نتیجه:

شیعه میگوید الله، اولاد حسین را امامان بشریت کرده، ما میگوییم این دروغ است و شیعه به الله دروغ را نسبت میدهد

اگر الله حسین را امام بشریت میکرد حتما نامش را در قرآن ذکر میکرد

محمد را خاتم النبیین کرد و در قرآن ذکر است امام بشریت شدن از طرف الله مقام کوچکی نیست

شیعه گاهی میگوید که مگر نام ابوبکر در قرآن هست که شما از ما نام حسین را در این کتاب مقدس میخواهید

جواب ما این است که قیاس نامناسب و نادرست نکنید

ما نمیگوییم ابوبکر را الله انتخاب کرده .

اگر میگفتیم حتما آیه را نشان میدادیم!

ما میگوییم ابوبکر و عمر و علی منتخب مردمند و منتخب مردم نیازی به آیه ندارد !

اما کسی که خود را نماینده الله میداند و آیه ای پشتیبان ادعایش نیست ،پس حرفش قابل قبول نیست.

سال پنجم، شماره ٤٠، یکم محرم ١٤٣٣ق. برابر با ٦ آذر ١٣٩٠ ش. و ٢٧ نوامبر ٢٠١١ م.

پیرامون زیارت عاشورا

بعد از مولا علی علیه السلام، ابی عبد الله الحسین علیه السلام محوری ترین شخصیت عدالت طلب شیعه بود. هیچ چیز چون شهادت سید الشهدا علیه السلام شیعیان را منسجم نکرد و هیچ چیز به اندازه خون حسین در رگ های بی رمق شیعه، خون حیات ندمید. عزاداری و توصیه به زیارت همراه با معرفت ابی عبدالله علیه السلام در مناسبت ها و اعیاد از جانب اهل بیت و بیان ثواب های شگفت آور آن (نگاه شود به الکامل الزیارات، ٨٢-٢٦٦) توجه به زیارت سید الشهدا را در بین شیعیان به صورت یک فرهنگ پویا در آورده است.

«زیارت عاشور» یکی از معروف ترین زیارت ها در بین شیعیان است. متن زیارت عاشورا همواره به لحاظ سیاسی، برای شیعه، به عنوان یک اقلیت تحت ستم، در مقابل اکثریت اهل سنت، نقش یک بیانیه سیاسی را ایفا می کرد. مضامین جالب، ساده و ادبیات روانِ انتخاب شده برای این زیارت، این بیانیه را به خوبی در ذهن شیعیان نشانده است. این زیارت چنان اهمیت یافت که با وجود مضامین درونی اختصاصی برای روز عاشورا، بدون هیچ تغییری در همه روز های سال در بسیاری از مساجد کشور خوانده می شود.

با همه این احوال، زیارت عاشورا، به دلیل برخی مطالب مطرح شده در آن، نظیر مواردی که در ذیل مطرح خواهد شد، همواره مورد مناقشه بوده است. نگارنده بر آن شد که به مناسبت ایام محرم ملاحظاتی در مورد این زیارت داشته باشد:

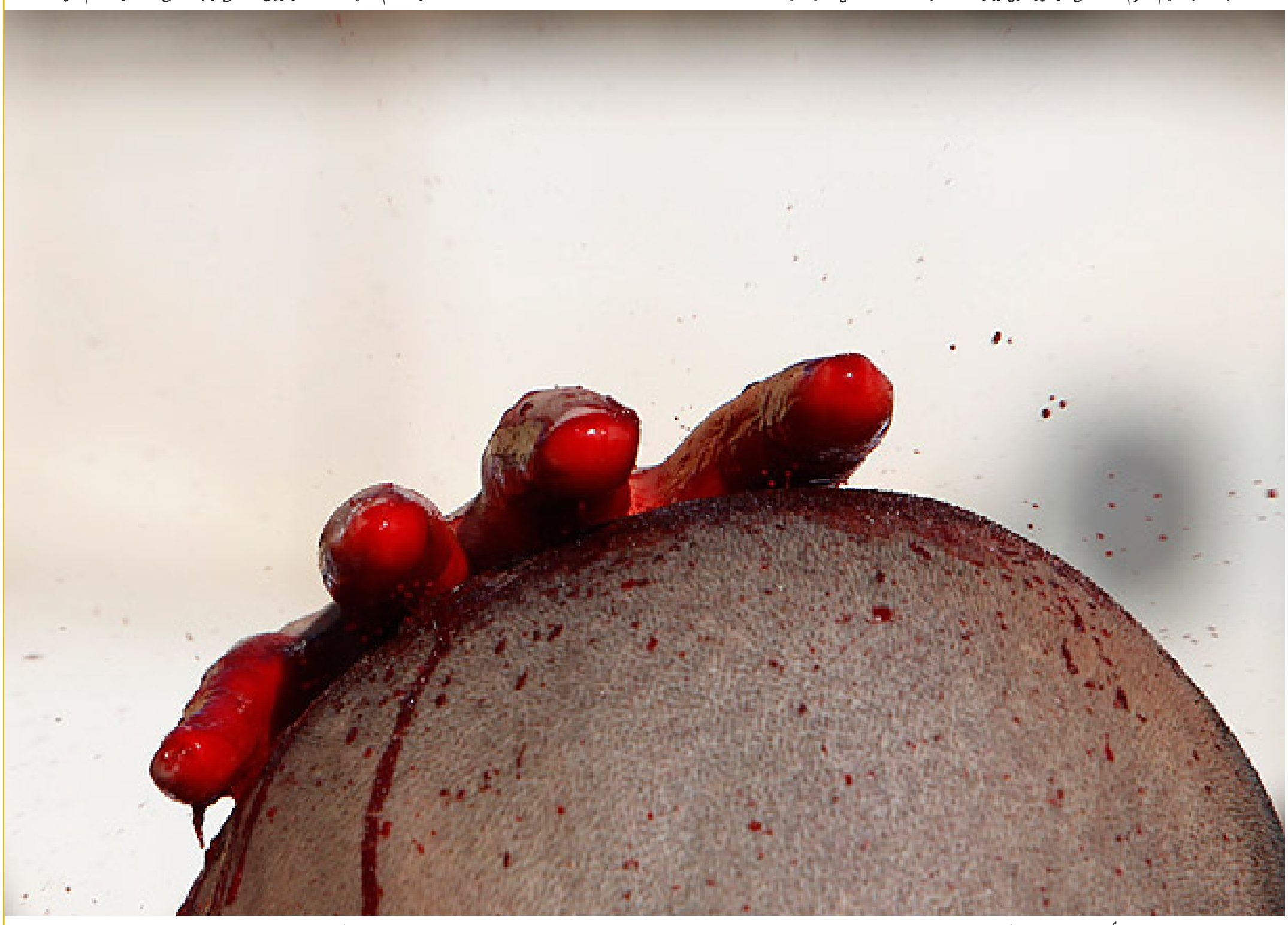

١- بنابر تفحص نگارنده، ظاهراً اولین کتابی که در آن زیارت عاشورا نقل شده است کتاب «کامل الزیارات» ابن قولویه متوفای سال ٣٦٨ هجری قمری است. پس از او شیخ طوسی، و کفعمی و غیره تا مجلسی در بحارالانوار و در این اواخر مفاتیح الجنان آن را نقل کرده اند.

٢- نظر به اینکه این زیارت منتسب به امام باقر علیه السلام است و صحیح بودن سند آن، اطمینانی برای تمسک به همه محتوای آن در عقاید شیعه به دنبال خواهد داشت، بهتر است قبل از هر چیز به بررسی سند این زیارت بپردازیم. سلسله سند این زیارت بنا بر نقل «کامل الزیارات» عبارت است از: حدثنی حکیم بن داود بن حکیم و غیره عن محمد بن موسی الهمدانی عن محمد بن خالد الطیالسی عن سیف بن عمیرة و صالح بن عقبة جمیعا عن علقمة بن محمد الحضرمی و محمد بن إسماعیل عن صالح بن عقبة عن مالک الجهنی عن أبی جعفر الباقر علیه السلام . (کامل‌الزیارات ص: ١٩٤)

١. حکیم بن داود بن حکیم و غیره: هر دو مجهول هستند و در کتب رجالی نه توصیف و نه توثیق شده اند.

٢. محمد بن موسی الهمدانی: در مورد او آمده است که مذهب وی مشخص نیست ولی به غلو و مخلوط کردن احادیث و شبیه به این متهم است. نجاشی می گوید: قمیون او را ضعیف می دانستند. ابن ولید در مورد وی گفته است که حدیث جعل می کرده است.

٣. محمد بن خالد الطیالسی: امامی و ثقه است.

٤. سیف بن عمیرة: امامی و ثقه است.

٥. صالح بن عقبة: در مورد وی اختلاف است. عده ای او را غالی و کذاب دانسته اند ولی برخی او را امامی و ثقه یعنی مورد اعتماد دانسته اند.

٦. جمیعا عن علقمة بن محمد الحضرمی: ظاهرا صحیح المذهب و شیعه بوده است.

٧. محمد بن إسماعیل: بزیع، برخی وی را امامی و ثقه دانسته اند.

٨. مالک الجهنی: شخص مجهولی است.

سند شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهجد» به طور ناقص و مشترک با سند قبل عبارت است از: محمد بن إسماعیل بن بزیع عن صالح بن عقبة عن أبیه عن أبی جعفر علیه السلام که اوصاف آنان گذشت.

چنانچه مشخص شد از هشت نفری که این زیارت را نقل کرده اند، چهار نفر مشکل دارند علیه السلام به این معنا که نفر اول و آخر سند حدیث، افراد مجهولی هستند. دو نفر دیگر از سلسله سند افرادی هستند که در مورد اینکه اشخاص دارای صلاحیت برای نقل حدیث باشند یا خیر، اختلاف وجود دارد. برخی این دو نفر را متهم به غلو و جعل حدیث کرده اند. علمای رجال تنها دو نفر از آنان را مورد اعتماد و صاحب صلاحیت برای نقل حدیث و دو نفر دیگر را موثق معرفی کرده اند. در هر صورت بر طبق نظر علمای حدیث یک شخص مجهول برای از اعتبار افتادن یک حدیث کفایت می کند، چه رسد به متهم به کذب و دروغ. بنابراین زیارت عاشورا را از نظر سند، حدیثی صحیح نیست و نمی توان با قاطعیت گفت که محتوای آن حتما از امام صادر شده است. بلکه زیارت از نظر حدیث شناسی ضعیف است. ضعیف بودن حدیث به معنای غلط بودن یا نادرست بودن محتوا و کل حدیث نیست.

٣- عده ای زیارت عاشورا را حدیث قدسی دانسته اند. حدیث قدسی در اصطلاح علمای حدیث سخنی است که گوینده آن خداوند باشد. مثل این حدیث که خداوند فرموده است: لا تنسنی علی کل حال و لا تفرح به کثرت المال. «مرا در هیچ حالی فراموش نکن و به زیادی مال خوشحال نباش.» منظور کسانی که می گویند: زیارت عاشورا حدیث قدسی است از دو حال خارج نیست. یا اینکه می گویند این زیارت را، امام باقرعلیه السلام از پیامبرصلی الله علیه وسلم و او از خدا نقل کرد و خدا آن را برای خواندن شیعیان تنظیم فرموده است. برای این احتمال،هیچ شاهدی وجود ندارد و در هیچ جایی به این موضوع اشاره نشده است. امکان دوم این است که بگویند: این زیارت عین سخن خداست. و خداوند این زیارت را می خواند و ما تنها سخن خدا را تکرار می کنیم. این احتمال هم قابل قبول نیست چون با مضمون زیارت سازگار نیست. چون معقول نیست که خداوند بفرماید: بِأَبِی أَ نْتَ وَ أُمّی، پدر و مادرم فدایت باد. پدر و مادر برای خدا معنی ندارد، و نسبت چنین چیزی به خدا کفر است. لَقَدْ عَظُمَ مُصابی بِکَ، فَأَسْئَلُ اللهَ الَّذی أَکْرَمَ مَقامَکَ وَ أَکْرَمَنی بِکَ أَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ إمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در اینجا خداوند از خودش می خواهد که به همراه یک امام یاری شده از اهل بیت طلب خون امام حسین را روزیم سازد. نیاز خدا به امام برای گرفتن انتقام نیز کفری دیگر است. یا اَللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیایَ مَحْیا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَماتی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، مرگ و زندگی من را مرگ و زندگی محمد و آل او قرار بده. قبول مرگ و زندگی برای خدا نیز کفری آشکار است.

٣- بنا بر نص صرح قرآن کریم کسانی که موجبات آزار رسول خدا را فراهم می کنند مشمول لعنت خدا در دنیا و آخرت هستند: إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیَا وَالآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِینًا «بی‌گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است» (سوره احزاب، آیه٥٧) و هر ظالمی شایسته لعنت است. أَلاَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمِینَ (سوره هود، آیه ١٨) در مورد لعنت های موجود در زیارت عاشورا مشکل وجود دارد. در این زیارت آمده است: لَعَنَ اللهُ آلَ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوانَ، وَ لَعَنَ اللهُ بَنی أُمَیَّةَ قاطِبَةً «خداوند همه آل زیاد، آل مروان و بنی امیه را لعنت کند.»

نفرین و لعنت بر کسی جایز است که نسبت به کفر و شرک معاندانه و ظلم او یقین داشته باشیم و به اصطلاح بتوانیم بر ظالم بودن، کافر بودن یا منافق بودن او قسم یاد کنیم. اگر چنین یقینی نداریم حق نداریم کسی را لعنت کنیم. امام صادق(ع) می فرمایند: ان اللعنه اذا خرجت من فی صاحبها ترددت بینهما فان وجدت مساغا و الا رجعت علی صاحبها، (اصول کافی باب الشماته، ص٧) لعنت اگر از دهان کسی خارج شود اگر به جا باشد هیچ، در غیر این صورت به گوینده اش بر می گردد. وقتی در تاریخ می خوانیم معاویه فرزند یزید و عمر بن عبد العزیز از رفتار جد خویش برائت می جوید گوینده این زیارت از کجا مطمئن است که همه فرزندان آل زیاد، آل مروان و بنی امیه از آن زمان تا این زمان همه ظالم، فاسد و یا کافر بوده و هستند که آنها را لعنت کند؟ بنابراین استناد این بخش از زیارت به امام باقر(ع) دروغ است.

٤- خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: وَ لاَ تَسُبُّواْ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ فَیَسُبُّواْ اللهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ (سوره الانعام آیه ١٠٨) «آنهایی را که جز خدا می‌خوانند را دشنام ندهید که آنان از روی دشمنی و به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد.» خداوند در این آیه کریمه دشنام دادن به بتهای مورد احترام مردم را ممنوع ساخته است. خلفا در عین اینکه حق امیر المومنین علیه السلام را نادیده گرفتند و این مطلب را نیز پیامبر به خوبی می دانست، لعن و دشنام به خلفا، مخالف سیره پیامبرصلی الله علیه وسلم و ائمه اطهار بود. امیر المومنین هیچگاه با ایشان درگیر نشد و همکاری خود را نیز در پیشبرد سیاست های صحیح آنان قطع نکرد. ائمه اطهار (ع) نیز در این مورد هیچ دستوری نداده اند و سیره ائمه هم مبتنی بر لعن خلفای مورد احترام اکثریت مسلمانان نبوده است. در نسخه های اولیه زیارت عاشورا نیز این اصل رعایت شده است. در این زیارت نامه آمده است: اللّهُمَّ خُصَّ أَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ آلَ نَبِیِّکَ بِاللَّعْنِ ثُمَّ الْعَنْ أَعْداءَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الأَوَّلینَ وَ الآخِرینَ اللّهُمَّ الْعَنْ یَزیدَ وَ أَبّاهُ وَ الْعَنْ عُبَیْدَ اللهِ بْنَ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوانَ وَ بَنِی أُمَیَّةَ قاطِبَةً إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ (کامل‌الزیارات، ص ١٧٩)

زیارت عاشورای کفعمی و آنچه که در مفاتیح الجنان آمده و در دسترس مردم است لعن به خلفا را اضافه دارد و آمده است: ثُمَّ تَقُولُ اللّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّی وَ ابْدَأْ بِهِ أَوَّلاً ثُمَّ الثّانِیَ ثُمَّ الثّالِثَ ثُمَّ الرّابِعَ اللّهُمَّ الْعَنْ یَزیدَ بْنَ مُعاوِیَةَ خامِساً وَ الْعَنْ عُبَیْدَ اللهِ بْنَ زِیادٍ وَ ابْنَ مَرْجانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْراً وَ آلَ أَبی سُفْیانَ وَ آلَ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوانَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ در تفسیری که از این لعن شده است منظور از اول، دوم و سوم سه خلیفه اول و دوم و سوم و منظور از چهارم را معاویه دانسته اند.

نظر به اینکه لعن به خلفا خلاف سیره ائمه و باعث اختلاف شیعه و سنی شده و رور به روز موجبات افزایش کینه و نفرت بین مسلمانان می شود و در نسخه اولیه این زیارت نیز لعن به خلفا وجود نداشته است، این بخش نیز دروغی است که به اهل بیت نسبت داده شده است.

بنابراین ملاحظات به نظر می رسد که باید در هنگام خواندن «زیارت عاشورا» به این چند نکته توجه شود و متن این زیارت، نظر به رواج گسترده آن، مورد بازبینی کارشناسان علوم دینی قرار گیرد.

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

منظور از قرائت‌های هفتگانه یا دهگانه قرآن

قرائت مصدر قرأ به معنی خواندن است، و مقصود از آن در اینجا روش مخصوصی در روایت قرآن است که به امامی از ائمه‌ی متخصص روایت قرآن نسبت داده شود.

قرائت‌های هفتگانه یا دهگانه در حقیقت روش قرائت قرآن هستند، اما این به معنای تفاوت در قرآن نیست! بلکه به معنای هفت یا ده روش خواندن و تلاوت کردن آیات قرآن است، مثلا گفته می شود: روش حفص از عاصم، که در اینجا حفص بن سلیمان بن مغیره البزاز کوفی روش تلاوت عاصم بن ابی جنود کوفی که از تابعین است را نقل می کند و خود عاصم نیز آن روش را از صحابه آموخته و صحابه نیز از پیامبر صلی الله علیه وسلم یادگرفته اند.

ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم قرآن را با چندین روش تلاوت کرده اند، و این روشهای تلاوت توسط صحابه و سپس تابعین سینه به سینه به ما رسیده اند که در این میان هفت روش تلاوت شُهرت زیادی یافته است، و بعضا بعضی از علمای اسلام سه روش دیگر را نیز به آن هفت روش افزوده اند و به قرائت‌های دهگانه شهرت یافته است. پس منظور از قرائت‌های هفتگانه یا دهگانه یعنی: هفت یا ده روش تلاوت قرآن.. که تنها در نحوه تلاوت اندکی متفاوت هستند اما از نظر معنا هیچ فرقی با هم ندارند و همه از همان قرآنی تلاوت می شوند که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

علمای اسلام گفته اند که قراءات سه دسته هستند: قراءات متواتر (که هفت روش هستند)، قراءات آحاد (که سه روش هستند) و مابقی قراءات شاذ هستند. و تمامی این قراءات محفوظ هستند، ولی بیشتر به قراءت های متواتره (هفتگانه) تلاوت می شود.

مشهورترین راویان قرآن از بین صحابه که مرجع غالب روایتهای قرآن هستند عبارتند از: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، زید بن ثابت، أبی بن کعب، أبو موسی أشعری، أبوالدرداء و ابن مسعود ـ رضی الله عنهم اجمعین.

بسیاری از تابعین، قرآن را از این صحابه یاد گرفته‌اند و معروفترین آنها عبارتند از: سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار، عطاء بن یسار، سلیمان بن مهران، أبورجاء عطاردی، عمر و بن شرحبیل، حسن بصری، محمد بن سیرین و مغیرة بن أبی شهاب ـ رحمهم الله ـ و کسانی دیگر.

در قرنهای آغازین اسلام در هر شهر و منطقه‌ای قاری یا قاریانی وجود داشتند که مردم براساس قرائت آنها می‌خواندند، لکن اقبال بیشتر مردم به بعضی از آن روایتها سبب شد افرادی معدود مشهور گردند و در قرون بعد قرائت آنها متداول گردد.

گفته‌اند: اولین کسی که در این مورد کتابی تألیف کرده است «ابوعبید قاسم بن سلام جمحی» است در کتابی بنام (القراآت)، و اولین کسی که به ذکر قرّاء هفتگانه در تألیف خود اکتفا کرده و سبب ترویج آنها در قرون بعد از خود شده است: «ابوبکر بن مجاهد» می‌باشد. لذا در اصل، قرائت قرآن منحصر به قرائت هفتگانه نبوده است اما عدم تداول آنها سبب شد به فراموشی سپرده شوند و سند آنها منقطع گردد. لذا مسلمانان به قرائت هفتگانه که متداولتر از همه بودند اکتفا کردند و در کتابهای خود به روایت آنها عنایت ورزیدند.

و الان مشهورترین مرجع برای این قرائت کتاب (التیسیر فی القرائت السبع) تألیف أبوعمرو دانی است که امام شاطبی آنرا در قصیده لامیه خود بنام (حرز الامانی و وجه التهانی) مختصر کرده و به نظم در آورده است. و از اینجاست که مسلمانان بر تواتر قرائتهای هفتگانه اتفاق نظر دارند.

در قرن نهم هجری (ابوالخیر حافظ ابن الجزری) سه قرائت بدین هفت قرائت افزود و سبب ترویج آنها در محافل علمی گردید. و منظومه‌ای به سبک شاطبیه و براساس اصطلاحات آن با اضافه کردن قرائت سه گانه بنام (الدرة المضیئه) به نظم درآورد و پس از آن کتاب مفصلی به نام (النشر فی القرائت العشر) به رشته‌ی تحریر درآورد. و آن را در کتابی به نام (تقریب النشر) خلاصه کرد و در منظومه‌ای بنام (طیبة النشر فی القرائت العشر) به نظم درآورد. این کتابها امروزه مشهور و در دسترس همگان است.

و از بین قرائت شاذی که در کتابها روایت شده، چهار قرائت دیگر است که یکی از متأخران این قرائت را همراه با قرائت دهگانه در کتابی بنام (اتحاف فضلاء البشر فی القرائت الاربع عشر) گردآورده است.

از مهمترین کتابهایی که معاصران ما به تحفه آورده‌اند: کتاب: (الکافی فی شرح الشاطبیة) و کتاب (البدور الظاهرة فی القرائت المتواترة) تألیف عبد الفتاح عبد الغنی قاضی است.

فوائد اختلاف در قرائت:

۱- صیانت قرآن بواسطه‌ی روایت آن از وجوه مختلف.

۲- بیان اعجاز قرآن به خاطر توجه و اهتمام فراوان مسلمانان به روایت آن.

۳- تفسیر بعضی از قرائت بوسیله‌ی بعضی دیگر برای دقت بیشتر در فهم. والله أعلم.

در مورد علم قراءات می توانید به کتاب «الاتقان فی علوم القرآن (دو جلد)» تالیف امام جلال الدین سیوطی رحمه الله مراجعه کنید که الحمدلله کتاب ایشان که از جمله مشهورترین کتابهای دنیای اسلام در علوم القرآن است، به زبان فارسی ترجمه شده است.

فقط نباید فراموش کرد که مبحث علوم القرآن یک علم پیشرفته و تخصصی است و یادگیری چنین علمی بدون تلمذ کردن نزد اساتید مربوطه کار درستی نیست، چه بسا خواننده در بسیاری از مباحث این علم بتنهایی ممکن است دچار سوء برداشت شود، بنابراین توصیه ما اینست که این علم را نزد اساتید مربوطه بیاموزید و به خواندن خود اکتفاء نکنید.

و برای آشنایی بیشتر در مورد اصطلاح «قراءتهای هفتگانه» به فتوای (۸۶۳) مراجعه کنید.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

برکت قرآن

نویسنده: سلمان السنیدی
مترجم: پدرام اندایش

الله کتاب خود را به اوصاف عظیمی توصیف فرموده است، از جمله: کتابِ عزیز و مبارک، نور، فرقان[۱]، شفاء، هدایت و بشارت؛ الله تعالی می‌فرماید: { هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ }[الأعراف: ۲۰۳] ترجمه: «این بینشهایی است از پروردگارتان و هدایت و رحمتی برای کسانی که ایمان آورده‌اند» با این توصیفات الله دعوت به تدبر و تذکر و اعتبار می‌فرماید؛ سبحانه و تعالی فرموده است: { كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹) } [ص: ۲۹] ترجمه: «کتابی است خجسته که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبر کنند و صاحبان خرد پند بگیرند»، این آیه این مطلب را می‌رساند که این کتاب، کتابی پرخیر و برکت می‌باشد[۲]، و الله سبحانه و تعالی همچنین درباره این کتاب می‌فرماید: {...قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵)يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶) } [المائدة: ۱۵- ۱۶] ترجمه: «از نزد الله نور و کتابی روشن نزد شما آمده است * الله با آن کسی را که خشنودی او را بجوید به راههای نجات هدایت می‌کند و آنان را به توفیق خود از تاریکیها بسوی نور بیرون می‌برد و آنان را به راه راست هدایت می‌کند» و ذات سبحانش می‌فرماید: { قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا ... } [الأنعام: ۱۰۴]. ترجمه: «روشنگریهایی از نزد پروردگارتان برای شما آمده است، پس هرکس [به حقیقت] بینا شود به [سود] خود اوست و هر کس نابینا بماند پس بر علیه اوست» و می‌فرماید: { أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) }[العنکبوت: ۵۱]. ترجمه: «آیا برای آنها کافی نیست که ما کتاب را بر تو نازل فرموده‌ایم [و] تو آن را برای آنها تلاوت می‌کنی، همانا در آن رحمت و ذکری برای گروه مؤمنان می‌باشد». آجری رحمه الله در مورد برکت قرآن، برای بنده‌ای که در مقابل پروردگار خویش ادب و اعتبار دارد، می‌گوید: «کسی که قرآن تلاوت می‌کند تا مولای بزرگوارش به او اجر دهد، منفعتی نصیب وی می‌شود که بالاتر از آن وجود ندارد و به برکتی دست می‌یابد که اجرش هم دنیوی است و هم اخروی... الله تعالی می‌فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹)لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) } [فاطر: ۲۹- ۳۰] ترجمه: «همانا کسانی که کتاب الله را می‌خوانند و نماز برپا می‌کنند و از آنچه برای آنها روزی مهیا کرده‌ایم بصورت سری و آشکار انفاق می‌کنند، امید به سودهایی دارند که هرگز کم نمی‌شود * تا [الله] پاداشهای آنان را به تمام [و کمال] بدهد و از فضل خود [پاداشی هم به آنان] افزون دهد. بی‌گمان او آمرزنده‌یقدرشناس است»[۳].

پیامبر صلی الله علیه و سلم اثر برکت، کثرت قوت و تاثیر آن قرآن و فرق آن را با بقیه معجزات پیامبران را اینگونه توصیف می‌فرماید: از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است: «به هر پیامبری معجزاتی داده شد که بوسیله آنها انسانهای ایمان می‌آوردند ولی [در بین آنها] فقط برای من معجزه‌ای آمده است که وحی می‌باشد و الله آن را بر من وحی فرموده است، و در نتیجه امید دارم که بیشترین تبعیت کننده را [بین پیامبران] در روز قیامت داشته باشم»[۴].

پیامبر صلی الله علیه و سلم برکت قرآن را بر مؤمنی که آن را می‌خواند و از آن اثر می‌پذیرد را اینگونه بیان می‌فرماید: «مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن عمل می‌کند مانند ترنجی است که طعم آن خوب و بوی آن نیز خوب می‌باشد و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند مانند خرمائی است که طعم آن خوب ولی بوی خوبی ندارد...»[۵]. از برکات دیگر آن هدایت می‌باشد همانگونه که الله تعالی می‌فرماید: { إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ } [الإسراء: ۹] ترجمه: «همانا این قرآن به قویترین شکل هدایت می‌کند».

وسعدی رحمه الله درباره این آیه گفته است: «أقوم»: دلالت بر گرامیترین و گرانمایهترین و اصلاح شدهترین است و کمال استقامت و عظمت و پابرجا بودن و اصلاح را برای امور را می‌رساند[۶].

ابن مفلح رحمه الله در ادامه این فضایل، در توجه حامل قرآن به شکر این نعمت عظیم و مبارک گفته است: حامل قرآن باید معتقد باشد که اگر اهلیت حفظ قرآن را داشته باشد و دنیا را نزد خودش خوار و حقیر شمارد و در شکر گذاری و سپاس الله کوشاتر باشد، الله نعمتهای زیادی به او ارزانی می‌دارد.

زیرنویسها:

[۱]- فرقان: جداکننده حق از باطل(مترجم).
[۲]- فتح القدیر از شوکانی، ۴۳۰/۴.
[۳]- أخلاق حملة القرآن، ص ۱۵،۱۶، ۱۷.
[۴]- به روایت بخاری، ۴۹۸۱؛ و مسلم ۱۵۲.
[۵]- با این لفظ بروایت بخاری ۴۸۸۴، ۷۵۶۰؛ و مسلم ۷۹۷؛ ابو داود۸۳۰؛ ترمذی ۲۸۶۹؛ و نسائی ۱۲۴/۸.
[۶]- القواعد الحسان، ص ۱۴۵.

از کتاب: تدبر در قرآن، نویسنده: سلمان السنیدی، مترجم: پدرام اندایش

مصدر:
دائرة المعارف شبکه اسلامی
IslamWebPedia.Com

تعریف تفسیر موضوعی قرآن

ترجمه و تحقیق: أبو أنس

مصطلح تفسیر موضوعی از دو جزء تفسیر و موضوع تشکیل شده است، لذا ما برای فهم بهتر تعریف نخست هر کدام از مصطلحات را به شکل جداگانه تعریف می کنیم، سپس تعریف کامل آن را بیان خواهیم کرد.

الف – تعریف تفسیر:

تفسیر در لغت از «فسر» گرفته شده است، که معنای کشف و بیان است. در مفردات راغب کلمه ی «الفسر» یعنی اظهار معنای معقول، و تفسیر بر وزن تفعیل مبالغه از فسر است، حال به این آیه توجه کنید، تا معنای تفسیر را بهتر متوجه شوید.

خداوند می فرماید: « وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (آیه ی ۳۳ فرقان) أحسن تفسیراً یعنی بهترین توضیح و بهترین بیان برای چیزی که طلب شده است.

اما در تعریف اصطلاحی: تفسیر علمی است که بوسیله ی آن معانی آیات قرآن و بیان مراد سبحانه و تعالی از آیات برای ما آشکار می کند، اما همه ی آنها بر حسب توان بشری است.

ب – تعریف موضوع:

خود کلمه ی موضوع در لغت عربی از «وضع» گرفته شده است. وضع یعنی قرار دادن چیزی در یک مکان. و «الموضوع» چیزی که دارای صفت معین باشد، و در مکان معین قرار گیرد. و این امر در تفسیر موضوعی دیده می شود به گونه ی که مفسر در این فکر است تا آیاتی که دارای وصف معین است یا ارتباط معنایی با هم دارند در کنار هم بگذارد، تا برای تفسیر همان موضوع آماده شود.

و موضوع در اصطلاح :قضیه یا امری است که متعلق به جانبی از جوانب زندگی در عقیده یا رفتار اجتماعی یا مظاهر جهان باشد، که در تفسیر موضوعی آیات قرآن کریم به آن پرداخته است.

اما تعریف مصطلح «تفسیر موضوعی» نزد مفسرین قدیم یافت نمی شود، چون این نوع از تفسیر، یکی از مباحثی است که در این عصر به آن پرداخته شده است. مفسرین معاصر تعاریف مختلفی از آن ذکر کرده اند. که بعضی از آنها را در این مقاله ذکر خواهیم کرد.

بعضی از مفسرین در تعریف تفسیر موضوعی چنین گفته اند: جمع آیات متفرقه در سوره های قرآن که متعلق به موضوعی یکسان از نظر لفظی و حکمی هستند، و تفسیر آن بر حسب مقاصد قرآنی است.

و بعضی ها گفتند: علمی که متعلق به موضوعی از موضوعات حیات اجتماعی یا دینی یا فکری و .... که از دیدگاه قرآنی و با جمع آوری آیات مربوطه صورت می گیرد.

و گفته شده است: علمی است که قضایا را حسب مقاصد قرآنی از خلال یک سوره یا بیشتر مورد بررسی قرار می دهد.

به خاطر عدم تکرار و گنجاندن معانی دیگر تعریفها، تعریف آخر راجح تر می باشد.

ناگفته نماند که این نوع تفسیر را نمی توان از بقیه ی تفاسیر مانند تفسیر لغوی یا تحلیلی و یا بلاغی بی نیاز دانست، بلکه این تفسیر ثمره ی دیگر تفاسیر است، به گونه ی که مفسر پس از تخصص در تفسیر لغوی وتحلیلی و اجمالی و غیره، امکان فهم و جمع آوری آیات در یک موضوع و تناسب بین آنها را آسانتر خواهد یافت.

مراجع:

الف- مباحث فی التفسیر الموضوعی، تألیف دکتور مصطفی مسلم.

ب- المدخل إلی التفسیر الموضوعی، تألیف دکتورعبدالستار فتح الله سعید.

ج- سایت ملتقی أهل التفسیر.

IslamQT.Com
سایت جامع تفاسیر اهل سنت وجماعت

از علم حرکت یا دینامیک

استاد عبدالرؤوف مخلص هروی

جهان تا قبل از سال ۱۶۶۴م از علم «دینامیک» که به نام علم «حرکت» هم نامیده می‌شود، هیچ چیز نمی‌دانست و در این سال بود که «نیوتن» با مشاهده سقوط یک سیب از درخت مجاورش بر روی زمین، متوجّه این حقیقت گردید. البته آنچه او را در این امر به تأمّل و تفکّر واداشت نفس سقوط سیب نبود بلکه تأمّل در عاملی بود که منجر به سقوط سیب از درخت و یا سقوط یک شیء دیگر از یک نقطه بالا به نقطه پایین می‌گردد. در این دوران بود که «نیوتن» با پژوهشهای پیوسته خود سعی کرد به این پرسش که جاذبه زمین برای اجسام چه حدّ و مرزی خواهد داشت، پاسخ روشنی بیابد. او غرق در این اندیشه نیز گردید که آیا زمین مهتاب را هم به سوی خود می‌کشاند؟ و اگر چنین باشد، آیا این عملیه دارای حساب و کتاب دقیقی است یا خیر؟. «نیوتن» سرگرم این بررسیها گردید تا سرانجام به قوانین اساسی و مهمی در علم «حرکت» و خصوصاً حرکت اجسام، اوزان و عکس‌العمل‌های آنها دست یافت.

در اوایل قرن بیستم، «انشتین» دانشمند دیگر این علم ظهور کرد و پاره‌یی از تعدیلات را بر تئوریهای «نیوتن» وارد ساخته و از عصاره این نظریات، تئوری «نسبیت» را استخراج کرد. تئوریی که دانشمندان آن را سرآغاز عصر جدیدی در تطوّر فکر فلسفی نیز می‌دانند.

تئوری «نسبیت» انشتین تا حد زیادی، یک تئوری پیچیده‌یی است که برای اثبات خود نظریات و معادلات ریاضی را به کار می‌گیرد. به هر حال از نتایج این تئوری یکی هم این است که حوادث و رویدادهایی که در یک مکان واحد روی می‌دهند، می‌توانند به کسی که مقیم این مکان است، به طور بسیار ساده‌ای این امکان را بدهند که او این حوادث را در جدول ترتیب زمانی زمانهای گذشته، حال و آینده قرار بدهد. اما اگر این حوادث در مکانهای متعدد دور از یکدیگر رونما شوند، چسان می‌توانیم به ترتیب و تعاقب زمانی آنها حکم کنیم؟

مثلاً اگر دانشمندی خسوف ماه را در ساعت یازده مشاهده نماید، معنی آن این است که ماه در این ساعت معین خسوف نکرده، بلکه قبل از مدتی که نور در مسیر رسیدن از کره ماه به زمین، آن مدت را سپری کرده، خسوف کرده است. در عین حال اگر فرض کنیم که دانشمند دیگری خسوف ماه را از سیاره دیگری غیر از سیاره ما زیر ترصد خویش دارد، بدون شک این دانشمند، پدیده خسوف ماه را در لحظه متفاوت دیگری خواهد دید؛ لحظه‌یی که با لحظات مشاهده دانشمند روی زمین به اندازه تفاوت دوری میان آن سیاره و مهتاب و دوری میان زمین و مهتاب، تفاوت و اختلاف زمانی دارد، چه روشن است که زمان میان سیاره ماه و زمین و سیاره مثلاً مریخ و زمین، زمان واحد و یکسانی نیست. پس به این ترتیب روشن می‌شود که زمان «مطلق» اصلاً وجود خارجی ندارد، بلکه زمان یک پدیده «نسبی» است.

همین طور می‌توانیم بگوییم که تعیین مسافت و فاصله میان دو نقطه معین بر روی زمین، ممکن است یک حقیقت مطلق باشد که برای ساکنان زمین اتفاق نظر پیرامون آن ساده تلقی شود، اما اگر به فاصله میان دو سیاره دیگری که هر کدام از آنها میلیونها مایل از یکدیگر دورند فکر کنیم، آیا می‌توانیم بگوییم که معنی دوری میان آن دو سیاره دقیقاً چیست؟ آیا می‌توانیم فرض کنیم که ساکنان زمین و یک سیاره دیگر، بر مقدار زمانی فاصله میان آن دو سیاره با هم اتفاق نظر خواهند داشت؟ قطعاً خیر! پس بنابراین عناصر «زمان»، «کتله» و «مسافت» همه اشیایی‌اند نسبی و اگر واضح‌تر بگوییم می‌توانیم فاصله میان هرات و کابل را مثال بزنیم. اگر یکنفر این فاصله را با موتور برود، شاید در شرایط عادی آن را در عرض ده ساعت یا بیشتر از آن بپیماید، ولی اگر در کنار آن شخص دیگری به پیمودن این فاصله با اسب عادت داشته باشد و یک ماه و دو ماه را در این سفر پیموده باشد، از شنیدن سفر ده ساعته مسافر دیگر تعجب خواهد کرد و خواهد گفت چه قدر این موتور سریع السّیر است؟! اما شخص سومی را در نظر گیرید که این فاصله را همیشه با طیاره پیموده است، پس اگر به او بگوییم که پیمودن این فاصله با موتور ده ساعت وقت را در بر می‌گیرد، بدون تردید خواهد گفت که این موتور چه قدر بطی السّیر و کند رفتار است؟! به این ترتیب فاصله‌یی را که یک انسان سریع می پندارد، انسان دیگری در عین زمان آن را کند می‌شمارد. دلیل این امر چیزی غیر از این نیست که هر کدام از این سه مسافر فاصله‌ها را به سرعت معینه‌یی که در ذهن‌شان به آن خو کرده اند، نسبت داده‌اند.

حتی ما بعضی از اوقات احساس می‌کنیم که وقت به کندی سپری می‌شود. باز در اوقاتی دیگر شاید احساس کنیم که زمان به سرعت می‌گذرد؛ این نیست مگر به تبع حالت‌هایی عینی که ما در دو وضعیت فوق داریم. در واقع همین حالتهاست که از نظر ما بر پدیده زمان تأثیر می‌گذارد.

اما به طور قطع قرآن کریم اولین کتابی است که اساس «نسبیت» را مطرح کرده است؛ جایی که در آیه ۵ سوره سجده می‌گوید:

{يدَبِّرُ الأَمْرَ مِنْ السَّمَاء إِلَى الأَرْضِ ثُمَّ يعْرُجُ إِلَيهِ فِي يوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ}

«خدّاوند امر عالَم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند، سپس روزی که به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوی خود بالا می‌برد»

و نیز در آیه ۴ سوره معارج می‌گوید:

{تَعْرُجُ الْمَلائكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيهِ فِي يوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسينَ أَلْفَ سَنَةٍ}

«فرشتگان و جبریل به سوی عرش خدا بالا روند، در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است»

و در آیه ۱۷ سوره مزمل می‌گوید:

{فَكَيفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يوْماً يجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً}

«پس اگر کافر شوید، باز چه گونه از عذاب حق نجات یابید در روزی که کودک را پیر می‌سازد»

و در آیه ۴۷ سوره حج می‌گوید:

{وَإِنَّ يوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ}

«همانا یک روز (در قیامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست»

به روشنی ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم بر اصل «نسبیت زمان» تأکید نهاده است.

هرچند نمیتوان گفت که آنچه تا کنون علم در میدان «نسبیت» به آن دسترسی پیدا نموده است، به طور مطلق عین تفسیر آیات مبارکه فوق میباشد اما ره‌آورد علم در این زمینه، یقیناً در راستای تفسیر آیات قرآنی است.

«انشتین» نیز در نتیجه‌گیریهای خود به عین نتایجی رسیده که قرآن کریم مطرح نموده است. او عقیده دارد که «زمان» دارای حقیقت منفرد و مستقلی نیست بلکه زمان از خواص ماده می‌باشد. بر اساس نظریه انشتین، کائنات دارای چهار بُعد است که او این بُعد چهارم، یعنی «زمان » را به سه بُعد قبلی «طول، عرض و ارتفاع» می افزاید؛ زیرا فضای دارای ابعاد سه گانه چیزی است که ما در لحظه معینی وجود آن را تصور می‌نماییم ولی هرچند در این لحظه معین، «زمان» شامل این مجموعه نمی‌شود، اما چون این لحظات توالی و تعاقب پیدا کنند و به لحظه قبلی اضافه شوند در اینجاست که هر لحظه دارای فضای جدیدی می‌گردد که باز به نوبه خود دارای ابعاد سه گانه خاص خودش می‌باشد. و از همین جاست که بُعد چهارمی به وجود می‌آید که این بعد چهارم، عامل «زمان» است. انشتین می‌گوید: که پی‌درپی آمدن حوادث از نقطه نظر زمانی مورد اتفاق نیست و یک مسأله اختلافی می‌باشد. مثلاً جنگ ناپلئون در سال ۱۹۱۴ قبل از جنگ آن در سال ۱۹۲۹ واقع شده است، اما این ترتیب زمانی تنها نسبت به ساکنان زمین معنی‌دار است و شاید نسبت به غیر ساکنان زمین، قضیه کاملاً برعکس باشد. بنابراین دیدگاه، کائنات (مکانی ـ زمانی) مجموعه آن چیزهایی است که بوده، هست و وجود آن استمرار خواهد داشت. این کائنات، شبیه‌ترین چیز به کتاب و یا لوحی است که در آن حوادث گذشته و هم حوادث آینده تدوین شده باشد. پس نقش «زمان» در این میان نقشی مستقل و منفرد نیست.

مظاهر اعجاز در اثبات علمی تئوری معاد

انشتین در روشنایی ثبوت این حقیقت که هر سخن، هر حرکت و هر گونه فعالیتی در امواج فضا برای همیشه به ثبت می‌رسد، از تدوین حوادث بر لوحه کائنات سخن گفته است.

اما آیا این مقوله انشتین می‌تواند به پایه آن حقیقتی برسد که قرآن کریم هزاروچهار صد سال قبل از آن در این رابطه مطرح نموده است؟

قرآن کریم به طور قاطع می‌گوید که هر انسان دارای سجل «پرونده» خاصّی می‌باشد که اعمال آن در آن سجل به ثبت می‌رسد و او خود این سجل را در روز قیامت به دست خواهد گرفت و آن را خواهد خواند. این همان متن آیات ۱۳ و ۱۴ از سوره إسراء است:

{وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِه وَنُخْرِجُ لَهُ يوْمَ الْقِيامَةِ كِتَاباً يلْقَاهُ مَنشُوراً، اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيوْمَ عَلَيكَ حَسِيباً}

«ما مقدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسان را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت کتاب اعمال او را بیرون آوریم، در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را به یک بار ملاحظه نماید. بخوان نامه اعمال خود را، امروز نفست بر خودت برای حسابگری بسنده و کافی است»

همچنین آیه ۴۹ سوره کهف می‌گوید:

{وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيقُولُونَ يا وَيلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لا يغَادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلا يظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً}

«و در آن روز کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه اعمال آنهاست هراسان بینی در حالی که با خود گویند: وای بر ما! این چه گونه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را در شمار آورده است. و از آن کتاب، همه اعمال خود را حاضر بینند و خداوند به هیچ کس ستم نخواهد کرد»

شاید این مقدمه فتح باب خوبی باشد برای اینکه اصل اثبات علمی تئوری معاد در قرآن را که وارد حوزه علوم جدید گردیده است و یکی از مباحثی است که جلوه‌های نوینی از اعجاز علمی قرآن کریم را به نمایش می‌گذارد، در اینجا باز نماییم:

۱ـ از لاشعور انسان:

ایمان به «آخرت» و محاسبه اعمال دنیوی انسان در دنیای دیگر، یکی از اعتقادات حقه دینی می‌باشد. در گذشته این اعتقاد برای اثبات عقلی و علمی خویش، بیشتر به حوزه استدلال کلامی و فلسفی متکی بود اما هم اکنون، علوم تجربی و دانشهای نوین نیز به میدان آمده‌اند تا بر حقانیت و ثبوت این اعتقاد، گواهی بدهند.

آری؛ علوم جدید به میدان آمده‌اند تا بگویند که تمام ابعاد وجود انسان، یعنی «نیت، سخن، و عمل» وی، همه به طور همیشه و بی هیچ درنگی، محفوظ و مسجّل باقی می‌مانند و از نظر علمی این امر ممکن است که تمام سخنان یا افعال انسان، در هر زمان و شرایطی، مجدداً بازگردانی و ارائه گردند یعنی درست همان چیزی که قرآن کریم در مقام ارائه اصل اعتقادی جهان «آخرت» مطرح می‌کند.

اینک برای روشن‌تر شدن این قضیه، به مستنداتی از علم جدید مراجعه نموده و ابتدا از «نیت» و افکار انسان آغاز می‌کنیم.

انسان؛ هر انسانی، در معرض هجوم افکار، نیت‌ها و تخیلات فراوانی قرار دارد. افکار و تخیلاتی که چه بسا آنها را بسیار زود به دست فراموشی می‌سپاریم و گمان میکنیم که برای همیشه به پایان رسیده اند و دیگر در حوزه اندیشه و تفکّر ما وجود ندارند. اما این خود ما هستیم که پس از مدت زمانی اندک یا طولانی، مجدداً آن افکار فراموش‌شده را یا در خواب می‌بینیم و یا هم در حالت‌های خاصی، چون حالت «جنون» یا «هستریا» از آنها سخن می‌گوییم، بی آنکه چیزی از آنچه را که گفته‌ایم، درک نماییم. این وقایع به طور قطع به اثبات می‌رسانند که عقل یا حافظه، تمام آن چیزی نیست که در حوزه شعور و احساس ما وارده شده است، بلکه در اینجا حقایق و ابعاد دیگری نیز وجود دارند که ما آنها را درک نمی‌کنیم اما آنها دارای حقیقت مستقل و کیان وجودی خاص خود می‌باشند.

تجارب علمی نشان داده است که تمام افکار و خاطرات ذهنی ما به شکل کامل خود حفظ و نگه داری می‌شوند و ما هرگز و برای ابد، قادر به محو و نابودسازی آنها نیستم. این تجارب همچنان به اثبات رساندهاند که شخصیت انسانی فقط به چیزی که ما آن را «شعور» می‌نامیم، منحصر نیست بلکه در اینجا بخشهای دیگری از شخصیت انسانی نیز وجود دارد که در ورای شعور ما باقی می‌ماند که «فروید» روانشناس معروف امریکایی این بخش‌های پنهان از شخصیت انسانی را «ماتحت الشعور» یا «لاشعور» نامیده است.

بلی؛ بخش‌های پنهانی شخصیت ما یا همان «لاشعور» جنبه بزرگ و حتی بزرگتر شخصیت ما را می‌سازند که اگر بخواهیم بزرگی آن را با ارائه مثالی روشن سازیم باید بگوییم که شخصیت انسان شبیه کوهی است که در عمق اوقیانوس قرار داشته و هشت قسمت آن زیر آب، و فقط یک قسمت از آن در بیرون آب و در معرض دید ما می‌باشد. تمام ابعاد پیدای شخصیت ما در همین یک قسمت تمثیل می‌شوند، در حالی که هشت قسمت پنهان در اعماق آب، همان «تحت الشعور» ما است که همه افکار و نیت‌های ما در آن ثبت و نگه داری می‌شود.

«فروید» در کنفراس سی و یکم خود می‌گوید:

«بی شک قوانین منطق، بلکه حتی اصول اضداد نیز نمی‌توانند جلو کار «لاشعور» یا «ID» را بگیرند، پس افکار و آرزوهای متناقض پهلو به پهلوی یکدیگر در لاشعور وجود دارند بی آنکه یکی از این افکار بتواند نقیض خود را از میان بردارد. هیچ چیز در لاشعور موجود نیست که بتوان آن را نشانه‌یی برای رد این متناقضات به حساب آورد. حقیقت این است که ما متحیر می‌شویم آنگاه که مشاهده می‌کنیم پدیده «لاشعور» رأی فلاسفه ما را که به انجام یافتن تمام افعال عقلی شعوری ما در زمان معینی قایل اند ابطال میکند. من می‌خواهم بگویم که برخلاف نظر آنان هیچ چیز در لا شعور موجود نیست که با فکر زمانی انطباق داشته باشد و هیچ رمز و علامتی در لاشعور برای گذشت و جریان زمان وجود ندارد. و این یک حقیقت حیرت‌آور است. فلاسفه ما کوشش نکرده‌اند که در مورد یک حقیقت بیندیشند و آن این است که گذشت زمان هیچ تغییری را در عمل ذهنی ما ایجاد نمیکند و افکار و انگیزه‌های حبس‌شده در لاشعور ما، هرگز و بی هیچ تردیدی از آن بیرون نمی‌شوند و حتی تأمّلات خیالیی که در لاشعور ما دفن گردیده‌اند، در واقعیت امر ازلی بوده پس از گذشت دهها سال چنان محفوظ و مصون باقی می‌مانند که گویی همین دیروز رونما گردیده باشند».

البته آنچه فروید در این رابطه می‌گوید، امروزه عموماً مورد اتفاق نظر دانشمندان علم روانشناسی نیز می‌باشد. معنی تئوری فوق الذکر این است که هر آنچه از خیر و شر که بر خاطر انسان میگذرد و بی درنگ بر صفحه لاشعور وی نقش می‌شود برای ابد از بین نمی‌رود و تغییر زمان و دگرگونی حوادث در آن هیچگونه تأثیری نمی‌گذارد. در عین حال و از سوی دیگر، این عملیه به رغم اراده انسانی انجام می‌گیرد. یعنی اینکه انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه خوش باشد و چه نباشد، لاشعور تمام افکار، نیت‌ها و تخیلات ذهنی وی را ثبت می‌نماید.

لیکن «فروید» و دانشمندان دیگر مادیی همچون او، هر گز نتوانسته‌اند اسباب و عللی را که در پشت سر این عملیه پنهان گردیده‌اند، درک نمایند. «فروید» و امثال وی نمی‌دانند که عملیه فوق‌الذکر، یعنی ثبت اتوماتیکی وقایع در لاشعور، چه خدمتی به کارگاه هستی می‌نماید؟

و از همین جاست که می‌بینیم، «فروید» از مشاهده تجربی این عملیه سخت متحیر گردیده و فلاسفه را در این میدان به تفکّر و تأمّل فرا خوانده است!

اما اگرپاسخ به این سؤال برای فروید و دیگرانی که اعتقادات منظم دینی ندارند مشکل باشد که یقیناً چنین است، برای فلاسفه و دانشمندان مسلمان و حتی مؤمنانی که بهره چندانی هم از علم و دانش نداشته باشند، پاسخ چنین پرسشهایی بسیار ساده است. چه ایمان به «تئوری آخرت» این سؤالات را از قبل برای آنها حل کرده است. بنابراین اگر ما واقعیت ثبت افکار در لاشعور را به نظریه «آخرت» پیوند بزنیم، به سرعت می‌توانیم به حقیقت آن دست یابیم.

تئوری ثبت در لاشعور، با تمام صراحت بر امکان وجود سجلّ کامل و جامعی از اعمال و نیات انسان تأکید میگذارد. سجل و سوانحی که او خود در زمان آغاز زندگی اخروی خویش، آن را خواهد خواند و بر تمام اعمال و افکار شعوری و لاشعوری خود گواه و شاهد خواهد بود.

اکنون در روشنایی بحثی که گذشت، شما را دعوت می‌کنیم به تأمّل در آیه مبارکه ۱۶ سوره «ق» که پروردگار متعال در آن می‌فرماید:

{وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ}

«و به تحقیق که ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم آنچه نفسش به او وسوسه می‌نماید (لاشعور) و ما نزدیکتریم به او از رگ گردن»

۲ـ موضوع گفتار:

می‌رسیم به موضوع گفتار انسان.

قرآن کریم در آیه ۱۸ سوره «ق» در ارتباط با ثبت گفتار انسان و مراقبت دایم از آن می‌گوید:

{مَا يلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ}

«انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌نماید مگر اینکه بر آن ناظر و رقیبی گماشته است»

عقیده «آخرت» می‌گوید که انسان از تمام «اقوال» خویش مورد سؤال قرار می‌گیرد و هر سخنی که از زبان وی بیرون شود، خواه سخنی نیک باشد یا بد، آن را در راه ایفای رسالت حق به کار گرفته باشد، یا در ابلاغ رسالت شیطان، تمام این گفته‌ها در یک سجلّ کاملی نگه داری شده و سپس در آخرت در پیشگاه محکمه الهی ارائه می‌گردد.

حالا باید دید که علم جدید در این باره چه موقفی دارد؟

در یک نگاه، ملاحظه می‌کنیم که علم جدید آمده است تا بازتابگر این اعجاز علمی قرآن کریم باشد؛ زیرا ثبت دائمی امواج صوتی در فضا، امروزه قطعاً مورد پذیرش همگان است و دانش نوین در این باره هیچ شک و شبهه‌یی ندارد که هر انسان، به مجرد اینکه زبانش را برای سخن گفتن به حرکت در آورد، بی درنگ به دنبال این حرکت، امواجی را در هوا نیز به اهتزاز در می‌آورد. درست همانند اینکه ما در برکه آب ایستاده و ساکن، قطعه سنگی را پرتاب کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که در آن برکه امواج ایجاد می‌شود. یا اگر زنگ برقی را در اندرون شیشه‌یی قرار دهید که در آن شیشه از همه اطراف محکم بسته باشد و سپس بر کلید آن زنگ برقی فشار دهید، قطعاً زنگ به صدا در می‌آید اما با آنکه شما در نزدیکی آن زنگ هم قرار دارید، صدای آن را نمی‌شنوید؛ زیرا زنگ برقی در آن هنگام، امواج صدا را به بیرون نمی‌فرستد بلکه آن امواج در درون شیشه محبوس باقی مانده‌اند. این امواج صوتی در شرایط عادی به طبله گوش ما برخورد نموده و طبله گوش هم به طور اتومات، آن را به مغز می‌فرستد و در نهایت جریانی به نام «شنود» به وجود می‌آید.

قطعاً به ثبوت رسیده است که این امواج صوتی، به همان کیفیت اصلی خود برای ابد در «أثیر» یا فضا باقی می‌مانند و شنیدن دوباره آنها ممکن است. اما با وجود آنکه همه امواج صوتی یی که از زبان

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

هر انسانی در روی زمین صادر گردد، از اولین تا آخرین انسان ، برای ابد در فضا حرکت می‌کنند و وجود دارند لیکن علم جدید تا هنوز به ضبط مجدد آنها قادر نگردیده است. البته این یک حقیقت پذیرفته‌شده علمی است که دانشمندان پس از آنکه از بُعد نظری، به امکان ایجاد دستگاهی برای دریافت صداهای زمانهای گذشته اذعان نمودند، دیگر به این میدان خاص اهتمام و توجّه چندانی نشان ندادند و گر نه همانطور که رادیو، صداهای مختلفی را که ایستگاه‌های مختلفه رادیویی دنیا پخش می‌کنند، در دسترس قوه شنوایی ما قرار می‌دهد، شنیدن صداهای گذشتگان نیز بعید از امکان نبوده و نیست. اضافه باید کرد که آنچه علم امروزه در این صدد با آن رو به روست، دریافت صداهای قدیمیان نبوده، بلکه در حال حاضر مشکل اساسی در برابر علم، یافتن راهی برای فرق گذاشتن میان صداهای بی شمار گذشتگان است که چه گونه می‌توان میان ملیاردها سال و بلیاردها صدا فرق نهاد؟

بیشک اختراع رادیو ما را به آستانه حل این قضیه نیز نزدیک کرده است؛ زیرا هم اکنون در دنیا هزاران ایستگاه رادیویی وجود دارند که برنامه‌های زیادی را در طول شبانه روز پخش می‌کنند و امواج این برنامه‌ها با سرعت (۱۸۶۰۰۰) مایل در ثانیه فضا را می‌پیمایند. پس جداً معقول بود اگر ما با بازنمودن پیچ رادیو مخلوطی از صداهای درهم و برهم را می‌شنیدیم و از هیچ کدام آنها هم سر در نمیآوردیم. اما چنین هرج و مرجی از آن رو رونما نگردیده است که ایستگاه‌های رادیویی دنیا برنامه‌های خود را با طول موج‌های معین مختلف می‌فرستند. بعضی از این ایستگاه‌ها روی طول موج‌های بلند، بعضی روی طول موج‌های متوسط و بعضی روی امواج کوتاه برنامه پخش می کنند و چنین است که فرستنده‌های رادیویی با بهره‌گیری از این طول موج‌های مختلف، امکان آن را به ما داده‌اند که عقربه رادیو را به جای مطلوب آن بچرخانیم و صدای مطلوب را هم دریافت کنیم.

اما دانشمندان تا کنون به اختراع ابزاری که بتواند صداهای قدما را از یکدیگر تفکیک کند، موفق نگردیده‌اند و اگر چنین نبود ما تا به حال تاریخ هر عصر را با صداهای مردم خود آن عصر و زمان شنیده بودیم. بنا برا ین، اگر بشر به اختراع آله مربوطه موفق گردد، امکان شنیدن صداهای قدما در آینده به اثبات می‌رسد. به همین دلیل است که عقیده «آخرت» هم بعید از قیاس نیست که می‌گوید: تمام سخنان انسان در طول زندگی وی به ثبت میرسد و او حساب آنچه را که گفته است، در روز آخرت باز پس خواهد داد.

شاید قیاس آنچه که بر سر دکتور مصدق صدراعظم اسبق متوفای ایران آمد، قیاس بسیار بعید و به اصطلاح اهل منطق «قیاس مع الفارق» باشد، اما بی مناسبت نیست اگر در اینجا آن را ذکر کنیم.

در سال ۱۹۵۳ دکتور مصدق زندانی بود و پولیس در اتاقش ضبط الصّوت خودکاری را جاسازی کرده بود. بناءً تمام آنچه را که مصدق در اتاقش با دوستان محرمش گفته بود به ثبت رسیده بود و در روز محاکمه، تمام نوارهای سخنانش به محکمه ارائه گردید تا شاهدی علیه او از زبان خودش باشد. این و امثال آن از وقایع می‌تواند نمونه آن چیزی باشد که در روز آخرت رونما می‌گردد.

بی شک بحث و مناقشه ما پیرامون این قضیه، وجود فرشتگان «کرام الکاتبین» یا به تعبیر دیگر، وجود «ضبط‌کنندگان» غیر مرئیی را نفی نمی‌کند که بر صفحه فضا و یا هر کیفیت غیبی دیگری، تمام بیانات و مکالمات ما را ضبط و ثبت می‌کنند. چنانکه اثبات امکان علمی آخرت با ابزارهای حسی قابل درک وارد شده در حوزه علم، لزوماً به معنی انجام محاسبه آخرت به عین طریقه و عین وسایل نیست. لذا مقصود نهایی این بحث‌ها، به هیچ وجه تلاش در جهت انطباق آیات قرآن با دست‌آوردهای علمی جدید به هر قیمت ممکن نمی‌باشد، بلکه هدف نهایی این بحث‌ها، نزدیک‌ساختن اعتقادات الهی به حوزه اندیشه انسان با بهره‌گیری از ابزارهای حسی، اکتشافات علمی و نهایتاً اثبات اعجاز علمی قرآن کریم از موضع باورهای مروجه معاصر میباشد و بس.

۳ـ قضیه اعمال انسان:

گفتیم که بر اساس عقیده جهان «آخرت»، انسان در دنیای دیگر از هر سه بعد وجود خویش: «پندار، گفتار و کردار» مورد محاسبه قرار می‌گیرد. اعجاز قرآن کریم در رابطه با امکان علمی محاسبه از «پندار و گفتار» را در حلقات قبل مرور کردیم و اکنون می‌رسیم به «محاسبه کردار» انسان در قرآن و اثبات امکان آن از نظر «علم جدید».

قرآن کریم در آیه ۳۱ سوره فصلت می‌گوید:
{وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ}
«و آنها به اعضای بدن خود گویند، چگونه بر اعمال ما شهادت دادید و آن اعضا جواب گویند، خدایی که همه موجودات را به نطق آورد، ما را نیز گویا گردانید»

و در آیه ۶۵ سوره یس می‌گوید:
{الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ}
«امروز بر دهان کافران مهر خموشی نهیم و دست‌های‌شان با ما سخن می‌گویند و پاهای‌شان به آ‹ چه کرده‌اند گواهی دهند»

و در آیه ۲۴ سوره نور می‌گوید:
{يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ}
«و باید بترسند از روزی که زبان و دست‌ها و پاهای‌شان بر اعمال آنان گواهی می‌دهند»

البته تا قبل از اختراع کمره تصویربرداری؛ امکان اینکه اعضای دیگر بدن انسان ـ به جز زبان آن ـ بتوانند اعمال و حرکات انسان را کاملاً ضبط نمایند، از حوزه درک و تصور انسان مادی‌گرا بیرون بود. با اختراه کمره تصویربرداری بود که انسان یک گام بسیار بلند به سوی درک و فهم آیات مبارکه فوق الذکر به جلو برداشت.

اما یک بخش مهم از قضیه، همچنان از نظر علمی نیازمند تفسیر بیشتر باقی ماند؛ و آن اینکه اعمال و حرکات انسان همیشه زیر مراقبت دوربینهای تصویربرداری نیست پس چگونه ممکن است که تمام اعمال آشکار و نهان وی، ضبط و نگهداری شوند؟

با آنکه هیچ گاه نمی‌توان ادعا کرد که اکتشافات علمی می‌توانند تفسیر تطبیقی کاملی برای آیات قرآن کریم باشند اما این اکتشافات به گونه اعجاب آور و تکان‌دهنده‌یی این سؤال را نیز حل کرده‌اند.

بلی؛ آخرین ره‌آوردهای علم جدید با تمام قوت تأکید می‌نماید که تمام اعمال و حرکات ما ـ چه در روشنایی انجام بگیرند و چه در تاریکی، انفراداً صادر گردیده باشند، یا دسته‌جمعی ـ همه این اعمال و حرکات به طور مصوّر در فضا موجود اند و در هر لحظه ممکن است که این تصاویرجمع‌آوری شوند. بدانسان که می‌توان تمام اعمال خیر و شرّ انسان را در طول زندگی‌اش بر پرده تلویزیون مشاهده کرد.

بررسیهای علمی اخیر ثابت ساخته اند که از همه چیز و در همه جا، در تاریکی و روشنایی و در حالت سکون یا تحرک، یک نوع امواج حرارتی همیشگی صادر می‌شود که این امواج «حرارتی» اشکال و اطوار را با تمام ابعاد آنها منعکس می‌سازند؛ درست همانند صدا که انعکاس کاملی از امواجی است که زبان آنها را به حرکت وا می‌دارد. عجیب‌تر اینکه هم اکنون آلات و ابزار دقیقی برای تصویربرداری ازا مواج حرارتیی که از هر موجودی صادر می‌شود، اختراع گردیده است و همین ابزرا و آلات، تصاویر فنوگرافی کاملی را از تمام موجوداتی که از آنها امواج حرارتی خارج می‌شود، به دست داده می‌توانند.

مثلاً در نظر بگیرید که شما هم اکنون در دفتر کار خود، مشغول نوشتن گزارشی هستید و یک ساعت بعد از آن دفتر بیرون می‌شوید. اما شما باید بدانید که امواج حرارتیی که از وجود شما در اثنای کار در دفترتان صادر گردیده است، برای همیشه در فضا باقی می‌ماند و به دست آوردن یک فیلم کامل از یک جلسه یک ساعته شما در آن دفتر به وسیله این آله در هر زمانی ممکن است. با این قید که آلات و ابزار فعلی، فقط تا چند ساعت بعد از بیرون شدن شما از دفتر می‌توانند تصاویر حرارتی خارج شده از وجود شما در آن دفتر را ثبت نمایند، اما این ابزارها نظر به ضعفی که دارند، از امواج قدیمیتر تصویربرداری کرده نمی‌توانند لیکن قطعاً اختراع آلات قویتر در این رابطه ممکن است.

قابل ذکر است که در این ابزار اختراع شده جهت تصویربرداری از امواج حرارتی، از اشعه‌یی استفاده می‌شود که آن را «اشعه انفرارد» می‌نامند. یکی از خواص اشعّه فوق‌الذکر این است که در تاریکی و روشنایی به طور یکسان فیلمبرداری کرده می‌توانند،که هم اکنون دانشمندان در امریکا و انگلستان از این آله در کارهای تحقیقاتی خویش بهره‌برداری می‌نمایند.

به طور مثال روزنامه «ریدرزدایجست» در این باره خبری را منتشر ساخت که در آن آمده است:

«در یکی از شب‌ها طیاره ناشناخته‌یی در آسمان نیویورک ظاهر گردید که دانشمندان به وسیله این ابزار، امواج حرارتی صادرشده از آن در فضای نیویورک را عکسبرداری نمودند و این امر توانست نوعیت آن هواپیما را آشکار سازد». این ابزار را به نام «ایواپروگراف» یا آله «تصویربردار حرارت» می‌نامند.

جریده «هندوستان تایمز» به مناسبت این اختراع، تفسیری نوشته است که در آن آمده است:

«ما به برکت این اختراع خواهیم توانست در آینده تاریخ‌مان را بر پرده سینما مشاهده کنیم و بسیار ممکن است که این عملیه، به اکتشافات عجیب و غریبی منجر گردد که دیدگاه و افکار ما را در باره تاریخ، از ریشه عوض نماید».

دانشمند جهان اسلام علّامه «وحیدالدین خان» در این باره می‌گوید:

من از اختراع این آله کاملاً شگفت‌زده شدهام؛ زیرا معنای اختراع فوق این است که زندگی هر یک از ما در پرده عالم آنگونه تصویربرداری می‌شود که ابزارهای اتوماتیکی سریع، تمام تحرکات هنرمندان سینما را ثبت تصویری می‌نمایند. پس شما باید بدانید که اگر بر روی فقیری سیلی می‌زنید، یا باری را از دوش مسافر غریبی برمی‌دارید و یا به هر کار خیر یا شرّ دیگری مشغول می‌شوید تمامی تحرکات شما بر پرده هستی ثبت می‌شود، به نحوی که شما هرگز نمی‌توانید جلو این تصویربرداری را گرفته یا از دید همیشه بیدار این دوربین الهی فرار نمایید و چه در تاریکی قرارداشته باشید، چه در روشنایی، زندگی شما کاملاً همانند یک سناریویی است که در استدیوی فیلم‌برداری ضبط می‌شود و سپس به بینندگان سینما یا تلویزیون در زمان و مکانی بسیار دورتر از زمان و مکان ثبت سناریو نشان داده می‌شود، اما شما وقتی فیلمهای سینمایی را می‌بینید، گمان می‌کنید که گویا خود نیز در حادثه حاضر بوده‌اید. و چنین است وضعیت حیات و حرکات هر انسان و ردویدادهالی که او در متن آنها به سر می‌برد. چه تردیدی نیست که در روز قیامت فیلم کاملی از زندگی هر یک از ما و شما در برابر دیدگان ما قرار داده خواهد شد و در آن روز همه فریاد خواهیم کشید که:

{يا وَيلَتَنَا مَال هَذَا الْكِتَابِ لا يغَادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً إلاَّ أَحْصَاهَا}
«ایَ وای بر ما این چگونه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است» [کهف/۴۹]

و چنین است که اعتقادات حقّه الهی، همراه و هنگام با پیشرفت‌ها و انکشافات علمی بشر بیش از پیش مبرهن می‌گردند و علم با تمام توان می‌آید تا در راستای تفسیر قرآن کریم و اثبات حقّانیت این دین مبین عمل نماید.

تجلّی حکمت در فسلفه پزشکی احکام حج

تالیف: محمدعزیز حسامی

حج در لغت به معنی قصد و در اصطلاح شرع عبارت است از قصد رفتن به کعبه برای انجام مناسک و اعمال مخصوص.

ادله‌ی شرعی وجوب حج آیات متعددی مانند:
{ وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ} (بقره / ۱۹۶)
«و حج عمره را به تمام و کمال، خالصانه برای خدا انجام دهید».
و :
{وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا}(آل عمران / ۹۷).
«و حج این خانة الهی بر مردمی که توانایی دارند واجب است»

و نیز احادیث زیادی از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اجماع علمای اسلام است.

با توجه به اهمیت حج و شمول آن بر جنبه‌های مالی و بدنی عده‌ی کثیری از علما آن را برترین عبادت دانسته‌اند [الشربینی؛ ج ۱؛ ص ۴۶۰].

در میان شرایط وجوب حج، استطاعت بدنی با توجه به موضوع بحث دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ حج زمانی بر انسان واجب می‌شود که بدنش سالم بوده و توانایی سفر داشته باشد. هم‌چنین وجود زاد و راحله و آب و امنیت راه‌ها از شرایط وجوب حج است.

***

حج بزرگ‌ترین تجمع مسلمانان است که منافع مادی و معنوی بی‌شماری دارد. صرف‌نظر از جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حج، در این مبحث می‌توان به مسایل روانی حج و تأثیرات آن در سلامت فکری و روحی شخص اشاره کرد.

احساس بودن با میلیون‌ها انسان هم‌نوع و هم فکر آدمی را از وحشت تنهایی و افسردگی خارج می‌سازد و روحیه‌ی اجتماعی بودن شخص را تقویت می‌کند.

اعتماد به نفس و احترام به شخصیت خود و دیگران، شناختن قدرت، شایستگی‌ها و محدودیت‌های خود و دیگران و شناسایی احتیاجات، غرایز و محرک‌ها که سبب ایجاد رفتار در انسان می‌گردند، از جمله اصول کلی در تحقق رسیدن به سلامت روانی فرد و جامعه است [میلانی‌فر، بهروز؛ ۱۳۷۳؛ ص ۷۶].

در حج ارزش‌های دنیایی و ملاک‌های مادی به کنار می‌رود و آن‌چه که می‌ماند شخصیت انسان‌هاست. در مقابل خدا بودن سراسر وجود آدمی را فرا می‌گیرد. آن‌جا آدمی می‌فهمد که قطره‌ای ناچیز از اقیانوس عظیم موجودات خداوندی است.

وجود توانایی مالی و بدنی برای انجام سفر، امنیت و تهیه‌ی امکانات زندگی برای افراد خانواده در مدت سفر، در تأمین سلامت جسمی و روانی شخص نقش مهمی دارد.

غسل‌های مستحب در حج

در موارد زیر مستحب است که زائر غسل کند:

۱- غسل احرام که قبل از پوشیدن احرام انجام می‌شود و برای تمام کسانی که می‌خواهند فریضه‌ی حج را انجام دهند، حتی زنان حایض و نفسا انجام دادنش مستحب است.

۲- دخول مکه

***

خستگی ناشی از مسافرت و فعالیت‌های شدید بدنی در انجام مناسک و وضعیت آب و هوایی حرمین به ویژه مکه که گرم و مرطوب است، باعث افزایش شدید میزان تعرق بدن می‌شود. انجام عمل غسل و شست و شوی بدن در هر کدام از موارد فوق علاوه بر پاکی پوست بدن و نظافت فردی، در پیش‌گیری از شیوع بیماری‌های واگیر، اهمیت زیادی دارد. اجازه‌ی استفاده از مواد پاک‌کننده و سرشوی برای اشخاصی که در احرام هستند، حکمی بهداشتی است که اهمیت پاکیزگی را در اسلام نشان می‌دهد.

احرام و طواف

احرام باید متشکل از دو جامه باشد؛ که یکی «إزار» که نیمه‌ی پایین بدن را می‌پوشاند و دیگری بالا پوش یا «ردا» و مستحب است که سفید و پاکیزه باشند؛ هم‌چنین پوشیدن دم‌پایی جزو مستحبات احرام است به دلیل حدیث: «ليحرمْ أحدكم فی إزار ورداء ونعلين» «هر کدام از شما احرام ببندد با (پوشیدن) یک إزار و یک ردا و دم‌پایی».

طواف بر سه نوع است:

الف ـ طواف القدوم.

ب ـ طواف الإفاضه.

ج ـ طواف الوداع.

طواف الإفاضه از ارکان حج می‌باشد و دارای واجباتی است که از میان آن‌ها می‌توان به طهارت بدن از حدث اصغر و اکبر و نیز پاکی لباس از هرگونه نجاست اشاره کرد.

***

آفتاب سوزان، گرمای طاقت‌فرسا و رطوبت شدید هوا در شهر مکه و محل‌های انجام مناسک مقتضی پوشیدن لباس‌های باز و دم‌پایی است که هوا به راحتی در آن‌ها جریان داشته باشد؛ رنگ سفید احرام با انعکاس مقدار زیادی از نور خورشید از حرارت بدن تا حد زیادی می‌کاهد.

طواف نیز از جمله فعالیت‌های بدنی سختی است که موجب تعرق شدید می‌شود و با توجه به وضعیت دما و رطوبت هوا، رعایت بهداشت فردی ضرورت بیشتری می‌یابد؛ زیرا شرایط برای شیوع بیماری‌های واگیر در ایام حج، کاملاً مساعد است.

تراشیدن یا کوتاه‌کردن موی سر

تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر از ارکان حج است؛ اما به دلیل تقدیم کلمه‌ی «حلق» بر «قصر» در آیه‌ی:
{مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ} (فتح / ۲۷)
«(به مَسجد الحرام وارد خواهید شد) با موهای (سر) تراشیده و کوتاه شده».

و اجماع علما، تراشیدن سر بهتر است؛ گرچه با کوتاه‌کردن موی سر هم، رکن مذکور انجام می‌شود. در حدیث صحیحی که مسلم و بخاری رحمهماالله از حضرت عمر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این امر اشاره فرموده است: «أَنَّهُ صلی الله علیه و آله و سلم قال: اللهم ارحم المحلّقين، فقال: يا رسول الله! و المقصّرين، فقال: اللهم ارحم المحلّقين، وقال فی الرابعة: والمقصّرين». «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا، رحم کن به آنان که (برای ادای مناسک حج و عمره) موی سر خود را می‌تراشند. کسانی گفتند: و به آن‌ها که موی سر خود را کوتاه می‌کنند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا، رحم کن به آنان که موی سر خود را می‌تراشند و بار چهارم (تکرار دعا) فرمودند: و (رحم کن) به آنان که موی سر خود را کوتاه می‌کنند».

***

رعایت بهداشت مو از جمله مواردی است که همواره مورد تأکید اسلام بوده است و پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب خود همواره سفارش می‌فرمود که در پاکیزگی موی سر خود بکوشند؛ حال اگر شخص قادر به رعایت بهداشت موی خود نباشد تراشیدن آن‌ها بهترین شیوه در پاکیزه نگه‌داشتن آن‌هاست؛ زیرا محیط مو به ویژه اطراف ریشة آن که همواره بر اثر تعرق مرطوب است مکان مساعدی برای رشد انواع میکروب‌ها و انگل‌هاست.

تأکید پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر تراشیدن موی سر در انجام رکن حلق یا تقصیر نشان‌دهنده‌ی توجه ایشان به بهداشت مو و پوست است و انجام این عمل در ایام حج که رعایت بهداشت بسیار ضروری است، یکی از نمونه‌های بارز دستورات بهداشتی اسلام است.

وضعیت کنونی بهداشت و رفاه در حرمین شریفین

با توجه به جمعیت مسلمانان جهان و آرزوی زیارت خانه‌ی خدا و مسجد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دل هر مسلمانی در عشق آن می‌تپد؛ هر سال در ایام حج، اماکن مقدس سرزمین وحی پذیرای بیش از یک میلیون زائر مشتاق است[۱].

در راستای پذیرای از این جمعیت زیاد هر سال دولت عربستان تغییرات چشمگیری در اماکن مقدس بوجود می‌آورد.

پروژه‌های عمرانی و رفاهی اعم از ایجاد و توسعة شبکه‌ی راه‌ها، بنادر، فرودگاه‌ها، مراکز درمانی، هتل‌ها، مساجد و ... هر سال با هزینه‌های کلانی انجام شده و زمینه‌ی رفاه و آسایش بیشتر شهروندان و زائران در ایام حج مهیا می‌شود.

در این خصوص مسجد نبوی و مسجدالحرام شاهد تغییرات شگفت‌آوری بوده است؛ مسجد نبوی در توسعه‌ی اخیر ملک فهد در سال ۱۴۰۶ هجری قمری از ۱۶۵۰۰ متر مربع به وسعت ۴۰۰۵۰۰ مترمربع رسیده است که ظرفیت هفت میلیون نمازگزار را دارد.

برای اجتناب از ازدحام جمعیت در مسجد نبوی ۸۱ دروازه‌ی بزرگ و کوچک تعبیه شده است که عرض دروازه‌های کوچک چهار و نیم متر است.

شبکه‌ی آب و زهکشی آب باران، نیروگاه برق ویژه، ده‌ها سرویس بهداشتی با صدها دستشویی و وضوخانه در چهار طرف مسجد و سیستم تهویه که دستگاه مرکزی آن هفت کیلومتر دورتر از مسجد قرار دارد، از ویژگی‌های منحصر به فردی است که سطح رفاه و بهداشت مسجد نبوی را به عالی‌ترین حد ممکن رسانده است. دوازده سقف کاذب هر کدام به وسعت ۱۲۰ متر و بیست و هفت قبه‌ی متحرک که هر کدام ۴۲۰ متر مساحت دارند در تهویه‌ی هوای مسجد نبوی نقش بسزایی دارند.

در ایام حج که ازدحام جمعیت میلیونی در عرفات، منی و مشعرالحرام همواره مشکلات شدیدی را برای زائرین از هر نظر به وجود می‌آورد، اکنون امکانات رفاهی زیادی وجود دارد.

مساجد بزرگ نَمره، مزدلفه وخیف با سیستم‌های تهویه و سرویس‌های بهداشتیِ راحتی و آسایش زائران را فراهم آورده‌اند.

توزیع آب سرد زمزم در کیسه‌های نایلونی از فعالیت‌های اداره‌ی شُرب زمزم در ایام حج است.

چادرها در عرفات و منی با رنگ سفید و مقاومت در برابر حرارت و نیز تجهیز آن‌ها به سیستم‌های خنک‌کننده و آتش‌نشانی احتمال هرگونه حادثه را به حداقل رسانده‌اند.

امکانات بهداشتی و مراکز درمانی و بیمارستانی در اماکن فوق آفتاب‌زدگی و سایر انواع بیماری‌ها را به سرعت تحت درمان قرار می‌دهند و مانع از شیوع بیماری‌های واگیردار می‌شوند.

در مسجدالحرام و مساجد نبوی توزیع بهداشتی آب زمزم خنک با لیوان‌های یک بار مصرف در فاصله‌ی هر چند متر، انتقال و تعویض فرش‌ها برای شست و شو، گردگیری و شست و شوی مداوم و خشک کردن مرمرهای حیاط حرمین با ماشین‌های مخصوص از جمله وظایفی است که تحت نظارت اداره‌ی شئون حرمین شریفین قرار دارد.

مطالعات و آزمایشات ثابت کرده است که آب زمزم کاملاً پاک بوده و براساس تمام استانداردهای بین‌المللی قابل شرب است؛ عمل تلمبه کردن و سرد نمودن آب زمزم با سیستم‌های مجهز کامپیوتری کنترل شده و مطابق استانداردهای علمی به وسیله‌ی اشعه‌ی ماورای بنفش میکروب‌زدایی می‌شود [وزارت اطلاع‌رسانی عربستان سعودی؛ ۱۴۲۱؛ ص ۸۹].

زیرنویس:

[۱]- آمار رسمی حجاج خارجی (بدون احتساب حجاج سعودی) در سال ۱۴۲۰ هجری قمری ۱۲۶۷۵۵۵ نفر بوده است [وزارت اطلاع‌رسانی عربستان سعودی؛ ۱۴۲۱؛ ص ۱۸].

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

ایوب علیه السلام

مؤلف: شیخ علی صابونی،
مترجم: محمد ملازاده

{ وَأَيوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳)فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ (۸۴) }[۱] (انبیاء: ۸۴-۸۳).

ذکر ایوب در قرآن:

نام ایوب چهار بار در قرآن آمده است. درسوره‌های نساء، انعام، انبیاء و ص. خداوند او را در ردیف مجموعه‌ی از انبیاء ذکر کرده که لازم است به صورت تفصیلی، به همه‌ی آنها ایمان بیاوریم. او بر وجه تحقیق، از ذریه‌ی حضرت ابراهیم است. زیرا خداوند در معرض سخن از ابراهیم می‌گوید:{ وَمِنْ ذُرِّيته دَاوُدَ وَسُلَيمَانَ وَأَيوبَ وَيوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِك نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) }[۲] (انعام: ۸۴).

نسب ایوب علیه السلام :

علماء در نسب ایوب اختلاف کرده‌اند تا جایی که ابوالبقاء گفته است: «در مورد نسب او هیچ چیزی صحیح نیست»، اما ابن کثیر ترجیح داده که او از نسل عیص پسر اسحاق بوده و مادرش دختر لوط بوده، او این سخن را از ابن عساکر نقل نموده است. اما قول ارجح در مورد نسب او این است که ابن اسحاق ذکر کرده و آن اینکه: ایوب پسر أموص پسر زارح پسر عیص پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل علیه السلام است.

محنت و بلای ایوب:

حضرت ایوب در ارتباط با خانواده، بدن و حالش شدیداً مورد امتحان و ابتلاء واقع شد، با این وصف نمونه‌ی عبودیت و بندگی حق برای خدا به شمار می‌رفت. بر همه‌ی مصیبتها صبر گرفت تا جایی که به عنوان ضرب‌المثلی در زمینه‌ی تحمل اذیت و ناراحتی مطرح شد. مردم می‌گویند: «صبر ایوب داشته باش!» خداوند نیز او را تمجید و ستایش کرده و می‌فرماید: {إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ }[۳] (ص: ۴۴). حضرت ایوب ثروتمند و صاحب اموال و فرزند بود زمینهای فراوان و باغهای زیاد داشت، خداوند او را به نعمت و ثروت امتحان کرد با این عیش پر از ناز و نعمت یک لحظه از شکر خدا غافل نشد و ثروت و نعمت او را از ادای وظیفه‌ی بندگی برای خدا باز نداشت. بعد خداوند او را به سلب نعمت و اهل و اولاد مبتلا کرد، بعد امراض سخت و شدید به سوی جسم او هجوم آورند ایوب بر بلایا و امراض صبر ورزید و علی رغم خواست شیطان در حالت نعمت و بلا سنبل و نمونه‌ی صبر، تقوا، بندگی و شکر گزاری بود.

گویند: همسری داشت بنام رحمه از نوادگان یوسف علیه السلام بود و در هنگام نعمت و شادی و رنج و نقمت همراه و همراز ایوب بود و همگام با شوهرش شکر خدا به جای آورد. بعد شیطان خواست از راه حیله و فریب همسرش وارد شود. در دل او وسوسه کرد که تا به کی بر این حالت صبر می‌ورزی؟ او هم به نزد ایوب آمد و گفت: این وضعیت تا به کی ادامه خواهد داشت و لب به یأس و بی صبری گشود. ایوب خشمگین شد و گفت: چند سال در راحت و آسودگی زیسته‌ام؟ گفت: ۸۰ سال. پرسید چند سال است که به بلا مبتلا گشته‌ام؟ گفت: هفت سال. فرمود: آیا از خدا حیا نکنم که بلا را از من دفع کند در حالی که هنوز به اندازه‌ی زمان نعمت و شادی در مصیبت و ناراحتی زندگی بسر نبرده‌ام. بعد سوگند یاد کرد و گفت: اگر بهبودی پیدا کنم. یکصد تازیانه بر تو وارد خواهم کرد و خدمتگزاری از سوی او را بر خود حرام کرد. بعد در حال وحدت و شدت بر خداوند بانگ برآورد و گفت:{ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) }[۴] (انبیاء: ۸۳).

خداوند دعای او را استجابت فرمود و بلا را از وی دفع کرد خداوند به او وحی کرد که با پاهایش بر زمین بزند. پا بر زمین زد آب سردی از زیر پاهایش فوران کرد. بدو دستور داد از آن بنوشد و در آن غسل ورزد. خداوند او را شفا بخشید و سلامتی خود را باز یافت.

{ وَأَيوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳)فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴) }[۵] (انبیاء: ۸۴-۸۳). . { وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِي الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱) ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲)وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۴۳)وَخُذْ بِيدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴) }[۶] (ص: ۴۴-۴۱).

خداوند به ایوب دستور داد سوگند خود را عملی کند و دسته چوبی بردارد که صد شاخه داشته باشد و به واسطه‌ی آن یک بار همسرش را بزند. خداوند به پاس خدماتی که در حق شوهرش انجام داده بود و به پاس رنجها و زحمت‌هایی که کشیده بود بر او شفقت ورزید و با فرود آمدن یک ضربه‌ی چوب بر او سوگند ایوب را ابرام فرمود.

ابن کثیر می‌گوید:

این فرج و گشایش برای کسی است که تقوا را پیشه کرد. بویژه برای همسر صابر و خدمتگذار و نیکوکارش. این است که خداوند در تعقیب این رخصت می‌فرماید:{ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴) }[۷] (ص: ۴۴).

بعد گوید: بسیاری از فقهاء این رخصت را در باب ایمان و نذور پذیرفته‌اند برخی مسئله را بیشتر توسعه بخشیده‌اند و برای رهایی از سوگند به حیله‌هایی متوسل شده‌اند که در باب اعمال آنها به این آیه متوسل شده و دست به دامن تفسیرها و تأویلهای عجیب شده‌اند[۸].

بعضی از تاریخ نویسان در رابطه با ابتلای حضرت ایوب اموری ذکر کرده‌اند که اعتقاد بدانها به هیچ وجه جایز نیست و منقول از اسرائیلیات غیرصحیح است گویند: زمانی که مرض ایوب شدت گرفت و کسی خواهان هم نشینی با وی نبود و مردم از او وحشت می‌کردند و بدنش متعفن گردید و کرم از آن بیرون می‌جهید از شهر اخراجش کردند و در آشغالی کنار آن زندگی می‌کرد و غیر اینها از اوهام و خرافاتی که تورات تحریفی نقل کرده اما همه اینها خلاف واقعیت است... و این امور با مقام و منصب نبوت منافات دارد زیرا علمای توحید مقرر فرموده است انبیاء از امراض تنفر برانگیز منزه و مصون هستند و این سخن با مقام نبوت سازگاری ندارد، اما قول صحیح این است که ایوب به مرض تنفر برانگیز مبتلا نگردید بلکه مرض او طبیعی بود. اما مدت هفت سال دوام پیدا کرد. گویند: ۱۸ سال دوام آورد و این زمانی است که کمتر کسی توان تحمل آن را دارد و مصیبت تنها در جسدش نبود بلکه مشمول اموال و اهل بیت و جسم او گردید. لذا است که خداوند می‌فرماید: { وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ } _

ایوب ۹۳ سال عمر کرد خداوند اموال و فرزندان فراوان به او بخشید. ۲۶پسر داشت که یکی از آنها بشر نام داشت و بعضی از تاریخ نویسان گویند: او کسی است که در قرآن به نام ذوالکفل آمده است. رسالت ایوب به سوی ملت روم بود. طبق گفته‌ی مؤرخان، مقبره‌اش در دمشق و اطراف بوده است.

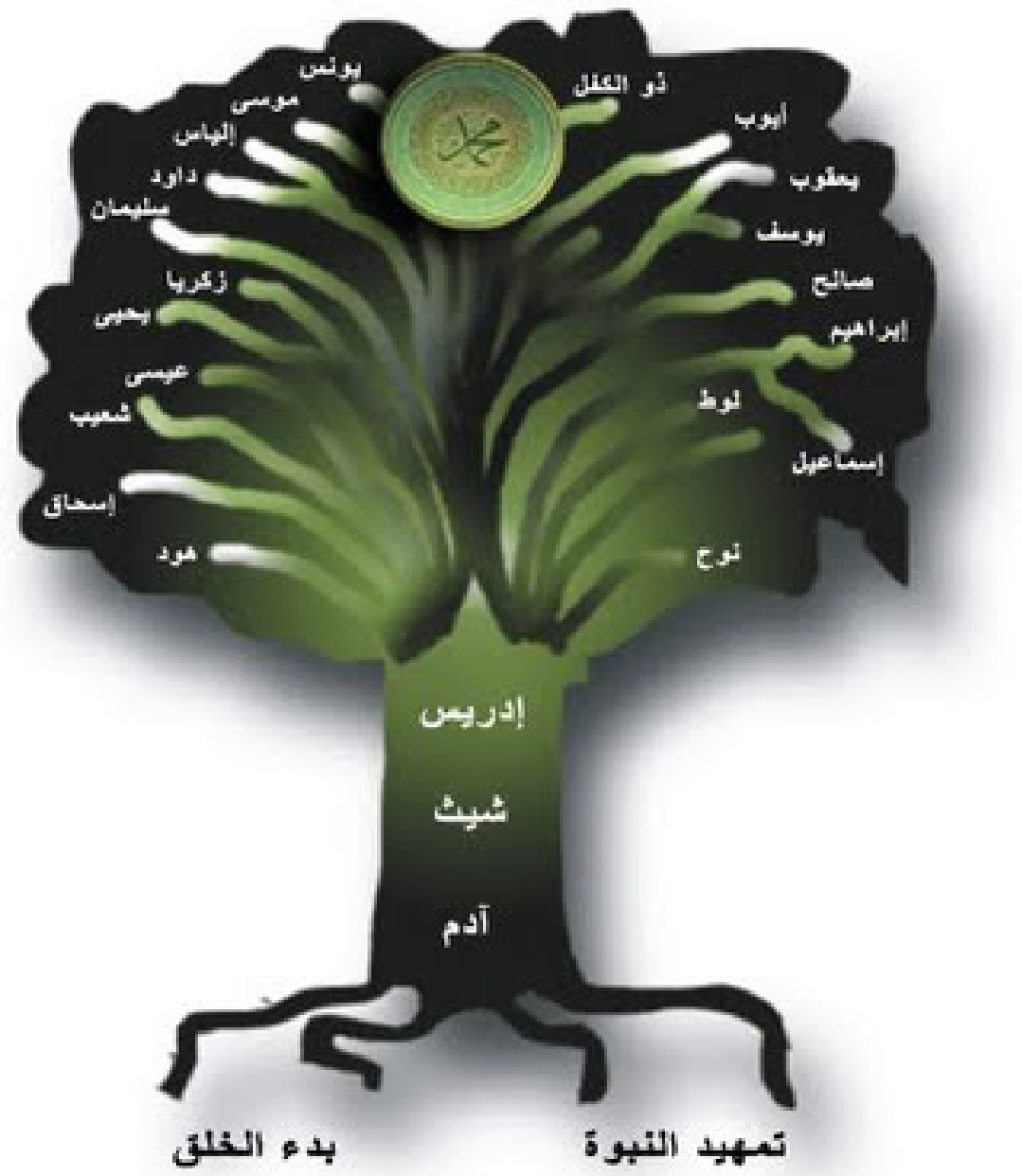

[۳]) ما ایوب را شکیبا یافتیم چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

[۴]) پروردگار خود را به فریاد خواند: اینکه بیماری به من روی آورده است وتو مهربانترین مهربانانی.

[۵]) ایوب را (بیاد آور) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی* دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و اولاد دو چندان بدو دادیم محض مرحمتمان و تذکری برای پرستندگان.

[۶]) خاطر نشان ساز بنده‌ی ما ایوب را بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: اهریمن مرا دچار رنج و درد کرده است* پای خود را به زمین بکوب این، این است که هم برای شستشو است و هم برای نوشیدن است* اولاد و چندان بدو عطا کردیم محض مرحمتمان و تذکاری برای خردمندان* بسته ای را برگیر با آن بزن و سوگند خود را مشکن، ما ایوب را شکیبا یافتیم چه بنده‌ی خوبی بود از بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

[۷]) چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

[۸]) البدایة والنهایة ج ۱ ص ۲۲۵.

زیرنویس:

[۱]) ایوب را بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند: اینکه بیماری به من رو آورده است و تو مهربانترین مهربانانی* دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را بر طرف ساختیم.

[۲]) و از نژاد نوح، داود سلیمان ایوب، یوسف و موسی و هارون را و همانگونه محسنان را پاداش می‌دهیم.

آیا یعقوب علیه السلام بین فرزندان خود تبعیض قائل شده است؟

شماره فتوی ۶۹۵۰

خیر، تبعیض قائل نشدند، یعنی در مسائل مادی و یا تربیتی و یا ارشادی تبعیضی بین فرزندانش قرار نداده بودند، اما شاید منظور شما این باشد که چرا یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را نسبت به دیگر فرزندانش بیشتر دوست می داشت، که البته علت این امر واضح است چرا که هر اندازه انسانی مؤمن تر و با تقواتر باشد دوست داشتنی تر می شود و این امر بدیهی است که یوسف علیه السلام از این لحاظ نسبت به دیگر برادرانش برتر بود و طبیعی است که پدر، فرزند با اخلاق تر و با تقواترش را بیشتر دوست خواهد داشت، و خدای متعال کسی را بخاطر محبت قلبی مواخذه نمی کند.

چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در مسائل مادی نسبت به همه همسرانش یکسان بود اما در قلب خود بعضی از همسرانش را از بقیه بیشتر دوست می داشت و می فرمود: «اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَلُمْنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ» ابوداود (۲۱۳٤)

یعنی: « ای الله! این تقسیم من (در نفقه و تامین مایحتاج آنها) در آن چیزی است که در اختیار و توانم است. پس در آن چه در اختیار توست و در اختیار من نیست (یعنی قلب)؛ مرا ملامت مکن».

و علاوه بر این شریعت انسانها را موظف نموده که محبت و دوست داشتن خود را نسبت به سایر مسلمانان بر اساس معیار ایمان و تقوا قرار بدهند؛ یعنی هر اندازه مسلمانی تقوای بیشتری داشته باشد به همان اندازه نیز محبوتر است حال چه او فرزند ما باشد یا فرزند دشمنمان یا غریب باشد یا از نژاد و ملیت دیگری باشد، و بلعکس آنهم صادق است؛ یعنی اگر کسی از تقوای کمتری برخوردار باشد محبت او در قلب ما کاهش می یابد حال چه او پدر ما باشد یا فرزندمان یا برادرمان.. برای همین است که خدای متعال می فرمایند: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ». (مجادله ۲۲).

یعنی: «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، درحالیکه کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند را دوست بدارند، هرچند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشد».

و این همان «ولاء و براء»یی است که هر مسلمانی باید بر اساس میزان ایمان و تقوا نسبت به انسانها لحاظ کند.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
Islampp.Com
پاسخ به تمامی سوالات اسلامی

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

انواع خبر به اعتبار طرق نقل آنها

مؤلف: علامه محمد بن صالح العثیمین
ترجمه و تعلیق و اضافات: محمد عبداللطیف

خبر به‌اعتبار طرق نقل آن برای ما به دو بخش تقسیم می‌شوند: متواتر و آحاد.[۱]

اول– متواتر:

الف) تعریف: حدیثی را که جماعتی روایت کنند بگونه‌ای که عادتاً امکان توافق و تبانی آنها بر کذب و دروغ سازی محال باشد، و آنرا به شیء محسوسی نسبت دهند.[۲]

ب) حدیث متواتر به دو نوع تقسیم می‌شود:
متواتر لفظی – معنوی، و متواتر فقط معنوی.

– متواتر لفظی – معنوی؛ عبارتست از حدیث متواتری که راویان هم در لفظ حدیث و هم در معنی آن اتفاق دارند.

مثال برای متواتر لفظی: این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم: «من کذب علیَّ مُتعمداً فلیتبوَّأ مقعدَه من النار».[۳] یعنی: هرکس عمدا (و آگاهانه) بر من دروغ ببندد، پس نشیمنگاه خود را آتش جهنم مهیا ببیند.

این حدیث را بیشتر از شصت صحابی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند، ازجمله عشره‌ی مبشره، و جمع کثیری هم از آنها روایت کرده‌اند.[۴]

– متواتر معنوی؛ عبارتست از حدیث متواتری که راویان در یک معنای کلی اتفاق دارند، ولی هر حدیث با لفظ متفاوت و خاص خود روایت شده‌است.[۵]

مثال برای متواتر معنوی: احادیث مربوط به شفاعت و مسح بر خُفین، و بعضی دیگر (که بصورت نثر چنین بیان شده‌اند):

مما تواترَ حدیثُ مَنْ کَذَبْ وَمَنْ بَنَی للهِ بیتاً واحْتَسَبْ
ورؤیةٌ شَفَاعَةٌ والْحَوضُ وَمْسُحُ خُفَّیْنِ وَهذی بَعْضُ

یعنی: از جمله‌ی آنچه که به تواتر رسیده‌اند عبارتند از؛ حدیث (من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار[۶]؛ هر کس از روی عمد به من دروغی را نسبت دهد ، جایگاه خود را در آتش دوزخ فراهم ببیند) و حدیث (من بنی لله مسجدا من ماله بنی الله له بیتا فی الجنة[۷]؛ کسی که‌از مالش مسجدی برای رضای خدا بسازد خداوند برای او خانه‌ای در بهشت مهیا می‌کند) و حدیث رویت باری تعالی در بهشت و احادیث شفاعت در روز قیامت و حدیث حوض پیامبر صلی الله علیه وسلم و حدیث مسح بر خفین در وضو.

ج) حکم احادیث متواتر:
هر دو نوع متواتر موارد زیر را فایده می‌رسانند:
اول: علم؛ یعنی قطع و یقین به صحت حدیث نسبت به کسی که‌از او نقل شده‌است.[۸]

دوم: عمل به مدلول حدیث؛ یعنی اگر حدیث، بازگوینده‌ی خبری بود، تصدیق می‌شود و اگر دربرگیرنده‌ی طلب و امری بود، تطبیق خواهد شد.

دوم–آحاد:

الف) تعریف: هر حدیثی که متواتر نباشد، آحاد گویند.[۹]

ب) احادیث آحاد به‌اعتبار تعداد طرق آنها به سه دسته تقسیم می‌شوند:
مشهور و عزیز و غریب.

۱– مشهور: حدیثی است که حداقل سه راوی (یا بیشتر) آنرا روایت کرده باشند، اما به حد تواتر نرسیده باشد.

مثال برای حدیث مشهور: این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده».[۱۰] یعنی: مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از زبان و دست او در امان باشند.[۱۱]

۲– عزیز: حدیثی که (حداقل در یکی از طبقات سند) فقط دو نفر آنرا روایت کرده باشند، عزیز گویند. [کمتر از دو نفر در یکی از طبقات، بعنوان عزیز محسوب نمی شود.][۱۲]

مثال برای حدیث عزیز: این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم : «لا یؤمن أحدکم حتی أکون أحب إلیه من ولده ووالده والناس أجمعین».[۱۳] یعنی: هیچ کس از شما ایمان (کامل) ندارد، تا آنکه من نزد او محبوب‌تر از فرزند و پدر و همه‌ی مردم باشم.[۱۴]

۳– غریب: حدیثی که فقط یک نفر آنرا روایت کرده است.

مثال برای حدیث غریب: این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم : «إنما الأعمال بالنیات وإنما لکل امرئ ما نوی... الحدیث».[۱۵] یعنی: اعمال به نیت ها بستگی دارند و با هر کس مطابق نیتش رفتار می‌شود.. تا آخر حدیث.

این حدیث را فقط عمر ابن خطاب رضی الله عنه‌از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌است، و کسی از عمر روایت نکرده بجز علقمه بن وقاص، و کسی از علقمه روایت نکرده بجز محمد بن ابراهیم التیمی، و کسی از محمد روایت نکرده مگر یحیی بن سعید انصاری، و همگی آنها (که از عمر رضی الله عنه روایت کرده‌اند) جزو تابعین هستند، و سپس جماعت زیادی از یحیی روایت کرده‌اند.[۱۶]

ج) احادیث آحاد به‌اعتبار درجه و رتبه‌ی آنها به پنج قسم تقسیم می‌شوند:
صحیح لذاته، صحیح لغیره، حسن لذاته، حسن لغیره، و ضعیف.[۱۷]

۱– صحیح لذاته: حدیثی را که راوی عادل و ضابط (از ابتدا تا انتهای سند)، و با سندی متصل و سالم از هرنوع شذوذ[۱۸] و علت قادحی روایت کرده باشد، صحیح لذاته گویند.[۱۹]

مثال برای صحیح لذاته: این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم: «من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین».[۲۰]

یعنی: خداوند به هرکس اراده خیرداشته باشد او را دردین آگاهی میدهد. بخاری ومسلم روایت کرده‌اند.

و صحت یک حدیث با یکی از امورات سه گانه‌ی زیر شناخته می‌شود:

اول: هرگاه حدیث در کتابی باشد که‌التزام شده تا جز احادیث صحیح در آن گردآوری نشود (مصنف آن ملتزم به گردآوری احادیث صحیح باشد) و مصنف آن از جمله کسانی باشد که به قول او در تصحیح حدیث اعتماد می‌شود؛ مانند صحیح بخاری و مسلم.

دوم: هرگاه‌ی کی از امامان و ائمه که به قول وی در مورد تصحیح احادیث اعتماد می‌شود و به تساهل در آنها مشهور نیست، بر صحت حدیث تاکید کرده باشد.[۲۱]

سوم: به راویان حدیث و تخریج آنها نظر افکنده می‌شود، چنانکه تمامی شروط صحت حدیث در آن وجود داشت، حکم به صحت حدیث می‌شود.[۲۲]

۲– صحیح لغیره: هرگاه حدیث حسن لذاته، دارای طرقهای روایت متعدد باشد، صحیح لغیره خواهد شد.[۲۳]

مثال برای حدیث صحیح لغیره: حدیث عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما که پیامبر صلی الله علیه وسلم وی را امر نمود تا لشکری را تجهیز نماید، به‌اندازه‌ی کافی شتر وجود نداشت، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی فرمود: «ابتع علینا إبلاً بقلائص من قلائص الصدقة إلی محلها».[۲۴] یعنی: برو و شتری را به قرض ماده شترهای جوانی که‌از محل زکات گرفته می‌شوند برای ما بگیر. پس او نیز شتری را با دو یا سه شتر به قرض می‌آورد.[۲۵]

این حدیث را امام احمد از طریق محمد بن اسحاق، و بیهقی نیز از طریق عمرو بن شعیب روایت کرده‌اند، و هر یک از این دو طریق به تنهایی رتبه‌ی حسن را دارند، اما به مجموع دو طریق، حدیث به رتبه‌ی صحیح لغیره‌ارتقاء می‌یابد.

و از این جهت به آن صحیح لغیره می‌گویند، زیرا اگر به تنهایی به هر یک از دو طریق روایت نظر بیاندازیم متوجه خواهیم شد که هیچکدام به رتبه‌ی صحیح نمی رسند، اما اگر به مجموع آنها نظر کنیم، حدیث قوی می‌شود تا جائیکه می‌توان به آنها صحیح (لغیره) گفت.[۲۶]

۳– حسن لذاته: حدیثی را که راوی عادل ولی با قوت ضبط خفیف، و با سندی متصل و سالم از هرنوع شذوذ و علت قادحی روایت کرده باشد، حسن لذاته گویند.

پس بین حدیث حسن لذاته و بین صحیح لذاته تفاوتی وجود ندارد بجز آنکه در حدیث حسن لذاته ویژگی ضابط بودن راوی خفیف تر از صحیح لذاته‌است.[۲۷]

مثال برای حدیث حسن لذاته: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مفتاح الصلاة الطهور وتحریمها التکبیر وتحلیلها التسلیم».[۲۸] یعنی: کلید و مقدمه‌ی نماز وضو، و داخل شدن به آن گفتن تکبیرة الاحرام، و خارج شدن از آن سلام دادن است.

و از جمله‌احادیثی که گمان حدیث حسن در آن می‌رود؛ احادیثی است که تنها ابوداود روایت کرده‌است[۲۹]، چنانکه‌ابن صلاح به آن اشاره کرده‌است.[۳۰]

۴– حسن لغیره: هرگاه حدیث ضعیف دارای طریق های روایت متعدد باشد بگونه‌ایکه بعضی از روایتها (ضعف) بعضی دیگر را جبران کنند، و در بین راویان فرد کذاب یا متهم به کذب وجود نداشته باشد، در آنصورت حدیث را (به مجموع طرق) حسن لغیره گویند.[۳۱]

مثال برای حدیث حسن لغیره: حدیث عمر ابن خطاب رضی الله عنه که گفت: «کان النبی صلّی الله علیه وسلّم إذا مد یدیه فی الدعاء لم یردهما حتی یمسح بهما وجهه».[۳۲]

یعنی: هرگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم دستهایش را برای دعا بلند می‌کرد، تا صورتش را با دستهایش مسح نمی کرد، بر نمی گرداند.

این حدیث را ترمذی آورده‌است، و حافظ ابن حجر در «بلوغ المرام» می‌گوید: حدیث دارای شواهد دیگری نزد ابوداود و دیگران است، و مجموع آنها حکم می‌کند که حدیث حسن باشد.[۳۳]

و به آن حسن لغیره می‌گویند؛ زیرا اگر به تنهایی به هرکدام از روایتها نظر بیافکنیم متوجه خواهیم شد که هیچکدام به مرتبه‌ی حسن نمی رسند، اما اگر به مجموع آنها نگاه کنیم قوی خواهند شد تا جائیکه به رتبه‌ی حسن می‌رسند.

۵– حدیث ضعیف: هر حدیثی که شروط صحیح و حسن را نداشته باشد، ضعیف گویند.[۳۴]

مثال برای حدیث ضعیف: حدیث «إحترسوا من الناس بسوء الظن»؛ یعنی: خودتان را با سوء ظن داشتن از دست مردم در امان بدارید.[۳۵]

و از جمله منابعی که محل گمان احادیث ضعیف است: احادیثی را که عقیلی یا ابن عدی یا خطیب بغدادی، یا ابن عساکر در تاریخ خود یا دیلمی در «مسند الفردوس» به تنهایی آورده‌اند، و همچنین احادیثی را ترمذی حکیم[۳۶] در «نوادر الأصول» یا حاکم و ابن جارود در تاریخ خود به تنهایی آورده‌اند.

د) اخبار آحاد – بجز احادیث ضعیف – فواید زیر را می‌رسانند:

اول؛ ظن، یعنی صحت نسبت حدیث آحاد به کسی که از وی نقل شده‌است ترجیح داده می‌شود (نه عدم صحت آن)[۳۷]، و البته‌این امر بر حسب مراتب حدیث که سابقا بیان گردید مختلف است، و گاهی احادیث آحاد – هرگاه قرائن و اصول به آن شهادت دهند – مفید علم واقع می‌گردند (یعنی از حالت ظن به‌ی قین مبدل می‌گردند)[۳۸].

دوم؛ عمل به مدلول آنها، یعنی اگر حدیث آحاد خبری را برساند باید تصدیق شوند، و اگر امر و نهی بودند باید اجرا شوند.[۳۹]

اما احادیث ضعیف هیچکدام؛ نه ظن و نه عمل را فایده نمی رسانند[۴۰]، و جایز نیست که آنها را بعنوان دلیل (شرعی) معتبر دانست، و همچنین جایز نیست که آنها را بدون بیان ضعفشان – بجز در ترغیب و ترهیب[۴۱] روایت نمود، البته برخی در روایت احادیث ضعیف با وجود شروط سه گانه‌ی زیر، تساهل کرده‌اند:

۱– ضعف آن نباید شدید باشد.

۲– باید اصل عملی که ترهیب و ترغیب در آن ذکر شده‌است، ثابت باشد.

۳– شخص نباید معتقد باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن حدیث ضعیف را فرمایش کرده‌است.

و بر این اساس ذکر احادیث ضعیف در ترغیب چنین فایده می‌رساند: تشویق نفس بر انجام عملی که ترغیب شده‌است به‌امید رسیدن ثواب آن عمل، سپس یا ثواب خواهد رسید و یا در غیر اینصورت اجتهاد او در عبادت ضرری به وی نمی رساند، و ثواب اصلی که بر انجام عمل امر شده مترتب است از او فوت نخواهد شد. و فَایده‌ی ذکر آن در ترهیب؛ تنفر نفس از انجام عملی که‌از آن بیم داده شده‌است از ترس افتادن در عقاب آن عمل، و اگر از آن اجتناب ورزید ضرری نکرده‌است هرچند آن عقاب موجود نباشد.

زیرنویسها:

[۱] – این تقسیم بندی جمهور علما بغیر از حنفیه‌است، بر طبق تقسیم بندی جمهور، احادیث یا متواتر هستند یا آحاد، و آحاد نیز خود به سه قسمت غریب، عزیز و مشهور تقسیم می‌شود. اما در تقسیم بندی حنفیه‌احادیث به سه قسم متواتر، مشهور و آحاد تقسیم می‌شوند و آنها مشهور را از آحاد جدا کرده‌اند. همچنین حنفیه در تعریف حدیث مشهور با جمهور اختلاف دارند که بعدا هر دو تعریف را ذکر می‌کنیم.

[۲] – منظور از روایت حدیث توسط جماعتی اینست که؛ تعداد زیادی از راویان از طرق مختلف آنرا نقل کرده باشند و باید این کثرت در تمامی طبقات سند وجود داشته باشد.

با توجه به تعریف حدیث متواتر در می‌یابیم که باید چهار شرط وجود داشته باشد تا ما روایتی را متواتر بنامیم:

الف: باید تعداد طرق روایت زیاد باشد، و جمع کثیری آنرا روایت کرده باشند.

ب: کثرت نقل راویان باید در تمامی طبقات سند باشد؛ و منظور از طبقات سند، یعنی طبقه‌ی صحابی و طبقه‌ی تابعین و طبقه‌ی تابع تابعین، بر این اساس در حدیث متواتر بایستی در هر طبقه تعداد زیادی راوی باشند که آنرا نقل کرده باشند، پس اگر بعنوان مثال در طبقه‌ی تابعین فقط یک یا دو نفر آنرا روایت کرده باشند هرچند در طبقات دیگر چنین نباشد، حدیث متواتر نخواهد بود.

(دکتر عبدالکریم زیدان در «الوجیز فی اصول الفقه» (ص۱۷۰) می‌گوید: «هیچ حدیثی بعد از سه قرن اول بعنوان متواتر و مشهور معتبر نیست، زیرا سنت در این عصور تدوین شده و سپس بین مردم مشهور و شایع شده و جماعتی از جماعتی دیگر نقل کرده‌اند.». منظور اینست که در تواتر شرط کثرت راویان تا سه طبقه‌ی صحابی، تابعی و تابع تابعین ضروری است، و بعد از آنها اگر کثرت باشد یا نباشد مهم نیست، و اگر حدیثی در بعد از این قرون مشهور گشت، بعنوان حدیث مشهور و متواتر معتبر نیست.)

ج: راویان توافق و هماهنگی نکرده باشند تا دروغ سازی نمایند و امکان این امر منتفی باشد. و این امر زمانی ایجاد می‌شود که ناقلان حدیث از بلاد و مذاهب و مختلف باشند.

د: خبری را که مستند می‌کنند باید حسی باشد. یعنی امکان حس نقل وجود داشته باشد؛ مثلا از عباراتی همچون (سمعنا، رأینا، لمسنا یا ...) برای روایت خود استفاده کرده‌اند و به مخاطب می‌فهماند که آن خبر را خود دیده‌ی ا شنیده‌ی ا حس کرده‌است. بنابراین اگر علم و نقل راویان مستند به‌ی ک امر عقلی غیر محسوس باشد، تواتر محقق نخواهد شد؛ مثلا اگر تمامی راویان از حدوث عالم خبر دهند، این خبر بعنوان متواتر پذیرفته نیست و هیچ حجیتی دارد.

تعداد طرق روایت در حدیث متواتر:

در مورد تعداد طرق روایت متواتر آرای مختلفی وجود دارد؛ عده‌ای گفته‌اند حداقل تعدادی که تواتر بوسیله‌ی آن ثابت می‌شود چهار نفر است و دلیل گفته‌ی خود را آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی نور دانسته‌اند که در مورد شهادت بر زنا است: «لَوْلَا جَاؤُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» (چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟). بعضی گفته‌اند حداقل پنج نفر است، چنانچه در آیه‌ی ملاعنه آمده‌است (سوره‌ی نور ۶–۹). و بعضی گفته‌اند که ده نفر است، زیرا کمتر از ده نفر آحاد شمرده می‌شود. و عده‌ای گفته‌اند باید دوازده نفر باشند به دلیل این آیه‌ی مبارکه: «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا» (مائده –۱۲). « و از آنها (بنی اسرائیل)، دوازده نقیب [گواه و شاهد قوم] برانگیختیم». و بعضی گفته‌اند که بیست نفر باشد، به دلیل این آیه‌ی مبارکه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِئَتَيْنِ» (انفال –۶۵). «ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند». و بعضی دیگر گفته‌اند چهل نفر باشد، به موجب این آیه‌ی مبارکه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (انفال –۶۴). «ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که‌از تو پیروی می‌کنند، برای حمایت تو کافی است» که تعداد مومنان به هنگام نزول این آیه به چهل نفر رسیده بود. و بعضی گفته‌اند که هفتاد نفر باشند، به موجب این آیه‌ی مبارکه: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا» (اعراف –۱۵۵) «موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید». و بعضی گفته‌اند باید به تعداد مجاهدان جنگ بدر باشد یعنی ۳۱۳ نفر.

تمامی این استدلالها هرچند از قرآن کریم اقتباس شده‌است، اما دلالت صریحی ندارند، زیرا در هریک از آنها خصوصیت و رابطه‌ای با حادثه‌ای خاص وجود دارد. هرچند بعضی گفته‌اند راجح آنست که حداقل طرق از ده کمتر نباشد، ولی جمهور معتقدند که تعداد طرق متواتر محصور به عدد معینی نیست و مهم کثرت طرق در جمیع طبقات سند است. حافظ ابن حجر رحمه‌الله می‌گوید: «تعیین تعداد راویان معنایی ندارد، و رأی صحیح همین است». و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «متواتر عدد محصوری ندارد، بلکه هرگاه نسبت به‌اخبار مخبرین علم حاصل شد، خبر متواتر خواهد بود.» (نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث، دکتر محمود طحان ص ۲۱، و علوم الحدیث؛ دکتر صبحی صالح، ترجمه‌ی دکتر عادل نادرعلی، ص ۱۱۳ و «مجموع الفتاوی» (۴۰/۱۸–۴۱)).

[۳] – نگاه کنید به: بخاری (۱۲۹۱) کتاب جنائز ، ۳۴– باب منع نوحه خوانی بر میت از حدیث مغیره. و همچنین در بخاری (۱۱۰) کتاب علم ، ۳۸– باب گناه کسی که به پیامبر صلی الله علیه وسلم دروغ ببندد. و در مقدمه‌ی مسلم (۳)، ۲– باب سختی دروغ بر رسول الله صلی الله علیه وسلم. و در فتح الباری از (۲۰۳/۱) به بعد. (و ابو داود (۳۶۵۱)، وترمذی (۲۶۶۱) ، وابن ماجه (۳۰ ، ۳۷) ، وأحمد (۱۵۹/۲)).

[۴] – بیشتر از هفتاد و دو تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم این حدیث را از ایشان نقل کرده‌اند.

[۵] – در این نوع تواتر، هماهنگی الفاظ شرط نیست، بلکه مهم هماهنگی در معناست و لذا گاها احادیثی را می‌بینیم که مربوط به قضیه های مختلف هستند و خود متواتر نیستند، اما اگر به مجموع احادیث نگاه کنیم متوجه خواهیم شد که قدر مشترکی دارند و در همه‌ی آن احادیث یک مسئله مشترک است، بنابراین در این مواقع گویند به‌اعتبار مجموع طرق آن قدر مشترک به تواتر معنایی رسیده‌است. بعنوان مثال احادیث مربوط به بالا بردن دست ها در هنگام دعا؛ که در این باره نزدیک به‌ی کصد حدیث از پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد شده ولی هریک در باره‌ی قضیه‌ی مختلفی هستند که خود به تواتر نرسیده‌است، اما همگی آن یکصد حدیث دارای یک مسئله‌ی مشترک هستند و آن بالا بردن دست ها هنگام دعا توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم است، لذا می‌گوییم که بالابردن دست ها در هنگام دعا به تواتر معنایی رسیده‌است. (نگاه کنید به: تدریب الراوی، ج ۲– ص ۱۸۰).

البته در مورد بالابردن دستها در هنگام دعا باید به‌ی ک نکته توجه نمود، و آن اینکه؛ هرچند بالابردن دستها هنگام دعا به تواتر معنوی رسیده‌است، اما این امر به‌این معنا نیست که در هرحالتی که باشیم می‌توانیم هنگام دعا دستهای خود را بالا ببریم؛ شیخ عبدالعزیز ابن باز رحمه‌الله در این خصوص می‌گوید: «بلند کردن دستها از اسباب اجابت است، مگر در جاهایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم دستهایش را بلند نکرده‌است، پس ما در آنجا وقتی که دعا کنیم دست هایمان را بلند نمی کنیم. مانند دعا در خطبه جمعه، که پیامبر صلی الله علیه وسلم دستهایش را بلند نکرده مگر آنکه در جمعه برای طلب باران دعا کند که دستهایش را بلند کند..همچنین بعد از سلام در نمازهای پنجگانه پیامبر صلی الله علیه وسلم اذکار را می‌خواند و دست هایش را بلند نمی کرد، پس ما در اینجا با اقتدا به پیامبر صلی الله علیه وسلم دست هایمان را بلند نمی کنیم. اما در جاهایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم دست هایش را بلند کرده، سنّت این است که با تأسی از ایشان دست ها بلند شوند، چون بلند کردن دستها در دعا از اسباب اجابت است، و همچنین جاهایی که مسلمان دعا می‌کند و در آن جا بلند کردن و بلند نکردن دستها از پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت نیست دست ها را بلند می‌کنیم؛ بر اساس احادیثی که بر این دلالت می‌کند که بلند کردن دستها از اسباب اجابت است». (مجموع فتاوی و مقالات متنوعة (۱۲۴/۶، ۱۲۵)).

[۶] – این حدیث، متواتر لفظی است نه معنوی.

[۷] – این لفظ را ابن ماجه روایت کرده‌است، حدیث، متواتر معنوی است و در این نوع تواتر الفاظ متفاوت هستند لذا این حدیث با الفاظ دیگری نیز روایت شده‌است، مثلا بخاری با این لفظ روایت نموده: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللهِ، بَنَى اللهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ».(بخاری: ۴۵۰) یعنی: «هرکس برای خوشنودی خدا مسجدی بنا کند، خداوند خانه‌ای مانند آن، در بهشت برای وی بنا خواهد کرد». دیگر منابع: بخاری (۴۳۹)، مسلم (۵۳۳)، ترمذی (۳۱۸)، ابن ماجه (۷۳۶)، أحمد (۷۰/۱)، دارمی (۱۳۹۲).

[۸] – در مورد حدیث متواتر گفته می‌شود: «المتواتر یفید العلم الضروری». یعنی احادیث متواتر ضرورتا صحیح هستند و علم ما به صحت آنها بصورت یقینی است نه ظنی؛ و بر همین مبنا در حدیث متواتر از رجال و سند آن بحثی نمی شود، بلکه عمل به آن بدون بررسی در صحت و سقم حدیث لازم است، پس مادامیکه حدیثی شرایط متواتر را داشته باشد، دیگر لازم نیست از صحت یا ضعف حدیث پرسیده شود و مستقیما به آن عمل می‌شود. و هیچگونه‌اختلافی در اینکه هر دو نوع متواتر لفظی و معنایی موجب قطع و یقین هستند وجود ندارد، بر خلاف احادیث آحاد که در مورد آنها گفته می‌شود: «الآحاد یفید العلم النظری»؛ یعنی احادیث آحاد محل بحث و نظر هستند و صحت آنها یقینی نیست و ممکن است صحیح یاحسن یا ضعیف باشند، و لازم است در مورد سند و متن آنها نظر شود مبادا حدیث ضعیف باشد، اما چنانکه پس از بحث و بررسی در سند و رجال و متن حدیث ثابت گردید که حدیث صحیح (یا حسن) است؛ در آنصورت بمانند متواتر افاده‌ی یقین و عمل می‌رسانند و باید به مدلول آنها عمل شوند یا تصدیق گردند. البته‌اهل حدیث در مورد قطعی یا ظنی بودن آحاد اختلاف دارند؛ اما بیشتر ائمه‌ی حدیث بر قطعیت آنها (پس از اثبات صحت یا حسن بودن حدیث) معتقد هستند و گویند حدیث آحادی که خواه شیخین یا غیر آنها روایت کرده باشند که به درجه‌ی صحت یا حسن رسیده‌اند بمانند متواتر قطع و یقین را می‌رسانند چه در احکام و چه در عقاید.

[۹] – چنانکه در حدیثی شروط تواتر بوجود نیامده باشد، در آنصورت گویند حدیث متواتر نیست بلکه آحاد است. اما در نظر حنفیه، آحاد عبارتست از هر حدیثی که غیر از متواتر و مشهور (با تعریف مورد نظر آنها) باشد.

همانطور که سابقا اشاره شد؛ حدیث آحاد افاده‌ی علم نظری می‌رساند. یعنی مادامیکه حدیث متواتر نباشد، لازم است جهت کشف صحت یا ضعف حدیث، در مورد سند و متن آن بحث و بررسی شود تا معلوم گردد که آیا حدیث مقبول است یا مردود. بر طبق رأی جمهور علما ازجمله شافعیه و حنابله و ظاهریه و تعداد زیادی از علمای مذاهب دیگر، اگر پس از بررسی معلوم گشت که حدیث به درجه‌ی مقبولیت رسیده‌است، در آنصورت بمانند متواتر عمل به آن ضروری است، و البته گفته‌اند که علم به آن ظنی است ولی به مدلول آن عمل می‌شود چه در احکام و چه در عقاید، و این مذهب صحیح است. و برخی دیگر از جمله ظاهریه گفته‌اند که‌احادیث آحاد بمانند متواتر قطعی الثبوت هستند، و بنظر می‌رسد که راجح نیز همین رأی باشد، یعنی اگر حدیث صحیح یا حسن باشد، بمانند تواتر یقینی خواهد بود. (و همین رأی به‌امام احمد منتسب است).

اما برخی از علمای مالکیه و حنفیه، علاوه بر شرط صحیح یا حسن بودن حدیث، شروط دیگری را نیز جهت عمل به‌احادیث آحاد منضم کرده‌اند. البته ناگفته نماند که تمامی مذاهب اجماع دارند بر اینکه حدیث آحاد حجت است و بر تمامی مسلمانان واجب است که به آن عمل کنند، ولی اختلاف آنها بر شروط قبولی حدیث آحاد است.

دسته‌ای از علمای مالکیه و حنفیه، علاوه بر شروط مذکور توسط جمهور که فقط شرط رسیدن حدیث به درجه‌ی صحیح و حسن را مبنای عمل به‌احادیث آحاد می‌دانستند، شروط دیگری را نیز ذکر کرده‌اند، که در اینجا به‌اختصار مهم ترین آنها را یادآور می‌شویم:

شروط مالکیه برای قبول حدیث آحاد:

۱– حدیث آحاد نباید مخالف با عمل اهل مدینه باشد. زیرا از نظر آنها عمل اهل مدینه به مثابه‌ی حدیث متواتر است، زیرا اهل مدینه‌اعمال دینی خود را از گذشتگان خود و از پیامبر صلی الله علیه وسلم به‌ارث برده‌اند، بنابراین عمل آنها بمنزله‌ی سنت متواتر است و متواتر بر آحاد تقدم دارد. و بر

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

همین مناست که‌امام مالک رحمه‌الله حدیث «المتبایعان بالخیار حتی یتفرقا : فروشنده و خریدار تا زمانی که‌از هم جدا نشده‌اند حق خیار و پشیمانی دارند.» را نپذیرفته و در باره‌ی این حدیث گفته: «در مورد این حدیث حد معروف و امر عمل شده‌ای نزد ما وجود ندارد».

۲- خبر آحاد نباید مخالف با اصول ثابت و قواعد رعایت شده در شریعت باشد. و بر این اساس حدیث مصراة (حیوانی که شیرش را ندوشند) را نپذیرفته‌اند، و آن روایتی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمود: «لا تصروا الابل والغنم فمن ابتاعها فهو بخیر النظرین بعد أن یَحلبها، إن شاء أمسک وإن شاء ردها وصاعا من تمر» (بخاری و مسلم).

یعنی: «شیر را در پستان شتر و گوسفند (به قصد جلب توجه مشتری) ذخیره نکنید، هر کس چنین حیوانی را خریداری کرد بعد از اینکه آنرا دوشید، اختیار دارد که آنرا نگه دارد و یا به صاحبش برگرداند، و یک صاع خرما (در برابر شیری که دوشیده‌است) به صاحبش بدهد».

و گفته‌اند که‌این حدیث مخالف با اصل «الخراج بالضمان» است. بر اساس این اصل، هرگاه عقد بیع فسخ شد و کالای فروخته شده فایده‌ای و بهره‌ای داشت، در آن مدت که نزد مشتری بوده و بهره‌از آن حاصل شده، آن فایده‌از آن مشتری است. از عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «الخراج بالضمان»؛ خراج ضمانت دارد یعنی منافع در مقابل ضمانت. (به روایت امام احمد و صاحبان سنن و تصحیح ترمذی). یعنی منفعت و سودی که‌از کالا نزد مشتری حاصل میشود، از آن مشتری است، چون مشتری ضامن آن کالا است و اگر تلف شود به عهده‌او است، پس سودش نیز از آن کسی است که ضامن آن است. برای مثال اگرکسی حیوانی خرید و چند روزی از آن بهره‌ای برد، سپس در آن عیبی آشکار شد، که بقول اهل خبره مربوط به زمان پیش ازبیع است، مشتری حق دارد که‌این بیع را فسخ کند و این بهره حاصله‌از آن اوست، بدون اینکه بابت آن چیزی به فروشنده پس بدهد.

شروط حنفیه برای قبول حدیث آحاد:

۱- سنت آحاد نباید متعلق به‌اموری باشد که وقوع آن زیاد است (کثیرالوقوع باشد)، زیرا چنین اموری (یعنی امورات کثیرالوقوع) لازمند تا از طریق سنت متواتر یا مشهور نقل گردند، پس اگر این امورات از طریق متواتر و مشهور نقل نشوند بلکه نقل آنها از طریق آحاد باشد، پس این دلالت بر عدم صحت حدیث دارد! مثال آن حدیث «رفع یدین در نماز» است و گفته‌اند حدیث رفع یدین از طریق آحاد وارد شده‌است، در حالیکه رفع یدین جزو اموراتی است که به دلیل تکرار نمازهای یومیه در هر روز نیاز به تکرار آن زیاد خواهد بود، پس چون از طریق آحاد روایت شده مقبول نیست!

۲- نباید مخالف قیاس صحیح و اصول و قواعد ثابت در شریعت باشد، و البته‌این حکم برای زمانی است که راوی حدیث فقیه نباشد، زیرا اگر چنین باشد ممکن است او حدیث را با معنی آن روایت کند نه لفظ آن، و لذا قسمتی از معنای حدیث را حذف می‌کند. بنابراین لازمست جهت احتیاط – چنانکه حدیث مخالف با اصول عامه و قیاس صحیح باشد، آنرا نپذیرفت. و بر همین اساس است که حنفیه نیز همانند امام مالک حدیث مصراة را نپذیرفتند، زیرا راوی آن حدیث ابوهریره رضی الله عنه‌است که در نزد آنها او فقیه نیست و از طرفی آن حدیث از نظر آنها مخالف با اصول و قواعد مقرر همانند «الخراج بالضمان» است.

۳- راوی حدیث آحاد نباید خود بر خلاف آن حدیث عمل نماید، زیرا عمل او (در ترک آن) دلیل بر نسخ آن یا وجود دلیل دیگری خواهد بود، یا بیانگر آنست که معنای حدیث بر خلاف مراد روایت شده‌است. و مثال آنرا حدیث روش پاک کردن نجاست آب دهان سگ آورده‌اند؛ چنانکه‌از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «طهور إناء أحدکم إذا ولغ فیه‌الکلب أن یغسله سبع مرات أولاهن بالتراب» (مسلم ۱۷۹). یعنی: «روش پاک کردن ظرف (کاسه) یکی از شما، زمانی که سگ در آن لیسید، چنین است که باید هفت بار آن را بشوید، که بار اول با خاک باشد». و آنها این حدیث را نپذیرفته‌اند، و گفته‌اند که راوی حدیث، خود هرگاه سگ ظرف را لیس می‌زد، آنرا فقط سه بار می‌شست.

اما در نهایت باید گفت؛ هرچند شروطی که مالکیه و حنفیه برای عمل به حدیث آحاد آورده‌اند، باعث اطمینان بیشتر بر صحت حدیث است، اما رای آنها مرجوح است و رای راجح قول جمهور یعنی شافعیه و حنابله و ظاهریه‌است. یعنی هرگاه حدیث به رتبه‌ی صحیح یا حسن رسید، پس تبعیت از آن لازم است، حال چه آن حدیث موافق عمل اهل مدینه باشد یا نباشد، و چه موافق اصول مقرر و قیاس باشد یا نباشد، و یا راوی آن بدان عمل کرده باشد یا خیر، و چه حدیث در مورد امورات کثیر الاتفاق باشد یا غیر آن، زیرا اولا اهل مدینه قسمتی از امت اسلام هستند نه کل آن پس عمل آنها نمی تواند بر تمام امت حجت باشد، ثانیا عبرت بر حدیثی قرار می‌گیرد که راوی آنرا روایت می‌کند نه بر عملی که راوی به آن عمل می‌کند، زیرا ممکن است گاهی فرد راوی به سبب خطا یا نسیان و یا تأویل بر خلاف روایت خود عمل نماید و او معصوم نیست. همچنین اگر حدیث مخالف با اصول باشد نمی توان آنرا مردود دانست، زیرا در این حالت حدیث بعنوان اصلی قائم به ذات خود معتبر و در دایره‌ی آن به آن عمل می‌شود، همانطور که در بیع السلم اینگونه‌است؛ با وجود آنکه سلم معامله‌ای معدوم است و طبق اصول، معامله‌ی معدوم صحیح نیست ولی سلم بعنوان راهکار شریعت بجای معامله‌ی ربا و رخصتی برای مسلمانان در بیع جایز شده‌است. همچنین گفته‌ی حنفیه مبنی بر مقبولیت آحاد در امورات قلیل الوقوع و عدم مقبولیت در امورات کثیرالوقوع، گفته‌ی نادرستی است، زیرا نیاز به شناخت حکم اموراتی که کم روی می‌دهند بمانند نیاز شناخت احکامی هستند که زیاد روی می‌دهند، و گاها بسیار بوده که هر دو صنف امورات توسط احادیث آحاد نقل می‌شوند. همچنین قول آنها در رد حدیث آحاد راویی که فقیه نیست، مردود است، زیرا راویان حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم ملازم و در معیت ایشان بوده‌اند و آنها با زبان عربی و اسالیب آن آشنا بوده‌اند و همین برای تفقه آنها کافیست.

بنابراین بر طبق رای صحیح و راجح، مادامیکه حدیث صحیح یا حسن باشد، بعنوان یکی از مصادر شریعت و یکی از ادله‌ی احکام معتبر است و در عقاید هم به آن عمل می‌شود و بر طبق رای صحیح تر، حدیث آحاد صحیح یا حسن افاده‌ی علم یقینی خواهد بود.

(نگاه کنید به: الوجیز فی اصول الفقه؛ دکتر عبدالکریم زیدان، ص۱۷۰-۱۷۶).

اما مؤلف این کتاب در «شرح نظم الورقات» چنین می‌گوید: «هرگاه حدیث از طریق واحدی روایت شد و حکم آن ثابت گردید، عمل به آن حدیث بر ما واجب می‌شود. و ما نمی گوییم چون این حدیث آحاد است پس به آن عمل نمی کنیم، بلکه می‌گوییم: این خبر صحیح است، پس عمل به آن نیز واجب است.» و باز می‌گوید: «صحیح آن است که‌احادیث آحاد موجب علم هستند البته با وجود قرائن دیگری، پس هرگاه قرینه‌ای یافت شود که دلالت کند بر اینکه رسول صلی الله علیه وسلم آن حدیث را فرموده‌ی ا انجام داده، پس حدیث موجب علم (یقینی) می‌شود.» باز می‌گوید: «صواب این است که‌اصل در احادیث آحاد جز مفید ظن نیست، اما گاهی اوقات احادیث آحاد با وجود قرائنی مفید علم (یقینی) خواهند بود، به عنوان مثال اگر حدیث در صحیحین باشد؛ در حالیکه (می دانیم) علما بر مکانت این دو کتاب اتفاق کرده‌اند و اینکه‌امام بخاری و مسلم امام اهل حدیث هستند و امت احادیث (این دو کتاب را) به عنوان قبول پذیرفته‌اند، اگر به طریق آحاد به دست ما برسد، بدون شک این حدیث افاده‌ی علم را می‌رساند. مثلا حدیث عمر رضی الله عنه: «إنما الأعمال بالنیات وإنما لکل امرئ ما نوی»، این حدیث جزو اخبار آحاد و بلکه آحاد آحاد است، زیرا انتهای سند آن غریب است (یعنی فقط یک صحابی- عمر رضی الله عنه – آنرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده‌است) ولی با این وجود هیچ شکی نداریم (ظنی نداریم) که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا فرموده‌است با وجود اینکه می‌دانیم حدیث آحاد است. و لذا ما می‌گوییم: علم ما به‌این فرموده‌ی پیامبر: «إنما الأعمال بالنیات وإنما لکل امرئ ما نوی»، مانند علم ما به‌این فرموده‌ی ایشان است که می‌فرماید: «من کذب علیَّ مُتعمداً فلیتبوَّأ مقعدَه من النار» در حالیکه حدیث اولی آحاد است و حدیث دو م متواتر. بر این اساس می‌گوییم: نزد برخی از علما خبر آحاد جز ظن فایده نمی رساند، ولی صواب این است که‌اگر همراه با قرینه‌ای باشد فایده‌ی علم می‌رساند و ابن حجر نیز در «النخبة» به آن تصریح کرده‌است. و این قول را شیخ الاسلام ابن تیمیه رحما الله و ابن صلاح و غیر آنها از محققین است که خبر آحاد با وجود قرائن مفید علم است.» (شرح نظم الورقات فی أصول الفقه؛ محمد بن صالح العثیمین، ص ۱۸۲-۱۸۴).

پس متوجه می‌شویم که در مورد ثبوت احادیث آحاد سه قول وجود دارد: جمهور گفته‌اند که ظنی الثبوت است، و عده‌ای مانند ظاهریه گفته‌اند که بمانند قرآن و احادیث متواتر قطی الثبوت است، ولی بعضی دیگر مانند شیخ الاسلام ابن تیمیه و مؤلف کتاب حاضر و بعضی دیگر از علما گفته‌اند که هرگاه حدیث آحاد دارای قرائنی بود، قطعی الثبوت است در غیر اینصورن علم به آن ظنی است.

[۱۰] – روایت بخاری (۱۰) کتاب إیمان، ۴- باب مسلمان کسیست که مسلمانان دیگر از زبان و دست او در امان باشند. ومسلم (۴۰) کتاب إیمان ، ۴۱- باب بیان تفاضل إسلام و اینکه کدام امور آن افضل است .. از حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص . و روایت بخاری (۱۱) کتاب الإیمان، ۵- باب کدام امور اسلام افضل است. ومسلم (۴۲) کتاب إیمان ، ۱۴- باب تفاضل إسلام و اینکه کدام امور آن افضل است.. از حدیث أبو موسی أشعری. و روایت مسلم (۴۱) کتاب إیمان، ۱۴- باب بیان تفاضل إسلام و اینکه کدام امور آن افضل است، از حدیث جابر.

[۱۱] – شرط حدیث مشهور اینست که حداقل در هر کدام از طبقات سند سه نفر یا بیشتر آنرا روایت کرده باشند. یعنی اگر در یکی از طبقات (صحابی، تابعین، تابع تابعین) کمتر از سه نفر آنرا روایت کرده باشند، نمی توان به آن مشهور گفت. با این تعریف معلوم می‌گردد که بایستی حداقل سه تن از اصحاب حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده باشند و بعد از آنها، حداقل سه تن از تابعین حدیث را از سه صحابی مختلف روایت کرده باشند و بعد از آنها نیز به همین شیوه سه راوی متفاوت از سه راوی متفاوت نقل کرده باشند. و این تعریف جمهور برای حدیث مشهور بود.

اما نزد حنفیه، مشهور عبارتست از: حدیثی که راویان آن در طبقه‌ی صحابی به حد تواتر نرسیده باشند – یک یا دو نفر از صحابی حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده باشند، یعنی حدیث در طبقه‌ی اول آحاد باشد – اما در طبقات تابعی و تابع تابعین باید به حد تواتر برسد، یعنی راویان در عصر تابعین و تابع تابعین به کثرتی مطلوب برای حد تواتر برسند، بگونه‌ایکه توافق آنها بر دروغ سازی منتفی باشد. اگر حدیثی در طبقات تابعین یا تابع تابعین و یا هردو به حد تواتر نرسیده باشد، حدیث آحاد خواهد بود نه مشهور، و بر طبق رای احناف، حدیث مشهور فایده‌ی علم طمأنینه می‌رساند. یعنی از علم یقینی پایینتر و از علم ظنی بالاتر است، و منکر آن تکفیر نمی شود. ابوبکر جصاص حدیث مشهور را قسمی از تواتر می‌داند که مفید علم نظری است ولی تواتر های دیگر مفید علم ضروری هستند. (شرح مسلم ج۲ ص ۱۱۱). از نظر علمای حنفیه، احادیث مشهور همانند متواتر بعنوان یکی از مصادر شریعت و ادله‌ی احکام قابل قبول و معتبر است و نزد آنها مشهور از نظر عمل به آن به منزله‌ی متواتر است. از جمله‌احادیثی که‌احناف برای تعریف خود مثال آوردند، حدیثی است که عمر ابن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لیس لقاتل میراث» (الموطأ امام مالک). یعنی: برای فرد قاتل ارثی تعلق نمی گیرد.

اما مثال برای حدیث مشهور بر مبنای تعریف جمهور، می‌توان به‌این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم اشاره نمود که فرمودند: «إن الله لا یقبض العلم انتزاعاً ینتزعه من صدور العلماء، ولکن یقبض العلم بقبض العلماء، حتی إذا لم یُبق عالماً اتخذ الناس رءوساً جهالاً، فسئلوا فأفتوا بغیر علم، فضلوا و أضلوا» (بخاری ۱۰۰). یعنی: «خداوند علم را از سینه‌ی علما خود محو نمی کند، بلکه با وفات علما آنرا از بین می‌برد. و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می‌دهند و مسائل خود را از آنها می پرسند. رهبرانشان نیز از روی جهالت، فتوا می‌دهند که هم خود گمراه می‌شوند وهم دیگران را به گمراهی می‌کشند». این حدیث در تمامی طبقات خود بیشتر از سه نفر آنرا روایت کرده‌اند، و بر همین مبنا حدیث مشهور تلقی می‌شود.

مشهور یکی از اقسام حدیث آحاد است، و احادیث آحاد مفید علم نظری هستند، یعنی باید بررسی شوند تا مقبولیت یا مردود بودن آن معلوم گردد، لذا مشهور گاهی صحیح و گاهی حسن یا ضعیف است، و حتی در میان آنها موضوع نیز یافت می‌شود. اما اگر بعد از بررسی معلوم گردد که صحیح است، آنوقت حدیث مشهور ، بر عزیز و غریب ترجیح داده می‌شود.

مشهور غیر اصطلاحی:

گاهی حدیث بر سر زبان مشهور می‌شود، در حالیکه شروط مشهور را ندارد، که به آن «مشهور غیر اصطلاحی» گویند. و در این میان برخی از این احادیث مشهور دارای یک سند یا بیشتر از یک سند هستند و حتی برخی هیچ سندی ندارند!

الف: برخی از احادیث در میان محدثین شهرت یافته‌اند مانند حدیث :«ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قَنت شهرا یدعوا علی رِعل و ذَکوان» (بخاری و مسلم). یعنی: رسول الله صَلی الله علیه وسلم به مدت یک ماه، قنوت خواند و علیه (طائفه‌ی) رعل و ذکوان، دعا کرد.

ب: و برخی دیگر نزد اصولیون مشهورند؛ مانند حدیث: «رفع عن أمتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه». یعنی: تکلیف و گناه در حال خطاء و فراموشی و اجبار و اکراه‌از امت من برداشته شده‌است. حاکم و ابن حبان آنرا صحیح دانسته‌اند.

ج: و برخی در میان فقها مشهورند؛ مانند حدیث: «أبغض الحلال إلی الله‌الطلاق»؛ یعنی: منفورترین حلال نزد خداوند، طلاق است. حاکم در مستدرک (۲۷۹۴) آنرا صحیح دانسته‌است، ولی بیشتر محققین آنرا ضعیف می‌دانند، و حتی دیگر الفاظ این حدیث از جمله لفظ (ما أحل الله شیئا أبغض إلیه من الطلاق) دارای ضعف بیشتری هستند. مؤلف کتاب حاضر در مورد حدیث «أبغض الحلال» می‌گوید: «این حدیث صحیح نیست، ولی معنای آن درست است. خداوند طلاق را ناپسند می‌داند ولی آنرا بر بندگانش حرام نکرده‌است». «لقاءات الباب المفتوح» (لقاء رقم ۵۵، سؤال رقم ۳).

د: و برخی احادیث در میان عوام الناس شهرت یافته‌اند، مانند حدیث: «اختلاف أمتی رحمة»؛ یعنی: اختلاف امت من مایه‌ی رحمت است! ابن حزم در «الإحکام فی أصول الأحکام» می‌گوید: این حدیث باطل و به دروغ بسته شده‌است. یا حدیث «العجلة من الشیطان». یعنی: عجله‌از جانب شیطان است. ترمذی حدیث را تخریج کرده و آنرا حسن دانسته‌است. البته بیشتر ناقدان، این روایت و دیگر الفاظ آنرا ضعیف می‌دانند. از جمله: احمد بن حنبل، و نسائی، و دارقطنی، و جوزجانی و امام ذهبی. (تحریر تقریب التهذیب؛ شعیب الأرنؤوط).

(نگاه کنید به: لمحات فی اصول الحدیث؛ دکتر محمد ادیب صالح، ص ۹۳-۹۵. و تیسیر مصطلح الحدیث؛ دکتر محمود طحان، ص ۲۴. و أقسام السنة وتدوینها؛ إشراف: دکتر مساعد فالح).

[۱۲] – عزیز، در لغت به معنای کمیاب، و قوی و سخت آمده‌است، و ممکن است سبب نامگذاری این نوع احادیث نیز یکی از این معانی باشد. و در اصطلاح عبارتست از: حدیثی که در جمیع طبقات سند آن، کمتر از دو نفر آنرا روایت نکرده باشند.

پس شرط حدیث عزیز آنست که؛ نبایستی در هیچ کدام از طبقات سند کمتر از دو نفر حدیث را روایت کرده باشند. اما اگر احیانا در بعضی از طبقات سند سه نفر یا بیشتر، حدیث را روایت کرده باشند، بشرطیکه حداقل یک طبقه باقی مانده باشد که فقط دو نفر حدیث را روایت کرده باشند، باز حدیث عزیز خواهد بود. و این تعریف راجح است و حافظ ابن حجر رحمه‌الله آنرا در «النَخبة» اختیار کرده‌است. اما اگر در یکی از طبقات سند کمتر از دو نفر روایت کرده باشند (مثلا در طبقه‌ی صحابی فقط یکی از اصحاب حدیث را نقل کرده باشد) در آنصورت حدیث غریب خواهد بود نه عزیز.

حدیث عزیز جزو انواع حدیث آحاد می‌باشد، و احادیث آحاد نیاز به بحث و بررسی در سند و متن خود دارند تا معلوم گردد که حدیث صحیح است یا ضعیف، لذا حدیث عزیز هم ممکن است صحیح و یا حسن و یا ضعیف باشد. (نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث، دکتر محمود طحان، ص ۲۵-۲۶).

[۱۳] – روایت بخاری (۱۵) کتاب ایمان، ۸- باب دوست داشتن پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم جزو ایمان است. ومسلم (۴۴) کتاب ایمان، ۱۱۶- باب وجوب محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیشتر از اهل و عیال و جمیع مردم، و اطلاق عدم ایمان بر کسی که‌این محبت را ندارد.

[۱۴] – این حدیث را سه تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم یعنی؛ (ابوهریره، انس و عبدالعزیز بن صهیب) رضی الله عنهم روایت کرده‌اند، که‌از قتاده نیز، شعبه و سعید ابن مسیب، و از عبدالعزیز بن صهیب، اسماعیل بن عُلَیَّه و عبدالوارث روایت کرده‌اند و از این دو نفر نیز جماعتی دیگر روایت نموده‌اند. حال در طبقه‌ی تابعین فقط دو نفر حدیث را روایت کرده‌اند، پس بنا به تعریف و شرح آن متوجه می‌شویم که بدلیل آنکه حداقل در یکی از طبقات سند فقط دو نفر روایت کرده‌اند، پس حدیث عزیز است.

[۱۵] – روایت بخاری (۱) کتاب آغاز وحی، ۱- باب چگونی آغاز وحی به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم. ومسلم (۱۹۰۷) کتاب امارت ، ۴۵- باب فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم : «إنما الأعمال بالنیة».

[۱۶] – شرط حدیث غریب اینست که حداقل در یکی از طبقات سند، فقط یک راوی حدیث را روایت کرده باشد؛ بعبارتی فرقی ندارد که‌این انفراد در یکی از طبقات سند باشد یا در جمیع طبقات آن، یعنی اگر در بعضی از طبقات سند بیشتر از یک نفر حدیث را روایت کرده باشند، بشرطیکه حداقل یک طبقه باشد که فقط یک نفر روایت کرده باشد، باز حدیث غریب خواهد بود.

انواع غریب:

اما خود حدیث غریب به دو نوع تقسیم می‌شود: غریب مطلق و غریب نسبی.

غریب مطلق: عبارتست حدیث غریبی که‌انفراد آن در اصل سند باشد. و منظور از اصل سند، یعنی طبقه‌ی صحابی؛ بعبارتی اگر در طبقه‌ی صحابی فقط یک نفر حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده باشد، حدیث را غریب مطلق گویند. مانند حدیث «إنما الأعمال بالنیات» که فقط عمر ابن خطاب رضی الله عنه آنرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده‌است.

غریب نسبی: عبارتست از حدیث غریبی که‌انفراد آن در وسط یا انتهای سند باشد. بعبارتی اگر در اصل سند (طبقه‌ی صحابی) بیشتر از یک نفر حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده باشند، اما در یک یا بقیه طبقات سند، فقط یک نفر آنرا روایت کرده باشد، حدیث را غریب نسبی گویند. مانند حدیث زهری از انس رضی الله عنه که گفت: «أن النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة و علی رأسه‌المِغفَر فلمّا نزعهُ جاءَهُ رجلٌ فقالَ: ابنُ خَطَل مُتعلِّقٌ بَأستَار الکعْبة فقالَ : «اقتلوهُ »» متفق علیهً. یعنی: پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم (هنگام فتح مکه) در حالی وارد مکه شد که کلاه بر سر داشت همین که آن را از سر برداشت، مردی به نزد ایشان آمد و گفت: ابن خطل به پرده‌ی کعبه آویزان است، فرمود: «او را بکشید». این راحدیث فقط یک نفر از زهری روایت کرده‌است و آن فرد مالک است، یعنی حدیث در روایت مالک از انس انفراد یافته و لذا حدیث غریب نسبی خواهد بود.

برخی از علما بجای استفاده‌از غریب، از اصطلاح «فرد» یا «منفرد» استفاده می‌کنند. حافظ ابن حجر رحمه‌الله می‌گوید: «اهل اصطلاح، بین آنها از جهت کثرت استعمال تفاوت قائل هستند، پس منظور از فرد بیشتر بر «فرد مطلق» اطلاق می‌کنند، و غریب را بیشتر به «فرد نسبی» اطلاق می‌کنند».

حدیث غریب از انواح احادیث آحاد است، و احادیث آحاد بر خلاف متواتر باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند تا صحت یا ضعف آنها مشخص شوند. بنابراین اگر پس از بررسی معلوم گشت که حدیث صحیح یا حسن است، در آنصورت حجت است چه در احکام و چه در عقاید. (نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث؛ دکتر محمود طحان، ص ۲۷-۲۸).

[۱۷] – البته می‌توان چنین هم نام برد: صحیح ذاتی، صحیح بالغیر، حسن ذاتی، حسن بالغیر، و ضعیف.

[۱۸] – شذوذ به معنای تنها ماندن و نادر و غریب شدن است.

[۱۹] – بر اساس این تعریف، برای آنکه‌ی ک حدیث بعنوان صحیح لذاته شمرده شود، می‌بایست پنج شرط را داشته باشد:

۱. سلسله راویان همگی عادل باشند.
۲. سلسله‌ی راویان همگی دارای قدرت ضبط و حفظ قوی باشند.
۳. سند حدیث متصل باشد و هیچگونه‌انقطاعی نداشه باشد.
۴. متن حدیث شاذ نباشد (یعنی مخالف حدیث راوی ثقه تر نباشد).
۵. حدیث معلول نباشد. و منظور از علت، یعنی هر امر خفی و پنهانی که صحت حدیث را مخدوش می‌کند، هرچند ظاهر حدیث سالم است.

چنانچه حدیثی این پنج شرط را داشته باشد، آنگاه بالاترین رتبه‌ی حدیث یعنی «صحیح لذاته» را به خود اختصاص می‌دهد در غیر اینصورت با فقدان یک یا چند شرط، رتبه‌ی حدیث تنزل خواهد نمود. و اصولا این پنج شرط، معیار و ملاکی برای تشخیص درجه‌ی احادیث می‌باشد. در صفحات بعدی بیشتر در مورد صحیح لذاته توضیح داده خواهد شد.

[۲۰] – روایت بخاری (۷۱) کتاب علم، ۱۳- باب من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین. ومسلم (۱۰۳۷) کتاب زکات، ۳۳- باب نهی از سوال.

[۲۱] – مثلا امام ابن حجر رحمه‌الله در مورد حدیثی حکم به صحت بدهد.

[۲۲] – خود احادیث صحیح در یک درجه و قوت نیستند، بلکه بعضی احادیث صحیح از سطح قوت بالاتری نسبت به‌احادیث صحیح دیگری قرار دارند، و لذا علما احادیث صحیح را بر چند قسمت تقسیم کرده‌اند. امام نووی رحمه‌الله در «التقریب» اقسام آنها را به ترتیب زیر ذکر کرده‌است:

۱. بالاترین نوع احادیث صحیح، احادیثی هستند که مورد اتفاق بخاری و مسلم هستند، که علما آنرا (متفق علیه) می‌نامند.
۲. سپس احادیثی که فقط بخاری روایت کرده‌است.
۳. سپس احادیثی را که مسلم روایت کرده‌است.
۴. بعد از آن، احادیثی که بر شرط بخاری و مسلم هستند هرچند که آنها خود حدیث را روایت نکرده باشند.
۵. سپس احادیثی که فقط بر شرط بخاری است.
۶. سپس احادیثی که فقط بر شرط مسلم است.
۷. بعد از آن، احادیثی که بقیه‌ی ائمه‌ی حدیث بعنوان صحیح روایت کرده‌اند. (نگاه کنید به: «التقریب» ، ص۶۴).

امام سیوطی در شرح قسمت هفتم از کلام نووی گفته: «صحیح ترین کسی که‌احادیث صحیح را (بعد از بخاری و مسلم) تصنیف نمود: ابن خزیمه، سپس ابن حبان و سپس حاکم بود، پس باید گفت: صحیح ترین حدیث بعد از مسلم، حدیثی است که مورد اتفاق این سه نفر – یعنی ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم – است، سپس حدیثی که فقط ابن خزیمه روایت کرده، و سپس حدیثی که فقط ابن حبان روایت نموده و سپس حدیثی که فقط حاکم روایت کرده، اگر حدیث بر شرط یکی از شیخین (بخاری و مسلم) نباشد». (تدریب الراوی، ص۶۵).

[۲۳] – بعبارتی صحیح لغیره در حقیقت، حدیث حسن لذاته‌است، ولی به سبب وجود روایت حدیث از طرقهای دیگر که در قوت هم سطح آن یا قویتر از آن هستند، صحیح لغیره گفته می‌شود، زیرا در این حالت صحیح بودن حدیث از ذات سند آن نیست، بلکه به سبب وجود روایتهای دیگری است که موجب تقویت آن حدیث می‌گردد. (تیسیر مصطلح الحدیث، دکتر محمود طحان ص ۴۳).

[۲۴] – روایت امام احمد (۶۵۹۳/۱۷۱/۲) و(۷۰۲۵/۲۱۶/۲). وبیهقی در کتاب بیوع، باب فروش حیوان وغیرآن که معاوضه‌ی بعضی با بعضی ربا ی نسیه وجود ندارد. ومتابعت عمرو بن شعیب نزد بیهقی (۲۸۸/۵) . ونگاه گنید به تخریج شیخ أحمد شاکر بر «المسند» (۶۵۹۳). و«سنن أبی داود» (۳۳۵۷) کتاب بیوع، ۱۶- باب رخصت در آن (فروش حیوان بصورت نسیه).

[۲۵] – حدیث اینگونه‌است: عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می‌گوید: أمرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم أن أجهز جیشا، فنفدت الإبل ، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «ابتع علینا إبلا بقلائص من إبل الصدقة » قال: وکنت أبتاع البعیر بقلوصین أو ثلاث قلائص من إبل الصدقة إلی محلها ، فلما جاءت إبل الصدقة اداها رسول الله صلی الله علیه وسلم. روایت ابوداود.

یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم به من امر فرمود تا لشکری را آماده و تجهیز کنم، ولی شتر به‌اندازه‌ی کافی نمانده بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برو و شتری را به قرض ماده شترهای جوانی که‌از محل زکات گرفته می‌شوند بگیر، من هم رفتم و یک شتر را با دو یا سه شتری که‌از زکات گرفته می‌شوند به قرض (تا زمانیکه وقت گرفتن زکات می‌رسد) آوردم، بعدا پیامبر صلی الله علیه وسلم خود از میان شترهایی که‌از محل زکات گرفته شدند قرض را ادا نمودند.

[۲۶] – بنابراین چون به درجه‌ی صحیح لغیره‌ارتقاء می‌یابد، پس درجه و رتبه‌ی آن از حسن لذاته بالاتر است ولی باز به رتبه‌ی صحیح لذاته نمی رسد، زیرا در حقیقت حدیث صحیح لذاته به طور کامل مشتمل بر صفات قبول است ولی صحیح لغیره به واسطه‌ی علتی غیر از خودش صحیح است و بطور کلی صفات قابل قبول را بصورت عالی دارا نیست. (نگاه کنید به: علوم الحدیث دکتر صبحی صالح، قسمت حدیث صحیح).

[۲۷] – بعبارتی یک حدیث حسن، تمامی شروط پنجگانه‌ی صحت حدیث را دارا می‌باشد، بجز شرط دوم؛ یعنی قوت ضبط و حفظ بالا در راویان، در حدیث حسن لذاته بمانند حدیث صحیح لذاته نیست، بلکه‌این شرط در حسن لذاته کمرنگتر است. البته به‌این معنا نیست که راویان حدیث حسن لذاته‌اصلا دارای قدرت ضبط و حفظ نیستند، بلکه همانطور که گفته شد قدرت ضبط راویان حدیث صحیح بالاتر از حسن است. اگر در حدیثی یکی یا چند تن از راویان سند آن دارای قوت ضبط نباشند، در آنصورت حدیث نه صحیح خواهد بود و نه حسن، بلکه به رتبه‌ی ضعیف تنزل خواهد نمود، مگر آنکه طریق های روایت دیگری باشند که آن حدیث را تقویت نمایند.

حدیث حسن بمانند حدیث صحیح قابل قبول

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

و حجت است، هرچند که در قوت به پای حدیث صحیح نمی رسد، و اکثر فقها و محدثان و اصولیون به حدیث حسن احتجاج کرده‌اند.

گاهی برخی محدثین از اصطلاح «حدیث صحیح الاسناد» یا «حسن الاسناد» برای بعضی از احادیث استفاده می‌کنند، باید گفت که عبارت «هذا حدیث صحیح الاسناد» با «هذا حدیث صحیح» متفاوت است، زیرا منظور از اصطلاح «صحیح الاسناد» در واقع صحت و سالم بودن سند حدیث است نه متن آن و احتمال دارد متن حدیث شاذ یا دارای علتی خفی باشد. همینطور برای اصطلاح «حسن الاسناد» نیز که به معنای حسن بودن سند است. پس اگر محدث در مورد یک حدیث گفت:«این حدیث صحیح است» متوجه خواهیم شد که آن حدیث دارای تمامی شروط پنجگانه حدیث صحیح یعنی (اتصال سند، عدالت راوی، ضابط بودن راویان، متن شاذ نیست، متن معلول نیست) است. و وقتی می‌گوید: «این حدیث حسن است» یعنی تمامی شروط پنجگانه را دارد بجز آنکه‌ی ک یا چند راوی آن حدیث دارای قدرت ضبط و حفظ خفیف است. اما اگر بگوید: «این حدیث صحیح الاسناد است»، متوجه خواهیم شد که سه شرط (اتصال سند، عدالت راوی، ضابط بودن راویان) را از مجموع شروط پنجگانه دارا می‌باشد، ولی دو شرط دیگر یعنی (شاذ نبودن متن و نداشتن علت خفی در متن حدیث) هنوز ثابت نشده‌است. اما اگر یکی از حافظان و محدثان معتمد و متبحر بگوید: «این حدیث صحیح الاسناد است» و هیچ علت خفی را از متن آن متذکر نشده بود، بنا را بر سالم بودن متن از هر نوع شذوذ و علتی قرار می‌دهیم، زیرا اصل بر نبود علت خفی و عدم شذوذ بودن حدیث است.

همچنین باید متذکر شد که برخی محدثین از جمله‌امام ترمذی گاها از اصطلاح «حدیث حسن صحیح» استفاده می‌کنند؛ علما در مورد منظور ترمذی و دیگران چنین گفته‌اند:

الف: اگر حدیث دارای دو سند یا بیشتر باشد، در آنصورت ممکن است به‌اعتبار اسنادی حسن و به‌اعتبار دیگر اسناد صحیح باشد.

ب: و اگر فقط یک سند داشته باشد، در آنصورت چنین معنی می‌شود که آن حدیث نزد بعضی از محدثان حسن است و نزد دیگران صحیح می‌باشد.

و باز اصطلاح دیگری در بین اقوال محدثین مشهور است: «أصح الشیء فی الباب»؛ امام نووی رحمه‌الله در باره‌ی این قول محدثین می‌گوید: «عبارت (أصح الشیء فی الباب) ملزوما به معنای صحت حدیث نیست! چه بسا آنها می‌گویند: (أصح الشیء فی الباب) ولی حدیث ضعیف باشد، و در مجموع منظور آنها اینست: (راجح ترین حدیث در فلان باب یا حدیثی که کمترین ضعف را دارد)». (قواعد التحدیث، ص ۸۲).

(نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث، دکتر محمود طحان ص ۴۱-۴۲).

[۲۸] – روایت ترمذی (۳) کتاب طهارت، ۳- باب آنچه که در مورد طهارت مفتاح نماز است آمده و ترمذی گفته: این حدیث صحیح ترین روایت در این باب است و حسن تر است... و در سند آن فردی بنام «عبدالله بن محمد بن عقیل» است که برخی از اهل علم در مورد حفظ وی سخن گفته‌اند. وأبو داود (۶۱) کتاب طهارت، ۳۱- باب فرض وضوء. وابن ماجه (۲۷۵) کتاب طهارت وسنت های آن، ۳- باب مفتاح الصلاة الطهور.. وأحمد (۱/۱۲۳).

[۲۹] – ابوداود در نامه‌ای که برای اهل مکه‌ارسال می‌کند می‌نویسد: «در کتاب خویش احادیث صحیح و نیز احادیثی که به صحیح نزدیک و شباهت داشت آورده‌ام و آنچه را که دارای وَهن شدیدی بوده، بیان کرده‌ام، و آنچه که در مورد آن چیزی بیان نکرده‌ام بر این مبنا بوده که آن روایت صالح است». بر این اساس هرگاه در کتاب ابوداود حدیثی را یافتیم که بیان نکرده بود ضعیف است و هیچکدام از ائمه‌ی مشهور و معتمد نیز آن حدیث را تصحیح نکرده بودند، متوجه خواهیم شد که آن حدیث نزد ابوداود حسن است. (تیسیر مصطلح الحدیث؛ دکتر محمود طحان ص ۴۳).

[۳۰] – «علوم الحدیث» (المقدمة) (ص۳۷)، همراه «التقیید والإیضاح».

[۳۱] – در حقیقت احادیث حسن لغیره بصورت تنها، ضعیف هستند که علت ضعف آنها به سبب کذب راوی یا اتهام به کذب نیست، ولی چون دارای طریق های روایت دیگری هستند، در مجموع باعث تقویت حدیث می‌شوند تا آنجائیکه بتوان حدیث را حسن نامید.

بنابراین یک حدیث ضعیف با وجود دو امر زیر به درجه‌ی حسن لغیره‌ارتقاء می‌یابد:

۱- حدیث از طریق دیگری روایت شده باشد که با آن برابر یا قوی تر باشد.

۲- علت ضعف حدیث باید یا بدلیل سوء حفظ راوی، یا انقطاع در سند، یا جهالت داشتن نسبت به رجال آن باشد.

مرتبه‌ی حسن لغیره پایین تر از حسن لذاته‌است، و اگر احیانا دو حدیث که‌ی کی حسن لذاته باشد و دیگری حسن لغیره، و با هم تعارض داشتند در آن هنگام حسن لذاته مقدم است. با این وجود حسن لغیره جزو احادیث مقبول است و بدان احتجاج می‌شود. (نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث، دکتر محمود طحان ص ۴۴).

[۳۲] – روایت ترمذی (۳۳۸۶) کتاب الدعوات، ۱۱- باب در مورد بالا بردن دو دست هنگام دعا. و گفته: صحیح غریب. وحدیث ابن عباس، أبو داود روایت کرده (۱۴۸۵) کتاب الوتر، ۲۳- باب دعاء.

[۳۳] – کلام حافظ ابن حجر در «بلوغ المرام» به شماره (۱۵۸۱،۱۵۸۲) باب ذکر و دعاء.

نکته: علما در مورد تحسین حدیث مسح صورت پس از دعا اختلاف دارند؛ برخی از اهل علم حکم به ضعف آن احادیث داده‌اند و لذا مسح صورت را پس از انتهای دعا مشروع نمی دانند. چون در این باب دو حدیث وارد شده‌است، که‌ی کی از آنها ضعیف است و دیگری ضعف شدید دارد، بنابراین نمی تواند باعث تقویت حدیث اول شود و لذا حتی اگر به مجموع دو طریق نگاه کنیم حدیث به رتبه‌ی حسن نمی رسد.

این دو حدیث؛ یکی از طریق ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده و دیگری از طریق عمر رضی الله عنه، که حدیث ابن عباس بسیار ضعیف است و روایت عمر رضی الله عنه نیز ضعیف است ولی شدت ضعف آن از روایت ابن عباس کمتر است.

شیخ الاسلام مسح صورت پس از دعا را منع می‌کند و می‌گوید: «وأما رفع النبی صلی الله علیه وسلم یدیه فی الدعاء: فقد جاء فیه أحادیث کثیرة صحیحة ، وأما مسحه وجهه بیدیه فلیس عنه فیه إلا حدیث أو حدیثان، لا تقوم بهما حُجة» (مجموع الفتاوی ۵۱۹/۲۲). یعنی: «اما در مورد بلند کردن دست هنگام دعاء، از پیامبر صلی الله علیه و سلم احادیث صحیح زیادی وارد شده‌است، اما در مورد مسح کردن صورتش با دو دستانش فقط یک یا دو حدیث وارد شده‌است که حجت نمیشوند (زیرا ضعیف هستند)». و عز بن عبد السلام گفته: «ولا یمسح وجهه بیدیه عقیب الدعاء إلا جاهل» (فتاوی عز بن عبد السلام صفحه ۴۷). یعنی: «و هیچ کسی با دو دستانش صورتش را بعد از دعاء مسح نمیکند بجز جاهل».

شیخ ابن عثیمین رحمه‌الله مؤلف کتاب حاضر در «شرح الممتع» می‌گوید: «افضل آنست که صورت را مسح نکرد، با این وجود آنرا برای کسی که به تحسین حدیث اعتماد دارد انکار نمی کنیم، زیرا این مورد از جمله موارد اختلافی بین مردم است».

همچنین هیئت دائمی افتاء به شماره (۲۱۵/۲۴) گفته‌اند: بهتر است به علت ضعف احادیث وارده آنرا ترک گفت و در عوض به‌احادیث صحیحی در باره‌ی دعا عمل نمود که در آنها وارد نشده‌است که بعد از دعا صورت با دستها مسح شوند.

[۳۴] – بعبارتی؛ هر روایتی که‌ی ک یا چند مورد از شروط حدیث حسن را نداشته باشد، ضعیف خواهد بود. و گفتیم که حدیث حسن دارای تمامی شروط پنجگانه‌ی حدیث صحیح است، بجز آنکه شرط ضابط بودن راویان در آن خفیف است. پس اگر در سلسله راویان حدیث، یک یا چند راوی یافت شوند که قدرت حفظ و ضبط آنها خفیف نبوده بلکه‌اصلا ضابط نیستند، یا اگر ضابط هستند مابقی شروط در حدیث بوجود نیامده، در آنصورت حدیث حسن نیز نخواهد بود بلکه در رتبه‌ی احادیث ضعیف قرار می‌گیرد.

و احادیث ضعیف با توجه به شدت ضعف راویان آن، یا نبود شروط صحت و تحسین حدیث، متفاوت هستند چنانچه برخی ضعیف هستند و برخی بسیار ضعیف هستند (معمولا گویند: «ضعیف جدا») و بعضی منکر و بعضی دیگر موهوم هستند.

حکم روایت احادیث ضعیف:

علما روایت احادیث ضعیف را بر خلاف احادیث موضوع جایز دانسته‌اند، البته با وجود دو شرط زیر:

۱- حدیث نباید مربوط به عقاید باشد؛ مانند اسماء و صفات الهی.

۲- نباید در بیان احکام شرعی و آنچه که متعلق به حلال و حرام است، باشد.

یعنی جایز است که‌احادیث ضعیف در مواعظ و پند و نصایح و قصص و ترغیب و ترهیب روایت شوند، و از جمله کسانی که در روایت احادیث ضعیف تساهل کرده‌اند می‌توان به سفیان ثوری و عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل نام برد. (علوم الحدیث ص ۹۳).

البته لازم است نکته‌ای ذکر شود که؛ اگر کسی حدیث ضعیفی را بدون سند روایت کرد نباید بگوید: «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا»، بلکه باید بگوید: «روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم» یعنی از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که ...، و یا مشابه‌این لفظ؛ بگونه‌ایکه نسبت حدیث را به شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت قطع بیان نکند. (نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث، دکتر محمود طحان ص ۵۵).

حکم عمل به‌احادیث ضعیف:

علما در مورد عمل به‌احادیث ضعیف اختلاف دارند؛ آنچه که جمهور علما بر آن هستند؛ عمل به‌احادیث ضعیف در فضایل اعمال است، البته با وجود سه شرط زیر:

۱- حدیثی که به آن عمل می‌شود نباید دارای ضعف شدید باشد.

۲- حدیث تحت اصل (معمولٌ به) مندرج باشد.

۳- کسی که به آن عمل می‌کند نباید به ثبوت و صحت حدیث معتقد باشد، بلکه معتقد باشد که جهت احتیاط به آن عمل می کند.

این سه شرط را حافظ ابن حجر رحمه‌الله ذکر کرده‌است، و با وجود آن سه شرط می‌توان به‌احادیث ضعیف در فضایل اعمال عمل نمود. (نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث، دکتر محمود طحان ص ۵۵).

اما بنظر می‌رسد که‌این رای نوعی تساهل باشد، چرا که بر مبنای این سخن، همه‌احادیثی که نزد آنها صحیح نیست را قبول می‌کنند و با این وسیله مطالبی را داخل دین می‌کنند که هرگز دارای اصل ثابت و مشهوری نیست. این عبارت در واقع بازتاب سه تن از مشهورترین ائمه حدیث یعنی؛ احمد بن حنبل و عبدالرحمن بن مهدی و عبدالله‌ابن مبارک است که‌از ایشان نقل شده‌است که گفته‌اند: «ما در روایات حلال و حرام سخت گیریم و در روایات فضایل سهل گیر»، اما در واقع عبارت این بزرگان به طور صحیح فهم نشده‌است؛ زیرا مراد آنان از سختگیری و سهلگیری این نیست که‌این دو اصطلاح ضد هم باشند، بلکه وقتی ایشان در موضوعات حلال و حرام روایت می‌کردند، سختگیری می‌کردند و بالاترین درجه‌ی حدیث را می‌پذیرفتند که در زمان آنها حدیث صحیح این رتبه را داشت، اما در موضوعات فضایل سختگیری نمی کردند و احادیث با رتبه‌ی حسن را هم قبول می‌کردند، زیرا در عصر آنها اصطلاح حدیث حسن مرسوم نبوده، بلکه غیر از حدیث صحیح را با همه‌ی انواع آن، جزوی از احادیث ضعیف بحساب می‌آوردند؛ پس اگر مردم می‌دانستند که تساهل این بزرگان در نقل احادیث فضایل به معنای قبول حدیث حسن است – نه ضعیف– هرگز این عبارت را بازگو نمی کردند که؛ «عمل به حدیث ضعیف در فضایل اعمال جایز است».

پس بدون شک حدیث ضعیف نه تنها نمی تواند مصدر حکم شرعی باشد، بلکه برای عمل به‌ی ک فضیلت اخلاقی نیز مناسب نیست؛ زیرا ظن غیر از حق است و فضایل بمانند احکام و عقاید از پشتوانه های اساسی دین است و شایسته نیست که زیربنای این پشتوانه ها بر امور واهی باشد. بنابراین به حدیث ضعیف عمل نمی کنیم هرچند که تمام شروطی که سهل گیران برای آن قائل شده‌اند را داشته باشد، به دلیل آنکه به‌اندازه‌ی کافی حدیث صحیح داریم که ما را از احادیث ضعیف بی نیاز سازند، و ما اطمینان قلبی به ثبوت آن احادیث ضعیف نداریم و اگر چنین نبود اصلا آنها را ضعیف نمی نامیدیم!، پس بر ما واجب است که حتی در مطالعه و بررسی حدیث، از احادیث ضعیف شاهد و مثال نیاوریم و حتی آنرا نیز (بگونه‌ای) نقل نکنیم که خواننده گمان برد که آن حدیث از پیامبر صلی الله علیه وسلم صادر شده‌است؛ مثلا نگوییم: پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمودند. (به نقل از: علوم الحدیث دکتر صبحی صالح، ترجمه دکتر عادل نادر علی، قسمت روایت احادیث ضعیف و عمل به آنها).

از جمله علمای محدث که عمل به‌احادیث ضعیف را درست نمی دانند، می‌توان به:

امام بخاری و مسلم از علمای سلف، و ابن حبان در «المجروحین» و نیز شیخ الاسلام ابن تیمیه در [مجموع الفتاوی ۲۵۰/۱-۲۵۲] و مؤلف این کتاب؛ علامه‌ابن عثیمین در (فتاوی نور علی الدرب)، و شیخ احمد شاکر در «الباعث الحثیث» (۱ / ۲۷۸)، و علامه محمد ناصرالدین البانی در «تمام المنة» (ص/۳۶) ومقدمه‌ی کتاب «صحیح الترغیب والترهیب»، شیخ مصطفی بن عدوی در[مصطلح الحدیث فی سؤال وجواب ، سؤال رقم ۸۵] رحمهم الله‌از علمای خلف اشاره کرد.

[۳۵] – عجلونی در کشف الخفاء می‌نویسد: «این حدیث را امام احمد در «الزهد» و بیهقی و دیگران از طریق مطرف بن شخیر که‌ی کی از تابعین است روایت کرده‌اند، و طبرانی در معجم الاوسط از انس بصورت مرفوع روایت کرده‌است». سپس در ادامه می‌نویسد: «تمامی طرق آن ضعیف است که بعضی طرق بعضی دیگر را قوی می‌کنند». همچنین علامه ناصرالدین البانی در سلسله‌احادیث ضعیفه آنرا شدیدا ضعیف دانسته‌است.

[۳۶] – این شخص با امام ترمذی صاحب کتاب سنن ترمذی یکی نیست.

[۳۷] – بعبارتی، ظن غالب این است که نسبت احادیث آحاد به ناقل آن درست است نه عکس آن، بر خلاف احادیث متواتر که نسبت آنها به ناقلشان قطعی و بدون هرنوع ظنی است.

[۳۸] – قرائن مانند آنکه:

الف: حدیث در کتاب صحیحین آمده باشد، زیرا قرائن بر صدق آن دلالت می‌کند؛ از آنجائیکه‌احادیث این دو کتاب از سوی امت بعنوان قبول پذیرفته شده‌اند و مصنفین آنها خود را متعهد کرده‌اند تا جز احادیث مقبول در آن وارد نکنند.

ب: حدیث مشهور باشد، و تمامی طرق آن از هرگونه ضعف راویان و داشتن علت سالم ماند.

ج: حدیث توسط سلسله راویانی متقن و حافظ روایت شده باشد؛ مانند حدیثی که‌امام احمد از امام شافعی و او نیز از امام مالک روایت کرده باشد.

[۳۹] – پس احادیث آحاد هر چند غریب باشند، مادامیکه صحیح یا حسن باشند باید بمانند احادیث متواتر به مقتضای آنها عمل شود. بعبارتی احادیث آحاد بعنوان یکی از ادله‌ی احکام مورد پذیرش و حجت است، همانگونه که قرآن و احادیث متواتر حجت هستند.

امام ابن حزم رحمه‌الله می‌گوید: «خبر واحدی که فردی عادل آنرا از همانند خود نقل کرده باشد تا به رسول صلی الله علیه وسلم برسد، موجب قطع و یقین می‌شود و باید به آن عمل شود.» (الإحکام فی أصول الأحکام، ص ۱۱۹).

[۴۰] – یعنی ظن غالب بر این نیست که نسبت آن احادیث به ناقلشان درست باشد، و به‌احادیث ضعیف عمل نمی شود.

[۴۱] – ترغیب و ترهیب: تشویق و ترسانیدن.

تمت

معنای «مولا» در حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

شماره فتوی ۶۹۳۵

پرسش:

اگر مولی به معنی دوست هست پس چطور در این حدیث به معنی جانشین است و امام عمر برای جانشینی اش از کلمه ی مولا استفاده کرده:

فَلَمّا تُوُفّیَ رَسُولُ اللّهِ –صلی الله علیه وسلم– قَالَ أَبو بَکْرٍ أَنَا وَلِیّ رَسُول اللّهِ –صلی الله علیه وسلم– فَجِئْتَمَا تَطْلُبُ مِیرَاثَک مِنَ ابْنِ أَخِیکَ وَیَطْلُبُ هَذَا مِیرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِیهَا ....

پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ابوبکر گفت : من جانشین رسول خدا هستم ، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و تو ای عباس میراث برادر زاده‌ات را درخواست کردی و تو ای علی میراث فاطمه دختر پیامبر را ....

صحیح مسلم ، ج ۳ ، ص ۱۳۷۸ ، ح ۱۷۵۷

پاسخ:

الحمدلله،

کلمه «مولی» دارای معانی زیادی است، که از جمله معانی آنها؛ «دوست» و «سرپرست» نیز می باشد، ولی سوال اینجاست که ما از کدام معنی استفاده کنیم؟ آیا آن معنی را که بر وفق مذهب ما است؟ یا معنایی که منظور گوینده است؟

گوینده بسته به منظورش از کلمه «ولی» استفاده می کند و مخاطب نیز منظور وی را درک می کند، اما ممکن است غیر عرب زبانها بدلیل ناآشنا بودن با زبان عربی در ترجمه اشتباه کنند، یا بعضی از مترجمین از جهالت مردم نسبت به ادبیات عرب سوء استفاده نمایند.

یک مترجم باید از بین چندین معنا، معنایی را برگزیند که منظور گوینده را بیان کند، نه آن معنایی که در تایید مذهب ترجم باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در عبارت « من کنت مولاه فعلی مولاه» منظورش در اینجا جانشین یا سرپرست نبود، زیرا:

اولا: اگر قرار می‌بود مسئله به این مهمی – تعین جانشین بعد از خود برای مسلمین – را اعلام می کرد، قطعا از لفظی استفاده نمی کرد که معنای متعددی داشته باشد، بلکه صراحتا و بدون کنایه می فرود که علی خلیفه بعد از من است پس به او بیعت بدهید، یا جمله صریحی شبیه آن..

دوم: اگر منظور پیامبر صلی الله علیه وسلم از کلمه «مولا» جانشینی می بود، قطعا تا پایان عمرش که چند ماه بعد از غدیر خم بود آنرا تکرار می کرد و به مردم یادآوری می نمود که علی جانشین و خلیفه بعد از من است تا مسلمانان دچار تفرقه نشوند، و حتی او را در هنگام بیماری خود بعنوان امام نماز جماعت بجای خود منصوب می کرد تا مردم پشت سر جانشینش نماز بخوانند، درحالیکه پیامبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را بجای خود بعنوان امام جماعت برگزید.

سوم: قرار نیست که هرجا کلمه «ولی» یا «مولا» ذکر شد آنرا به معنای جانشین یا سرپرست ترجمه کنیم، به خاطر اینکه مولی نیز در معنی و مفهوم مثل ولی است. خداوند می‌فرماید: « إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ». (المائده: ۵۵).

یعنی: « دوست و یاور شما، تنها خدا و پیامبر او و آنهایی که ایمان آورده‌اند، است».

باز می‌فرماید: « إِن تَتُوبَا إِلَی اللّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاَهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمَلاَئِکَةُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ» (التحریم: ۴).

یعنی: «و اگر با هم علیه فرستاده خدا متفق شوید، در حقیقت خدا دوست و یاور اوست، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان او هستند».

خداوند در این آیات می‌فرماید: خداوند و پیامبرش دوست مؤمنان و مؤمنان نیز ولی و دوستان خدا و رسولش هستند. همچنین مؤمنان نیز ولی و دوست یکدیگر هستند.

درحالیکه اگر «ولی» را به معنای «جانشین» ترجمه کنیم، آیات فوق بی معنا و مفهوم می شوند!

« و اگر با هم علیه فرستاده خدا متفق شوید، در حقیقت خدا جانشین اوست..» (التحریم: ۴)!!!

« جانشین شما، تنها خدا و پیامبر او و آنهایی که ایمان آورده‌اند، است».(المائده: ۵۵)!!!

و یا خدای متعال در مورد منافقان می فرماید: « فَالْیَوْمَ لاَ یُؤْخَذُ مِنکُمْ فِدْیَةٌ وَلاَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْوَاکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلاَکُمْ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ». (حدید ۱۵).

یعنی: پس امروز نه از شما فدیه‌ای پذیرفته می‌شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و آتش همدم و مولای شما می‌باشد؛ و چه بد جایگاهی است!.

آیا اگر قرار باشد مولا را به معنای جانشین و خلیفه بدانیم صحیح است که آیه را چنین ترجمه کرد:

« آتش جانشین شما می‌باشد؛ و چه بد جایگاهی است»!!

چهارم: ابن سکیت میگوید: (ولایة) با کسره بمعنی سلطان است و (ولایت) و(ولایة) بمعنی نصرت ویاری است. لسان العرب (۴۰/۱۵).

ومولی از (ولایة) است وبمعنی یاور است و(والی) از(ولایة) است که بمعنی سلطان حاکم می آید وپیامبر فرمود: (مولی) ونگفتند (والی) به همین خاطر فقهاء میگویند: «اذأ اجتمع الوالی والمولی فایهما یقدم أی فی الصلاة علی الجنازة فالوالی الحاکم والولی القریب». یعنی: (هنگامیکه حاکم و خویشاوند هر دو حضور داشتند در نماز جنازه کدامیک مقدم می شود پس والی بمعنی حاکم می آید ومولی بمعنی خویشاوند می آید).

اما آنچه که در حدیث مسلم آمده که: «فَلَمّا تُوُفّیَ رَسُولُ اللّهِ صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ، قَالَ أَبُو بَکْرٍ: أَنَا وَلِیُّ رَسُولِ اللّهِ صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ، فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِیرَاثَک مِنِ ابْنِ أَخِیکَ، وَیَطْلُبُ هَذَا مِیرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِیهَا..».

پس از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ابوبکر گفت : من جانشین رسول خدا هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و تو ای عباس میراث برادر زاده‌ات را درخواست کردی و تو ای علی میراث فاطمه دختر پیامبر را ....

همانطور که گفته شد، کلمه «ولی» و «مولا» معانی متعددی دارد، و معمولا مخاطب منظور گوینده را متوجه می شود که گوینده کدام معنی را منظورش است، اما غیر عرب زبانها باید در ترجمه دقت کنند و آن معنی را انتخاب کنند که مراد گوینده را بیان کند، و بدون شک در این حدیث بطور واضح مخاطب می فهمد که منظور گوینده چیست، و می داند که منظور گوینده – که ابوبکر صدیق رضی الله عنه است – از کلمه «ولی» در اینجا یعنی جانشین، زیرا زمانیکه که ابوبکر این سخن را می گوید رسول خدا صلی الله علیه وسلم وفات فرموده اند وابوبکر رضی الله عنه نیز جانشین و خلیفه او شده است، و مخاطبین – که عباس و علی رضی الله عنهما هستند– می دانند که منظور ابوبکر از کلمه «ولی»، دوست نیست! بلکه مرادش جانشین است و این مسئله بسیار واضح و بدیهی است و نیازی به تفصیل یا شرح ندارد و هر مخاطبی متوجه گوینده می داند.

و این قضیه مربوط به زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم فوت کرده بودند و عباس و علی رضی الله عنهما نزد جانشین او – یعنی ابوبکر رضی الله عنه – رفته بودند و از او طلب میراث خود از پیامبر صلی الله علیه وسلم را می کردند، که ابوبکر رضی الله عنه نیز با استناد به این فرموده رسول خدا صلی الله علیه وسلم : «مَا نُورَثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ» یعنی: «ما (قشر انبیاء) ارثی از خود بجا نمی گذاریم و آنچه از ما می ماند صدقه برای فقراء خواهد شد» به آنها میراثی نداد، همانگونه که به دخترش عایشه رضی الله عنها – که همسر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود – و نیز به حفصه دختر عمر ابن خطاب رضی الله عنهما – که او نیز همسر رسول خدا صلی الله علیه وسلم – بود ارثی نداد.

وانگهی کلمه «ولی» که در حدیث فوق آمده از «والی» و «ولایت» با کسره است که به معنای سلطان و حاکم است، و ابوبکر نگفت که من «مولای شما هستم» بلکه گفت: «من ولی و جانشین هستم».

خلاصه اینکه: مقایسه هر جمله ای که از کلمه «مولا» یا «ولی» و یا مشتقات آنها استفاده شده با همدیگر صحیح نیست، زیرا هر جمله معنایی می طلبد که باید آن معنایی انتخاب کند که منظور گوینده را بیان می کند نه آن معنایی که در تایید مذهب مترجم است! خصوصا در ترجمه کلماتی که چندین معنا دارند و محصور به یک معنی نیستند.

و براستی اگر قرار می بود که – بنا به ادعای تشیع – امامت یک اصل دینی باشد و شرط ایمان است و کسی که این شرط را نداشته باشد ایمانش ناقص است یا اصلا ایمان ندارد! قطعا خدای متعال امتش را سردرگم نمی گذاشت و آنها را با الفاظ کنایی یا غیر صریح دچار تفرقه نمی کرد، بلکه صراحتا در قرآن آنرا بیان می نمود، آنهم در قرآنی که از خون حیض زنان و از پشه سخن گفته شده اما اصل به این بزرگی – نزد شیعه – در قرآن ذکر نشده! در حالیکه خدای متعال اصول دین را در آیه زیر اینگونه بیان فرموده اند:

﴿ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلآئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ» (بقره ۲۸۵).

یعنی: پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند:) ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم). و (مؤمنان) گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم)؛ و بازگشت (ما) به سوی توست.».

و فرمودند: « لَّیْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِکَةِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّینَ» (بقره ۱۷۷).

یعنی: نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید؛ بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب (آسمانی)، و پیامبران، ایمان آورد.

و مسلمانان تنها موظف به ایمان این اصول هستند و کسی حق ندارد بدون دلیل قاطع و صریح از قرآن اصل امامت و جانشینی علی رضی الله عنه و خاندانش را به دین بیافزاید و آن اصل را ملاک و شرط کفر و ایمان انسانها بداند، درحالیکه از آوردن یک آیه صریح قرآن یا حدیث صریح و صحیح عاجزند و بناچار به بیراهه زده و هربار از طریق روایت دروغین منتسب به ائمه یا آیات قرآنی که ربطی به قضیه آنها ندارد یا احادیث ضعیف و یا حکایات و داستانهای مردم و یا نقل قولهای بریده شده از کتابهای فلان عالم و .. سعی در اثبات اصلی تقلبی دارند، در حالیکه خود تشیع یک مذهب ساختگی بود که دشمنان اسلام برای ضربه زدن به یکپارچگی و قدرت اسلام در بین مردم جاهل و بی سواد براه انداختند و پایه های آنرا عبدالله ابن سباء براه انداخت.

توصیه می شود که در مورد رشد و نمو تدریجی تشیع به فتوای (۶۰۲۷) مراجعه کنید و همچنین برای آنکه قضیه و ماجرای غدیر خم برای شما معلوم گردد و متوجه شویم که حدیث « من کنت مولاه فعلی مولاه » ربطی به قضیه خلافت و جانشینی ندارد بلکه برای رفع کدورتی بود که در قلب مردم از علی رضی الله عنه بوجود آمده بود، به فتوای (۳۹۴۳) و (۴۵۶۱) و (۶۸۱۸) مراجعه کنید.

و یادمان نرود پیامبر صلی الله علیه وسلم زمانی آن جمله را در غدیر خم بیان فرمودند که از حجة الوداع فارغ شده بودند و مردم بسیاری به شهرهای خود بازگشته بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در راه بازگشت به مدینه در جایی بنام غدیر خم توقف کردند درحالیکه بسیاری از مسلمانان به دیار خود بازگشته بودند، و اگر قرار بود که مبحث بسیار حیاتی و مهمی با عنوان اعلام جانشینی علی رضی الله عنه ذکر می شد، می بایست آن پیام و ابلاغ مهم را که به گفته شیعه اگر آن بیان نمی شد رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم کامل نمی گشت! پس باید در حجة الوداع ذکر می کرد که تمام مسلمین از تمام نقاط مختلف جزیرة العرب حضور داشتند بیان می فرمود.

آیا انسان عاقلی هست که از این همه علامتهای آشکار پند گیرد و راه تعصب را کنار بگذارد و خود را از گروه فریب خوردگان عبدالله ابن سباء خارج کند و به میان قاطبه مسلمین بازگردد، و خدای متعال فرمودند:

« وَمَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَی وَیَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِیرًا» (نساء ۱۱۵).

یعنی: کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و جایگاه بدی دارد.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت

IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

احادیث مشهوری که ضعیف هستند (۳۲)

۱۶۶- «ما أكل العبد طعاماً أحبَّ إلى الله من كدِّ يده، ومن بات كالاً من عمله بات مغفوراً له» منكر (۱۷۹۴).

۱۶۶- « بنده، هیچ غذایی نخورد که نزد خدای متعال محبوب تر از دسترنج او باشد وهرکه شب را با تنی خسته از کار بخوابد، آمرزیده شود».

۱۶۷- «لو أن أحدكم يعمل في صخرة صماء ليس لها باب ولا كوة، لخرج عمله للناس كائناً ما كان» ضعيف (۱۸۰۷).

۱۶۷- «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی ـ هر چه باشد ـ برای مردم بیرون آورده می‌شود».

۱۶۸- «يا سعد أطب مطعمك، تكن مستجاب الدعوة، والذي نفس محمد بيده، إن العبد ليقذف اللقمة الحرام في جوفه ما يُتقبل منه عمل أربعين يوما» ضعيف جداً (۱۸۱۲).

۱۶۸- «ای سعد! غذای خود را پاک بگردان (از راه حلال کسب کن) تا دعاهایت مقبول شوند، سوگند به آنکسی که نفس محمد در دست اوست اگر بنده لقمه حرامی در گلویش بگذارد اعمال او تا چهل روز قبول نخواهند شد».

منظور از سعد؛ سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه است.

۱۶۹- «إذا كذب العبد، تباعد عنه الملك ميلا من نتن ما جاء به» منكر (۱۸۲۸).

۱۶۹- «هرگاه بنده ای دروغ گوید، فرشته موکل به خاطر تعفن بوی بدی که از این دروغ پراکنده می شود یک میل از او دور می گردد».
یک میل: یک سوم فرسخ یا دوهزار متر.

۱۷۰- «أحب العباد إلى الله تعالى الأتقياء الأخفياء، الذين إذا غابوا لم يفتقدوا، وإن شهدوا لم يُعرفوا، أولئك هم أئمة الهدى، ومصابيح العلم» ضعيف (۱۸۵۰).

۱۷۰- «محبوب ترین بندگان نزد خداوند متعال پرهیزگاران پنهان هستند، کسانی که در عین ناپیدایی گم نشده‌اند، و اگر حاضر باشند شناخته نمی شوند، آنها همان ائمه هدایت یافته و چراغ نورانی علم هستند».

ادامه دارد

تخریج أحادیث إحیاء علوم الدین (۳۲)

حافظ زین الدین عراقی (متوفای ۸۰۶هـ.)

شرح حال مؤلف:

عبد الرحیم بن الحسین بن عبد الرحمن، أبو الفضل، زین الدین، معروف بـه (الحافظ العراقی) : دانشمند بسیار دقیق و از بزرگان حفاظ حدیث بود. اصلیت وی کرد است، و زادگاهش از رازنان (از توابع إربل) است. در خردسالی با پدرش به مصر تغییر مکان داد، و به تحصیل علم پرداخت و از نوابغ روزگار شد. به حجاز و شام و فلسطین سفر کرد و به مصر برگشت، و در قاهرة در دوم شعبان سال ۸۰۶ هـ درگذشت. حافظ ابن حجر عسقلانی قصیده‌ای غرائی در رثاء وی سروده است. پیشتاز علم حدیث بود و حتی شیوخ عصرش – همچون علائی وسبکی – در ستایش او سخن گفته‌اند. در إملاء حدیث شروع نمود و به توسط وی الله تعالی سنت املاء را بعد از آنکه نابود شده بود زنده گردانید. وی بیشتر از چهارصد مجلس املاء حدیث داشته است. او شخصی صالح و متواضع بود و زندگی‌اش به سختی می‌گذشت. مؤلفات وی عبارتند از: «المغنی عن حمل الأسفار فی الأسفار (چاپ شده است)» در تخریج أحادیث الإحیاء، و «نکت منهاج البیضاوی» در أصول، و «ذیل علی المیزان»، و «الألفیة ـ (چاپ شده است)» در مصطلح الحدیث، و شرح آن «فتح المغیث ـ (چاپ شده است)» و «التحریر ـ خ « در أصول فقه، و «نظم الدرر السنیة» در سیره‌ی نبوی، و«الألفیة ـ (چاپ شده است)» در غریب القرآن، و «القرب فی محبة العرب ـ (چاپ شده است)» رسالة، و «تقریب الأسانید و ترتیب المسانید ـ (چاپ شده است)»، و «ذیل علی ذیل العبر للذهبی» و «معجم» ترجمه حال جماعتی از أهل قرن هشتم هجری، و «التقیید والإیضاح ـ (چاپ شده است)» در مصطلح الحدیث، و «طرح التثریب فی شرح التقریب ـ (چاپ شده است)» و «شرح الترمذی ـ خ»، و غیر آن. آثار وی زیاد است.

***

سلسله مقالات «تخریج احادیث احیاء علوم الدین امام محمد غزالی رحمه الله» از کتاب «المغنی عن حمل الأسفار فی الأسفار» اثر دانشمند بزرگ علم حدیث حافظ زین الدین عراقی رحمه الله آورده خواهد شد. ترجمه‌ی احادیث بیشتر از ترجمه‌ی فارسی مؤیّدالدین محمد خوارزمی رحمه الله اخذ گردیده است.

*

وظیفتهای بیرون آمدن از نماز سه است

۴۹۹ – حدیث « المكث بعد السلام »
** أخرجه البخاری من حدیث أم سلمة .

۵۰۰ – حدیث « إنه لم یكن یقعد إلا بقدر قوله : اللّهُمّ أَنْتَ السّلامُ وَمِنْکَ السّلامُ تَبارَکْتَ یَا ذَا الجَلالِ وَالإِکْرَامِ »
** أخرجه مسلم من حدیث عائشة .

پیغامبر – علیه السلام – ننشستی مگر چندانی که این دعا بگوید: اللّهُمّ أَنْتَ السّلامُ وَمِنْکَ السّلامُ تَبارَکْتَ یَا ذَا الجَلالِ وَالإِکْرَامِ.
(آن را مسلم از حدیث عائشه رضی الله عنها روایت کرده است.)

۵۰۱ – حدیث « رفع الیدین فی القنوت «
** أخرجه البیهقی من حدیث أنس بسند جید فی قصة قتل القراء « ولقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما صلی الغداة رفع یدیه » یدعو لهم .

برداشتن دست در قنوت.
آن را بیهقی از حدیث أنس با سند جید در ماجرای شهید شدن (هفتاد تن از) قاریان (صحابه بدست قبیله رعل و ذکوان) روایت کرده است: «ولقد رأیت رسول الله صلیَ الله علیه وسلم کلما صلی الغداة رفع یدیه : رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم که هرگاه نماز صبح می‌خواند دستش را (برای خواندن قنوت) برمی داشت « و علیه آنها دعا می خواند.

باب پنجم
در فضل جمعه و ادبها و سنتها و شرطهای آن
فضیلت جمعه

۵۰۲ – حدیث « إنّ اللّهَ عَزّ وَجَلّ فَرَضَ عَلَیْکُم الجُمُعَةَ فِی یَوْمِی هذَا فِی مقامِی هَذَا «
** أخرجه ابن ماجة من حدیث جابر بإسناد ضعیف.

حق تعالی بر شما در این روز و در این مقام نماز جمعه (را) فرض کرده است.
(آن را ابن ماجه از حدیث جابر با إسناد ضعیف روایت کرده است.)

۵۰۳ – حدیث « مَنْ تَرَکَ الجُمُعَةَ ثَلاثاً مِنْ غَیْرِ عُذْرٍ طَبَعَ اللّهُ عَلَی قَلْبِه «
** أخرجه أحمد واللفظ له وأصحاب السنن ورواه الحاکم وصححه من حدیث أبی الجعد الضمری .

هر که سه جمعه بی‌عذر بگذارد، حق تعالی دل وی مُهر کند.
(آن را أحمد و أصحاب السنن روایت کرده‌اند و لفظ از احمد است و آن را حاکم روایت کرده است و آن را از حدیث أبی الجعد الضمری صحیح می‌داند.)

۵۰۴ – حدیث « مَنْ تَرَکَ الجُمُعَةَ ثَلاثاً مِنْ غَیْرِ عُذْرٍ فَقَدْ نَبَذَ الإِسْلاَمَ وَرَاءَ ظَهْرِه »
** أخرجه البیهقی فی الشعب من حدیث ابن عباس .

هر که سه جمعه بی‌عذر بگذارد، اسلام را پس پشت انداخت.
(آن را بیهقی در الشعب از حدیث ابن عباس روایت کرده است.)

۵۰۵ – حدیث « إن أهل الکتابین أعطوا یوم الجمعة فاختلفوا فیه فصرفوا عنه وهدانا الله تعالی له وأخره لهذه الأمة وجعله عیدا لهم فهم أولی الناس به سبقا وأهل الکتابین لهم تبع »
** متفق علیه من حدیث أبی هریرة بنحوه .

جهودان و ترسایان را روز جمعه دادند، در آن اختلاف کردند، بدان سبب از آن گردانیده شدند؛ و خدای – عزوجل – ما را بدان راه نمود، و برای این امت واپس داشت]و برای ایشان عید گردانید[؛ پس ایشان سابقترین مردمان‌اند بدان، و جهودان و ترسایان تَبَع ایشان‌اند.
(متفق علیه از حدیث أبی هریرة به مانند آن.)

۵۰۶ – حدیث أنس « أَتَانِی جِبْرِیلُ عَلَیْهِ السّلامُ فِی کَفِّهِ مِرْآةٌ بَیْضَاءُ وَقَالَ: هذِه الجُمُعَةُ یَفْرِضُهَا عَلَیْکَ رَبُّکَ لِتَکُونَ لَکَ عِیداً وَلأُمَّتِکَ مِنْ بَعْدَکَ. قُلْتُ: فَمَا لَنَا فِیهَا؟ قَالَ: لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ سَاعَةَ مَنْ دَعَا فِیهَا بِخَیْرٍ قُسِمَ لَهُ أَعْطَاهُ اللّهُ سُبْحَانَهُ إِیّاهُ أَوْ لَیْسَ لَهُ قَسْمٌ ذُخِرَ لَهُ مِا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ؛ أَوْ تَعَوّذَ مِنْ شَرّ هُوَ مَکْتُوبٌ عَلَیْهِ إِلاّ أَعَاذَهُ اللّهُ عَزّ وَجَلّ مِنْ أَعْظَمَ مِنْهُ وَهُوَ سَیّدُ الأَیّامِ عِنْدَنَا وَنَحْنُ نَدْعُوهُ فِی الآخِرَةِ یَوْمَ المَزِیدِ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: إِنّ رَبّکَ عَزّ وَجَلّ اتّخَذَ فِی الجَنّةِ وَادِیاً أَفْیَحَ مِنَ المِسْکِ أَبْیَضَ، فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الجُمُعَةِ نَزَلَ تَعَالَی مِنْ عَلِیّینَ عَلَی کُرْسِیّهِ فَیَتَجَلّی لَهُمْ حَتّی یَنْظُرُوا إِلَی وَجْهِه الکَرِیمِ»
** أخرجه الشافعی فی المسند والطبرانی فی الأوسط وابن مردویه فی التفسیر بأسانید ضعیفة مع اختلاف.

جبریل بر من آمد، آینه‌ای سفید بر کف او، و گفت: این جمعه است، پروردگار تو آن را بر تو عرضه می‌دارد تا تو را و امت تو پس از تو عید بُوَد. گفتم: ما را در آن چه باشد؟ گفت: شما را در آن بهترین ساعتی است؛ هر که در آن به خیری دعا گوید که برای وی مقسوم باشد خدای – عزوجل– به وی دهد، یا برای وی مقسوم نباشد آنچه از آن بزرگتر بوَد برای وی ذخیره شود، یا از شری بازداشت خواهد که بر وی مقدّر باشد باز رهاند خدای – عزوجل – وی را از بزرگتر از آن؛ و او نزدیک ما سیّد روزهاست، و ما در آخرت او را روز مزید خوانیم. گفتم: چرا؟ گفت: پروردگار تو در بهشت از مُشک سپید وادیی ساخته است واسع، و چون روز جمعه باشد از علیین جلال و کبریا به کرسی عطا و نوال نزول کند و بر آن تجلی فرماید تا وی را ببینند.
(آن را شافعی در المسند و طبرانی در الأوسط و ابن مردویه در التفسیر با أسانید ضعیف با اختلاف روایت کرده‌اند.)

۵۰۷ – حدیث « خَیْرُ یَوْمٍ طَلَعَتْ فِیهِ الشّمْسُ یَوْمَ الجُمُعَة، فِیهِ خُلِقَ آدَمُ عَلَیْهِ السّلامُ، وَفِیهِ أُدْخِلَ الجَنّةَ، وَفِیهِ أُهْبِطَ إِلَی الأَرْضِ، وَفِیهِ تِیبَ عَلَیْهِ، وَفِیهِ مَاتَ، وَفِیهِ تَقُومُ السّاعَةُ، وَهُوَ عِنْدَ اللّهِ یَوْمُ المَزِیدِ کَذلِکَ تُسَمّیهِ المَلائِکَةُ فِی السّمَاءِ وَهُوَ یَوْمُ النّظَرِ إِلَی اللّهِ تَعَالَی فِی الجَنّةِ «
** أخرجه مسلم من حدیث أبی هریرة .

بهترین روزی که آفتاب بر آن طلوع کند روز آدینه است، آفریدن آدم و بُردن او به بهشت و فرود آمدن او بر زمین در آن روز بود، و قیامت در آن قایم شود، و او را نزدیک خدای – عزوجل – روز مزید خوانند و همچنین ملایکه در آسمان و او روز دیدن حق تعالی است در بهشت.
(آن را مسلم از حدیث أبی هریرة روایت کرده است.)

۵۰۸ – حدیث « إن لله فی کل جمعةٍ ستمائةِ ألفِ عتیقٍ من النار «
** أخرجه ابن عدی وابن حبان فی الضعفاء وفی الشعب من حدیث أنس قال الدارقطنی فی العلل والحدیث غیر ثابت .

خدای را – عزوجل – در هر روز آدینه ششصد هزار آزاد کرده است از آتش.
(آن را ابن عدی و ابن حبان در الضعفاء و در الشعب از حدیث أنس روایت کرده‌اند و دارقطنی در العلل می‌گوید که این حدیث غیر ثابت است.)

۵۰۹ – حدیث أنس « إِذَا سَلِمَتِ الجُمُعَةُ سَلِمَتِ الأَیّامُ «
** أخرجه ابن حبان فیَ الضعَفاءَ وأبو نعیم فَی الحلیة والبیهقی فی الشعب من حدیث عائشة ولم أجده من حدیث أنس .

انس از پیغامبر – علیه السلام – روایت کرد که گفت: چون روز آدینه سلامت ماند روزهای دیگر بسلامت باشد.
(آن را ابن حبان در الضعفاء و أبو نعیم در الحلیة و بیهقی در الشعب از حدیث عائشة روایت کرده‌اند و آن را از حدیث أنس نیافتم.)

۵۱۰ – حدیث « إنّ الجَحِیمَ تُسَعّرُ فِی کُلّ یَوْم قَبْلَ الزّوَالِ عِنْدَ اسْتِوَاءِ الشّمْسِ فِی کَبِدِ السّمَاءِ فَلاَ تُصَلّوا فِی هذِهِ السّاعَةِ إِلاّ یَوْمَ الجُمُعَةِ فَإِنّهُ صَلاَةٌ کُلّهُ وَإِنّ جَهَنّمَ لا تُسَعّرُ فِیه»
** أخرجه أبو داود من حدیث أبی قتادة وأعله بالانقطاع .

دوزخ را هر روزی پیش از زوال، نزدیک استوای خورشید میان آسمان برافروزند، پس در این ساعت نماز مگزارید، مگر روز آدینه، که کل آن نماز است، و دوزخ را در وی نه افروزند.
(آن را أبو داود از حدیث أبی قتادة روایت کرده است، ولی آن را به دلیل انقطاع معلول دانسته است.)

۵۱۱ – حدیث « مَنْ مَاتَ یَوْمَ الجُمُعَةِ أَوْ لَیْلَةَ الجُمُعَةِ کَتَبَ اللّهُ لَهُ أَجْرَ شَهِیدٍ وَوُقِیَ فِتْنَةَ القَبْرِ »
** أخرجه أبو نعیم فی الحلیة من حدیث جابر روی الزندی نحوه مختصرا من حدیث عبد الله بن عمر وقال غریب لیس إسناده بمتصل . قلت : وصله الترمذی الحکیم فی النوادر .

هر که روز آدینه [یا شب آدینه] وفات کند حق تعالی وی را مزد شهیدی دهد، و از فتنه گور نگاه داشته شود.
(آن را أبو نعیم در کتاب «حلیة اولیاء» از حدیث جابر روایت کرده است. و زندی همانند آن را به صورت اختصار از حدیث عبد الله بن عمر روایت کرده است و گفته است که این حدیث غریب است و إسناد آن متصل نیست. من (زین الدین عراقی) می‌گویم که: اسناد آن را حکیم ترمذی در کتاب «نوادر الاصول فی أحادیث الرسول» به صورت متصل آورده است.)

ادامه دارد

از نشانه های احادیث ضعیف و دروغین

شماره فتوی ۶۵۷۵

علمای محدث فرموده‌اند که یکی از علامتهای احادیث دروغ وساختگی اینست که مثلا به ازای یک عمل کوچک، اجر و ثواب بسیار فراوانی در نظر گرفته می‌شود. مثلا حدیث جعل می‌کنند که هر کس فلان ذکر را بخواند آنقدر ثواب می‌برد (که گاهی ثواب آنرا از ثواب نماز و حج و جهاد هم بیشتر ذکر می‌کنند!!).

برای نمونه احادیث:

–«من اغتسل من الجنابة حلالا أعطاه الله عز وجل مائة قصر من درة بیضاء وکتب له بکل قطرة ثواب ألف شهید». الموضوعات ۸۴/۲.

یعنی: هر کس غسل جنابت حلال را بجای آورد، خداوند عزوجل یکصد قصر ساخته شده از گوهر سفید به او عطاء می‌کند و بخاطر هر قطره آب، ثواب هزار شهید برای او می‌نویسد!

–و حدیث «إن شهر رجب عظیم، من صام منه یوما کتب الله له صوم ألف سنة ومن صام یومین کتب له صیام ألفی سنة، ومن صام ثلاثة أیام کتب له صیام ثلاثة آلاف سنة، ومن صام من رجب سبعة أیام أغلقت عنه أبواب جهنم، ومن صام ثمانیة أیام فتحت له أبواب الجنة الثمانیة یدخل من أیها شاء ومن صام منه خمسة عشر یوما بدلت سیئاته حسنات ونادی منادمن السماء قد غفر لک فاستأنف العمل ومن زاد زاده الله عز وجل». الموضوعات ۸۵،۸۴/۲.

یعنی: براستی که ماه رجب ماه بزرگی است، هر کس یک روز از آن را روزه بگیرد خداوند روزه ی هزار سال، و هر کس دو روز روزه بگیرد روزه ی دو هزار سال، و هر کس سه روز روزه بگیرد روزه ی سه هزار سال را برای او مینویسد! و هر کس هفت روز از رجب روزه بگیرد درهای جهنم بر او بسته، و هر کس هشت روز روزه بگیرد درهای هشتگانه ی بهشت بر او باز میشود تا از هر کدام بخواهد داخل گردد. و هر کس پانزده روز از رجب روزه بگیرد بدیهایش به نیکی تبدیل و ندا دهنده‌ای از آسمان ندای دهد که تو کاملاً بخشیده شده ای، پس از نو عمل را شروع کن و هر چقدر بیشتر کنی خداوند عزوجل بر آن می افزاید.

–و حدیث «من عطس فقال: الحمد لله علی کل حال ماکان من حال وصلی الله علی محمد وعلی أهل بیته أخرج الله من منخره الأیسر طائرا یقول اللهم اغفر لقائلها».

یعنی: هر کس عطسه کند و بگوید: الحمد لله علی کل حال و صلی الله علی محمّد وعلی اهل بیته، خداوند از سوراخ راست بینی او پرنده‌ای را بیرون می آورد که میگوید: پروردگارا گوینده ی این سخن را ببخش.

–و حدیث «من صلی علی صلاة تعظیما لحقی جعل الله عز وجل من تلک الکلمة ملکا له جناحَ فی المشرق و جناحَ له فی المغرب ورجلاه فی تخوم الأرض وعنقه ملوی تحت العرش یقول الله عز وجل: صلی علی عبدی کما صلی علی نبیی فیصلی علیه إلی یوم القیامة». تنزیه الشریعة ۳۳۱.

یعنی: هر کس بخاطر بزرگداشت حق من برمن صلواتی بفرستد، خداوند عزوجل از آن کلمه، ملائکه‌ای ایجاد می کند که یک بالش در مشرق و بال دیگر در مغرب و پاهایش در درون زمین و گردنش جمع شده در زیر عرش، و خداوند عزوجل می فرماید: بر بنده ام درود و سلام بفرست همانگونه که او بر پیامبرم سلام فرستاد، پس (آن ملائکه) تا روز قیامت بر او صلوات می فرستد!

از این قبیل، هزاران روایت دروغ وجود دارد که همه ی آنها به این شیوه ی ساده لوحانه بخاطر عمل کمی ثواب زیادی را بیان نموده‌اند، که گاه برای بعضی از عبادات بزرگ مانند نماز هم چنین چیزی نمی بینیم! بدون تردید این امر، فاسد کننده اعتقاد است، زیرا در نهایت منجر به سبک و خوار شمردن عمل به شریعت و نفی هدف و حکمت خالق میگردد. بلکه وجود این احادیث واهی بجایی می رسند که شخص انجام تکالیف دیگر را بر خود ساقط می کند، چرا که او گمان می برد با انجام اعمال کم و آسان، ثواب عظیمی بدست خواهد آورد که دیگر او را بی نیاز خواهد کرد!

وکسانی که این احادیث دروغین را جعل می کنند، کسانی که به ظاهر خیر خواهان دین هستند که احادیثی را در باره ی فضایل اسلام و آنچه مربوط به آنست، و زهد در دنیا و همانند آنها را جعل می کنند و هدفشان از این کار ترغیب نمودن مردم به دین و زاهد بودن آنها در دنیاست.

مثلا شخصی بنام «میسره بن عبد ربه» از چنین کسانی بوده است. ابن حبان در کتاب «الضعفا» از ابن مهدی روایت می کند: «به میسره بن عبد ربه گفتم: این احادیث را از کجا آورده ای؟! (مثلا) کسی که فلان سوره را بخواند فلان ثواب به وی میرسد!؟ (میسره) گفت: آن احادیث را وضع کرده‌ام تا مردم را به اعمال نیک ترغیب نمایم!».

بیشتر این افراد از عارفان و متصوفان هستند و به منظور ترغیب مردم به کارهای نیک احادیثی را به دروغ به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده‌اند. (نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث، ص ۷۵).

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

وضوی مسلمانان قبل از نزول آیه وضو چگونه بود؟

شماره فتوی ۶۹۲۳

نخست لازم به ذکر است که در هیچ حدیث صحیحی وارد نشده که پیامبر صلی الله علیه وسلم بجای شستن پا، بر آن مسح کرده باشند، و اگر احادیثی در مورد مسح وارد شده یا آنکه مربوط به مسح بر خفین (جوارباهای چرمی) بوده و یا آنرا اشتباه ترجمه می کنند، همانگونه که شیعیان آیه ۶ سوره مائده را نادرست ترجمه می کنند.

اما در مورد کیفیت وضو قبل از نزول آیه ۶ سوره مائده:

در ابتدا باید گفت که آیه ۶ سوره مائده که درباره چگونگی وضو گرفتن است، در مدینه و بعد از غزوه بنی مصطلق نازل شده و غزوه بنی مصطلق در سال شش هجری روی داد، یعنی همانسالی که بر ام المومنین عایشه رضی الله عنها افترا و تهمت زدند.

اما باید توجه داشت که سبب نزول این آیه به دلیل نیافتن آب برای وضو بود، بعبارتی هدف از نزول این آیه این نبود تا کیفیت وضو گرفتن – برای اولین بار – برای مسلمانان شرح داده شود، بلکه هدف اصلی از نزول این آیه، جواز تیمم گرفتن برای مسلمانان در هنگام نبود آب بود که در ادامه شرح نحوه وضو گرفتن در همین آیه در مورد آن (یعنی تیمم) ذکر شده است، و قبل از نازل شدن این آیه، نحوه وضو گرفتن مسلمانان شبیه به همان کیفیتی بود که در آیه مذکور ذکر شده و لذا وضویشان با بعد از نزول آیه تفاوتی نکرد، چرا که مصادف با تشریع نماز و خواندن نماز، جبرئیل امین علیه السلام نحوه وضو گرفتن را به پیامبر صلی الله علیه وسلم یاد داده بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز آنرا به مسلمانان آموخته بود ولی هنوز آیه ای از قرآن در این مورد نازل نشده بود تا آنکه روزی به سبب آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم آبی برای وضو گرفتن نیافت، خدای متعال آیه ۶ سوره مائده را نازل نمود که در این آیه ضمن توضیح و تشریح چگونگی وضو گرفتن، متذکر شده که در صورت نیافتن آب، می توان با خاک تیمم کرد، چنانکه می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ فَاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُواْ وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَكِن يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (مائده ۶).

یعنی: «ای مؤمنان، چون به [قصد] نماز برخیزید، صورت خود و دستهایتان را تا آرنجها بشویید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک [بشویید] و اگر جنب باشید، غسل کنید. و اگر بیمار یا مسافر باشید و یا کسی از شما از موضع قضای حاجت بیاید و یا با زنان آمیزش کرده باشید، و آبی نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید، و از آن [خاک] صورت و دستانتان را مسح کنید. خداوند نمی‌خواهد بر شما دشواری قرار دهد. بلکه می‌خواهد که شما را پاک بدارد و نعمتش را بر شما تمام کند، باشد که سپاس گزارید».

بخاری از طریق عمرو بن حارث از عبدالرحمن بن قاسم بن [محمد بن ابوبکر صدیق] از پدرش از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که او گفت: «سَقَطَتْ قِلاَدَةٌ لِي بِالْبَيْدَاءِ وَنَحْنُ دَاخِلُونَ الْمَدِينَةَ، فَأَنَاخَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَنَزَلَ فَثَنَى رَأْسَهُ فِي حَجْرِي رَاقِدًا، أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَكَزَنِي لَكْزَةً شَدِيدَةً، وَقَالَ: حَبَسْتِ النَّاسَ فِي قِلاَدَةٍ فَبِي الْمَوْتُ، لِمَكَانِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ أَوْجَعَنِي، ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَيْقَظَ وَحَضَرَتِ الصُّبْحُ، فَالْتُمِسَ الْمَاءُ فَلَمْ يُوجَدْ» فَنَزَلَتْ: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ} [المائدة: ۶] الآيَةَ. فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ: لَقَدْ بَارَكَ اللهُ لِلنَّاسِ فِيكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، مَا أَنْتُمْ إِلاَّ بَرَكَةٌ لَهُمْ». بخاری (۴۶۰۸).

یعنی: «در بازگشت از سفر، نزدیک مدینه رسیده بودیم که گردن بند من در بیابان گم شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم شتر خود را خواباند و فرود آمد [و دستور اقامت در آنجا را داد] و سرش را در آغوشم گذاشت و خوابید. ابوبکر رضی الله عنه آمد و مشتی محکم بر سینهٔ من زد و گفت: این همه مردم را به خاطر یک گردن‌بند از ورود به مدینه بازداشتی، بامداد رسول الله از خواب بیدار شد و هرچه جستجو کرد، آب برای وضو پیدا نشد. پس آیهٔ {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ ..}نازل شد پس اُسَید بن حُضَیر گفت: ای خاندان ابوبکر، خدا به سبب شما به مردم خیر عطا کرد.

از این حدیث در می یابیم که علت و سبب اصلی نزول آیه ۶ مائده، آموزش وضو گرفتن بنود، بلکه جواز تیمم با خاک در صورت نیافتن آب بود.

و طبرانی در معجم شبیه این حدیث را روایت کرده که در آن آورده: « هنگامی که واقعهٔ گردن‌بند من پیش آمد و اهل افک حرف‌هایشان را زدند با پیامبر در جنگی دیگر شرکت کردم بازهم گردن‌بند من افتاد و مردم به خاطر جستجوی آن از رفتن بازماندند».

و از این روایت طبرانی چنین برداشت می شود که نزول آیه ۶ مائده بعد از غزوه بنی مصطلق (سال شش هجری) بوده است، درحالیکه فرضیت نماز در شهر مکه بوده است.

علامه سیوطی رحمه الله در کتاب «لباب النقول فی أسباب النزول» می گوید: « حدیثی که بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت کرده، دلیل بر این است که قبل از نزول آیه تیمم، وضوء واجب بوده است، از این رو مسلمانان فرودآمدن در جایی را که آب وجود نداشت خیلی مهم دانستند و آن پیش آمد از سوی ابوبکر صدیق در حق عایشه رضی الله عنها روی داد. ابن عبدالبر می گوید: برای اهل مغازی روشن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از همان ابتدا که نماز واجب شد نماز را همیشه با وضو خوانده است و این موضوع را به غیر از اشخاص ناآگاه و ستیزه‌گر هیچکس رد نمی‌کند. و آن بزرگوار می گوید: حکمتی که برای نزول آیه وضوء وجود دارد با وصف این که قبلاً به آن عمل می‌شد این است که فرضیت وضوء باید با وحی متلو ثابت گردد.

شخص دیگری گفته است: احتمال دارد که اول آیه به سبب واجب‌شدن وضوء قبلاً نازل شده و بقیه آیه که ذکر تیمم در آن است بعد در اینجا نازل گردیده باشد.

تذکر اول قابل قبول‌تر است، زیرا فرضت وضوء یک جا با فرضیت نماز در مکه بوده و این آیه مدنی است».

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

اسم اعظم خداوند و فضایل آن

پیامبر صلی الله علیه وسلم در چندها حدیث به ما خبر داده است که خداوند دارای نام بزرگی است که ازسایر نامها متمایز است و هر شخص مسلمانی می تواند با توسل به اسم اعظم خداوند، حاجتش را طلب کرده است، و هرگاه بدان دعا شود، مستجاب می شود و هرگاه بدان چیزی خواسته شود، داده می شود.

این فضایلی بود که برای اسم اعظم خداوند در احادیث مختلف وارده ذکر شده بود. اما لازمست بدانیم که علمای اسلام در خصوص وجود چنین اسمی، یعنی اثبات یا نبود آن اسم با همدیگر موافق نیستند، و کسانی هم که وجود چنین اسمی را برای خداوند ثابت می کنند در تعیین و تشخیص آن اسم اختلاف نظر دارند تا جائیکه چهارده نظر و قول مختلف در این مورد از علما نقل شده است، و هرکدام از آنها برای خود دلایلی از احادیث نبوی دارند که بعضی از آن احادیث صحیح هستند و بعضی ضعیف و بعضی از آنها صریح نیستند.

در اینجا به ذکر بعضی از احادیثی که در این ارتباط وارد شده اند می پردازیم که علما در تعیین اسم اعظم خداوند به آنها استناد کرده اند، که بعضا صحیح یا ضعیف یا حتی دروغ هستند می باشند:

۱– از ابی امامة رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «اسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ فِي سُوَرٍ مِنَ القُرآنِ ثَلاَثٍ: فِي «البَقَرَةِ» وَ «آلِ عِمرَانَ» وَ «طَهَ». ابن ماجه (۳۸۵۶).

یعنی: اسم اعظم خداوند در سه سوره ی قرآن یعنی در بقره و آل عمران و طه است.

علامه البانی رحمه الله این روایت را در « صحیح ابن ماجه » حسن دانسته است، و در کتاب «السلسلة الصحیحة» (۷۴۶) گفته: «قاسم ابوعبدالرحمن گفته: اسم اعظم را در سوره بقره در آیة الکرسی « الله لا إله إلا هو الحی القیوم » و در آل عمران در آغاز آن یعنی در « الله لا إله إلا هو الحی القیوم » و در سوره طه در « وعنت الوجوه للحی القیوم » یافتم. نکته: این قول قاسم که ابوعبدالرحمن گفته اسم اعظم در سوره طه در « وعنت الوجوه للحی القیوم » است، دلیلی در احادیث مرفوع برای تایید آن نیافتم، و اقرب نزد من آنست که در ابتدای سوره طه یعنی در « إنی أنا الله لا إله إلا أنا . . » است، چرا که این آیه موافق با بعضی از احادیث صحیح است، نگاه کنید به: الفتح ۲۲۵ / ۱۱ وصحیح أبی داود ۱۳۴۱».

۲– از انس رضی الله عنه روایت شده که او همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود و مردی نماز خواند سپس دعا کرد: « اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ » یعنی: بار الها! من فقط از تو می خواهم چرا که حمد فقط از آن توست، هیچ معبود بحقی بجز تو وجود ندارد، یا منّان! ای بوجود آورنده ی آسمان ها و زمین! ای صاحب عظمت و بزرگی! ای زنده ی پایدار. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز فرمودند: «لَقَدْ دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى» براستی خدا را با اسم بزرگی خواند که اگر بوسیله آن اسم خوانده شود دعا اجابت شده و اگر از او چیزی خواسته شود عطا گردد.

ترمذی (۳۵۴۴) وأبو داود (۱۴۹۵) والنسائی (۱۳۰۰) وابن ماجه (۳۸۵۸)، و ألبانی در « صحیح أبی داود » آنرا صحیح دانسته است.

۳– از بُرَیده بن حُصَیْب روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم دعای مردی را شنید که می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ » یعنی: بار الها! من فقط از تو می خواهم، چرا که شهادت می دهم که تو الله هستی، و هیچ معبودی بحقی بجز تو وجود ندارد، تو آن یکتا و بی نیازی هستی که نه زاده است، و نه زائیده شده است، و هیچ همتایی ندارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَقَدْ سَأَلْتَ اللهَ بِالاسْمِ الَّذِي إِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى وَإِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ» براستی که خدا را با اسمی خواندی که اگر با آن از او چیزی خواسته شود عطا کند و اگر خوانده شود اجابت می کند.

ترمذی (۳۴۷۵) وأبو داود (۱۴۹۳) وابن ماجه (۳۸۵۷)، و ألبانی در» صحیح أبی داود « آنرا صحیح دانسته است، و حافظ ابن حجر در » فتح الباری « (۱۱ / ۲۲۵) مورد آن گفته: «این حدیث از لحاظ سند از تمامی روایاتی که در این باره آمده ارجح تر است».

۴– از اسماء دختر یزید روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ فِي هَاتَيْنِ الآيَتَيْنِ: (وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ)، وَفَاتِحَةِ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ (الم . الله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ». رواه الترمذی (۳۴۷۸) وأبو داود (۱۴۹۶) وابن ماجه (۳۸۵۵).

یعنی: اسم اعظم خداوند در این دو آیه است: « وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » بقره ۱۶۳، و آغاز سوره آل عمران یعنی در « الم ۞ الله لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ».

این حدیث ضعیف است، چرا که در سند آن شخصی بنام عبید الله بن أبی زیاد وشهر بن حوشب است که هر دوی آنها ضعیف الحدیث هستند.

و قول چهارم از چهارده قول ، همین روایت است که حافظ ابن حجر در فتح الباری آنرا ذکر کرده و بر این حدیث بخاطر وجود «شهر بن حوشب» معترض شده است.

۵– طبرانی در معجم از ابن عباس بصورت مرفوع روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده باشند: «اسم الله الأعظم الذی إذا دعی به أجاب فی هذه الآیة من آل عمران : (قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء) إلی آخره ». رواه الطبرانی (۳/۱۷۷/۱).

یعنی: اسم اعظم خداوند که هرگاه بوسیله آن خوانده شود دعا اجابت می گردد، در این آیه از سوره آل عمران است که می فرماید: (قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء..) آل عمران ۲۶.

علامه البانی در «السلسلة الضعیفة» (۲۷۷۲) می گوید: این حدیث دروغ و ساختگی است، که شخصی بنام «غلابی» آنرا وضع کرده که امام دارقطنی در مورد او می گوید: « کان یضع الحدیث » یعنی: او حدیث وضع می کرد. همچنین دو شخص بنام جعفر بن جسر و پدرش در سند حدیث هستند که هر دو ضعیف می باشند که پدرش از جعفر ضعیف تر است.

و من (البانی) می گویم: در حدیث ثابت شده که اسم اعظم خدا در آغاز سوره آل عمران است».

۶– واحدی در کتاب تفسیرش و دیلمی نیز از ابن عباس بصورت مرفوع آورده اند: «اسم الله الأعظم فی ست آیات فی آخر سورة الحشر». الواحدی (۴/۱۳۸/۲) ، والدیلمی (۱/۱/۱۷۳).

یعنی: اسم اعظم خدا در شش آیه آخر سوره حشر هستند.

علامه البانی در « السلسلة الضعیفة » (۲۷۷۳) گفته: اسناد این حدیث ضعیف است، و در آن شخصی بنام « یحیی بن ثعلبة » وجود دارد که دارقطنی وی را تضعیف کرده است.

۷– حاکم در مستدرک از سعد ابن مالک رضی الله عنه آورده که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم می فرمود: «هل أدلکم علی اسم الله الأعظم، الذی إذا دعی به أجاب ؛ وإذا سئل به أعطی ؛ الدعوة التی دعا بها یونس حیث ناداه فی الظلمات الثلاث: (لا إله إلا أنت سبحانک إنی کنت من الظالمین) فقال رجل : یا رسول الله ! هل کانت لیونس خاصة أم للمؤمنین عامة ؟ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: ألا تسمع قول الله عز وجل (ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین) ، وقال رسول الله علیه وسلم: أیما مسلم دعا بها فی مرضه أربعین مرة قمات فی مرضه ذلک ؛ أعطی أجر شهید ، وإن برأ وقد غفر له جمیع ذنوبه ». أخرجه الحاکم (۱/۵۰۵–۵۰۶).

یعنی: آیا بر اسم اعظم خدا آگاه هستید که هرگاه خدا بوسیله آن خوانده شود دعا اجابت گشته، و اگر بوسیله آن چیزی خواسته شود عطا می گردد؛ آن همان دعایی است که یونس علیه السلام هنگامی که در تاریکی های سه گانه (در شکم نهنگ) بود خدا را بوسیله آن خواند: «لا إله إلا أنت سبحانک إنی کنت من الظالمین» مردی گفت: ای رسول خدا! آیا این دعا فقط مخصوص یونس علیه السلام است یا برای عامه ی مومنان نیز هست؟ فرمود: آیا این فرموده خداوند عزوجل را نشنیدی: « ما دعای یونس را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و مؤمنان را این‌چنین نجات می‌دهیم« و رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: هر مسلمانی که در وقت بیماریش بوسیله آن چهل بار دعا کند و بخاطر آن بیماری بمیرد، خدای متعال اجر یک شهید را برایش می نویسد و تمامی گناهانش را می بخشد».

علامه ناصرالدین البانی رحمه الله در «السلسلة الضعیفة» (۲۷۷۵) می گوید: این حدیث ضعیف است، و حاکم در مورد وضعیت حدیث سکوت کرده، همچنین ذهبی در کتاب «المیزان آن روایت را از عمرو بن بکر السکسکی آورده و گفته: «حدیث واهی است، احادیث او (عمرو بن بکر) شبه دروغ هستند». و مؤلف کتاب «الضعفاء» گفته: «ابن حبان وی را متهم (به کذب) کرده است».

خلاصه اینکه به دلیل وجود احادیث مختلف، علمای اسلام در تعیین اسم اعظم خداوند و یا حتی در اثبات وجود چنین اسمی اختلاف نظر دارند، و ما در اینجا به ذکر چند قول مشهور می پردازیم:

قول اول: بعضی از علما بطور مطلق وجود چنین اسمی را انکار کرده اند، زیرا معتقد هستند که هیچ اسمی از اسماء الهی بر دیگری تفضیل و برتری ندارد، و گفته اند که جایز نیست که اسمی را بر دیگر اسمها تفضیل داد، و این گروه از علماء احادیث وارده را به صورتهای زیر تاویل کرده اند:

صورت اول: گفته اند که معنی «اعظم» همان «عظیم» است و لذا تفاضلی مابین اسماء الله وجود ندارد و همه ی اسماء الله عظیم هستند، بنابراین هر اسمی از اسماء الهی را می توان بعنوان اسم اعظم شناخت.

حافظ ابن حجر در کتاب «فتح الباری» (ج۱۱/ص۲۲۴) اسامی کسانی که وجود این اسم را انکار کرده اند آورده: أبی جعفر الطبری، وأبی الحسن الأشعری، و أبی حاتم بن حبان، وقاضی أبی بکر الباقلانی.

صورت دوم: مراد از احادیث وارده، در حقیقت بیان ثواب بیشتر دعا بوسیله آن اسم است.

حافظ ابن حجر رحمه الله برای این صورت از ابن حبان نقل می کند که او گفته: «اسم اعظم وارده در اخبار: تنها منظور از آنها ثواب بیشتر دعا کننده بوسیله آن است، و مراد از آن یعنی ثواب بیشتر قاریء است».

صورت سوم: مراد از اسم اعظم، حالتی است که دعا کننده در آن قرار می گیرد، و شامل هر کسی می شود که با هر اسمی از اسماء الهی دعا کند، مادامیکه اگر بر آن حال باشد.

حافظ ابن حجر در این مورد می گوید: «گفته شده که مراد از اسم اعظم: یعنی هر اسمی از اسماء خداوند متعال که بنده بوسیله آن دعا کرده و در آن غرق می شود، بگونه ایکه در آن وقت در فکر و ذهنش جز خداوند متعال قرار نمی گیرد، هرکس چنین حالتی بیابد: دعایش را اجابت می کند، و این معنی از جعفر صادق و از جنید و غیره آن دو نیز نقل شده است.

قول دوم: خداوند متعال علم اسم اعظم خود را تنها به خودش منحصر کرده و احدی از مخلوقاتش را به آن آگاه نکرده است. » فتح الباری « للحافظ ابن حجر (۱۱ / ۲۲۴).

قول سوم: بعضی از علما وجود اسم اعظم را ثابت شده می دانند و حتی آنرا مشخص و معین نموده اند، اما این دسته از علما در تعیین اسم اعظم تا چهارده قول مختلف اختلاف رأی دارند! چنانکه حافظ ابن حجر رحمه الله در کتاب » فتح الباری « (۱۱ / ۲۲۴، ۲۲۵) آنها را ذکر کرده است که عبارتند از:

۱– هو!، ۲– الله، ۳– الله الرحمن الرحیم، ۴– الرحمن الرحیم الحی القیوم، ۵– الحی القیوم، ۶– الحنان المنان بدیع السماوات والأرض ذو الجلال والاکرام الحی القیوم، ۷– بدیع السماوات والأرض ذو الجلال والاکرام، ۸– ذو الجلال والإکرام، ۹– الله لا إله إلا هو الأحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا أحد، ۱۰– رب رب، ۱۱– لا إله إلا أنت سبحانک إنی کنت من الظالمین، ۱۲– هو الله الله الله الذی لا إله إلا هو رب العرش العظیم، ۱۳– اسمی از أسماء الحسنی که مخفی است، ۱۴– کلمة توحید: « لا إله إلا الله».

اما در بین این چهارده قول، کدامیک صحیح تر است؟

همانطور که سابقا ذکر کردیم؛ علمای اسلام در این مسئله اختلاف رأی دارند، و آنهم به دلیل وجود احادیث مختلفی است که در فوق ذکر کردیم.

علامه محمد ناصر الدین البانی رحمه الله می گوید:

«بدان که علماء در تعیین اسم اعظم خداوند بر چهارده قول اختلاف نظر دارند، که حافظ ابن حجر در کتاب «فتح الباری» آنها را ذکر کرده است، و برای هر قولی دلیل آنرا نیز آورده است، و اکثر آن اقوال دلایلی از احادیث دارند، و البته بعضی از آن نظرات تنها رأی و نظر هستند که به آنها توجهی نمی شود، مانند قول دوازدهم که دلیل آن اینست که: فلانی در خواب از خدا خواسته تا اسم اعظم را به وی یاد دهد، و چنین در خواب دیده که اسم اعظم « هو الله ، الله ، الذی لا إله إلا هو رب العرش العظیم «است!!

و آن احادیث (که بدانها استناد می شود) بعضی صحیح هستند اما دلالت آنها صریح نیست، و بعضی هم احادیث موقوف هستند که آنها نیز گاها صریح نیستند، و بعضی احادیث نیز صریح دلالت می باشند که دو نوع هستند:

قسم صحیح صریح؛ که حدیث بریده رضی الله عنه است: « الله لا إله إلا هو الأحد الصمد الذی لم یلد ... الخ» که حافظ ابن حجر در مورد آن گفته: «و این روایت از لحاظ سند نسبت به تمامی آنچه که در این باره وارد شده راجح تر است»، و امام شوکانی نیز در کتاب » تحفة الذاکرین « (ص ۵۲) به آن اقرار نموده و حدیث در » صحیح أبی داود « (۱۳۴۱) تخریج شده است.

قسم دیگر: صریح غیر صحیح است که بعضی از آن احادیث را حافظ ابن حجر تضعیف کرده؛ مانند حدیث مربوط به قول سوم که از عایشه رضی الله عنه در سنن ابن ماجه (۳۸۵۹) روایت شده، و این حدیث در » ضعیف ابن ماجه « (۸۴۱) تخریج شده است، و حافظ در برابر بعضی دیگر از آن احادیث سکوت کرده و تحسین نکرده! مانند حدیث مربوط به قول هشتم که از معاذ بن جبل رضی الله عنه در سنن ترمذی وارد شده است، و آن حدیث در »السلسلة الضعیفة « (۴۵۲۰) تخریج شده است.

و احادیث صریح دیگری نیز وجود دارند که حافظ ابن حجر بر آنها ایراد وارد نکرده، اما آن احادیث واهی هستند، و در کتاب « السلسلة الضعیفة « به شماره های (۲۷۷۲ و ۲۷۷۳ و ۲۷۷۵) تخریج شده اند».

منبع: « سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة « (۱۳ / ۲۷۹).

رای راجح:

بعضی از علما گفته اند که رأی راجح در تعیین اسم اعظم خدا، اسم جلاله «الله» است، یعنی اسم اعظم خداوند همان «الله» است؛ چرا که الله اسم جامعی برای خدای متعال است که بر تمامی اسماء و صفاتش دلالت دارد، و این اسم جز بر ذات پاک باری تعالی اطلاق نمی گردد، و بیشتر اهل علم این قول را برگزیده اند:

۱– امام ابن قیم رحمه الله فرموده: «اسم الله بر تمامی اسماء حسنی و صفات بالا مرتبه خداوند متعال دلالت دارد به دلایل سه گانه: مطابقة و تضمن و لزوم». »مدارج السالکین» (۱ / ۳۲).

۲– ابن امیر حاج حنفی رحمه الله گوید: «از محمد بن حسن نقل است که گفت: شنیدم که ابوحنیفه رحمه الله می گفت: اسم اعظم خداوند همان «الله» است، و نظر طحاوی و بسیاری از علما نیز همین است». »التقریر والتحبیر» (۱ / ۵).

۳– ابو البقاء فتوحی حنبلی رحمه الله می گوید:

« دو نکته:

اول: اسم «الله» علم ذات است، و مختص به خداست، و جمیع اسماء حسنایش را در بر می گیرد.

دوم: نزد بسیاری از اهل علم، «الله» اسم اعظم خداست، چرا که آن اسم به تمامی صفات محامد متصف است». «شرح الکوکب المنیر» (ص ۴).

۴– امام شربینی شافعی رحمه الله می گوید: «نزد محققین «الله» اسم اعظم خداوند است، و این اسم در قرآن عزیز در ۲۳۶۰ مکان ذکر شده است».»مغنی المحتاج» (۱ / ۸۸ ، ۸۹).

۵– شیخ عمر سلیمان اشقر رحمه الله می گوید: « آنچه که از تطبیق و مقارنه بین نصوص وارده پیرامون اسم اعظم خدا بر می آید، این است که اسم اعظم خداوند، همان «الله» است. زیرا لفظ «الله» تنها اسمی است که درمیان تمام نصوصی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیان نموده و در آنها اسم اعظم هست، یافت می شود.

از جمله دلاد نوالدخم ظعا م سا «الله» ظ فلا ه کت سا ن یا ر بل اد ه کی لئ رد ر با (ت فهدو نو ه دصششو ه رازهود) ۲۶۹۷ ،م سا ن یا ه کت سا ن یا ،ت سا چ نیم هللا ظ فلو .(س ر هفلا م جعلا ش ر ا مشس ا سا ر ب) ت سا ه دشر ا ر کتن آ ر ق ه کت سا ی لاعتالله ا ه بص تخم ه کی رگید م سا ه کی لاحرد ،ت سا ه دمآ ر ا ب و ی نعه ،ن یا ر ب ه و لا ع ،ت سا ه دمآ ر ا ب 57 ط ق فه دشابی م «ن محر لا» م هن آ ن دو ب م ظعا ر ب ی رگید ل یاد درادر برد «الله» م سا ن یا ه کی دایز ی ا لهموهفم .(۲۱۳ ص) » لله ا ی ف تدیقعلا «.«دنشابی م م سا ن یا

بعضی دیگر از علما مانند امام نووی و علامه ابن عثیمین اسم اعظم خدا را «الحی القیوم» دانسته اند. و علامه عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمه الله چنین نظری دارد:

« .. صواب آنست که تمام اسمهای حُسنای الله تعالی نیک هستند و هریک از آنها عظیم و بزرگند، اما اسم اعظم در میان آنها عبارتست از هر اسمی که: مفرد باشد، و یا به اسم دیگری مقرون باشد بگونه ایکه دلالت بر تمامی صفات ذاتی و فعلی و یا دلالت بر معانی جمیع صفات خدا را داشته باشد، مانند: « الله » چرا که این اسم، جامع معانی الوهیت است، و تمامی اوصاف کمال را دربر دارد. و مانند: «الحمید المجید» چرا که «حمید» اسم است که بر تمامی محامد و کمالات الله تعالی دلالت دارد، و مجید که بر اوصاف بزرگ و جلال دلالت می کند و اسم « الجلیل الجمیل» و «الغنی الکریم » نیز نزدیک به آن اسم (حمید مجید) است.

و مانند «الحی القیوم » که حی دلالت بر حیات کامل و عظیم و جامع تمامی معانی ذات است، و قیوم یعنی بتنهایی پابرجاست و از تمامی خلایقش بی نیاز است، و قیوم اسمی است که تمامی صفات افعال در آن داخل می شوند.

و مانند اسم « العظیم الکبیر » که دربردارنده تمامی معانی عظمت و کبریاء در ذات و اسماء و صفاتش و جمیع معانی تعظیم از خواص خلقش است.

و مانند این سخن: « یا ذا الجلال والإکرام » که جلال از صفات عظمت و کبریاء و کمالات متنوعه است، و اکرام یعنی مستحق بودن خدای متعال بر بندگانش که وی را در نهایت حب و ذلیلی و همانند آنها اکرام کنند.

پس از این در می یابیم که اسم اعظم؛ «اسم جنس» است، که ادله شرعی و اشتقاق بر آن دلالت می کند؛ چنانکه در سنن آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم شنید که مردی می گفت: « اللهم إنی أسألک بأنی أشهد أنک أنت الله لا إله إلا أنت الأحد الصمد، الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً أحد «، و ایشان فرمودند: سوگند به آنکسی که نفس من در دست اوست، خدا را بوسیله ی اسم اعظمش خواندی که هرگاه بوسیله آن خوانده شود دعا مستجاب است و اگر بوسیله آن از خدا چیزی خواسته شده عطا می گردد. و همچنین در حدیث دیگری آمده که مردی دعا کرد و می گفت: « اللهم إنی أسألک بأن لک الحمد، لا إله إلا أنت، المنان، بدیع السماوات والأرض ذو الجلال والإکرام، یاحی! یا قیوم « و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: سوگند به آنکسی که نفس من در دست اوست، خدا را بوسیله ی اسم اعظمش خواندی». منبع: کتاب «تفسیر أسماء الله الحسنی»؛ الشیخ / عبد الرحمن بن ناصر السعدی، ص ۱۶۵–۱۶۶.

و باز ایشان در جایی دیگر گفته اند: «اسم اعظم اسم جنس است که اسم معینی از آن منظور نیست، چرا که اسمهای خداوند دو نوع هستند:

اول: اسمهایی که بر صفت واحدی یا دو صفت یا اوصاف متعددی دلالت دارند.

دوم: اسمهایی بر جمیع صفات کمال خداوندی دالات دارند، و متضمن اوصاف عظمت و جلال و جمال هستند، این نوع از اسمها، همان اسم اعظم هستند بخاطر دلالتی که بر معانی بزرگتر و واسعتر دارند. پس «الله» اسم اعظم است، و همینطور «الصمد»، و همینطور «الحی القیوم» و «الحمید و المجید»، و «الکبیر العظیم» و «محیط»». منبع: «فتح الرحیم الملک العلام فی علم العقائد والتوحید والاخلاق والاحکام المستنبطة من القران» ص ۱۹ – ۲۰.

نکته: بعضی از مردم گمان می کنند که اسم اعظم را جز افراد معدودی که خدای متعال آنها را خاص گردانیده، نمی شناسند! درحالیکه این گمان اشتباه و نادرست است.

علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله در این مورد می گوید: «بعضی از مردم گمان می کنند که اسم اعظم از اسمهای نیک خداوند را جز کسی که خدای متعال او را بوسیله کرامتی خارق العاده خاص کرده باشد، نمی شناسد، و این گمان اشتباهست، چرا که خداوند تبارک و تعالی ما را ترغیب کرده تا اسمها و صفاتش را بشناسیم، و کسی را که آنرا بشناسد و در آن تفقه نماید و خدا را بوسیله آن و با دعای عبادت و مسئلت بخواند، تمجید و ستایش کرده است. و شکی نیست که اسم اعظم در این میان به این امر اولاتر است، خدای تعالی جواد مطلقی است که هیچ انتهایی برای بخشش و کرمش نیست، و او بخشش و سخاوت بر بندگانش را دوست می دارد، و از بزرگترین بخششهایی که خدای متعال بر بندگانش داده؛ شناساندن اسمهای حسنی و نیکش و صفات بزرگش است». منبع: کتاب «تفسیر أسماء الله الحسنی»؛ الشیخ / عبد الرحمن بن ناصر السعدی، ص ۱۶۵–۱۶۶.

بنابراین کسی که ادعا می کند که «من اسم اعظم دارم میتوانم هرکاری که بخواهم با آن انجام دهم»! این سخن نشانگر جهل یا فریبکاری اوست، چرا که اسم اعظم خداوند چیزی نیست که تحت مالکیت افرادی درآید تا هرکاری که خواستند با آن انجام دهند! بلکه اسم اعظم خداوند، اسمی از اسماء حسنای الهی است که هرکسی می تواند با آن خدایش را بخواند و به آن متوسل شده و دعا کند و انشاءالله دعایش مستجاب است.

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

فاجعه چالدیران و پیامدهای آن(۲)

نویسنده: امیرحسین خنجی

گفتار دوم

جنگ چالدیران و از دست‌رفتن شمال غرب ایران

سلطان سلیم که می‌دید دخالت‌ها و تحریکات شاه اسماعیل در خاک عثمانی متوقف‌شدنی نیست، برای آن که به این دخالت‌ها پایان دهد هیچ راهی جز جنگیدن را در پیش خود نمی‌دید، او برای این که شاه اسماعیل را از اقداماتش برای سرکوب قزلباشان آناتولی آگاه سازد، یکی از خلیفه‌های شاه اسماعیل را که در پاکسازی اخیر دستگیر و زندانی کرده بود با یک نامه به ایران فرستاد و به او گفت: «برو و آنچه را دیدی بازگو کن»([۱]). او امیدوار بود که شاه اسماعیل به مجرد دریافت پیام او به طرف مرزهای غربی ایران به راه خواهد افتاد و آماده جنگ خواهد شد، او در اواخر اسفند ماه ۸۹۲ امرای ارتش و بلندپایگان کشوری را به شهر ادرنه فرا خواند، و یک جلسه مشورتی با حضور آنها تشکیل داد، در این جلسه ضمن یک سخنرانی مفصل در باره خطر شاه اسماعیل و قزلباشان او موافقت امرای ارتش را به جنگ با ایران جلب کرد، و از فقهای طراز اول کشورش فتوای جهاد گرفت، و به امرای ارتش دستور داد که ارتش را برای حرکت آماده کنند، او همچنین نامه مفصلی به عبیدالله خان نوشت، و به او پیشنهاد کرد که برای از میان‌برداشتن شاه اسماعیل با او متحد شود([۲]). ولی عبیدالله خان در آن زمان درگیر مسائل داخلی ماوراءالنهر و شرق خراسان بود، و برای حمله دیگری به قزلباشان آمادگی نداشت، و نتوانست پاسخ مساعدی به سلطان سلیم بدهد.

سلطان سلیم سه روز بعد از شورای ادرنه به اسلامبول منتقل و چند روز بعد با ارتش عثمانی وارد آناتولی شد، او در اوائل اردیبهشت ۸۹۳ نامه دیگری توسط یکی از خلفای محبوس به نام قلیج خلیفه برای شاه اسماعیل فرستاد و رسما به او اعلان جنگ داد، او در این نامه به شاه اسماعیل نوشت که فقهای اسلام فتوای کفر و ارتداد وی و مریدانش را صادر کرده حکم به قتل وی داده اند، و اینک او در رأس سپاه عثمانی به سوی ایران درحرکت است، و تصمیم دارد که قزلباشان را از ایران ریشه‌کن کند، و آتش فتنه و فسادشان را فرو نشاند([۳]).

شاه اسماعیل در حالیکه در شکارگاه‌های اطراف اصفهان بود نامه سلطان سلیم را دریافت کرد، او اعلان جنگ سلطان را باور نکرد، و قلیج خان را به جرم آن که به اسارت یک شاه سنی افتاده بود گردن زد، و بدون آن که واکنشی به اعلان جنگ سلطان سلیم نشان دهد به شکار و عشرتش ادامه داد، شاید او نزد خودش گمان می‌کرد که چون به حمایت ائمه اطهار مستظهر است، هیچ قدرتی در جهان وجود ندارد که یارای مخالفت با او را داشته باشد، شاید هم به راستی ابلهی می‌کرد و وقت را به بطالت می‌گذراند، این احتمال را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت که او به خلیفه‌هایش در ارزنجان و دیاربکر دستور فرستاده بوده که جلو سلطان سلیم را بگیرند و او را از میان بردارند؛ و اطمینان داشت که قزلباشان آناتولی به نمایندگی از او کار سلطان سلیم را یکسره خواهند کرد، و نخواهند گذاشت که او به مرزهای ایران نزدیک شود. به هرحال، بی‌تفاوتی او در قبال اعلان جنگ سلطان سلیم هرچه بود، یک عمل ناشیانه و کودکانه بود که از یک مغز ناسالم و خودشیفته برمی‌آمد، او براساس باور موهومی که به حقانیت خویش و رسالت آسمانیش داشت، نزد خود می‌اندیشید که سلطان عثمانی «هیچ غلطی نمی‌تواند بکند».

سلطان سلیم پس از ورود به آناتولی یک لشکر بیست هزارنفری را روانه سیواس کرد، و یک نامه تند و تیز دیگری برای شاه اسماعیل فرستاد، او در این نامه خودش را «قاتل الکفره و الفجره» (کشنده کافران و تبهکاران) لقب داد، و شاه اسماعیل را «سرور شرور و سردار اشرار و ضحاک روزگار» نامید، و او را تهدید کرد که از ستم‌گری‌هایش دست بردارد، و مذهب ابداعی‌اش را رها کرده به مذهب آبائی‌اش برگردد یا کفن بردوش گرفته آماده مقابله با ارتش عثمانی شود که هم اکنون به طرف ایران درحرکت است([۴]).

شاه اسماعیل در عین دریافت دو اعلان جنگ رسمی و با اطلاع به اینکه ارتش عثمانی در راه‌رسیدن به مرزهای ایران است، هنوز مسئله را جدی نمی‌گرفت و مشغول عیاشی و خوشگذرانی بود، ولی به این نامه پاسخ نوشت، او در پاسخ به نامه سلطان سلیم تصریح کرد که باورش نمی‌شود که سلطان قصد حمله به ایران را داشته باشد؛ زیرا به نظر او هرقدر هم که سلطان با او مخالف باشد نباید به ایران لشکر بکشد، او به سلطان گوشزد کرد که اکثریت جمعیت آناتولی مریدان و پیروان او و پدرانش هستند، و او مایل نیست که با دولت عثمانی وارد جنگ شود، و کاری که امیر تیمور با جد او «بایزید اول» کرد با او (با سلطان سلیم) بشود، او به سلطان سلیم توصیه کرد که کاری نکند که پشیمانی بخورد، او در این نامه تقدس خویش را به رخ سلطان کشیده نوشت که دشمنی با او که از خاندان مقدس امام علی است عاقبتی شوم دربر خواهد داشت، او شعری این چنین در نامه اش به سلطان سلیم نوشت:

بس تجربه کردیم در این دار مکافات با آل علی هرکه درافتاد ورافتاد([۵]).

او این نامه را برای سلطان سلیم فرستاد و خود به عیاشی‌هایش ادامه داد، بدون آن که در صدد برآید که نیروئی به مرزهای غربی کشور بفرستد، و اقدام احتیاطی را برای مقابله با سلطان سلیم و خطر ارتش عثمانی انجام دهد.

سلطان در خردادماه ۸۹۳ با صد و چهل هزار سپاهی در سیواس مستقر شد([۶]). سیواس نزدیکترین نقطه به مرزهای ایران در غرب ارزنجان بود، شاه اسماعیل خبر استقرار سلطان با این سپاه عظیم در سیواس را با بی‌تفاوتی کامل تلقی کرد و به شکارش در اطراف همدان ادامه داد، گوئی خیال می‌کرد هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، او از وقتی که از خراسان برگشته بود مدام با ده هزار جوان قزلباش در نواحی خوش آب و هوای ایران در نقل و انتقال و عیاشی بود، و در هر منزلی اردو میزد باجگیرانش همچون بلای ناگهانی بر سر مردم آبادی‌های اطراف نازل می‌شدند، تا هزینه عیاشی‌هایشان را از مردم فلکزده اخاذی کنند، آنها برای فرونشاندن هوسهایشان دختران و زنان و پسران را به بهانه‌های مختلف گرفته می‌بردند، و پس از تجاوز جنسی رها می‌کردند، «ولی امر مسلمین» جان و مال و ناموس مردم ایران را برای سپاهش مباح اعلام داشته بود، و قزلباشان آزاد بودند که هرچه مایل باشند بر سر مردم بی‌دفاع ایران درآورند.

از روزی که نخستین اعلان جنگ سلطان سلیم به شاه اسماعیل رسید تا وقتی که سلطان در سیواس اردو زد نزدیک به سه ماه فاصله بود، «ولی امر مسلمین» در این مدت به جای آن که به فکر چاره‌گری برای دفاع از مرزهای کشور باشد به عیاشی ادامه می‌داد، شاید نورعلی خلیفه و محمد خان استاجلو به او اطمینان داده بودند که در آناتولی به حد کافی قزلباش دارند که بتوانند با «مرد بی‌دینی چون سلیم» مقابله کنند، شاه اسماعیل در اوهام جاهلانه غرق بود، و خیال می‌کرد که در لحظه مناسب امداد غیبی از آسمان فرا برسد و دشمن را تارومار کند.

سلطان سلیم در سیواس نیروهایش را به دو بخش کرد، یک سپاه چهل هزارنفری را در شرق عثمانی مستقر کرد، تا اگر شاه اسماعیل به فکر آن باشد که از راه دیاربکر و کردستان شمالی به خاک عثمانی حمله متقابل کند، و درنظر داشته باشد که وقتی او وارد خاک ایران شود از پشت سر به او حمله کند با این نیروی دفاعی مواجه گردد، او سپس با یک سپاه صد هزارنفری و با سیصد عراده توپ سبک و سنگین در تیرماه ۸۹۳ از رودخانه مرزی چایسو عبور کرده وارد خاک ایران شد، بدون آن که با هیچگونه مقاومتی روبرو شود، بعد از آن نیز او بدون مقاومتی به طرف ارزنجان به راهش ادامه داد و در کنار شهر اردو زد.

نورعلی خلیفه و خان محمد استاجلو که تازه متوجه خطر شده بودند، بدون آن که هیچگونه اقدامی برای ممانعت از سلطان سلیم به ادامه پیشروی در ایران انجام دهند یا با او مذاکراتی کنند، شاید بتوانند به وسیله‌ئی مانع از جنگ شوند، بی‌درنگ افرادشان را برداشته منطقه را رها کرده به آذربایجان گریختند، و در عشرتگاه نزدیک همدان به اردوی شاه اسماعیل پیوستند تا خبر سقوط ارزنجان را به گوش شاه برسانند.

از آنجا که هنوز هیچ نشانی از تحرکات شاه اسماعیل برای رویاروئی با سلطان سلیم دیده نمی‌شد، سلطان سلیم بازهم نامه اهانت‌آمیزی از ارزنجان برای شاه اسماعیل فرستاد تا او را تحریک به آمادگی برای جنگ کند، او در این نامه به شاه اسماعیل چنین نوشت:

مملکت برای سلاطین در حکم ناموس ایشان است، و هر سلطانی وظیفه دارد که از این ناموس پاسداری کند، و نگذارد که مورد تجاوز دشمن قرار گیرد، حال آن که مدت زمانی است که سربازان من وارد خاک کشور تو شده و در آن به جلو می‌تازند و از تو هیچ خبری نیست.... مرد بی‌غیرتی مثل تو حق ندارد ادعای مردانگی کند، بلکه بهتر است به جای مغفر و زره، چارقد و چادر بر سر و تن کند، و سوادی شاهی و سرداری را از سر بنهد([۷]).

سلطان سلیم درنظر نداشت که به زمین‌ها و آبادی‌های ایران آسیبی برساند، او برای ایران و ایرانی احترام و عزت قائل بود، او بارها و بارها شاه‌نامه فردوسی را خوانده بود و ایران را کشوری مقدس می‌دانست، و علاقه داشت که ایران در امنیت و آبادانی و سربلندی باشد، اگر به ایران لشکر کشیده بود تقصیر از شاه اسماعیل و قزلباشانش بود که در خاک عثمانی فتنه و فساد و آشوب به راه افکنده بودند، سلطان سلیم می‌خواست که با این لشکرکشی به شاه اسماعیل زهر چشم نشان بدهد و او را به سر جای خودش بنشاند، چنانکه وقایع بعدی نشان داد، او حتی در صدد اشغال خاک ایران نیز نبود، او پس از آن که وارد خاک ایران شد، از کنار دژ مرزی کماخ که آخرین دژ ایرانی در شرق آناتولی بود گذشت، و نخواست به آن دژ تعرضی بکند، او با توپخانه پرقدرتی که همراه داشت قادر بود دژ را بگیرد و ساکنانش را به قتل آورد، ولی این کار را نکرد، و آن را دور زده به راهش در خاک ایران ادامه داد.

با وجودی که چند روز بود سلطان سلیم در خاک ایران پیشروی می‌کرد، شاه اسماعیل هیچ حرکتی از خود نشان نداد، او پیوسته خبر پیشروی‌های سلطان سلیم در خاک ایران را دریافت می‌کرد، و بازهم به عیاشی‌اش مشغول می‌شد، انگار هیچ اتفاقی در حال رخ‌دادن نبود، این امر سلطان سلیم را بیش از پیش به خشم می‌آورد، او تا آن وقت نشنیده بود که شاه یک کشوری آنقدر بی‌غیرت باشد که در مقابل پیشروی سپاه دشمن در خاک کشورش هیچ واکنشی از خود نشان ندهد، او یقین یافته بود که شاه اسماعیل از رویاروئی با سپاه عثمانی می‌هراسد، لذا برآن شد که به وسیله‌ای هراس شاه اسماعیل را کاهش دهد و او را به میدان جنگ بکشاند، برای این منظور او مردی به نام «شیخ احمد» را که از بقایای وابستگان بایندری‌ها بود به نزد خود طلبید، و او را با رهنمودی فریبا به نزد شاه اسماعیل فرستاد، شیخ احمد پیش از آن یک بار در «اوجان» به حضور شاه اسماعیل رسیده مراتب اطاعتش را نسبت به او ابراز داشته بود؛ و بعد که جنایت‌های قزلباشان را دیده بود، از ایران گریخته به عثمانی پناهنده شده بود، شاه اسماعیل او را می‌شناخت و از اتباع خویش می‌پنداشت، بدون آن که از پناهنده شدن او به عثمانی اطلاعی داشته باشد، شیخ احمد در شکارگاه اطراف همدان به اردوی شاه اسماعیل وارد شد، و به او اطلاع داد که بسیاری از امرای شیعه ارتش سلطان سلیم هواخواه اویند، و آماده اند که اگر جنگی در بگیرد از سلطان کنار کشیده به او بپیوندند، او به شاه اسماعیل خبر داد که این امرا به او مأموریت داده اند تا مراتب را به عرض شاه برساند، و به شاه اطمینان دهد که وقتی جنگ آغاز شود آنها فرار خواهند کرد، و سلطان عثمانی را به شکست خواهند کشاند.

حیله سلطان سلیم برای به میدان کشاندن شاه اسماعیل و قزلباشان کارگر افتاد، شاه اسماعیل با شنیدن این پیام ساختگی خام شد و بدون فوت وقت به قزلباشانش فرمان حرکت به آذربایجان را صادر کرد، او از آنجا با یک عده دوازده هزارنفری قزلباشان که دراویش بودند به راه افتاد و در خوی اردو زد، تا بقیه نیروهای قزلباش به او بپیوندند، او از خوی به شیخ احمد مأموریت داد که برود و به امرای هوادارش پیام بدهد که شاه در چالدیران با سلطان سلیم مقابله خواهد کرد، و منتظر است که همینکه جنگ آغاز شود آنها سلطان را به شکست بکشانند.

سلطان سلیم در مردادماه از ارزنجان به راه افتاد و در کنار رود «الشگرد» اردو زد، در اثر تخریب‌های قزلباشان در این منطقه همه زمین‌ها از سکنه و گیاه تهی شده بود، سپاه سلطان سلیم در طی راه‌پیمایی‌اش روزهای متمادی از زمین‌های سوخته و آبادی‌های ویران‌مانده می‌گذشت، و در سر راهش نه خواربار به دست می‌آمد و نه علفی یافت می‌شد، هرچند که خواربار مورد نیاز سپاه او مرتبا از بندر ترابزون می‌رسید، ولی به قدری نبود که کفاف لشکر صد هزارنفری او را بدهد، سربازان سلطان سلیم اجازه نداشتند که به رسم یک ارتش متجاوز و دشمن آذوقه مورد نیازشان را از آبادی‌های قحطی‌زده ایران بگیرند، آنها بیم داشتند که دچار کمبود خواربار و قحطی شوند و توان‌شان را از دست بدهند، و وقتی با شاه اسماعیل مواجه گردند شکست یابند، از این رو وقتی سلطان سلیم در «الشگرد» اردو زد، زمزمه مخالفت با پیشروی در خاک ایران آغاز شد، و یک روز سربازان سر به شورش برداشتند و چادرهایشان را برکندند و دیگ‌هایشان را به نشانه نبودن غذا واژگون ساختند، سلطان سلیم سوار بر اسب شد و برای سربازان سخنرانی کرده آنها را قوت قلب داد و آرام کرد، در این اثناء شیخ احمد از خوی به اردوی سلطان رسید، و گزارش مأموریتش را به سلطان داده، به اطلاع او رساند که شاه اسماعیل در چالدیران اردو زده منتظر رسیدن او است.

سلطان سلیم بی‌درنگ دستور حرکت به سوی چالدیران داد، و در روز اول شهریور ۸۹۳ خ در آن سوی دشت چالدیران در برابر اردوی شاه اسماعیل اردو زد، صبح روز بعد دو لشکر در برابر یکدیگر صف آراستند، در یک سو سپاه صد هزارنفری سلطان سلیم بود که به آخرین جنگ ابزار روز مسلح بودند، و سیصد عراده توپ و ده هزار تنفگدار همراه داشتند، ارتش عثمانی در آن روزگار نیرومندترین و مجهزترین ارتش در آسیا و اروپا بود، در سوی دیگر لشکر عظیم قزلباشان مسلح به شمشیر و تیر و کمان و خود و زره و شش‌پر و تبر اردو زده بودند که پس از ماه‌ها خوشگذرانی و عیش و نوش و با آمادگی کامل وارد چالدیران شده بودند، بیشتر آنها تا آن روز نه سلاح‌های نوینی که در اختیار سپاه عثمانی بود را دیده بودند، و نه از کاربرد توپ و تفنگ اطلاعی داشتند، و شاید به ذهن‌شان خطور نکرده بود که جز تیر و کمان و خود و زره سلاح دیگری در جهان وجود داشته باشد.

شب آن روز را قزلباشان به عادت همیشگی به امید پیروزی حتمی فردا جشن گرفتند و باده‌گساری کردند، آنها عادت‌شات چنان بود که پیش از هر نبردی میگساری می‌کردند، و در حال مستی به دشمن حمله می‌بردند؛ زیرا این امر بر جسارت‌شان می‌افزود، چونکه آنها در مستی از حالت طبیعی بیرون می‌رفتند، این توهم به آنها دست داده بود که وقتی مست می‌شوند به یک نیروی غیبی و آسمانی مستظهر می‌گردند که همه ترس و بیم آنها را از بین می‌بَرَد، و آنها را در برابر خطرها در امان نگاه می‌دارد، اینکه آنها میگساری را یک سنت پسندیده می‌دانستند، از همینجا ناشی شده بود که گمان می‌کردند در باده یک نیروی خدائی هست که آنها را نیرومند و بیباک می‌سازد.

شاه تهماسب بعدها میگساری شاه اسماعیل و قزلباشانش در شب نبرد چالدیران را در نامه‌ئی که به سلطان سلیمان عثمانی نوشت، چنین توضیح داد: «پدر من در آن روز که با پدر شما جنگ کرد، دورمیش خان و سایر امرا بلکه تمامی لشکر او مست بودند، شب تا صبح شراب خورده آهنگ بر جنگ نموده بودند»([۸]).

سپاه سلطان سلیم پس از نماز صبح که به جماعت برگزار کردند در برابر قزلباشان صف آراستند، در لحظاتی که دو سپاه آماده مقابله شدند شاه اسماعیل به رسم همیشگی‌اش با چند صد تن از ندیمان قزلباشش دورتر از میدان نبرد مشغول شکار بلدرچین شد، و انتظار داشت که در حین بازی مژده نصرت را دریافت کند، آغازگران حمله سواران پیشتاز و نیم‌مست قزلباش بودند، آنها در یک حمله برق‌آسا به قلب سپاه سلطان زدند و با شمشیرهایشان شماری از سربازان عثمانی را از پای افکندند، ولی به زودی تفنگداران عثمانی بسیاری از آنها را بر زمین انداختند و بقیه عقب نشستند، امرای قزلباش با مشاهده این امر شاه اسماعیل را به عرصه نبرد فرا خواندند، تا روحیه سواران با حضور او تقویت شود.

سخن‌گفتن از چگونگی جنگ در این روز خسته‌کننده می‌شود، هدف سلطان سلیم آن بود که قزلباشان را به نزدیکترین نقطه سپاه عثمانی بکشاند تا کاملاً در تیررس قرار گیرند، از این رو به آنها فرصت داد تا به سپاهش حمله کنند، قزلباشان که این نبرد را درگیری «اسلام» خودشان و «کفر» سنی‌ها می‌دانستند، یقین داشتند که به نیروی امداد غیبی به پیروزی خواهند رسید، و سپاه عثمانی تار و مار خواهد شد و سلطان به کشتن خواهد رفت، آنها با رشادت زایدالوصفی که ناشی از مستی بود به سپاه عثمانی حمله می‌بردند، و در هر یورشی شماری از سربازان عثمانی را بر زمین می‌افکندند، عثمانی‌ها رشادت‌های مستانه شاه اسماعیل و قزلباشانش را چنین به یاد می‌آوردند که «به تأثیر مستی، هریکی مشابه یک پهلوان به نام شده بودند، پرده مستی بصر بصیرت آنها را طوری گرفته بود که نه راه می‌دانستند نه چاه([۹]).

وقتی قزلباشان کاملاً در تیررس توپ قرار گرفتند سلطان دستور شلیک داد، شلیک توپ و تفنگ در خلال چند دقیقه آرایش قزلباشان را برهم زد، و صدها تن از آنها را به خاک هلاکت افکند، نبرد چالدیران بیش از چند ساعت طول نکشید، (بامداد تا پیشین) شاه اسماعیل و قزلباشان رشادت‌های بی‌مانندی از خود نشان دادند؛ ولی این رشادت‌ها در مقابل سپاه مجهز و جنگ‌افزار نیرومند سلطان عثمانی بی‌اثر بود([۱۰]). امرای برجسته قزلباش بر خاک و خون غلتیدند، شاه اسماعیل تیر خورده مجروح شد و از اسب فرو افتاد، او خود را در گودالی نهان کرده خودش را به مردگی زد، تا اگر چشم کسی به او بیفتد وی را مرده پندارد، زنده‌ماندگان قزلباش راه فرار به طرف کوهستان‌ها درپیش گرفتند، بسیاری از آنها دستگیر شده به قتل آمدند، بقیه خود را در غارها پنهان داشتند، اردوی شاه اسماعیل با افراد خانواده‌های امرای قزلباش و از جمله یکی از زنان شاه اسماعیل و با اموال و اثاث به تصرف سلطان سلیم درآمد، در این حین یکی از قزلباشان لباس شاه اسماعیل را بر تن کرده خود را تسلیم سلطان سلیم کرد، سلطان سلیم که شاه اسماعیل را نمی‌شناخت وی را شاه اسماعیل پنداشته دربند کرد و دستور آتش بس داد.

شاه اسماعیل تا اواخر روز در آن گودال ماند، و سپس با استفاده از تاریکی شب به یاری چند تن از مریدان خاصش خودش را برپشت اسبی افکند، و از آنجا یکتاخت تا درگزین همدان رفت، او چنان از سلطان سلیم ترسیده بود که فاصله میان دشت چالدیران تا درگزین را بدون هیچگونه توقفی طی کرد، او جرأت نکرده

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

بود به تبریز برگردد، زیرا بیم داشت که سلطان سلیم بر تبریز دست یابد و او را دستگیر کرده بکشد، علاوه برآن مردم تبریز عموماً دشمن او و قزلباشانش بودند، و او این احتمال را از نظر دور نمی‌داشت که در تبریز توسط مردم به قتل برسد، یا مردم تبریز وی را گرفته تحویل سلطان بدهند، شاه اسماعیل هرچند که خود را نماینده امامان می‌پنداشت، ولی یقین داشت که کسی از ایرانیان خواهان زنده ماندن او نیست، او جز قزلباشان تاتار که از فراسوی مرزهای غربی ایران به درون ایران کوچیده بودند و عموماً دشمن ایران و ایرانی بودند، هیچ دوست و یاوری را برای خودش سراغ نداشت، او در میان ایرانیان هیچ دوستی نداشت تا به او پناه ببرد، او از ایرانیان به شدت در واهمه بود، و جرأت نداشت که خودش را به هیچ آبادی برساند، او در نزدیکی درگزین خود را در غاری نهان کرد، و روزهای متمادی کسی از او خبر نداشت، قزلباشانش پنداشتند که او کشته شده است.

می‌توانیم تصور بکنیم که شاه اسماعیل در آن عالم تنهائی که جز چند تنی به همراه نداشت، نزد خودش خیال می‌کرد که آن سلطنت و آن هاپ و هوپ و آن بگیر و ببند و بکش و کباب کن و به آتش بکش و منهدم کن به سر رسیده است، و آن عشرت کردن‌ها و از نوجوانان ایرانی کام دل ستاندن‌ها و آن میگساری‌ها و آن شکارهای انسانی و حیوانی و آن خوردن گوشت انسان‌های زنده و مرده و آن صادرکردن «احکام ولائی» دیگر هیچگاه تکرار نخواهد شد، در تمام چهارده سال گذشته او خود را مالک مطلق ایران و ایرانی پنداشته بود، و جز نام شاه اسماعیل هیچ اثری را در ایران بر سر پا نگذاشته بود، او بخش اعظم آثار تاریخی ایران را منهدم کرده همه کتابخانه‌ها و مساجد و مدارس را به آتش کشیده، همه رجال علمی و ادبی ایران را قتل عام کرده یا تارانده، و بخش بزرگی از ملت ایران را از بین برده بود، تا ایران برای خودش و قزلباشان تاتارش باقی بماند، اکنون به یاد آن سال‌ها در گوشه غاری سیاه در تنهائی رنج می‌برد، و هیچ آینده‌ئی را فرار وی خود نمی‌دید، او در آن عالم تنهائی هیچ جائی را برای پناه‌گرفتن سراغ نداشت، و از همه کس و همه چیز می‌ترسید، او در چالدیران بهترین یاران و حامیان و مربیانش را از دست داده بود، حسین بیک لله پرورنده و خالق شخصیت او؛ خان محمد استاجلو دلیرترین قهرمان سپاه او؛ میر عبدالباقی وکیل و نائب السلطنه او؛ میر سید شریف صدر بالاترین مقام دینی و قضائی او؛ سید محمد کمونه متولی جمع‌آوری اوقاف بقعه‌های کربلا و نجف؛ و چندین تن دیگر از برجستگان قزلباش در چالدیران به کشتن رفته بودند، او خبر نداشت که بر سر زنان و فرزندانش چه آمده است، و دیده بود که سپاه سلطان سلیم آنقدر نیرومند است که به آسانی می‌تواند ایران را تسخیر کند، به ویژه که می‌دانست قزلباشان او در ایران هیچگونه پایگاهی ندارند و منفور عموم ملت اند، و اکنون بی‌فرمانده و سرگردان مانده اند، شکی نیست که او از همه اینها رنج می‌برد، و چند روزی که در آن غار پنهان بود برای خودش می‌گریست؛ زیرا این چند روز چنان بر روحیه این مرد خودشیفته اثر نهاد که از آن پس به نوعی جنون و وارفتگی دچار شد، و این حالت تا دهسال آینده (تا آخرین روز عمرش) شب و روز با او بود، و او را به موجودی مفلوج و مفلوک و منزوی و انسان‌گریز و خویشتن‌گریز مبدل ساخت.

هرچند که او در این عالم تنهائی به جان خویش نیز امیدی نداشت، ولی گردش روزگار اراده کرده بود که او زنده بماند، تا رسالت نابودسازی تمدن ایرانی و به انزوا کشاندن ایران را ادامه دهد، انگار او را تقدیر فرستاده بود، تا ایران را به یک کشور منزوی و بی‌اثر و عقب‌مانده از کاروان تمدن مبدل سازد، انگار دوران ایفای نقش ایران در صحنه تمدن جهانی به سر رسیده بود، و شاه اسماعیل می‌بایست پایان‌بخش این دوران باشد، به جز شاه اسماعیل و قزلباشانش هیچ نیروی دیگری در جهان قادر نبود چنین نقش ویرانگر و نابودکننده ایفا کند، انگار دست تقدیر ایفای این نقش را به شاه اسماعیل و قزلباشان محول کرده بود، هیچ قوم دیگری نمی‌توانست آن رسالت ایران‌ستیزی و تخریب را به انجام برساند، قزلباشان صفوی با تعصبات جاهلانه‌شان و با خصومت‌های ابلهانه‌شان ایران را به زیانبارترین نکبت تاریخی مبتلا کردند، آنها مغزهای اندیشمند ایرانی را به کلی نابود ساختند، اطراف ایران را با بی‌تدبیریهایشان و با حماقت‌هایشان قیچی کردند، و ایران را به یک کشور کوچک و کمتوان تبدیل کردند، آنها با افکاری که به ملت ایران تحمیل کردند، از ملت رشید ایران مردمی خرافه‌پرست و توهم‌گرا و عصبی‌مزاج ساختند که جز فرورفتن در لاک خویشتن هیچ راهی را درپیش خود نمی‌دید، قزلباشان صفوی چنان میراث دست و پاگیر و منحوسی از خودشان برجا نهادند که ایرانی هیچگاه نتوانست از قید و بند آن رهائی یابد، و تا امروز در اسارت آن گرفتار است.

ایران در طول تاریخ چند هزارساله خویش فراز و نشیب‌های بسیاری را از سر گذرانده، بارها گرفتار بلا شده، دشمنانی چون اسکندر مقدونی، چنگیزخان و هولاکو و تیمور به ایران حمله کرده بودند؛ ولی ایران هربار همچون سمندر افسانه‌های ایرانی از زیر خاکستر بیرون آمده بود و به نقش سازنده اش ادامه داده بود، شاه اسماعیل و قزلباشانش چنان ضربت کاری‌ئی بر ایران وارد آوردند که تا امروز نتوانسته است که کمرش را راست کند، و هنوزهم در زیر درد شدید آن ضربت دست و پا می‌زند، و تلاش می‌کند که شاید به نحوی بتواند بر روی پاهای خودش بایستد تا دوباره نقش تاریخیش را به دست گیرد، و سهمش را در تمدن جهانی ایفا کند.

از عجایب روزگار آن که مراد بیک بایندر که تا آن هنگام مدعی سلطنت ایران بود و به ذوالقدر پناه برده در بستان می‌زیست، درست در زمانی که سلطان سلیم در چالدیران اردو زد، تصمیم گرفت که دیاربکر را از دست قزلباشان بگیرد، و بدین منظور به آمُد حمله برد، ولی در جنگ کشته گردید، شاید اگر او را زنده می‌ماند سلطان سلیم به او کمک می‌کرد تا به سلطنت ایران برگردد، و ایران را به روال گذشته بازگرداند. سلطان سلیم در نظر داشت که چنین کاری بکند، و عملاً هم در همان روزی که در جالدیران پیروز شد نامه‌ئی برای او به بستان فرستاد، و از او دعوت کرد که هرچه زودتر خودش را به تبریز برساند، ولی هیچگاه به این نامه پاسخ داده نشد.

از دیگر بازی‌های روزگار آن که در آن اوضاع و احوال عبیدالله خان که خود را شاه ایران می‌خواند و سلطان سلیم قبلاً به او پیشنهاد کرده بود که همزمان با او به طرف مرکز ایران حرکت کند، درگیر مشکلات داخلی بود که شورش‌های قوم هزاره در خراسان برایش درست کرده بود، و نمی‌توانست به موقع به نجات ایرانیان بشتابد و ایران را از دست قزلباشان برهاند.

سلطان حدود دو هفته در چالدیران ماند، در ایران میان وزیر اعظمش احمد پاشا هرسک زاده را که از اهالی «هرزی گوین» بود، با یک لشکری روانه تبریز کرد، مردم تبریز پس از دریافت خبر چالدیران دسته‌جات مقاومت تشکیل دادند، و شب‌ها اماکن استقرار تبرائیان را مورد حمله قرار داده به آتش می‌کشیدند، و تبرائیان را در هرجا می‌یافتند می‌کشتند. وقتی سلطان وارد تبریز شد بخشی از تبرائیان و قزلباشان در شورش مردمی به قتل رسیده یا از شهر گریخته بودند، و بخشی در درون ارگ موضع گرفته بودند، مردم تبریز با شنیدن خبر شکست قزلباشان در چالدیران و سر به نیست شدن، شاه اسماعیل جشن شادی برپا داشتند و شهر را چراغان کرده به سور و سرور پرداختند، آنها با شادی از احمد پاشا استقبال کرده شهر را به او تسلیم کردند، قزلباشان ارگ تبریز که موضوع «ولی امر مسلمین» و «مرشد کامل» را پایان یافته تلقی می‌کردند تسلیم احمد پاشا شدند و از او تقاضای بخشایش کردند، احمد پاشا آنها را به دو گروه تقسیم کرد و به اردوی سلطان فرستاد، سلطان دستور داد همه‌شان را گردن زدند.

سلطان سلیم در نیمه دوم شهریور راهی تبریز شد، مردم قزلباش‌زده تبریز مسیر سلطان را در خیابان‌ها و کوچه‌های شهر آذین بستند، و زمین‌ها را با فرش‌های خانه‌هایشان پوشاندند و موکب او را با هلهله و تکبیر گلباران کردند، او یکراست وارد کاخ هشت بهشت شد، و روز بعد که جمعه بود برای ادای نماز جمعه به مسجد جامع نیمه‌ویران شهر رفت، این مسجد سال‌ها بود که طویله اسبان و استران قزلباشان بود. به دستور او زباله‌ها را از مسجد روفتند، زمین‌ها و دیوارهای مسجد را شستشو دادند، کاشی‌ها و آجرهای مسجد را که هنوز در اطراف مسجد پراکنده بود جمع آوردند؛ و هزینه‌ئی تهیه کرده دستور داد تا مسجد کبود به همانگونه که قبلاً بوده تعمیر شود.

تبریزیان با ورود سلطان به شهرشان نفس راحتی کشیدند، و گمان کردند که آن سالهای سیاه کابوس و وحشت به سر آمده است. سال‌ها بود که مقدسات و ناموس مردم شهر بازیچه دست هوسباز قزلباشان و اوباشان شهری موسوم به تبرائی بود، و آنها هیچ فریادرسی را برای خودشان نمی‌یافتند، آنها حتی نمی‌توانستند در راه دفاع از ناموس‌شان خود را به کشتن دهند؛ زیرا در چنین صورتی قزلباشان بقایای افراد خانواده‌شان را اسیر می‌کردند و زیر شکنجه قرار می‌دادند، و آنها را به روسپی‌خانه‌های مردان و زنانه که در تبریز دائر کرده بودند تحویل می‌دادند، مردم تبریز خودشان را مجبور می‌دیدند که بدون مقاومتی تماشاگر ستم‌های بی‌حد و حصر قزلباشان باشند، و برای آن که ستم بیشتری بر خانواده‌هایشان نرود زنده بمانند. ورود سلطان سلیم به تبریز بارقه‌ئی بود که مردم تبریز را نسبت به آینده امیدوار می‌کرد.

ولی سلطان سلیم قصد ماندن در ایران نداشت، بلکه برای نجات ایران از دست قزلباشان به ایران لشکر کشیده بود؛ و با یقین به این که دیگر هیچگاه قزلباشان جان نخواهند گرفت، وظیفه خود را پایان‌یافته تلقی می‌کرد، شاه اسماعیل متواری شده بود و هیچ خبری از او نبود، تا دو هفته بعد که او در چالدیران بود نیز خبری از حرکت قزلباشان نشد، و او اطمینان یافت که دیگر کار قزلباشان تمام شده است، او قبلاً درنظر داشت که سلطنت ایران را به مراد بیک بایندر بسپارد؛ ولی پس از گذشتن دو سه هفته که خبری از پاسخ‌نامه‌ئی که به او نوشته بود به دست نیاورد از او نیز ناامید شد، و هیچکس دیگر را که شایسته تحویل گرفتن سلطنت ایران باشد نیز سراغ نداشت، اگر سلطان سلیم در اندیشه تصرف ایران بود، در آن هنگام هیچ نیروئی وجود نداشت که جلو او را بگیرد، و او به آسانی می‌توانست ایران را اشغال کند، ولی او نه به قصد اشغال ایران بلکه به هدف پایان‌دادن به جنایت قزلباشان به ایران لشکر کشیده بود؛ و اکنون وظیفه خویش را پایان‌یافته تلقی می‌کرد، او با خیال آن که مردم ایران رشید و عاقلند، گمان می‌کرد که در آن شرایط این ملت خواهد توانست شاه مورد نظر خویش را بیابد؛ و با این خیال بدون آن که هیچ تصمیمی در باره آینده ایران بگیرد، تبریز را در هفته آخر شهریور به حال خود رها کرده، سپاهش را برداشته از راه نخجوان و ارمنستان وارد آماسیه شد و در آن شهر اردو زد.

ایران پس از عقب‌نشینی سلطان سلیم عملاً به یک کشور بی‌صاحب تبدیل شد که اگر نیروی دیگری وجود می‌داشت می‌توانست قدرت را در کشور به دست گیرد. قزلباشان چنان دست و پایشان را باخته بودند که از هر نیروی دیگری در هراس بودند، و همه آرزوی‌شان آن بود که مورد تعقیب واقع نشوند، و بتوانند به زندگی عادی‌شان ادامه بدهند. ولی آنها تا آن هنگام با ایران و ایرانی کاری کرده بودند که هیچ سری در کشور باقی نمانده بود تا در چنین موقعی حرکتی بروز دهد، و به نجات مردم برخیزد و کشور را به جاده درست برگرداند. آنها در خلال سال‌های گذشته هرچه سر و شخصیت در ایران وجود داشت را نابود کرده بودند، و ایران را به یک کشور تهی از مرد مبدل ساخته بودند تا خودشان یکه‌تاز میدان غارتگری و چپاول باشند، این بود که وقتی سلطان سلیم کشور را به حال خود رها کرده به آناتولی برگشت، هیچ حرکتی از طرف هیچ مدعی در برابر قزلباشان بروز نکرد، و کشور همچنان رها ماند تا قزلباشان دوباره برآن دست یابند.

شاه اسماعیل وقتی در غار درگزین پنهان شده بود، یکی از مریدان قزلباش را به تبریز فرستاد تا از اوضاع آذربایجان برایش خبر بازآورَد، او همینکه مطلع شد که سلطان سلیم از ایران رفته است، بدون معطلی چند قزلباشی که همراهش بودند را به اطراف فرستاد تا زنده‌بودن او را به اطلاع قزلباشان برسانند، و از آنها بخواهند که به تبریز برگردند و مردم را آرام کنند تا او نیز به تبریز مراجعت کند، با وجود تلاشی که این مأموران به خرج می‌دادند هیچکدام از امرای قزلباش علاقه‌ئی به بازگشت به تبریز نشان نمی‌داد، و همه‌شان خیال می‌کردند که شاه اسماعیل کشته شده است، مدتی بعد که شاه اسماعیل اطمینان یافت که سلطان سلیم قصد بازگشت به آذربایجان را ندارد از مخفیگاه خارج شد، و با آن چند نفری که همراهش بودند محرمانه به سوی تبریز حرکت کرد، در راه هزاران تن از قزلباشان به او پیوستند، شاه اسماعیل در میان ناباوری و رُعب زایدالوصف مردم تبریز وارد آن شهر شد، و همه خشم و کینه‌ئی که از سلطان سلیم در دل داشت را بر سر مردم بی‌دفاع تبریز خالی کرد، مردم تبریز در غیاب قزلباشان به مذهب خودشان برگشته بودند، و این عمل به نظر او یک گناه نابخشودنی به شمار می‌رفت. او دوباره جان گرفته بود، و برآن بود که از مردم تبریز انتقام بگیرد، قزلباشان به مجرد شنیدن خبر زنده‌بودن و بازگشتن شاه اسماعیل از همه‌سو به طرف تبریز به راه افتادند.

حسین بنای اصفهانی پس از فرار شاه اسماعیل و رهاشدن اردویش یکی از زنان حرم شاه اسماعیل را با مقداری اثاث و اسباب از اردوگاه فراری داده در جائی نهان کرده بود، او وقتی خبر زنده‌ماندن شاه اسماعیل را شنید این زن را با اثاث و اسبابش به تبریز برده به شاه تحویل داد، حسین بنا مردی بسیار زیرک بود، و در اثر این پیش‌آمد به یکی از نزدیکترین کسان شاه اسماعیل تبدیل شد، و چونکه نایب السلطنه در جنگ چالدیران به کشتن رفته بود، شاه اسماعیل وی را به مقام نیابت سلطنت خویش منصوب کرد.

قبلاً گفتیم که این مرد در اصفهان بنائی می‌کرد؛ و وقتی اصفهان به دست قزلباشان افتاد، همراه دیگر عناصر فرصت‌طلب و بزهکاران شهری به قزلباشان نزدیک شد، و دورمیش خان وی را به مقام وزارت دیوان خودش تعیین کرد تا حساب‌دار تاراج‌های قزلباشان برای او باشد، سپس اداره امور اصفهان را به دست وی داد و کلیه اختیارات خودش را به او تفویض کرد، حسین بنا از این زمان با لقب «میرزا حسین اصفهانی» حاکم مطلقُ العنان ناحیه اصفهان گردید، یقیناً این مرد حلقه‌ئی از سلسله اصفهانی نجم زرگر بوده، و چه بسا که پیشترها نجم زرگر از او نزد شاه اسماعیل تمجیدهائی کرده بوده، و توجه شاه اسماعیل را به او معطوف داشته بوده است.

زمانی میرزا حسین به نیابت سلطنت رسید که شخصیت‌های پرقدرت قزلباش همچون حسین بیک لله، خان محمد استاجلو، میر سید شریف و میر عبدالباقی و بسیاری دیگر در جنگ چالدیران به خاک هلاکت افتاده بودند، حسین بنا در این مقام لقب میرزا شاه حسین اصفهانی یافت، و در ده سال آخر عمر شاه اسماعیل فرمانروای سراسر کشور شد، و با استقلال کامل و بدون مراجعه به شاه فرمان میراند و عزل و نصب می‌کرد، و همه امور کشور را انحصار در دست داشت، شاه اسماعیل در این دوره از عمرش چنانکه پائین‌تر خواهیم دید، به یک موجود مفلوک و بی‌اراده و دائمُ الخمر تبدیل شده بود که جز میگساری و لواطگری هیچ کاری نداشت، و شب و روزش را در کنار جوانانی که به زور برایش شکار می‌شدند می‌گذراند، و همیشه مست و نیمه‌بیهوش می‌زیست. غیاث الدین خواندمیر می‌نویسد که وقتی شاه اسماعیل منصب وکالت نفس همایون را به این مرد داد، به همه امرا و وزرا و بزرگان قزلباش فرمان نوشت که از آن به بعد همه‌کاره امور سلطنت «میرزا شاه حسین اصفهانی» است، و او «من حیثُ الإستقلال والانفراد متعهد به انجام امور سلطنت و جهانبانی خواهد بود، و همگان در کشور باید که طریق متابعتش را بپیمایند و غاشیه مطاوعتش بر دوش گرفته، بی‌وقوف و مشورتش در هیچ مهم از مهمات جزئی و کلی مدخل ننمایند، (بدون اطلاع و مشورت حسین بنا در هیچ امری از امور کشوری و لشکری اعم از جزئی و کلی دخالت نورزند)»[۱۱]). با چنین فرمانی حسین بنای دیروز و میرزا شاه حسین امروز حاکم مطلق کل کشور می‌شد، و هیچ تصمیمی بدون اراده او اتخاذ نمی‌گردید.

شاه اسماعیل پس از جنگ چالدیران روحیه اش را باخته، و شخصیتی نوین یافته بود که به کلی با شخصیت سابقش تفاوت داشت، از آن پس او آن خودشیفتگی و نخوت گذشته را در سر نداشت، و همواره می‌کوشید که با پناه‌بردن به مستی و هماغوشی با دختران و پسران زیبا هراسی که از سلطان در دل داشت را فرو نشاند، او در چالدیران متوجه شده بود که نه خدا است و نه نماینده خدا و نه مورد حمایت ائمه اطهار، بلکه یک موجود ناتوان و حقیر است که مجبور است برای نجات جانش در گودالی نهان شود، تا دست سربازان عثمانی به او نرسد، و وی را به سر چوبه اعدام نفرستد. او در این جنگ سلطان عثمانی را چنان نیرومند یافته بود که می‌توانست با ابزار و آلات پیشرفته‌ئی که در اختیار داشت وی را و همه قزلباشانش را به دیار عدم بفرستد و ایران را تصاحب کند. اینک او از آن می‌ترسید که سلطان دوباره تصمیم به بازگشت بگیرد، لذا پس از آن که در تبریز استقرار یافت نامه‌ئی سراسر عجز و التماس و زاری به سلطان سلیم نگاشت، و از سلطان تقاضا کرد که گذشته‌ها را کنار بگذارد و دست دوستی و مودت را به سوی وی دراز کند، سلطان سلیم در سیواس این نامه را دریافت کرد، و جوابش آن بود که فرستاده شاه اسماعیل را گرفته دربند کرد([۱۲]).

سلطان سلیم در عین حالیکه چشم طمع به ایران نداشت، ولی وقتی متوجه شد که شاه اسماعیل زنده است، و ایران دوباره به دست قزلباشان افتاده است، صلاح کشورش را در آن دانست که مرزهای شرق عثمانی را با تصرف پاره‌هائی از ایران در اطراف دریاچه وان گسترش دهد، او از سیواس لشکرهائی را به قصد تسخیر ارزنجان و کیفی و آمُد و ماردین فرستاد، و دژ کماخ که مستحکمترین پادگان ایرانی در غرب بود را تصرف کرده ویران ساخت، و آبادی‌های اطراف آن را متصرف گردیده، همه را ضمیمه خاک کشورش کرد، به این ترتیب در نیمه اول سال ۸۹۴ سرزمین ارزنجان و دیاربکر که در تمام تاریخ و از زمان تشکیل سلطنت مادها بخش جدائی‌ناپذیر آذربایجان به شمار می‌رفت، از ایران سلب شده ضمیمه کشور عثمانی گردید، این بخش از ایران قسمتی از ارمنستان کهن و شرق کاپادوکیه کهن به شمار می‌رفت، و آمُد مهمترین شهرش بود. نیم قرن پیشتر از این قضایا آمُد پایتخت ایران در دولت اوزون حسن بود، دولت عثمانی که تا آن هنگام هیچ مرز مشترکی با عراق نداشت، از این پس عملاً در همسایگی عراق قرار گرفت، و می‌توانست خاک عراق را که عموم مردمش از قزلباشان ناراضی بودن در معرض تهدید قرار دهد.

اگر تاریخ جنگ‌های چندین صدساله ایران و روم در زمان پارتیان و ساسانیان را به یاد بیاوریم، متوجه خواهیم شد که همه آن جنگ‌ها در اثر تلاش‌های رومیان برای دست‌یابی به همین سرزمینی بود که اکنون سلطان سلیم به راحتی متصرف گردید، رومیان در زمان پارت‌ها و ساسانیان می‌دانستند که اگر بر این منطقه دست یابند آنگاه از طرف شمال در همسایگی عراق قرار خواهند گرفت، و خواهند توانست از شمال و غرب این سرزمین را مورد حمله قرار دهند و از ایران جدا کنند، بزرگترین جنگ شاپور دوم ساسانی که موضوع کتاب یکی از مورخان رومی به نام آمین مارسلین بوده، نیز در همین منطقه اتفاق افتاد؛ و شاپور دوم با رشادت‌هائی که همراه با تهور و جان برکفی بود، و در کتاب مارسلین به آنها اعتراف شده است، از این بخش ایران دفاع کرد و شکست بسیار سختی بر رومیان وارد آورد.

شاه اسماعیل و قزلباشانش نه تاریخ می‌دانستند و نه از گذشته‌های ایران خبر داشتند، و نه نسبت به ایرن هیچگونه احساس دلبستگی در خود می‌یافتند، آنها یقین داشتند که در درون ایران به حد کافی ثروت برای تاراج‌کردن وجود دارد، برای آنها اصلاً مهم نبود که این نقطه از خاک ایران از دست برود، آنچه برای آنها مهم بود آن که قدرت‌شان در درون ایران محفوظ باشد، تا بتوانند با استفاده از ممتلکات و ثروت‌های ایرانیان به زندگی ادامه داده خوش بگذرانند، و دین خودشان را بر مردم تحمیل کنند و سنی‌ها را نابود سازند، این سرزمین‌هائی که اکنون عثمانی‌ها گرفته بودند نه میراث پدران قزلباشان بود، نه نیاکانشان برای نگهداری آن خون داده بودند، و نه انگیزه‌ئی وجود داشت تا آنها برای از دست رفتن اینها دل بسوزانند.

قزلباشان مردمی بودند که از عمق بیابان‌ها و از درون دره‌های کوهستان‌های آناتولی با پای برهنه و دست خالی به ایران سرازیر شده بودند، و همه نعمت‌های ایران را در اختیار گرفته بودند، و بیش از آن هم چیزی نمی‌خواستند، اصلاً برای آنها مفاهیمی چون وطن و شرف و تاریخ و مقوله‌هائی از این قبیل معنا نمی‌داد، تا در صدد حفظ مرزهای کشور ایران باشند.

جداشدن سرزمین ارزنجان و دیاربکر از ایران و ضمیمه‌شدن آن به خاک کشور عثمانی بلائی بود که شعار ابلهانه شاه اسماعیل صفوی (جنگ تا نابودی سنی‌های جهان) و تحریکات کودکانه او (شوراندن قزلباش‌های کشور عثمانی به هدف امحای سنی‌های آناتولی) بر سر ایران آورده بود، چند سال پیش از این در شرق کشور سرزمین‌های ماوراءالنهر و خوارزم از ایران بریده شده بود، تا دولت ازبکی تشکیل شود و برای همیشه از ایرن بریده بماند، و در آینده ایرانیان سمرقند و بخارا و خوارزم به جرم ایرانی‌بودن مورد تعدی ازبکها واقع شوند که در اثر سیاست‌های انسان‌ستیزانه دولت صفوی به قومی ضد ایرانی تبدیل گردیده بودند، تا عبیدالله خان زنده بود، به سبب علاقه‌ئی که به تاریخ و فرهنگ ایران داشت این قضیه پیش نیامد، ولی پس از او سیاست ایرانی‌ستیزی در ازبکان پدیدار گشت، و چیزی نگذشت که ایرانیان خوارزم و ماوراءالنهر به خاطر زنده‌ماندن و از تعدی ترکان مصون‌ماندن چاره جز آن نداشتند که خودشان را همرنگ ترکان کنند و زبان ترکی بیاموزند و زبان ملی خودشان را رها سازند، و در خلال دو سه نسل به کلی «ترک» شوند، و ایرانی‌بودن‌شان را برای همیشه از خاطر بزدایند، و اکنون ارزنجان و دیاربکر در غرب از ایران بریده می‌شد، تا عراق نیز از طرف شمال در معرض خطر دشمن واقع گردد.

شاه اسماعیل و قزلباشانش به جای آن که در صدد چاره‌گری برای ممانعت از الحاق زمین‌های ایران به دولت عثمانی باشند، در صدد فراموش‌کردن خطر عثمانی برآمدند و به عیش و نوش و میگساری و بازیهای مستانه روی آوردند، وقتی سلطان سلیم ارزنجان و دیاربکر را رسماً ضمیمه کشورش می‌کرد، شاه اسماعیل و قزلباشان تبریز را رها کرده به دشت اوجان رفتند و به شکار و عشرت پرداختند، و چون از اینجا سیر شدند به دشت سلطان آباد رفتند تا به عشرت‌هایشان ادامه دهند، سلطان سلیم در نیمه‌های تابستان از سیواس به اسلامبول برگشت؛ ولی شاه اسماعیل در فکر نبود که از فرصت دورشدن او از منطقه استفاده کرده، زمین‌های اشغالی را باز پس گیرد، او بازهم از تبریز دور شد و در منطقه خوش آب و هوای سهند رحل اقامت افکند، و تا اواخر پائیز که هوا رو به سردی نهاد در آن ناحیه ماند، او در سهند بود که خبر قتل خلیفه برجسته اش نورعلی خلیفه و سقوط نهائی دیاربکر را شنید، و این خبر را با بی‌تفاوتی کامل برگزار کرد.

پس از مراجعت سلطان سلیم به اسلامبول چند تن از امرای کردستان (از جمله شیخ ادریس بدلیسی) به حضور سلطان رسیدند، و از او تقاضا کردند که برای نجات مردم کردستان از دست ستم‌های قزلباشان صفوی اقدامی انجام دهد، وقتی شاه اسماعیل از این قضیه اطلاع یافت، شوهران دو خواهرش قره بیک استاجلو و دورمیش خان را به دیاربکر گسیل کرد، مردم دیاربکر که تابعیت سلطان عثمانی را بر تابعیت شاه اسماعیل ترجیع می‌دادند مانع ورود اینها شدند، در این هنگام شیخ ادریس بدلیسی با حمایت ترک‌ها به جنگ دورمیش خان و قره بیک رفت، (فروردین ۸۹۵). قره بیک کشته شد و دومیش خان گریخته خود را به اردوی عشرت شاه اسماعیل در تفرجگاهی که تازه نام سورلوق را به آن داده بودند رساند، تا خبر واقعه را به او برساند. شاه اسماعیل با شنیدن این خبر به وحشت افتاد که مبادا سلطان باز به فکر جنگ مجدد و براندازی قزلباشان بیفتد، او مجدداً در صدد دلجوئی از سلطان سلیم برآمد، و هیئتی را با هدایای گرانبها و یک نامه بسیار خاضعانه و ملتمسانه به اسلامبول اعزام کرد، او در این نامه سلطان سلیم را که تا پیش از جنگ چالدیران «ناصبی ملحد و خارجی فاسق و فاجر و منافق پیرو یزید و ابوبکر و عمر» لقب می‌داد، اکنون «برافرازنده پرچم مُلک و دین»، «حامی اسلام و مسلمین» و «تأییدشده درگاه باری تعالی» خطاب کرده، از سلطان تقاضا کرد که دست صلح و آشتی به طرف او دراز کند و کینه‌های گذشته را به فراموشی بسپارد، تا آرامش در میان ایران و عثمانی برقرار شود، او همچنین به سلطان نوشت که هیچ مخالفتی با سلطان ندارد، زیرا می‌داند که مخالفت با او به اسلام گزندهای جبران‌ناپذیر وارد خواهد کرد و باعث جسارت دشمنان اسلام خواهد گردید، او برای سلطان تأکید کرد که خواهان دوستی با سلطان است، و امید دارد که سلطان نیز به این درخواست جواب مساعد دهد([۱۳]).

ولی سلطان سلیم خیال نداشت که دولت قزلباشان را به رسمیت بشناسد و هیئت‌های اعزامی‌شان را به حضور بپذیرد، او که هیئت سفارتی قبلی شاه اسماعیل را بازداشت کرده بود، اعضای این هیئت را نیز گرفته در بند کرد و هیچ پاسخی به نامه نداد، ولی از آنجا که در آن هنگام نقشه حمله به غرب اروپا و آزادسازی اندلس را در سر می‌پروراند در صدد جنگ دیگری با قزلباشان نبود، و با یقین به این که قزلباشان در آینده هیچ خطری برای عثمانی نخواهد کرد، به الحاق سرزمین‌های دیاربکر و ارزنجان اکتفا کرد، و ایران را همچنان به حال خود واگذاشت.

زیرنویسها:

([۱])– اسماعیل حقی، اوزون: ۲ / ۲۷۸.
([۲])– متن کامل نامه در «منشأت السلاطین» اثر فریدون بیک، ج ۱.
([۳])– اسماعیل حقی، اوزون: ۲ / ۲۸۰.
([۴])– متن کامل هردو نامة سلطان سلیم به شاه اسماعیل در: پارسا دوست: ۸۱۲ – ۸۲۳.
([۵])– متن کامل نامه در: پارسا دوست: ۸۲۵ – ۸۲۶.
([۶])– اسماعیل حقی اوزون: ۲ / ۲۸۳.
([۷])– همان: ۲۸۱ – ۲۸۲.
([۸])– پارسا دوست: ۴۲۴، به نقل از تذکرة شاه تهماسب.
([۹])– همان: به نقل از انقلاب اسلام.
([۱۰])– برای شرح جنگ چالدیران، بنگرید پارسا دوست: ۴۲۴ – ۴۵۰.
([۱۱])– حبیب السیر: ۵۴۹.
([۱۲])– اسماعیل حقی اوزون: ۲ / ۲۹۰.
([۱۳])– متن کامل نامه در: پارسا دوست: ۸۳۲ – ۸۳۵.

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

اندرز گفتن یا آبرو بردن

دکتر مصطفی سباعی، مترجم: عبدالعزیز سلیمی

کدام یک از ما دچار خطا و اشتباه نشده و از راه حق و صواب منحرف نگردیده است؟ زیرا در ما انسان‌ها غریزه‌ها و طبعیت‌هایی وجود دارند که ما را به رشد و خیر و یا انحراف و شر می‌کشانند.

از طرفی بسیاری از انسان‌ها از راهیابی و یا گمراهی خود خبر ندارند، و این مسئولیت دیگر انسان‌هاست که آنان را با ضعف‌ها و انحراف‌های خود آشنا کنند.

هم‌چنین هر کسی که ستمی را از ستمکاری می‌بیند و یا کسی را که بر خود ستم می‌ورزد مشاهده می‌نماید، لازم است تا جایی که امکان دارد از آن جلوگیری کند. این مسئولیتی مهم و حساس است که برادری مسلمان در برابر دیگر برادران مسلمان و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌نماید دارد.

اما هرگاه انسان‌ها در ادای این مسئولیت کوتاهی نمایند و از اندرز و ارشاد دیگران خودداری کنند، روابط بسیاری از آنان با یکدیگر دچار مشکل و ناهنجاری می‌گردد، و دوستی به دشمنی تبدیل می‌شود و امور اجتماعی دچار نابه‌سامانی می‌گردد و شر و گناه و پستی هم‌جا را در بر می‌گیرد.

قرآن کریم مردم بنی‌اسرائیل را به این علت که یکدیگر را اندرز نمی‌دادند، مستحق نفرین و محرومیت و آوارگی دانسته و در مورد ایشان می‌گوید:

{ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ } (المائده / ۷۸-۷۹)

«کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حد و مرز می‌گذشتند، آنها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست‌بردار نبودند و یکدیگر را اندرز نمی‌دادند».

هیچ چیزی به اندازه اندرز و نصیحت متقابل در میان یک ملت نمی‌تواند نشانه و مظهر رشد و فرهنگ و دانش آنها باشد به گونه‌ای که همه انسان‌ها از اندرز و راهنمایی برادر و خواهر و همسایه و فرزند و شاگرد و زیردست خود کوتاهی ننمایند.

در این چنین حال و وضعی است که حقوق همه رعایت می‌شود، فضایل و ارزش‌ها عملی می‌گردند، فضایی از اعتماد و اطمینان مقابل در میان مردم گسترش پیدا می‌نماید، و همهٔ مظاهر خیانت و تهمت و غیبت کردن از دیگران از بین می‌رود.

اما هرگاه چنین منش و اخلاقی از جامعه رخت بربندد، یا احساس مسئولیت در مورد آنان ضعیف و اندک باشد، مردم و جامعه در باتلاق بدی‌ها و نابسامانی‌ها و قطع ارتباط و دشمنی غرق خواهند گردید.

بسیاری از انسان‌ها در زمینهٔ روش اندرز مشکل دارند و حد و حدود آن را به گونه‌ای شایسته مراعات نمی‌کنند، گاهی به جای اندرز یک نفر آبرو و حیثیت او را لکه‌دار می‌نمایند، تعدادی هم به جای تسامح و مدارا دچار تملق و ریا می‌شوند. چنین روش‌های ناصوابی زمینه را برای مشکلات بسیاری فراهم می‌نماید و زیان آن از سودش بیشتر بوده و به مسئولیت روایی به روشی ناروا عمل می‌شود.

زمانی که اندرز کارگر نمی‌افتد یا زمینه را برای ضرر و بدی بیشتری فراهم می‌سازد، مدارا و تسامح با طرف بسیار ضروری است و تا زمانی که حال و وضع او به صورت طبیعی در می‌آید و شرایط برای موعظه و راهنمایی مناسب می‌شود، باید با او راه مدارا را در پیش گرفت.

اما اگر اندرزگو به خاطر روش ناپسند خویش زمینه جرأت پیدا کردن بیشتر طرف را برای بدی و معصیت فراهم نماید، یا به خاطر ریاکاری و چشم‌پوشی بی‌جهت او را بیشتر به انجام اعمال ناروا وادار کند، چنین چیزی تملق و ریاکاری زشتی است که با ارزش‌های والای اخلاقی سازگاری ندارد و شریعت و اخلاق اسلامی آن را ناپسند می‌شمارد.

رفتن به نزد حاکمی خودکامه که برای اراده و کرامت مردم هیچ ارزشی قایل نیست و خودکامگی و ستمگری او را توجیه کردن و پسندیده جلوه دادن و او را به فسق و فجور و ستمگری بیشتر ترغیب نمودن با خودداری از اندرز او در اوج قدرت وشوکتش به خاطر مأیوس گردیدن از اصلاح او تفاوت بسیار است.

زیرا سکوتی که به خاطر دست یافتن به فرصت و شرایط مناسبی برای اندرز و نصیحت و راهنمایی او به راه هدایت باشد مطلوب و مفید است، آن روش قبلی تملق و ریا و روش بعدی و مدارا و تسامح است، تملق از خواری و هراسناکی و مدارا از اندیشه و حکمت سرچشمه می‌گیرند.

اندرز و راهنمایی دارای مراتبی است:

مرتبه اول: بیش از هر چیز نباید با عجله آن‌چه را که در مورد دوست و همسایه یا دیگر مردم گفته می‌شود، تأیید نمود، بلکه باید در مورد آن تحقیق کرد و پس از اطمینان از آن در مورد چگونگی تذکر به شخص موردنظر تصمیم گرفت. زیرا بسیاری از انسان‌ها به شایعه‌پراکنی در مورد دیگران عادت کرده و بیش از آن‌که به مردم حسن ظن داشته باشند، سوءظن دارند و با شتاب در مورد آنها داوری می‌کنند.

به همین خاطر نباید هر چیزی را که در مورد دیگران هرچند از هزار نفر هم باشند تصدیق و تأیید کرد، و قبل از مشاهده و تحقیق و اطمینان نباید آن را پذیرفت. حتی نباید قبل از حصول اطمینان از صداقت و دوری از غرض‌ورزی و کشش‌های نفسانی کسی که در مورد آن موضوع تحقیق نموده، نتیجه تحقیق او را تصدیق کرد.

به همین خاطر است که خداوند متعال ما را از سوءظن بر حذر داشته و آن را گناهی برشمرده که به هیچ‌وجه از حق و حقیقت بی‌نیاز نیست:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ } (الحجرات / ۱۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها پرهیز کنید! زیرا که برخی ا گمان‌ها گناه است».

{ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا }(یونس / ۳۶)

«ظن و گمان به راستی (انسان را) از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند».

هرگاه در مورد دیگران چیزی را دیدید و یا سخنی را شنیدید که جای توجیه و تفسیر درست را داشت، لازم است آن را به نوعی مطلوب و صحیح و قابل قبول توجیه کرد. برادری ایمانی و فضایل اخلاقی در پیش گرفتن چنین روشی را می‌طلبد.

دختر عبدالله بن مطیع به همسرش طلحه بن عبدالرحمن بن عوف ـ که در سخاوت و کرم در زمان خود سرآمد بود ـ گفت: من خوار و بی‌شخصیت‌تر از دوستان تو تاکنون کسی را ندیده‌ام!

طلحه به او گفت: چرا چنین در مورد ایشان داوری می‌کنی؟!

او گفت: می‌بینیم هرگاه به آنان بذل و بخشش می‌نمایی با تو همراهی می‌کنند و هرگاه به ایشان چیزی را نمی‌دهی از دور و بر تو پراکنده می‌گرداند!؟

طلحه گفت: سوگند به خداوند این کار ایشان نشانه منش و اخلاق نیکوی آنان است، زیرا تنها زمانی نزد من می‌آیند که می‌توانم به ایشان بذل و بخشش بنمایم و چنان‌چه بدانند توانایی کمک و کرم به آنان را ندارم به من مراجعه نمی‌کنند، تا شرمنده نشوم!؟

توجه کنید که به چه روش زیبایی طلحه کار دوستان خود را برای همسرش توجیه نموده است، کاری که در ظاهر زشت و ناپسند است اما او آن را به صورتی زیبا و پسندیده تفسیر کرد.

مرتبه دوم اندرز این است که: لازم است به طبیعت و غرایز انسان‌ها توجه بشود، و بدانیم که آنها نه فرشته‌اند و نه پیامبر، نباید از دوستان و آشنایان انتظار داشت که به هیچ نوع لغزش و اشتباهی دچار نشوند، لازم است خطاها و اشتباهات ایشان را به حساب ضعف انسانی گذاشت که هیچ‌کس از آن مستثنی نیست، و تنها عدهٔ بسیار کمی هستند که در برابر طوفان غرایز توان خود را از دست نداده و ایستادگی می‌نمایند.

به کردارها و گفتارهای روزمرهٔ خود نگاه کنید، آیا به خطا و لغزش دچار نمی‌شوید؟ چرا از دیگران انتظاراتی دارید که همان انتظارات را از خود ندارید؟!

شاعری عرب، شعر شیرینی را سروده است که:

من ذاالذی ترضی سجایاه کلها
کفی المرء نبلا ان تعد معایبه

«کدام آدم است که از همهٔ رفتارهای او راضی هستید، برای خردمندی آدمی همین کافی است که معایب خویش را مورد توجه قرار دهد».

اما زیباتر و رساتر از هر سخنی کلام خداوند است که در توصیف حقیقت طبیعت انسانی به نقل قول از همسر عزیز مصر می‌فرماید:

{ وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) } (یوسف / ۵۳)

«من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم (و خویشتن را بی‌گناه نمی‌دانم) زیرا که نفس انسان به راستی او را به بدی‌ها و نابه‌کاری‌ها فرا می‌خواند، مگر نفسی که پروردگارم به او مرحمت نماید».

وقتی چنین چیزی را مدنظر داشته باشی و هرگاه، با خطا و اشتباهی از دوست خود روبه‌رو بشوی، او را به راه حق و صواب راهنمایی نمایی موضوع به گونه‌ای شکل نمی‌گیرد که به خاطر عیب و نقصی او را خوار و سرافکنده بنمایی و به علت راهی که در پیش گرفته او را مورد ملامت قرار بدهی!

امام شافعی رضی الله عنه می‌فرماید:

«هیچ آدم مسلمانی نیست که همه اوامر خداوند را اطاعت کند و به هیچ‌وجه او را نافرمانی ننماید، هرکس که فرمانبرداری او بیش از نافرمانیش باشد، انسان عادل و متوازنی است».

به راستی این سخن امام شافعی نشانهٔ معرفت و علم و حکمت اوست که تنها طبیبان نفوس و مصلحان از آن برخوردارند.

کامل‌ترین و بهترین و متدین‌ترین انسان‌ها آنهایی هستند که گناهکاران را مورد ملامت قرار بدهند و ایشان را تحقیر نمایند. و خود را از نظر تقوا و عبادت از ایشان برتر بدانند، بلکه بهترین انسان‌ها آنانی هستند که با دیگران از روی شفقت و مهربانی برخورد می‌نمایند و لغزش و خطای آنها را در درون خود توجیه می‌نماید. و هم‌چون پزشکی متخصص نسخه‌های شفابخشی را دلسوزانه برایشان تجویز می‌کنند.

آیا هیچ‌گاه دیده و یا شنیده‌اید که پزشکی بیمار خود را مورد تحقیر قرار دهد و با تکبر و خودخواهی با او رفتار کند؟!

رسول خدا صلی الله علیه و سلم که آموزگار همه انسان‌ها به سوی حق و نیکی است، فرموده‌اند:

«بحسب مؤمن الشران یحقرأ خاه المسلم»[۱].

«برای انسانی همین شر و بدی کافی است که برادر مسلمان خود را مورد تحقیر و استهزاء قرار بدهد».

مرتبه سوم: اندرز این است چیزی را که ناپسند می‌دانی و آن را انحراف و اشتباه می‌شماری، تنها از منظر خود نباید به آن نگاه کنی! بلکه از منر کسی که آن را انجام داده نیز باید به آن نگریست! زیرا ممکن است براساس رأی و اجتهاد آن باور را داشته و یا با نیت و قصدی خیرخواهانه آن راه را در پیش گرفته باشد. به همین خاطر نباید او را با شتاب مورد ملامت قرار داد، زیرا ممکن است باور و کار او رنگ و بویی از حق و حقیقت داشته و برای آن دارای دلیل و توجیهی باشد.

در ارتباط با همین موضوع است که عالمان گفته‌اند: چنان‌چه کاری یا دیدگاهی دارای نود و نه بهانه برای تکفیر بوده و تنها یک راه برای عدم تکفیر داشته باشد، لازم است آن یک راه برگزیده شود و از تکفیر صاحب آن خودداری به عمل آید!

به همین علت است که عالمان گفته‌اند، یکی از شرایط نهی از منکر این است که موضوع، موضوعی اجتهادی و محل اختلاف در بین علما نباشد، و از نظر انجام‌دهنده آن گناه و منکر به شمار بیاید ... اگر چنین شرطی وجود نداشته باشد، مخالفت و نهی روا نیست. این به آن سبب است که هیچ انسانی از این حق برخوردار نیست که در مورد عقیده و دیدگاه دیگران اعمال‌نظر نماید، یا گمان برد که دیدگاه او درست‌ترین دیدگاه‌هاست و اجتهاد او حقیقتی مطلق و انکارناپذیر است.

چهارمین مرتبه اندرز این است که: هرگاه در مورد خطا و انحراف کار و رأی کسی یقین پیدا کردید و هیچ جایی برای معذور دانستن و توجیه آن وجود نداشت، لازم است در محلی که تنها او و شما باشید او را نصیحت کنید و از نصیحت و اندرز او در حضور دیگران و در ملأ عام خودداری نمایید! زیرا طبیعتاً انسان دوست ندارد که دیگران از عیب و اشکال کار او اطلاع پیدا کنند.

اما هرگاه در پنهانی دوست و برادر خود را نصیحت نمودید امیدواری بیشتری برای قبول آن توسط او وجود دارد و اخلاص و خیرخواهی در آن بیشتر نمایان بوده و از شک و شبهه فاصله‌اش بیشتر است، اما چنان‌چه در حضور دیگران او را نصیحت نمایی، از یک طرف زمینه کینه و ناراحتی را در طرف فراهم کرده و از طرف دیگر باعث اظهار فضل و علم و خودنمایی نصیحت‌کننده می‌شود! چیزهایی که در برابر قبول و پذیرش نصیحت دیواری بلند را ایجاد می‌کنند.

یکی از ویژگی‌های اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مورد نهی از منکر این بود که هرگاه از عمل و یا سخن ناصواب کسانی اطلاع پیدا کرد، آشکارا از ایشان اسم نمی‌برد، بلکه می‌فرمود:

«چرا گروهی این چنین می‌کنند؟!»

کسی و یا کسانی که چنان می‌کردند، متوجه می‌شدند که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنان می‌باشد و هدف او نصیحت ایشان بوده است.

این زیباترین روش و اسلوب اندرز می‌باشد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بزرگترین معلم و مربی بشریت آن را به ما آموخته است.

روزی مردی در حضور دیگران خطاب به حضرت علی u گفت: یا امیرالمؤمنین! شما در فلان و فلان مورد دچار اشتباه شده‌ای و تو را نصیحت می‌کنم که آنها را اصلاح نمایی!

حضرت علی خطاب به او فرمود: «هرگاه می‌خواهی مرا نصیحت کنی، سعی کن که کسی دیگر وجود نداشته باشد، زیرا وقتی که در حضور مردم اقدام به نصیحتم بنمایی در مورد خودم و تو احساس امنیت نمی‌نمایم (زیرا ممکن است باعث آزردگی من و غرور و خودنمایی تو بشود!)

به مسعر گفتند: دوست داری دیگران عیب و نقص‌هایت را به تو تذکر بدهند؟

گفت: «اگر تنها باشیم، آری دوست دارم! اما اگر بخواهد مرا در حضور دیگران رسوا کند با آن مخالفم!»

این سخن، سخنی بسیار سنجیده است، زیرا نصیحت کردن در خلوت نشانهٔ محبت و شفقت است و در حضور دیگران مایه کسر شأن و منزلت و آبروریزی است.

امام شافعی می‌فرماید: «هرکس در پنهانی دوستان خود را نصیحت نماید، زمینه اصلاح و هدایت آنان را فراهم کرده و هر کسی در حضور دیگران آنها را نصیحت کند، باعث کسر شأن و رسوایی ایشان گردیده است».

روزی ابوجعفر منصور مردم را به فرمانبرداری خداوند و دوری از نافرمانی او فرا می‌خواند. مردی برخاست و گفت: از خدا پروا کن! و از خشم او بترس!

منصور گفت: سوگند به خداوند هدف تو از این نصیحت خشنودی خداوند نبود! و مقصد تو این بود که مردم بگویند: فلانی برخاست و خلیفه را نصیحت کرد!

می‌بینید که ابوجعفر منصور نیز متوجه خطرهای نهانی نفس گردیده و متوجه شده بود که گاهی زمینه ورع و زهد و نصیحت و شهامت و جرأت در دفاع از حق با کشش‌های ناروای نفسانی و تمایل نفسانی با غذا و لباس خود و اشرافی مشابهت دارد.

اما کسانی که به بهانه نصیحت عیب و نقص دیگران را در میان مردم برملا می‌کنند و در مجالس مختلف حرمت و کرامت دیگران را زیر پا می‌نهند، در واقع بیش از هر چیز ناآگاهی خود را از دین آشکار می‌نمایند. چنین چیزی همان غیبت کردنی است که خداوند و پیامبر ما را از آن برحذر داشته‌اند.

نصیحت چیزی به جز این نیست که هرگاه دوستان و نزدیکان خطا و اشتباهی را مرتکب شدند و یا گام در راه گمراهی گذاشتند، در خلوت ایشان را نصیحت نماییم! و غیبت نیز این است که در غیابش چیزهایی در مورد او گفته شود که از شنیدنشان آزرده‌خاطر بشود!

آری، هرگاه بارها و بارها کسی را نصیحت کردید، اما او هم‌چنان به گناه و کجروی خود ادامه داد، و چنان آدمی دارای نقش رهبری و توجیه‌گری بود و سخن او در بین مردم ناآگاه خریدار داشت، می‌توان موارد معصیت و گناه آن‌گونه آدم‌ها را برای مردم یادآوری نمود تا از پیروی از ایشان برحذر باشند. اما نام بردن و حرمت افراد را شکستن در هیچ شرایطی و با هیچ بهانه‌ای روا نیست. بلکه شما تنها از این حق برخوردار هستید که عمل و باور نادرست و انحرافی را برای مردم معلوم کنید و آنها را از پیروی از آن انحراف‌ها از هر کسی که باشد، برحذر دارید. خداوند متعال ضمن خطاب به پیامبرش این روش را به ما می‌آموزد و می‌فرماید:

{ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) }(الشعراء / ۲۱۶)

«اگر تو رانافرمانی کردند (و به نصیحت و هدایت تو توجه نکردند) بگو: من از آن اعمالی که انجام می‌دهید اعلان برائت می‌نمایم».

یعنی از کردار ایشان ـ نه خود آنان ـ اعلام برائت نموده چنین روشی تنها به خاطر ناپسند بودن، نام بردن و حرمت شکستن افراد در میان مردم است، زیرا چنان اقدامی زمینه را برای دشمنی و کینه‌توزی فراهم می‌نماید و سبب افزایش کینه و پراکندگی می‌گردد.

مرتبه پنجم: اندرز و نصیحت این است که، نصیحت کردن به شر و زیانی بدتر از آن عمل خلافی که انجا می‌گیرد، نینجامد، مثلاً باعث وقوع فتنه و آشوب و گسترش دامنه دشمنی و گناه و تفرقه میان مردم نگردد. زیرا شراره و شعله چنین اموری دامن همه مردم اعم از بزرگ و کوچک و خوب و بد را می‌گیرد، و به خاطر گناه و منکری که توسط فردی انجام می‌گیرد، روا نیست، بسیاری از مردم را دچار منکر و ناروای بیشتری بنماییم.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطاب به حضرت عایشه فرموده‌اند:

«لو لا ان قومک حدیثوو العهد بالإسلام لبنیت الکعبه علی قواعد اسماعیل، و لجعلت لها با بین باباً یدخل منه الناس و باباً منه یخرجون»[۲].

«اگر به خاطر تازه آشنا شدن مردم با اسلا نبود خانه کعبه را بر روی همان پایه‌هایی که اسماعیل قرار داده بود، بازسازی می‌کردم و برای آن دو درب قرار می‌دادم. دربی که از آن وارد و دربی که از آن خارج شوند».

می‌بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم به خاطر نگرانی از دچار شدن مردم به فتنه و نابه‌سامانی دینی، از ویران کردن و بازسازی کعبه خودداری می‌فرماید. چنین روشی عین فقه و معرفت درست از دین خداوند است که نباید به خاطر از میان برداشتن «بد»، زمینه وقوع «بدتری» را فراهم کرد و برای رویارویی با ضرر و زیانی کمتر متحمل ضرر و زیانی بیشتر گردید. از طرف دیگر پیشگیری از وقوع تباهی و ناهنجاری بر تلاش برای سازندگی و اصلاح‌گری مقدم است.

اما هرگاه آن مراتب پنج‌گانه را مراعات نمودید و احساس کردید که نصیحت نمودن ضرورت دارد، بر شماست که با روشی آرام و حکمت و دوراندیش که باعث نفرت نشود، به آن اقدام کنید! و به هیچ‌وجه طرف نباید احساس کند که شما دارید بر او فخرفروشی می‌کنید و قصد دارید علم و آگاهی خود را به رخ او بکشید! خداوند متعال در آیه زیر ما را به این روش و آداب ارزشمند راهنمایی نموده و می‌فرماید:

{ ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ }(النحل / ۱۲۵)

«با حکمت و خردمندی و اندرز پسندیده و زیبا (دیگران را) به راه (دین) پروردگارت فرا بخوان!».

و در توصیف اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفته‌اند:

«هیچ‌گاه با هیچ‌کس به‌گونه‌ای برخورد نمی‌فرمود که سبب آزردگی خاطر او بشود».

این بدان سبب است که هرگاه روش نصیحت از لطف و مهربانی و نرمش خاطر بشود، و با برخورد و لحنی تند انجام بگیرد، زمینه را برای نفرت دل‌ها و عدم پذیرش آنها فراهم نموده و مردم را از خیر و نیکی دور گردانیده و از دوروبر چنان آدم تندخویی پراکنده می‌شوند.

زیرنویسها:

[۱]- رواه مسلم.

[۲]- رواه البخاری و مسلم و غیرهما.

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

نکته‌های طلایی در مناسبات همسری

الحمدالله رب العالمین، والعاقبه للمتقین، ولاعدوان الا علی الظالمین، والصلاه والسلام علی محمد الذی ارسله ربه رحمه للعالمین و علی آله و صحبه اجمعین.

معنی زندگی، زنده‌دلی و شادابی روح و روان است.
خوش‌بینی بی‌دلیل و بدبینی بی‌جهت، هر دو نگرشهائی اشتباه هستند.
واقع‌بینی امیدوارانه، بهترین حالتی است که می‌توانیم انتخاب کنیم. بنابراین نوع دید ما می‌تواند برسرنوشت زندگی ما تأثیرگذار باشد. چرا که فرد خوش‌بین با دیگران رفتاری مثبت داشته و نتیجه مثبت خواهد گرفت. متقابلاً فرد بدبین مسلماً رفتاری منفی داشته و حاصلش شکست خواهد بود.
در صورت ارتکاب اشتباه، همسرتان را ببخشید، با این کار هم خودتان به آرامش روحی و فکری می‌رسید، و هم موجب راحتی و آسایش شریک زندگیتان می‌شوید.
شیوه گفتگو را به‌عنوان راه‌حل مشکلات احتمالی زندگی خود برگزینید.
گفتگویی که برپایه کلمه‌ی طیّبه بنا شده باشد، قلبت را هدف گرفته و آن را به محبّت و سلام برمی‌گرداند.
میزان گفتارتان را با همسرتان کنترل کنید.
سلیقه همسرتان را مورد احترام قرار دهید و هیچگاه سلیقه‌های یکدیگر را مورد اعتراض و حمله قرار ندهید.
از زحمات همسرتان قدردانی کنید و سعی کنید کلمات تشویق‌آمیز به او بگویید.
صندوق اسرار همسرتان باشید. در غیر این‌صورت به‌دست خود باعث دردسر و گرفتاری خواهید شد.
موقع سخن گفتن همسرتان، با دست و سر وی را تأیید کرده خود را علاقمند به شنیدن نشان دهید.
نقاط ضعف و کمبودهایتان را درک کنید و با صبوری بیشتر به زندگی امیدوار باشید.
تبسم، شادی و خنده را با خود حمل کرده و به همسرتان نیز هدیه کنید.
از این وسیله‌ی بی‌هزینه استفاده کنید و نتیجه بگیرید.
با همسرتان رابطه محبت‌آمیز داشته باشید، زیرا شالوده زندگی صمیمانه و سعادتمندانه است.
انعطاف‌پذیر باشید و از اعمال خشونت و استبداد رأی جداً پرهیز کنید.
در شرایط سخت و دشواریهای همسرتان از احوال وی تفقد و دلجویی کنید.
آزادی‌های مشروع همسرتان را به رسمیت شناخته، رعایت نمایید.
ریشه‌های اختلافات را با تواضع، گذشت، اغماض و فداکاری قطع کنید.
عیوب همسرتان را بپوشانید و از لغزشها و نقصهای همدیگر گذشت نمایید.
همواره حسن معاشرت و خوش‌خلقی را با همسرتان به‌یاد داشته باشید.
آرامش‌تان را برای نیل به آسایش به‌خطر نیندازید.
دارای اخلاق نبوی باشید و با الگو قرار دادن نبی مکرم اسلام، سعادت دنیوی و اخروی خویش را تضمین کنید.

نکته‌های طلایی در مناسبات همسری (خانواده متعادل)
خانواده متعادل به شبکه‌ای از روابط متقابل در خانواده اطلاق می‌شود که از مشکلات و موانع احتمالی و ضعف‌های رفتاری مبرّا نیستند، لکن در مقابله با دشواریهای زندگی، شیوه‌ای منطقی برمی‌گزینند و در موقعیت‌های دشوار تصمیم اتّخاذ می‌کنند، اینکه به اختصار به نکاتی در مناسبات همسری برای استحکام بیشتر بنیان مقدّس خانواده اشاره می‌کنیم:

۱- تبادل عاطفی در برابر انجماد عاطفی
تبادل عاطفی زوجین، فرصتی مناسب برای درک روحیات متقابل است. دوام و استحکام خانوادهف مشروط به تلاش برای اثبات عواطف صادقانه و صمیمانه زوجین در تداوم زندگی است که در ابعاد قلبی، کلامی و عملی متجلّی می‌گردد.
۲- مثبت‌گرایی در مقابل منفی‌گرایی (یا مثبت‌نگری و هنر خوب دیدن)
۳- تفاهم در برابر تخاصم (روابط حسنه)
۴- رفاقت در برابر لجاجت
۵- بال در برابر وبال
۶- مشارکت در برابر مفارقت
۷- برخورد منطقی در برابر اعمال زور
۸- حق‌سالاری در برابر مرد یا زن‌سالاری
۹- شادکامی در برابر تلخکامی (حسن معاشرت و خوش‌رفتاری زوجین)
۱۰- آگاهی به وظایف همسری در برابر ناآگاهی
۱۱- عیب‌پوشی در برابر عیب‌جویی
۱۲- انتقاد سازنده در برابر انتقاد مخرب
۱۳- رازداری در برابر رازگویی
۱۴- همگرایی در برابر واگرایی (تشخیص مصلحت زندگی و ترجیح آن بر منفعت شخصی)
۱۵- بینش تکاپویی در برابر بینش جزمی (انعطاف‌پذیر در روابط متقابل)

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالیمن.

blestfamily.com
خانواده خوشبخت

آیا مرد می‌تواند شرط بچه‌دار نشدن را برای ازدواج بگذارد؟

شماره فتوی ۶۹۵۴

اگر این زن و مرد با هم ازدواج کنند، نکاح آنها صحیح است اما آن شرط پذیرفتنی نیست و زن نباید آنرا قبول نماید، و اگر ازدواج کردند نباید به این شرط وفا نمود، زیرا یکی از اهداف اصلی و اساسی از ازدواج؛ تداوم نسل بشری است که شریعت اسلام بر روی آن تاکید کرده است، برای همین است که پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز به مردها توصیه می کند که:
«تزوجوا الودود الولود فإنی مکماثر بکم الأمم». [الإرواء ۱۷۸۴].
یعنی: «با زنان محبت‌گر و بچه‌زا ازدواج کنید؛ چون من در میان امت‌ها به کثرت شما افتخار می‌کنم».
و بر همین اساس جلوگیری و پیش گیری از بارداری که همیشگی باشد یعنی جلوگیری دائمی از حامله شدن شرعاً جایز نیست.
استاد سید سابق در «فقه السنة» می نویسد: «اگرصیغه عقد با شرطی همراه باشد ودرضمن آن شرطی‌گفته شود، این شرط بصورتهای زیرخواهد بود:
یا از مقتضیات عقد است، یا با عقد منافات دارد، یا شرط بگونه‌ای است که به سود زن است، یا شرطی است که شریعت ازآن نهی‌کرده است، اینها هریک حالات و احکام خاصی دارند که بشرح زیر خلاصه می‌شوند: - سپس در مورد شرط دومی می نویسد: -
۲- شروطی‌که وفا بدان واجب نیست:
شروطی را شرط کند که وفا بدانها واجب نیست، اگرچه عقد صحیح است. این شروط عبارتند از شروطی که با مقتضای عقد منافات دارند. مانند اینکه شرط کندکه نفقه و هزینه زن را نپردازد و یا با او همبستر نشود، یا اینکه شرط کند که مهریه نداشته باشد یا اینکه ازانزال جلوگیری کند، یا اینکه شرط کند که زن نفقه و هزینه زندگی مرد را بپردازد یا چیزی را به او عطا کند، یا اینکه شرط کند در هفته تنها یک شب نزد او باشد یا اینکه شرط کند، که تنها روز پیش او باشد نه شب.
همه این شروط و امثال آن باطل و فاسد هستند، چون با اصل عقد نکاح منافات دارند و حقوقی را ساقط می‌کنند که با عقد واجب می‌گردند و پیش از آنکه عقد، منعقد شود، او این حقوق را ساقط می‌کند. پس این شروط صحیح نیستند، .. ولی خود عقد نکاح در ذات خود صحیح است، چون این شروط بر معانیی دلالت می‌کنند که زاید برعقد هستند وذکرآنها شرط نیست وجهل بدانها هم ضرری به عقد نمی‌رساند، پس عقد باطل نمی‌شود همانگونه‌که اگر در ضمن عقد، مهریه حرام و ناروائی را، شرط‌کند، باز عقد صحیح است. چون ازدواج با عدم علم به عوض آن صحیح است، پس عقد با وجود فساد شرط و شرط فاسد، جایز است».
بی‌گمان غریزه پدری و مادری، در سایه وجود کودک، رشد و تکامل می‌یابد و احساسات و مهر و شفقت و عاطفه انسانی، که انسانیت انسان بدون این فضایل بکمال نمی‌رسد، از اینراه، رشد و نمو می‌کند و پرورش می‌یابد.
بنابراین این زن و مرد می توانند با همدیگر ازدواج کنند و ازدواج آنها صحیح است، اما وفای به این شرط واجب نیست و حتی نباید برای همیشه به آن عمل شود، یعنی نباید آن زوج برای همیشه خود را از داشتن فرزند محروم نمایند، زیرا شرعا جایز نیست که از بچه دار شدن برای همیشه جلوگیری شود، ولی می توانند مدتی از زندگی خود پیشگیری نمایند و ایرادی ندارد.
و زنی که چنین مردی به خواستگاری او می آید، مختار است که یا با وی ازدواج نکند و او را رد نماید و یا آنکه با او ازدواج کند اما نباید برای همیشه و تا دوره یائسگی زن (میانسالی زن) پیشگیری کند، چرا که اگر تا این دوره پیشگیری نماید دیگر حامله نخواهد شد.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

وقتی اختلاف بین زن و شوهر شدت گرفت راه حل چگونه است؟

خداوند متعال می‌فرماید :
)وَ إن خفتُم شقَاقَ بَینهُمَا فَابعَثُوا حَکَماً من أهله وَ حَکَماً من أهلهَا إن یُرِیدَا إصلاَحاً یُوَفِّقِ الله بَینَهُمَا، إنَّ الله کَانَ عَلیماً خَبیرَاً((نساء : ۳۵)
«و اگر ترسیدید میان آنها جدایی شود، داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده همسر بفرستید. اگر این دو حکم جویای اصلاح باشند خداوند آن دو را موفق می‌گرداند بی‌گمان خداوند مطلع و آگاه است».
«آنچه برای علاج سرکشی زن و مرد ذکر کردیم زمانی است که نافرمانی هنوز آشکار نشده و امر به اجتناب از ظاهر شدن آن است. اما وقتی که نافرمانی علنی شد اقدامات مذکور بکار گرفته نمی‌شود؛ چون در این حالت این اقدامات ارزش و ثمره نداشته بلکه نوعی اعلان به کشمکش بین دو خصم است که قصد دارند یکی دیگری را شکست دهد. درحالی که این نه هدف است و نه مطلوب».
همچنین اگر معلوم شد که به کار گرفتن این اقدامات نه تنها مؤثر واقع نمی‌شود بلکه باعث فاصلة بیشتر و علنی شدن اختلاف نیز می‌گردد و بقیه تارهای زندگی را که هنوز به هم متصل‌اند از بین می‌برد و یا بکار بردن آنها بالفعل به نتیجه نمی‌رسد، در این صورت اسلام دست روی دست نمی‌گذارد تا خانواده از هم بپاشد، بلکه آخرین اقدام را برای جلوگیری از فروپاشی بنیان عظیم خانواده انجام می‌دهد و می‌گوید :
)وَ إن خفتُم شقَاقَ بینهِمَا فَابعَثُوا حَکَماً من أهلِهِ وَ حَکَماً من أهلِهَا((نساء:۳۵)
«و اگر ترسدید میان آنها جدایی شود حکمی از خانواده شوهر و حکمی از خانواده همسر بفرستید».
به این ترتیب اسلام به مطیع شدن در برابر نشانه‌های نافرمانی و به شتاب از هم گسیختن عقد ازدواج و ویران کردن بنیان خانواده بر سر افراد بزرگ و خردسال ساکن در آن که نه جرمی مرتکب شده‌اند و نه دخالتی در این امر دارند، دعوت نمی‌کند، پس بنیاد خانواده باتوجه به نقش مهمی که در بنای جامعه اسلامی و تربیت اعضای جدید و لازم برای رشد و بالندگی و گسترش آن دارد، از نظر اسلام دارای اهمیت خاصی است.
بنابراین هنگام ترس از جدایی این آخرین وسیله است که قبل از جدایی از آن استفاده می‌شود و عملاً به فرستادن حکمی از خانواده زن که به آن راضی است و حکمی از خانواده مرد که به آن راضی است مبادرت ورزیده، و هر دو حکم باید در آرامش کامل و بدور از احساسات درونی و مسایل عاطفی و بدون در نظر گرفتن عوامل معیشتی که صفای روابط بین زن و شوهر را از بین برده و فضای زندگی آنها را تباه ساخته و بعلت تأثیری که بر روحیه آنها داشته دیگر روابط آنها را تحت تأثیر قرار داده است، با هم بنشینند و مشکلات آنها را مورد رسیدگی قرار دهند.
و همچنین این دو حکم باید بر حفظ شهرت و آوازه دو خانواده اصلی اصرار ورزند و بر کودکان کم سنی که مایل نیستند هیچ کدام از آن دو بر دیگری غلبه کنند، مهربان باشند - همچنانکه گاهی برای زن و مرد در این شرایط بوجود می‌آید - و همچنین آن دو حکم باید بر خیر زن و شوهر و کودکان و خانواده‌شان که به نابودی تهدید شده‌اند رغبت و میل داشته باشند. درهمان حال دوحکم که ازخانواده زن و شوهر هستند، باید برحفظ اسرار آنها امین بوده و از افشای آن خودداری کنند، چون فاش کردن این اسرار هیچ مصلحتی برای آنها دربر ندارد بلکه مصلحت آنها در پنهان کردن این اسرار و مدارا نمودن با آنها است. هر دو حکم برای اصلاح کوشش کنند. اگر در وجود زن و مرد تمایلی راستین برای اصلاح وجود داشت و فقط خشم و عصبانیت مانع این تمایل می‌شد، در اینصورت به وسیله این اراده قوی در وجود دو حکم خداوند صلاح و توفیق را در بین آندو مقدر می‌کند.
) إن یُرِیدَا إصلاَحاً یُوَفِّقِ الله بَینَهُمَا ((نساء: ۳۵)
«اگر دَو حکم جویای اَصلاح باشند، خداوند آن دو را موفق می‌گرداند».
پس آن دو خواهان اصلاح هستند و خداوند خواست آنها را اجابت می‌کند و آنان را توفیق می‌دهد
) إنَّ الله کَانَ عَلیماً خبیراً ((ظلال - ۲۴۶، ۲/۲۶۳)
«بی‌گمان خداوند مطلع و آگاه است».

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

blestfamily.com
خانواده خوشبخت

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

موقعیت مسلمانان عصر حاضر در مورد مسأله حجاب

تألیف: سیّدابوالأعلی مودودی
ترجمه: نعمت‌الله شهرانی

اگر در دنیا کسی صلاحیت گرفتن دست انسان حیرت‌زده بین افراط و تفریط را داشته باشد و بتواند او را به صراط مستقیم و راه راست هدایت کند، قطعاً همین مسلمان خواهد بود؛ زیرا مسلمان تنها کسی است که کلیدهای حل تمام مشکلات را الله متعال در دست او گذاشته است، ولی با کمال تأسف و از بخت بد انسانیت، آن کسی که چراغ را در دست دارد، خود در تاریکی و ظلمت به سر می‌برد و در آن تاریکی بر زمین افتاده است و بی‌هدف دست و پا می‌زند و به جای این که دیگر بندگان خدا را راهنمایی و هدایت کند خودش دنباله‌رو هر گمراهی و تباهی است، احکام و قوانین مربوط به حجاب در حقیقت مشتمل بر مهمترین اجزای قانونی اجتماع اسلامی بوده، و در صورتی که این احکام در جای صحیح و مناسب خود قرار گیرد، سپس هر فرد با بصیرت سالم و فطریش در آن تدبر و تفکر کند و آثار آن را با چشم حق بنگرد، بدون درنگ و بدون کوچکترین شک و تردید اعتراف می‌کند که این احکام تنها راه ممکن است که اعتدال و سلامت زندگی اجتماعی را تضمین می‌کند، اگر مجموعه‌ی احکام اسلامی در زندگی عملی به صورت صحیح و درست پیاده گردد، این دنیای پر از جنگ و آشوب خیلی زود به سرچشمه‌ی صلح و آرامش می‌رسد و داروی امراض اجتماعی را پیدا می‌کند و به جای این که از این احکام و دستورات متنفر باشد و مورد سوال قرار گیرد، امراض و دردهای خود را با آن مداوا می‌نماید، ولی چه کسی مسئول این کار مهم و با ارزش است؟ زیرا کسی که صلاحیت اجرای این مسئولیت را دارا می‌باشد، خود از مدت‌ها قبل به این امراض دچار می‌باشد، لذا لازم است که پیش از بحث در این موضوع کیفیت مرض را بررسی کنیم.

سوابق تاریخی:

در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم، هجوم استعمار غربی به کشورهای اسلامی شروع شد و هنوز مسلمانان از خواب غفلت بیدار نشده بودند که استعمار از مملکتی به مملکت دیگر نفوذ کرد و شرق و غرب ممالک اسلامی را فرا گرفت و هنوز قرن نوزدهم از نیمه نگذشته بود که اکثریت کشورهای اسلامی غلام و برده‌ی اروپای غربی گردیدند. این اولین باری بود که مسلمانان به بردگی آن‌ها تن در دادند و قبل از آن هیچگاه تحت تسلط بیگانه قرار نگرفته بودند و غلام و برده‌ی کسی واقع نشده بودند، وقتی که این حرکت به کمال خود رسید، آثار و علائم بیداری در مسلمانان ظاهر گردید و چون چشم باز کردند خود را کاملاً گرفتار و دربند یافتند و از هر طرف محاصره شده بودند، آن قدرت و عظمتی که سابقاً داشتند از بین رفته بود و آن افتخارات اسلامی، عزت، سیادت و شهامت را از دست داده بودند، آنان حال شخص مستی را داشتند که تازه شروع به تفکر نموده است و در همان حال ضربات شدیدی از طرف دشمن بر سر و روی آنان وارد می‌شد، مسلمانان در این حال از عللی بحث می‌کردند که باعث غلبه و برتری غربی‌ها بر آنان شده بود، اما به علت این مستی قدرت تعقل و اندیشه‌ی آنان از بین رفته بود و بنابراین، نمی‌توانستند درست فکر کنند و تفکر و تعقل‌شان مختل شده بود، از یک طرف در خود احساس ضعف و حقارت می‌کردند و می‌خواستند این وضع دگرگون شود و از طرف دیگر راحت‌طلبی، سستی و ضعف آنان را وادار کرده بود، برای ایجاد دگرگونی و تغییر این اوضاع و احوال، آسانترین و نزدیکترین راه را بپیمایند. از جانب دیگر به سبب این که عقل و فکرشان مدت درازی بیکار مانده بود، نمی‌توانست درست فکر و بررسی کند و قدرت شعور و ذکاوت آنان از بین رفته بود، بعلاوه همانطور که از خصوصیات ملت‌های شکست‌خورده است، آنان را وحشت و هراس فرا گرفته بود، با توجه به دلائل فوق، طرفداران اصلاح احوال مسلمین دچار سردرگمی‌های فکری و عملی گردیدند و اکثریت آنان فکر نمی‌کردند که اروپا تا این اندازه در امور مادی پیشرفته و خودشان به این اندازه عقب افتاده باشند.

ولی کسانی که حقیقت را می‌دانستند، به همت بلند عزم راسخ و روحیه‌ی جهاد نیاز داشتند تا برای نجات خود تمام این مشکلات و مسئولیت‌ها را متحمل شوند، ولی ترس و هراس، هردو گروه فوق را به یک اندازه فرا گرفته بود و چون آنان با این عقل مریض و فکر شکست خورده در صدد اصلاحات و پیشرفت بودند، برای نجات از این حالت و رسیدن به مقصود راهی جز این ندیدند که در زندگی روزمره‌شان تمام مظاهر تمدن غربی را تقلید کنند. آنان مانند آینه‌ی صافی بودند که در خیال و رؤیا باغ‌های سبز و سرخ را می‌دیدند، ولی در حقیقت رؤیا و گمانی بیش نبود.

بردگی فکری:

در این دوران بحرانی بود که ملل اسلامی تقلید از لباس پوشیدن، آداب اجتماعی و همه اعمال ملل غربی را شروع کردند، حتی این تقلید تا اندازه‌ای گسترس یافت که نحوه‌ی راه رفتن و حرف‌زدن را نیز تحت تأثیر قرار داد و جامعه‌ای مسلمان تصمیم گرفتند به سبک و شکل غربی باشند سپس به علت گسترس تجدد و نوگرایی بدون توجه به عواقب آن، مادیگرایی و پوچ‌گرایی را نیز پذیرفتند و معتقد شدند که از واجبات روشنفکر بودن این است که شخص باید به پختگی و کمال تمام چیزهای که از غرب می‌رسد اعتراف داشته باشد چه آن فکر، خام و بی‌ارزش باشدو یا پخته و کامل، بدین ترتیب قمار، شراب، لاتاری و دیگر فرآورده‌های تمدن غربی را با روی خوش استقبال کردند و سپس دربست تمام اعمال و عقاید غربی در اخلاق، آداب، اجتماع، سیاست، قانون و زمینه‌های دیگر را پذیرفتند. حتی در ایمان و عبادت نیز پیرو و تابع آنان گردیدند و تمام این چیزها را بدون درک و شعور و بدون کوچکترین انتقاد و اعتراف پذیرفتند، گویا این تعالیم از سوی خداوند حکیم و دانا نازل شده است و نمی‌توان در مقابل آن هیچ مقاومتی کرد و بدون اراده و شعور می‌گفتند که ما ایمان آورده‌ایم: آمنّا. مسلمانان به جایی رسیدند که به پیروی از دشمنان دیرینه‌ی اسلام همه وقایع تاریخ اسلام، احکام شریعت و تعالیم کتاب و سنت را به نظر تحقیر و ننگ می‌نگریستند و کوشش می‌کردند که این ننگ را از وجودشان دور سازند، غربیان زبان به اعتراض از جهاد می‌گشودند و مسلمانان به پیروی از آنان می‌گفتند: بله، ما به جهاد کاری نداریم، ما از این غارت و وحشی‌گری به خدا پناه می‌بریم، غربیان به نقد بردگی و برده‌داری پرداختند، مسلمانان در جواب اظهار داشتند که بردگی از اصل و اساس نزد ما حرام و ناروا است، تعدد زوجات مورد اعتراض قرار گرفت و غربیان می‌گفتند که باید زن و مرد در تمام جوانب زندگی برابر و مساوی باشند و مسلمانان با نظریه‌ی آنان موافقت کرده گفتند: قانون اصلی دین ما نیز همین است، آن‌ها احکام ازدواج و طلاق را مورد حمله قرار دادند و در مقابل، گروهی از مسلمانان به تعدیل و تغییر این احکام پرداختند، چون اسلام را به مخالفت با هنرهای زیبا متهم ساختند، طائفه‌ای از مسلمانان در پاسخ گفتند: اینطور نیست بلکه اسلام خود از لحظه‌ی طلوع تا امروز به رقص، موسیقی، عکاسی و مجسمه‌سازی توجه داشته و این امور را مورد تشویق و حمایت قرار داده است.

پیدایش مسئله‌ی زیر سوال بردن حجاب:

این دوره از زشت‌ترین و شرم‌آورترین ادوار تاریخ اسلام است، در این دوره بود که مسئله‌ی اعتراض بر حجاب شکل گرفت، اگر بحث در این مسأله منحصر به تعیین حدود حجاب و دیدگاه اسلام در این رابطه بود مسئله‌ای آسان به شمار می‌رفت و حل آن مشکل نبود؛ زیرا اختلاف اصلی در این باب منحصر در پوشش صورت و دست زن می‌باشد که آیا عدم پوشش صورت و دست جایز است یا خیر؟ این اختلاف آنچنان خطرناک نیست، ولی موضوع بحث غیر از این بود. مسلمانان در مسئله‌ی حجاب بحث می‌کردند؛ زیرا که غربی‌ها به حجاب به دیده‌ی حقارت می‌نگریستند و در نشریات خود با بدترین وضع آن را زشت و پلید جلوه می‌دادند و محجوب بودن زن را از بزرگترین عیب‌ها می‌دانستند، مسلمانان در برابر این عیب‌جویی و خرده‌گیری غربیان نمی‌توانستند خاموش بنشینند و از این مطلب چشم‌پوشی کنند. بنابراین، در این مسأله نیز مانند مسأله‌ی جهاد، بردگی، ازدواج و تعدد زوجات به قرآن و سنت روی آوردند و به جستجو و کنکاش پرداختند. بعد به بررسی کتب فقهی و احکام و نظریات اجتهادی امامان و علما مشغول شدند تا شاید در میان آن‌ها دلایلی بیابند که این ننگ و عار!! را از روی آن‌ها پاک کند، بالآخره به اقوالی برخوردند که بعضی از علما عدم پوشش صورت و دست زن را جائز شمرده‌اند و بیرون رفتن زن برای انجام مسائل ضروری را اجازه می‌دهند، و همچنین فهمیدند که شرکت زن در جنگ برای مداوای مریضان و آب‌دادن به مجاهدان جایز است، در این کتاب‌ها اقوال دیگری نیز یافتند، مبنی بر این که زن می‌تواند برای ادای نماز به مسجد برود و برای تعلیم و تعلّم در مسجد بنشیند. این معلومات برای آنان کافی بود تا ادعا کنند که اسلام به زن آزادی مطلق داده است و مسأله‌ی حجاب ریشه در تقلید مردم جاهل و بی‌خبر از دین فقهای متأخر و خشک و محافظه کار دارد و قرآن و سنت اینچنین حکم نکرده‌اند و اصولاً قرآن و سنت مسائل زندگی را به عنوان اخلاقی به مردم یاد می‌دهند و در آن‌ها قانون و حکمی وجود ندارد که آزادی زن را محدود نموده باشد.

انگیزه‌های حقیقی:

یکی از نقطه ضعف‌های انسان این است که اگر راه و روش خاصی را در زندگی انتخاب می‌کند، این انتخاب در ابتدا تمایل و خواست عاطفه و احساسات است نه بر اساس عقل و منطق و انسان بعد از این مرحله برای اثبات صحت و درستی آن انتخاب از عقل و منطق کمک می‌گیرد، عین این واقعیت در مسئله‌ی حجاب نیز صدق می‌کند؛ زیرا مسئله‌ی حجاب نزد مسلمانان بر اساس هیچ ضرورت عقلی و شرعی مطرح نگردید بلکه به علت همرنگی با فرهنگ ملل غالب و خودباختگی در مقابل آنان بوجود آمد، زیرا مسلمانان از اصطکاک و برخورد فکری تمدن اسلامی با فرهنگ غرب احساس شرم و ترس داشتند، زیرا وقتی مصلحان مسلمان، زینت، آرایش، آزادی مطلق و نشاط زائد الوصف زنان غربی را دیدند و عقل و چشمشان فریفته آن شد، آرزو کردند که این خصوصیات را در زنان خودشان نیز مشاهده کنند تا تمدنشان همگام با تمدن اروپایی گردد و بدین ترتیب نظریات جدید و افکار نوین آنان را تحت تأثیر قرار داد. این نظریات و افکار جدید می‌گفت: زن باید آزاد باشد و تحصیل کند و با مردان در تمام زمینه‌ها مساوی باشد، این افکار و نظریات با زبان و منطق بسیار قوی و جذاب و فریبنده از آسمان و زمین بر ایشان شروع به باریدن کرد، تا اندازه‌ای که کتب و نشریات غربی قدرت انتقاد و اعتراض را در وجود مسلمانان خنثی کردند، بعد این طور القا کردند که هرکس می‌خواهد در زمره‌ی روشنفکران مترقی به حساب آید و ننگ و عار ارتجاع را از خود پاک کند باید به این نظریات و افکار نو، مانند ایمان به غیب ایمان بیاورد و در مجالس و محافل از آن دفاع نماید و بهر ترتیب که ممکن است خود را طرفدار آن نشان دهد، بعد زندگی خود را با آن تطبیق دهد و با تمام همت، قدرت و شجاعت به انجام آن اقدام کند، هر وقت غربی‌ها مسلمانان را در رابطه با حجاب و پرده‌نشینی زن متهم می‌کردند، ایشان نزدیک بود از شرم و حیا در زمین فرو روند پس غربی‌ها هم ساکت ننشستند و در زمینه‌ی حجاب زن تبلیغات اغراق‌آمیز و پردامنه‌ای انجام دادند، تا آنجا که زن را جنازه‌ی کفن شده متحرک می‌نامیدند، تا کی باید مردم در مقابل این اتهامات صبر و مقاومت می‌کردند؟ سرانجام برای از بین‌بردن این ننگ و عار آماده شدند، تا تمامی وسائل و ابزار ننگ و عار!! را از خود دور سازند، این احساسات و انگیزه‌ها بود که مسلمانان را وادار کرد به نام آزادی زن حرکتی را در اواخر قرن نوزدهم براه اندازند، این احساسات و انگیزه‌ها بر بعضی از آنان پوشیده و مخفی بود و خود نمی‌دانستند که چه چیز آنان را به سوی این حرکت می‌کشاند، این گروه مردم ناخودآگاه فریب‌خورده بودند، ولی در مقابل گروه دیگری از آنان این حقیقت را آگاهانه درک کرده بودند، ولی از اظهار حقیقت شرم داشته و آن را پنهان می‌کردند، این گروه فریب‌خورده نبودند ولی دیگران را فریب می‌دادند. به هر حال نتیجه‌ی عملی این دو گروه یکسان بود و هدف واحدی را تعقیب می‌کردند و آن این که می‌خواستند این حرکت را یک حرکت عقلی و منطقی و نه یک حرکت عاطفی و احساساتی نشان دهند و برای تأیید آن تمام دلائل و توضیحاتی را که مستقیماً از غرب گرفته بودند ارائه می‌دادند و بدین وسیله انگیزه‌های حقیقی این حرکت را نشان دادند، دلایل و توضیحات آنان این بود که زنان باید در تمام زمینه‌های علمی و عملی کار کنند و دارای حقوق فطری و استقلال اقتصادی باشند، از ظلم و ستم مردان نجات یابند و ترقی و تمدن به ترقی و تمدن زن وابسته است؛ زیرا آنان نصف جامعه اند و دلائل دیگر، تا آن که عوام الناس این دلایل را پذیرفته و به هدف و مقصود اصلی توجه نکنند، در حالی که هدف اصلی در زیر پرده این بود که باید زن مسلمان دنباله‌روی زن اروپایی شود و پیرو راه‌ها و روش‌های و فحاشی‌های اجتماعی موجود در جهان غرب باشد.

بزرگترین فریب:

ولی بزرگترین و پلیدترین چیزی که می‌خواستند مردم را توسط آن فریب دهند این بود که می‌خواستند با فریب و مکر خود را موافق احکام و تعالیم اسلام جلوه دهند و وانمود کنند که احکام مذکور از قرآن و سنت استنباط شده است، در حالی که بین اهداف عمومی و مبادی نظام اجتماعی اسلام و تمدن غرب فرق اساسی و تفاوت کلی وجود دارد؛ زیرا هدف عمده‌ای که اسلام می‌خواهد آن را محقق سازد جلوگیری از غریزه جنسی (**Sex Energy**) انسان و ضبط و کنترل آن طبق مقررات و ضوابط اخلاقی است که به جای این که این نیرو در بی‌بند و باری و تحریکات جنسی استفاده گردد باید در ساختن تمدن صالح و سالم و پاک و معقول به مصرف برسد، در حالی که هدف تمدن غرب بر خلاف آن است و آن عبارت است از شرکت یکسان زن و مرد در تدبیر امور اجتماعی و پذیرش مسئولیت‌ها و مشکلات آن و استفاده‌ی دل‌خواه از غرائز جنسی از هر طریق و هرنوع و تبدیل سختی‌ها و مشکلات و آلام زندگی به لذت، سرور و تفریح.

اختلافی که در اصول و مبانی کلی اسلام و تمدن غرب موجود است، خود به خود اختلاف ریشه‌ای و اساسی را در روش‌های هدایت و تنظیم جامعه بوجود می‌آورد، اسلام با توجه به اهداف خاص خود نظام اجتماعی را پایه‌گذاری می‌کند و در نتیجه بین محدوده‌ی حرکت زن و مرد تفاوت بسیاری قائل می‌شود، اختلاط زن و مرد را بدون رعایت ادب و اخلاق خاص ممنوع می‌شمارد و هرچه که در این قاعده و قانون خللی وارد کند از ریشه قطع می‌کند، برعکس تمدن غرب هدفش این است که زن و مرد در صحنه‌ی زندگی بطور یکسان شرکت داشته باشند و هیچ پرده و حجابی بین آنان وجود نداشته باشد تا مانع اختلاط و آمیزش آزادانه گردد و این فرصت به آنان داده شود که یکی، از زیبایی‌های دیگری بدون قید و بند و ممنوعیت لذت ببرد و بهره بگیرد. بنابراین، شما می‌توانید به مکر و فریب کسانی که می‌خواهند برای مشروعیت پیروی و دنباله‌روی از تمدن غرب از قوانین و احکام اسلامی استفاده کنند پی ببرید، و چه مکر و فریب بزرگی است که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهند؛ زیرا حد اکثر آزادی که اسلام به زن داده است، این است که اگر ضرورت ایجاب کند، زن می‌تواند صورت و دستش را آشکار نماید و از خانه برای انجام کارهای ضروری خود بیرون آید، ولی غربیان این آخرین حد مجاز برای زن را شروع و ابتدای کار او می‌دانند، آنان در آخر مرز قوانین و احکام اسلامی می‌ایستند و از آنجا بسوی آزادی مطلق و بی‌در و دروازه پیشروی می‌کنند تا آن که زنان از حیا و شرم و بزرگی و وقار تهی گردند. در نتیجه‌ی این وضع به ظاهرکردن صورت و دست منحصر نمی‌شود و از آن تجاوز کرده به ظاهرکردن موهای آرایش‌شده، دست‌های تا به شانه برهنه، سینه‌های لخت و برآمده و آرایش اندام با لباس و انواع زیور آلات دیگر می‌انجامد، تا در نهایت باعث ارضای شهوت مردان گردد، این وضع زنان، دختران و خواهران به محارم آنان منحصر و محدود نمی‌شود، بلکه با این شکل و قیافه از خانه بیرون آمده و به بازار می‌روند، در دانشگاه‌ها/ پوهنتون‌ها درس می‌خوانند، در هتل‌ها غذا می‌خورند، به سینماها آمد و رفت می‌کنند، با مردان بیگانه شوخی می‌کنند و سخن می‌گویند و نظر آنان را به خود جلب می‌کنند، در حالی که از دیدگاه اسلام زنان اجازه ندارند که چنین شکل و قیافه را حتی به برادران خود هم نشان دهند، اسلام در وقت ضرورت به زن اجازه می‌دهد که از خانه بیرون رود، به این شرط که تمام حدود و شرایط پوشش و حیا را رعایت کند، ولی متأسفانه این اجازه امروز بطور غیر منطقی این چنین توجیه می‌شود که زن باید در بازار گشت و گزار کند و به گردشگاه‌ها، سینماها و نمایشگاه‌ها برود و لباس‌های قشنگ، جذاب و چسبان بپوشد تا با حرکات دلفریب و گمراه‌کننده، نگاه‌های جذاب و فتنه‌گر مردم را به خود جلب نماید و از اجازه‌ای که اسلام برای زن در امور خارج از منزل با قیدها و شرائط بسیار قائل شده است، چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که زنان مسلمان باید مانند زنان فرنگی تمام کارهای منزل و خانواده را کنار بگذارند و بدون هیچ قید و شرطی در صحنه‌ی سیاست، اقتصاد و آبادانی جامعه ظاهر شوند و با مردان در تمام زمینه‌ها به رقابت برخیزند، بعضی از ممالک اسلامی از این حد و مرز نیز پا را فراتر گذاشته اند، این ممالک در سیاست آزاد ولی با تفکرات بردگی، از حدود تجاوز کرده اند و زنان آن‌ها همان لباسی را می‌پوشند که زنان غربی می‌پوشند و در همه چیز قدم به قدم از زنان غربی پیروی و تقلید می‌نمایند، بدتر و تلخ‌تر از همه این که مجلات و روزنامه‌ها عکس‌های آن‌ها را با لباسی که فقط یک چهارم بدن را می‌پوشاند و سه چهارم دیگر آن لخت و برهنه است نمایش می‌دهند و ای کاش که لااقل این یک چهارم هم درست پوشیده می‌شد تا از گوشه و کنار آن عورت‌های آن‌ها آشکار نمی‌شد، ما نمی‌دانیم که اجازه‌ی این کارها را از کدام قرآن و حدیث استنباط کرده اند؟. ای برادران متجدد و مد پسند! اگر شما نمی‌خواهید پیرو اسلام باشید، پس چرا با صدای بلند فریاد بر می‌آورید ما تابع و پیرو اسلام هستیم در حالی که از پیروی تمام احکام اسلامی شانه خالی می‌کنید، چرا مرتکب این نفاق و خیانت بزرگ می‌شوید و بطور آشکار از نظام و تمدنی پیروی می‌کنید که اسلام همه مبادی و اصول و دستورات زندگی آن را حرام و ممنوع کرده است، آنان گام اول را به نام قرآن و سنت برمی‌دارند تا این که مردم، فریب خورده و معتقد شوند که گام‌های آینده نیز همه موافق قرآن و سنت است.

برگرفته از کتاب: حجاب، تألیف: سیّد ابوالأعلی مودودی، ترجمه: نعمت الله شهرانی

پاره ای از حقوق زنان در سورة نساء

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

پاره ای از حقوق زنان در سوره نساء

سبب تسمیهٔ سورهٔ نساء اهتمام به خانه و خانواده است

سبب نامگذاری سوره به این اسم، عدالت با همسر خویش در منزل و رحم و عطوفت پیشه کردن در برخورد با آنهاست، خداوند در این سوره نوعی از مستضعفین که زنان باشد، را انتخاب کرده، و عدالت و مهربانی در تعامل با آنها را خواستار شده است، و بدون شک اگر شخص با همسرش عادل و مهربان باشد، این شخصیت وی در اجتماع نیز در تعامل با دیگران بروز پیدا خواهد کرد، عدالت با زنان در خانه مثالی عملی است که می توان برای عدالت در زمین قیاس گرفت، همان طور که ما خواهان رحمت و مهربانی در کانون گرم خانواده می شویم، در جوامع مسلمین نیز در فکر ایجاد چنین کانونی خواهیم بود.

آیا با این اهتمامی که خداوند رحمان برای عدالت و بر خورد با زنان قائل شده، می توان گفت: اسلام حقوق زن را نادیده گرفته، و حق او را پایمال کرده است؟!

هر کس سوره نساء را با تفکر قرائت کند، به دروغ بودن این ادعای واهی کاملا آگاه خواهد شد، خود اسم سوره که به اسم نساء (زنان) نامگذاری شده، دلالتی آشکار بر اهتمام قرآن به احکام زنان می باشد، و این سوره کاملا بر محور عدل و رحمت با زنان می چرخد، و قبل از آن، در سورة آل عمران دو شخصیت زن را به عنوان الگویی برای زنان معرفی می‌کند، مریم مادر عیسی (علیه السلام) و همسر عمران، مثل اینکه سورة آل عمران مقدمه‌ی برای تکریم زنان در سورة نساء است.

خداوند در آیه سوم قاعده مشهور در مباح بودن تعدد زوجات را بیان می کند، و عدل را در آن شرط اساسی می داند ، و می فرماید: {فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَواحِدَةً...} اگر می ترسید که عدالت بر قرار نکنید، پس به یک زن اکتفا کنید، لذلک به مردان گوشزد کرده ، که می بایستی در رعایت حق و حقوق همسرانتان عادل باشید، و بین آنها تبعیض قائل نشوید، و اگر نمی توانید پس به یک زن اکتفا کنید.

مهر زنان را از روی طیب خاطر باید داد

در آیة چهارم، حق همسر را در مهر بیان می کند، و می گوید: مرد مهر همسرش را بایستی از روی طیب خاطر بدهد، و از آن به عنوان «نحله» یاد می کند، و می فرماید: { وَءاتُواْ النِّسَاء صَدُقَـاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْء مِّنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَّرِيئاً }[۱].

پس ای برادر مسلمان، به این رحمت متبادل بین زن شوهر نگاه کن، که چگونه قرآن آن را در قالب دادن مهر و هدیه به زن، برای ما به تصویر می کشاند، و از مرد نیز خواسته شده تا آن را با طیب خاطر بدهد، و زن را مخیر کرده به حفظ حقش، یا به بخشش آن به همسر خویش.

این آیه علاقة بین زن و شوهر را به زیبایی به تصویر می کشاند، و با دادن مهر از روی طیب خاطر به همسر خویش، این علاقه را صمیمی و گرم نشان می دهد.

در آیة هفتم تآکید بر حق زن در میراث دارد، که اعراب در جاهلیت آنها را از این حق محروم کردند، و می فرماید: { لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاء نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَّفْرُوضاً }[۲].

پس دین اسلام حق زن در میراث، که جزو حقوق از دست رفته زنان در جامعه جاهلیت است به آنها باز گردانده، و آن را فرضی غیر قابل تغییر می داند، که از جانب خداوند برای آنها تعیین شده است.

شعار سوره نساء: وعاشروهنّ بالمعروف

در آیة ی ۱۹ دو باره سخن از عدالت با زنان به میان می آید، و می فرماید:{ يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهاً...}[۳]، این آیه مردان را از به ارث بردن زنان، بر خلاف میلشان بر حذر می دارد، و می فرماید: {وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا ءاتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ}[۴]، در اینجا منظور از {وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ} این نیست، که فقط مرد به همسرش ظلم نکند، کافی است، بلکه علما گفته اند، معاشرت بالمعروف، به آن معاشرتی گویند که اگر مرد از جانب همسرش مورد اذیت قرار گرفت، بر او صبر کند، و راه رفق و مهربانی را در پیش بگیرد تا بتواند خشمش را بر طرف سازد، و قلبش را به دست آورد، همان گونه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چنین کاری را انجام می دادند، و دنبالة آیه می آید: { فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا }[۵]، و چه زیبا قرآن، بعد از امر به معاشرت شایسته، آنها را به پایداری در زندگی زناشویی تشویق می کند، اگر چه در جهاتی از آنها کراهت داشته باشند، ولی خیر زیاد را برای آنها وعده می دهد، و می فرماید: چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد .

وأخذن منكم ميثاقاً غليظاً

خدای سبحان در آیه بیست سوره نساء می فرماید: { وَإِنْ أَرَدْتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءاتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَـاناً وَإِثْماً مُّبِيناً }[۶]، این آیات بین عدل و واقعیت در تعامل با زنان جمع شده است، نخست می فرماید: {وعاشروهن بالمعروف}، سپس اگر کسی از همسرش خوشش نیامد، پس صبر پیشه سازد، و اگر به نتیجه نرسید، و قصد انتخاب همسر دیگری به جای همسر قبلی داشت، پس نبایستی هیچ چیزی از مهر یا هدیه داده شده را باز پس بگیرد، حتی اگر به اندازه قنطاری باشد، (قنطار تقریبا مساوی است با ۲۵۰ کیلو طلا) یعنی مهر یا هدیه به زن اگر چه بسیار بالا باشد، چنانچه او را طلاق داد بایستی همه آنها را دو دستی تقدیم زن کند، و در آخر آیه به مردان هشدار داده ، اگر کسی چنین نکند، و مهر همسرش را بگیرد، بهتان و گناه آشکاری را گرفته است.

سپس در آیه ی بعدی که یکی از زیباترین آیات قرآنی در وابستگی قلوب زوجین به همدیگر از یک ناحیه، و بزرگ بودن و محکم بودن پیوند زناشویی از ناحیة دیگر را به تصویر می کشاند، می فرماید: { وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَـاقاً غَلِيظاً}[۷]، و کلمة { أَفْضَى} دلالت بر عمیق بودن روابط بین زوجین می دهد، و به مرد یاد آور می شود که قبل از هر نوع برخورد ناشایست و یا جدایی، به خاطرات خوشی که با همسرش در شب و روز، و در گردش و تفریح داشته است فکر کند، و از طلاق دادن منصرف شود.

و اما میثاق غلیظی که قرآن از آن یاد میکند، همان عقد نکاح است، که مرد دستش را در دست ولی همسرش می گذارد، و وفای خود را به این عهد بر شرط کتاب الله و سنت رسولش ابراز می دارد، این عبارت { مِّيثَـاقاً غَلِيظاً } سه بار در قرآن آمده، یک بار با انبیا در سورة احزاب آیة هفت، یک بار با بنی اسرائیل در سورة نساء، آیة ۱۵۴، و بار سوم در این آیه، که همان پیمانی است که مرد در هنگام عقد نکاح می پذیرد.

پس خواهر مسلمان، بدان که اسلام نه تنها حقوقی از زنان را پایمال نکرده، بلکه زن را بسیار گرامی داشته، و سوره ی از قرآن را به احکام آنها، و حقوق ایشان در خانه و جامعه مختص داده است، اجرای همین احکام و قوانین سبب ارزش بالای زن می شود، نه چیز دیگر، و نه قانون های بشری که هر روز دستخوش تغییر قرار می گیرد.

آیا عبارتی مانند { مِّيثَـاقاً غَلِيظاً } را در قانون های بشری می توان یافت؟

آیا در غیر از دین اسلام، چنین ارزشی برای زن و پیوند زناشویی قائل شده اند؟

پس بیاییم بار دیگر این سوره را با تفکر بخوانیم، و از ارزش و منزلتی که رب العالمین برای ما در نظر گرفته، بیشتر آگاهی پیدا کنیم.

زیرنویسها:

[۱] – «و مهر زنان را از روی طیب خاطر» به‌عنوان هدیه‌ای «به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، پس آن را حلال و گوارا بخورید»

[۲] – برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می‌گذارند سهمی است ، خواه آن ترکه کم باشد و یا زیاد . سهم هر یک را خداوند مشخّص و واجب گردانده است (و تغییرناپذیر است) .

[۳] – «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به‌ارث برید» یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش‌گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند.

[۴] –و آنان را تحت فشار قرار ندهید تا بدین وسیله (ایشان را وادار به چشم‌پوشی از قسمتی از مهریّه کنید و) برخی از آنچه را که بدیشان داده‌اید فراچنگ آرید . مگر این که آنان (با نشوز و سوءخلق و فسق و فجور) دچار گناه آشکاری شوند (که در این صورت می‌توانید بر آنان سختگیری کنید ، یا به هنگام طلاق قسمتی از مهریّه را بازپس گیرید) . و با زنان خود به طور شایسته (در گفتار و در کردار) معاشرت کنید.

[۵] – و اگر هم از آنان (به جهاتی) کراهت داشتید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدائی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد .

[۶] – و اگر خواستید همسری را به جای همسری برگزینید ، هر چند مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید ، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید . آیا با بهتان و گناه آشکار ، آن را دریافت می‌دارید ؟ ! (مگر مؤمنان را چنین کاری سزد ؟ !) .

[۷] – و چگونه (سزاوار شما است که) آن را بازپس بگیرید ؟ و حال آن که با یکدیگر آمیزش داشته‌اید و هر یک بر عورت دیگری اطّلاع پیدا کرده‌اید و (گذشته از این) زنان پیمان محکمی (هنگام ازدواج) از شما گرفته‌اند (و خداوند برابر آن ، امر زناشوئی را حلال نموده است) .

قانع و راضی باش تا توانگرترین مردم باشی

مؤلف: دکترعائض القرنی
مترجم: محمدگل گمشادزهی

درخشش نور:
به آنچه خدا بهره‌ی تو نموده قانع و راضی باش تا توانگرترین مردم باشی.

گردن‌بند دوّم:
اندکی که تو را خوشبخت می‌کند، بهتر از زیادی است که سبب بدبختی‌ات می‌گردد.
و إذا أراد الله نشـر فضيلة طويت، أتاح لها لسان حسود
«هرگاه خداوند بخواهد فضل و نعمت دربسته‌ای را بگشاید، کینه توز و حاسد، فرصت می‌یابد تا زبان به بدی بگشاید».
زندگی واقعی و مفید تو، همان لحظاتی است که در شادی و سرور و آرامش و قناعت می‌گذرد؛ اما اضطراب و ناراحتی و آزمندی، در واقع از عمر و زندگیت به حساب نمی‌آید. اضطراب و ناراحتی، دشمن عافیت و سلامتی و زیبایی‌ات می‌باشد پس ای خواهرم! ضمن رضایت از خدا و خرسندی و قناعت به بهره و نصیبت، به آینده خوش‌بین باش؛ همانند پروانه باش که سبک بال و زیباست و از این جا به آن‌جا از گلی به گلی دیگر می‌پرد و از باغچه‌ای به سوی باغچه‌ای دیگر پرواز می‌کند و وابسته و دلبسته‌ی چیزها نیست.
خواهرم! مانند زنبور عسل باش که پاک می‌خورد و محصول پاکی تولید می‌کند و هرگاه بر شاخه‌ای بنشیند، آن را نمی‌شکند؛ شهد گلها را می‌مکد و عسل تولید می‌نماید؛ نیش نمی‌زند و پروازش محبت‌آمیز و فرودش، دوستانه است؛ مژده‌آور و آوایی رضایت بخش دارد؛ گویا از ملکوت آسمان‌ها و دنیای جاودان فرود آمده است.

تابشش نور:
خداوند، توبه کننده‌گان را دوست دارد؛
زیرا آنها به سوی او بازگشته و از وضعیت خود، به او شکایت برده‌اند.

به نقل از: خوشبخت ترین زن دنیا، مؤلف : دکترعائض القرنی، مترجم : محمد گل گمشادزهی

نظرخواهی از زن در ازدواج

الحمدلله رب العالمین، والعاقبه للمتقین، ولاعدوان الا علی الظالمین، والصلاه والسلام علی محمد الذی ارسله ربه رحمه للعالمین و علی آله و صحبه‌اجمعین.

خانمی که به عقد نکاح در می‌آید از سه حالت خارج نمی‌شود: یا اینکه دوشیزه صغیر است. یا اینکه دوشیزه کبیر است، یا اینکه بیوه زن است. و هر یک از آنها حکم مخصوص به خود دارد.

۱– در مورد دختر صغیره، خلافی نیست در اینکه پدر می‌تواند بدون اجازه، او را به عقد نکاح هر کس در آورد، چون او اصلاً در حدی نیست که بتوان از او نظرخواهی کرد، و چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه دخترش عائشه رضی الله عنها را به عقد نکاح رسول الله صلی الله علیه وسلم در آورد، حال آنکه شش ساله بود، و به خانه بخت فرستاد در حالیکه نه سال سن داشت. متفق علیه.

امام شوکانی در [نیل الأوطار] (۱۲۸/۶، ۱۲۹) می گوید:

این حدیث، دلیل است بر اینکه پدر می‌تواند دخترش را قبل از بلوغ شوهر دهد. و هم دلیل است بر این که ازدواج صغیره با کبیر جایز است، امام بخاری نیز بابی را به این مسأله اختصاص داده و حدیث عائشه را نیز ذکر کرده است و در کتاب (الفتح) بیان شده که بر این مسأله اجماع وجود دارد.

در کتاب [المغنی ۴۸۷/۶] آمده که ابن المنذر می گوید: تمام کسانی را که از اهل علم به یاد دارم اجماع کرده‌اند بر اینکه اگر پدر، دختر صغیره خود را به عقد نکاح کفؤ و همطراز در بیاورد، این نکاح جایز است.

شیخ صالح فوزان می گوید: در این مسأله که ابوبکر رضی الله عنه دخترش عائشه رضی الله عنها را در سنّ شش سالگی به عقد نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم در آورد، محکم‌ترین ردّ وجود دارد بر کسانی که ازدواج دختر صغیره را با کبیر انکار می‌کنند، و به خاطر نادانی یا غرض ورزیشان آن را امری منکر، زشت و معیوب به حساب می‌آورند.

۲– إنکاح باکره بالغ جز به اذن و رضایت وی صحیح نیست، و رضایت او سکوت او است. پیامبر صلی الله علیه وسلم در این باره می‌فرماید : «ولا تُنكحُ البكرُ حتى تُستأذَن» قالوا: يا رسولَ الله! فكيف إذنُها؟ قال: «أن تسكتَ». متفق‌علیه.

«دختر باکره بالغ به عقد نکاح در نمی‌آید مگر اینکه از او طلب اذن و نظرخواهی شود. گفتند: ای رسول الله! إذن او چه طوری است؟ فرمود: إذن او سکوت او است». پس اجازه گرفتن و نظرخواهی کردن ضروری است، هر چند کسی که او را شوهر می‌دهد پدر باشد، بنابر یکی از دو قول صحیح علماء.

علامه ابن القیّم در کتاب [الهدی] (۹۶/۵) می گوید: نظر فوق، قول جمهور سلف صالح، مذهب ابوحنیفه و احمد در یکی از روایات او است، و این نظری است که به آن معتقدیم و غیر آن را باور نداریم و موافق حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم و امر و نهی او است.

۳– و اما عقد نکاح بیوه جز به اذن و رضایت او صحیح نیست، و رضایت او به اقرار او است بر خلاف دختر باکره که سکوت او نشان رضایت بود.

صاحب کتاب [المغنی] (۴۹۳/۶) گفته است: در بین اهل علم اختلافی وجود ندارد در مورد اینکه اذن بیوه این است که رضایت خود را صریحاً بر زبان جاری سازد چون زبان، آلت تعبیر از آن چیزی است که در دل وجود دارد و در هر جا که اذن معتبر باشد، بیان آن نیز به زبان معتبر است.

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله در [مجموع الفتاوی] (۳۹،۴۰/۳۲) می‌گوید:

برای کسی جایز نیست که بدون اجازه و رضایت، زنی را به عقد نکاح کسی در آورد، همچنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم امر کرده است، و اگر چنین کاری صورت گرفت و زن آن را نپسندید، بر ازدواج مجبور نمی‌شود.

اما پدر می‌تواند دختر صغیره‌اش را إنکاح کند بدون اینکه نیاز به اذن و رضایت داشته باشد، ولی به اجماع مسلمین نه پدر و نه غیر او نمی‌تواند زن بالغ بیوه را بدون اذن و رضایت شوهر دهد، و همچنین به اجماع مسلمین دختر باکره بالغ را جز پدر و پدربزرگ، کس دیگری نمی‌تواند بدون اجازه شوهر دهد، و پدر و پدر بزرگ نیز باید کسب اجازه نمایند.

و اما در اینکه آیا طلب اجازه آنان واجب است یا مستحب، بین علماء اختلاف نظر وجود دارد. بنابر قول صحیح کسب اجازه آنان نیز واجب است.

باید ولیّ زن در صورت دادن ازدواج، خدا را در نظر گیرد و بیندیشد که آیا زوج کفؤ و همطراز زوجه است یا خیر، و در این وصلت فقط مصلحت مولی علیها را در نظر بگیرد نه مصلحت خود را.

blestfamily.com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

ماجرای وعید خداوند به ابولهب و همسرش

شماره فتوی ۶۹۲۶

بخاری و غیره از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: « لَمَّا نَزَلَتْ هَذِه الآيَةُ: {وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الأَقْرَبِينَ} وَرَهْطَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ، خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى صَعِدَ الصَّفَا، فَهَتَفَ: «يَا صَبَاحَاهْ» ، فَقَالُوا: مَنْ هَذَا الَّذِي يَهْتِفُ؟ قَالُوا: مُحَمَّدٌ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْه، فَقَالَ: «يَا بَنِي فُلَان، يَا بَنِي فُلَان، يَا بَنِي فُلَانٍ، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِب» ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْه، فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا تَخْرُجُ بِسَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ؟» قَالُوا: مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيد» ، قَالَ: فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَکَ أَمَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا، ثُمَّ قَامَ فَنَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَقَدْ تَبَّ». بخاری ۴۹۷۱، مسلم ۲۰۸، بیهقی در «دلائل» ۲ / ۱۸۱ و ۱۸۲ و بغوی در «تفسیر» ۳ / ۴۰۰ و ۴۰۱.

یعنی: چون این آیه « وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده) «شعراء/۲۱۴» نازل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خانه خود خارج شده و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صباحاه! – عرب زمانی این جمله را می‌گفت که دشمن به شکل غافلگیرانه بر او تهاجم می‌کرد، تا این که همه باخبر شوند و دست به مقابله بزنند – چون قریش این ندا را شنیدند، از یک‌دیگر پرسیدند که این فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون ایشان گرد آمدند. آن‌گاه رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌عبدمناف! هان ای بنی‌عبدالمطلب! (و به‌این ترتیب، تیره‌های قبیله قریش را یکی‌یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد صلی الله علیه وسلم چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم (بلکه تو را به راستگویی می‌شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیشاپیش عذابی سخت شما را از افتادن در آن هشدار می‌دهم. در این اثنا ابولهب گفت: هلاکت

باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! سپس راه خود کشید و رفت. همان بود که این سوره (مسد) نازل شد.

و خدای متعال در سوره مسد می فرماید: « تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ».

ترجمه و تفسیر: «هلاک باد دو دست ابولهب» علمای بلاغت می‌گویند: در « يَدَا أَبِي لَهَبٍ» مجاز مرسل به‌کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می‌باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابولهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی علیه وی است. بنابراین منظور از بریده باد دو دست ابولهب یعنی: «هلاک باد ابولهب»

ابولهب یکی از عموهای پیامبر صلی الله علیه وسلم، نامش عبدالعزی بن عبدالمطلب و کنیه‌اش ابوعتیبه بود و او را ابولهب می‌گفتند زیرا چهره سرخ فام و برافروخته‌ای داشت. چنان‌که بیان شد، او با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار دشمنی می‌ورزید و ایشان را سخت می‌آزرد.

«و هلاک شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مفید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

«هیچ دفع نکرد از او مال او و آنچه اندوخت» یعنی: مالی را که ابولهب گردآورده بود و منفعت و جاه و موقعیتی که به دست آورده بود، فرمان خداوند بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی را به هیچ وجه دفع نکرد و آن اندوخته‌ها هیچ به کارش نیامد.

فرق در میان «مال» و «کسب» این است که اولی سرمایه است و دومی سود.

«به زودی در آتشی پر زبانه درآید» یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله‌ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است. «و زنش» نیز به آن آتش در می‌آید، همان که «هیزم‌کش است» زن ابولهب، ام‌جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود که خارها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌افگند. یا مراد این است که زن ابولهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و واداشتن شوهرش بر آزار ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن‌چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

«بر گردنش طنابی از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان تافته می‌شود. نقل است که زن ابولهب گردنبند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد صرف می‌کنم! لذا آن گردنبندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است.

علما گفته‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت‌آن حضرت ص است زیرا خداوند با نزول: « سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» قاطعانه خبر داد که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از آن دو نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

شبهه روافض در مورد شکافتن سینه پیامبر صلی الله علیه و سلم

شماره فتوی ۶۸۱۵

پرسش:
در کتب تاریخی و سیره نبوی آمده است که:
وکان، صلی الله علیه وسلم، قبل أن یظهر له جبرائیل یری ویعاین آثاراً من آثار من یرید الله إکرامه بفضله، وکان من ذلک ما ذکرت من شق الملکین بطنه واستخراجهما ما فی قلبه من الغل والدنس.
شیعه اینگونه می گوید:
(مورخین در تعبیر یا وصف خود غافل بلکه جاهل هستند، بدون توجه به اصل طهارت ذات و پاکی فطرت به اوهام می پردازند و با نهایت تأسف باید گفت تمام آنها در تمام کتب یا روایات خود باین عبارت تصریح کرده و از آن بدتر لغت پلیدی را هم بکار برده‌اند و این نهایت جهل و غفلت است که بخواهند در عالم اوهام فضیلتی برای پیغمبر که از آن بی نیاز است ذکر کنند و در عین حال با تعبیر بد و ذکر غل و غش و پلیدی موضوع را نفی می کنند و اگر الزامی در امانت نبود حتما این عبارت را ترجمه و نقل نمی کردیم که شاید کمتر کسی از مسلمین در گذشته و حال متوجه فساد آن عقیده باشد و بداند پیغمبر خدا از روز نخست منزه از غل و غش بوده و حاجت بافسانه نیست)
لطفا بفرمایید منظور از غل و دنس که دو فرشته از قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم زدوده اند چیست؟ مگر پیامبر اکرم نعوذ بالله طهارت ذاتی نداشته اند؟!

پاسخ:

الحمدلله،
در شریعت اسلام هیچ ادعا و سخنی بدون حجت و دلیل از کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه وسلم پذیرفته نخواهد شد، و این روش و اسلوب اهل سنت و جماعت و طائفه منصوره است که از مکتب نبوی صلی الله علیه وسلم آموخته است، بر همین اساس کسانی که – بعنوان مثال – می گویند پیامبر صلی الله علیه وسلم از نور خلق شده، و یا می گویند که کائنات بخاطر وجود او خلق شدند، و یا او دلیل وجود و دلیل هستی اوست و از اینگونه ادعاهایی که بیشتر در بین اهل غلو و افراط از صوفیه و روافض شایع است.. هیچکدام از آنها بدون دلیل از کتاب قرآن و احادیث صحیح و مقبول نبوی پذیرفته نیستند.
و بر مبنای همین قاعده است که ادعای اینکه (پیغمبر خدا از روز نخست منزه از غل و غش بوده) است، اگر مراد گوینده این باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم از بدو تولد معصوم از گناه و آلودگی بوده است، این سخن نه تنها برای پیامبر صلی الله علیه وسلم ، بلکه برای هر انسانی صدق می کند، زیرا انسانها ذاتا بر فطرت اسلام و توحید و دین مورد نظر خداوند متعال (یعنی همان اسلام) متولد می شوند، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «: كُلُّ مَولُودٍ يولَدُ عَلَى الفِطرَة فَأَبوَاهُ يهَوِّدَانِه أو ينَصِّرَانِه أو يمَجِّسَانِه».
یعنی: «هر فرزندی بر فطرت]دین اسلام[به دنیا می آید، پس پدر و مادرش او را یهودی می کنند یا او را نصرانی می گردانند یا او را مجوسی می نمایند». بخاری (۱۳۸۵).
اما اگر منظور این باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم – جدای از دیگر خلایق – ذات و درونش از تمایلات و خواهشها بدور بوده است و نمی توانسته که گناه کند، این سخن و ادعا بدون دلیل از کتاب قرآن و سنت صحیح نبوی پذیرفته نیست، و ما در کتاب و سنت صحیحه چیزی را که بیانگر این مطلب باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم در بدو تولد طهارت ذاتی داشته، نمی یابیم، از اینرو پذیرش این ادعا مردود است.
وانگهی شخص رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز مانند هر انسان دیگری خلق شده است و در وی نیز تمایلاتی وجود داشته، ولی خدای متعال قبل از آنکه ایشان را مبعوث فرماید، در دوران کودکی پیامبر صلی الله علیه وسلم، توسط جبرئیل علیه السلام سینه ایشان را شکافت و قلب ایشان را بیرون آورد و آن را از ناخالصی‌ها شست و پاک ساخت سپس آن را از علم وایمان پر گردانید و مجددا در سینه ایشان نهاد.
مسلم در صحیح خود از انس رضی الله عنه روایت کرده است که: « أَتَاهُ جِبْرِيلُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ فَأَخَذَهُ فَصَرَعَهُ فَشَقَّ عَنْ قَلْبِه فَاسْتَخْرَجَ الْقَلْبَ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ عَلَقَةً فَقَالَ هَذَا حَظُّ الشَّيْطَانِ مِنْکَ ثُمَّ غَسَلَهُ فِي طَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ بِمَاءِ زَمْزَمَ ثُمَّ لأَمَهُ ثُمَّ أَعَادَهُ فِي مَكَانِه وَجَاءَ الْغِلْمَانُ يَسْعَوْنَ إِلَى أُمِّه يَعْنِي ظِئْرَهُ فَقَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ فَاسْتَقْبَلُوهُ وَهُوَ مُنْتَقِعُ اللَّوْنِ قَالَ أَنَسٌ وَقَدْ كُنْتُ أَرَى أَثَرَ ذَلِکَ الْمِخْيَطِ فِي صَدْرِهِ ». صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الاسراء، شماره ۲۶۱.
«جبریل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، در حالی که با پسربچه‌های دیگر بازی می‌کرد. او را از جای برگرفت و بر زمین خواباند و سینه او را برشکافت و قلب او را خارج ساخت، و از درون آن، لختة خونی را بیرون کشید و گفت: این بهره شیطان از توست! آنگاه قلب او را در طشتی زرین با آب زمزم شستشو داد؛ و سپس و به جای نخستینش بازگردانید و سینه اش را دوخت. پسربچه‌ها نزد مادرش یعنی دایه‌اش شتافتند و گفتند: محمد را کشتند! همگی در پی یافتن او شتافتند. وقتی او را یافتند، رنگ رخساره‌اش دگرگون شده بود. انس گوید: من جای آن دوخت و دوز جبرئیل را روی سینه پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌دیدم»
و این اتفاق در بعد از بعثت – در شب اسراء و معراج – نیز روی داد.. به فتوای (۴۲۰۶) و (۶۲۹) مراجعه کنید.
و این رویداد در کتاب خدا نیز ذکر شده است، چنانکه می فرماید:« أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» آیا دل و سینه تو را برای مقررات دینی و دعوت به سوی خدا و متصف شدن به فضایل اخلاقی و روی آوردن به آخرت و خوبی ها نگشودیم؟! پس دل تو تنگ بود، به گونه ای که پذیرای هیچ خیر و خوبی نبود اما اکنون آن را گشوده می یابی. «تفسیر سعدی».
شکی نیست که پاک کردن قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از بهره شیطان، مقدمه‌ای برای نبوت و نوعی آمادگی برای مصونیت از شر پرستش غیر الله بود، پس در دل پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم چیزی جز توحید خالص جای نمی‌گرفت؛ چنانکه حوادث کودکی‌اش بیانگر این مطلب می‌باشد. ایشان هیچ گاه مرتکب گناهی نشد و با اینکه بت‌پرستی رواج داشت، ولی اصلاً برای غیر الله سجده نکرد. »السیرة النبویه الصحیحه، عمری، ج ۱، ص ۱۰۴».
خلاصه اینکه: پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز مانند هر بشر دیگری در آغاز تولد از هر نوع آلودگی معنوی بدور بودند و بر اساس فطرت پاک (اسلام) آفریده و متولد شده اند، اما خدای متعال بر او منت نهادند و چند بار توسط جبرئیل علیه السلام سینه او را شکافتند و قلب ایشان را برای برداشتن یک رسالت بزرگ مهیا کرده و آنرا از آلودگی معنوی زدودند، چنانکه جبرئیل علیه السلام قلب او را خارج ساخت، و از درون آن، لختة خونی را بیرون کشید و گفت: این بهره شیطان از توست! آنگاه قلب او را در طشتی زرین با آب زمزم شستشو داد.
و این امر از کتاب و سنت صحیحه ثابت گشته است.
اما اینکه در سوال ذکر شده که (دو فرشته غل و دنس را از شکم پیامبر صلی الله علیه وسلم خارج کردند) باید گفت که: غل و دنس یعنی: کینه و پلیدی. اما در احادیث صحیح چنین الفاظی بکار برده نشده است، بنابراین ما نیز چنین چیزی را وارد ماجرای شق الصدر نمی کنیم، و احتمالا این برداشت و تفسیر بعضی از مورخین یا مفسرین باشد، هرچند که خداوند متعال با شق صدر پیامبر صلی الله علیه وسلم، قلب او را از هر نوع آلودگی معنوی و حسی پاک ساخت و او را برای نبوت مهیا نمود و شاید برای همین بود که ایشان حتی قبل از بعثت نیز یکبار به شرکیات بت پرستان مبتلا نبود.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

پیامبر در غار حراء چه عبادتی می کرد درحالیکه آنوقت هیچ عبادتی تشریع نشده بود؟

شماره فتوی ۶۶۷۰

پرسش:
دین محمد صلی الله علیه وسلم که قبل از بعثت دین ابراهیمی بود آنرا از کی آموخته بود در حالیکه در آن زمان مردم همگی بت پرست بودند و او هم یک شخص عامی بود.
در غار حرا چه نوع عبادتی میکرد در حالیکی در آن وقت نه نماز، روزه ویا نه اذکار امروزی بود، و آن عبادت را از کی آموخته بود.

پاسخ:
الحمدلله،
قوم عرب پیش از ظهور اسلام در جاهلیت بسر می‌بردند؛ اما، در عین حال، بقایایی از دین حنیف و آیین ابراهیم (علیه السلام) در فرهنگ و جامعه آنان باقی مانده بود، و دین ابراهیم را به کلی ترک نکرده بودند. از جمله بیت‌الله الحرام را همچنان بزرگ می‌داشتند؛ دور آن را طواف می‌کردند؛ حج می‌گزاردند، عمره بجای می‌آوردند؛ وقوف به عرفات و وقوف در مزدلفه داشتند؛ و شتران قربانی را در منی نحر می‌کردند؛ جز آنکه این موارد یاد شده را با بدعت‌هایی درآمیخته بودند.
اعتقاد و آیین پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت چیزی جز اعمال جاهلی بت پرستان و مشرکان قریش بود، و او از همان اوایل شراب نمی‌نوشیدند؛ از گوشت حیواناتی که

در آستانه بتها قربانی می‌شدند تناول نمی‌کردند، در جشن‌ها و محفل‌هایی که برای بتها تدارک می‌شد، حضور پیدا نمی‌کردند. از همان اوان نوباوگی، از این معبودهای باطل نفرت داشتند، و هیچ چیز درنظر ایشان ناخوشایندتر از بتها نبود؛ حتی تحمل شنیدن سوگند خوردن جاهلیان را به لات و عزی نداشتند. (سیرةابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۶۱؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۷۳ ، ۳۷۶).
برای توضیحات بیشتر به فتوای (۳۹۹۴) مراجعه کنید.
اما باید بدانید که پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول نماز و روزه و یا عبادت مرسوم دیگری نبود، بلکه ایشان در غار حرا به خلوت و تفکر در مورد جهان هستی و آفریدگارش می‌پرداخت وغاری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به آن رفت و آمد می‌نمود، انسان را به تأمل و تفکر وا می‌دارد؛ چرا که با نگاه کردن به هر سو کوههایی را می‌بینی که گویا آرام در برابر عظمت خدا سر به سجده گذاشته‌اند و جز آسمانی صاف و گسترده چیزی دیگر توجه‌ات را بر نمی‌انگیزد و شاید فردی که نگاهش تیز باشد از آنجا مکه را ببیند. »السیرة النبویه»، ابی شهبه، ج ۱، ص ۲۵۶.
این خلوت گزینی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به آن تمایل یافته بود، نوعی آمادگی ویژه و پاکسازی وجود از وابستگیهای مادی و انسانی و الزام ساختن نفس به تربیت الهی و تأدیب ربانی بود.
«بنابراین عبادت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم قبل از نبوت، تفکر در شگفتی آفرینش آسمانها و نگاه به نشانه‌های خداوند در هستی بود که بیانگر نوآوری و شگفتی آفرینش و قدرت بزرگ الهی و نظم محکم و ابداع بزرگ خداوند می‌باشند».» محمد رسول الله»، محمد صادق عرجون، ج ۱، ص ۴۶۹.
خلوت گزینی بیش از همه چیز، مورد علاقة پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بود. او در غار حرا می‌نشست و به (تامل و تفکر در آفرینش) می‌پرداخت تا از مشغولیتهای زندگی و همنشینی با مردم دور باشد و قوای ذهنی و فکری‌اش و احساسات روحی و روانی و تواناییهای عقلی‌اش را برای مناجات با آفریننده جهان هستی به کار گیرد.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

آیا قرآن به سر گرفتن در شب قدر و غیره بدعت است یا سنت؟

شماره فتوی ۶۹۲۵

آری، بدعت است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم یا اصحابش یا اهل بیت رضی الله عنهم او هیچکدام در شب قدر یا دیگر شبها یا روزهای سال قرآن را بر سر نگرفته اند! بلکه قرآن را تلاوت و قرائت کرده و به آن عمل نموده اند و چنین چیزی را که بعضی از مبتدعین انجام می دهند در شریعت اساسی ندارد، بنابراین باید چنین بدعتی ترک شود و به سنت و منهج نبوی چنگ زد زیرا هدایت واقعی همان سنت نبوی است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم بدعت را موجب گمراهی دانسته و گمراهی نیز موجب دخول در جهنم است.

از جابر بن عبدالله روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم برای مردم خطبه می خواند و بعد از حمد وستایش شایسته ی خداوند می فرمود: «.. وخیر الحدیث کتاب الله‌عزوجل، و خیر الهدی هدی محمد، و شر الأمور محدثاتها، و کل محدثة بدعة».

یعنی:«.. بهترین سخن، کتاب خدا و بهترین روش، سنت محمد است، و بدترین کارها ،امور نو ساخته (در دین) است و هر امرنو ساخته ای (در دین) بدعت است».

مسلم این حدیث را روایت کرده است. در روایت مسلم و بیهقی عبارت «کل بدعة ضلالة» یعنی : «هر بدعتی مایه گمراهی است» هم وجود دارد. بیهقی در کتاب «اسماء و صفات»عبارت «و کل ضلالة فی النار» یعنی: «هر گمراهی سرانجامش آتش جهنم است» را نیز افزوده است. نسائی هم زیاده بیهقی را روایت کرده و سند آن را صحیح دانسته است.

و باز پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من أحدث فی أمرنا ما لیس منه فهو ردّ». متفق علیه

«هر کس چیزی را در دین ما ایجاد کند که جزو آن نیست، مردود است واز او پذیرفته نمی شود».

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

چرا نماز خواندن به صورت شیعه یعنی ظهر و عصر با هم و مغرب و عشاء با هم درست نیست؟

شماره فتوی ۶۹۵۸

قبل از اینکه این سوال را پاسخ دهیم، می‌پرسیم: چرا نماز خواندن به صورت شیعه یعنی جمع ظهر و عصر با هم و مغرب و عشا با هم درست است؟!

قطعا هیچکس بدون داشتن دلیل حق ندارد شریعت خداوندی را به میل خود تغییر دهد، بلکه همه مسلمانان موظف و ملکف هستند احکام شرعی را آنگونه انجام دهند که شارع حکیم آنرا برای ما تعریف و مشخص کرده اند، و کسی نمی تواند بخاطر تبعیت از هوی و هوس یا دلایل واهی احکام را به میل خود تغییر دهد!

چرا که عبادات توقیفی هستند، به این معنا که هر عبادتی که انجام می گیرد بر حکم شارع متوقف شده، یعنی تا زمانیکه شارع بیان نکند که فلان عمل را انجام دهید و اگر انجام دادید به فلان صورت انجم دهید، کسی نمی تواند سر خود عملی را بعنوان عبادت شناسایی کند و یا نحوه انجام عبادتی را به گونه ای دیگر تعریف نماید، بلکه باید تابع شریعت بود، زیرا شریعت از سوی شارع حکیم (الله متعال) وضع شده و انسانها مجری احکام شریعت هستند نه وضع کننده آن..

پس ما بعنوان یک مسلمان باید مطلع شویم که خدای متعال چه چیزی را بعنوان عبادت بر ما واجب کرده و اگر آنرا واجب کرده چگونه آنرا انجام دهیم، آنگاه به هر صورتی که شریعت تعریف کرده بود بایستی دقیقا به همان صورت نیز و بنحو احسن انجام دهیم.

در مورد نماز هم باید از این قواعد پیروی کنیم؛ باید بدانیم که شریعت چند نماز را تشریع کرده و اینکه به چه نحوه ای بخوانیم و در چه زمانهایی خوانده شوند؟

اگر به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم دقت کنیم، می‌بینیم که خدای متعال برای مسلمانان در طول شبانه روز پنج نماز را فرض کرده است، که باید هر کدام از این پنج نماز را در وقت مقرر خود اداء کنیم، چنانکه خدای متعال در قرآن کریم‌می‌فرماید:

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا»(النساء/۱۰۳).

یعنی: همانا نماز بر مؤمنان فرضی است که باید در اوقاتی معین خوانده شود.

پس این آیه مبین فرضیت نماز است و اینکه نماز دارای زمانی است که جز در آن وقت صحیح نیست خوانده شود، و وقت نماز اوقاتی است که نزد مسلمین ثابت و مقرر است، و کوچک و بزرگ ، و عالم وجاهل آن را می‌دانند.

و می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ * وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ». (روم ۱۷-۱۸).

یعنی: پس در شامگاهان و صبحگاهان خدا را به پاکی یاد کنید. و در آسمان ها و زمین و به هنگام عصر و زمانی که به دم ظهر رسیده اید خدای را ستایش نمایید.

امام بیهقی در «سنن الکبری» از ابی رزین روایت کرده که او گفت: «جاء نافع بن الازرق إلی ابن عباس فقال الصلوات الخمس فی القرآن فقال: نعم، فقرأ (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ) قال صلوة المغرب (وَحِينَ تُصْبِحُونَ) صلوة الفجر (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا) صلوة العصر (وَحِينَ تُظْهِرُونَ) صلوة الظهر وقرأ (وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ)» سنن الکبری (۱/ ۳۵۹). این حدیث حسن است.

یعنی: نافع بن ازرق نزد ابن عباس آمد و از او پرسید: آیا نمازهای پنجگانه در قرآن ذکر شده؟ ابن عباس گفت: آری، سپس قرائت کرد: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ) یعنی نماز مغرب، و (وَحِينَ تُصْبِحُونَ) یعنی نماز صبح، و (وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا) یعنی نماز عصر، و (وَحِينَ تُظْهِرُونَ) یعنی نماز ظهر، و قرائت کرد: (وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ) یعنی نماز عشاء.

در اینجا خداوند متعال بندگان را فرمان می‌دهد تا او را به هنگام غروب و صبح و شامگاهان و به هنگام ظهر و عصر به پاکی یاد کنند. و این اوقات پنجگانه که اوقات نمازهای پنجگانه است خداوند بندگانش را فرمان داده که در این اوقات پاکی و ستایش او را بگویند. و این فرمان، هم شامل تسبیح و ستایش واجب است؛ از قبیل نمازهای پنجگانه که مشتمل بر این تسبیح و ستایش ، و هم شامل تسبیح و ستایش مستحب؛ مانند اذکار صبح و شام و ذکرهایی که بعداز نمازهای واجب خوانده می‌شود، و نمازهاس سنتی که به مناسبت نمازهای واجب خوانده می‌شوند و مشتمل بر تسبیح و ستایش می‌باشند. چون این وقت ها که خداوند برای انجام نمازهای فرض تعیین نموده بهترین اوقات هستند، پس تسبیح و ستایش خدا و عبادت او در این وقت ها از دیگر اوقات بهتر است.

و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است : «أن النبی صلی الله علیه وسلم جاءه جبریل علیه السلام فقال له: قم فصله، فصلی الظهر حین زالت الشمس، ثم جاءه العصر فقال: قم فصله، فصلی العصر حین صار ظل کل شیء مثله، ثم جاءه المغرب فقال: قم فصله، فصلی المغرب حین وجبت الشمس، ثم جاءه العشاء فقال قم فصله، فصلی العشاء حین غاب الشفق، ثم جاءه الفجر فقال قم فصله، فصلی الفجر حین برق الفجر، أو قال سطح الفجر. ثم جاءه من الغد للظهر فقال، قم فصله، فصلی الظهر حین صار ظل کل شیء مثله، ثم جاءه العصر فقال: قم فصله، فصلی العصر حین صار ظل کل شیء مثلیه، ثم جاءه المغرب و قتا واحدا لم یزل عنه، ثم جاءه العشاء حین ذهب نصف اللیل، أو قال: ثلث اللیل فصلی العشاء ثم جاءه حین أسفر جدا فقال: قم فصله، فصلی الفجر، ثم قال: ما بین هذین الوقتین، وقت». نسائی (۲۶۳).

یعنی: «جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت : بلند شو و نماز بخوان، پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز ظهر را وقتی که خورشید –از وسط آسمان –زوال کرده بود خواند. سپس هنگام عصر نزد او آمد و به او گفت: بلند شو و نماز بخوان، پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز عصر را هنگامی خواند، که سایه هر چیز به اندازه خودش شده بود سپس وقت مغرب نزد او آمد و به او گفت: بلند شو نماز بخوان پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز مغرب را وقتی که خورشید غروب کرده بود، خواند، سپس موقع عشاء نزد او آمد و به او گفت : بلند شو نماز بخوان پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز عشاء را وقتی خواند که شفق – سرخی بعد از غروب آفتاب – پنهان شده بود. سپس هنگام صبح نزد او آمد و به او گفت نماز بخوان، پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز صبح را هنگامی که فجر نمایان شد، خواند.

سپس روز بعد هنگام ظهر نزد او آمد و گفت بلند شو و نماز بخوان، پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز ظهر را هنگامی که سایه هر چیز به اندازه خودش شده بود، خواند، سپس وقت عصر نزد او آمد و گفت بلند شو و نماز بخوان، پیامبر نماز عصر را هنگامی که سایه هر چیز دو برابر خودش شده بود، خواند سپس هنگام مغرب در همان وقت دیروز آمد (و به او گفت نماز بخوان) سپس وقت عشاء هنگامی که نیمی از شب یا یک سوم آن گذشته بود نزد او آمد و نماز عشاء را در همان وقت خواند سپس وقتی که بامداد بسیار روشن نزد او آمد و گفت بلند شو و نماز بخوان، پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز صبح را ادا کرد و گفت : وقت هر نماز بین این دو وقت است».

و باید دانست که یکی از علتهای مخصوص ساختن این اوقات به نماز خواندن – والله اعلم– بدان جهت است که در این اوقات نشانه‌های انتقال از حالی به حال دیگر و از زمانی به زمانی دیگر محسوس و نمایان است و در واقع این اوقات، تمام بخش‌های روز را دربر می گیرند و بدین ترتیب یک مسلمان در طول روز همواره به یاد الله و عبادت او خواهد بود، و شارع حکیم این پنج وقت را آنچنان بر طول روز تقسیم کرده است یا یک مسلمان تا ساعتی را نیابد که از یاد خدا غافل شود و در امور دنیاییش غرق شود.

بنابراین شارع حکیم به مسلمانان امر فرموده که در طول شبانه روز در پنج وقت مشخص به نماز برخیزند و وی را تسبیح و یاد کنند، و این رهنمود و امر شارع است برای مسلمانانی که می گویند تسلیم امر پروردگار هستند، لذا بر هر مسلمانی واجب و فرض است در این اوقات پنجگانه نمازهای خود را اداء کنند و تاخیر انداختن نمازها به وقت دیگری جایز نیست مگر آنکه شارع حکیم آنرا مجاز دانسته باشد.

و اگر ما به سنت نبوی صلی الله علیه وسلم نظر افکنیم، متوجه خواهیم گشت که پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه نمازهای پنجگانه را در وقت خود و بصورت جماعت خوانده اند، مگر در شرایطی که شریعت به آن رخصت داده مانند مسافر بودن که شخص مسافر می تواند نمازهایش را جمع کند، که این رخصت نیز از جانب شریعت است، چنانکه از معاذ روایت است : «أن النبی صلی الله علیه وسلم کان فی غزوة تبوک إذا ارتحل قبل أن تزیغ الشمس، أخر الظهر حتی یجمعها إلی العصر، یصلیهما جیمعا، و إذا ارتحل بعد زیغ الشمس، صلی الظهر و العصر جمیعا ثم سار، و کان إذا ارتحل قبل المغرب أخر المغرب حتی یصلیها مع العشاء و إذا ارتحل بعد المغرب عجل العشاء فصلاها مع المغرب». ابوداود (۱۱۹۶) و ترمذی (۵۵۱).

یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک وقتی که قبل از زوال خورشید حرکت می کرد، ظهر را به تأخیر می‌انداخت و به هنگام عصر، با نماز عصر جمع می کرد و هرگاه بعد از زوال خورشید حرکت می کرد، نماز ظهر و عصر را با هم می‌خواند و پس از آن حرکت می کرد و اگر قبل از مغرب سفر می کرد نماز مغرب را به تأخیر می‌انداخت تا آنرا با عشاء بخواند؛ ولی اگر بعد از غروب آفتاب حرکت می کرد، نماز عشا را جلو می‌انداخت و با مغرب می‌خواند».

بنابراین اصل بر این است که هر مسلمان مقیم غیر مسافر بایستی نمازهای پنجگانه را در سر وقت مقرر خود – که در آیات فوق و حدیث نسائی (۲۶۳) ذکر شد – بخوانند، و تنها در مواقعی که شریعت رخصت داده – همانند سفر – می‌توان نمازها را جمع نمود.

اما متاسفانه شیعیان نمازهای پنجگانه را به سه گانه تبدیل کرده اند! یعنی بجای آنکه در پنج زمان مشخص شده نماز بخوانند، از تعدد اوقات کاسته و آنرا به سه وقت مشخص تبدیل نموده اند و دو وقت دیگر نماز نمی خوانند! آیا این تغییر احکام شرعی بدون مجوز شارع نیست؟! آیا کسی جز الله متعال می‌تواند حکمی را ثابت کند؟ پس بر چه مجوزی از نص صریح آیات قرآن و احادیث صحیح عدول می کنند و با یک سری توجیهات جاهلانه مردم را از خواندن پنج وعده نماز محروم ساخته و بجای آن مشغول دنیای خویش می‌شوند، درحالیکه شریعت اسلام، خواندن نماز در سر وقت خود را جزو بهترین اعمال دانسته، چنانکه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: می گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردم: کدام عمل، نزد الله پسندیده‌تر است؟ فرمود: «الصَّلاةُ عَلَى وَقْتِهَا». یعنی: «نمازی که در وقت خودش، خوانده شود». (بخاری:۵۲۷)

اللخصوص در مورد نماز عصر که هر مسلمانی باید تلاش بیشتری کند، زیرا خدای متعال در مورد آن می‌فرماید: « حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (البقرة/۲۳۸).

یعنی: بر ادای نمازها و بویژه نماز میانه محافظت کنید، و فروتنانه برای خدا بایستید.

و منظور از صلاة الوسطی یا نماز میانه، نماز عصر است، زیرا قبل از آن، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز وجود دارد و لذا این نماز در میانه نمازهای پنج گانه قرار دارد.

و حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد ادای بموقع نماز عصر فرمودند: «الَّذِی تَفُوتُهُ صَلاةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالُهُ».(بخاری:۵۵۲)

یعنی: «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل ومالش را از دست داده باشد».

و روایت است که بریده رضی الله عنه در یک روز ابری، فرمود: نماز عصر را زود بخوانید زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ تَرَكَ صَلاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». (بخاری:۵۵۳)

یعنی: «هرکس، نماز عصر را ترک نماید، تمام اعمال نیک اش از بین می‌رود».

خلاصه اینکه به همان اندازه که ادای نماز اهمیت دارد، به همان اندازه هم اهمیت دارد که این عبادت بزرگ در وقت مقرر خود خوانده شود تا این تکلیف بزرگ درست و صحیح انجام گیرد و شخص مسلمان در سرای قیامت از مجازات سهل انگاری در ادای وظایفش خلاص شود، و ما مسلمانان نمازهای پنجگانه را در پنج وقت مشخص شده می‌خوانیم چون شریعت آنرا آنگونه امر فرموده و ما انسانها حق نداریم از اوامر شریعت عدول کنیم – اگر خود را مسلمان می‌دانیم – و کسانی که اوقات پنجگانه را به سه وقت تقلیل داده اند، در حقیقت اقدام به تشریع احکام زده اند درحالیکه کار تشریع تنها از آن خداوند متعال‌است.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

نماز شکر یا سجده شکر؟!

شماره فتوی ۶۹۵۷

در شریعت چیزی با عنوان نماز شکر وجود ندارد، و آنچه که هست همان سجده شکر می باشد، که این سجده در هنگام حصول نعمتی یا دفع ضرری از جانب الله تعالی بر شخصی، انجام می گیرد. از ابوبکره رضی الله عنه روایت است : «أن النبی صلی الله علیه و سلم کان إذا أتاه أمر یسره أو یسر به خر ساجدا شکر الله تبارک و تعالی». صحیح ابن ماجة (۱۱۴۳).

یعنی: «هرگاه امری خوشایند برای پیامبر صلی الله علیه و سلم روی می‌داد به شکرگزاری خدای تبارک و تعالی سجده می‌برد».

ولی ثابت نشده که پیامبر صلی الله علیه وسلم یا یکی از صحابه نمازی را با نام نماز شکر خوانده باشند یا به آن توصیه کرده باشند.

علامه ابن عثیمین رحمه الله می گوید: «نمی دانم که در سنت نمازی با نام نماز سنت وجود داشته باشد، اما سجده ای با عنوان «سجده شکر» وجود دارد».» فتاوی نور علی الدرب» (۶ / ۱۷) .

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

قلمروهای دولت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه (۲)

تألیف: دکتر علی محمد محمد صلابی

هفتم: ولایت مصر

عثمان رضی الله عنه در حالی به شهادت رسید که فرماندار مصر محمد بن ابی حذیفه بود، او از سوی عثمان رضی الله عنه به فرماندار منصوب نشده بود، بلکه به زور آنجا فرمانداری را به دست گرفته بود و بعد از وفات عثمان علی او را بر پست فرمانداری مصر باقی گذاشت، با هجوم لشکر معاویه رضی الله عنه به مصر محمد بن ابی حذیفه توسط لشکریان معاویه رضی الله عنه دستگیر و زندانی گردید و سپس کشته شد،([۵۱]) از این رو مدت فرمانداری او در دوران خلافت علی بسیار کوتاه بود. گفته شده که علی رضی الله عنه محمد بن ابی حذیفه را به فرماندار مصر انتخاب نکرد، بلکه او را بر حالتش باقی گذاشت تا اینکه کشته شد، بعد از کشته شدن او علی رضی الله عنه قیس بن سعد انصاری را به فرماندار مصر منصوب کرد ([۵۲]) به او گفت: به مصر برو تو را به عنوان والی آنجا منصوب کرده‌ام و نزد قوم خود برو و افراد مورد اعتماد خود را گرد آوری کن و کسانی را که دوست داری همراه تو باشند، جمع کن تا لشکری همراه داشته باشی چون این دشمنت را بیشتر می‌ترساند و عزت و افتخار دوستت را بیشتر می‌کند، اگر به خواست خداوند وارد مصر شدی با نیکوکاران آن جا به نیکی رفتار کن و با شک کنندگان و فتنه جویان سخت گیر باش و با عام و خاص به مهربانی رفتار کن، چون نرم خویی نعمت است([۵۳]) زیرکی و فراست و حسن تصرّف قیس در مواضع متعددی نمایان شد، او وقتی به سوی مصر حرکت کرد، گروهی از کسانی که به خاطر کشته شدن عثمان رضی الله عنه خشمگین بودند و گروهی از کسانی که در کشتن او شرکت داشتند نیز با او بودند، قبل از اینکه وارد مصر شود سوارانی از مصر به سوی او آمدند و گفتند: تو کیستی؟ گفت: از گروه شکست خوردگان عثمان رضی الله عنه هستم، به دنبال کسی هستم که مرا پناه دهد و به وسیله او یاری شوم، گفتند: تو کیستی؟ گفت: قیس بن سعد، گفتند: برو او به راهش ادامه داد تا اینکه وارد مصر شد. ([۵۴]) این موضعگیری قیس به او قدرت داد که وارد مصر شود و او بعد از ورود به مصر اعلام کرد که فرمانده و امیر مصر است و اگر او قبل از ورود به این سپاهیان می‌گفت فرماندار مصر است ممکن بود به او اجازه ورود به مصر را ندهند، همانطور که لشکریان شام وقتی دانستند که فرماندار برگزیده‌ی علی رضی الله عنه برای فرمانداری شام اعزام شده نگذاشتند که وارد شام شوند.([۵۵])

وقتی قیس بن سعد به فسطاط رسید بالای منبر رفت و در میان اهل مصر سخنرانی کرد و برایشان نامه‌ای از سوی علی بن ابی طالب رضی الله عنه را خواند و از آنها خواست که با علی بیعت نمایند([۵۶]) و اینجا بود که اهل مصر به دو گروه تقسیم شدند، گروهی خلافت علی را پذیرفتند و با قیس بیعت کردند و گروهی دیگر توقف نموده و کناره‌گیری کردند، قیس با کسانی که با او بیعت کردند و با کسانی که‌از بیعت کردن امتناع ورزیده بودند حکیمانه و عاقلانه رفتار می‌کرد و آنها را به بیعت کردن مجبور نکرد و به حال خودشان رها کرد،([۵۷]) و به این بسنده نکرد و بلکه هدایای آنها را در همان جایی که بودند می‌فرستاد و گروهی از اینها نزد او آمدند و او با آنان به خوبی رفتار نمود و آنان را گرامی داشت،([۵۸]) این رفتار خوب باعث شد تا جنگ و درگیری بین آنها رخ ندهد و در نتیجه اوضاع مصر آرام شد و قیس توانست امور را سامان دهد، او فرماندهان را منصوب امور خراج و مالیات را منظّم کرد ،([۵۹]) و اینگونه توانست ولایت مصر را سامان دهد وهمه طرف‌ها را راضی کند.([۶۰])

قیس بن سعد در موقعیتی قرار داشت که برای معاویه در شام مزاحمی‌سیاسی و خطری نظامی به حساب می‌آمد، چون مصر به شام نزدیک بود و قیس هم مصر را سامان بخشید و هوشیاری و زیرکی قیس معروف و نام‌آوری برخوردار بود، بنابراین معاویه از حرکات نظامی قیس احساس خطر می‌کرد که مبادا به جنگ او بیاید، از این رو برای قیس نامه می‌نوشت و او را تهدید می‌کرد و در عین حال می‌کوشید او را فریب دهد تا به او بپیوندد، امّا قیس به حدّی هوشیارانه این نامه‌ها را پاسخ می‌داد که معاویه نتوانست نیت و موضع او را بفهمد و نامه‌های متعددی بین آنها رد و بدل شد،([۶۱]) روایات رافضی از نامه‌های رد و بدل شده بین معاویه و قیس زیادند که ابومخنف در کتاب‌های تاریخ روایت کرده است، امّا این روایات باطل اند و صحت ندارند و کل این روایات را فقط همین رافضی روایت کرده که علمای جرح و تعدیل او را ضعیف قلمداد کرده‌اند و در متن این روایات چیزهای عجیب و غریبی ذکر شده که بارزترین آن مطلبی است که ذیلاً ذکر می‌شود:

۱- پیام علی به اهل مصر که با قیس بن سعد بود و در آن پیام آمده‌است: «بعد از آن دو یک والی زمام امور را به دست گرفت و کارهای تازه‌ای کرد، به خاطر آن امّت به او اعتراض کردند و حکومت را تغییر دادند...» یعنی افراد امت علیه عثمان رضی الله عنه قیام کردند و امت این منکَر را با کشتن عثمان رضی الله عنه تغییر داد، امّا علی رضی الله عنه از گفتن چنین سخنانی پاک و به دور است و علی رضی الله عنه می‌دانست که قاتلان عثمان رضی الله عنه اراذل و اوباش بودند و کشتن عثمان ظلم و فساد بود و گفته‌های علی رضی الله عنه بر همین دلالت می‌نماید، از آن جمله آنچه‌ابن عساکر روایت کرده:

ابن عساکر روایت کرده که محمد بن حنیفه گفت: هیچگاه از علی رضی الله عنه نشنیدم که از عثمان رضی الله عنه به بدی یاد کند.([۶۲]) حاکم و ابن عساکر روایت کرده‌اند که علی رضی الله عنه گفت: بار خدا از خون عثمان رضی الله عنه اعلام بی گناهی و برائت می‌کنم، سوگند به خدا روزی که عثمان کشته شد عقلم را از دست دادم و خودم را نمی‌شناختم و مردم برای بیعت کردن پیش من آمدند، گفتم: سوگند به خدا از خدا شرم می‌کنم با قومی‌بیعت کنم که مردی را کشته‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به او گفت:« آیا از کسی شرم نکنم که ملائکه از او شرم می‌کنند» سوگند به خدا از خدا شرمم می‌آید که بیعت کنم در حالی که عثمان رضی الله عنه کشته شده و جسدش روی زمین افتاده و هنوز دفن نشده است. مردم از نزد او منصرف شدند تا وقتی که عثمان رضی الله عنه به خاک سپرده شد، بعد از آن باری برگشتند و از من خواستند که با آنها بیعت نمایم، گفتم: بار خدایا از آنچه می‌خواهم انجام دهم می‌ترسم، تصمیم گرفتم و بیعت کردم، وقتی مردم گفتند: امیرالمؤمنین گویا قلبم شکافته شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت([۶۳]) در همین معنا علی اقوال زیادی دارد([۶۴]) که آن را در کتابم (تیسیر الکریم المنان فی سیرة امیرالمؤمنین عثمان بن عفان) گرد آورده‌ام.([۶۵])

۲- گفته‌ی قیس بن سعد: «ای مردم ما با کسی بیعت کرده‌ایم که بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم بهترین فرد است....» این سخن مردود است، چون ثابت است که ابوبکر و عمر از علی برتر هستند و این مسئله‌ای بود که در آن زمان هیچ کسی از صحابه و از دیگران در آن شکی نداشتند، بنابراین نسبت دادن این سخن نه به قیس و نه به هیچ کدام از صحابه و تابعین درست و صحیح نیست و این نظریه فقط در میان شیعیان امّامیه‌ی اخیر انتشار یافته است([۶۶])، ابن تیمیه فرمود: شیعیان گذشته اتفاق نظر داشتند بر اینکه ابوبکر و عمر از علی رضی الله عنهما برتر هستند، ([۶۷]) و دلایل زیادی هست که بیانگر این هستند که ابوبکر و عمر از علی رضی الله عنهما برترند، از جمله ابن عمر روایت می‌کند که ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم از بین مردم انتخاب می‌کردیم، قبل از همه ابوبکر و پس از او عمر و سپس عثمان را برتر می‌دانستیم.([۶۸]) احادیث زیادی در این مورد آمده است،([۶۹]) حقیقت امر همان طور که قبلاً در روایات صحیح گفته شد این است که معاویه از امیرالمؤمنین خواست قاتلان عثمان را به او تحویل دهد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را به کشتن عثمان متهم نکرد.

۳- نامه معاویه به قیس بن سعد و اشاره به اینکه علی در کشتن عثمان طرف ماست، نسبت دادن چنین سخنی به معاویه صحت ندارد، چون بی گناهی علی چنان که قبلاً گفته شد واضح است و معاویه از این بی خبر نبود و می‌دانست که علی بی گناه است، چه برسد به اینکه به قیس بن سعد بگوید که علی این کار را کرده است.

محمدبن سیرین یکی از بزرگان تابعین و از کسانی که در آن روزگار می‌زیسته، می‌گوید: عثمان کشته شد و هیچ کسی را سراغ ندارم که در آن وقت علی را به کشتن او متهم کرده باشد([۷۰]) همچنین می‌گوید روزی که عثمان کشته شد خانه پر از جمعیت بود، عبدالله بن عمر و حسن بن علی در حالی که شمشیر بر گردن آویخته بود در میان حاضران بودند، امّا عثمان قاطعانه از آنها خواست که نجنگند.([۷۱])

ابن شیبه از محمد بن حنیفه روایت می‌کند که علی گفت: خداوند قاتلان عثمان را در کوه و دشت و خشکی و دریا لعنت کند و نصوص زیادی با این مفهوم در این زمینه آمده است،([۷۲]) که بر این تاکید می‌نمایند که همه می‌دانستند که علی رضی الله عنه به خاطر کشته شدن عثمان ناراحت بود.([۷۳])

۴- امّا آنچه در مورد اتهام معاویه انصار را به خون عثمان، نسبت دادن چنین سخنی به معاویه درست نیست، چون معاویه می‌دانست که انصار همه برای دفاع از عثمان به پا خواستند، ابن سعد روایت می‌کند که زیدبن ثابت رضی الله عنه نزد عثمان رضی الله عنه در حالی که در محاصره بود آمد و گفت: این انصار دم دروازه هستند، اگر می‌خواهی ما دوباره یاوران خدا می‌شویم، می‌گوید: عثمان گفت: جنگ نه.([۷۴])

۵- اینکه می‌گوید: معاویه نامه‌ای را به دروغ به قیس نسبت می‌داد، این دروغی است که سرزدن چنین کاری از معاویه پذیرفته نیست چون عرب‌ها دروغ را از زشت ترین صفاتی می‌دانستند و افراد بزرگوار و با شخصیت از آن دوری می‌کردند، ابوسفیان روزگاری که مشرک بود و هرقل از او در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کرد، ابوسفیان می‌گوید: سوگند به خدا اگر از شرم که دروغی برایم ثبت می‌شود چیزهائی را به دروغ به او نسبت می‌دادم.([۷۵]) پس عرب‌ها اینگونه‌از دروغ دوری می‌کردند، در حالی که دروغ نزد مسلمین زشت تر بود بیشتر از آن پرهیز می‌کردند و کسی نمی‌تواند بگوید: او می‌خواست دشمن را فریب دهد و جنگ یعنی فریب دادن، چون فریب دادن دشمن به معنای دروغ گفتن نیست و معاویه هوشیارتر از این بود که چنین کاری بکند.([۷۶])

۶- روایت این همه نامه بین قیس و معاویه و علی رضی الله عنه به صورت پی در پی و با این دقت خواننده را دچار تردید می‌کند، چون ناقل آن مشخص نیست و کسی او را نمی‌شناسد.([۷۷])

دکتر یحیی الیحیی می‌گوید: همه بر این اتفاق دارند که قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنه از سوی علی رضی الله عنه به فرماندار مصر منصوب گردیده است([۷۸]) همه کسانی که شرح حال قیس بن سعد را نوشته‌اند این تفاصیل را ذکر نکرده‌اند،([۷۹]) یعنی تفاصیلی که‌ابو مخنف در روایاتش بیان کرده دیگران آن را ذکر نکرده‌اند و حتی مورخین معتبر مصری به ان اشاره‌ای نکرده‌اند([۸۰]) و حال آن که ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون و ابن تغری بردی همه بعد از حذف و اختصار روایت ابی مخنف را از طبری نقل کرده‌اند،([۸۱]) و کندی از عبدالکریم بن حارث روایت می‌کند که گفت: وقتی جایگاه قیس بر معاویه گران آمد برای بعضی از بنی امیه در مدینه نوشت که خداوند به قیس بن سعد پاداش نیک دهد و این را پنهان کنید، زیرا می‌ترسم اگر علی از ارتباط او با گروه ما خبر شود او را عزل کند. آنگاه خبر به علی رسید، کسانی از سران اهل عراق و مدینه که با او بودند به او گفتند: قیس تغییر یافته، علی گفت: وای بر شما او چنین نکرده است مرا بگذارید، گفتند: او را حتماً عزل کن چون او تغییر کرده است و همچنان اصرار ورزیدند تا آن که علی به قیس نوشت: می‌خواهم در کنارم باشی چون به تو نیاز دارم، بنابراین کسی را به جانشین خود تعیین کن و نزد من بیا، ([۸۲])

دکتر یحیی الیحیی در کتاب ارزشمندش «مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری » این روایت را ترجیح داده است و می‌گوید: به دلایل ذیل این روایت راجح است:

۱- ناقل این روایت اهل مصر است و او اوضاع کشورش را از دیگران بهتر می‌داند.

۲- این روایت را مورخ مصری نقل کرده‌است.

۳- از چیزهای عجیب و غریب خالی است.

۴- متن روایت با سیره این مردان همخوانی می‌کند.

۵- در روایت بیان شده که علی در عزل کردن قیس متردّد بود تا اینکه مردم او را تحت فشار قرار دادند، آنگاه خواست که قیس پیش خودش بماند و اینگونه فرمانده ماهر در زمان جنگ فرماندهان ماهر را از خود دور نمی‌کند.([۸۳])

تعیین محمد بن ابوبکر به فرماندار مصر

بعضی از مردم برای آن که رابطه‌ی علی رضی الله عنه را با قیس تیره کنند در میان آنها دخالت نمودند تا علی او را عزل کند و در نهایت بعضی از مستشاران علی از او خواست کردند که قیس را عزل کند و شایعاتی را که در مورد او پخش شده بود، تصدیق کردند و اصرار کردند که علی رضی الله عنه او را عزل کند، آنگاه علی رضی الله عنه به قیس نامه نوشت که می‌خواهم در کنارم باشی، چون به تو نیاز دارم، بنابراین کسی را به جانشینی خود مقرّر کن و خودت پیش من بیا.([۸۴])

این نامه به منزله‌ی عزل قیس از فرمانداری مصر بود و علی اشتر نخعی را به جای او منصوب کرد.([۸۵]) علی رضی الله عنه پیش از حرکت اشتر بسوی مصر با او دیدار کرد و در مورد اهل مصر با او سخن گفت و از اوضاع مردم آنجا او را باخبر کرد و گفت: برای فرمانداری مصر جز تو کسی نیست، به آنجا برو رحمت خدا بر تو باد، اگر تو را توصیه نکرده‌ام به خاطر آن است که به دیدگاه و رأی تو اعتماد دارم، از خدا یاری بجوی و نرمی را با سختی بیامیز و جایی که نرم خوئی بهتر است به نرمی رفتار کن و جایی که جز سختی و شدّت کار ساز نیست شدت و سختی را به کارگیر،([۸۶]) اشتر به همراه گروهی از یارانش به سوی مصر حرکت کرد، امّا وقتی به اطراف دریای سرخ رسید قبل از اینکه وارد مصر شود جان سپرد، گفته‌اند عسل مسموم به او خورانیدند و او به سبب آن مُرد و بعضی مردم معاویه را متهم کردند که با تحریک او مسموم شده،([۸۷]) و این تهمت از طریق صحیحی ثابت نیست و ابن کثیر و ابن خلدون آن را بعید دانسته‌اند([۸۸]) و نیز دکتر یحیی الیحیی([۸۹]) آن را بعید دانسته و من نیز به همین قول گرایش دارم.

اشتر قبل از آن که کارش را در مصر شروع کند وفات یافت و با وجود این منابع تاریخی از او به عنوان یکی از فرمانداران علی بن ابی طالب رضی الله عنه در مصر سخن گفته‌اند و بعد از او محمد بن ابوبکر به فرماندار مصر منصوب گردید.([۹۰])

محمد بن ابی بکر قبلاً در زمان عثمان رضی الله عنه در مصر زندگی کرده بود و روایات نشانگر این هستند که محمدبن ابوبکر قبل از اینکه اوّلین فرماندار مصر یعنی قیس، آنجا را ترک کند وارد مصر شد و وقتی به آن جا رسید با قیس به گفتگو پرداخت قیس نصایحی را به محمد تقدیم کرد، به خصوص او را در مورد مردمی‌که به خاطر کشته شدن عثمان خشمگین بودند و هنوز با علی بیعت نکرده بودند. او را نصیحت کرد و قیس گفت: ای ابا القاسم تو از جانب امیر المؤمنین آمده‌ای و عزل شدنم مرا از نصیحت کردن شما باز نمی‌دارد و من در مورد وظیفه‌ی کنونی شما آگاه هستم، این گروه که با علی و با هیچ کسی بیعت نکرده بودند و کسانی را که به ایشان پیوسته‌اند به حالشان بگذار، اگر نزد تو آمدند آنها را بپذیر، در غیر این صورت آنها را احضارمکن و مردم را به تناسب مقام و جایگاهی که دارند گرامی بدار و اگر توانستی به عیادت بیماران برو و در تشییع جنازه‌ها شرکت کن، چون این کار از جایگاه تو چیزی کم نمی‌کند. ([۹۱])

محمد حامل پیام علی رضی الله عنه بود که‌ان را برای اهل مصر قرائت کرد و برایشان سخنرانی نمود،([۹۲]) هنگامی که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه محمد بن ابوبکر را به فرماندار مصر منصوب کرد برای او نامه‌ای نوشت که منحصر به سیاست فرماندار نبود، بلکه ایشان را به سوی خدا دعوت کرد، از جمله در این نامه ذکر نوشته بود: بدان ای محمد اگر چه تو به بهره‌ی خویش از دنیا نیازمندی، امّا به تحصیل بهره‌ی آخرت برای خود نیاز بیشتری داری، اگر دو قضیه برایت پیش آمد یکی برای آخرت و دیگری برای دنیا بود، نخست کار آخرت را انجام بده و باید به کار خیر علاقه زیادی داشته باشی و نیّت تو در انجام آن نیک باشد، چون خداوند به بنده به اندازه نیّتش پاداش می‌دهد و اگر بنده خیر و اهل خیر را دوست بدارد و خیر را انجام ندهد، انشاءالله همانند کسی است که آن را انجام داده است، چون پیامبر صلی الله علیه و سلم وقتی از جنگ تبوک برگشت فرمود: «در مدینه گروههایی هستند که شما هیچ مسیری را طی نکرده‌اید و از هیچ دره‌ای پائین نیامده‌اید مگر اینکه آنها با شما بوده‌اند و تنها چیزی که آنان را از همراهی با شما بازداشته بیماری بوده است»، چون آنان نیّت آمدن به جنگ را داشته‌اند. ([۹۳]) سپس بدان ای محمد که تو را به عنوان فرماندار بزرگترین لشکر خود یعنی اهل مصر منصوب کرده‌ام و کار مردم را به تو سپرده‌ام، سزاوار است که برای خود بترسی و برای دین خود هوشیار باشی، اگر یک لحظه در روز توانستی به این فکر باشی دریغ مکن. برای راضی کردن هیچ کسی پروردگارت را ناخوشنود مکن، بر ستمگر سخت بگیر و با اهل خیر و نیکوکاران به نرمی رفتار کن و آنان را به خود نزدیک کن و آنان را رازدار خویش و برادرانت بگردان، والسّلام.([۹۴])

محمد بن ابوبکر کار خود را در مصر آغاز کرد، اوّلین ماه فرمانداری او با امنیت و آرامش سپری شد، امّا دیگر کم کم امور تغییر می‌کرد، او به نصیحت قیس عمل نکرد و شروع به تحریک کسانی نمود که با علی رضی الله عنه بیعت نکرده بودند، او به آنها نامه نوشت و آنها را به بیعت فرا خواند، امّا آنها درخواست او را نپذیرفتند، بنابراین مردانی را به سوی بعضی از خانه‌هایشان فرستاد و آنها خانه‌هایشان را خراب و اموالشان را غارت نمودند و بعضی از فرزندان آنان را زندانی کردند، از این رو این گروه برای جنگ با محمد بن ابوبکر فعّال شدند.([۹۵])

سپس معاویه لشکری را به فرماندهی عمرو بن عاص برای جنگ با مصر آماده کرد و با مخالفان محمد بن ابوبکر هم‌پیمان شد، آنان نیروهای زیادی برخوردار بودند که حدود ده هزار جنگاور بودند و مسلمه بن مخلد و معاویه بن حدیج نیز در میان آنها بودند ([۹۶]) و جنگ‌های سختی بین آنها و فرماندار در گرفت. با کشته شدن محمدبن ابوبکر پایان یافتند و لشکریان معاویه بر مصر چیره شدند و اینگونه مصر از قلمرو حکومت علی رضی الله عنه در سال سی و هشت هجری جدا شد([۹۷]) و فقط ابو مخنف شیعه روایت مفصلی در این مورد نقل کرده که تاریخ طبری آن را ذکر کرده‌است،([۹۸]) ابو مخنف در این روایت بسیاری از حقایق تاریخی را تحریف کرده و چیزهایی می‌گوید که دیگران نگفته‌اند و بعضی از مورخین به صورت ذیل آن را بیان کرده‌اند:

یعقوبی: بیان جنگ عمروبن عاص با محمدبن ابوبکر و اینکه معاویه بن حدیج او را دستگیر نمود و به قتل رسانید و سپس جسد او را در لاشه مرده الاغی گذاشت و آتش زد،([۹۹]) و مسعودی و ابن حبان ([۱۰۰]) به کشتن محمد بن ابوبکر اشاره کرده‌اند، امّا از پرداختن به جزئیات خود داری کرده‌اند و ابن اثیر([۱۰۱]) روایت ابی مخنف در طبری را با حذف نامه معاویه به محمد بن ابوبکر حذف کرده و متن نامه‌های رد و بدل شده بین علی و محمد و حذف جواب محمد بن ابوبکر به نامه‌های معاویه و عمرو بن عاص، ذکر کرده است.

نویری به همان صورت که ابن اثیر واقعه را ذکر نموده‌ان را بیان کرده است، ([۱۰۲]) و ابن کثیر نزدیک به انچه‌ابن اثیر و نویری نوشته‌اند بیان کرده‌است، امّا ابن خلدون به مفهوم روایات ابی مخنف اشاره کرده است،([۱۰۳]) و ابن تغری بردی روایات ابی مخنف را مختصر نموده است،([۱۰۴]) ولی همه‌این روایات تنها از طریق ابی مخنف نقل شده‌اند و این روایات برای مشوّه نمودن و لکه دار کردن چهره‌ی تاریخ اسلام در آن برهه دست به هم داده‌اند و مشارکت کرده‌اند و نویسندگان معاصر بدون بررسی و پالایش آن را نقل کرده‌اند و در پخش آن سهیم شده‌اند و بسیاری از این دروغ‌ها در اذهان بعضی از فرهنگیان جای گرفته است و اینگونه این روایات بخش جدایی ناپذیری از سلسله مفاهیم غلط شده‌اند که بین مردم شایع و نشر کرده‌اند.

امّا حتی اگر معاویه بن حدیج محمد بن ابی بکر را کشته باشد امّا در حدیث صحیح از عبدالرحمان بن شماسه روایت است که گفت: نزد ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها رفتم، فرمود: اهل کجا هستی؟ گفتم: مصر، گفت: در این جنگ ابن حدیج را چگونه یافتید؟ گفتم: او را بهترین فرمانده یافتیم، برده‌ی هر کدام از ما می‌مرد او به آن کس برده‌ای می‌داد و شتر و اسب هر کس از بین می‌رفت به او شتر و اسب می‌داد، عایشه فرمود: اینکه او برادر مرا کشته است مرا از گفتن آنچه‌از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام باز نمی‌دارد، پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرمود: «هر کسی در چیزی فرمانده امّت من قرار گرفت و با آنها مهربانی کرد با او مهربانی می‌شود و هر کسی با آنها به سختی رفتار کند با او به سختی رفتار می‌شود »([۱۰۵]).

روایات ابی مخنف در تاریخ طبری در مورد فرمانداری محمد بن ابوبکر در مصر و کشته شدن او چیزهای عجیب و غریبی ذکر شده که بارزترین آنها از این قرار است:

۱- او می‌گوید بعد از واقعه تحکیم، اهل شام با معاویه بر خلافت بیعت کردند. امّا این درست نیست چون ابن عساکر با سندی که راویان آن ثقه هستند از سعید بن عبدالعزیز تنوخی که اگاه ترین فرد در مورد شام بود ([۱۰۶]) روایت می‌کند که گفت: علی رضی الله عنه در عراق امیرالمؤمنین خوانده می‌شود و معاویه در شام امیر گفته می‌شد، وقتی علی رضی الله عنه وفات یافت معاویه را در شام امیر المؤمنین می‌گفتند. ([۱۰۷]) پس این روایت بیانگر آن است که با معاویه بر خلافت بیعت نشد مگر بعد از وفات علی رضی الله عنه .

طبری نیز همین را می‌گوید، او در آخر بحث از حوادث سال چهل هجری می‌گوید: در این سال در ایلیا با معاویه به عنوان خلیفه بیعت شد.([۱۰۸])

ابن کثیر در توضیح این سخن طبری می‌گوید: یعنی وقتی علی رضی الله عنه وفات یافت، اهل شام به پا خواستند و با معاویه به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کردند، چون از دیدگاه آنها دیگر کسی نبود که با او درباره‌ی خلافت درگیر باشد،([۱۰۹]) و اهل شام می‌دانستند که معاویه در امر خلافت با علی رضی الله عنه برابر نیست و با وجود خلیفه بودن علی رضی الله عنه جایز نیست او خلیفه باشد، چون فضیلت و پیشگام بودن و دانش و شجاعت علی رضی الله عنه و سایر برتری‌های او برای اهل شام آشکار و شناخته شده بود، همان طور که فضایل و جایگاه برادران علی رضی الله عنه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنه و دیگران را می‌دانستند،([۱۱۰]) علاوه بر این نصوص دینی در صورت وجود خلیفه، بیعت با خلیفه‌ای دیگر را منع کرده‌اند. مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما »([۱۱۱]): (وقتی با دو خلیفه بیعت شد آخری را بکشید) و نصوص زیادی به همین معنا آمده است و امکان ندارد که صحابه با آن مخالفت بورزند.([۱۱۲])

۲- اینکه عمرو بن عاص با معاویه به توافق رسیدند که تا وقتی زنده‌است مصر تحت فرمانداری او باشد، این داستان را ابن عساکر با سندی روایت کرده که‌یکی از راویان مجهول([۱۱۳]) و ناشناخته‌ای است و ذهبی آن را با صیغه تمریض(کلمه‌ای که به ضعیف بودن اشاره می‌کند و با فعل مجهول بیان می‌شود) روایت کرده‌است، پس در نتیجه روایت صحت و اعتباری ندارد.

۳- متهم کردن محمد بن ابوبکر به اینکه او عثمان رضی الله عنه را با خنجرش کشته است، این هم صحت ندارد و روایات ضعیفی در این مورد آمده است و از آن جا که متن این روایات با روایات صحیح که بیان می‌دارد که قاتل عثمان رضی الله عنه مردی از اهل مصر([۱۱۴]) بوده، مخالف می‌باشند و شاذ و غیر قابل قبول هستند. دکتر یحیی الیحیی عوامل متعددی را بیان کرد، که بی گناهی محمد بن ابی بکر را در مورد کشتن عثمان رضی الله عنه اثبات می‌نمایند. که برخی از این دلایل عبارتند از:

الف- عایشه رضی الله عنه به بصره رفت و خواستار مجازات قاتلان عثمان گردید و اگر چنانچه برادرش یکی از قاتلان می‌بود او به خاطر کشته شدن او ناراحت نمی‌شد.

ب- علی رضی الله عنه قاتلان عثمان رضی الله عنه را لعنت و نفرین می‌کرد و از آنها اعلام بیزاری نمود و به اقتضای این عملکرد ایشان رضی الله عنه باید قاتلان را از خود دور می‌کرد نه اینکه فرماندار را از میان آنها انتخاب کند، حال آن که علی رضی الله عنه محمد بن ابی بکر را به عنوان فرماندار مصر مقرر نمود و اگر محمد از زمره قاتلان عثمان رضی الله عنه می‌بود علی رضی الله عنه او را به فرماندار منصوب نمی‌کرد.

ج- ابن عساکر با سند خود از محمد بن طلحه بن مصرف روایت می‌کند که گفت: از کنانه مولای صفیه بنت یحیی شنیدم که می‌گفت: در حادثه‌ی کشته شدن عثمان حضور داشتم و در آن وقت چهارده ساله بودم، پرسیدند آیا محمد بن ابوبکر هم در ریختن خون عثمان رضی الله عنه مشارکت داشت؟ گفت: پناه به خدا، محمد بن ابوبکر وارد خانه عثمان رضی الله عنه شد، آنگاه عثمان رضی الله عنه گفت: ای برادر زاده‌ام تو قاتل من نخواهی بود، بعد محمد برون رفت و هیچ مشارکتی در قتل او نداشت([۱۱۵]) و آنچه خلیفه بن خیاط و طبری با اسنادی که راویان آن ثقه هستند از حسن بصری روایت کرده‌اند این را تایید می‌کند، آنها از حسن بصری که از کسانی بود که در خانه عثمان رضی الله عنه حضور داشت([۱۱۶]) روایت می‌کنند که می‌گوید: محمد بن ابوبکر ریش عثمان رضی الله عنه را گرفت، عثمان رضی الله عنه گفت: پدرت با من چنین نمی‌کرد، آن وقت محمد او را رها کرد و از خانه بیرون رفت، ([۱۱۷]) اینگونه روشن می‌شود که دست محمد بن ابوبکر به خون عثمان رضی الله عنه آلوده نبوده‌است و بی گناهی او در این مورد ثابت می‌شود و پر واضح است که علّت متهم شدن او به قتل عثمان رضی الله عنه این بود که او قبل از شهید شدن عثمان رضی الله عنه وارد خانه‌ی او گردید، ([۱۱۸]) و ابن کثیر رحمه‌الله می‌گوید وقتی عثمان رضی الله عنه با محمد بن ابی بکر سخن گفت، او حیا کرد و از شرم برگشت و پشیمان شد و چهره‌اش را پوشاند و از عثمان رضی الله عنه به دفاع پرداخت، امّا ممانعت او فایده‌ای نداشت([۱۱۹]).

د- اینکه معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه محمد بن ابوبکر را به مُثله تهدید کرد، یعنی خواست گوش و بینی او را ببرد و اینکه می‌گویند محمد بن ابی بکر را در لاشه الاغی گذاشته و آتش زدند، هیچیک از این موارد با احکام شریعت سازگاری ندارند، اسلام از مُثله کردن و قطع گوش و بینی کشته شدگان کفار نهی کرده چه برسد به مسلمین، امام مسلم در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند که ایشان صلی الله علیه و سلم هرگاه کسی را به عنوان امیر و فرمانده لشکری مقرر می‌کرد او را به تقوای الهی توصیه می‌کرد و سپس می‌فرمود:«به نام خدا در راه خدا بجنگید، با کسانی که به خداوند کفر ورزیده‌اند کار زار کنید، بجنگید و خیانت و عهد شکنی نکنید و

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

گوش و بینی کشته شدگان را قطع نکنید و نوزاد و کودکی را به قتل نرسانید»([۱۲۰]).

شافعی می‌گوید: اگر مسلمین مشرکان را در جنگ اسیر کردند و خواستند آنها را بکشند، فقط گردنشان را بزنند و از این فراتر نروند، یعنی دست و پا و عضو کسی را قطع نکنند و شکم کسی را پاره ننمایند و کسی را نسوزانند و در آب غرق نکنند، چون پیامبر صلی الله علیه و سلم از قطع کردن گوش و بینی و اعضا نهی کرده است،([۱۲۱]). آیا می‌توان گفت که صحابه کرام رضی الله عنه با این دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم مخالفت کرده‌اند؟ حال آن که‌ابن مسعود آنان را اینگونه می‌ستاید که: بهترین افراد این امت بودند، دلهایشان از همه افراد امت پاک تر و علم و دانش آنان بیشتر و تکلفشان کمتر بود، آنان قومی‌بودند که خداوند آنان را برای همراهی پیامبرش و رساندن دینش انتخاب کرده بود، پس در کردار و رفتار خود را شبیه‌انان گردانید، قسم به پروردگار کعبه که یاران محمد صلی الله علیه و سلم به راه راست بودند،([۱۲۲]) و ابن ابی حاتم در مورد صحابه می‌گوید: خداوند به تمسک به رهنمود صحابه و گام زدن در مسیر آنان و پیروی از آنان فرمان داده است، چنان که می‌فرماید:

{ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵) } (نساء/۱۱۵).

و هر کسی (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوستش داشته است، رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است.

صحیح‌ترین روایتی که در مورد سوزاندن محمد بن ابوبکر آمده روایتی است که طبری از حس بصری روایت می‌کند که گفت: این فاسق محمد بن ابوبکر در یکی از دره‌های مصردستگیر شد و دخل شکم الاغی قرار داده شد و آتش زده شد۱، این روایت مرسل است چون حسن بصری در واقع حضور نداشته‌است و همچنین نگفته‌این قضیه را از چه کسی نقل کرده، علاوه بر این در عبارت ذکر نشده که چه کسی او را سوزانده است و همچنین حسن بصری محمد بن ابوبکر را به فسق متهم نمی‌کند در حالی آن که‌او خبر دارد که علی رضی الله عنه محمد بن ابوبکر را می‌ستود و مقدّم می‌داشت.([۱۲۳])

هـ- می‌گویند: علی رضی الله عنه گفته: فاسق پسر فاسق، یعنی منظورش معاویه بوده‌است، باید گفت که بیرون آمدن چنین کلماتی از زبان علی رضی الله عنه بعید به نظر می‌آید، زیرا علی رضی الله عنه با معاویه اختلاف داشت نه با پدرش و ابوسفیان رضی الله عنه مسلمان شد و مسلمان خوبی بود و قبل از کشته شدن عثمان رضی الله عنه وفات یافت و در دوران فتنه‌ها زنده نبود([۱۲۴]) و خداوند متعال می‌فرماید:

{ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى }(فاطر/۱۸): (هیچ کسی بار گناه کسی دیگر را به دوش نمی‌کشد).

صحابه بیش از همه مردم کتاب خدا را می‌دانستند و بیشتر از همه به آن پایبند بودند، پس چگونه چنین کاری به آنان نسبت داده می‌شود.([۱۲۵])

و- می‌گوید: وقتی عمروبن عاص محمد بن ابی بکر را خواست، معاویه بن حدیج رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد { أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) } (قمر/۴۳) آیا کافران شما از اینان بهترند؟! یا اینکه برای شما امّان نامه‌ای در کتاب‌ها (از سوی خدا) نازل شده‌است؟!.

یعنی اینکه او محمد بن ابی بکر و غیره را کافر قرار داده است، در صورتی که چنین چیزی از صحابه کسی سراغ ندارد و اختلاف آنها با یکدیگر به جایی نرسیده بود که یکدیگر را کافر بدانند و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه این مطالب را اینگونه توضیح می‌دهد و می‌گوید: «اختلافی که در میان ما پیش آمد به دین ما نرسید»([۱۲۶]) و همچنین معاویه بن حدیج از لشکریان عمرو بن عاص رضی الله عنه بود و او نمی‌توانست خواسته‌ی فرمانده‌اش را رد کند.([۱۲۷])

ز- ابی مخنف روایت می‌کند که محمد بن ابوبکر گفت: عثمان رضی الله عنه ستم کرد و حکم قرآن را پشت سر انداخت ؛ باید بگویم نتوانستم به اصلی دست یابم که صحت نسبت دادن این سخن را به محمد بن ابوبکر اثبات نماید، امّا اظهار برائت عثمان رضی الله عنه از این مسائل چنان معروف است که نیازی به گفتن ندارد([۱۲۸]) و در کتابم سیره عثمان رضی الله عنه به تفصیل در مورد آن سخن گفته‌ام.

زیرنویسها:

[۵۱] – ولاه مصر کندی ص ۴۲-۴۳، الولایه علی البلدان ۹/۲
[۵۲] – ولاة مصر کندی ص ۴۴، النجوم الزاهرة ۹۴/۱
[۵۳] – الکامل فی التاریخ ۳۵۴/۲
[۵۴] – الولایة علی البلدان۱۰/۲ به نقل از نهایة الارب فی تاریخ العرب نویری
[۵۵] – تهذیب تاریخ دمشق ۳۹/۴
[۵۶] – الکامل فی التاریخ ۳۵۴/۲
[۵۷] – ولاة مصر ص ۴۴، الکامل ۳۵۴/۲
[۵۸] – ولاة مصر ص ۴۴
[۵۹] – الولایة علی البلدان ۱۱/۲، النجوم الزاهرة ۹۸/۱
[۶۰] – الولایة علی البلدان ۱۱/۲
[۶۱] – الکامل ۳۵۵/۲، الولایة علی البلدان ۱۱/۲
[۶۲] – تاریخ ابن عساکر، شرح حال عثمان ص ۳۹۵
[۶۳] – المستدرک ۹۵/۳، ۱۰۳
[۶۴] – مرویات ابی مخنف دکتر یحی الیحیی ص ۲۱۱
[۶۵] – عثمان بن عفان صلابی ص ۴۰۷-۴۰۹
[۶۶] – مرویات ابی مخنف ص ۲۱۱
[۶۷] – منهاج السنة۴/۱ ۲۱۱۱
[۶۸] – بخاری ش۳۶۹۷
[۶۹] – مرویات ابی مخنف ص ۲۱۲
[۷۰] – تاریخ ابن عساکر شرح حال عثمان ص ۳۵ مرویات ابی مخنف ص ۲۱۲
[۷۱] – تاریخ ابن عساکر شرح حال عثمان ص ۳۵۰
[۷۲] – ابن عساکر نصوص زیادی نقل کرده که بیانگر این اند که علی عثمان را یاری می‌کرد، شرح حال عثمان ص ۳۹۵
[۷۳] – مرویات ابی مخنف ص ۹۱۳
[۷۴] – طبقات ابن سعد ۷۰/۳
[۷۵] – بخاری ش ۷
[۷۶] – مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۱۴
[۷۷] – منبع مذکور ص ۲۱۴
[۷۸] – تاریخ خلیفه، ص ۲۰۱، فتوح مصر ۲۷۴، ولاه مصر ۴۴۰ سیر اعلام النبلاء ۱۳/۳
[۷۹] – طبقات ابن سعد۵۲/۶، تاریخ بغداد ۱۷۷/۱، سیر اعلام النبلا ۱۰۲/۳
[۸۰] – فتوح، ولاة مصر، مرویات ابی مخنف ص ۲۰۷
[۸۱] – تاریخ ابن خلدون ۱۰۹۲/۴، النجوم الزاهره ۹۷/۱ البدایة و النّهایة ۷/
[۸۲] – ولاة مصر ص ۴۵-۴۶ یکی از راویان این روایت مدائنی است که راستگوست و بقیه رجال آن گفته هستند اما روایت مرسل است.
[۸۳] – مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۱۰
[۸۴] – ولاة مصر ۴۶/۴۵
[۸۵] – فتوح البلدان ص ۲۲۹، الولایة علی البلدان ۱۲/۲
[۸۶] – النجوم الزاهره ۱۰۳/۱
[۸۷] – منبع مذکور ۱۰۴/۱، سیر اعلام النبلاء ۳۴/۴
[۸۸] – البدایة و النّهایة ۳۰۳/۸ و تاریخ ابن خلدون ۱۱۲۵/۴
[۸۹] – مرویات ابی مخنف ص ۲۲۴
[۹۰] – النجوم الزاهره ۱۰۶/۱
[۹۱] – ولامصر ص ۵۰، الولایة علی البلدان ۱۳/۲
[۹۲] – الکامل فی التاریخ ۳۵۶/۲
[۹۳] – مسلم کتاب الاماره ۱۵۱۸/۳
[۹۴] – تاریخ طبری، منهج علی فی الدعوة الی الله ص ۲۸۲
[۹۵] – الکامل فی التاریخ۳۵۷/۲، الولایة علی البلدان ۱۳/۲
[۹۶] – تاریخ طبری ۱۱/۶
[۹۷] – تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹، تاریخ طبری ۵/۶
[۹۸] – تاریخ طبری ۷/۶ تا ۱۸
[۹۹] – تاریخ یعقوبی ۱۹۴/۲
[۱۰۰] – مروج الذهب ۴۲۰/۲ الثقات ۲۹۷/۲
[۱۰۱] – الکامل ۴۰۹/۲ تا ۴۱۴
[۱۰۲] – نهایة الارب ۱۰۷/۲۰ – ۱۱۲
[۱۰۳] – تاریخ ابن خلدون ۱۱۲۶/۴-۱۱۲۸
[۱۰۴] – النجوم الزاهره ۱۰۷/۱-۱۱۲
[۱۰۵] – مسند ابی عوانه ۱۱۳/۴۰ مسلم ۱۴۵۸/۳
[۱۰۶] – حاکم می‌گوید برای اهل شام همچون مالک برای اهل مدینه‌است، تهذیب التهذیب ۶۰/۴
[۱۰۷] – تاریخ طبری ۷۶/۶
[۱۰۸] – تاریخ دمشق ۳۶۰/۱۶
[۱۰۹] – البدایة و النّهایة ۱۶/۸
[۱۱۰] – فتاوی ابن تیمیه ۳۷/۳۵
[۱۱۱] – صحیح مسلم ۱۴۸۰/۳
[۱۱۲] – مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۴۱۲
[۱۱۳] – تاریخ و مشق ۲۶۱/۱۳
[۱۱۴] – فتنة مقتل عثمان ۲۰۹/۱
[۱۱۵] – مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۴۳
[۱۱۶] – مرویات ابی مخنف ۲۴۴، تهذیب الکمال ۹۷/۶
[۱۱۷] – مرویات ابی مخنف ص ۲۴۴
[۱۱۸] – فتنة مقتل عثمان ۲۰۹/۱
[۱۱۹] – البدایة و النّهایة ۱۹۳/۷
[۱۲۰] – مسلم ۱۳۵۷/۳
[۱۲۱] – الام ۱۶۲/۴، و نگاه کن به‌اثار العرب فی الفقه‌الاسلامی‌ص ۴۷۹
[۱۲۲] – حلیه‌الاولیا ۳۰۵/۱
۱ المعجم الکبیر ۸۴/۱
[۱۲۳] – الاستیعاب ۳۴۸/۳
[۱۲۴] – سیر اعلام النبلاء ۱۰۵/۲، مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۴۸
[۱۲۵] – مرویات ابی مخنف ص ۲۴۷
[۱۲۶] – فضائل الصحابه ۷۵۱/۲ و مرویات ابی مخنف ص ۲۴۸
[۱۲۷] – مرویات ابی مخنف ص ۲۴۸
[۱۲۸] – منبع سابق.

به نقل از: سیره أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب رضی الله عنه و شخصیت و عصر او، تألیف: دکترعلی محمد محمد صلابی

داستان مسلمان شدن سلمان فارسی رضی الله عنه (۲)

بخش پایانی

نویسنده:
دکتر عبدالله بن عبدالعزیز الجبرین رحمه الله

سلمان رضی الله عنه میگوید: من از یکی از درختهای خرمای اربابم بالا رفته بودم و داشتم بعضی از کارهای مربوط به آن را انجام میدادم و اربابم نشسته بود که ناگهان یکی از پسر عموهایش آمد و بالای سرش ایستاد و گفت: ای فلانی! خدا بنی قیله[۱] را بکشد! به خدا قسم هم اکنون آنها در قبا در کنار مردی که از مکه آمده جمع شده‌اند، آنها گمان میبرند که او پیامبر است.

سلمان گوید: وقتی این خبر را شنیدم، لرزشی[۲] مرا فرا گرفت، تا جایی که گمان بردم بر اربابم خواهم افتاد، به همین خاطر از آن درخت خرما پایین آمدم. و به پسرعمویش گفتم: چه میگویی؟ چه میگویی؟ سلمان گوید: اربابم بشدت عصبانی شد و مشتی محکم به من زد، سپس گفت: تو را با این چه کار؟! برو کارت را انجام بده!

سلمان گوید: گفتم، هیچی. فقط خواستم از گفته او مطمئن و خاطر جمع شوم.

من طعامی را جمع کرده بودم، شب هنگام آن را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم که در قبا تشریف داشتند، بردم. به خدمت آن حضرت رسیدم و به او گفتم: به من خبر رسیده که شما مرد صالحی هستید و به همراه شما افرادی هستند که یاور شما می‌باشند و در عین حال غریبه و نیازمند. این طعامی که بنده آوردهام، به منظور صدقه است و دیدم که شما از دیگران به آن سزاوارتر میباشید.

سلمان گوید: آن را به ایشان نزدیک ساختم، آنگاه رسول خدا ص به یارانش فرمودند: «بخورید! » و خودش دستش را به سوی آن طعام دراز نکرد. و از آن میل نفرمود. حضرت سلمان گوید: با خودم گفتم: این یکی از نشانهها و صفاتی است که (آن دوست یهودیم در عموریه به من گفته بود).

سپس بازگشتم و چیزی را جمع کردم و پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه تشریف آوردند، سپس آن چیز را آوردم و به ایشان گفتم: من دیدم که شما صدقه را نمیپذیرید و نمیخورید و این هدیهای است که بوسیله آن میخواهم شما را مورد اکرام قرار دهم. سلمان گوید: رسول خداص از آن خورد و به دستور ایشان یارانش هم همراه با او از آن خوردند.

سلمان گوید: با خودم گفتم: این دو نشانه از نشانههایی که دوست یهودیم به من گفته بود.

سپس در حالیکه رسول خدا در گورستان بقیع بودند، پیش وی آمدم. سلمان گوید: ایشان بخاطر تشییع جنازه یکی از یارانش به آنجا آمده بودند و دو قطیفه پوشیده و در میان یارانش نشسته بودند، بر ایشان سلام کردم. سپس چرخیدم و شروع به نگاه کردن به پشتش نمودم تا بلکه مهر نبوتی را که دوست یهودیم برایم گفته بود، ملاحظه کنم.

هنگامی که رسول خداص چرخیدن مرا دید، دانست که دنبال چیزی می‌گردم که برایم توصیف شده است. سلمان گوید: از همین روی، ردایش را از پشتش انداخت و من آن مهر نبوت را بر روی شانه ایشان ملاحظه کردم. آنگاه خودم را بر روی پیامبر صلی الله علیه و سلم انداختم و شروع به بوسیدن ایشان و گریستن کردم. رسول خداص به من گفت: بیا جلو، من هم جلو آمدم. ای ابن عباس! داستانم را آنگونه که برای تو تعریف کردم، برای آن حضرت تعریف نمودم.

سلمان گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین پسندید که یارانش هم این داستان را بشنوند. سپس بردگی سلمان را به خود مشغول کرد تا جایی که جنگ بدر و احد را با رسول اللهص از دست داد و نتوانست در آنها شرکت کند.[۳]

سلمان گوید: بعد از آن، رسول خداص به من فرمودند: ای سلمان! با اربابت مکاتبه[۴] کن! من هم با اربابم اینگونه مکاتبه کردم که در عوض آزادیم، سیصد نهال خرما برای اربابم فراهم کنم و برای هر یک از آنها حفرهای ایجاد کنم و آنها را در آن حفرهها بکارم و آنها را آب دهم تا اینکه به ثمر برسند. و همچنین ۴۰ اوقیه[۵] به او بپردازم. با شنیدن این خبر رسول خداص به یارانش فرمودند: « برادرتان را یاری کنید! » آنها هم با آوردن نهال درخت خرما مرا یاری نمودند، یکی ۳۰ نهال میآورد و دیگری ۲۰ نهال و آن یکی ۱۵ نهال و دیگری ۱۰ نهال، هرکس به اندازهای که در توان داشت به من کمک میکرد. تا اینکه ۳۰۰ نهال برای من جمع آوری شد. آنگاه رسول خداص فرمودند: «برو سلمان، برای هر نهال حفرهای ایجاد کن، وقتی که حفرهها را کندی، پیش من بیا، من آنها را با دست خودم میکارم.» با کمک یارانم حفرههای لازم را کندیم و پس از اتمام کار، پیش ایشان آمدم و به ایشان گفتم که حفرهها آماده است. آنگاه رسول خداص همراه من به کنار آن حفرهها آمدند. ما یکی یکی نهالها را به ایشان میدادیم و ایشان با دست مبارکشان آنها را میکاشتند. قسم به کسی که جان سلمان در دست اوست، حتی یکی از آن نهالها تباه نشد (و این مایه گرفته از برکت آن حضرت میباشد). بدین ترتیب از زیر بار مسئولیت آن خرماها بیرون آمدم، ولی همچنان آن پولی را که باید به اربابم میپرداختم، بر من باقی ماند.

اصحاب از یکی از غزوهها یک چیزی شبیه تخم مرغ طلا به عنوان غنیمت به خدمت آن حضرت آوردند، ایشان فرمودند: « آن شخص ایرانیای که با اربابش مکاتبه کرده بود، کجاست؟ » سلمان گوید: اصحاب مرا فراخواندند که پیش او بروم. من هم خدمت آن حضرت رسیدم. ایشان فرمودند: « ای سلمان! این مقدار طلا را بگیر و با آن قرضت را ادا کن! » گفتم: ای رسول خداص این کجا و آن پولی که من بدهکارم کجا؟[۶] حضرت فرمود: « آن را بگیر! زیرا الله تعالی بوسیله آن، قرض تو را پرداخت خواهد کرد. »

سلمان گوید: آن تخم طلایی را گرفتم و آن را برای اربابم وزن کردم، قسم به آن کسی که جان سلمان در دست اوست به اندازه آن چهل اوقیه در آمد. بدین ترتیب من دَینم را به او ادا کردم. و آزاد شدم و در جنگ خندق با رسول خداص شرکت کردم. سپس هیچ غزوهای را همراه با ایشان از دست ندادم.[۷]

نکتهها و عبرتها:

۱ در این حدیث یکی از دلایل و نشانههای نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم ما وجود دارد؛ زیرا که بقایای علمای یهود در رابطه با صفت آن حضرت خبر دادهاند و گفتهاند که به کجا هجرت خواهد کرد. و جالب اینکه آن صفت و آن مکانی که آنها بدان اشاره کردهاند، هر دو محقق شدند.

۲ هدایت به دست الله تعالی است، آن را به هرکس که بخواهد میبخشد، کسی که الله میداند که او لیاقت هدایت را دارد، از این رو اسباب هدایت را برایش فراهم مینماید و او را به در پیش گرفتن راهی که به سوی هدایت منتهی میشود، توفیق عنایت میفرماید، اگرچه او در سرزمینهای دوردست باشد. و الله تعالی هدایت را برای کسی که لیاقت آن را نداشته باشد، فراهم نمیکند ولو نزدیکترین مردم به پیامبران و رسولانش باشد![۸]

۳ این داستان بیانگر ظلم یهود و انکار آنها نسبت به حق است.

۴ لازم است مسلمانان، مسلمانی را که میخواهد از یوغ بردگی نجات یابد، یاری و مساعدت دهند.

۵ برکت عظیم پیامبر صلی الله علیه و سلم .

[۱]) بنوقیله، اوس و خزرج دو قبیله انصار هستند و قیله مادربزرگ آنها میباشد. النهایهٔ ۱۳۴/۴.

[۲])النهایهٔ ۲۲۶/۳.

[۳]) یعنی سلمانس بعد از آنکه مسلمان شد، جهت کار در نزد ارباب یهودیش بازگشت. و بردگی او را از جهاد بازداشت؛ زیرا برده به خدمت کردن اربابش و انجام دادن کارهایش مشغول میشود.

[۴]) یعنی خودت را از صاحب یهودیت بخر.

[۵]) هر اوقیه چهل درهم است و درهم ۱۱۸ گرم است و مجموع این اوقیهها ۴۷۵۲ گرم میشود. یعنی بیش از ۴ کیلوگرم و نیم طلا. المصباح ۶۶۹/۲، المقادیر الشرعیهٔ اثر کردی ص ۱۱۷.

[۶]) منظور سلمانس این بود که بگوید این تخم طلا به نسبت چهل اوقیه که او بایستی به ارباب یهودیش بدهد، اندک است و کفایت نمیکند.

[۷]) روایت از ابن اسحاق در السیرهٔ: اسلام سلمان ص ۶۶ ـ ۷۰، و روایت از امام احمد از طریق او ۴۳۸/۵ـ۴۴۴، و روایت از ابن سعد ص ۷۵ ـ ۸۰، و طبرانی در الکبیر ۲۲۲/۶ ـ ۲۲۶ شماره (۶۰۶۵)، و خطیب در تاریخش ۱۶۴/۱ـ۱۶۹، و ابونعیم در دلائل النبوهٔ باب آنچه در رابطه با اخبار راهبان و أحبار آمده ۹۲/۲ـ۹۸، و ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۵۰۶/۱ ـ۵۱۱، از عاصم بن عمر بن قتلاه، از محمود بن لبید از ابن عباس به او. و اسنادش حسن است. ابن اسحاق « راستگو و مدلس است » و به حدیث گویی تصریح کرده است، و شیخ او « ثقه » و از رجال شیخین است و محمود بن لبید صحابی صغیری است (یعنی در دوران کودکی پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده است). و بیهقی در ۳۳۶/۹ گفته: « رجال آن رجال صحیح هستند، به غیر از ابن اسحاق و او به سماع تصریح کرده است» روایت دیگری برای این حدیث وارد شدهاند، که برای دانستن آنها، علاوه بر اکثر مراجع سابق، میتوانید به الدرایهٔ اثر ابن حجر و کتاب « الکراهیهٔ » ۲۴۰/۲ـ۲۴۱ شماره ۹۷۹، مراجعه نمائید.

[۸]) علامّه ابن القیم در الفوائد ص ۷۳ ـ ۷۶ گفته است: « بهترینها و گزیدههایی که برای نجات و کامیابی انتخاب شدهاند، برای رسیدن به مقصد و مراد آماده شدهاند و پاهای طرد شده بوسیله زنجیرها بسته شدهاند، تند بادهای قدر و سرنوشت در صحرای هستی وزیدند، هستی و ستاره خیر را دگرگون ساختند، هنگامی که بادها آرام شدند، ناگهان دیدیم که ابوطالب در گرداب هلاکت غرق شده و سلمان به ساحل سلامت و امنیت رسیده و ولید بن مغیره پیشاپیش قومش در بیابان سرگردانی حرکت میکند و صهیب رومی قافله روم را میآورد و نجاشی در سرزمین حبشه (مسلمان میشود) و به ندای الله لبیک میگوید. و بلال ندا میزند: نماز بهتر از خواب است! « الصلاهٔ خیر من النوم » « نماز بهتر از خواب است » و ابوجهل هم در خواب مخالفت و دشمنی فرورفته است.

چون دست تقدیر از قبل سابقه سلمان را رقم زده بود، الله تعالی به او توفیق عنایت کرد که در رابطه با روش نیاکان و اجدادش در آتش پرستی درنگ و توقف کند و بیاید با پدرش در رابطه با آن آئین شرک آمیز مجادله نماید و چون با دلیل و حجت بر او چیره شد، پدرش جوابی پیدا نکرد جز اینکه باید او را به زنجیر بکشد و این جوابی است که اهل باطل از همان روزی که به آن پی بردهاند، آن را دست به دست کرده، بکار برده و میبرند... » سپس ابن قیم به بیان گوشههایی از اذیتهایی که اهل باطل نسبت به اهل حق روا داشتهاند، پرداخته، سپس بقیه داستان سلمان را با شیوه ادبی و زیبا و مختصری ذکر کرده، گفته است: « ای محمد تو ابوطالب را میخواهی و ما سلمان را میخواهیم، هنگامی که از ابوطالب درباره نامش میپرسند، میگوید: عبدمناف و هنگامی که خود را به آباء و اجداد خود نسبت دهد، افتخار میکند و هنگامی که سخنی از مال و ثروت بمیان میآید، شترها را به عنوان مال حساب میکند و به آنها مینازد و هنگامی که از سلمان درباره نامش میپرسند، میگوید: عبدالله، و درباره نسبش جواب میدهد: ابن الاسلام (پسر اسلام) و درباره مالش جواب می‌دهد: فقر و نیازمندی و درباره دکانش میگوید: مسجد و درباره کسب و کارش جواب میدهد: صبر، درباره لباسش جواب میدهد: تقوا و تواضع و درباره بالشش میگوید: بیداری است و در ارتباط با افتخار و بالندگی‌اش جواب میدهد: « سلمان منا» « سلمان از ماست » (یعنی به این حدیث پیامبر اشاره میکند) و در رابطه با قصد و هدفش جواب میدهد: چ □ □ چ (انعام: ۵۲) و درباره حرکتش جواب میدهد: به سوی بهشت حرکت میکنم. و درباره راهنمای راهش جواب میدهد: امام خلق و هدایت دهنده ائمه است...»

از کتاب: داستان اسلام صحابه، نویسنده: دکتر عبدالله بن عبدالعزیز الجبرین رحمه الله

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

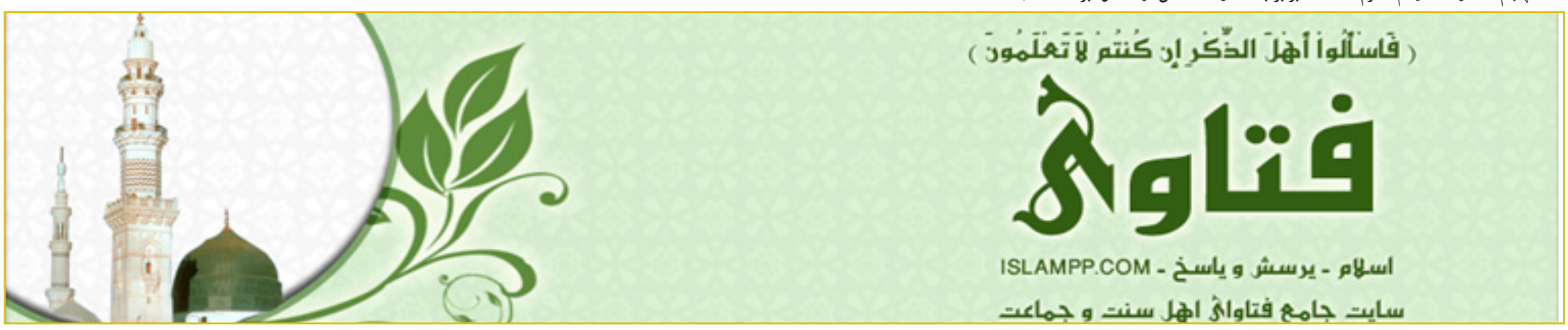

منظور از موافقات عمر رضی الله عنه

شماره فتوی ۶۹۲۸

منظور از موافقات عمر؛ یعنی آندسته از آراء و نظرات او که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابراز می‌داشت و سپس در تایید نظر او آیاتی از قرآن نازل می‌شد، بعبارتی مراد از موافقات، آیات و احکامی است که مطابق پیشنهادهای عمر رضی الله عنه نازل می‌شد.

مثلا در قضیه اسیران بدر که او مخالف آزاد کردن اسیران در قبال گرفتن فدیه بود؛ عمر رضی الله عنه می‌گوید: روز بدر، خداوند متعال، مشرکان را شکست داد و هفتاد نفر از آنان کشته و هفتاد تن اسیر شدند؛ رسول خدا صلی الله علیه وسلم از ابوبکر، عثمان و علی در مورد اسیران مشورت گرفت و رو به من کرد و فرمود: ای پسر خطاب! نظر تو چیست؟ گفتم: به نظر من فلانی (یکی از خویشاوندان عمر) را به من بده تا گردنش را بزنم و عقیل را به علی بسپار تا گردنش را بزند و فلانی را به حمزه بسپار تا خداوند بداند که در دل ما هیچ علاقه‌ای نسبت به مشرکان وجود ندارد. اینها سرکردگان و پیشوایان و رهبران آن‌ها هستند.

عمر رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیشنهاد مرا نپذیرفت و از آنان فدیه گرفت (و آزادشان کرد).. صبح روز بعد بر پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم آیه زیر نازل شد:

« مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» الأنفال: ۶۷.

یعنی: «هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن‌گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد (در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پیاپی، نیروی دشمن را از کار بیندازد. امّا به محض حصول اطمینان از پیروزی خود و شکست دشمن دست از کشتار بردارد و به اسیرکردن قناعت کند . ای مؤمنان!) شما (تنها به فکر جنبه‌های مادی هستید و) متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای (جاویدان) آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است (و این است که کارهایش سراسر از روی حکمت و تدبیر، و متوجّه عزّت و پیروزی است)».

نگاه کنید به: مسند أحمد (۲۵۰/۱) ش ۲۲۱ أحمد شاکر آنرا صحیح قلمداد کرده، مسلم (۱۷۶۳).

و یا آنکه در ماجرای افک (تهمت به عایشه رضی الله عنها) او به شدت بر پاکدامنی و صداقت عایشه پافشاری می‌کرد و بر این مسئله اعتقاد داشت و نظر داشت که پیامبر خدا چون خودش پاک است پس همسرش نیز پاک است، بعدا آیاتی در سوره نور نازل شد در تایید نظر عمر رضی الله عنه و ..

باز عمر رضی الله عنه در جایی دیگر می‌گوید: در سه مورد نظر من با وحی پروردگار موافق گردید:

یکی این که می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیشنهاد دادم که در مقام ابراهیم نماز بخواند؛ خداوند متعال نیز آیه‌ای را نازل فرمود و به رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستور داد که چنین نماید.

دوم این که گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب بود که شما به همسرانتان دستور می‌دادید تا خود را کاملاً بپوشانند. چرا که انسان‌های خوب و بد نزد تو می‌آیند. آنگاه خداوند آیه‌ی حجاب را نازل فرمود.

و باری به من خبر رسید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دست همسرانش ناراحت است. من نزد آن‌ها رفتم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وسلم را ناراحت نکنید وگرنه خداوند متعال، به او همسرانی بهتر از شما عنایت خواهد کرد. تا اینکه یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمر گفت: ای عمر! آیا شخص رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمی‌تواند همسرانش را نصیحت نماید، تا اینکه شما به نصیحت آنان بپردازی؟! آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود:

« عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» التحریم: ۵.

یعنی: «اگر پیغمبر، شما را طلاق دهد، چه بسا پروردگارش به جای شما همسرانی را نصیب او بگرداند که بهتر از شما باشند. زنان دوشیزه یا غیر دوشیزه ی فرمانبردار، با ایمان، فروتن، توبه کار، عبادتگزار و روزه دار». بخاری، ک التفسیر ش ۴۲۱۳.

و در جایی دیگر عمر رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که عبدالله بن ابی درگذشت، از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درخواست نمودند که بر وی نماز جنازه بخواند. زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مقابل جنازه او ایستاد و خواست بر او نماز بگزارد، من در برابر رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایستادم و گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم شما بر جنازه‌ی دشمن خدا (عبدالله) نماز می‌خوانید که چنین و چنان می‌گفت؟! در آن اثنا سخنان و موضعگیری‌های او علیه اسلام را یادآور شدم. رسول خدا صلی الله علیه وسلم به سخنان من گوش می‌داد وتبسم می‌نمود. هنگامی که پافشاری و اصرارم زیاد شد، فرمود: عمر! برو کنار؛ به من در این مورد اختیار داده شده و خداوند، فرموده است:

« اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» التوبة: ۸۰

یعنی: «چه برای آنان طلب آمرزش نمایی و چه ننمایی، و حتی اگر هفتاد مرتبه برای آنان طلب آمرزش کنی، خداوند، آن‌ها را نمی‌بخشد؛ چرا که آنان به خدا و پیامبرش کفر ورزیده اند و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند».

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (لو اعلم أنی ان زدت علی السبعین؛ غفر له، لزدت).

«اگر من می‌دانستم که چنانچه بیش از هفتاد مرتبه برای او طلب آمرزش نمایم، بخشیده می‌شود، این کار را می‌کردم». آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر او نماز جنازه خواند و در خاکسپاری وی شرکت نمود. من از این که در برابر رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنین جسارتی کرده بودم، سخت متعجب بودم تا این که دیری نگذشت و این دو آیه نازل گردید:

«وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلاَ تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُواْ وَهُمْ فَاسِقُونَ» التوبة: ۸۴

«هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش) نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند!».

از این رو رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از آن، تا پایان حیاتش بر هیچ منافقی نماز نخواند و در خاک سپاری شرکت ننمود. ترمذی (۳۰۹۶).

همچنین عمر رضی الله عنه آرزو می‌کرد که شراب بطور کلی حرام شود، هم در وقت نماز و هم در خارج آن و برای آن دعا می‌کرد تا آنکه سرانجام خداوند متعال آیه تحریم شراب را نازل فرمود. نگاه کنید به: مسند احمد ش۳۷۸ و احمد شاکر آنرا صحیح دانسته است.

و باز موافقت قرآن با عمر رضی الله عنه در مسأله استیذان (اجازه خواستن)..

بعضی از علما، کتاب مستقلی در این زمینه (موافقات عمر) تالیف کرده اند.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت

آیا مقام و منزلت تمام صحابه با همدیگر برابر و مساویند؟

شماره فتوی ۶۹۳۸

صحابه رضی الله عنهم هیچکدام در یک سطح نبودند! و اهل سنت ما بین آنها تفکیک قائل است، و بدون شک بعضی از صحابه از بعضی دیگر بافضیلتر و والاتر هستند، مثلا ابوبکر از عمر، و عمر از عثمان، و عبدالله ابن مسعود از ابوهریره، و مهاجرین و انصار از اصحاب فتح مکه ، و مجاهدین بدر از مجاهدین احد، و مجاهدین احد از مجاهدین خندق و .. برتر و والاتر هستند..

بنابراین اهل سنت نگفته که تمام صحابه در فضایل هم سطح و برابر هستند، ولی بدون شک همه ی آنها فضیلت مصاحبت و همراهی با پیامبر صلی الله علیه وسلم را درک کرده اند و خود پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «خَيْرُ القرون القرن الذی بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم». بخاری و مسلم

یعنی: «بهترین دوران، قرنی است که من در آن مبعوث شده ام سپس کسانی که به دنبال آنها می آیند و سپس کسانی هم که به دنبال آنها می آیند».

و بدون شک عصری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن می زیسته همان دورانی بود که صحابه بزرگوار ایشان نیز در آن زیسته و همدوش رسول الله صلی الله علیه وسلم در راه نشر دین زحمات بسیاری را تقبل کردند تا آنکه با مجاهدتهای بسیار خود و گذشتن از جان و مالشان این دین را به اقصی نقاط دنیا از جمله ایرانیان رسانیدند.

و فرموده است: « لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بلغ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ». بخاری (۳۶۷۳) مسلم (۲۵۴۰، ۲۵۴۱).

یعنی: «اصحاب مرا دشنام ندهید اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند با یک مد یا نصف مدی که اصحاب من انفاق می‌کنند برابری نمی‌کند (مد پیمانه‌ای است که برخی آن را به پری دو کف دست دانسته‌اند».

بنابراین تردیدی وجود ندارد که فضایل صحابه از دیگران بیشتر است؛ مثلا فضایل و مقام آنها از تابعین بیشتر است، و قطعا صحابی بودن فضیلتی است که افتخار آن نصیب هر انسانی نشد، و این فضیلت را خداوند متعال به آن عطا نمود و آنها را وسیله ای برای نصرت پیامبر و دینش گردانید، و چه فضیلتی والاتر از این که خداوند متعال آنها را حواریون پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار داد و از میان انسانها، آنها را بعنوان یاران و همرزمان و دوستان پیامبرش صلی الله علیه وسلم قرار داد، هرچند که بعضی از صحابه از دیگران فضایل بیشتری دارند، اما قطعا فضیلت صحابی بودن خود نصیب هرکسی نشد.

و اهل سنت معتقد است که اصحاب معصوم نیستند، درمجموع آن‌ها مرتکب گناه می‌شوند ولی در پرونده‌شان نیکی‌ها و فضایل زیادی موجود است که گناه و خطای آنها را تحت الشعاع قرار می‌دهد، حتی گناهانی از آن‌ها بخشیده می‌شود که از دیگران بخشیده نمی‌شود، چرا که نیکی‌هایی که آن‌ها درپرونده شان دارند دیگران ندارند و نخواهند داشت و قطعا آنها به مغفرت و رحمت خداوندی لیاقت بیشتری دارند.

اهل سنت و جماعت معتقدند: در مورد جریاناتی که در میان اصحاب اتفاق افتاده است میانه‌روی کردن بهترین گزینه است. یعنی اینکه نه حکم به برائت گروهی بدهیم و نه خاطی بودن گروه دیگری را صادر کنیم. به خلاف گروه‌های انحرافی، تشیع و خوارج که در مورد هر دو گروه افراط کردند: گروهی را معصوم دانستند و گروهی دیگر را گناه‌کار که این منشأ بدعت‌هایی است که گذشتگان این‌گونه نگفته‌اند. تشیع به استثنای عده معدودی بقیه را فاسق و کافر دانستند، هم‌چنان‌که خوارج، علی و عثمان را کافر و جنگ با این‌ها را جایز دانستند.

اما یک نکته نباید فراموش شود و آن اینکه: صحابه همگی عادل هستند، و این به معنای آن نیست که همه در مقام و رتبه در یک سطح هستند! بلکه همه عادل هستند یعنی آنکه: در روایت و نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچکدام دروغ نمی گویند، برای همین گفته می شود: صحابه همگی عادل هستند.

برای توضیحات بیشتر در خصوص اختلاف فضایل صحابه به فتوای (۵۷۲۹) مراجعه کنید.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

آیا قاتل عمار بن یاسر رضی الله عنه جزو صحابه بود؟

شماره فتوی ۶۸۵۳

پرسش:

بنده سوالی داشتم که روافض بر این هستند که ابی غادیه قاتل عمار بن یاسر است و عمار بن یاسر کسی است که پیامبر فرمودند کشنده و غنیمت گیرند او در اتش است.

آیا ابی غادیه از کسانی بود که با پیامبر در بیعت الرضوان بیعت کرد و الله فرموده است که ما از انها راضی هستیم و آیا ابی غادیه جهنمی میشود بخاطر اینکه قاتل عمار بن یاسر است؟ میشود مرا از شبهه رهای دهید که چطور الله از او راضی است و طبق حدیث پیامبر او جهنمی میشود..

پاسخ:

الحمدلله،

ابوغادیه قاتل عمار رضی الله عنه بود، و پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد قاتل عمار فرموده بودند: «قاتل عمار و کسی که سلب او را می‌برد در آتش جهنم هست» السلسلة الصحیحة۱۸/۵-۱۹.

اما سوال اینجاست: آیا ابوغادیه صحابی بوده یا خیر؟ و اگر ثابت شود که جزو صحابی بوده، آیا او در بیعت رضوان حضور داشته است؟

پاسخ اینست که: علما در صحابی بودن او متفق نیستند! یعنی بعضی از علما او را اصلا صحابی نمی دانند ولی بعضی او را جزو صحابه دانسته اند. اما حتی اگر بپذیریم که او صحابی بوده، با این وجود باز ثابت نشده است که او در بیعت رضوان حضور داشته است.

بنابراین کسانی که ادعا می کنند او در بیعت رضوان حضور داشته، اولا باید ثابت کنند که او صحابی بوده، ثانیا باید دلیل قاطع و صحیح بیاورند که او نیز در بیعت رضوان حضور داشته است و تنها با سخن و ادعا چیزی ثابت نمی شود، چرا که تمامی صحابه، جزو اصحاب بیعت رضوان نبودند، و افرادی بودند که بعد از آن بیعت و پس از فتح مکه اسلام آوردند و جزو صحابه هم قلمداد می شوند.

و اصلا با استناد به همین آیه ای که در مورد خشنودی خداوند از اصحاب بیعت رضوان نازل شده، می توان پی برد که ابوغادیه جزو اصحاب رضوان نبوده، زیرا خداوند متعال به کسانی که مستحق آتش جهنم شوند، چنین وعده ای نمی دهد، چنانکه خداوند متعال در مورد اصحاب بیعت رضوان می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ». (فتح ۱۸).

یعنی: «به تحقیق خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند راضی شد».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ أَحَدٌ الَّذِينَ بَايَعُوا تَحْتَهَا». صحیح مسلم (۲۴۹۶).

یعنی: «هیچیک از کسانی که زیر درخت بیعت نمودند ان شاء الله داخل آتش نمی شوند».

پس کسانی که در بیعت رضوان بودند، هرگز مرتکب عملی نمی شوند که آنها را مشمول غضب الهی و آتش جهنم کند. و این نشانه ای بر اینست که ابوغادیه جزو اصحاب رضوان نبوده – البته اگر بپذیریم که ابوغادیه واقعا صحابی بوده است – چرا که خدای متعال آگاه و عالم به آینده اصحاب رضوان بوده و می دانسته که آن بزرگواران هرگز مرتکب عملی نخواهند شد که مستحق آتش جهنم شوند، هرچند که شاید خطا و اشتباه کنند، ولی هرخطا و اشتباهی موجب آتش جهنم نیست، و خداوند متعال فرموده که حسنات، سیئات را پاک می کند.

ابن عبدالبر در بیان شرح حال ابوغادیه میگوید: «در مورد نام وی اختلاف وجود دارد. به قولی یسار بن سبع و به قولی یسار بن أزهر است و در قولی نام وی را مسلم بیان کردهاند». الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، شماره۳۰۸۹.

امام ابن کثیر میگوید: «روشن است که در نبرد صفین عمار در سپاه علی بود و یاران معاویه از اهالی شام او را کشتند و کسی که اقدام به قتل او کرد مردی بود که ابوغادیه نام داشت که از افراد کم خرد و به قولی صحابی بوده است». البدایة و النهایة۲۲۰/۶.

ابن حجر میگوید: « حضور صحابه در آن جنگها بهاین دلیل بوده که تأویلی داشته‌اند و مجتهد مخطئ اجر و ثواب دارد و اگر چنین خصوصیتی در مورد مجتهدان عادی مردم ثابت شود ثبوت آن در مورد صحابه اولی می‌باشد. الإصابة۲۶۰/۷.

علامه البانی در تعلیقی بر قول ابن حجر میگوید: «این سخن درست است، لکن تطبیق آن بر همه افراد آن گروه مشکل است، زیرا در این صورت تناقض قاعده مذکور با حدیث: «قاتل عمار و کسی که سلب او را می‌برد در آتش جهنم هستند» لازم می‌آید، زیرا نمیتوان گفت که ابوغادیه قاتل عمار، مأجور است بهاین دلیل که وی عمار را از روی اجتهاد کشته است، زیرا رسول خدا میفرماید: «قاتل عمار در آتش جهنم است». پس درست این است که گفته شود: قاعده (مذکور) صحیح است مگر در مورد آنچه که دلیل قاطع و یقینی بر خلاف آن دلالت کند و اگر دلیلی قاطع در مورد مواردی وجود داشت استثنا می‌شود، آنچنان که در این مورد وضعیت چنین است و این بهتر از زدن و ابطال حدیث صحیح با آن می‌باشد. السلسلة الصحیحة۱۸/۵-۱۹.

اما به هرحال فراموش نکنیم که :

اولا: هیچیک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم معصوم نبوده اند، و ممکن بوده که دچار خطا و اشتباه و گناه شوند.

دوما: اگر کسی مسلمانی را به قتل برساند؛ او کافر نمی شود، یعنی قتل کردن موجب کفر نیست، ولی گناه کبیره است، و خداوند متعال خودش در قرآن کریم وعده داده که در قیامت هرگناهی را بجز کفر و شرک می بخشم، چنانکه می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء» (نساء ۴۸)

یعنی: خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! ولی پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می‌بخشد.

بنابراین اگر کسی مرتکب قتلی شود، اگر بخاطر قتلش داخل جهنم گردد، باز برای همیشه در جهنم ماندگار نخواهد شد و بر طبق آیه فوق، بالاخره از آتش رهایی می یابد – البته بشرطیکه او مومن موحد باشد. پس به همان ترتیب اگر ابوغادیه مرتکب قتل شده، اولا او بخاطر این قتل کافر نمی وشد، و این دلیل نمی شود که آن قاتل برای همیشه – مانند کفار – در جهنم خواهد افتاد! دوما: چه بسا خداوند متعال سرانجام وی را از آتش جهنم بیرون آورد و به بهشت خود داخل گرداند، چنانکه در صحیحین از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید:

« يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ شَعِيرَةٍ مِنْ خَيْرٍ وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ». بخاری (۴۴) ، و مسلم (۱۹۲).

یعنی: «هرکس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه یک دانه جو ایمان در دل او باشد، بالاخره (روزی) از دوزخ بیرون آورده می شود. و هر کس که لا اله الا الله را بر زبان آورد و به اندازه یک دانه گندم ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده میشود. و هر کس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه ذره ای ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می شود».

و یک مسلمان مومن می تواند سهوا یا عمدا مرتکب قتل شود، زیرا معصوم نیست، اما او بخاطر قتلش مجازات می شود و داخل دوزخ می گردد، ولی چون مومن است و ایمان دارد، خداوند متعال بالاخره وی را از جهنم خارج می سازد و به بهشت داخل می گرداند، و ابوغادیه هم از این قانون الهی مستثنی نیست، و این افراط مذهب خوارج در قدیم و جدید است که مرتکبین گناهان کبیره را تکفیر می کنند و آنها را از امت اسلام خارج می گردانند و خونشان را حلال می دانند و معتقدند که در روز قیامت برای همیشه در آتش ماندگارند. به فتوای (۴۲۹۶) مراجعه کنید.

امام ذهبی میگوید: «رافضیها ابن ملجم (قاتل علی رضی الله عنه) را در آخرت شقی ترین انسان می‌دانند، اما ما اهل سنت او را از کسانی می‌دانیم که رجای آتش برای او داریم و جایز می‌دانیم که خداوند از او درگذرد و به مانند خوارج و روافض اعتقاد نداریم و در حکم قاتل عثمان، زبیر، طلحه، سعید بن جبیر، عمار، خارجه و حسین است. از همه این افراد- یعنی قاتلان این افراد- برائت می‌جوییم و به خاطر رضای خدا نسبت به آنان بغض و خشم داریم و امر آنان را به خدا وامی‌گذاریم». تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدین، ص۶۵۴.

پیشنهاد می شود برای آنکه بطور مفصل به قضیه قتل عمار رضی الله عنه و قاتل او دست یابید، کتاب « علی بن ابی طالب رضی الله عنه – بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه چهارم» را از سایت نوار اسلام دانلود کرده و به صفحات (۹۳۵-۹۲۶) مراجعه کنید.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

نظام حکومتی در اسلام

مؤلف: دکتور رشدی علیان
مترجم: عبدالله خاموش هروی

اسلام با داشتن یک نظام فراگیر و عمومی بر سایر ادیان آسمانی امتیاز دارد.

اسلام برای ملت خاصی نیامده، بلکه به عنوان رحمت برای همة بشریت علی‌رغم اختلاف نژاد و ملل و رنگ و پوست آنان آمده است.

خداوند می‌فرماید: { وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلا کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ (۲۸) } [سَبأ: ۲۸].

«و نفرستادیم ترا، مگر مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای برای همه مردم».

همچنان می‌فرماید: { وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ (۱۰۷) } [الأنبیاء: ۱۰۷].

«و نفرستادیم ترا، مگر رحمتی برای جهانیان».

از اینرو احکام و قوانین آن عمومی و شامل تمام بخش‌ها و شئون زندگی است که تنها به توضیح عقیدة صحیح اکتفا نکرده، و یا هم فقط به بیان نظام اخلاقی نمونه‌ای که جامعة بشری برآن متکی می‌شود نپرداخته، بلکه با توجه به همة جوانب، قانون عادلانه و جاودانه‌ای را برای بشریت به ارمغان آورده است. قانونی که در همه حال بر انسان، و اعمال و معاملات او حکومت می‌کند، چه در مسائل فردی و روابط خانوادگی، و چه در پیوند او با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، و چه در ارتباط کشور او با کشورهای دیگر([۱]).

روشن است که چنین قانونی، ضرورتاً مطالبی را با خود آورده که پایداری دولتی را با اصولی درست و مبادیی معقول و کافی و براساس نیازهای هر امت یا هر ملت، در هر وقت و زمان و در هر جای متضمین می‌نماید.

شواهد بر این امر:

۱- آنچه در قرآنکریم در مورد امر به شوری آمده { وَشَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ } [آل عمران: ۱۵۹]. «و با ایشان در کارها مشورت کن».

{ وَأَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ } [شوری: ۳۸]. « و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است».

{ وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵) } [المائدة: ۴۵]. «و در مورد حکم به ما انزل الله، و آن که حکم نکند به آنچه خداوند فرو فرستاده پس آنان ستمکارانند».

(ب) آنچه در سنت نبوی آمده از الفاظی مثل امیر و امام، و حقوقی که ایشان دارند و مسئولیت‌ها و تکالیفی که بر دوش ایشان است.

«لاَ یَحِلُّ لِثَلاَثَةٍ یَکُونُونَ بِفَلاَةٍ مِنَ الأَرْضِ إِلاَّ أَمَّرُوا عَلَیْهِمْ أَحَدَهُمْ» «روا نیست برای سه فرد که در بیابانی باشند، مگر این که باید یکی را بر خود امیر نمایند».

«تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِینَ وَإِمَامَهُمْ» «این که با جماعت مسلمین و امام‌شان همراه باشی».

«الإِمَامُ الَّذِی عَلَی النَّاسِ رَاعٍ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ» و امام که بر مردم زعامت دارد شبان است و او مسئول رعیت خویش است».

(ج) : همه قواعد و احکامی که در مورد نظام حکومتی، در آراء فقها وجود دارد که متکی بر نصوص کتاب و سنت است، و نصوص و آراء دیگری که در این بحث ذکر خواهد شد، همه دال بر این است که اسلام از نظام و تشکیلات حکومتی ویژه‌ای برخوردار است([۲]).

دکتر محمد یوسف موسی می‌گوید: «اسلام نه تنها اندیشه‌های ویژه‌ای دارد، بلکه دین و دولت است. از اینرو تعیین رئیسی برای دولت واجب است که حکمروای آن باشد و مطابق اصول و مبادیی که در قرآن و سنت آمده امور حکومت و سیاست و ادارة کشور را به پیش برد([۳]).

استاد شهید عبدالقادر عوده رحمه الله می‌گوید: «شریعت اسلامی وظیفة زمامدار را با بیانی صریح تذکر داده و حقوق و مسئولیت‌های او را با دقت تعیین نموده است».

از این رو وظیفة زمامدار در شریعت اسلامی این است که در نگهبانی دین و سیاست دنیا، به عنوان جانشین و خلیفة رسول اکرم صلی الله علیه و سلم انجام وظیفه نماید([۴]).

عدة زیادی از مستشرقین هم به این حقیقت اعتراف کرده اند که اینک نمونه‌ای از سخنان‌شان در اینجا نقل می‌شود([۵]).

استاد نل لینو می‌گوید: «محمد صلی الله علیه و سلم در یک زمان دین و دولت تأسیس نمود که مرزهای آن در طول زندگی اش باهم هماهنگ بود».

استاد شاخت می‌گوید: «اسلام علاوه بر این که به مسائل دینی اهتمام می‌ورزد، نظریات سیاسی و قانونی را هم عرضه می‌دارد، و خلاصة سخن این که اسلام نظام فرهنگی کاملی است که دین و دولت را باهم شامل می‌شود».

استاد ستروتمان می‌گوید: «اسلام پدیده‌ای است دینی و سیاسی، زیرا که مؤسس آن پیامبر بود، او حکمروای نمونه‌ای بود که از روش‌های حکومتی، اطلاع کامل داشت».

استاد توماس ارنولد می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و سلم رئیس دین و رئیس دولت بود».

استاد جب می‌گوید: «اسلام تنها شامل عقائد دینی فردی نبود، بلکه جامعة مستقلی را به وجود آورد که روش حکومتی معینی داشت، و دارای قوانین و تشکیلات ویژه‌ای بود».

استاد فتروجرالد می‌گوید «که اسلام فقط دین نیست، بلکه تشکیلاتی است سیاسی، و برخلاف آنچه در روزگار اخیر روی داده که عده‌ای از مسلمین که خود را متجدد و روشنفکر می‌نامند، تلاش می‌کنند که بین این دو بخش - دین و سیاست - جدایی قائل شوند، در صورتی که باید گفت که مبنای اندیشة اسلامی بر این اصل متکی است که این دو بخش لازم و ملزوم یکدیگرند، چنانکه جدایی یکی از دیگری ممکن نیست».

زیرنویسها:

([۱])- به کتاب نظام الحکم فی الاسلام د. محمد یوسف ص ۱۵ - ۱۶ مراجعه نمائید.

([۲])- به کتاب اصول الدعوة. د - عبدالکریم زیدان ص ۱۵۲ مراجعه شود.

([۳])- نظام الحکم فی الاسلام ص ۱۸.

([۴])- التشریع الجنائی فی الاسلام ج ۱ ص ۴۳.

([۵])- نقل از کتاب النظریات السیاسة الاسلامیة. د - محمد ضیاء الدین الریس ص ۱۷ و ۱۸.

از کتاب: خلافت اسلامی، مؤلف: دکتور رشدی علیان، مترجم: عبدالله خاموش هروی

تبرک جستن از قبور و اماکن

مؤلف: احمد فرهادی

متن برگه:

صحابه کرام صلی الله علیه و سلم و امامان اهل سنت از قبور و اماکن متبرکه تبرک جسته‌اند:

الف ـ امام احمد ابن حنبل و حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و سعید بن المسیب به جای نشستن پیامبر صلی الله علیه و سلم روی منبر دست کشیده‌اند و برای تبرک به بدن خود مالیده‌اند. [منابع: ابن تیمیه در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم ،صفحة ۳۶۷ و ....]

ب ـ امام احمد بن حنبل در کتاب البدایة والنهایة (۸/۲) می‌فرماید: بوسیدن قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و سلم و منبر شریف ایشان برای تبرک پسندیده است.

ج ـ { اذْهَبُواْ بِقَمِیصِی هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً وَأْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ } یوسف ۹۳ « (یوسف گفت:) این پیراهن من را با خود (به کنعان) ببرید و آن را بر چهره او (پدرم) بیندازید تا (دوباره) بینا گردد و همه‌ی خانواده خود را به نزد من بیاورید.»

در سوره یوسف آیه ۹۳ حق تعالی باعث شفای بینایی از دست رفته حضرت یعقوب علیه السلام را پیراهن حضرت یوسف علیه السلام که متبرک است، بیان می‌فرماید.

جواب:

قبل از شروع کلام می‌خواهیم بدانیم که کدامیک از اصحاب رضی الله عنهم چنین کرده است و کدامین ائمه، از قبور (به قول شما متبرکه) تبرک جسته‌اند؟ این سؤال را مطرح کردم تا بدانید هیچ احدی از اصحاب رضی الله عنهم و ائمه اهل سنت از قبور تبرک نجسته‌اند و بلکه فقط چند فعلی نسبت به منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم انجام داده‌اند که آنها را تشریح خواهیم کرد. اما از هیچ قبر و مقبره‌ای تبرک نجسته‌اند و هیچ قبری را متبرک ندانسته‌اند و در ادامه، وصف اعمال صحابه رضی الله عنهم و ائمه را نقل خواهیم نمود.

اما قبل از آن، کلمه برکت و مدلولات آن را شرح می‌دهیم. «برکه» از تبرک باب تفعل می‌باشد که به معنای کثرت و فراوانی خیر است و از برکه گرفته شده است، جایی که آب در آن فراوان و ثابت است، پس برکت و طلب برکت یعنی طلب خیر فراوان، اما حال برکت از کجا و چگونه حاصل می‌شود؟ آیا از سنگها و درختان و قبور برکت حاصل می‌شود یا نه! بلکه برکت فقط از طرف خداوند جل جلاله جاری می‌گردد.

بله، برکت فقط از خداوند جل جلاله است که آن را به وسیله اسباب بر مخلوقات عطا می‌کند و طلب برکت از دو امر خارج نیست:

اول ـ تبرک به وسیله یک امر شرعی، برای مثال بوسیله قرآن که خداوند می‌فرماید: {کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ مُبَارَکٌ} ص ۲۹

« (این قرآن) کتاب پر خیر و برکتی است و آن را به سوی تو فرو فرستاده‌ایم.»

و از برکات این قرآن فتوحی حاصل می‌شود و امتهای مشرک فراوانی از بین رفته و مسلمانان به حکومت می‌رسند و از دیگر برکتهایش این است که خواندن یک حرفش ۱۰ حسنه محسوب می‌شود، بدین طریق نیز برکت فراوانی از طرف خداوند جل جلاله برای مخلوقات به سبب قرآن حاصل می‌شود.

دوم ـ طلب برکت از امور حَسَن، مانند تعلیم، دعا و ... مثلاً کسی که علمش را نشر می‌دهد و مردم را به این دعوت می‌دهد، زکات علم خویش را می‌پردازد، به سبب نشر این علم، خداوند جل جلاله برکتی در علم او و به وسیله دعا، خداوند جل جلاله برکتی در علم و عمر و... شخص قرار می‌دهد. بدین سان متوجه می‌شویم که برکت نیز فقط از طرف خداوند حاصل می‌شود و خداوند جل جلاله آن را در اسبابی که خود روشن نموده، ایجاد کرده و سبب رساندن برکت به مخلوقات می‌کند، و تمامی این امور بدان خاطر است که اعتقاد مسلمان موحد به توحید یگانه شود، یعنی اینکه بداند تنها خداوند جل جلاله است که نفع می‌رساند و ضرر را دفع می‌کند و هم اوست ضار و نافع. و غیر از او کسی در رساندن خیر و شر به مخلوقات دخل و تصرفی ندارد. پس:

اولاً : برکت را فقط خداوند جل جلاله می‌دهد و سنگها و درختان و صالحان و انبیاء و اولیاء و ملائکه و... صاحب برکت نیستند.

ثانیاً : خداوند جل جلاله مکان نزول برکت را روشن نموده است، همانند برکتی که در قرآن، تعلیم، دعا و... قرار داده است و خداوند جل جلاله مقرر کرده است که قبور و درختان و سنگها و... صاحب هیچ برکتی نیستند. یعنی اینکه حتی محل نزول برکت خداوند جل جلاله نیستند و این را در دلایل آتی شرح داده و اثبات خواهیم کرد. اما برخی برکات موهوم و باطله وجود دارند، مثل آنکه دجال صفتان مبلغ آن هستند: که فلان مرده یا ولی برکت بر شما می‌فرستد و در زندگی و ثمرتان تأثیر خواهد گذاشت و بدین طریق خوف و رجایی نسبت به نفع و ضرر رسانی این شیوخ و مقابر در دل مردم قرار می‌گیرد تا آنجا که این قبور و زیارتگاهها و درختان و سنگها را ضار و نافع می‌دانند و شریکی برای خداوند جل جلاله قائل می‌شوند، اما این برکات، باطل هستند و تأثیری ندارند.

چگونه برکات باطله و صحیح را در نزد افراد و اولیاء تشخیص دهیم؟

شناخت برکات از اولیاء بوسیله‌ی شناخت آن شخص حاصل می‌شود، اگر شخص، از اولیاء متقین و تابع سنت باشد و از بدعت دوری گزیند خداوند جل جلاله او را سببی برای رساندن برکت به مردم می‌کند. همانند شیخ الإسلام ابن تیمیه که خداوند جل جلاله در حال حیات او به سبب وی، برکات فراوانی را به مردم رساند و با مردن ایشان نیز تألیفات و علومشان موجب برکت در علم مسلمین شد. اما اکثر شیوخ امروزی بویی از علم و دین نبرده‌اند و کارشان جدل و حیله و نیرنگ و شعبده‌بازی و سحر است و قلوبشان به جای ذکر قرآن و سنت، محل هوی و بدعت شده است و افعالشان مخالف دین است، اینان نه تنها صاحب برکت نبوده، بلکه سببی برای برکت صحیح از طرف خداوند جل جلاله نیستند و برکتشان موهوم است و شیطان یاور آنها می‌باشد. اما درختان نیز صاحب و محل نزول برکت نیستند. برای مثال درخت بیعةالرضوان که محل آن همه فتح و نصرت بود، زمانی که مردم داشتند به چنین عقیده‌ای می‌رسیدند که این درخت مبارک است و با درختان دیگر تفاوتی دارد، امیرالمومنین عمر ابن خطاب رضی الله عنه امر کرد تا این درخت را قطع نمایند و این از بزرگترین حسناتش (در نظر ائمه و علمای مسلمین) است. این اعتقاد عمر ابن خطاب رضی الله است به مکانی که شما آن را متبرکه می‌پندارید. سنگها نیز محل نزول برکت نیستند حتی آن تخته سنگی که در بیت‌المقدس است، و همچنین حجرالاسود که متبرک نیست، بلکه فقط برای تعبد آن را مسح نموده و می‌بوسند و پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحابش، اعتقادی به برکت‌دار بودنش ندارند و اما عمر رضی الله عنه هنگامی که سنگ (حجر الاسود) را می‌بوسید می‌گفت: یقین دارم که تو تکه سنگی هستی و هیچ ضرر و نفعی نخواهی داشت و اگر شاهد این نبودم که پیامبر صلی الله علیه و سلم تو را می‌بوسید، هیچگاه تو را نمی‌بوسیدم. پس بوسیدن فقط برای حجرالاسود، آن هم تعبد و اتباع پیامبر صلی الله علیه و سلم است و هیچ سنگی در دنیا نیز چنین حالی ندارد و این سنگ نیز به فضل شرع به این مکانت رسیده و گرنه هیچ سنگی و هیچ مکانی موجود نیست که محل برکت یا قابلیت مسح و... را چه از لحاظ برکتی و چه تعبدی داشته باشد، و همچنین خانه‌ها، قبه‌ها، حجره‌ها، حتی حجره پیامبر صلی الله علیه و سلم بخاطر تبرک لمس نمی‌شود.[المجموع الفرید فی شرح کتاب التوحید باب تبرک بالشجر و حجر و نحوهما ص ۲۷۹.]أَفَرَأَیْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّی(نجم ۱۹-۲۶] .

این آیات در اثبات عقیده‌ی مؤمنان و رد عقیده‌ی مشرکان است، خداوند جل جلاله در این آیه به مشرکان می‌فرماید که آیا این سه بت (لات،منات، عزی) سود و ضرری برای شما دارند؟ { أَفَرَأَیْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّی} آیا به شما نفع می‌رسانند؟ آیا ضرری از شما دفع می‌کنند؟ آیا رزقی برای شما جلب می‌کنند؟ آنها جوابی برای گفتن ندارند چرا که در بدر و دیگر غزوات نفعی نداشتند و نتوانستند شکستهایی را که خداوند جل جلاله نصیب کفار کرده بود، دفع کنند و .... تا بدانجا که در شرح کلمه‌ی لات آمده که: لات بتی در طائف و در بنی ثقیف بود و در تفسیر لات دو قول از اهل علم وجود دارد:

اول: اینکه کلمه‌ی لات را مخفف بخوانیم که اسم سنگی صاف و نرم و بزرگ بود که طرح و نقشهایی بر آن وجود داشت و مشرکان از آن برکت می‌طلبیدند و قضاء حاجتشان را می‌خواستند، و می‌خواستند سختیها را برایشان راحت نماید.

دوم: لات را با تشدید تلفظ نماییم که اسم فاعل است، و در اصل او مردی صالح بود که حاجیان را شراب و طعام می‌داد و می‌خواست خود را به خداوند نزدیک کند، هنگامی که فوت کرد، مردم دور قبورش معتکف شدند و از آن برکت می‌جستند، همان گونه که قوم نوح در مورد صالحان خود چنین کردند و فریب شیطان را خوردند. و این نوع غلو و زیاده‌روی در صالحین از قدیم‌الایام موجود بوده و هماکنون به وفور یافت می‌شود. پس این آیات، منع تبرک به احجار و قبور را اثبات می نمایند.

اما عزی بتی برای اهل مکه بود که از سه درخت صمغ‌دار ساخته شده بود و بنایی در کنارش قرار داشت که پردهای بر روی آن قرار داشت و اهل مکه و قریش آن را عبادت می‌کردند، تا بدانجا که در روز احد، ابوسفیان ندا سر داد: ما عزی را داریم و شما عزی ندارید و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود جوابش را بدهید: و بگویید الله مولای ماست و شما مولایی ندارید. اما پیامبر صلی الله علیه و سلم روز فتح مکه، خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور کرد تا آن را منهدم کند و درختان را قطع کند، خالد رضی الله عنه این کار را انجام داد هنگامی که برگشت پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: چیزی را انجام ندادی، خالد دوباره برگشت و در آنجا زنی سیاهپوش بود که زاری می‌کرد او را کشت. هنگامی که او را کشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم برگشت، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود که «تلک العزی: آن عزی بود».

اما منات بتی نزدیک مدینه بود که مردم مدینه در آنجا به حالت احرام در می‌آمدند، تا به کعبه برسند اما هنگام فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و سلم ، علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را مأمور انهدام آن نمود و... این آیه بر بطلان تبرک درختان و سنگها و ... اشاره دارد، و از این دلایل ثابت می‌شود که اگر کسی به قبور یا سنگی یا درختی متبرک شود و از آن تبرک بجوید و معتقد باشد که غیر از خداوند جل جلاله نیز موجبات ضرر و نفع می‌شود یا نه به وسیله عبادتی (مانند سجده بردن، ذبح و نحر ...) به وی نزدیک شود او همانند عبداللات و عبدالعزی است و فرقی بین قبور و احجار وجود ندارد (براساس تفسیر دوم). کسانی که امروز قبور را پرستش می‌کنند، همان لات را می‌پرستند. قرآن در این مورد واضح است، اما احتیاج به تدبیر است و (مدبر در آیات قرآن به آن نتیجه می‌رسد) و بدین طریق باید عقاید و عبادات فاسد و خرافی را دور انداخت و به (توحید) در زیر چراغ کتاب و سنت بازگشت. [مجموع الفرید با کمی اختصار ص ۲۶۲ باب تبرک به شجر و ...]

دلیل دیگر: ابی واقد اللیثی می‌گوید: که با پیامبر صلی الله علیه و سلم به طرف حنین بیرون رفتیم و تازه از کفر به اسلام هدایت شده بودیم، مشرکان درخت سدری داشتند که نزد آن اقامت کرده و سلاحهای خود را بدان آویزان می‌کردند که به آن ذات انواط می‌گفتند، هنگامی که از کنار آن (ذات انواط) گذشتیم، گفتیم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای ما ذات انواطی قرار ده که همانند ذات انواط آنان باشد، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود :« الله اکبر، انها السنن، قلتم، والذی نفسی بیده، کما قالت بنی اسرائیل لموسی: {اجعل لنا إلها کما لهم ءالهه قال إنکم قوم تجهلون} اعراف۱۳۸ لترکبن سنن من کان قبلکم».

«الله اکبر، براستی این سنت خداوند است، سوگند به آنکس که جانم در دست اوست آنچه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند ، شما نیز گفتید. بنی اسرائیل گفتند: ای موسی برایمان خدایی را قرار بده همانطور که آن قوم خدایی دارند موسی گفت: براستی شما قومی جاهل هستید. شما نیز بر سنن امتهای قبل از خود می‌روید.» [(مسند احمد ۲۱۸/۵) (ترمذی أبواب الفتن باب ما جاء لترکبن سنن من کان قبلکم ۳۴۳/۶) (و صحیح ابن حبان ۱۸۳۵) و ....]

قول:«یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط»یعنی اینکه درختی برای ما قرار ده تا سلاحمان را بر آن آویخته و نزد آن جهت رسیدن به برکت بنشینیم، و واکنش و جواب صریح پیامبر صلی الله علیه و سلم مبین تمامی امور است که این کار را شرک می‌داند و تنها عذر به جهل آن دسته از اصحاب مانع کافر شدنشان می‌شود، اما قبرپرستان می‌گویند این شرک نیست، بلکه توسل است و محبت به اولیاء و صالحین است، اما باید بگوییم که اولیاء به این عمل راضی نیستند که قبورشان ذات انواط و لات و عزی و ... شود. کما اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید و دعا می‌کند که: «پروردگارا قبر من را بت قرار مده، چرا که غضب خداوند بر قومی که قبور انبیاء خود را به سجده گرفته بودند، شدید شد.»

درنتیجه: معانی اثبات می‌کنند که این نوع اظهار محبت و اظهار شراکت صالحین و وفاء به حقوقشان و ... همگی همان شرک حقیقی‌اند، یعنی همان تبرک به درختان و قبر و ... می‌باشد. اگر چه فاعل این افعال اسم این افعال را تغییر دهد. چونکه (الأسماء لایتغیر الحقائق: أسماء حقیقت امور را عوض نمی‌کنند.)[المجموع الفرید شرح کتاب التوحید، باب من تبرک بشجره أو جمرة ص ۲۷۰.]

اما ناگفته نماند که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و سلم موهای پیامبر صلی الله علیه و سلم ، آب باقی مانده از وضویش و ناخنهایش و ... همگی برکت داشتند و اصحاب از آن بهره می‌بردند، اما این فقط مخصوص به پیامبر صلی الله علیه و سلم بود، و سایر افراد چنین حق و برکتی را شامل نمی‌شوند، کما اینکه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و ... رضی الله عنهم از بزرگترین اولیاءاند و هیچ کس از افراد بشر بعد از انبیاء به آنها نمی‌رسد اما نه اصحاب و نه تابعین با این ائمه چنان نکرده‌اند که با پیامبر صلی الله علیه و سلم صورت می‌گرفت.

اما رد شبهات وارده :

به این نتیجه رسیدیم که حقیقت تبرک چیست؟ و آیا قبور و چوبها و درختان و ..... برکت دارند یا نه؟ اما برای اینکه روشن نمائیم که عقیده‌ی اصحاب رضی الله عنهم و ائمه بر این امور یاد شده چیست، پاسخ شبهات را می‌دهیم:

ابن تیمیه در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم[دارالحدیث ،تحقیق عصام الدین الصبابطی،ص ۳۱۳]حکم مکروه بودن بوسیدن قبور را بیان می‌دارد و پس از آن روایتی بدین ترتیب روایت می‌کند: که ابوبکر الاثرم می‌گوید: از ابی عبدالله (احمد بن حنبل) در مورد لمس و مسح منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسیدم: اما او این کار را انکار کرد و گفت چنین کاری را نمی‌شناسم و در مورد منبر از او پرسیدم که در آنجاست که به قول ابن عمر و سعید بن المسیب اشاره شده است که آنرا مسح می‌نمودند (اما فقط منبر و نشیمنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم نه قبرش) تنها به خاطر همین فعل ابن عمر، امام احمد اجازه لمس منبر و نشیمنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم را داده آن هم نه به منظور تبرک و هیچ چیز دیگری. اما امام مالک حتی دست زدن (مسح منبر) را نیز مکروه می‌داند کما اینکه مسح قبر را مکروه می‌داند. آنهم به دلیل اینکه نمی‌خواهند، قبر پیامبر صلی الله علیه و سلم به مسجد گرفته شود «لا تتخذوا قبری عیداً» «قبر من را عید (محل تجمع) قرار ندهید.»

و بوسیدن آنرا به کلی منع می‌کنند. به هر حال می‌بینیم که به هیچ وجه رأی ائمه بر بوسیدن و تبرک قبور و اماکن (به قول مؤلف) متبرکه نیست بلکه کاملاً مخالف آن است، تنها جواز مسح منبر و نشیمنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم از طرف امام احمد و سعید بن مسیب و ابن عمر رضی الله عنهم آن هم بغیر تبرک داده شده است که از طرف ائمه مورد مخالفت قرار گرفته است. و این هم تنها مخصوص به منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم است. اما همانگونه که امام ابن تیمیه می‌فرماید: امروز منبر سوخته است و نشیمنگاه هم باقی نمانده است و تنها چیزی که از منبر باقی مانده است، تکه‌ای از چوب کوچکی است، پس این حکم (مسح منبر و نشیمنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم) نیز خود به خود ملغی است.

اما بخش آخر و داستان حضرت یوسف علیه السلام: حقیقتاً نمی‌دانم که هدف مؤلف چیست؟ آیا می‌خواهد پیراهن یوسف علیه السلام را با چه چیزی قیاس کند؟؟؟ با پیراهن شیوخ امروزی؟؟؟ این آیه را می‌توانید در تفسیر ابن کثیر بنگرید و ببینید که هیچ بحثی از تبرک، مبارک بودن پیراهن و غیر آن نیست و تفسیری ساده از این آیه است چرا که این کار معجزه است، معجزه هم مخصوص انبیاء است و این معجزه هم ربطی به برکت قبور و اماکن (به قول مؤلف) متبرکه ندارد. در حقیقت هیچ رابطه‌ای بین این دو بحث وجود ندارد تا شرحش دهیم.

از کتاب: بیان چند حقیقت (ردی بر تحریفاتی از اهل تصوف)، مؤلف: احمد فرهادی

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

حکم معاشرت و مدارا با ظالمان و کفار برای دفع زیان و جلب منفعت

شماره فتوی ۶۹۵۹

خدای متعال در سوره هود مومنان را خطاب قرار داده و می فرماید: «وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ» (هود ۱۱۳).

ترجمه و تفسیر: و به ظالمان و ستمکاران گرایش پیدا نکنید، زیرا وقتی که به سوی آنان گرایش پیدا کنید و در ستمشان با آنان موافقت نمایید و یا به ستمی که آنان روا می دارند خشنود شوید، آتش دوزخ به شما خواهد رسید. جز خدا دوستان و سرپرستانی ندارید که شما را از عذاب خدا نجات بدهند، و چیزی از پاداش خدا را برای شما فراهم نمی کنند. و عذاب را آنگاه که فرا رسد از شما دور نمی کنند.

بعضی از مفسرین گفته اند که منظور از گرایش، یعنی گرایش به مشرکین، ولی بعضی گفته اند که عام است یعنی هم ظالمین مسلمان و هم مشرک و کافر را در بر می گیرد.

و گفته اند که: در این آیه از گرایش به ستمگران که در زمین از سلطه و قدرت برخوردارند نهی شده است، و منظور از «رکون» (وَلاَ تَرْكَنُواْ) گرایش و پیوستن به ستم ستمگر، و همسویی و یاری رسانیدن و مشارکت با ظلم و ستم او و راضی شدن به ستمی است که انجام می دهد، که اگر کسی چنین کند به عذاب جهنم دچار خواهد شد و این سزای کسی است که با ظالمین در ظلمشان معاونت و گرایش و مشارکت می کند. اما گاهی موقعیتهایی پیش می آید که انسان مسلمان، ضعیف و ناتوان می شود و موقعیتی بر وی عارض می شود که جز از طریق آمیختن و معاشرت با او (ظالم)، قدرت دفع ضرر را ندارد و در این مواقع، شریعت به او رخصت داده است تا از باب دفع ضرر و زیان (درء مفسده و جلب مصلحت) – برای خود یا جامعه مسلمین – و بدست آوردن منافع برای مسلمین، با آن ظالم معاشرت کند که البته به آن میزان که مقصد حاصل می شود و حق تجاوز از رخصت را ندارد، که طبیعتا در چنین حالتی که از روی اکراه و اضطرار است، همسویی قلبی با ظالم درکار نیست، و بدون شک افضل و اولی آنیست که از باب تقوا بکلی از او دوری کند مگر نه اینکه: «أَلَيْسَ اللّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ». (زمر ۳۶). «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟».

البته اگر حاکمی مسلمان باشد ولی مرتکب ظلم و ستم بر مردم شود، بر تک تک مسلمانان واجب است که در طاعت خدا و در اجرای احکام شرعی از او اطاعت کنند، چرا که اطاعت از ولی امر واجب است، مگر در معصیت خدا که جایز نیست.

مراجعه کنید به:

تیسیر الکریم الرحمن؛ عبدالرحمن سعدی
فتح القدیر امام شوکانی
تفسیر نیشابوری

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

گوشه‌گیری، دل از دنیا کندن و ازدواج نکردن

از مهم‌ترین چیزهایی که مسیحی‌ها آن را در راه و روش خود بوجود آورده‌اند گوشه‌گیری و دل از دنیا کندن و ازدواج نکردن است، راستی منظور و هدفشان از ایجاد این روشها چیست؟ شما چگونه فکر می‌کنید؟

زمانی که به فرهنگ لغت مراجعه کنیم در می‌یابیم که اصل رهبانیت از ریشه و کلمه‌ی رَهَبَ به معنی ترسید است و الترهیب به معنی عبادت کردن است[۱] و راهب به کسی می‌گویند که در دیر (صومعة) خود مشغول عبادت است و به یک رهبانِ مسیحی تبدیل شده است.[۲]

اصل اَلتَّبَتُّلْ به معنی قطع شدن است، و تبتل قطع شدن و دست کشیدن از دنیا به خاطر عبادت خدا می‌باشد، به معنای دوری از زنان و ترک ازدواج است.[۳]

پس مسیحی‌ها در حال حاضر روش رهبانیت را در پیش گرفته‌اند که بر نشانه‌ها و علامت‌های زیر استوار است: از جمله: فارغ شدن برای عبادت بطور کامل، آن هم به وسیله‌ی وادار کردن اجباری جسم به انجام کاری که مافوق طاقت و توان آن است. عذاب دادن آن با روزه گرفتن و نماز خواندن زیاد، و با اکراه و زور نفس را وادار کردن به این نوع عبادتها، و دوری از دنیا با ترک کردن سرگرمی‌ها و ترک زینت و آرایش، بی‌توجهی نسبت به ثروت و دارایی و توجه نکردن به خوردن و آشامیدن و نوع غذا و لباس و ترک ازدواج، دلیل آنان برای انجام این کارها چند نصی است که در انجیل‌های تحریف شدهٔ آن‌ها وجوددارد: از جمله در انجیل متی اصلاح شده‌ی ششم شماره‌های ۲۴ و ۲۵ آمده است:

(هیچ کس قدرت و توان خدمت به دو سید و آقا را ندارد، چون یا نسبت به یکی بغض وکینه دارد و دیگری را دوست دارد یا همیشه ملازم و همنشین یکی است و دیگری را تحقیر می‌کند، نمی‌توانید هم به خدمت خدا و هم به خدمت مال و ثروت بپردازید، به همین خاطر به شما می‌گویم: در زندگی خود به آن چه که می‌خورید و می‌نوشید اهتمام نکنید و هم‌چنین به آن چه که می‌پوشید نیز توجه نکنید و ... .)[۴]

در انجیل متی اصلاح شده دهم شماره: ۹ و ۱۰ آمده است:

در مناطق خود طلا و نقره و مس را جمع‌آوری نکنید و برای سفر و راه توشه برندارید، دو دست لباس و کفش و عصا را تهیه نکنید چون کسی که این وسایل را تهیه کند مجبور می‌شود از آن‌ها استفاده کند.[۵]

دوباره در انجیل متی اصلاح شده نوزدهم شماره ۱۲ آمده است:

(... إختهایی[۶] پیدا می‌شوند که همین طور مادرزادی به صورت إختهای متولد شده‌اند، و اختههایی پیدا می‌شوند که مردم آن‌ها را إختِه کرده‌اند و اختههایی پیدا می‌شوند که خودشان به خاطر عظمت پروردگار آسمان خود را اخته کرده‌اند. کسی که توان و قدرت این کار را دارد آنرا قبول و انجام دهد.[۷]

مسیحی‌ها در رهبانیت خود هرگز برای تشویق مردم به ازدواج نکردن کوتاهی نکرده‌اند: همان طور که نص بالا آن را بیان کرد و کار به جایی رسیده که در قرن یازدهم میلادی پاپ هفتم گریگوری دستوری را صادر کرد که واجب است تمام کشیشها و راهبان کوچک و بزرگ ازدواج را تحریم کنند و مجرد باشند، تا صفات کاهن بودن آنها کثیف نشود.

طولی نکشید بدون رنج و ناراحتی در قرن سیزدهم میلادی کار به جایی رسید که مجرد بودن و تحریم ازدواج به عنوان یک نظم در کلیساهای کاتولیک مقرر شد و بر تمام کشیش‌ها و راهبانِ زن و مرد تطبیق گردید.[۸]

* رد این عقیده و نظریه

در واقع ترک دنیا و ترک ازدواج فطرت و سرشت انسانی را بسیار ضعیف و سست می‌کند. خداوند می‌فرماید: « فِطْرَةَ اللّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ...» (روم: ۳۰)

«این خلقتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید خلقت خدا را تغییر داد.»

منع شدن از ازدواج تکلیفی است مافوق توان انسان، هرچند که انسان دارای روحیه‌ای بلند و همّتی بالا هم باشد، چون میل به ازدواج یکی از خواستهای فطرت و سرشت انسان است. که خداوند بزرگ آن را در وجود او قرار داده است. پس یا آن را به سمت و جهتی صحیح هدایت می‌کند و با روش حلال که همان ازدواج است آن را کنترل می‌کند و یا این که عرصه را بر آن تنگ می‌کند و با سرکوبی و امتناع آن را خفه خواهد کرد تا این که به نقطهٔ انفجار می‌رسد در نتیجه جهت مخالف و نادرست را در پیش می‌گیرد و راه حرام و کج را خواهد پیمود.

واقعیتها و صحیح‌تر بگوئیم رسوائی‌هایی که بوی گند آن در تاریکی‌های دَیْرها گسترش پیدا کرده است، شکست (ترک دنیا) را ثابت می‌کند! آن جا که محمد عزّت الطهطاوی قسمتی از آن‌ها را بیان می‌کند.

مخالفت با تعالیم بالا (ازدواج و ...) تأثیر بسیار بدی را بر جای گذاشته است. بطوری که فساد و بی‌بند و باری در میان مسیحی‌ها اوج گرفته و بحث پیرامون آن کتابها را لبریز کرده است. مؤلف کتاب الفاریاق بعضی از این فسادها را توضیح می‌دهد و ما به مقدار بسیار اندکی اکتفا می‌کنیم:

۱- پاپ استوزر سرجیوس با مرکیز طوسکانی ازدواج کرده بود، پاپ به ماروزیا رسیده بود و بچه‌ای را به دنیا آورد و آن بچه را نزد خود در محل استقرارش در واتیکان، پرورش داد.

۲- پاپ یوحنای دوازدهم که أکطافیانوس نام داشت فردی فاسد و بی‌شرم و حیا بود، مجمعی برای محاکمه‌ی او تشکیل شد، در این مجمع بسیاری از حاکمان آلمان و ایتالیا حضور داشتند و هم چنین چهل أسقف و هفده کاردینال در کلیسای القدیس بطرس حضور داشتند، او متهم بود که چند زن را به فساد کشانده است، یکی از این زن‌ها که إیتنت نام داشت بر اثر خون‌ریزی پس از زایمان فوت کرد. اتهام دیگر این بود که: طناب را به گردن یکی از مقامات روحانی (مطرنیه) انداخته است تا با زور و اکراه نوجوان ده ساله‌ای را برایش آماده کند او هم به اجبار کار منافی عفت را با آن نوجوان ده ساله انجام داد.

مجمع تشکیل شده، خلع و عزل او را اعلام کردند، و پاپ هشتم لیو را جانشین او کردند. بالآخره پاپ دوازدهم یوحنای جنایتکار در حالی که در آغوش و بغل زنی بود کشته شد که قاتل شوهر آن زن بود.

۳- پاپ پانزدهم کلیمنفنوس در شهرهای فینی و لیون برای جمع آوری پول گشت می‌زد و بدون هیچ شرم و حیایی معشوقه‌اش را به همراه داشت.

۴- می‌گویند پاپ بیست و سوم یوحنا به نام گذشتگان خود برخاست و وظایف و مسئولیت‌های کلیسا را فروخت در حالی که او هم کافر و هم همجنس باز بود.

۵- زمانی که پاپ چهارم إینوصت مجمع سیزدهم را برای امپراطور فردریک دوّم تشکیل داد و حکم کفر او را صادر کرد، حکم کفر امپراطور رد شد و پاپ را به زنا و رشوه هر کدام چند بار و ... متهم کردند.[۹]

این آثاری است که متعلق به شخص راهب‌ها می‌باشد، اما تأثیر آن بر جامعه، تأثیری بسیار منفی خواهد بود، از جمله دور شدن پدر ومادر و فرزندان و خانواده از هم دیگر، قطع رابطهٔ اقوام و خویشاوندان، و از هم پاشیدن ارتباطات اجتماعی و انسانی را نیز در پی خواهد داشت. پس غفلت از این جاذبه (ازدواج) در سرشت انسان جز نابود شدن فرد و اجتماع نتیجه‌ی دیگری ندارد. به همین خاطر خداوند حکیم در دین اسلام پاک، ترک کردن دنیا و ترک ازدواج رادر مواقع ضروری هم ممنوع کرده است.

در صحیح بخاری عبدالله بن مسعود س حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می‌کند می‌گوید: «كُنَّا نَغزو مع النبی صلی الله علیه وسلم وَلیسَ لَنا شِیءٌ فَقُلنا: ألا نستخصی؟[۱۰] فنهانا عنّ ذلِک، ثم رخص لنا أنْ ننکحَ المرأة بالثوبِ ثم قرأ علینا: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُحَرِّمُواْ طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللّهُ لَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ »[۱۱] (مائده: ۸۷)

«با پیامبر صلی الله علیه وسلم در غزوه‌ای بودیم و ما دسترسی به زنانمان نداشتیم به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتیم: آیا اجازه می‌دهی که خود را إخته کنیم؟ او ما را از این کار منع کرد، بعداً به ما اجازه داد تا با زن‌ها به صورت نکاح متعه ازدواج کنیم (البته بعداً این نوع نکاح با صراحت تمام حرام اعلام شد) سپس پیامبر این آیه را برای ما تلاوت فرمود: ای مؤمنان چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام نکنید و (از حلال به حرام) تجاوز ننمائید. (و از حدود مقررات الهی تخطی نکنید) زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد.

با توجه به این که اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین به سبب سفرهای طولانی و دور شدن از زنان خود، نیاز مبرم به مسائل زناشویی داشتند پیامبر صلی الله علیه وسلم باز هم به آن‌ها اجازه نداد که خودرا إخته کنند چون إخته کردن فسادهای زیادی را به دنبال دارد. از جمله: تعذیب و ناراحتی زیاد برای شخصی که خود را إخته می‌کند و دچار ضرر و زیان شدن بطوری که بعضی اوقات سبب هلاک او می‌گردد، از بین رفتن مردانگی او، دگرگون ساختن خلقت و آفرینش خدا، ناسپاسی نسبت به نعمت خدا، و شباهت پیدا کردن به زنان، چون این تغییر و دگرگونی تا زمان مرگ و برای همیشه باقی خواهد ماند و درست نخواهد شد و بعد از إخته شدن دیگر هرگز امیدی برای برگشتن به حالت اولیه نخواهد ماند[۱۲]. پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم به آن‌ها اجازه نمی‌دهد بلکه آن‌ها را متوجه راه و جهتی صحیح می‌نماید: «ثم رخَّصَ لَنا أنْ ننکحَ الْمرأةَ بالثوب» بلکه اجازه داد که از نکاح متعه استفاده کنیم. (البته این قانون بعداً با صراحت قرآن و حدیث حرام شد.) با توجه به این واقعیت‌ها و اعتدال، دین اسلام جواب غریزه و جاذبه‌های فطری را می‌دهد چون این غریزه‌ها و جاذبه‌ها باعث استقامت حیات و زندگی هر فرد می‌باشد. کاری که رهبانیت مسیحی‌ها برای پیاده کردن آن در زندگی خود با شکست مواجه شدند، این از یک طرف و از طرف دیگر، بقیه‌ی جاذبه‌های فطرت مثل حب طعام و نوشیدنی‌ها و لباس و مالکیت و ثروت، کناره‌گیری رهبانیت از آن‌ها و سرکوب نمودن و دوری از آن‌ها و حرام کردن آن‌ها جز تمرد و عصیان و سرپیچی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

آن چه را که رهبانیت در مورد ازدواج گفته است ممکن است در سایر جاذبه‌های فطرت نیز گفته شود، در این مورد شایسته است بعضی از نکات مهم آن را بیان کنیم. رهبانیت دشمن سرشت و فطرت انسانی است، چون راهبان را از کسب مال و طلب روزی و جمع آوری ثروت و مال منع می‌کند و آن‌ها را وا می‌دارد که اموال مردم را با ظلم و ستم بخورند به طوری که کلیسا مظهر ثروتمندی و خوشگذرانی شده است!! ثروت آن از دارائیهای وسیع و گسترده‌ای است که کلیسا مالک آن است. و هم‌چنین از طریق جمع آوری زکات و ضرب سکه‌ها و وصیّتهایی است که بیشتر اوقات مردم قبل از مرگشان برای کلیسا می‌نویسند تا در روز آخرت بهشت برای آن‌ها تضمین شود. هم‌چنین ثروتمندی کلیسا از طریق ضرب سکه‌هایی بود که برای بخشش گناهان مردم درست می‌کردند، سکه‌هایی که خریدن آن‌ها وسیله‌ای بود برای معاف شدن از شرکت در جنگهای صلیبی، و بعداً خریدن این سکه‌ها وسیله‌ای برای بخشش گناهان گذشته و آینده بدون نیاز به توبه شد. و یا اگر کسی با ظلم و زور چیزی را بدست آورده باشد با خریدن این سکه‌ها دیگر نیازی به توبه و رضایت صاحب اصلی نیست.

هر زمانی که پاپ می‌خواست ثروت و مالی جمع کند یا کلیسایی بسازد سکه‌هایی را برای بخشش گناهان چاپ می‌کرد و آن را در میان پیروان خود توزیع می‌کرد تا آن‌ها را بفروشند، درست مانند کسانی که سهم‌های شرکت یا اوراق شانس و بخت آزمایی را می‌فروختند، روی آن سکه‌ها جای خالی وجود داشت تا اسم آن کسی که گناهش بخشیده می‌شد نوشته شود، یکی از فروشندگان روی سکه‌ها این عبارت را آویزان کرده بود: با مرتکب شدن تمام جرم‌ها و گناهها بوسیله‌ی سهیم شدن در این سکه‌ها بهشت برای او تضمین می‌شود.[۱۳]

خداوند در مورد اینها می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ...» (توبه: ۳۴)

«ای مؤمنان بسیاری از علماء دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند ودیگران را از راه خدا باز می دارند. (و از اطمینان مردم نسبت به خود سوءاستفاده می‌کنند و از پذیرش اسلام ممانعت می‌نمایند. ای مؤمنان شما همچون ایشان نشوید و مواظب علماء بدکردار و عرفاء ناپرهیزگار خود باشید)»

سدی در تفسیر این آیه می‌فرماید: احبار از یهودی‌ها و رهبان از مسیحی‌ها است، رهبان عبادت کنندگان مسیحی و قسیسین علما و دانشمندان مسیحی هستند. خداوند می‌فرماید: « ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا» (مائده: ۸۲)

این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان (بالاترین رتبهٔ روحانی) و راهبانی وجود دارند.

مقصود و هدف ترسیدن از علماء و دانشمندان بدکردار و عابدان گمراه است، چون این‌ها دنیا را بوسیله‌ی دین می‌خورند.[۱۴]

مسیحی ها در واقع این رهبانیت و گوشه‌گیری را از روی هوا و هوس خود به وجود آوردند و از طرف خدا برای آن‌ها تعیین و واجب نشده بود.

خداوند می‌فرماید: « ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلاَّ ابْتِغَاء رِضْوَانِ اللّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ »(حدید: ۲۷)

«پیروان عیسی رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آنرا بر آنان واجب نکرده بودیم و لیکن خودشان آن را برای بدست آوردن خوشنودی خدا پدید آورده بودند (و بر خویشتن نذر نموده بودند) اما آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند، ما به کسانی که از ایشان به (محمد صلی الله علیه وسلم) ایمان آوردند پاداش در خورشان را دادیم ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند. (و سزای اعمال بد خود را دیدند.)»

این تشدد و سخت‌گیری که مخالف فطرت و سرشت سالم است نتیجه‌اش بدون شک نابودی و هلاکت است. به همین خاطر می‌بینیم که اسلام این جنبه را در وجود انسان رعایت کرده است.

فَعنْ أنس بن مالک رضی الله عنه قالَ: جاءَ ثلاثةُ رهط إلی بیوت أزواجِ النبیِّ صلی الله علیه وسلم یسألونَ عنْ عبادةِ النَبیِّ صلیَ الله علیه وسلم فلَمَّا أخبرُوا کأنَّهُمْ تقالّوها فقالوا: وَأینَ نحنُ منَ النبیّ ص قدْ غُفرَلَهُ ماتقدّمَ منْ ذنبه وَما تأخّرَ!، قالَ أحدهُمْ: أمّا أنَا أصلّی اللیلَ أبداً، وَقالَ آخرُ: أصُومُ الدّهرَ وَلاأفطرُ، وَقالَ آخرُ: أنا أعتزلُ النساءَ فلاأتزوجُ أبداً، فجاءَ رسولُ الله صلی الله علیه وسلم فقال: «أنتُمْ الذینَ قلتُمْ کذا وکذا أما والله إنّی لأَخْشاکُمْ لله وَأتقاکُمْ له، لکنی أصومُ وأفطر، وأصلی وأرقدُ، وأتزوّجُ النساءَ، فمنْ رَغبَ عنْ سنّتی فلیسَ منّی.»[۱۵]

أنس بن مالک س می‌فرماید که یک گروه سه نفری به خانه‌های همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و در مورد عبادت و بندگی آن حضرت صلی الله علیه وسلم از آن‌ها سؤال کردند، زمانی که برایشان توضیح داده شد و از عبادت او آگاه شدند عبادت و بندگی خود را نسبت به پیامبر خیلی کم دانستند و به هم دیگر گفتند که ما عبادتی نداریم! ما کجا و پیامبر صلی الله علیه وسلم کجا؟ در حالی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گناهان گذشته و آینده‌اش بخشیده شده است! یکی از این سه نفر گفت: من تمام شب را از اول آن تا صبح برای همیشه نماز می‌خوانم، دیگری گفت: هر روز روزه می‌گیرم و افطار نخواهم کرد. سومی گفت: من از زنان دوری می‌کنم و هرگز ازدواج نخواهم کرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و فرمود شما بودید این طور و آن طور گفتید (مطالب بالا را)؟ قسم به الله من بیشتر از شما از خدا می‌ترسم و دارای تقوای بیشتری هستم ولی در عین حال روزه می‌گیرم و افطار هم می‌کنم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم، و با زنان ازدواج می‌کنم پس هر کس از سنّت و روش من روی گردان باشد از امّت من نیست. با این میانه‌روی و اعتدال در برخورد با غرائز و جاذبه‌های سرشتی، دین اسلام از سایر ادیان متمایز و جدا می‌شود. اسلامی که تکالیف تعبّدی را طبق توان انسانی و بشری برای بندگان گذاشته است. بطوری که با غرائز همراهی دارد و آن را از آلودگی پاک می‌دارد تا به درجه‌ی بلندی از بزرگی ارتقاء یابد.

اسلام بطور کامل غرایز را آزاد نساخته و افسار آن را آزاد نکرده است. نه به طور کامل جلو خواسته های آن را گرفته است، بلکه به وجود این غرایز اعتراف و برای آن توجیه صحیح و جهت درست تعیین کرده است تا عنصر سازنده‌ای در جامعه باشد نه عنصر ویران کننده و هلاکت و نابودی.

زیرنویسها:

([۱]) لسان العرب (۲۰۶/۱ – ۲۰۷) ماده رَهَبَ.
([۲]) الصومعة من البناء (جای بلند از ساختمان) راهنما و علامت راهب است و صومعه نامیده می‌شود به خاطر نازک بودن بالای آن، سیبویه می‌گوید: صومعه از أصمع به معنی معین و جمع شده است. لسان العرب ماده صمع (۲۴۹۸/۴).
([۳]) لسان العرب (۱۷۵۰/۳ ۱۷۵۱) ماده بتل.
([۴]) العهد الجدید، ص ۱۴.
([۵]) العهد الجدید، ص ۲۲.
([۶]) کسی که خایه‌هایش را کشیده‌اند و توان مردانگی را از دست داده است.
([۷]) العهد الجدید، ص ۴۴.
([۸]) به کتاب النصرانیة والإسلام، ص ۷۵ مراجعه کنید.
([۹]) با استفاده از کتاب النصرانیة والإسلام (بطور خلاصه)، ص ۱۸۲.
([۱۰]) اخصاء: یعنی إخته کردن به معنی درآوردن بیضه‌هاست. قاموس فقهی، (سعدی ابوجیب، ص ۱۱).
([۱۱]) صحیح البخاری.
([۱۲]) مراجعه شود به فتح الباری، (۱۱۹/۹).
([۱۳]) مراجعه به کتاب الإسلام والنصرانیة، ص ۲۷۱ – ۱۳۱.
([۱۴]) تفسیر القرآن العظیم، (۳۵۱/۲).
([۱۵]) صحیح البخاری، کتاب النکاح، باب الترغیب فی النکاح، (۲/۷).

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

کمان را به کمان ساز بده

تأملاتی در باب جهاد و ثمرات آن

نویسنده: شیخ ابومحمد مقدسی فک الله اسره
مترجم: ایمان صدوقی

در «تأمل اول» ذکر کردیم که یکی از معانی فرموده ی پروردگار در مورد نتایج قتل غیر عمد مسلمانان «فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ» می باشد یعنی به وجود آمدن مفسده ای که متعاقب آن مشرکان می گویند مسلمانان یکدیگر را می کشند و بدین وسیله بر مسلمانان عیب جویی می کنند، و در احادیث نیز از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است هنگامی که اصحاب اجازه ی کشتن منافقان را درخواست نمودند ایشان خودداری نمودند و فرمودند: «آنها را به حال خود رها کنید، اگر ما آنها را بکشیم مردم خواهند گفت که محمد اصحاب خود را می کُشد». این امر، مفسده ای است که شارع مقدس در مورد آن به ویژه قبل از تمکین و قدرت بر روی زمین، هشدار داده است، بنابراین بر مجاهدان واجب است که با انتخاب بهترین و مفیدترین اهداف به نسبت جهاد و اسلام و مسلمانان و سنگین ترین و شدیدترین آنها به نسبت دشمنان، این مساله را مراعات کنند و اهدافی را برگزینند که از بدنام شدن جهاد، و در هم ریخته شدن افکار و پراکندگی و تفرق در میادین مبارزه خودداری و پرهیز نمایند.

و اگر کسی برخی از این عملیاتها که صورت می پذیرند و در اولویت نیستند و نا به جایند را مورد توجه قرار دهد، متوجه خواهد شد که انجام دهندگان این عملیاتها در زمینه فقه و شناخت واقع (درک عمیق و شایسته از وقایع و رویدادهای روز) و یا در فقه شرع و یا در هر دوی آن ها دچار نقص و مشکل هستند، زیرا پرهیز از این مفسده را رعایت نمی کنند و به هنگام انتخاب اهداف و زمان بندی امور، نگاهی متخصصانه و کاوشگرانه به وقایع ندارند و اخبار و احوال اطراف خود را پیگیری نمی کنند تا نسبت به شرایط و تهدیدات زمان خویش و قدرت دشمن، اطلاع یابند و توانایی لازم برای مقابله با آنها را کسب نمایند و بدین طریق بتوانند سودمندترین اعمال برای دینشان و مفیدترین آنها برای اسلام و جهادشان را انتخاب نمایند.

در حالی که مسلمانان و غیر آنها اخبار القاعده و طالبان را پیگیری می کنند و متوجه می گردند که آنها در حال پیکار و مبارزه با صلیبی ها و لائیکها و ملحدان هستند، و هنگامی که ایستادگی و پایداری مجاهدان چچن و از بین بردن مهمات خانه های روس و از بین بردن جبروت و ریختن آبروی آنان با کشیدن میدان معرکه از مناطق دور دست چچن به قلب مسکو را مشاهده می کنند، و هنگامی که مبارزه طلبی کودکان و جوانان فلسطینی در برابر تانک های یهودی و سلاح های سنگین آنها را نظاره می کنند و با چشمان خود می بینند که چگونه یهودی سلاح به دست، از ترس سنگ ریزه های پرتاب شده ی کودک مسلمانی پشت نموده و فرار می کند، در همان حال افرادی را می بینیم که گویی در زمان حال زندگی نمی کنند و متعلق به این عصر و دوره نیستند، به گونه ای که نمازگزاران در برخی از مساجد سودان را به آتش گلوله می بندند و یا برخی دیگر مسجدی از مساجد شیعیان را در دهکده ای از ده های پاکستان را منفجر می کنند، و یا برخی دیگر از این ها شیفته و دلباخته ی منفجر نمودن اتوبوس های مملوء از مردان و زنان و کودکان از عوام مسلمانان در خیابان های کراچی و لاهور هستند.

و درست زمانیکه مسلمانان جز به «امور بزرگ و با ارزش» توجه نمی کنند و مجاهدان

بلندهمت در حال جهادی هستند که هدف آن تمکین و حکومت برای مسلمانان در این عصر است، یا اینکه اهدافی را انتخاب می کنند که با هدف قرار دادن ناوشکنهای هسته ای و یا مراکز اطلاعاتی دشمن و همچنین ارکان حکومتی، سیاسی و اقتصادی آن ها در میان جمع کفار و در عمق خاک آنها، هیبت دشمنان محارب خود را در هم می شکنند و بینی آنها را به خاک می مالند، در همین حال برخی از جوانان عجول و احساسی را می بینیم که علیه معابد و کنیسه ها دست به یورش می زنند و یا به قتل گردشگری پیر و عاجز و کشتن کارمندانی از هیئت های امدادرسانی دست می یازند و این در حالی است که این امور برای جهاد، کم ارزش و کم ثمر می باشند، و در چنین اموری مصالح دعوت و جهاد رعایت نشده و نمی شود.

بدین طریق چنین جوانانی حملات و نیروی خود را در این امور صرف می نمایند که کمترین آسیب ها را به دشمن رسانده و ثمرات اندکی برای اسلام خواهد داشت و تنها دلیل روی آوردن این جوانان به چنین عملیاتی، سهل و آسان بودن این نوع عملیاتها است و یا برخی دیگر از این جوانان یک سالن سینما را هدف انفجار خود قرار می دهند و یا در حال طراحی نقشه جهت انفجار باشگاه ها و ورزشگاه های ورزشی و همانند آنها هستند که محل تجمع فسّاق مسلمین است و با انفجار چنین اماکنی ده ها و یا صدها تن از آنان را می کشند و مجازات آنان قتل می شود در حالی که این مجازات، حکمی شرعی در مورد فسّاق مسلمین نیست.

اینان با این اقدامات خود علاوه بر زیر پا نهادن احکام مطهر شرع، رعایت مسائل روز و واقع را نیز نکرده اند و با این اقدامات خود موجب می شوند تا مردم عوامی هم که اغلبشان طرفدار جهاد مسلمانان هستند، به مخالفت و دشمنی با جهاد و مجاهدان بپردازند و همچنین موجب تفرقه و پراکندگی در میدان مبارزه می شوند و به جای تمرکز بر جنگ با طواغیت و دشمنان دین در همه جا و تبدیل شدن به یدی واحد علیه کفر، بر اثر این اقدامات آنها جنگ به سوی اکثریت مردم کشیده می شود، مردمی که می بایست دعوت شوند و برای رهاییشان از ظلم و سیاهی طاغوت و نجاتشان از عبادت بندگان به سوی عبادت پروردگار بندگان، تلاش شود.

در حالی که مردم اخبار مقاومت را در عراق پی گیری می کنند، متوجه می شوند که چگونه روزانه از تعداد سپاهیان آمریکا کاسته و کُشته می شوند و روح جهاد و مقاومت را مشاهده می نمایند که در بین جماهیر مسلمان رو به افزایش و قدرت دارد و چنین اموری عرصه را بر بوش و یارانش تنگ نموده و نقشه ها و آرمانهایش را باطل می کند، ناگهان عملیاتی موجب کُشته شدن ده ها عراقی می شود به طوری که اتومبیلی مملوء از مهمات در خیابانی از خیابان های بغداد منفجر می شود و یا خمپاره ای به سوی زندان پرتاب شده و ده ها زندانی یا عابر پیاده در آن مسیر را از بین می برد (و چنین عملیاتی فضا را دگرگون و احوال را متغییر و جهت افکار را معکوس می نماید).

بعد از این اقدامات، عقلاء متفق القول می شوند که اینان با چنین عملیات خودسرانه و بی نظمی که در نتیجه ی جهل نسبت به شرع و واقع صورت می پذیرد، اسباب نجات رئیس صلیبیان، بوش را از باتلاقی که در آن فرورفته و هر روز در ارتباط با آن از طرف رسانه ها مورد سرزنش قرار می گیرد، را فراهم می سازند.

در نتیجه اخبار رسانه ها از سخن گفتن در مورد کشته شدگان روزانه انگلیسی ها و آمریکایی ها به دست مقاومت به اخبار کشته شدگان عراقی به دست کسانی که آنها را تروریست می نامند، تغییر می یابد. و سربازان اشغالگر آمریکایی از سربازانی اشغالگر به مدافعان ملت عراق در برابر تروریستها و مقابله کنندگان با تروریسم!! تبدیل می گردند.

بدین سان و بر اثر این اقدامات، مردم عراقی را می بینی که به جای یاری مجاهدان و مقاومت کنندگان، آنان را لعن و نفرین کرده و دشنام داده و سعی دارند که مجاهدان را تسلیم آمریکایی ها نمایند.

ای مسلمانان! به راستی که درک شریعت و درک حقایق روز و شناخت مکرهای دشمن و بصیرت به حیله هایشان، مجاهد را در انتخاب اهداف مناسب در زمان و مکان مناسب، یاری می دهد.

اما هرگاه مجاهد در این موارد اهمال و کوتاهی نماید نصیب و بهره اش از جهاد، «معرة» (ضرر و زیان و مفسده) خواهد بود و مفاسد جای منافع را گرفته و شکست، جانشین پیروزی می شود و چه بسا عمل مجاهد برای دشمنان مثمر ثمر و مفید واقع شود و آنها از عمل او برای اهداف خود استفاده نمایند.

چه بسیار عملیاتی که به خاطر بد بودن اهداف آن و یا بد بودن شرایط زمانی و مکانی آن، موجب شده تا طواغیت و رؤسای کفر از آن به نحو احسن استفاده کنند و باعث شده که آنها خود را از باتلاق ها و مخمصه ها نجات دهند و بدنبال آن بهانه ی لازم برای قلع و قمع و کُشتار و استبداد بیشتر بیابند، بدون اینکه این عملیات کوچکترین فایده و مصلحتی برای دین به ارمغان آورده باشد.

حتی بعضی از این عملیات های کوته فکرانه موجب کمک به انتخاب طاغوتی شده است که در ورطه ی سقوط و در مرز نابودی دست و پا می زد و یا موجب شده که انگشت اتهام افکار عمومی از وی منصرف شود و بدین ترتیب طاغوت را از بحران و شکست رهانیده است، و چه بسا برخی از کارمندان اطلاعاتی و دستگاه هایشان به برکات این اعمال سطحی و کورکورانه و شکست آفرین به پاداش ها و درجه ها دست یافته اند و بر پشت این جوانان پله های طغیان و سرکشی را بالا رفته اند و در مقابل سهم و نصیب مسلمانان از این چنین عملیاتهایی جز حزن و اندوه و ناامیدی ناشی از تکرار اشتباه و شکست، چیز دیگری نبوده است.

به همین دلایل بارها این عبارت را از من شنیده اند و باز هم آن را به گوش افراد حماسی و احساسی تکرار می کنم:

«یا راه و طریق صحیح را در پیش گیرید و به آن مشغول بشوید، یا مشغول نشده و دست بردارید و دست از جنگ بکشید و به دعوت بپردازید، کافی است.. از حلوای مخلوط شما سیر شدیم (یعنی با چنین فقهی که دارید بدون وجود شما کارها بهتر پیش می رود و وجود شما با این چنین طرز فکری، نه تنها کاری را از پیش نبرده و بلکه بسیار مضر و آسیب رسان نیز خواهد بود.)»

ای کسی که مشغول ساختن کمان هستی و نمی توانی آن را خوب بسازی،
کمان را خراب نکن و آن را به کمان ساز بده، تا آن را بسازد
(ای کار نَدان، کار را به کاردان بسپار)
پس آیا مجاهدان نسبت به این مسائل آگاه می شوند ....
و آیا به شرع پروردگارشان و احوال امروز اُمتشان بصیرت می یابند تا بدین وسیله اعمالی را انجام دهند که شایسته این جهاد اسلامی بزرگ باشد و آمال و آرزوهای مسلمانان را محقق سازد ...
همانا تو را برای امری آماده کرده اند، اگر آن را درک کرده باشی
پس مراقب باش مبادا در حفظ و نگه داری آن اهمال و سستی نمایی

حکم شرعی تمرینات نظامی

تمرین نظامی بر هر مسلمان مکلفی که دارای عذر شرعی نباشد واجب است؛ چرا که این تمرین، مقدمه ای از مقدمات جهاد به شمار می رود. دلایل وجوب تمرین نظامی به شرح زیر است:

پیداست که جهاد در مواضعی که کتابهای فقهی به آن اشاره نموده است، بر هر مسلمان فرض عین است چنانکه ابن قدامه مقدسی در کتاب مغنی خود می گوید: «جهاد در سه مورد واجب و الزامی است، یکی از این موارد زمانی است که دو ارتش با هم روبرو می شوند و صف آرایی می کنند، در این زمان هر کسی که در این مواجهه حاضر است حرام است انصراف دهد و واجب است که در مقام خود باقی بماند. دلیل آن هم در سوره ی مبارکه انفال آمده است که خداوند متعال می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» أنفال ۴۵ و ۴۶

«ای مؤمنان! هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان مبارزه) روبرو شدید، پایداری نمائید (و فرار نکنید) و بسیار خدا را یاد کنید (و قدرت و عظمت و وفای به عهد او را پیش چشم دارید و به تضرّع و زاریش بخوانید) تا (در دنیا) پیروز و (در آخرت) رستگار شوید. و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش مکنید، (که اگر کشمکش کنید) درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود. شکیبائی کنید که خدا با شکیبایان است.»

و نیز در دو آیه ی پانزدهم و شانزدهم از سوره ی فوق الذکر می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» أنفال ۱۵ و ۱۶

«ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید به آنان پشت نکنید (و فرار ننمائید) هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند و فرار نماید، مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای دیگر، گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است.»

هرگاه کافران و دشمنان اسلام بر کشوری از کشورهای اسلامی حمله کنند بر ساکنین آن کشور واجب است که با آنان جنگیده و آنان را دفع نمایند.

اگر حاکم و رئیس قانونی مردم، آنان را برای جهاد و جنگ با دشمن فراخواند واجب است بر مردم که به ندای او پاسخ مثبت بدهند به دلیل کلام خداوند متعال که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» التوبه ۳۸ و ۳۹

«ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست.»

پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز فرموده است: «و إذا استنفرتم فانفروا»

«هرگاه برای حرکت در راه خدا فراخوانده شدید حرکت کنید.»

از اینجا روشن می شود که چه بسا هم اکنون و در زمان ما جهاد بر همه ی مسلمانان فرض عین باشد به خصوص هرگاه که کفار بر کشوری یورش ببرند. هم اکنون نیز کفار بر بیشتر کشورهای اسلامی حکمرانی می کنند و تسلط دارند، و این حکمرانان، یا استعمارگران خارجی کافر هستند و یا حکومتهای بومی کافر. و زمانی که جهاد فرض شود، ترک و رها نمودن آن از جمله ی گناهان کبیره می شود آن هم بدلیل وعید و تهدید شدیدی است که در این مورد وجود دارد. بلکه از جمله ی هفت مهلکاتی است که حدیث نبوی به آن اشاره دارد.

از این جا پیداست که تمرینات نظامی به دلیل اینکه لازمه آمادگی برای جهاد فی سبیل الله است، واجب و ضروری است. آن جهادی که هر آن ممکن است بر مسلمان واجب و فرض گردد و آنچه واجب جز بوسیله ی آن واجب نمی گردد نیز واجب است.

خداوند متعال می فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» انفال ۶۰

«برای (مبارزه با) آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید.»

این آیه همراه با حدیث مرفوع عقبة بن عامر «الا ان القوة الرمی» نشان دهنده ی این است که این امر در اینجا دلالت بر وجوب دارد به خصوص اینکه قرینه ای که امر را به سنت دلالت دهد معدوم است، پس هرگاه آمادگی برای جهاد واجب گردد، تمرین نظامی برای این آمادگی نیز فرض می گردد. چرا که این خود جزء مهمی از آمادگی به شمار می رود.

شیخ صنعانی در شرح حدیث عقبة بن عامر می گوید: فایده ای که در حدیث وجود دارد این است که قوه در آیه به تیراندازی تفسیر شده است چرا که در عصر نبوی تیراندازی متعارف، و شامل سلاحهای مختلف تیراندازی بود که علیه مشرکین و یاغیان به کار می رفت. همچنین از این حدیث تمرین نمودن تیراندازی استنباط می شود چرا که آمادگی همراه است با عادت نمودن، زیرا اگر کسی تیراندازی بلد نباشد مهیا کننده ی قدرت و نیرو برای جهاد نامیده نمی شود.

خداوند متعال می فرماید: «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ» التوبه ۴۶

«اگر می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند امّا خداوند بیرون‌شدن و حرکت‌کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید و ایشان را از (این کار) بازداشت. و بدیشان گفته شد: با نشستگان (عاجز و ناتوان، از قبیل: بیماران و پیران و کودکان و زنان، در خانه) بنشینید.»

خداوند متعال ترک آماده کردن ابزار و وسایل جهاد (و از جمله ی آن تمرینات) را از صفات منافقین قرار داده است. و این چیزی است که نظر و رأی ما مبنی بر اینکه صیغه ی امر در آیه ی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» امر وجوبی است و آن هم به خاطر مذمتی است که بر ترکش وجود دارد، را تایید و بر آن صحه می گذارد. و این مسئله نیز از گفتار پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِالغَزْوِ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنَ النِّفَاقِ»

«کسی که بمیرد در حالی که جهاد نکرده است و نیت جهاد نیز ننموده بر شعبه ای از نفاق مرده است.» واضح و روشن می شود.

و گفتار ایشان که فرموده است: «مَنْ عَلِمَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا أَوْ قَدْ عَصَى»

«از روش و سنت ما دور است و یا گناهکار است آنکه تیراندازی بیاموزد سپس آنرا ترک کند.»

در شرح این حدیث امام نووی گفته است: «این توبیخ شدید در مورد فراموشی تیراندازی بعد از یادگیری آن، در مورد کسی است که این کار را یاد می گیرد سپس بدون عذر آن را ترک می کند، که این حالت به شدت مورد کراهت قرار گرفته است.»

این وعید در حق کسی است که تیراندازی را یاد می گیرد سپس بر تمرین نمودن آن مواظبت نمی کند تا اینکه آنرا فراموش می کند پس حال کسی که اصلا آن را نمی آموزد، باید چگونه باشد.

دلایل دیگری در این زمینه وجود دارد که به خاطر عدم اطاله ی وقت به همین اندازه اکتفا می کنیم. خلاصه این است که تمرینات نظامی بر هر مسلمان مکلف که عذر شرعی ندارد واجب است.

استاد محمد شیت خطاب که در مورد مسائل نظامی اسلامی می نویسد در کتاب «التدریب علی السلاح» می گوید: سلاح و اسلحه نظامی اگر استعمال نشود و به کار نرود هیچ ارزشی ندارد. در حالی که تمرین مترقی و کوشا بر سلاح و ابزار جنگی در واقع آن چیزی است که منجر به استفاده شایسته ی آن می شود. تنها مجاهد دوره دیده است که می تواند به درستی اسلحه را به کار گیرد، اما جنگجویی که تمرینات نظامی را پشت سر نگذاشته نمی تواند آنگونه که لازم و شایسته است از اسلحه ی خود استفاده کند، مجاهد تمرین دیده می تواند به راحتی هر چه تمامتر بر یک جنگجوی دوره ندیده و ناشی فایق آید. عرب قبل از اسلام در جهت به کارگیری اسلحه تمرین می کردند اما تمریناتشان الزامی قلمداد نمی شد، بعضی از آنان بنابر خواسته و گرایش نفسانی از تمرین نمودن و به کارگیری اسلحه خودداری می نمودند. اما زمانی که اسلام ظهور نمود، به تمرین نمودن دستور داد و بر آن تشویق نمود؛ چرا که جهاد بر هر مسلمانی که قادر بر حمل سلاح می بود فرض و الزامی به شمار می رفت. پس تمامی مسلمانان در ارتش اسلام سرباز هستند و در راستای جهانی ساختن سخن خداوند متعال که همانا قرآن است جهاد می نمایند.

در مورد تشویق به تیراندازی، احادیث زیادی روایت شده است، از آن جمله سخنی است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ عَلِمَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا»

«کسی که تیراندازی را بیاموزد سپس آنرا را بدون عذر ترک کند از ما نیست.»

به همین خاطر مشاهده شده بسیاری از ائمه و علمای بزرگ مانند احمد بن حنبل و غیره حتی بعد از اینکه به سن پیری و کهولت رسیده بودند تمرین تیراندازی را ادامه می دادند، هنگامی که در مورد این تمرینات از آنان سؤال می شد یا احساس می کردند مردم از کارشان تعجب می کنند، جواب مردم را با حدیث نبوی مذکور می دادند.

از جمله کسانی که تا سن پیری بر تمرین تیراندازی مداومت داشته اند صحابی گرانقدر عقبة بن عامر بود و حدیث مذکور را زمانی عرض نمود که شخصی از استمرار ایشان بر تمرین تیراندازی در سن کهنسالی تعجب کرد و آن شخص کل این حدیث را کامل، از ایشان روایت نمود چنانکه ذکر آن در صحیح مسلم آمده است.

سپاه صحابه ایران

زنانی با ریش و عمامه!!

به قلم: شیخ ابوهمام بکر بن عبدالعزیز الأثری
ترجمه: محمد عمر ابراهیمی

سپاس و ستایش الله را که سرپرستی و قیمومیّت بر زنان را برای مردان قرار داد و درود و سلام و صلوات بر سرور پیامبران و بر خاندان و یاران برگزیده اش و بر صدیقین و شهداء و صالحینی که پیروی آنان را می کنند تا روز قیامت ، اما بعد:

من در این نوشته از اشتیاق امهات المؤمنین و همسران صحابه به جهاد سخن نمی گویم و از شرکت مستقیم آنان در میادین نبرد و جهاد صحبت نمی کنم، سخن درباره این موضوع به طول خواهد انجامید و هر کس می خواهد درباره این قصه ها بیشتر بداند و زیادتر استفاده کند به کتاب شیخمان حافظ یوسف العییری رحمه الله –خدا به عنوان شهید قبولش کند– با عنوان «دورالنساء فی جهاد الأعداء» مراجعه کند یا به کتابی که محمد طعمة حلبی با عنوان «المائة الأوائل من صحابیات الرسول صلی الله علیه وسلم» نوشته است و دیگر کتب که در این موضوع تألیف شده است. بلکه ما درباره مذکرهایی سخن می گوییم که حیض می شوند و تعجبی هم ندارد! بله، منظورم مرجئه معاصر است! کسانی که جهاد و آزاد سازی اسیر را تحریم کردند! «شبیه مردان هستند اما مرد نیستند، مانند کودکان فکر می کند و عقولشان مانند زنان حجله نشین است!»[۱]. ریش آنها فریبتان ندهد ؛ جاحظ در کتاب «الحیوان» می گوید: «زنان ریش دار هم وجود دارند و من خود چنین زنانی را دیده ام» {به کتاب صیدالقلم، باب النساء ذوات اللحی و الشوارب ص۱۵۳ مراجعه فرمائید}، راست گفته است ما نیز از اینان بسیار دیده ایم!

جنگ در جاهلیت و اسلام از اوصاف و ویژگی های زنان شمرده می شود و ترک آن نیز از اوصاف زنان و اخص خصائصشان محسوب می شود.

شیخ محمد علی صابونی درباره علت منع زنان از ارث در زمان جاهلیت می گوید: «آنها به زنان و کودکان ارث نمی دانند و می گفتند: چگونه مال را به کسی بدهیم که سوار اسب نمی شود و سلاح برنمی دارد و با دشمن نمی جنگد؟ {روائع البیان فی تفسیر آیات الأحکام من القرآن ۳۱۵/۱}. سوگند به الله وقتی من این سخن را می خوانم گمان می کنم که منظور آنها مرجئه معاصر و مفتی های ناتو و ارتش آمریکا! بوده است و اگر این مرجئه در زمان جاهلیت نخست می بودند تحقیر می شدند و از ابتدایی ترین حقوقشان مانند میراث و مانند آن محروم می شدند اما آنها امروز منصب و مقام دارند و در همه جا به عنوان شخصیتهایی مطرح می شوند![۲].

هنگامی که الله تعالی خاتم پیامبرانش صلی الله علیه و سلم را فرستاد او را با شمشیر مبعوث نمود و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: {بعثت بالسیف بین یدی الساعة...من در نزدیکی قیامت و با شمشیر مبعوث گشته ام... }(احمد روایت کرده و آلبانی صحیح دانسته است) ، به طوریکه هرگاه پیامبرصلی الله علیه وسلم ذکر می شود، قتال و جنگ نیز همراه ایشان ذکر می شود و اگر فهم این مسئله برایت مشکل باشد پس در این باره تأمل کن که: چرا سوره محمد، سوره قتال نامگذاری شده است؟!(به عنوان مثال به تفسیر قرطبی مراجعه کنید) و در توصیف رسول الله صلی الله علیه وسلم در کتب پیشین آمده است که :»در دستش چوبدستی تنبیه هست» یعنی شمشیر.

بعثت بالسیف و القرآن معتزماً تمضی بسیفک ما أمضاه قرآن
حتی أنجلا الظلم و الاظلام وارتفعت فی الأرض للدین أعلام و أرکان

ثابت قدم و مصمّم با شمشیر و قرآن مبعوث شده ای، با شمشیرت آنچه را که قرآن تأیید کرده انجام می دهی. تا اینکه ظلم و تاریکی از بین رفت و شاخصه ها و ارکان دین در زمین بلند شد[۳].

وقتی دوازده مرد از انصار با پیامبر صلی الله علیه و سلم در بیعة العقبة اولی بیعت کردند، این بیعت به «بیعة النساء» نامگذاری شد چون در این بیعت از جنگ و قتال ذکری به میان نیامد!امام ابن هشام درباره آنها می گوید:او را در عقبه ملاقات کردند؛این بیعت عقبه نخست می باشد، با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس بیعة النساء(بیعت زنان)بیعت نمودند و این قبل از آن بود که جنگ بر آنان فرض شود.(سیره ابن هشام ۶۸/۲)

علماء و ورثه انبیاء علل تفضیل مردان بر زنان را ذکر کره اند، به عنوان نمونه امام زمخشری می گوید:درباره فضیلت مردان چندین امر را ذکر کرده اند من جمله:عقل، احتیاط و دوراندیشی، قدرت، و اینکه پیامبران از آنان بوده اند و امامت کبری و صغری در آنان است و جهاد، اذان، خطبه، گواهی در حدود و قصاص، و سهم بیشتر در میراث، ولایت در نکاح، و نسب به آنان منتسب می شود و دیگر اسباب.(تفسیر الکشاف ۲۹۰/۱)

و چه خوب سروده اند که:

و لو کان النساء کما ذکرنا لفضلت النساء علی ارجال

اگر زنان آنطور بودند که ذکر کردیم، مردان بر زنان برتری داده می شدند

عمربن ابی ربیعه در دیوانش می گوید(و به تفسیر طبری ۱۰۶/۲ و تفسیر قرطبی ۲۲۶/۲ مراجعه فرمایید):

کتب القتال و القتال علینا وعلی الغانیات جرّالذیول

قتال واجب شد و قتال کار ماست، و کار دختران این است که دامنشان را به دنبالشان بکشند

امام ابن جوزی رحمه می گوید:«ای مردم آسیاب جنگ به دوران افتاده و منادی جهاد ندا سر داده و درهای آسمان باز شده است، اگر شما سواران جنگ نیستید پس راه را برای زنان باز کنید تا چرخ این آسیاب را بچرخانند ، شما بروید و بخوردان و سرمه دان را بردارید ای زنان عمامه دار و ریشدار».

بله سوگند به الله زنانی با عمامه و و ریش! وقتی جنگ شروع می شود پا به فرار می گذارند و آفتاب روشن را در وسط روز منکر می شوند! اینان جانشینان زنان خانه نشین مخالف علمای سلف اوائل هستند که جهاد فرض عین را تحریم کرده و خروج مردان را ممنوع نموده اند، در حالی که علمای سلف در هنگامه جنگ فتوا به خروج زنان حجله نشین می دادند.[۴]

پس خطاب به تمام اهل حق می گوئیم: خدا را، خدا را! چشمتان را پایین بگیرید چرا که چشم فرو هشتن از زنان واجب است، به این واجب شرعی در قبال این نوع از زنان آن پایبند باشیدتا تحقیر شوند و خوار گردند!!!

زیرنویس:

[۱] از سخنان علی بن ابی طالب رضی الله عنه،به کتاب الأدب الإسلامی تألیف نایف معروف ص۵۸مراجعه کنید.

[۲] در این جا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که :آمریکاییها وقتی در شهر فلوجه دچار مشکل شدند، شروع کردند به پخش کردن فتاوای عبدالمحسن العبیکان درباره تحریم جهاد از هلیکوپتر بر روی مردم فلوجه!

[۳] امام حافظ ابومحمد عبدالغنی المقدسی رحمه الله می گفت:رسول الله صلی الله علیه وسلم خود در بیست و پنج غزوه شرکت کرده است،این قول مشهور است و محمد بن اسحاق و ابومعشر و موسی بن عقبه و دیگران چنین گفته اند. و گفته شده:بیست و هفت،و گروه های اعزامی حدود پنجاه مورد بوده است.(مختصر سیرة النبی صلی الله علیه وسلم و سیرة اصحابه العشرة ص ۴۴) به تمام کسانی که ادعا می کنند ورثه انبیاء هستند می گویم:در چند غزوه شرکت کرده ای و پرچم اسلام را بلند کرده ای؟!!

[۴] به کتاب المغنی تألیف ابن قدامه مقدسی رحمه الله مراجعه فرمائید.

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

ای برادر مجاهدم؛ سوگند به پروردگار پیروز خواهیم شد..

دیوان اعلام جماعت انصار الاسلام
مترجم: عبدالحکیم کیانی

تقدیم به شیر مردان میدان جهاد...
تقدیم به مردان خون وانتقام ...
تقدیم به آن حامیان و حافظان دارالاسلام ...
تقدیم به سلالهی پاک از نسل صحابهی کرام...
تقدیم به رهروان و سالکان راه سلف صالح ...
تقدیم به هر مجاهد قهرمان، در سنگر نشسته ...

این کلمات را به تو اهداء میکنیم و از خداوند عزوجل مسألت مینماییم که به وسیلهی آنها به تو نفع برساند و تو را بر آنچه که بر آن هستی ثابت قدم فرماید.

الحمدلله حَمداً یلیق بجلاله وکبریائه وعظمته التی لاتطیقها العقول، الحمدلله علی سابغ نعمه، وعلی اصطفاء الإسلام دیناً لصفوة بریته، وقدبعث بها لمرسلین الذین اختارهم من خلیقته، و جعلنا قوامین بشریعته وعلی ملته، ذابین عن کتابه و سنة نبیه، عاملین بهما بحوله و توفیقه، وأشهد أن محمداً عبده المصطفی، ونبیه المجتبی، وعلی آله و صحابته أهل الشهامة والوفا ثمّ أمّا بَعد:

هر قدر که نصر و پیروزی مسلمانان به طول بیانجامد و اذیت و آزار کافران زیادتر شود دلهای مسلمین بیشتر به نصرت الهی امیدوار میشود و مشتاقانه انتظار روزی را خواهند کشید که در آن ظلم و طغیان را در هم شکنند و دنیا را از پلیدی شیاطین انس وجن پاک کنند.شب ستم و بیداد بسی دراز شد و دوران خواری و ذلت بسی طولانی،حال دیگر وقت بازگشت است؛ وقت بازگشت به زمانی است که اسلام در آن حکمفرما بود و این سخنی وهم آلود نیست بلکه واقعیتی آشکار است که محقق خواهد شد. بله ما پیروز خواهیم شد و تمکین و نصرت از آن ما مسلمانان خواهد بود و بینی کافران به خاک مالیده خواهد شد و رسوا و زبون خواهند شد. مگر نه اینست که خداوند متعال میفرماید:

(وکانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنینَ)الروم ۴۷

«و یاری کردن مؤمنان، بر ما فرض است.»

(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ)غافر ۵۱

«ما به یقین پیامبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم.»

(کَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی إِنَّ اللهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ)مجادله ۲۱

«خدا مقرّر کرده است که حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید آری، خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است.»

«پیروز خواهیم شد»؛ این کلمات را رهبر و محبوب ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هنگامی که در جنگ بدر این آیه را میخواند:(سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ)قمر۴۵ «به زودی این جمع در هم شکسته میشود و پشت میکنند و میگریزند.» آن را تکرار مینمود.

بـله دیر یا زود دشمنان این دین شکست خواهند خورد اگر چه در دستهها و حزبهایی جمع شوند، اگرچه محکم و مسلح و مسلط باشند. اگرچه کینه و دشمنی خویش را آشکار کرده باشند باز شکست خواهند خورد.

پیروزی ما در راه است و عراق و افغانستان و شیشان و سومالی و تمامی بلاد اسلام به آغوش مسلمانان بازخواهند گشت و پرچم لا اله الا الله بر بالای کاخ سفید آمریکا (خداوند آن را سیاه گرداند) برافراشته خواهد شد، و این جای تعجب نیست چرا که رهبر ما محمد صلی الله علیه وسلم فرمود:

«لَیَبْلُغَنَّ هَذَا الدین مَا بَلَغَ اللیْلُ وَالنَّهَارُ، وَلا یَتْرُکُ اللهُ بَیْتَ مَدَرٍ وَلا وَبَرٍ إلا أَدْخَلَهُ اللهُ هَذَا الدِّینَ بِعِزِّ عَزِیزٍ أَوْ بِذُلِّ ذَلِیلٍ، عِزّاً یُعِزُّ اللهُ بِهِ الإِسْلامَ وَذُلاً یُذِلُّ بِهِ الْکُفْرَ وَأَهْلَه.»[۱]

«یقیناً گسترش این دین به هر جا که پردهی شب بر آن فرو افتد و روشنی روز بر آن بتابد خواهد رسید و خداوند بر پشت و پهنه زمین خانهای در شهر و بادیه باقی نمی‌گذارد مگر اینکه دین اسلام را یا با عزّت ـ اگرآنرا بپذیرند ـ و یا با خواری و ذلت ـ اگر آن را نپذیرند ـ بر آنان داخل می‌کند. عزّتی که خداوند بدان اهل اسلام را اکرام میدارد و خواری که بدان کفر و اهلش را رسوا میسازد».

در حدیثی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود:

«بَشِّرْ هَذه الأُمَّةَ بِالسَّنَاء وَالتَّمْکین فِی الْبِلادِ وَالنَّصْرِ وَالرِّفْعَةِ فِی الدِّینِ وَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ بِعَمَلِ الْآخِرَةِ لِلدُّنْیَا فَلَیْسَ لَهُ فِی الْآخِرَةِ نَصِیبٌ»[۲]

«این امت را به مجد و رفعت و تمکین در روی زمین و پیروزی و رفعت مقام در دین بشارت ده پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، برایش در آخرت هیچ بهرهای نیست.»

اوباما و قبل از وی بوش و بلر و همچنین تمامی سران کفر به ما وعده شکست و هزیمت داده بودند ولی خداوند متعال به ما وعدهی نصر و پیروزی بر ظلم وطغیان داد:

(وَعَدَ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحات لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ)نور۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همانگونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان راضی است، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌کند، آنچنان که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من نگردانند. . بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دائره ایمان و اسلام) بشمارند.»

و امروز ما منتظر هستیم که ببینیم کدامین وعده محقق میشود و سوگند به پروردگار که جز وعدهی الهی محقق نخواهد شد و این وعید کفر به اذن الهی نقش بر آب خواهد شد و طوفان حق آن را همچون ذرات غباری در هوا پراکنده میکند و این وعده به اذن خداوند متعال نزدیک خواهد بود.

(قُلْ لِلَّذینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ)آل عمران۱۲

«به آنها که کافر شدند بگو: (از پیروزی موقت خود در جنگ اُحُد، شاد نباشید!) بزودی مغلوب خواهید شد؛ و سپس به سوی جهنم، محشور خواهید شد. و چه بد جایگاهی است.»

قولوا لأحزاب تکاثرَ جَمعُها***اتُحاربـونَ الله ذاالسلطان!

به آن گروههایی که نیرو و سربازان خود را جمع کرده اند بگو آیا با پروردگار قدرتمند و توانا درافتادهاید؟!!

خِبتم خَسرتم ربّنا هو غالبٌ***والدینُ منصورٌ مدی الازمان

زیانمند شدید و ناکام ماندید؛ بلکه پروردگار ما چیره است. و دین او در هر عصر و زمانی پیروز و پاینده است

پس هر قدر که ضلالت و گمراهی و نادانی ریشه دواند و فساد و تباهی انتشار یابد و آبروها هتک شود سرانجام اسلام باقی خواهد ماند و جوانه‌هـای خود را بیـرون مـیآورد، و ریشههای خود را محکم و استوار میسازد.واین اول به فضل خداوند متعال میسر است و سپس به وسیلهی جهاد قهرمانانی مخلص و تلاش عالمانی راستین و داعیانی صادق و خون شهیدانی که راه را هموار میسازد. پس وقفه و سستی چرا؟ یأس و اندوه بعضی برای چیست؟ مگر نه اینکه خداوند متعال فرموده است:

(وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ)آل عمران۱۳۹

«و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید.»

لم الحزنُ وَالدَّمعُ الذی یَتَحَدَّرُ؟! ***وَقلبک من فَرَطِ الأسی یَتَفَطَّرُ!

این حزن و ماتم و این اشک ریختن برای چیست؟! و برای چه قلبت از شدت حزن و اندوه اینگونه شکافته می شود!

لم الیَأسُ وَالبُؤسُ المُقیمُ ألا تَری***بـأن وُعـودَ الله لا تَتَـغیَّرُ

چرا این همه ناامیدی و فقر ماندگار؟ مگر نمی بینی که وعدههای خداوند هیچکدام تغییر نمیکند!؟

إذا اکتَبرَ الأعداءُ عَدّاً وَعُدّةً ***فَلا تَنس أنَّ الله أعلی وَأکْبَرُ

هنگامی که میبینی دشمنان از لحاظ تعداد و امکانات قدرتمند شدهاند فراموش مکن که خداوند بالاتر و بزرگتر از آنها است.

فَلا بُدَّ مِن یَومِ اعتلاءٍ وَصَحوةٍ ***وَأصنَامهم مِن دَوسها تَتَکسّرُ

لاجرم یک روز باید برخاست و بیدار شد و باید روزی بتهایشان زیر پای این بیداری شکسته و خرد شود.

وَلا بُدَّ مِن یَومٍ تَری کُلَّ بَاطِلٍ ***زَهوقا ذَلیل الرَأس، وَالحَقُّ یَظهَرُ

و لاجرم روزیَ خواهد آمد که در آن هر باطلی را میبینی که ذلیل و سرافکنده و محو میشود و حق و حقیقتپیروز میگردد

کَأنی أری مَـوج السَرایا مُلبّدٌ ***وَأسمَع کلَّ الکَـون «اللهُ أکبرُ»

گویی من موج سپاهیان آماده و مجهز را نظاره میکنم و از سرتاسر کائنات صدای «الله اکبر» را میشنوم

وَلا زَحتَنَنْ للحَقّ، فَالحَقُّ ظَاهِرٌ ***وَلَکن تُری هَل کُنتَ للحَقِّ تَنصرُ!

هرگز برای حق غم مخور چرا که حق همواره پیروز است. در عوض بنگر که آیا تو حق را یاری دادهای یا نه؟!

برحذر باش و خداوند تو را از وسوسههایی که شیطان حفظ کند.چون شیطان برقلب مجاهد القا میکندو تلاش میکند که وی را از ادامه راه باز دارد و از مسیر حق منحرف و یا منصرف گرداند. و یا اینکه وی را از توان و امکانات کفار بیمناک میسازد و در نتیجه ریسمان یقین مجاهد را که بدان نصرت خدا را میطلبید پاره مـیکند.و به وی میگوید که چگونه پیروز میشوید درحالی که دشمنان در همه جا هستند و در سرزمین اسـلام از سویی به سوی دیـگر و از نقطهای به نقطهای دیگر مـیروند. بر سر بغداد و دیالی و سامراء چه آمد؟چگونه انتظار پیروزی دارید در حالی که دوستانت در این راه دستگیر شدهاند برخی مجروح و برخی دیگر کشته و عدهای هم از ادامه راه ملول و ناتوان گشتهاند، و این پیروزی رؤیایی که آرزوی آن را داشتی و به خاطر رسیدن به آن میجنگیدی و سختی راه را تحمل مینمودی کجاست؟

اینها وسوسههای پلید شیطانی است که انسانهای ضعیف در برابر آن رنگ میبازند و تسلیم میشوند و گرفتار یأس و ناامیدی میشوند و از مسیر حق چون که در آن مشقت و سختی میبینند به بیراهه میروند.اما کسی که خود دارای عقیدهای محکم و استوار است همیشه به مقابله با دشمنان خدا به پا میخیزد و مطمئن است که نصرت خداوند متعال در راه است و این وعدهی الهی است که محقق میشود:

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِینَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) صافات۱۷۱-۱۷۳

«وعدهی ما راجع به بندگان فرستادهی ما قبلاً (در لوح محفوظ) ثبت وضبط گشته است. وآن اینکه ایشان قطعاً یاری می‌گردند و لشکر ما حتماً پیروز می‌شوند.»

و یقیناً این وعدهی الهی در زندگی دنیا قبل از روز آخرت محقق میشود چون که خداوند متعال میفرماید:

(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهاد)غافر ۵۱

«ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آوردهاند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان برپای می‌ایستند یاری می‌دهیم.»

ما میدانیم که نتایج این جنگ قبل از وقوع آن قطعیت یافته است و پایان آن قبل از شروع، نمایان است.و تنها وظیفه ما حرکت در مسیر این یقین است و شتاب و عجله نخواهیم کرد و هرگز هم مأیوس نخواهیم شد مگر نه این است که خداوند متعال میفرماید:

(وکانَ حَقًّا عَلَیْنـا نَصْـرُ الْمُؤْمِنینَ)روم ۴۷

«وهمواره یاری کردن مؤمنان، بر ما واجب بوده است.»

آنچه را که ما بر عهدهی خویش قرار دادهایم تلاش برای فراهم ساختن اسباب نصرت دین و شریعت خداوند متعال است و محقق شدن این پیروزی چیزی نیست که در اختیار بندگان باشد بلکه تحقق آن تنها از آن پروردگار است:

(وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللهِ الْعَزیزِ الْحَکیم)آل عمران۱۲۶

«و پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است.»

وتنها زمانی نصرت خداوند متعال محقق میشود که در علم پروردگار لأزمان آن فرا رسیده باشد نه تقدیر ناقصی که در ذهن خود فرض کردهایم.و لازمه این نصر اعتقاد و ایمان راسخ به وعدههای الهی و توکلی تمام و کمال بر آن است.

(کَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی إِنَّ اللهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ)مجادله ۲۱

«خداوند چنین مقدر کرده است که من و پیغمبرانم قطعاً پیروز می گردیم. بی گمان خداوند نیرومند چیره است.»

هر کسی که اندکی در این راه شک و تردید به خود راه بدهد هنوز ایمان در قلب وی استقرار نیافته است حال باید با توبه و استغفار به معالجه خویش بپردازد و گرنه چنین شخصی مستحق نصرت نیست.

کسیکه با مشاهدهی بلاها ومصائبیکه دشمنان این دین برسر امت اسلام آوردهاند گمان برد که خداوند متعال این امت را به حال خود رها کرده استو دشمن را بر آنان مسلط گردانیده تا در نتیجه از نصرت الهی مأیوس و ناامید شود، مسلمأبه خطا رفته است بلکه چنین کسانی فراموش کردهاند که خداوند متعال رسولش را با هدایت و دین حق نفرستاده، تا از مغلوبشدگان باشد بلکه میفرماید:

(هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ)توبه ۳۳

«او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه دین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان آن را نپسندند.»

لاجرم روزی فرا میرسد که دین اسلام بر تمامی ادیان غالب میآید و مردم تنها خداوند متعال را عبادت خواهند نمود.آیات قرآنی بیشماری دلالت بر نصرت و تمکین و اجابت دعوت پیامبران و اتباع راستین آنها دارد و شاید هیچ جدالی بین حق و باطل در نگرفته و نبردی میان و کفر و ایمان رخ نداده است مگر اینکه سرانجام، پیروزی از آن حق و اهل ایمان بود است.

(وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِی هَذَا لَبَلاَغًا لِقَوْمٍ عَابِدِینَ) أنبیاء۱۰۵ ـ ۱۰۶

«و در حقیقت ما پس از ذکر در تمام کتب (انبیاء پیشین) نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد. به راستی این (سخن) مردمان عبادت‌پیشه را کافی و بسنده است.»

قریب به اتفاق اهل تفسیر گفتهاند مراد از « ذکر» در این آیهی مبارکه، لوح المحفوظ است. یعنی خداوند متعال این جمله را درلوح المحفوظ هم ثبت نموده که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد و با ذکر دوبارهی آن در زبور ارادهی تاکید نموده است و برخی نیز گفتهاند که « زبور» اسم جنس است برای تمامی کتب انبیاء مثل تورات و انجیل و قرآن و آنچه از جنس آن باشد.

بنابراین بر وعدهی تمکین تاکید شده است به صورتیمؤکد و تأکید شده.و بیانگر قطعیت آن مطلب از سوی خداوند متعال در امالکتاب و سایر کتابهای آسمانی است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم که صادق ـ در زمین ـ و تصدیق شده ـ در آسمـان ـ است فرمود:

«إن الله زوی لی الأرض فرأیت مشارقها و مغاربها وإن أمتی سیبلغ ملکها ما زوی لی منها.»[۳]

«خداوند زمین را برایم جمع کرد تا اینکه مشارق و مغارب آن را دیدم. و به زودی فرمانروایی امتم به اندازهای خواهد رسید که خداوند از زمین برایم جمع کرد».

پس بنابراین هر مسلمانی باید به این حقیقت ایمان داشته باشد که خداوند متعال سرنوشت این امت را به حال خود رها نساخته و هرگز هم رها نمیسازد. بلکه خود متکفل دفاع از آن شده است و اگر خداوند متعال خواسته باشد که با حکمت بالغهی خود نصر و پیروزی را به تأخیر اندازد حقیقت آن کسی جز او و راسخان در علم درک نخواهند کرد.و آنچه که برای ما مسلم است این است که پیروزی در راه است و حرکت آن اجتناب ناپذیر است.

نصر و پیروزی جلوهها و نمود متفاوتی دارد واضحترین آن این است که بر دستان مؤمنان الهی محقق میشود و مجاهد موحد خود با چشمان خویش شکست دشمن و پیروزی فاتحانه خویش را می‌بیند. پیروزی داود علیه السلام بر جالوت و کشته شدن آن در جنگ با وی:(وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَةَ)بقره ۲۵۱. یا پیروزی موسی علیه السلام بر فرعون و سپاهیان وی که خداوند متعال میفرماید: (فَأَنْجَیْناکُمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) بقره ۵۰ «و شما را نجات بخشیدیم؛ و فرعونیان را ـ در حالی که شما نظاره می‌کردید ـ غرق کردیم.» و همچنین پیروزی عظیمی که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم بخشید و توانست دولت اسلامی را تأسیس کند و مردم را از شرک رها ساخت و به توحید دین اسلام فرا خواند که خود واقعا پیروزی و فتح بزرگی است:

(انَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً)فتح۱

«ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم.».

(إِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ* وَرَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دینِ اللهِ أَفْوَاجًا) نصر۲-۱

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد،و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند (و به اسلام ایمان می‌آورند).»

و در زمان کنونی بهترین نمونهی آن پیروزی،پیروزی مجاهدان ما در افغانستان است هنگامی که خداوند آنان را در برابر دولت کفرو الحاد روسیه پیروز گردانید و تمامی دنیا شاهد شکست و هزیمت کمونیست وعقب نشینی مذبوحانه آن از افغانستان بود. فروپاشی اتحادیهی جماهیر شوروی به دست پا برهنگان و گرسنگانی صورت گرفت که تنها توشهی اول و اخر آنها الله اکبر بود.

و این از نوع پیروزیهایی است که انسان هر لحظه طالب و امیدوار آن است:

(وَ أُخْری تُحِبُّونَها نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ)صف۱۳

«و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است؛ و مؤمنان را بشارت ده به این پیروزی بزرگ.»

اما شکل دیگری از پیروزی نیز وجود دارد که حقیقت آن بر بسیاری پوشیده مانده است تا حدی که برخی آن را نه پیروزی و انتصار بلکه شکست میدانند و آن شهادت و شکنجه و اسارت در راه خداست. وقتی که کلمات سنگین اسارت و قتل و تعذیب به ذهن متبادر میشود برخی گمان میکنند که همانا مترادف شکست و هزیمتند، در حالی که در باطن خود حامل نصر و پیروزی است. آیا جز این است کسی که در راه خدا کشته شود شهید است آنگونه که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«مَنْ قُتِل فی سبیل الله فهُو شَهید» «هر آنکه در راه خدا کشته شود، شهید است.»

آیا این سخن،سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست که فرمود: «ما أحدٌ یدْخُلُ الجنَّة یُحبُّ أنْ یرْجعَ إلی الدُّنْیا ولَه ما علی الأرْض منْ شَیءٍ إلاَّ الشَّهید، یتمَنَّی أنْ یَرْجع إلی الدُّنْیا، فیُقْتَلَ عشْرَ مَرَّات، لما یری منَ الکرامة.»[۴]و در روایتی دیگر: «لمَا یرَی منْ فَضْل الشَّهَادَة.»

«هیچکدام از آنانی که به بهشت درآیند، دوست ندارند که به دنیا بازگردند اگرچه همه آنچه بر زمین است از آن او باشد، مگر شهید، که بواسطهی فضل و کرامتی که از آن میبیند، آرزو میکند که به دنیا بازگشته و ده بار کشته شود. و در روایتی آمده که بواسطهآنچه در مورد فضیلت شهادت میبیند.»

و آیا این سخن، سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست که فرمود: «أَرْوَاحُهُمْ فِی جَوْفِ طَیْرٍ خُضْرٍ لَهَا قَنَادِیلُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَسْرَحُ مِنْ الْجَنَّةِ حَیْثُ شَاءَتْ ثُمَّ تَأْوِی إِلَی تِلْکَ الْقَنَادِیلِ»[۵]

«روح شهیدان در درون پرندگان سبزی قرار خواهد گرفت که بر قندیلهایی که در زیر عرش آویزان هستند میروند و در بهشت میگردند و به هر جا که بخواهند پرواز میکنند و سپس باز به سوی آن قندیلها روانه میشوند.»

و آیا باز این سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست که فرمود:

«إِنَّ للشَّهید عِنْدَ الله سبع خِصَال: یُغْفَرُ لَهُ فِی أَوَّلِ دُفْعَةٍ مِنْ دَمِه، وَیَرَی مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّة، وَیُحَلَّی حِلْیَةَ الإِیمَانِ، وَیُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَیُزَوَّجُ مِنَ الْحُورِ الْعِینِ، وَیَأْمَنُ من الْفَزَعِ الأَکْبَرِ، وَیُوضَعُ عَلَی رَأْسِه تَاجُ الْوَقَارِ: الْیَاقُوتَةُ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیهَا، وَیُزَوَّجُ اثْنَتَیْنِ وَتِسْعِینَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِینِ، وَیُشَفَّعُ فِی سَبْعِینَ إِنْسَانًا مِنْ أَقَارِبِه»[۶]

«برای شهید نزد خداوند هفت ویژگی هست؛ به هنگام ریخته شدن اولین قطرهی خونش تمامی گناهانش بخشیده میشود و جایگاه خود را در بهشت میبیند و حلهی ایمان را بر وی میپوشانند و از عذاب قبر در امان خواهد بود و از سختی روز قیامت نجات پیدا میکند و بر سرش تاج وقار خواهد بود که یاقوتهای آن از تمامی دنیا و آنچه در آن است بهتر است و هفتاد و دو حوری را به ازدواج وی در میآورند و برای هفتاد و دو تن از نزدیکان خود شفاعت خواهد کرد.»

أرواحهُم فی عُلا الجَنات سَارحة *** تَأوی القَنادِیلَ تَحتُ العَرش تَزدَهرُ

ارواحشان برفراز باغهای بهشت پرواز میکند و در کنار چراغهایی تابان زیر عرش، جای گرفته و میدرخشد.

وَحَیثُ شَاءَت مِن الجَنات مَحتِلُها *** طَـیرٌ مُغـردَة أَلوانها خـضـرُ

و درقالب پرندهای سبز و خوش آواز هرجا که خود بخواهند در بهشت پرواز میکنند

إنَّ الشَهیـدَ شَفیـعٌ فی قَرابَتـه *** سَبعونَ منهُمْ کَما فی مُسنَد حُصروا

همانا شهید برای هفتاد تن از خویشان خود شفاعت میکند همانگونه که در مسند امام احمد بیان شده است

آیا این پیروزی نیست چه پیروزی و فتحی بهتر از این؟

(وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ)آلعمران۱۶۹

«و هرگز کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مشمار، بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود.»

معانی پیروزی جز با خون و فداکاری محقق نمیشود و اگر از جان گذشتگی چنین کسانی نباشد چگونه پیروزی میسر میشود کجایند کسانی که در این مهم لحظهای درنگ و تامل کنند؟اینان پیروزی را چگونه تفسیر نمودهاند؟و آن را چگونه میبینند؟آیا اینان سرگذشت آن غلام نوجوان را نشنیدهاند که جان خود را فدا کرد تا مردم از عبادت بندگان پروردگار خارج و به سوی عبادت پروردگار بندگان راهنمایی کند. و مردم نیز همگی گفتند به پروردگار این غلام ایمان آوردیم.[۷]پس عذابشان دادند و به چالههای آتش افکنده شدند. پس غلام و هر آنکه به پروردگار وی ایمان آورده بود کشته شد، تا جایی که به نظر میرسد داستان پایان غمانگیزی دارد. اما در حقیقت اینگونه نیست پیروزی راستی با آن غلام بود بعد از آنکه عده زیادی به پروردگارش ایمان آوردند و رستگار شد و نجات پیدا کرد. رستگار شد به بهشتی که وسعت آن به پهنایآسمانها و زمین است.و نجات پیدا کرد از عذاب خداوند متعال . پس این است پیروزی حقیقی. چه بسیارند کسانی که میمیرند اما کلماتشان ماندگار است و نمیمیرد،اهدافشان متوقف نمیشود و از بین نمیرود، بلکه همانند نوری است برای راه کسانی که بعد از آنان آمدهاند.

و چه بسیار پیامبرانیبودهاند که خداوند آنها را برای هدایت قوم خود فرستاد ولی قومشان آنان را به قتل رساندند و به پروردگارش ایمان نیاوردند جز عده قلیلی.

پس کشته شدن در راه خداوند متعال پیروزی است،و نیز همچنان که زندانی شدن و شکنجـه شدن در راه خداوند متعال پیروزی است برای کسی که در راه خدا حبس مـیشود. کسی که به خاطر دین خداوند متعال به زندان افتاده است، عاقبت یا روزی از دیوارهای زندان رهایی پیدا کرده و آزاد می‌شود و یا اینکه در داخل زندان فوت مـیکند.از زندان خارج نمی شود مگر خارج شدن پیروزمندانهای که با آن هر اندازه که خدا بخواهد اجر کسب کرده است. و خداوند متعال در آخرت او را مورد رحمت و عدل خود قرار میدهد. و در دنیا نیز ذکر و نام او را بلند و رفیع میگرداندو در اعمال و کارهای وی خیر و برکت و فزونی قرار میدهد.همانند شیخالاسلام ابن تیمیه :که در زندان وفات نمودند اما دعوتش پیروز شد آن هم چه پیروزی بزرگی، که بعد از چندین قرن از وفاتش هنوز ندای دعوتش ماندگار و پا برجاست و از بین نرفته است. و از امثال وی، مانند سید قطب رحمه الله.

و اگر فرد زندانی در زندان وفات نکند و از زندان خارج شود.ثابت قدم و پیروزمندانه از زندان آزاد میشود درحالی که در این مدت از فوائد بزرگی بهرهمند شده است.نخست اینکه اجر و پاداش بزرگی نصیب وی شده است،و در این فرصت به دور از مشکلات و دغدغههای زندگی با پروردگار خود به خلوت نشسته است. ودیگر اینکهخوف و ترسی در قلبش از کفار و طاغوتیان و ظالمان زمانه نمیماند و از آنها نمیهراسد و از کسی جز خداوند متعال بیمی به خود راه نمیدهد.

و همچنین توانسته است با صبر و استقامت خود،دشمنان خداوند را خوار و تحقیر کنند و از خود ناامیدشان کند. آیا این پیروزی در زندگی دنیا وقبل از آخرت نیست؟ بله؛ سوگند به پروردگارم که این پیروزی است.(وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ)یوسف ۲۱. پیامبر یوسف علیه السلام چندین سال از عمر خود را با افترایی که برای او درست کردند را در زندان سپری نمود. (فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ)یوسف۴۲؛گفته شده که یوسف علیه السلام ۷ سال و یا۱۲ و یا گفته شده است ۱۴ سال صبر نمود تا اینکه گشایش و فرج الهی از راه رسید وخداوند وی را از زندان آزاد نمود.و به وی در روی زمین تمکین و قدرت بخشید. و خداوند متعال میفرماید:

(وَ کَذلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ وَ اللهُ غَالِبٌ عَلَی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ)یوسف۲۱ «و اینچنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم. وتا به وی از علم تعبیر خواب به او بیاموزیم؛ خداوند بر کار خود پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» و خداوند صبر یوسف علیه السلام را ضایع نکرد بلکه آن را با نصرت و تمکین جواب داد.

(وَلَا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ *وَلأَجْرُ الآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ)یوسف۵۶-۵۷ «و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم و البته اجر آخرت، برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

می‌نمودند، بهتر است.» خداوند متعال وعده داده است به اجری بزرگ و خیر و برکتی فراوان در قیامت.

پس با تقوای الهی و صبر بر اتفاقات و مصیبتهایی که روی می دهد، یوسف علیه السلام بدان مقام رسید. که همانا مقام نصر و تمکین است.

(إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)یوسف۹۰ «بی‌گمان هرکس تقوا پیشه کند و (در برابر گرفتاریها و مصیبتها) شکیبائی و استقامت ورزد (خداوند پاداش او را خواهد داد) چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضائع نمی‌گرداند.»

إِذَا قُدِّرَ عَلَيْكَ أَخِّرْ أَمْرًا ** بِمَكْرُوهٍ تَعَاظَمَ أَوْ بَلِيَّهْ

اَی برادرم هرگاه امر مکروه و ناخوشایندی و یا مصیبتی برای تو مقدر گشت و شدت یافت

فَلا تَعْجَلْ وَثِقْ بِاللهِ وَاصْبِر ** فَلِلرَّحْمنِ أَلْطَافٌ خَفِيَّهَ

هرگز شتاب مکن و بر خدا تکیه کن و صبر پیشه نما چرا که خدای رحمان الطافی دارد که تو از آن بی خبری

وَإِيَّاكَ المطامِعَ وَالأَمَانِي ** فَكَمْ أُمْنِيَّةٍ جَلَبَتْ مَنِيَّهْ

برحذر باش از طمع و آروزهای طولانی چه بسیار آرزوهایی که به مرگ ختم شده است

پس ای بندهگان خدا مطمئن باشیدکه راه جهاد پیروزی است و این اجتناب ناپذیر است.مهم نیست که جهـاد در ابتدای راه خود باشد یا اینکه در نفس مجـاهد چه مـیگذرد. هر چه باشد، جهاد با خود نصر و پیروزی به همراه دارد و نوید بخش پیروزی است و این عقیده ماست، بدان ایمان داریم و رسیدن به این پیروزی به اذن خداوند متعال حتمی است و اگر هم آن نصرت اندکی بر اهل اسلام به تأخیر بیافتد به خاطر حکمتی است که خداوند متعال خواسته است.

نصر و پیروزی به تأخیر میافتد چون بنیه امت اسلامی هنوز به طور کامل تمام نشده است و به نهایت بلوغ خود نرسیده است و هنوز تمام توان و نیروی خود را به کار نگرفته است تا قدرت خود را بشناسد حال اگر پیروزی در این شرایط نصیب مسلمانان شود شاید اندکی طول نمیکشد که حفظ آن برایش دشوار خواهد شد.

پیروزی تا زمانی که این امت آخرین توان خود را به کار میگیرد به تأخیر خواهد افتاد تا دیگر هیچ چیزگرانبهایی نمانده باشد که آن را در راه خدا تقدیم نکند.

پیروزی تا زمانی که این امت به آخرین توان خود برسد به تأخیر میافتد تا متوجه باشد که این نیروها به تنهایی و بدون تأیید الهی تضمینکننده پیروزیشان نخواهد بود.

پیروزی هنگامی از سوی خداوند متعال نازل میشود که امت اسلام تمام نیروی خود را به کار گیرد و به خداوند متعال توکل نماید.

پیروزی به تأخیر میافتد تا زمانی که این امت اتکال وارتباط خود را با خداوند متعال بیشتر کند، تا در این معانات و مشکلات تنها متوجه او باشد.و همین ارتباط تنها تضمینکننده راه پیروزی و حفظ استقامت بر آن است.تا پس از آنکه خداوند متعال نصر و پیروزی را نصیب مؤمنان کرد از مسیر حق و عدالت و خیری که خداوند متعال آن را برایشان خواسته است منحرف نشوند.

پیروزی به تأخیر میافتد چرا که امت اسلام هنوز در پیکار و نبرد و بذل جان و مال خود تنها برای خداوند متعال و راه و شریعت وی خود را آماده نساخته، جهاد برخی به خاطر جاه و مال بوده و جهاد برخی به خاطر شجاعت و شهرت و بعضی هم برای حماسه و تعصبوده است در حالی که خداوند متعال میخواهد جهاد تنها برای او و در راه او باشد، خالی از تمامی اغراض و اهداف شخصی،در حدیث آمده است: «سُئِلَ رسول اللهِ صلی الله علیه و سلم عَنِ الرَّجُلِ يُقاتِلُ شَجَاعَةً ، ويُقاتِلُ حَمِيَّةً ويقاتِلُ رِياءً، أَيُّ ذلک فِي سَبِيلِ اللهِ؟ فَقَالَ رسول الله صلی الله عَلیه و سلم : مَنْ قاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا فهُوَ فی سَبِيلِ اللهِ»[۸]

از رسول خدا صَلَی اللهُ علیه و سلم در بارهی مردی که از روی شجاعت یا تعصب قومییا تظاهر و ریا میجنگد، سؤال شد که: کدامیک در راه خداست؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هرکس بخاطر سرافرازی دین خدا بجنگد، این جنگ، جهاد در راه خداست.»

خداوند متعال تنها عمل کسی را قبول میکند که محض برای خشنودی و رضایت او باشد و در آن هیچ غرض شخصی و حزبی نباشد. و شاید به همین خاطر است که قید «فی سبیل الله» در جهاد از نقطه نظر اسلامی دارای جایگاه و ارزش خاصی است.

پیروزی به تأخیر میافتد چون در این شری که امت اسلامی با آن در مقابله و پیکار است هنوز مقداری خیر وجود دارد و خداوند متعال میخواهد که این تنها شر باشد کهبرداشته میشود و به تنهایی به هلاکت میرسد. در حالی که ذرهای از خیر در آن باقی نمانده است.

پیروزی به تأخیر میافتد چون باطلی که امت اسلامی با آن میجنگد هنوز عدهای چهره آن را به تمامه ندیدهاند و فریب و تزویر آن را نشناختهاند هنوز ساده لوحان و زود باورانی هستند که در دام آن گرفتارند وماهیت واقعی آن را نشناختهاند و به هـواداری آن پرداخته و از فسـاد وتبـاهی آن بیخبرند در حالی که خداوند متعال مـیخواهد تا همه حقیقت عریان آن را ببینند و کسی برای آن متأسف نباشد.

پیروزی به تأخیر میافتد چون هنوز شرایط برای استقبال خیر و عدلی که در راه است فراهم نشده است در این موقعیت اگر پیروزی هم بدست آید موقتی خواهد بود و استقرار نخواهد داشت و این جنگ و صراع تا زمانی که آمادگی برای استقبال و استبقای حق مهیا شود ادامه خواهد یافت.

پیروزی به تأخیر میافتد چون ...

به خاطر تمامی اینها و چیزهایی که فقط خداوند متعال میدانـد پیروزی به تأخیر مـیافتد.و اگرچه درد و رنجها بیشتر میشود اما این خداوند متعال است که از مؤمنان دفاع میکند و نصر و پیروزی را برایشان به ارمغان میآورد تا در نهایت پیروزی از آن ما باشد.

نصر و پیروزی سختی و مشکلات خود را دارد و در بحبوهی گرفتاریها و ناراحتیها فرا میرسد وراهی دشوار و پرحادثه است و آن دم که امت هزینه آن را با جان و مال خود بپردازد خداوند پیروزی همیشگی را نصیبشان خواهد نمود.

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ)بقره۲۱۴

«آیا گمان بردهاید که داخل بهشت می‌شوید بدون آن که به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما درگذشته‌اند؟ (شما که هنوز چنین رنجها و دردهایی را ندیده‌اید). زیانهای مالی و جانی (و شدائد و مشکلات، آن چنان ملّتهای پیشین را احاطه کرده است و) به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بوده‌اند (هم‌صدا شده و) می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی (و کجا) است؟! (لیکن خدا هرگز مؤمنان را فراموش ننموده است و) بیگمان یاری خدا نزدیک است.»

هر اندازه که پیروزی به تأخیر افتد اما باز از راه خواهد رسید.برخی گمان میکنند که واقعیات و حوادث موجود بر خلاف این است. اما باید بگوییم که سرانجام همان خواهد شد که خداوند متعال رقم زده است و در لحظاتی که به نظر میرسد باطل پیروز شده و حق مغلوب گشته نصرت خداوند متعال خواهد آمد و این حرکت باطل، حرکتی محکوم به شکست خواهد بود.چون بر خلاف مسیر تاریخ و در مقابل سنت آفرینش است.اگر باطل برای اندک زمانی غلبه کند.اقتضای حکمت الهی است تا در خلال آن خداوند متعال کسانی را به ابتلا و امتحان بیازماید ولی در نهایت این سنت ازلی وابدی اوست که حکمفرما خواهد بود و برآن سنت است که آسمانها و زمین افراشته شده و دعوت پیامبران استوار گشته است.

مؤمنان واقعی بر صدق و راستی وعدههای الهی و اینکه حق همیشه بر باطل پیروز است شک و تردیدی به خود راه نمیدهند.و اگر خداوند متعال آنها را با غلبه زودگذر باطل امتحان کند میدانند که خداوند متعال میخواهد نقص و ضعفشان را به آنان گوشزد کند و اینکه علت شکست از جانب خودشان است.تا آن را اصلاح و برطرفکنند و خود را برایپیروزی و استقبال از آن آماده کنند.

و هر قدر در علاج ضعف خود بکوشند خداوند متعال مدت ابتلا را برایشان کوتاه و مختصر میگرداند.پس بر دستان چنین کسانی است که هر آنچه را که خواهد محقق میسازد.

(بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ)انبیاء۱۸

«بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می‌شود.»

و این خداوند متعال است که موانعی را که مخالفان بر سر راه حق قرار میدهند درهم خواهد کوبید.

پس منافقان و بیمار دلان و اهل کفر از یهودیان و نصاری بدانند که اگر چه بعضی از ما کشته میشود و بعضی دیگر مجروح و اسیر میشود و به عبارتی هر چند شکسته شویم ولی هرگز شکست نخواهیم خورد.سوگند به ذاتی که آسمانها و زمین را آفریده است ما در هیچ چیزی شکست نخورده‌ایم.خداوند متعال با ماست و مولا و ناصر ماست ولی کافران هیچ مولا و یاوریندارند.

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكافِرِينَ أَمْثالُها * ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكافِرِينَ لا مَوْلى لَهُمْ)محمد۱۰-۱۱

«مگر در زمین نگشته‌اند، تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند به کجا کشیده و چه شده است؟خداوند آنان را نابود ساخته است، و برای کافران امثال این عواقب و مجازاتها خواهد بود، چرا که خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است، ولیکن کافران هیچگونه سرپرست و یاوری ندارند.

اگر با خود بگویی که این چگونه ممکن است در حالی که باطل چنین در سیر و جولان است میگوییم روزی که جنگ احزاب رخ داد را به یاد بیاورید که خداوند متعال دربارهی آن میفرمایید:

(إِذْ جاؤُكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا)أحزاب۱۰

«(به خاطر بیاورید) زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پائین (شهر) شما، به سوی شما آمدند (و مدینه را محاصره کردند)، و زمانی را که چشمها (از شدّت وحشت) خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگونی درباره (وعده) خداوند داشتید (قوی‌الایمان به وعده الهی مطمئن، و ضعیف‌الایمان نامطمئن بود).»

«در بحبوحه جنگ و آن وضعیت تشویش و نگرانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم به اصحاب خودش در حفر خندق کمک میکرد و گرسنگی و ترس آنها را بیتاب وتوان کرده بود پیامبر صلی الله علیه و سلم به هنگام ضربه نواختن خود بر خاک و سنگهای خندق، مژده وبشارت پیروزیی را به آنها میدهد که تصورش را هم نمیکردند و از فردایی صحبت میکند که در آن سرزمین ایران و روم و یمن را فتح خواهند نمود همان آیندهای که آرزویش را داشتند.اهل ایمان که به صدق سخنان پیامبر صلی الله علیه و سلم ایمان داشتند انتظار آن روز را میکشیدند و گامهایشان را استوارتر ساختند.اما اهل کفر و نفاق آن دم به تمسخر نشستند و وی را تکذیب کردند و یکی از آنان میگفت:محمد به ما وعده داده است که به ثروتهای سرزمین کسری و قیصر روم دست خواهیم یافت در حالی که الان برای ما بیرون رفتن برای قضایاحاجت نیز دشوار گشته است!»[۹]

ولی اراده خداوند متعال طور دیگری رقم خورد و دیری نپایید که سرزمینهای کسری و قیصر و یمن به دست مسلمانان فتح شد و حاکمان آن سرزمینها از قله رفیع پادشاهی به درّههای پست ذلت روانه شدند و خداوند بر کار خود چیره و غالب است اما بیشتر مردم این را نمیدانند.

و این سنت خداوند متعال در برابر اهل باطل در هر عصر و زمانی است و در زمانه ما که تمامی گروها و نیروهای کفر با وجود اختلافهای دینی، زبانی، منطقهای و با پرچمهای گوناگون جمع شدهاند و سعی میکنند که (أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ)توبه ۳۲«نور خدا را با دهان خود خاموش کنند». این کافران حتما شکست میخورند و خسارتمند میشوند و این دین خداوند است که پیروز و سربلند تا روز قیامت باقی میماند.

(يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ)توبه۳۲

«آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خداوند نمی‌گذارد تا اینکه روشنای نور خود را کامل کند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.»

اینکثیر:آورده است که:»خداوند متعال میفرماید: کافران از اهل کتاب و مشرکین میخواهند (أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللهِ)یعنی: دین خداوند متعال و هدایت و حقیقت دعوت پیامبر صلی الله علیه و سلم را تنها به دلیل افتراء و جدالشان با پیامبر صلی الله علیه و سلم خاموش کنند.مثال چنین کسانی در این حالت به شخصی تشبیه شده است که میخواهد پرتو نور خورشید یا روشنایی نور ماه را با دهان خود خاموش کند و این هرگز امکان پذیر نیست چون باد روشنایی را از بین نمیبرد.و روشنایی که پیامبر صلی الله علیه و سلم بدان مبعوث شده است لاجرم ظاهر و کامل میشود.(وَ يَأْبَى اللهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ)توبه ۳۲«ولی خداوند نمیگذارد تا اینکه روشنای نور خود را کامل کند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.»[۱۰]

پس این منافقان و کسانی از مریضدلان و بازدارندگان مردم از جهاد که آنها را حمایت و پشتیبانی میکنند،{چه بسیار مردم را از راه خدا بازداشتنداما چه کسـی میتواند در برابر سیل آن هنگام که جاری گردد، بایستد؟و با زبانهای خود مانع دین خدا شدند اما سوگند به خدا مگر کسی میتواند مانع تقدیر خداوند گردد؟ و با احمقان خود در برابر این راه جنب و جوش کردند و به پا خاستند همانگونه که اسب دم خود را بر رانهای چپ و راست خود میزند،و با سخنوران و حیلهگران خود انواع حوادث را در مسیر آن پدیدار شدند، اما این راه به مانند نور خورشید است که نادان همواره در طمع سراب حاصل از این نور به سر میبرد اما حتی یک قطره از آن را نیز نمیتواند در کوزه خود جمع کند و کودک پوشش خود را بر میگیرد تا با حجاب آن خود را از این نور مخفی کند اما این نور همچنان میتابد.و چه بسیار تهدید کردند و بیم دادند تا جایی که سیل آنها ویارانشان را فرا گرفت و باطل را در سپیدی که شبش به مانند روز روشن است پخش کردند تا روزش را مانند شب کنند اما به نتیجهای نرسیدند جز این فرموده خداوند: (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ)أنبیاء ۱۸ «بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم، وحق مغز سر باطل را از هم می‌پاشد و باطل هرچه زودتر محو و نابود می‌شود.»

و چون دیدند این دین به مانند چراغها، دنیا را روشن میکند با دهان خود در آن دمیدند، می‌خواهندنور خدا را خاموش کنند.!! اما چراغ ستاره را کی میتوان با دمیدن خاموش کرد و نور ماه را کی میتوان با کف دست جمع کرد...} (و حی القلم)

پس آن منافقان و کوران دلان بدانند که ما در راه جهاد جز به یکی از دوراهی شهادت و یا پیروزی منحرف نخواهیم شد.

و نحن اناس لا توسط عندنا**لنا الصدر دون العالمین او القبر

و ما مردمی هستیم که وسط و اعتدال نمیشناسیم در میان تمام دنیایا باید در صدر قرار گیریمیا در قبر (یا پیروز شویمیا بمیریم)

تهون علینا فی المعالی نفوسنا** و من یخطب الحسناءلم یغلها المهر

نفس و درونمان در فرازها بر ما سنگینی نمیکند و آن کس که به خواستگاری زن زیبا روی رفته، مهریه او را زمینگیر نمیکند

و این شعار ماست: (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ)توبه۵۲

«بگو: آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید؟ (یا پیروزی و یا شهادت)ولی ما درباره شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این جهان یا آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) به دست ما مجازات شوید. پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم.»

شیخ الاسلام ابن تیمیه : در سال۶۹۹ به هنگام حملهی مغولان تاتار به سرزمین اسلام، نامهای خطاب به مردم حلب نوشت و در آن مسلمانان را به مقابله و قتال با کفار تشویق نمود و همواره در آن تاکید مینمود که پیروزی از جانب خداوند متعال است و نصرت خداوند متعال برای اهل اسلام است و میفرمود: «به یقین بدانید که نصر و پیروزی برای مؤمنان است و عاقبت نیک برای اهل تقواست و خداوند متعال با کسانی است که اهل تقوا و احسان هستند. و این قوم (مغول) سرکوب و نابود خواهند شد و خداوند متعال ناصر و یاور و انتقام گیرنده ما در برابر آنهاست و لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم پس به نصرت و پیروزی بشارت دهید: (وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) آل عمران۱۳۹«و (از جهاد در راه خدا به سبب آنچه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر هستید (و پیروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید.» و این چیزی است که حقیقت آن را قبلا نیز یافتهایم و حمد و سپاس برای پروردگار عالمیان.»[۱۱]

عمر المختار رحمه الله هنگامی که نامهای از ایتالیا بدست وی رسید و در آن وی را به صلح و سازش و ترک جهاد تشویق نمودند. اینگونه در جوابشان نوشت: «ما از هواپیماها و تانک و توپ دشمن و لشکرهای مسلح از حبش و سبایس (برخی مسلحان تجهیز شده در لیبی) نمیترسیم و حتی از سمی که آن را در چاههای آب ریخته و گیاهان و علفها را با آن آغشتهاند هراسی نداریم چون ما سربازان خداییم و لشکر خدا همیشه از پیروزشدگان است.»[۱۲]

بله ما هم پیروز خواهیم شد..اما خداوند متعال تنها زمانی ما را نصرت خواهد داد که دین وی را نصرت دهیم:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ)محمد۷

«ای کسانی که ایمان آوردهاید، اگر (دین) خداوند را یاری کنید، خداوند شما را یاری می‌کند (و بر دشمنانتان پیروز می‌گرداند) و گامهایتان را استوار می‌دارد.»

و این شرطی از جانب خداوند متعال است و تنها زمانی یاری از آسمان نازل میشود که دین خدای آسمان را نصرت دهیم.اما چگونه خدا را نصرت دهیم؟!

خداوند متعال را با اقامهی دین او، با جهاد در راه او، با تحکیم شریعت وی در زمین و عمل به سنتهای پیامبر صلی الله علیه و سلم نصرت خواهیم داد.

خداوند متعال را با نصرت دین او و اولیایش نصرت خواهیم داد ومراد ما از نصرت خداوند متعال این نیست که خداوند متعال محتاج کسی است که وی را یاری دهد بلکه خداوند متعال از تمامی عالمیان بی نیاز و حاجتمند یاری نیست. بلکه این ما هستیم که هر آینه محتاج درگاه اوییم.و اگر تمام انس و جن دست به دست هم دهند تا خداوند متعال را در چیزی ضررمند سازند، نخواهند توانست و اگر تمامی آنها جمع شوند تا خداوند متعال را در چیزی نفع رسانند باز نخواهند توانست.پیامبر صلی الله علیه و سلم از آنچه از پروردگارش نقل میکند میفرماید: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وآخرِكُمْ، وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَتقَى قلب رجلٍ واحدٍ منكم ما زادَ ذلک فِي مُلكِي شيئاً، يا عِبَادِي لَو أَنَّ أَوَّلكم وآخرَكُم وإنسَكم وجنكمْ كَانُوا عَلَىَ أَفْجرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَا نَقَصَ ذَلِکَ مِنْ مُلْكِي شَيْئاً،...».[۱۳]«ای بندگانم شما قدرت ضرر رساندن به من را ندارید تا به من ضرر برسانید و هم قدرت نفع رساندن به من را ندارید تا به من نفع رسانید. ای بندگانم اگر ـ قلب ـ اول و آخر و انس و جن شما بر پرهیزگارترین قلب یک مردتان باشد، این امر ـ تقوایتان ـ چیزی به ملک من نمیافزاید. و اگر ـ قلب ـ اول و آخر و انس و جن شما بر عاصیترین قلب یکی از شما باشد، این امر نقصانی بر ملک من نمیآورد!...»

بلکه خداوند متعال بی نیاز از قتال و جهاد و انفاق ماست و غنی از عالمیان است . (وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما يُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ)عنکبوت۶

«کسی که جهاد و تلاش کند، در حقیقت برای خود جهاد و تلاش کرده است. چرا که خداوند بی‌نیاز از همه جهانیان است.»

کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد میکند؛ چرا که خداوند متعال از همه جهانیان بی نیاز است.

طبری رحمه الله دربارهی این آیهی کریمه میفرماید: «کسی که با دشمن خود از مشرکین میجنگد. گویی برای خویش میجنگد چون وی آن کار را به چشم داشت پاداش و اجرت آخرت از سوی خداوند و دور شدن وگریختن از عذاب آخرت انجام میدهد و گرنه خداوند را چه نیازی به این کار اوست. بلکه خداوند متعال بی نیاز از تمام مخلوقاتش است و خلقت و آفرینش وحکم و اراده فقط مخصوص ذات اوست.»[۱۴]

پس وای بر کسیکه گمان کند خداوند متعال نیازمند کمک است.خداوند متعال معبودی قوی و عزیز و جبار است، غنی و بی نیاز است اما تقدیرش سبحانه و تعالی اینگونه رفته است که دشمنانش را بر بندگانش مسلط میسازد تا آنها را بیازماید وخود به حالشان آگاه است.و هر که به جهاد و پیکار برخیزد این کار را برای خودش و نصرت دینش و ذلت دشمنانش و یاری برادرانش و زیاد شدن ایمان و یقینش انجام داده است و برای انسان زیاد شدن ایمان کافی است.

ایمان نیرو و توان عظیمی است که انسان را بر همه نیرویهای زمین و تمامی خواستههای نفسانی چیره میسازد.ایمان انسان را آزاده میسازد طوری که هیچ سلطانی جز ارادهی خداوند متعال بر وی حکمفرما نیست، از کسی جز خداوند متعال بیمی ندارد، برای کسی جز خداوند متعال خضوع نمیکند، از کسی جز خداوند متعال حاجتی نمیخواهد و به کسی جز وی امیدوار نیست و توکل و امیدواریش به اوست.

اگر برای سربازان شیطان سریعترین هواپیماها و قویترین زرهها و محکمترین تانکها و پیشرفته‌ترین مسلسلها هم باشد برای جنود الرحمن ایمان با قدرتی است که بدان هواپیماها فرومیافتند وتانکها منهدم میشود وتجهیزات ساقط میشود و واقعیت بغداد و قندهار و کابل و کرکوک و..از ما نزدیک است.پس حمد و ستایش خدایی را که پروردگار آسمانها و زمین است.

یا قائدَ الظلم لا تَغترَّ إن لَنا ** رُكناً شَديداً وَقَد وافاک إرشادُ

ای سردمدار ظلم و ستم به خود مغرور مشو، چرا که ما پایگاه مستحکمی داریم و این برای آگاهی تو بس است

فالطائرات وَ مَا توَحيهِ منْ عُدَد ** وَالقاذفاتُ وَأعدادٌ وَإعدادُ

هواپیماها و هر آنچه از سربازً و امکانات در خود دارند و آن همه خمپارهها و آتش بارها و تجهیزات و لشکریان

وَقمةُ العلم فی تَطوير أَسلحة **والراجماتُ وَأبطالٌ وَأجنادُ

و اوج علم و پیشرفت سلاح و موشک اندازها و کماندوها و سربازان

تَبقی أَمام جنود الله خَاضعةً **فَالله أكبرُ وَالتَقوی هی الزَادُ

تمام اینها در برابر سربازان خداوند خاضع و ذلیلا

راه ماست

وقتی که این عقیده و ایمان راسخ در دل انسان مؤمنی جای گرفت و در ضمیر و وجودش مستقر شد مانند آزمایشی است که عطا شده و محنتی است که هدیه شده است. پس ای مسلمان مجاهد بر آن صبر گیر و صابر باشد و استقامت پیشه کن و بدان کسانی که تو را در این راه تنها گذاشتهاند به تو هیچ ضرری نمیرساند و برایت کافی باشد که خداوند با توستو مأیوس و محزون مباش چرا که خداوند متعال میفرماید: (لا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ)نور۱۱«گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است، بلکه این مسأله برایتان خوب است». بسیاری از ابتلاها ظاهر آن، شر و بدی است. ولی می‌دانید که خداوند پیامبران علیهم السلام و خداپرستان راستین و شهیدان و نیکوکاران را بدینگونه بلاها گرفتار می‌سازد که آنان را بیازماید.

سختی و مشقت هر قدر که بیشتر شود محنت و معانات هر قدر که فزونی یابد باز در خود سپیده دم امید و پیروزی را دارد. هر بلا و مصیبتی که برای انسان مؤمن پیش میآید ابتلا و خالص شدن و ورزیدگی و خیر است. نشانه لطف خداوند درباره آنان و بزرگواری و برگزیدگی آنان است.و این ابتلاها خود فرصتی برای محاسبه و مراجعه نفس است پس صبری نیکو لازم است و خداوند تنها مستعان و یاری رسان است.

وبه سخنان بیمار دلان نباید اهمیت داد و تنها توکل بر پروردگار جهانیان لازم است، که هر قدر دشمن با قدرت و جبروت باشد باز خداوند در کمین گاهشان به انتظار نشسته است.ما امتی هستیم که هرگز مأیوس نمیشویم آنگونه که خداوند متعال میفرماید: (ولا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ)یوسف۸۷« از رحمت خدا ناامید مشوید» پس مجاهد امیدوارترین و خوشبینترین مردم به رحمت خداست و از دورترینشان به یاس و ناامیدی و بدبینی است.و چطور اینگونه نباشد در حالی که او با پروردگاری است که قدرتش تحدی نمیشود و برای رحمتش حد و اندازهای نیست.

پس به اذن خداوند متعال ،امیدوارو منتظر خواهیم ماند ومشکلات راه را ناچیز میدانیم و به خداوند متعال اطمینان و توکل خواهیم بست:

(يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ* وَعْدَ اللهِ لا يُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) روم۵ ـ۶

«خداوند هر کس را بخواهد یاری می‌دهد و او صاحب قدرت و مهربان است، این وعدّه‌ای است که خدا داده است ، و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.»

اللهم انصر دینک ومکن لجندک علی أرضک

اللهم احفظ قادتنا وعلمائنا یا رب العالمین

واختم اللهم لنا بالشهادة مقبلین

والحمد لله رب العالمین

زیرنویسها:

[۱]- مسند أحمد

[۲]-به روایت أحمد

[۳]- رواه المسلم

[۴]- مُتفقٌ علیه

[۵]- روه مسلم

[۶]-رواه احمد و طبرانی

[۷]- قطعهای از قصه اصحاب أخدود، تخریج مسلم

[۸]- مُتَّفَقٌ علیه

[۹]- تفسیر فی ظلال قرآن

[۱۰]- ابن کثیر ج ۴ ص ۱۳۶

[۱۱]- کتاب الجهاد،۱۵۸/۲

[۱۲]- عمر مختار،صلابی/۶

[۱۳]- رواه مسلم

[۱۴]- تفسیر طبری ۱۲۲/۱

به نقل از:

www.tammkeen.com

www.tammkeen.net

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

ادعای علم غیب و آنچه مربوط به آن است

غیب تمام چیزهایی را که از عقل و نظرها در حال، گذشته و آینده غایب است را در برمی‌گیرد. و الله عزوجل علم آن را برای خود قرار داده و به خودش مختص گردانیده است.

الله تعالی می‌فرماید: {قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ}[۱] «بگو در آسمانها و زمین جز خداوند کسی غیب نمی‌داند» و می‌فرماید: {لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ}[۲] «غیب آسمانها و زمین نزد خداوند است» و می‌فرماید: {عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ}[۳] «عالم و دانای عالم نهان و ظاهر خداوند بزرگ و متعال است».

جز خداوند هیچ کس، نه ملائکه مقرب، نه پیامبر فرستاده شده چه برسد به کسی که در مقام پایین تر از آن دو باشد، غیب نمی‌داند.

الله تعالی از زبان نوح علیه السلام می‌فرماید: {وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ}[٤] «به شما نمی‌گویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمی‌گویم که علم غیب می‌دانم» و از زبان هود علیه السلام می‌فرماید: {قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ}[٥] «گفت جز این نیست که علم نزد خداست و آنچه بخاطر آن ارسال شده‌ام به شما ابلاغ می‌کنم» و به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید که بگوید: {قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ}[٦] «بگو به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خداوند نزد من است و نمی‌گویم که غیب می‌دانم» و می‌فرماید: {وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*قَالُوا سُبْحَانَكَ لا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ}[۷] «خداوند تمام نامها را به آدم یاد داد سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: به آن اسم‌ها مرا خبر دهید اگر می‌دانید؟ گفتند: خداوندا تو پاک و منزهی ما جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم همانا تو علیم و حکیم هستی».

الله سبحانه و تعالی بعضی از بندگانش را بر بعضی از امور غیبی از طریق وحی مطلع کرده است همانگونه که می‌فرماید: {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا*إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا*لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا}[۸] «دانای نهان هیچکس را بر غیب مطلع نمی‌گرداند مگر در مورد رسولی که انتخاب کرده باشد پس همانا نگهبانانی را در پیش و پس او برخواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند و خداوند بدان چه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است». و این از غیب نسبی می‌باشد که علم آن بر بعضی مخلوقات پنهان است اما غیب مطلق را کسی جز الله سبحانه و تعالی نمی‌داند و کیست که ادعای علم غیب کند و خداوند به او بخشیده باشد؟

به خاطر همین بر هر مسلمانی واجب است که از شیادان و دروغگویان که ادعای علم غیب دارند و بر خداوند دروغ می‌بندند دوری جویند کسانی چون ساحران، دروغگویان و ستاره شناسان و غیر آنها که خود و بسیاری دیگر را گمراه نموده و از راه راست منحرف شده‌اند.

و در ذیل خلاصه‌ای از اعمال کسانی که به وسیله آن ادعای علم غیب می‌کنند و به وسیله آن عوام و جاهلان مسلمان را گمراه می‌کنند و عقیده و ایمان آنها را به فساد می‌کشانند، بیان می‌گردد:

۱- سحر:

آن در لغت عبارت است از آنچه که مخفی شده و سبب آن نامعلوم باشد. و در اصطلاح آن عبارت است از افسونها ، رقیه و گره هایی که در قلبها و جسمها تأثیر می‌گذارد. پس موجب مریضی و مرگ می‌شود، رابطه زن و مرد را خراب

می‌کند و موجب از هم پاشیدن زندگی شان می‌شود که تمام اینها به اذن و اراده خداوند صورت می‌گیرد و آن کفر است و ساحر به خداوند عظیم کافر است و برای او در آخرت نصیب و بهره ای نیست. الله تعالی می‌فرماید: {وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ}[۹] «و آنچه را که شیاطین در سلطنت سلیمان خوانده بودند، پیروی کردند. و سلیمان کفر نورزید، لیکن آن شیاطین که کافر شدند به مردم سحر آموختند. و نیز از آنچه بر آن دو ملک هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود با اینکه آن دو هیچکس را تعلیم نمی‌کردند مگر آنکه می‌گفتند ما آزمایشی هستیم پس زنهار کافر نشوی. آنها از آن دو چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکند. هرچند بدون فرمان خداوند نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند. و چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت، و سودی بدیشان نمی‌رسانید. و قطعاً دریافته بودند که هرکس خریدار این باشد در آخرت بهره ای ندارد. چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند».

و از موارد سحر دمیدن همراه با تف در گره است. الله تعالی می‌فرماید: {قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ*مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ*وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ*وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ*وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ}[۱۰] «بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم، از شر آنچه خلق نموده و از شر تاریکی چون فراگیر شود و از شر دمندگان افسون در گره ها و از شر حسود آنگاه که حسد ورزد».

۲- ستاره شناسی[۱۱]:

و آن یعنی اینکه از روی وضع ستارگان استدلال شود برای حوادثی که روی زمین قرار است اتفاق بیفتد. از ابن عباسم روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند:«مَنْ اقْتَبَسَ عِلْمًا مِنَ النُّجُومِ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السِّحْرِ زَادَ مَا زَادَ»[۱۲] «هرکس بخشی از علم نجوم را فرا گیرد درواقع بخشی از سحر و جادو را فرا گرفته است و هرچند اضافه فرا بگیرد به همان مقدار سحر و جادو را فرا گرفته است».

۳- به پرواز در آوردن پرندگان و خط کشیدن بر روی زمین:

از قطن بن قبیصه او نیز از پدرش روایت می‌کند که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدیم که فرمود:«الْعِيَافَةُ وَالطِّيَرَةُ وَالطَّرْقُ مِنَ الْجِبْتِ»[۱۳] «فال از پرواز درآمدن پرندگان[١٤]، خط کشیدن بر روی زمین و فال بد سحر و جادو به شمار می‌رود». العیافة یعنی فال از پرواز درآمدن پرندگان و فال خوب و بد زدن به اسمها و صداهای آن و رفت و آمدنشان را گویند. و الطرق یعنی اینکه خطهایی در زمین می‌کشیدند یا با پرت کردن سنگ ریزه ادعای علم غیب می‌کردند.

٤- کهانت و فالگیری:

آن ادعای علم غیب است. و اصل در آن استراق سمع شیاطین از کلام ملائکه است که در گوش کاهن القا می‌کنند.

از ابوهریرهس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند:«مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ»[۱۵] «هرکس پیش کاهنی برود و آنچه را می‌گوید تصدیق کند به آنچه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده کفر ورزیده است».

٥- نوشتن حروف ابجد:

و آن یعنی اینکه برای هر حرفی از آن اندازه مشخصی از اعداد قرار داده و برآن نامهای آدمیان و فصلها و مکانهایی را جاری می‌کند سپس بر آن به خوشبختی یا بدبختی و مانند آن حکم می‌کند.

ابن عباسم در باره قومی که حروف ابجد می‌نویسند و در ستارگان نگاه می‌کنند می‌گوید:«ما أرى من فعل ذلک له عند الله من خلاق»[١٦] «کسی که آن را انجام دهد نزد خداوند بهره ای برای او نمی‌بینم».

٦- خواندن در کف دست و فنجان

و مانند آنچه که ادعا می‌کند به وسیله آن بعضی از اتفاقات آینده از قبیل مرگ، زندگی، فقر، ثروتمندی، سلامتی،مریضی و مانند اینها را می‌دانند.

۷- احضار ارواح:

انجام دهنده های آن می‌پندارند که ارواح مردگان را احضار نمایند و از آنها در مورد اخبار مرگ از نعمتها و عذابها و چیزهای دیگر سؤال می‌نمایند درحالیکه آن نوعی از فریب و جادوی شیطانی است و هدفشان به فساد کشاندن عقائد و اخلاق است و جاهلان را فریب می‌دهند و مالشان را به ناحق می‌خورند و با متوسل شدن به اینکه علم غیب می‌دانند، اینکار را انجام می‌دهند.

۸- فال بد زدن:

و آن فال بد و نیک زدن به پرندگان و آهو و غیره است. و این بابی از شرک است که از القاهای شیطان می‌باشد و ترسی از سوی اوست.

از عمران بن حصین به صورت مرفوع روایت است که:«ليس منا من تطير أو تطير له، أو تكهن أو تكهن له، أو سحر أو سحر له، ومن أتى كاهنا فصدقه بما يقول فقد كفر بما أنزل على محمد صلى الله عليه وسلم»[۱۷] «کسی که فال بگیرد یا برایش فال گرفته شود یا کهانت نماید یا برای او کهانت شود یا جادو کند یا بخاطر او جادو شود از ما نیست و هرکس نزد کاهنی برود و او را در گفته هایش تصدیق کند با اینکار به آنچه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده کفر ورزیده است.» و خداوند اصلاح احوال مسلمانان، فهم در دین و نجات از حیله و مکر جنایتکاران و فریب دوستان شیطان را بر عهده گرفته است.

زیرنویسها:

[۱] نمل ٦٥
[۲] کهف ٢٦
[۳] رعد ۹
[٤] هود ۳۱
[٥] احقاف ۲۳
[٦] انعام ٥٠
[۷] بقره ۳۱- ۳۲
[۸] جن ٢٦- ۲۸
[۹] بقره ۱۰۲
[۱۰] سوره فلق
[۱۱] منظور از ستاره شناسی کارهایی چون نسبت دادن سرنوشت انسانها به حرکت ستارگان، باران باریدن و سایر حوادث و اتفاقات زمین است و اعتقاد به اینکه با این ستارگان می توان بر غیب اطلاع یافت و آن را نباید به علم نجوم امروزی که هدف این کارها نیست نسبت داد(مترجم)
[۱۲] سنن أبی داود برقم (۳۹۰۵) .
[۱۳] سنن أبی داود برقم (۳۹۰۷) ، ومسند أحمد (۳ / ٤٧٧) .
[١٤] عوف می گوید: عافیه یعنی پرنده ای را به پرواز در می آورد تا ببیند به کدام سو می رود.(به نقل از کتاب غایة المرید)مترجم
[۱۵] سنن أبی داود (۳۹۰٤) ، ومسند أحمد (۲ / ٤۲۹) ، المستدرک (۱ / ٥٠) قال الحاکم صحیح علی شرط الشیخین ووافقه الذهبی
[١٦] المصنف (۱۱ / ٢٦) . رواه عبد الرزاق فی المصنف
[۱۷] مسند البزار (۹ / ٥۲) (۳٥۷۸) ، وقال الهیثمی فی مجمع الزوائد (٥ / ۱۱۷) رجاله رجال الصحیح .

از کتاب: اصول عقاید اهل سنت در پرتو کتاب و سنت، تألیف : دکتر صالح بن سعد سحیمی، دکتر عبدالرزاق بن عبدالمحسن عباد و دکتر ابراهیم بن عامر رحیلی، ویرایش و بازنگری: دکتر علی بن محمد ناصر سقیهی و دکتر احمد بن عطیه غامدی، مترجم: عبدالمتین ابراهیمی

تفاوت بین توحید ربوبیت و توحیدالوهیت

نوشته: شیخ حمدبن حجرآل بطامی

بر هر فرد مسلمان لازم است فرق بین توحید ربوبیت و توحید الوهیت را بداند. اما متأسفانه بسیاری از مسلمانان فرق این دو را نمی‌دانند. و به همین سبب نیز گمان می‌کنند که کلمه إله یعنی خالق و مالک در حالیکه این تصور خطا و اشتباه است و معنی حقیقی کلمه إله یعنی معبود. خواه این معبود بحق باشد (یعنی الله تعالی) و خواه باطل (مثل بتها و درختها و انسانهای زنده و یا مرده که مشرکین آنها را عبادت می‌کنند».

و به همین سبب نیز هنگامیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم به مشرکین قریش گفت: «قولوا: لا إله إلا الله تفلحوا» «بگوئید معبود بحقی جز الله وجود ندارد تا که رستگار شوید».

در جواب همانطور که قرآن از آنها حکایت می‌کند، گفتند:

{ أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (٥)وَانْطَلَقَ الْمَلأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (٦)مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَا اخْتِلاقٌ (٧)} (ص: ٥،٦،٧).

«آیا تمام معبودات را، یک معبود قرار داده؟ بی‌شک این امر بسیار تعجب‌آور است. سپس بزرگان آنها برخاستند و رفتند در حالیکه به یکدیگر می‌گفتند: بروید و بر عبادت کردن معبودان خود استوار باشید و بی‌شک این امر (یعنی دعوت به یکتا پرستی) امری است که محمد بوسیله آن می‌خواهد به آقایی و ریاست شما برسد. این امر (یعنی یکتا پرستی) را ما حتی در دین نصرانیت نیز نشنیده‌ایم، این امر چیزی جز دروغ و افتراء نمی‌باشد».

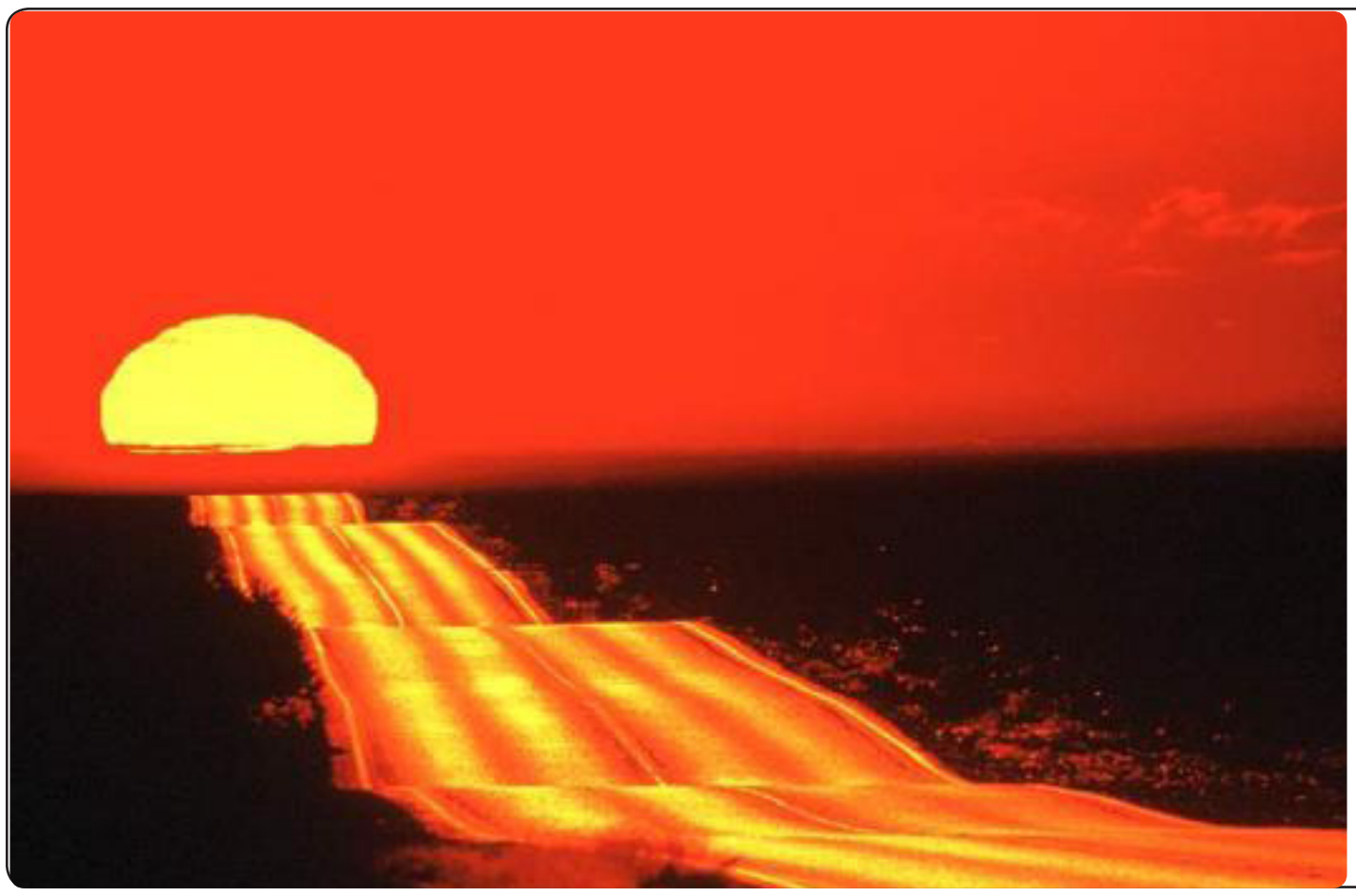

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

آشنایی مختصر با فرقه‌ی کلامی ماتریدیه

شماره فتوی ٤٧٧١

مختصری از زندگی ، آراء و افکار امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله

تقریبا همه ارباب تراجم که فقط شرح مختصری از زندگی ماتریدی را در آثار خود ذکر کرده اند در این مورد اتفاق نظر دارند که وی در سال ۳۳۳هجری قمری وفات یافته است ولی هیچ یک از آنان تاریخ ولادت او را ذکر نمی کنند . یکی از استادان ماتریدی یعنی محمد بن مقاتل الرازی بنا به قولی در سال ٢٤٨ وفات یافته است و این امر ثابت می کند که ولادت ماتریدی در دوران خلافت متوکل خلیفه عباسی (٢٣٢ – ٢٤٧) که با آرای معتزله مخالفت و از عقاید رسمی جانبداری می کرد قدم به عرصه هستی نهاده است. ماتریدی در دوران حکومت مقتدر سامانیان که عملا از سال ٢٦١ تا ٣٨٩ بر تمامی سرزمین ایران فرمانروایی کردند و به حفظ و اشاعه ادب و علوم و فنون همت گماشتند و عده ای از علمای مشهور زمان را در دربار خود گرد آوردند، نشو و نما یافت . او در جو آرام علمی و محیط فرهنگی سرزمین مادری خود تربیت شد و تحت سرپرستی چهار تن از دانشمندان بر جسته‌ی زمان خویش علوم مختلف اسلامی را فرا گرفت . این چهار تن عبارت بودند از: شیخ ابوبکر احمد بن اسحاق، ابو نصر احمد بن العباس معروف به فقیه سمرقندی، نصیر بن یحیی البلخی متوفی به سال ٢٦٨ و محمد بن مقالت الرازی متوفی به سال ٢٤٨ قاضی ری. همه این کسان از شاگردان ابو حنیفه متوفی به سال (١٥٠) بودند .
همچنین ایشان با عنوان « امام المتکلمین » مشهور شده است .

آثار ماتریدی:

١- کتاب تأویلات القرآن یا تأویلات اهل سنت
٢- کتاب مأخذ الشریعه
٣- کتاب الجدل
٤- کتاب الاصول (اصول دین)
٥- کتاب التوحید
٦- کتاب المقالات
٧- کتاب بیان وهم المعتزله
٨- کتاب رد أوائل الأدله للکعبی
٩- کتاب رد تهذیب الجدل للکعبی
١٠- کتاب رد وعید الفساق للکعبی
١١- رد الاصول الخمسه لأبی محمد الباهلی
١٢- رد کتاب الإمامه لبعض الروافض
١٣- کتاب الرد علی القرامطه

مشورترین رجال ماتریدی

ـ ابو السید البزدوی (ت ٤٩٣ ه – ١٠٩٩ م)
ـ ابو المعین النسفی (ت ٥٠٨ ه – ١١١٤م)
ـ ابو الحسن نجم الدین عمر النسفی (ت ٥٣٧ ه – ١١٤٢
ـ نور الدین الصابونی ٥٨٠ ه – ١١٨٤ م
ـ کمال الدین بن الهمام ت ٨٦١ ه – ١٤٥٦ م
ـ ملا علی قاری ت ١٠١٤ ه – ١٦٠٥ م

عقاید ماتریدیه:

ـ حسن و قبح اشیاء عقلی است اما عقل منبع حکم شرعی نیست و برای صدور تکلیف و تشریع دینی حجیت قطعی ندارد زیرا تنها حاکم خداست.
ـ خداوند به کسی تکلیف ما لا یطاق نمی کند.
ـ خداوند ظلم نمی کند و عقلا محال است که ظالم باشد.
ـ تمام افعال خداوند مبتنی بر حکمت است.
ـ انسان در افعال خود دارای قدرت و اختیار است و این قدرت در پدید آمدن آن افعال مؤثر است.
(البته این رای کاملا صحیح نیست زیرا اهل سنت و جماعت عقیده دارند که انسان افعال خود را کسب می کند و خالق افعال تماماً الله تعالی است)
ـ ایمان کم و زیاد نمی شود.
(این رای مخالف عقیده سلف صالح است)
ـ صفات ذات و صفات فعل را قدیم می دانند و جمیع صفات افعال را به صفت تکوین ارجاع می‌دهند.
(این رای مخالف روش سلف در اثبات صفات باری تعالی است)

مکتب کلامی ماتریدی و تفاوت آن با مکتب اشعری

اشاعره منتسب به ابوالحسن اشعری است که در قرن چهارم هجری می زیسته اند. دقیقاً در ماه و سالهایی که ابو الحسن اشعری در نزدیکی‌های مرکز اسلام علیه مکتب اعتزال قیام کرد و آن را افراطی و تند نادرست قلمداد نمود و مکتب معتدل و وسط گرای خود را به جای او معرفی نمود، در شرق جهان اسلام در شهر «سمرقند» ابو منصور ماتریدی علیه علم‌زدگی و افراط‌گرایی مکتب معتزله به مبارزه پرداخت و به جای آن مکتب افراطی، مکتب میانه‌روی را ارائه داد که با مکتب اشعری تا آن اندازه موافق بود که قرنها پیروان شیخ اشعری شرح عقاید نسفیه را برنامه تدریس مدارس خویش قرار داد و هنوز برنامه مدارس آنهاست در حالیکه مؤلف متن یعنی نجم الدین عمر أبو حفص متولد در نسف فارس متوفی (م – ٥٣٧) در سمرقند و هم شارح آن یعنی مسعود بن عمر سعد متولد تفتازان خراسان متوفی (م – ٧٩٣) در سمرقند هر دو از پیروان مکتب ماتریدی بوده‌اند همچنین چند قرن است که تهذیب الکلام تألیف سعد الدین تفتازانی که از پیروان مکتب ماتریدی است برنامه تدریس پیروان اشعری قرار گرفته و دانشمندان بزرگواری همچون شیخ عبد القادر در مهاجر و برادرش که هر دو از پیروان شیخ اشعری بوده اند بر آن کتاب شرح و حاشیه نوشته اند و کسی هم بر این برنامه ها و شرح حاشیه ها اعتراضی نداشته است زیرا هر چند پیروان مکتب ماتریدی حنفی مذهب و پیروان مکتب اشعری غالبا شافعی هستند و در احکام فقهی تفاوتهای زیادی دارند و در عقاید مکتبی تا حد زیادی مطابق یکدیگر هستند و تنها در مسائل جزئی با یکدیگر فرق دارند .
مثلا ، آیا بقاء همان وجود است در زمانهای بعدی یا چیز دیگر؟
ـ آیا وجود زاید بر ماهیت است یا عین ماهیت است ؟
ـ آیا عفو کردن کافر جایز است ؟
ـ آیا عقلا ایمان به خدا واجب است ؟
ـ آیا ایمان و اسلام یکی هستند ؟
ـ حقیقت ایمان چیست ؟
ـ آیا ایمان نقص پذیر و افزایش پذیر است ؟
ـ آیا سعادت و شقاوت به هم تبدیل می شوند ؟
ـ آیا حکمت در کارهای خدا لزوما باید وجود داشته باشد ؟
ـ همچنین در صفات (قدرت ، اراده ، و کلام) نیز این دو مکتب با هم تفاوتهایی دارند که نزد أشاعره ایمان نقص پذیر و افزایش پذیر است و وجود شئ عین آن شئ و بقاء همان وجود اولی لست در زمانهای بعدی سعادت و شقاوت به یکدیگر تبدیل نمی شوند .(اهل سنت و جماعت عقیده دارد که ایمان انسانها با هم برابر نیست و ایمان اشخاص کم و زیاد می شوند، یعنی با اعمال صالحه ایمان افزایش می یابد و با اعمال سیئه ایمان کاهش می یابد، همچنین اسماء و صفات باری تعالی را محدود به چند اسم و یا صفت نمی کنند و عقیده دارند که الله تعالی دارای صفات زیادی هستند که فقط تعدادی از آنها را در قرآن و یا احادیث نبوی ذکر کرده اند، همچنین اهل سنت صفات باری تعالی را تاویل یا تحریف معنایی یا لفظی نمی کنند و در ضمن آنرا تشبیه به صفات مخلوقات نکرده و برای آن کیفیت قائل نمی شوند)
خلاصه اینکه برخی از عقاید ماتریدیه و اشاعره مخالف با عقاید سلف صالح امت هستند و لازمست که مسلمان تابع کتاب و سنت از آنها بدور باشد.
توصیه می شود به کتابهای «ملل و نحل « نوشته ی عبدالکریم شهرستانی و کتاب «الفرق بین الفرق» نوشته ی خطیب بغدادی مراجعه نمایید که البته هردو کتاب عربی هستند و ما ترجمه فارسی آنرا ندیده ایم.
والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

مختصری درباره مدرسه علوم دینی دیوبند و منهج آنها

شماره فتوی ٦٩٥٢

طائفه‌ی دیوبندیه گروهی از مسلمانان هستند که منتسب به مدرسه دیوبند – دارالعلوم – از هند هستند، و مدرسه دیوبند بزرگترین مدرسه‌ی احناف در شبه قارهء هند به شمار می‌رود که در سال ١٢٨٣هـ/ ١٨٦٧م توسط دسته‌ی از علمای هند تأسیس شده است، و بعد از آنکه استعمار انگلیس بر انقلاب اسلامی مردم هند چیره‌گی یافت، علمای هند احساس ترس کردند و لذا شیخ إمداد الله مهاجر مکی و شاگردش شیخ محمد قاسم ناناتووی و یارانشان برای محافظ از اسلام و تعالیم آن در شبه قاره هند به چاره اندیشیدند و راه حل را در تاسیس مدارس علوم دینی و مراکز اسلامی دانستند و بدین ترتیب مدرسه علوم دینی در دیوبند تاسیس شد و این مدرسه بعنوان مرکز نشر دین و شریعت اسلام در زمان استعمار انگلیس بر هند نقش بزرگی ایفاء نمود.
از جمله بارزترین شخصیتهای این مدرسه عبارتند از:
١- محمد قاسم .
٢- رشید أحمد کنکوهی.
٣- حسین أحمد مدنی .
٤- محمد أنور شاه کشمیری .
٥- أبو الحسن ندوی.
٦- محدث حبیب الرحمن الأعظمی.

– منهج اعتقادی علمای دیوبند بر مذهب ابومنصور ماتریدی است که ما در فتوای (٤٧٧١) در مورد عقاید ماتریدی توضیحاتی داده‌ایم.
– و در فقه تابع امام ابوحنیفه رحمه الله می باشند.
– و متاسفانه مسلکهای صوفیانه از جمله طریقتهای نقشبندیه وچشتیه و قادریه و سهروردیه نیز در سلوک آنها یافت می شود.

از جمله اهداف و مبادی مدرسه دیوبندیه:
– محافظت بر تعالیم اسلامی و ابقای شوکت اسلام و شعائر آن.
– نشر اسلام و مقاومت در برابر مذاهب تبشیری و الحادی.
– نشر فرهنگ اسلامی و مبارزه با فرهنگ استعمار.
– اهتمام به نشر زبان عربی، زیرا زبان عربی وسیله‌ی برای استفاده از منابع اسلامی است.
– جمع بین عقل و قلب، و بین علم و روحانیت و معنویت.
نگاه کنید به: الموسوعه المیسره فی الأدیان والمذاهب .(٣٠٨/١) .
همانطور که گفته شد؛ مدرسه دیوبند و علمای آنجا در منهج اعتقادی تابع امام ابوحنیفه رحمه الله نیستند! بلکه تنها در فقه و فروع دین تابع ایشان هستند و در مسائل اعتقادی و اصول دین تابع أبی منصور ماتریدی متوفی سال ٣٣٢هـ هستند، بنابراین لازمست کمی در مورد فرقه ماتریدیه نیز سخن گفت:
ماتریدیه یک فرقه کلامی هستند که منتسب به ابومنصور ماتریدی می باشند. این فرقه برای اثبات حقایق دین و عقیده اسلامی از براهین و دلایل عقلی و کلامی در مقابل مخالفینشان از جمله معتزله و جهمیه استفاده می کنند.
ماتریدیه اصول دین را برحسب مصدر تلقی به دو قسم تقسیم نموده اند:
١- الإلهیات (عقلیات) : و آن عبارتند از آنچه که عقل بتنهایی آنرا اثبات می کند و نقل تابع آن می باشد! و شامل ابواب توحید و صفات می باشد.
نکته: این دیدگاه که توحید و صفات از طریق عقل ثابت شود مخالف با منهج اهل سنت و جماعت و عقیده سلف صالح امت است، چرا که منهج صحیح صحابه و تابعین بر این بوده که توحید و صفات الهی را از طریق نقل (کتاب و سنت) ثابت می کردند و از مدلول آن عدول نمی کردند و تاویل را به آن راه نمی دادند و تسلیم نصوص شرعی بودند.
٢- الشرعیات (سمعیات) : و آن اموراتی هستند که عقل می تواند در مورد ثبوت یا نفی آن بهره ببرد، ولی نمی تواند در مورد آنها نظر بدهد مانند: نبوت، عذاب قبر،

امور آخرت، البته بعضی از ماتریدیه نبوت را جزو عقلیات می دانند.
بدون شک این تقسیم بندی از مصادر تلقی دین مخالف با منهج اهل سنت و جماعت می باشد، چرا که نزد اهل سنت و جماعت؛ قرآن و سنت نبوی و اجماع صحابه جزو مصادر تلقی هستند، و تقسیم بندی اصول دین به (عقلیات وسمعیات) بدعتی است که در دین ایجاد کرده اند! که متاسفانه‌ی ن تقسیم بندی بر مبنای فکر باطلی است که فلاسفه آنرا ابداع کرده اند، و اهل سنت بین عقل سلیم و نقل صحیح جمع بسته و اعتدال ایجاد کرده اند ولی در هیچ مسئله‌ی از دین عقل را بر نقل ترجیح نمی دهند.
برای توضیحات بیشتر در مورد عقاید فرقه ماتریدیه به فتوای (٤٧٧١) مراجعه کنید.
و بدون شک فرقه ماتریدیه از منهج سلف صالح و اهل سنت و جماعت و اصحاب حدیث بدور است، هرچند بدعتهای عقیدتی این فرقه نسبت به فرقه هایی همچون معتزله و جهمیه و دیگر فرقه کمتر است، با با این وجود آنها از منهج سلف صالح – صحابه رضی الله عنهم – دور شده اند، و داخل در معنای اصطلاحی «اهل سنت و جماعت» نمی شوند.
و اهل سنت و جماعت در فروع و اصول دین پیرو پیامبر صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام او هستند، و به این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم اقتداء کرده اند که فرمود:
«افْتَرَقَتْ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَه وَافْتَرَقَتْ النَّصَارَي عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَه وَ سَتَفْتَرِق أُمَّتِى عَلَىَ ثَلَاث وَسَبْعِينَ فِرْقَه كُلُّها فِى النَّار إلاَّ وَاحِدَه قَالُوا مَا هِىَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ هِى مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِى».(صحیح – ابن ماَجَه و احمد و غیره)
یعنی: یهود تبدیل به هفتاد و یک فرَقه شدند و نصاری نیز به هفتاد و دو فرقه تبدیل گشتند و امت من نیز به هفتاد و سه فرقه تبدیل می شوند همگی جز یکی از آنها در آتش است. گفتند: ای رسول خدا آن چه کسانی هستند؟ فرمود: آن راهی است که من و اصحابم بر آن قرار داریم.
و اهل سنت و جماعت در تمامی مسائل کوچک و بزرگ دین تابع کتاب خدا و سنت صحیح نبوی و فهم و برداشت سلف صالح امت – صحابه رضی الله عنهم – هستند، چه در فقه و چه در اصول دین از جمله‌ی ات صفات و تعریف کفر و ایمان و قضاء و قدر و غیره..
ولی متاسفانه فرقه هایی همچون ماتریدیه بعضی از اصول دین را از طریق عقل و علم کلام تحلیل و بررسی می کنند و لذا می بینیم که در مسئله‌ی آیات صفات دچار انحراف و گمراهی شده اند و در دیگر موارد اصول دین نیز به بیراهه کشیده شده اند.
آیا تبعیت از ابومنصور ماتریدی یا ابوالحسن اشعری بهتر است و مایه هدایت است یا تبعیت از خلفای راشدین و عشره مبشره و ابن مسعود و ابن عباس و سایر صحابه و تابعین و ائمه اربعه رضی الله عنهم اجمعین؟ بدون شک یک انسان عاقل می داند که تبعیت از شاگردان مدرسه نبوی صلی الله علیه وسلم یعنی صحابه که سالها نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم درس دین و عقیده آموختند بهتر است از اینکه تابع کسی همچون ابومنصور ماتریدی بود که چهار قرن بعد از آنها زیسته و تحت تاثیر کلام و فلاسفه به دفاع از دین پرداخته است!
چنانکه در قرآن هم اشاره‌ی به تبعیت از اصحاب رضی الله عنهم آمده:
« وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (توبه ١٠٠)
یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!
در این آیه دقت کنید که خدای متعال می فرماید: « کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت » یعنی کسانی که از مهاجرین و انصار در نیکی از آنها پیروی کند، خدای متعال نیز از او خشنود خواهد شد، پس بر هر مسلمانی واجب است که در تمامی مسائل دینی خود چه در فروع دین و یا اصول دین تنها از منهج سلف صالح (یعنی امام سلف: پیامبر صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین) تبعیت کند.
ولی جای تعجب است که متاسفانه بسیاری از احناف و علمای دیوبندیه فروع دین را از امام ابو حنیفه رحمه الله می گیرند اما اصول دین را از او اخذ نمی کنند! بلکه از ابومنصور ماتریدی می آموزند، یعنی میائل اعتقادی را که مهمتر است را از امام ابوحنیفه نمی آموزند در حالیکه امام ابوحنیفه خود تابع سلف صالح است، آنگاه با این وجود خود را حنفیه می نامند! در حالیکه تنها در فقه و فرع دین امام ابوحنیفه رحمه الله را قبول دارند!
بنابراین وظیفه‌ی ک مسلمان تابع منهج سلف صالح در برخورد با یک ماتریدی اینست که:
– اگر آن شخص داعی بدعتش بود، پس باید وی را به سوی سنت دعوت کرده و از بدعت و انحرافش تحذیر کرده و برای او بیان کند که فلان عقیده اش گمراهی است و باید بجای تمسک به افکار کلامی به فهم و برداشت صحابه رضی الله عنهم از دین چنگ بزند زیرا آنها شاگردان مکتب نبوی بودند و خدای متعال از آنها راضی بود و تبعیت از آنها است که موجب هدایت و دوری از انحراف است.
– اما اگر آن شخص داعی بدعتش نبود، باید نصیحت شود و خطای اعتقاداتش را برای او توضیح داد و وی را به بهترین شیوه ارشاد نمود، امید است خدای متعال حق را به وی بازگرداند و از منهج خلف به منهج سلف چنگ زند.
و بر مسلمانانی که با اصول دین بر طبق منهج سلف صالح امت آشنایی کافی ندارند، نباید با افرادی از این فرقه (ماتریدیه) که درس آموختگان دیوبند نیز غالبا از این افکار برخوردارند، به مجادله‌ی ا مناظره‌ی ا گفتگو برخیزند، و مسائل عقیدتی را نباید از آنها بپرسند یا بیاموزند، ولی در مسائل فقهی ایرادی نیست که برای آشنا شدن از نظر احناف در فلان مسئله فقهی از آنها سوال کرد.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

در هفوات شیعه

نوشته‌ی: شاه ولی الله دهلوی هندی رحمه الله

هفوه‌اولی آنکه گویند کار انبیا و ائمه‌اخفاء دین و مذهب است همیشه‌این بزرگواران به تقیه گذرانیده‌اند و مذهب و دین خود را بکسی واضح نه گفته‌اند این را نمی‌فهمند که پس حاصل از بعثت انبیا و نصب ائمه چه باشد این خیال باطل ازان ناشی شده‌است که هر صاحب عزم که در پی رفع دولتی و وضع دولتی می‌باشد عزم خود را اخفا میکند و تدبیر خودرا به کسی واضح نمیگوید لیکن انبیا و ائمه را مثل صاحب عزمان دنیا طلب دولت خواه فهمیدن و حال ایشان را بر حال آن جماعه قیاس کردن همان مثل است که کسی در صحن کاچی قلیه جوید اضاع العمر فی طلب المحال اگر اندک تامل کنند صریح معلوم توانند نمود که بعث نبی و نصب امام باز او را باخفای امر کردن بمشابه آنست که شخصی را قاضی شهری نمایند و گویند که هرگز تکلم مکن و حرف از زبان برمیار و کلام خصمین را مشنو هر طفل مکتب میفهمد که تمسخر محض و لعب صرف است و سفاهت ظاهره و مناقض غرض بعث و نصب و اگر این تقیه و نفاق انبیا و ائمه بخودی خود میکنند نه بفرموده خدا پس عاصی و گنهکار باشند و تارک واجب القول بالعصمه نیافته بالجمله دروغ گفتن و نفاق ورزیدن شأن انبیا و ائمه نیست که طول العمر بلا ضرورت این خصال ذمیمه را شیمه و ملکه خود سازند و مردم را اضلال و تلبیس دین می‌نموده باشند اگر خوفی هم از منکرین و معاندین لاحق ایشان شود از کلمة الحق باز نمی‌مانند قوله تعالی فی حق الانبیا «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا «۳۹» «الاحزاب» و اگر انبیا تقیه میکردند چرا اذیت کفار و ضرب و شتم و هتک حرمت و تذلیل و اخراج از دست آنها چشیدند و می‌کشیدند جائیکه عوام مومنان را گفته باشند «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ «۲۱۴»«البقره»* «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ «۱۴۶»«آل عمران» برسل و انبیا و ائمه چه گمان باید کرد و تتمه‌این هفوه آنکه گویند معنی اتقاکم در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ«۱۳»«الحجرات» اکثر کم تقیه‌است و بهمین تفسیر کرده‌اند علماء ایشان این لفظ را و بموجب این تفسیر لازم می‌آید که حضرت یحیی و حضرت زکریا و حضرت امام حسین که بالاجماع تقیه نکردند اصلا نزد خدای تعالی کرامت و بزرگی نداشته باشند و جمیع منافقین عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نهایت مرتبه‌از کرامت و بزرگی باشند «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» «۱۶» «النور»

و آنچه در باب وجوب «تقیه» و خوبی آن از حضرت صادق روایت کنند همه آثار مخترعه و موضوعه این فرقه است هرگز مثل این هفوه را حضرت امام تجویز نخواهد فرمود چه جای ایجاب آن و حضرت امام چه قسم جد امجد خود امیرالمومنین علیه‌السلام بفرماید حالانکه نص حضرت امیر در کتاب «نهج البلاغه» که‌اصح الکتب شیعه و متواتر است نزد ایشان موجود است علامة الایمان ایثارک الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث ینفعک و این نص صریح دلالت می‌کند که هر که تقیه کند ایمان ندارد و آیه «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ «۵۴»«القصص» را نیز بتقیه تفسیر کنند و گویند حسنه تقیه‌است و سیئه‌ا ظهار حالانکه ما قبل آیت صریح دلالت بر اظهار میکند «وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ «۵۳»«القصص» و نیز در صورت تقیه حاجت صبر نیست انجام تقیه خود بر آش و پولاد تورانیان دست زدن نه صبر بر مشقت و در تقیه خود سراسر موافقت و اتحاد است نه مخالفت و عناد.

از مبطلات تقیه در کتب این فرقه روایات ناطقه‌از اهل بیت علیهم السلام موجود است از انجمله روایتی که‌از حضرت امیر منقول شد.

و از انجمله‌این روایت است که رضی در نهج البلاغه آورده قال امیر المومنین انی و الله لو لقیتهم واحدا و هم طلاع الارض کلها ما بالیت و لا استوحشت و انی من ضلالتهم التی هو فیها والهدی الذی انا علیه لعلی بصیره من نفسی و یقین من ربی و اتی الی لقاء الله و لحسن ثوابه‌المنتظر راج کذا فی نهج البلاغه پس کسی که‌از جنگ اعداء تن تنها با وجود کثرت آنها بحدی که روی زمین را بپوشند نترسد و وحشت دامنگیر نشود و مشتاق لقاء الله باشد و منتظر ثواب و امیدوار عنایات و کرامات او باشد در هر دو صورت موت و حیات از وی تقیه چه‌امکان دارد و نیز تقیه نمی‌شود الا بخوف و خوف دو مرتبه دارد:

اول خوف جان و این خود اصلا حضرات ائمه را نمی‌باشد بدو وجه‌اول آنکه موت ایشان باختیار ایشان است چنانچه کلینی در کافی اثبات این مسئله نموده و سایر امامیه بران اجماع دارند دوم انکه‌ائمه را علم ما کان و ما یکون حاصل می‌باشد پس اجل خود را و کیفیت و وقت موت خود را بتفصیل و تخصیص میدانند پس پیش ازان چرا از جان خود بترسند.

دوم خوف مشقت و ایذاء بدنی و بدگوئی و هتک حرمت و این چیزها را تحمل کردن و گوارا ساختن کار نیکانست همیشه تحمل بلا در امتثال اوامر الهی نموده‌اند و با پادشاهان جبار و فرعونان روزگار مقابله نموده‌اگر ازین امر جبن کنند و تحمل مشقت در عبادت و مجاهده بر خود گوارا ندارند از نیکان نباشند چه جای امام نیکان پس تقیه بهیچ وجه‌ایشان را روا نبود و نیز اگر تقیه واجب می‌بود حضرت امیر چرا در بیعت ابوبکر رضی الله عنه شش ماه توقف میکرد چنانچه مزعوم شیعه‌است که صریح اظهار ملال و ناخوشی بود و اول وهله چرا بیعت نمی‌فرمود.

روایت سوم: روی العیاشی عن زراره بن اعین عن ابی بکر بن حزم قال اوضأ رجل و مسح علی خفیه فدخل المسجد و صلی فجاء علی فوجا رقبته فقال و یلک تصلی علی غیر وضوء فقال امرنی عمر بن الخطاب فاخذ بیده فانتهی به‌الیه ثم قال انظر ما یقول هذا عنک و رفع صوته علی عمر فقال انا امرته بذلک پس درینجا تقیه کجا رفت که کردن آن مصلی را بخشش کردند و عمر را بزجر و توبیخ نهیب کردند.

روایت چهارم راوندی که مقتدای شیعه و شارح نهج البلاغه‌است در کتاب مرایح الحوایج از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کنند ان علیا بلغه عن عمر انه ذکر شیعته فاستقبله فی بعض طرفات بساتین المدینه و فی ید علی قوس فقال یا عمر بلغنی عنک ذکرک شیعتی فقال اربع علی صلعتک فقال علی انک لههنا ثم رمی بالقوس علی الارض فاذا هو ثعبان کالبعیر فاغرا فاه و قد اقبل نحو عمر لتبلعه فقال عمر الله‌الله یا ابا الحسن لاعدت بعدها فی شی و جعل یتضرع الیه فضرب یده‌الی الثعبان فعادت القوس کما کانت فمضی عمر الی بیته فقال سلمان فلما کان فی اللیل دعانی علی فقال سر الی عمر فانه حمل الیه من ناحیه‌المشرق مال و قد عزم ان یحتبسه فقل له یقول لک علی اخرج ما حمل الیک من المشرق ففرقه علی من هو لهم و لا تحتبسه فافضحک قال سلمان فمضیت الیه و ادیت الرساله فقال اخبرنی عن امر صاحبک من این علم به فقلت و هل یخفی علیه مثل هذا فقال یا سلمان اقبل عنی ما اقول لک ما علی الا ساحر و انی المستیقن بک و الصواب ان تفارقه و تصیر من جملتنا قلت لیس کما قلت لکنه ورث من اسرار النبوه ما قد رایت منه و عنده‌اکثر من هذا قال ارجع الیه فقل السمع والطاعه لامرک فرجعت الی علی فقال احدثک عما جری بینکما فقلت انت اعلم منی فتکلم بکل ما جری بیننا فقال ان رعب الثعبان فی قلبه‌الی ان یموت درین روایت هم گردن تقیه زده‌اند و بیخ او برکنده پس صریح معلوم شد که سکوت حضرت امیر بر اموری که در خلافت شیخین واقع مثل قصه فدک و نکاح حضرت ام کلثوم و غیر ذلک محض بنابر استصواب و تحسین آنها بود و الا قدرت انکار بوجه‌اتم داشت و با وصف قدرت انکار اگر بر منکرات شرعی سکوت و مداهنت می‌کرد فاسق می‌شد بلکه در مقدمه نکاح دختر حضرت زهرا رضی الله عنها اگر باین همه اقتدار تهاون میفرمود چه قباحت که لازم نمی‌آمد و باین مداهنات و تهاونات از لیاقت امامت بمراحل بعیده دور می‌افتاد معاذ الله من ذلک چنانچه اگر یک دو بار منکری را دید یا به علم غیب معلوم فرمود آن قسم تصرف قهری نبود که سخت ترین این فرقه ظلمه که اصلا پاس کسی نداشت یعنی عمر بن الخطاب این قدر مرعوب شد تا بدیگران چه رسد پس تحریم متعه و ترویج سنت تراویح و قسمت خمس و غنایم و تولیت عمال و دیگر مهمات خلافت را می‌پسندید اولا بیک گردش چشم بر هم میزد و حاجت فوج ولشکر واعوان وانصار اصلا ندشت یک کمان بی تیر کفایت میکرد و آنچه در کتب امامیه مسطور است که سکوت او در عهد عمرین و موافقت اودر امور دین وخلافت با ایشان بحسب ظاهر بجهت آن بود که مقهور و ذلیل و بی مقدور بود و طاقت مقابله با آنها نداشت همه غلط و واهی است لایعبا به والحمد لله.

و نیز از اثبات اصل تقیه لازم می‌آید چیزهایی که در ناموس اهل بیت و آبروی ایشان و غیرت ایشان خلل می‌اندازد مثل دختر خود دادن به کافری بلکه تزویج جمیع دختران و خواهران خود با کافران با وصف قدرت بر دفع آنها که باظهار یک معجزه در طرفة‌العین فضیحت می‌شدند و نیز در کتب شیعه و اهل سنت باتفاق متواتر است که حضرت امیر و اهل بیت با خلفاء ثلاثه و دیگر صحابه در مسایل بسیار از فروع فقهیه مخالفت‌ها نموده و مناظره‌ها فرموده و هیچ کس درین مناظره و مخالفت اینها را مطعون نه کرده چه جای ایذاء دیگر. پس تقیه باطل شد زیرا که در بعضی مسایل اظهار واقع شد و مضرتی نرسید پس معلوم شد که قدرت اظهار موجود بود و خوف مضرت معدوم و نیز اگر تقیه واقع شود یا بامر خدا باشد یا بغیر امر او و اگر شق اول است پس معلوم می‌شود که معاذالله خدای تعالی حکیم نیست زیرا که کاری فرمودن و آنچه مخالف آن کار باشد نیز فرمودن شان حمقا و سفهاست مثل آنکه گلکاری برای مرتب خانه بیارند و گویند که دست به این خانه مرسان و مرمت کن و اگر شق ثانی است محض بخوف ایذاء مردم پس دلیل جبن حضرات ائمه و کسالت و بی‌صبری آنهاست و این امور سلب لیاقت امامت می‌کنند تمام قرآن مملو است بتاکید بر تحمل مشقتهای جهاد و صبر بر بلاها و جابجا مدح صابرین فرموده ازین امور گریختن و دل دزدیدن هرگز عادت صالحان و صابران نبوده است و نیز اگر تقیه واجب می‌بود امیر المومنین بعمر چرا می‌گفت که لولا عهدٍ عهد الی حبیبی لا اخونه لعلمت اینا «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا «۲۴»«الجن» چنانچه نقل این از کتب امامیه گذشت. درینجا باید دانست که جمهور امامیه بران رفته‌اند که تقیه بر حضرت امیر قبل از ولایت خود واجب بود و بعد از ولایت بروی هم حرام بود پس روایاتی که بعد از ولایت ازانجناب منقول شده هرگز محمول بر تقیه نباید کرد والا حمل فعل معصوم بر حرام لازم خواهد آمد و سید مرتضی از جمله‌امامیه قایل است به بقای تقیه بر آنجناب بعد ولایت نیز و فساد این قول ظاهر است که بر هیچ عاقل پوشیده نمی‌تواند ماند زیراکه‌اگر در آن وقت بروی واجب می‌بود معاویه را عزل نمی‌کرد و چون خود هم از کید او خایف بود و میفرمود که‌انی اخاف کیده و ان کیده لعظیم و ابن عباس و مغیره بن شعبه نیز همین مشوره داده بودند که وله شهرا و اعزله دهرا در جواب فرمود که «مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا «۵۱»«الکهف» و این عزل آخر موجب فساد عظیم شد و فتنه‌های بسیار بهم رسید و بقتل و قتال انجامید سید مرتضی گوید که هر چند ولایت حضرت امیر متحقق بود لیکن ولایت بنام بود نه بمعنی زیراکه معاویه با او همیشه در پرخاش ماند تا آنکه شهادت یافت واکثر متابعان وفوج حضرت امیر اولاد صحابه بودند که همه‌اعداء آنجناب گذشته‌اند وعدل وفضل شیخین و اعوان ایشان را معتقد بودند اگر حضرت امیر دران وقت کما ینبغی اظهار عقیده و عمل خود میفرمود ظن غالب آن بود که متابعان نیز بر می‌گشتند و کار به صعوبت می‌انجامید باین جهت در حالت ولایت نیز بروتقیه واجب بود واظهار حرام هیچ فهمیده نمیشود که ولایت حضرت امیر را با وجود دعوای تشیع چرا بی معنی قرار داده نزد اهل سنت سراسر با معنی همین ولایت بود و حقیت دران منحصر و معنی ولایت تصرف در ملک است و قدرت براجرای احکام و گرفتن محصول و خراج از رعایا و تنبیه و تادیب مفسدان و این معنی حضرت امیر را بوجه‌اتم در اکثر بلاد اسلام خصوصا زمین حجاز و حرمین و یمن و عمان و بحرین و آذربیجان و عراقین و فارس و خراسان حاصل بود بی منازع و مزاحم حکم آنجناب درین بلدان جاری واهل این بلدان بدل و جان مطیع و منقاد اگر معارض بود در شام بود و وجود معارض در یک قطری از اقطار منافی معنی ولایت نیست باید دید که چون ابوبکر رضی الله عنه خلیفه شد غیر از جزیره عرب در تصرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و درانهمه معاندین و مفسدین زوراور مثل مسیلمه کذاب و بنو حنیفه در ملک یمامه و سجاح متنبیه در بنی تمیم که بیشر از ایشان در عرب قبیله نبود همه‌ایشان مردم سیاهی و کارزار ورزیده و مانعین زکوه یک طرف بر سر شورش و بنو غیتان در طرف شام بابت اسامه بن زید بر سر پرخاش و جمیع قبایل عرب گرد و نواح مدینه بارتداد گرفتار غیر از سکان مکه و مدینه یار واعوان او نبودند و با وصف این همه هرگز در امری از امور شرعیه مداهنت نکرد و باواز بلند گفت لو منعونی عقالا کانوا یؤدونها الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم لقاتلتهم علیه پس حضرت امیر که‌اشجع الناس بود چرا از یک گوشه زمین و سکان آنها ترسیده‌اختلال دین محمدی و زوال دولت سرمدی را روا داد «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ»

مستزاد

در دین محمدی روا داشت خلل شیر یزدان
بازش گوئی که‌او وصی بحق است چشمت می‌مال

و آنچه گفته که متابعان حضرت امیر اکثر اولاد اتباع اعدای آنجناب بودند اول دعوی اکثریت غلط محض است بلکه‌اکثر ایشان اهل کوفه و مصر و قتله عثمان رضی الله عنه بودند که بجان و دل جویای مطاعن صحابه و خواهان شکست بزرگی ایشان بوده‌اند و مردم عراق عجم و خراسان و فارس و اهواز که‌از ضربات شمشیر خلفاء ثلاثه و افواج ایشان زخمهای نمکین در جگر داشتند دیگر اعراب اجلاف که برای واقعه طلبی وفتنه جوئی و بدگوئی بالطبع مخلوق و مجبول اند و انقلاب عمل و تغیر احکام را بکمال آرزو خواهان بودند علی الخصوص مثل مسئله متعه که بشنیدن آن عربان را نعوظ و دیگران را احتلام رو میدهد و تصویر این مسئله در حق اکثر نوجوانان حکم معجون لبوب کبیر وارعونی صغیر دارد در حق پیران ومثل مسئله مسح رجلین که گویا اسقاط نیمه وضو است در حق ضعیفان کبر السن و محنت کشان مشقوق الرجلین و مثل اسقاط سنت تراویح که روزه دار بی ایمان را بعد از افطار حکم عذاب قبر دارد بعد از موت و بر عجمیان بلکه‌اکثر عربان نیز خیلی شاق بود چنانچه طرطوسی شاعر مشهور گفته‌است.

شعر:

نهارالصیام نهار الشفاء *
و لیل التراویح لیل البلاء
تمارض تحل لک الطیبات *
و بعض التمارض عین الشفاء
وان کان لابد من صومه *
فاکثر من الصوم بعدالعشاء

القاء این مسایل خود از اسباب عمده جلب قلوب و استمالت نفوس عوام بود در سکوت ازین مسایل و جریان بر وفق مشهورات سابقه تنفر و وحشت مردم متوقع بود نه در اظهار و اولاد اصحاب که بیشتر همراه آنجناب بوده‌اند از گروه‌انصار بودند و آنها همیشه محبان و شیعه علی بوده‌اند بزعم شیعه و چنانچه فضل و عدل شیخین را دیده بودند از پدران ومادران خود وضع و آئین پیغمبر را نیز شنیده پس تحریف و تغیر شیخین سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را نیز کما ینبغی می‌دانستند و بحکم لکل جدید لذه وضع کهنه شیخین در نظر ایشان بجهت قدم و ابتدال سقوطی پیدا کرده و این مسایل نادره خیلی دلچسب و خاطر نشین آنها می‌شد پس خوف نماند الا ازمحمد بن ابی بکر یک دو کس از امثال او ودر آخر که‌او هم در مصر کشته شده بود این خوف نیز بکلی زایل شده و از معاویه و عمرو بن العاص اگر خوفی باشد همین خوف بغی و مقابله بودآنها درین تقیه و اخفا چه کمی کردند که در صورت اظهار حق و ترویج شریعت اصلیه بران مزید میکردند و مع هذا در ابتدای بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه در آخر حیات آنجناب هم اکثر متابعان آنجناب اولاد و اخوان اعداء جانی آنجناب بوده‌اند مثل عکرمه‌ابن ابی جهل و حارث بن هشام و صفوان بن امیه بن خلف و جبیربن طعم بن عدی وخالدبن الولید که‌امیر الامراء و شمشیر بران آن حضرت بودند اینها همه فرزندان کدام کافران معاند بودند هیچ گاه در امور شرعیه مداهنت نفرمود و علی هذا لقیاس جمیع انبیا و وارثان انبیا را با همین قسم مردم کار می‌افتد اگر بملاحظه عداوت اسلاف آنها در تبلیغ احکام شریعت مداهنت روا دارند باز شرع از کجا سر کشد و دین حق از ناحق چه قسم متمیز شود و نیز متابعان حضرت امیر رضی الله عنه در قبول قول و تعظیم آنجناب و جان دادن در رفاقت آنجناب درابتدای امر هیچ دقیقه فرو نگذاشتند چنانچه تواریخ وقایع حرب جمل و صفین و نهروان موجود است کسی که برای کسی جانبازی کند از وی قبول حکم شرعی چرا محال باید دانست و این قدر خود مجمع علیه همه‌اتباع آنجناب بود که آن حضرت رضی الله عنه‌از خلفاء راشدین است و در وقت خود خیر البریه‌است چنانچه مذهب اهل سنت است و نزد ایشان از مقررات بود که سنت خلفاء راشدین حکم سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دارد پس ازین گروه که چنین اعتقاد داشته باشند وجهی نداشت.

روایت پنجم آنکه روی الکلینی عن معاذبن کثیر عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال ان الله عزوجل انزل علی نبیه کتابا فقال یا محمد هذه وصیتک الی النجباء فقال و من النجباء یا جبرائیل فقال علی بن ابی طالب و ولده و کان علی الکتاب خواتیم من ذهب فدفعه رسول الله صلی الله علیه وسلم الی علی و امره‌ان یفک خاتما منه فیعمل بما فیه ثم دفعه‌الی الحسن علیه‌السلام ففک منه خاتما فعمل بما فیه ثم دفعه‌الی الحسین علیه‌السلام ففک خاتما فوجد فیه‌ان اخرج بقوم الی الشهاده فلا شهاده لهم الا معک و اشتر نفسک لله ففعل ثم دفعه علی بن الحسین علیه‌السلام ففک خاتما فوجد فیه‌ان اطرق و اصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ففعل ثم دفعه‌الی ابنه محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام ففک خاتما فوجد فیه حدث الناس و افتهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق آبائک الصالحین ولا تخافن احداً الا الله فانه لاسبیل لاحد علیک ثم دفعه‌الی جعفر الصادق ففک خاتما فوجد فیه حدث الناس و افتهم ولا تخافن احدا الا الله وانشر علوم اهل بیتک و صدق آبائک الصالحین فانک فی حرز و امان ففعل ثم دفعه‌الی ابنه موسی علیه‌السلام و هکذا الی قیام المهدی رضی الله عنهم اجمعین و رواه من طریق آخر عن معاذ بن کثیر ایضاً عن ابی عبدالله رضی الله عنه و فیه فی الخاتم الخامس و قل الحق فی الامن و الخوف و لاتخش الا الله و این روایت فایده‌های عمده دارد اول آنکه حضرات ائمه هر چه میکردند بموجب فرموده خدا میکردند و همه‌ایشان مامور بودند باموری که بعمل آوردند و تصرف در زمین و دخل کردن در امور مملکت هیچ کس را ازین بزرگان نفرموده بودند و الا سعی و تلاش این کار میکردند و واقع هم می‌شد دوم آنکه حضرت امیر رضی الله عنه تا عهد خلافت خلفاء ثلاثه مامور بود بسکوت و عدم منازعت و انقیاد و تسلیم با خلفاء ثلاثه‌از حضور پروردگار و فیه‌المدعاء سوم آنکه بعضی ائمه رضی الله عنهم را مثل حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام با هیچ کس تقیه جایز نبود پس اقوال و افعال و روایات ایشان که نزد اهل سنت بتواتر و شهرت مرویست همه محمول بر صدق و اظهار است و آنچه‌امام ابوحنیفه و امام مالک و غیرهما از علماء اهل سنت ازیشان اخذ کردند و آموختند همه بفرموده خدا بود و الحمد لله وآنچه شیعه در اقوال و اعمال ایشان که موافق اهل سنت در کتب شیعه مرویست تصرف میکنند و حمل بر تقیه می‌نمایند صریح مخالف وصیت است.

روایت ششم روی سلیم قیس بن الهلالی فی کتابه من احتجاجات اشعث بن قیس فی خبر طویل ان امیر المومنین رضی الله عنه قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم و مال الناس الی ابی بکر رضی الله عنه فبایعوه حملت فاطمه رضی الله عنها واخذت بید الحسن والحسین علیهما السلام ولم ندع احدا من اهل بدر واهل السابقه من المهاجرین و الانصار الا ناشدتهم الله حقی و دعوتهم الی نصرتی فلم یستجب لی من جمیع الناس الا اربعه رهط الزبیر و سلمان و ابوذر والمقداد واین روایت دال است صراحه بر آنکه تقیه بر آن امام بحق واجب نبود واگر تقیه واجب می‌بود حضرت زهرا را سوار کردن و حسنین را در بدر گردانیدن حاصلی نداشت و اظهار این امر با کسانی که بیعت با ابوبکر رضی الله عنه کرده بودند خیلی مضر بود.

روایت هفتم سلیم بن قیس مذکور در کتاب دیگر که نزد شیعه مشهور است بکتاب ابان ابن عیاش الذی یرویه عن سلیم میگوید ان ابابکر بعث الی علی قنفذا حین بایعه‌الناس و لم یبایعه علی و قال له‌انطلق الی علی فقل له‌اجب خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم فانطلق فبلغه فقال ما اسرع ما کذبتم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ارتددتم و الله ما استخلف رسول الله علیه وسلم غیری و این روایت نیز نص صریح است بر بطلان تقیه.

روایت هشتم نیز روایت ابان است در کتاب سلیم انه لما لم یجب علی غضب عمر واضرم بالنار باب دار علی واحرق الباب و دفعه فاستقبلته فاطمه رضی الله عنهما و صاحت یا ابتاه یا رسول الله فرفع عمر السیف و هو فی غمده فوجی به جنبها و رفع السوط فضرب به درعها فصاحت یا ابتاه فاخذ علی بتلابیب عمر و هزه و وجی انفه ورقبته درین روایت هم صریح بطلان تقیه‌است زیراکه‌اگر تقیه واجب می‌بود این هشت مشت شدن معنی نداشت در اول وهله بایستی اجابت مدعاء حریفان کرد.

روایت نهم نیز دران کتاب است که قال عمر لعلی بایع ابابکر قال ان لم افعل ذلک قال اذا و الله

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

یضرب عنقک قال کذبت والله یا ابن اصهاک لاتقدر علی ذلک انت الام و اضعف من ذلک و این روایت ماده تقیه را از اصل برکند که حضرت امیر رضی الله عنه دشنام هم داد و تکذیب هم فرمود و مؤکد بقسم نمود و عمر رضی الله عنه را اضعف خلق الله دانست حالانکه در نهج البلاغه کهاصح الکتب شیعهاست مرویست که حضرت امیر رضی الله عنه چون شنید که لشکریان آنجناب اهل شام را بد میگویند منع فرمود و گفت کهانی اکره لکم ان تکونوا سبابین معلوم نیست کهاینجا کدام ضرورت در پیش آمد که زبان پاک خود را باین دشنام غلیظ آلوده فرمود.

روایت دهم آنکه روی محمد بن سنان ان امیر المومنین قال لعمربن الخطاب یا مغرورانی اراک فی الدنیا قتیلا بجراحه من اعبد ابن ام معمر تحکم علیه جورا فیقتلک یدخل بذلک الجنان علی رغمه منک و این کلام خشونت التیام بفراسخ بلکه بمراحل دور از تقیه است.

روایت یازدهم نیز محمد بن سنان روایت میکند ان امیر المومنین رضی الله عنه قال لعمر رضی الله عنه ان لک و لصاحبک الذی قمت مقامه متکا وصلبا تخرجان من جوار رسول الله صلی الله علیه وسلم فتصلبان علی دوحه یابسه فتورق فیفتتن بذلک من والا کما ثم یوتی بالنار التی اضرمت لابراهیم صلی الله علیه وسلم و یاتی جرجیس ودانیال وکل نبی و صدیق فتصلبان فیها فتحرقان و تصیران رمادا ثم تاتی ربح فتنفکهما فی الیم نسفا درینجا هم آئین تقیه را صریح از دست داد و هر چند روایات بطلان تقیه در کتب شیعه بیش از حد شمار است اما درین رسالهاثنا عشریه تبرکا بعدد ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم برین دوازده روایت اکتفا رفت و هیچ عاقل بعد از شنیدن این روایات تردد ندارد که چون عمر رضی الله عنه را کهاز جمله معاندان حضرت امیر رضی الله عنه بسرکشی و هیبت و صولت مشهور و ضرب المثل است در هر باب باین مرتبه تذلیل واقع میشد دیگران که نسبت باو جبان و ضعیف القلب بودند یقین است که خیلی بی حواس میشده باشند و دست و پا گم کرده پس تصرف نه فرمودن در ملک و گذاشتن امور خلافت بطور و اختیار این اشخاص قلیل و ذلیل دیده و دانستهاز حضرت امیر بوقوع میامد نه بنابر ناچاری و تقیهاگرچه سراین در گذشته که سراسر موجب فساد دین و ایمان خلایق شد و تحریف شریعت و تبدیل کتاب الله ثمره آن گردید هیچ در اذهان قاصره نمیرسد والهاعلم باسرار اولیائه و اصفیائه و نیز وقوع تقیهاز ائمه باوصف آنکه موت ایشان بهاختیار ایشان است و علم ما کان و ما سیکون ایشان را حاصل است بحدیکه ظلمه و فجره غصب بنات و اخوات ایشان نمایند و قدرت انتقام بلکه دفع و معانعت از ابتدای کار بوجهی کهاصلا محوج تعب و مشقت نمیشد بلکه بانداختن کمانی و حرکت دادن زبانی کار بانصرام میرسید دلیل صریح بر جبن و بزدلی و بی غیرتی و ناحفاظی میشود حاشا هم عن ذلک ثم حاشاهم معاذالله که هیچ مسلمانی را این خیال باطل بخاطر گذرد که صریح کفر است و این همه محذورات و قبایح ناشی از اصل شامت زده تقیهاست و در صورت وجوب تقیه بلکه وقوع آن از امام همهاغراض مقصودهاز نصب امام فوت میشوند اول اظهار امامت او نمیشود باز حفظ شریعت نمیشود و حق از باطل متمیز نمیگردد و اگر او ابتداء اظهار امامت خود نماید و چون مردم با وی بخشونت و انکار پیش آیند او تقیه پیش گیرد و با ایشان در هر چیز در سازد صریح ازین حرکت نزد عام و خاص مفهوم شود کهاز دعوای خود رجوع کرد و نیز یقین کنند که مرد خام طمعی بود و منصب عظیم برای خود ادعا نموده بود چون دید که پیش نمیرود ازان دست بردار شد و این معنی بچه حد قبیح و شنیع است غور باید کرد و بموجب روایات شیعه در حق حضرت امیر رضی الله عنه همین حالت ثابت میشود و اگر در تقیه هیچ قباحتی نباشد مگرتن رضا دادن بر غصب دختران و خواهران در شکست دل مسلمانان و نفرت قلوب ایشان اینهم کافی است و آنچه گفتهاند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر دختر حضرت امیر رضی الله عنه قادر نشد و در میان آن معصومه و عمر شخصی از جنیان حایل شد محض افترا و سرقه است از قصه حضرت ساره زوجه حضرت ابراهیم که او را جباری غصب کرده بود و حضرت ابراهیم بمناجات الهی مشغول شد و آن جبار هرگاه اراده فاسد نسبت به آن مطهره مینمود مصروع میشد درینجا خود بالقطع و التواتر ثابت است که زید بن عمر از بطن آن سیده بوجود آمد و او را عمر بنام برادر بزرگ خود زید بن الخطاب که در جنگ مسیلمه کذاب شهید شده بود مسمی کرد و زید بن عمر جوان شد و بیست سال عمر یافت در خانه جنگی که فیما بین بنی عدی واقع شده بود شب هنگام برای اصلاح از خانه خود برآمده بود از دست کسی دران حیص بیص شهید شد و مادر مطهره او نیز همانروز بمرض در گذشته بود هر دو جنازه را یک وقت حاضر نمودند حضرت امام حسین و عبدالله بن عمر نماز جنازه خوانده دفن کردند و مع هذا اگر این چیزها بوقوع نیامده باشد تا مدت حیات عمر بن الخطاب بودن آن مطهره در خانه او و در قید او بلاشبهه ثابت است و مغصوب ماندن بضعه رسول بدست فاجری یا کافری چه قسم تصور توان کرد زوجه حضرت ابراهیم را در یک لمحه بنمودن یک کرشمه چه قسم خلاص فرمودند درینجا خود توقع زیاده ازان بود و آنچه از حضرت صادق در عذر این نکاح روایت کنند که هو اول فرج غصب منا، موی مومنان از سماع این کلمه هایله بر بدن میخیزد حیف ازین مدعیان دروغ کهاین قسم کفریات را برای پاس عداوت عمر رضی الله عنه نسبت بائمهاطهار که بهترین خاندان پیغمبر صلی الله علیه وسلم اند مینمایند و مع هذا مکذب این روایت دروغ روایات صحیحه در کتب امامیه موجوداند که آنها را بپاس عداوت عمر رضی الله عنه بر طاق نسیان گذاشتهاند سئل الامام محمد ابن علی الباقر عن تزویجها فقال لولا انه راهاهلا لها ما کان یزوجها ایاه و کانت اشرف نساء العالمین جدها رسول الله صلی الله علیه وسلم اخواها الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنه وابوها علی ذو الشرف والمنقبه فی الاسلام و امها فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وسلم و جدتها خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها و این قدر نمیفهمند که هرگاه حضرت امیر بابت بد گفتن شیعه خود با عمر رضی الله عنه آن قدر خشونت کرده باشند و اورا به ثعبان فضیحت نموده پس چهامکان که چون نوبت بغصب دختر رسد ومقدمه بناموس انجامد عرق غیرتش نجنبد و اصلا تعرض ننماید «سُبْحَانَکَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِیمٌ»و توهم وقوع فاحشه زنا نسبت بان قسم طاهره مطهرهاگرچه بمجبوری باشد نزد اهل ایمان کفر صریح است کسانی را که حضرت حق تعالی فرمودهاست «وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَی وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِینَ الزَّکَاةَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ« إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» «۳۳»«الاحزاب» این گروه ناپاک میخواهند که بپاس عداوت عمر رضی الله عنه و بغض وعناد او لوث این فاحشه را تا مدت دراز بدامن آن پاک سرشت بربندند وائمهاطهار و حضرت امیر و حضرات حسنین را بتهمت بی عزتی و بی ناموسی متهم سازند حاشا وکلا که جناب آن پاکان باین اقوال نجسه و باین عوعو سگان ناپاک و بنجاست خوری این جمل منشان مشوش شود لیکن این قدر اصرار بر عداوت شخصی که منجر بکفر و زندقه گردد در هیچ فرقه دیده و شنیده نشد شیطان هر چند با آدم بغض عداوت بنهایت رسانید اما نسبت بخدا تهمت و دروغی نه بسته و اورا بنقایص مجبوری و بیچارگی متهم نساخته.

فائده عظیمه: باید دانست که چون کلام اینجا منجر به مسئله تقیه شد و درین مسئله افراط و تفریط اعظم فرق اهل اسلام را در پیش آمده افراط شیعه در کتب ایشان باید دید که بادنی خوفی و طمعی اظهار کفر را جایز میشمارند بلکه واجب میانگارند و تفریط خوارج و زیدیه که اصلا در مقابله دین پاس جان و ناموس را معتبر نمیدانند بلکه خوارج درین باب تشددات عجیب بیان میکنند ازانجمله آنکه اگر شخصی نماز میخواند و غاصب وی دزدی بیاید که مال او را ببرد او را نماز خود شکستن حرام است چنانچه بر بریده اسلمی که صحابی رسول صلی الله علیه وسلم بود و جلو اسپ خود را در نماز نگاه میداشت تارم نکند و بگریزد و سب و طعن نمودهاند لازم آمد که آنچه حالت اعتدال و مذهب اهل سنت است درین باب بتحریر آید که در اکثر کتب اهل سنت تنقیح این مسئله مذکور نکردهاند.

اول باید دانست که تقیه در اصل مشروع است بدلیل آیاتِ قرانی قوله تعالی «لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذَلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فِی شَیْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَیُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَإِلَی اللهِالْمَصِیرُ «۲۸»«آل عمران» و قوله تعالی «مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ إِیمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمَانِ وَلَکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ «۱۰۶»«النحل» الی غیر ذلک من الایات و تعریف تقیه آنست که محافظت نفس یا عرض یا مال از شر اعدا نماید و عدو دو قسم است اول آنکه عداوت او مبنی بر اختلاف دین و ملت باشد چنانچه کافر و مسلم دوم آنکه عداوت او مبنی بر اغراض دنیوی باشد مانند ملک و مال و زن و متاع پس تقیه نیز دو قسم شداما قسم اول پس طریق آن تقیه در شرع آنست که هر گاه مومن در جائی واقع شود کهاظهار دین و مذهب خود نمیتواند کرد بسبب تعرض مخالفان بر وی هجرت واجب میگردد آن مکان را ترک کرده بجائی برود که قدرت بر اظهار دین و مذهب خود درانجا پیدا کند و هرگز اورا جایز نیست که طریقه خود را مخفی داشته متمسک بعذر استضعاف شود دلیل نصوص قطعیه قران قوله تعالی «یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ «۵۶»«العنکبوت» و قوله تعالی «إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا فَأُولَئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِیرًا «۹۷» «النساء» آری اگر عذر واقعی دارد در ترک هجرت مثل نساء و صبیان و عمیان و اعرجان و مقعدان و محبوسان و اسیران وامثال ذلک و مخالفان اورا بقتل خودش یا قتل اولاد خودش یا والدین خودش تخویف کنند و ظن غالب بایقاع آن تخویف پیدا کند خواهاین قتل بحبس قوت یا اخراج یا بنوعی دیگر باشد اورا بقدر ضرورت موافقت با آنها درست است و سعی در حیله خروج واجب گردد واگر فوات منفعتی یا لحوق مشقتی که تحمل آن میتواند کرد مثل حبس و ضرب قلیل غیر مهلک اورا مظنون باشد موافقت با آنها جایز نیست و در صورت جواز هم موافقت رخصت است و اظهار مذهب خود عزیمت که تلف جان هم بشود درینجا مساهلت شیعه را و افراط اینها را نظر باید کرد که بادنی طمعی در مال و منصب بلکه توقع اعزاز و اکرام در مجلس و گفتن صاحب و قبله در کلام دین و ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند و هرگز هجرت را واجب نمیدانند از آیات قرآنی که صریح بر ترک هجرت میفرماید که «إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا فَأُولَئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِیرًا «۹۷» «النساء» الی آخرها و اما در امر دنیا پس ازانجهت کهاورا با هیچ کس بابت مال وجان محاربه و مقاتله بلکه منازعت و درشتگوئی نیز واقع نشده بلکه کمال تعظیم و توقیر او مینمودند و او هم با هر کس با قدر مرتبهاو معامله میفرمود چنانچه کتب تواریخ گواهاند و مذهب شیعه خود سابق معلوم شد که محققین اینها آنجناب را در زمان خلافت خودش نیز تقیه واجب میکنند چه جای زمان خلفاء ثلاثه درینجا از حضرت نورالله شوشتری طرفه ضرطهالبعیری صادر شده که میفرمایند عدم مقاتله حضرت امیر همچو عدم مقاتله حضرت پیغمبر ما است صلی الله علیه وسلم قبل از هجرت و همچو عدم مقاتلهاکثر انبیاست درینجا خدام قاضی صاحب را از لفظ هجرت غفلتی عظیم رو دادهاگر حال حضرت امیر همچو حال پیغمبر ما است قبل از هجرت چرا حال او چون حال حضرت پیغمبر ما نباشد بعد از هجرت بلکه در نفس هجرت حالانکه حضرت امیر هرگز داعیه هجرت نفرمود چنانچه بااجماع ثابت است وحال پیغمبر ما قبل از هجرت چه بود لله و للرسول این حرف را سرسری نباید گفت همراهابوجهل و امیه بن خلف معاذالله و عبادت لات و منات میفرمود یا در دیگر رسوم جاهلیت و ذبح لغیر الله شریک ایشان میشد یا مدح و ثناء ایشان را وظیفه و ورد میساخت یا با آنها هم کاسه و هم نواله میگشت یا در احکام ایشان اتباع میکرد همیشه با هم مقابله و گفت و شنید و ضرب و شتم در میان بود و نکوهش و هجو اوضاع ایشان را بر ملا میگفت و مردم را علی الاعلان بدین حق میخواند و صعوبتها میکشید تا انکه بعد از هجرت قوت و اعوان و انصار بهم رسانید و از دعوت زبانی بقتال سیفی و سنانی ترقی فرمود درینجا ترقی بود در مراتب اظهار نه لزوم شیوه تقیه و استتار و علی هذا القیاس حال انبیاء سابق را باید فهمید آری چون جهاد سیفی و سنانی بران انبیا واجب نبود بلکهاینکار با مراد ملوک زمانه که در اطاعت انبیا میبودند تعلق داشت خود متصدی قتال وجمع رجال نمیشدند و چون پیغمبر ما مامور بجهاد شد لازم آمد که خلفاء او نیز مامور بجهاد باشند بلکه تمام امت او نیز باین امر مامور است حالا اگر کسی سنت انبیاء سابق را در ترک جهاد لازم گیرد بلا شبهه کافر گردد و گاهی نمیشود که بعد از ظهور بغی و کفر وجوب جهاد از خلیفه پیغمبر ما ساقط گرددپس حال حضرت امیر را بر حال انبیاء سابق قیاس کردن از آن باب است که کسی گوید حضرت امیر را استقبال بیت المقدس در نماز فرض بود نهاستقبال کعبه و حال او همچو حال پیغمبر ما بود قبل از نزول آیت استقبال کعبه و علی هذا القیاس در جمیع احکام شرعیه و این کس را نزد جمیع عقلا از اهلیت خطاب خارج باید کرد که حرف مجنونانه میجاود اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قبل از نزول آیت جهاد انتظار نزول آن میفرمود و ترک قتال مینمود حضرت امیر را کدام انتظار بود حالانکه در قرآن منزل جهاد و قتال بر آحاد امت واجب شده چه جای اولوالامر که قایم مقام پیغمبر است و غرض از نصب او محض اقامت جهاد واعلام دین و حق مظلوم را از ظالم رهاندن است اینست بیهوده سرائی عالمان و محققان این فرقه تا بعوام اینها چه رسد حالا بعضی کلمات اهل سنت

وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِینَ مِنْکُمْ وَالصَّابِرِینَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَکُمْ «۳۱»«محمد»* «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ «۱۵۵»«البقره:» الی غیر ذلک من الایات.

واما قسم ثانی پس علما را اختلاف است در وجوب هجرت وعدم آن در آنصورت طایفه گویند که واجب است بدلیل «وَأَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللهِ «وَلَا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ» وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ «۱۹۵»«البقره» و بدلیل نهی از اضاعه مال و جمعی گویند که واجب نیست زیراکه هجرت ازان مقام مصلحتی است از مصالح دنیوی و در ترک هجرت بسبب اتحاد ملت نقصانی بدین ضعیف عاید نمیشود زیراکه دشمن غالب او که مومن است باین حیثیت متعرض او نخواهد شد و محاکمه بین الفریقین آنست که در صورت خوف هلاک جان خود یا اقارب خود یا هتک حرمت باافراط درینجا هم هجرت واجب است اما عباده و قربت نیست که ثوابی بران مترتب باشد این وجوب محض برای مصلحت دنیای این کس است و تحقیق اینست که هر واجب عباده نمیشود وواجبات بسیاراند که ثوابی ندارند مثل خوردن در وقت شدت جوع و پرهیز کردن در مرض از مضرات یقینیه یا مظنونه و در حالت صحت ازتناول سموم و غیر ذلک این هجرت هم از همین عالم است و آن هجرت نیست کهالی الله والی رسوله باشد و مستوجب ثواب آخرت گردد چون مسئله تقیه معلوم شد باز بر اصل سخن رویم اهل سنت گویند که حضرت امیر در زمان خلفاء ثلاثه هرگز تقیه نکرد و قدرت بر اظهار دین مرضی خود داشت و از هیچ کس خایف نبود نه در امر دین و نه در امر دنیا اما در امر دین پس ازان جهت که هجرت نفرمود و اگر خایف میبود هجرت برو واجب میشد بدلیل آیه «إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا فَأُولَئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِیرًا «۹۷» «النساء» الی آخرها و اما در امر دنیا پس ازانجهت کهاورا با هیچ کس بابت مال وجان محاربه و مقاتله بلکه منازعت و درشتگوئی نیز واقع نشده بلکه کمال تعظیم و توقیر او مینمودند و او هم با هر کس با قدر مرتبهاو معامله میفرمود چنانچه کتب تواریخ گواهاند و مذهب شیعه خود سابق معلوم شد که محققین اینها آنجناب را در زمان خلافت خودش نیز تقیه واجب میکنند چه جای زمان خلفاء ثلاثه درینجا از حضرت نورالله شوشتری طرفه ضرطهالبعیری صادر شده که میفرمایند عدم مقاتله حضرت امیر همچو عدم مقاتله حضرت پیغمبر ما است صلی الله علیه وسلم قبل از هجرت و همچو عدم مقاتلهاکثر انبیاست درینجا خدام قاضی صاحب را از لفظ هجرت غفلتی عظیم رو دادهاگر حال حضرت امیر همچو حال پیغمبر ما است قبل از هجرت چرا حال او چون حال حضرت پیغمبر ما نباشد بعد از هجرت بلکه در نفس هجرت حالانکه حضرت امیر هرگز داعیه هجرت نفرمود چنانچه بااجماع ثابت است وحال پیغمبر ما قبل از هجرت چه بود لله و للرسول این حرف را سرسری نباید گفت همراهابوجهل و امیه بن خلف معاذالله و عبادت لات و منات میفرمود یا در دیگر توان کرد که در ظلم این قسم ظالم اعانت نموده باشد.

هفوه دوم آنکه گویند شیخین رضی الله عنهما از اهل نفاق بودند حالانکه فوت ایمان ایشان بتواتر ثابت است و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را همراه ایمان خود جابجا مقرون ساخته و در خبر درجات ایمان کهاز کافی کلینی در باب امامت منقول شد صریح است آنکهایمان مهاجرین اولین رجحان بسیار دارد بر ایمان سایر امتیان و نیز نص حضرت امیر رضی الله عنه که در نهج البلاغه در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه موجود است بر کمال ایمان او گواهاست و نیز تسمیهاو بصدیق از حضرت امام باقر و دیگر ائمهاقطع این هفوه مینماید .

هفوه سوم آنکه شیخین رضی الله عنهما از اصحاب العقبه بودند یعنی دوازده کس از منافقین در وقت مراجعت از غزوه تبوک خواسته بودند که در اثناء راه حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم تنها یافته بقتل رسانند عماربن یاسر و حذیفه بن الیمان بر کید آنها مطلع شده بر سر وقت آنها رسیدند و دفع نمودند و این هفوه صریح مخالف بداهت و تواتر است اگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را این داعیه میبود در خانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم که دختران هردو بودند بوجهاحسن میتوانستند سرانجام داد و دخول و خروج و سیر و دور ایشان با آنجناب صلی الله علیه وسلم در خلوت و جلوت مشهور و معروف و ضرب المثل عالم است این قسم محرمان را چه حاجت که وقت فرصت را طلب نمایند اول رفاقت حضرت صدیق رضی الله عنه در غار و تنهایی آنجناب صلی الله علیه وسلم دوم رفاقت او در عریش روز بدر بااجماع ثابت است و این هردو وقت خیلی امضای این داعیه بودند بالجمله هر که در کتب سیر نظر کند و صحبت شیخین را با جناب رسول صلی الله علیه وسلم و کمال انست والفت و شفقت و حمایت اینها را در حق آنجناب معلوم نماید احتمال این داعیه را از ایشان مثل احتمال این داعیهاز حضرت امیر شناسد بلا تفاوت.

هفوه چهارم آنکه محض وجود امام را لطف میانگارند و گویند که حق تعالی حق لطف بنصب امام ادا فرمود و ظاهر نمودن و تسلط کردن و غلبه دادن او اصلا در لطف ضرور نیست و این مخالف بداهت عقل است حتی که صبیان مکتب نیز این را باور نه میدارند اگر بایشان بگویم که برای شما معلمی مقرر کردهایم کهاونه شما را بیند و نه شما او را و نهاو آواز شما شنود و نه شما آواز اورا بلا شبهه تمسخر خواهند دانست.

هفوه پنجم آنکه حضرت امیر را بااوصاف خدائی وصف کنند و گویند که آنجناب از اعراض واین و متی منزهاست و گویند که آنجناب را بشر نتوان گفت و این امور صریح مخالف و مکذب بداهه عقل است بعضی شعراء ایشان معنی اول را نظم نموده و گفته بیت:

یحل عن الاعراض و الاین والمتی *
و یکبر عن تشبیهه بالعناصر

و شاعر دیگر معنی ثانی را نظم نموده و گفته شعر:

اهل الهی عجزوا عن وصف حیدره *
والعاشقون بمعنی حبه تاهوا
ان ادعه بشرا فالعقل یمنعنی *
واختشی الله فی قولی هو الله

و این قریب است بمذهب غلاة وکفر و زندقه صرفست.

هفوه ششم آنکهالله تعالی جمیع انبیا و رسل را برای ولایت علی رضی الله عنه فرستاده بود و گویند که علی همراه جمیع نبیین بودهاست سرا و همراه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بود جهرا و هر کهاین را انکار کند کافر میشود ذکرهاین طاوس و غیره و نیز گویند لولا علی لم یخلق الانبیاء رواهابن المعلم عن محمد بن الحنیفه و نیز گویند که درجه علی فوق درجه جمیع انبیا و رسل است در روز قیامت و جمیع انبیا و رسل بمحبت علی و شیعهاو متدین بودند و آرزو میکردند که در شیعه علی محشور شوند حتی ابراهیم علیهالصلوه و السلام ذکرهابن طاوس ایضا ونیز گویند که حق علی بر خدا ثابت است و این همه هفوات صریح مخالف جمیع شرایع است و مکذب نصوص قرآنی و بیخ کفر و زندقهاست.

هفوه هفتم آنکه تحریف قران مجید نمایند و خلاف سیاق وسیاق حمل کلام الهی بر غیر محمل کنند بحدیکهادنی عقلا آنرا ضحکه میدانند و تمام تفاسیر مختصه باین فرقهاز همین بابست برای نمونه مثالی چند مذکور کنیم مثلا گویند که مراد از صراط مستقیم در این آیه که «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ»حب علی است و مراد از «الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ»علی واولاد اویند و این هر دو تفسیر مکذب یکدیگرند و هرگز ربطی ندارند با نظم قرآن و نیز گویند که مراد از «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ «۸»«البقره» نه کس اند از عشره مبشره و نیز گویند که مراد از ربک هرجا که در قرآن آمدهاست حضرت علی است حتی در آیه «الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَیْهِ رَاجِعُونَ «۴۶»«البقره» و لهذا حضرت علی را مالک روز جزا قرار دهند چنانچه در باب مکاید گذشت و عن قریب میآید و نیز گویند که «وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا یَنْفَعُهُمْ وَلَا یَضُرُّهُمْ وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیرًا «۵۵»«الفرقان» ای فی اخذ الخلافه حالانکه مراد ازکافر اینجا بالقطع عابد صنم است بدلیل ما سبق که «وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا یَنْفَعُهُمْ وَلَا یَضُرُّهُمْ وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیرًا »و نیز گویند که معنی «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ «۶۵»«الزمر» اشرکت فی الخلافه مع علی غیرهاین قدر نفهمیدهاند کهاول این آیه «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ» نیز واقع است انبیاء دیگر را تشریک در خلافت غیر علی را با علی رضی

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

الله عنه چه‌امکان داشت که‌ازان نهی واقع می‌شد و اگر نهی شده بود دیگران را چرا خلیفه کردند و اگر حال حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما را فقط بسوی جمیع انبیا وحی فرموده بودند این منادی دادن را چه حاصل و نیز سیاق آیه «بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ «۶۶»«الزمر»است و سیاق آن «قُلْ أَفَغَيْرَ اللهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ «۶۴»«الزمر» و هر دو صریح ناطق اند بر آنکه مراد از شرک عباده غیر الله‌است ونیز از قواعد مقرره شیعه‌است که هر گاه لفظی در کلام شارع واقع شود محمول بر معنی شرعی است نه بر معنی لغوی علی الخصوص که حمل بر معنی لغوی محوج اضماری شود که‌اصلا قرینه آن موجود نیست و نیز گویند که مراد از سلطان در آیه «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ «۳۵» «القصص» صورت حضرت علی است هرگاه فرعون می‌خواست که بحضرت موسی و حضرت هارون ایذائی برساند ایشان صورت علی را باو می‌نمودند و او مرعوب می‌شد حالانکه در قران غلبه را بایات فرموده‌اند و آیات صیغه جمع است لااقل دو آیه خود می‌باید و صورت علی اگر باشد یک آیه خواهد بود و نیز در مقام بیان آیات حضرت موسی علیه‌السلام حق تعالی در کلام مجید در هرجا که قصه‌ایشان بیان فرموده بر ذکر دو معجزه‌اکتفا نموده عصا و ید بیضا چنانچه در سوره طه میفرماید «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى «۲۲» لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى «۲۳» «طه» پس ذکر این دو آیه سهل و اهمال آیه عظمی در مقام تعداد آیات بینات شان بلاغت نیست و نیز صورت علی در فرعون آن قدر تاثیر کرد که بدیدن نقش مبارکش مرعوب می‌شد و در ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جسد حقیقی او این قدرهم تاثیر نکرد که بدیدن او فی الجمله نرم می‌شدند و نیز گویند که مراد از رب در «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ «۲۷» ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً «۲۸»«الفجر» علی رضی الله عنه‌است و نیز گویند که «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ «۳۹»«الرحمن» مراد از انس و جان شیعه حضرت علی رضی الله عنه‌است و شیعه علی را از هیچ گناه سؤال نخواهد شد زیرا که ولایت علی رضی الله عنه سیئات اورا مبدل بحسنات خواهد کرد و چون سیئات نماند سوال از چه شود ذکره‌ابن بابویه و ابن طاوس و غیرهما اول نفهمیدند که‌انس و لاجان نکره‌است در سیاق نفی و ان از الفاظ عموم است که تشخیص آن بشیعه حضرت علی رضی الله عنه وجهی ندارد دوم انکه‌اگر شخصی از شیعه با مادر و خواهر خود زنا کند و با پسر و برادر خود لواطه و تمام عمر بر شرب خمر و اکل خنزیر واکل ربا و کذب و غیبت مداومت نماید باید که‌اصلا از وی پرسیده نشود بلکه‌این همه در حق او مثل نماز و روزه موجب ثواب باشند این مذهب خود از مذهب اباحیه و زنادقه نیز دورتر رفت زیراکه غایه کار ایشان آنست که‌این امور را مباح دانند و بر ارتکاب آن خوف عقابی نداشته باشند و اینها برین امور متوقع ثواب اند و عبادات میدانند و نیز گویند که هرجا در قرآن مجید امر به صبر یا مدح صابرین واقع است مثل «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ «۱۵۵»«البقره» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «۲۰۰»«آل عمران» «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ «۱۰»«الزمر» مراد صبر شیعه‌است تا خروج مهدی بر مشقتهای که‌ایشان را از مخالفان میرسد حالانکه در صورت تقیه هرگز مشقتی باایشان نمیرسد پس حاجت صبر چه باشد و اگر تفسیرات مذکوره را کسی از شیعه‌انکار نماید گوئیم این همه که مذکور شد در اصح الکتب ایشان که کافی کلینی است موجود است و در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابن بابویه که آنرامنسوب بحضرت امام عسکری نموده و بعضی ازین تفاسیر در کتاب تنزیه‌الانبیاء والائمه شریف مرتضی است این کتب را مطالعه نمایند.

هفوه هشتم آنکه حاکم روز جزا محمد صلی الله علیه وسلم و علی رضی الله عنه خواهند بود و یردها قوله تعالی «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ «۴» «الفاتحه» «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «۱۶»«المومن» «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ «۱۹»«الانفطار» «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا «۳۸»«النب» الی غیر ذلک من الایات و اگر اینها حاکم باشند پس معنی شفاعت چه باشد و خوف و خطر امت و تخویف ایشان امت را برای چه باشد و نیز حساب ووزن اعمال و سوال وکتاب و غیره‌اهوال قیامت مخصوص بغیر شیعه دارند و گویند که محب علی هر چند کافر باشد یهودی یا نصرانی یا هندو داخل دوزخ نشود ذکره‌ابن بابویه فی علل الشرایع و نسب روایته‌الی ابی عبدالله علیه‌السلام من طریق مفضل بن عمر و رواه‌ایضا فی معانی الاخبار وشیعه تواتر این مسئله را معتقداند و درین صورت ایمان بخدا و رسول صلی الله علیه وسلم و جمیع عقاید و جمیع تکلیفات وحدود و تعزیرات ساقط شد و هیچ امری از امور شریعت ضروری نماند غیر از حب علی رضی الله عنه در مفاسد این هفوه قیاس باید کرد که تا کجا می‌رسد و این مذهب حالا مذهب حمیریه و معمریه شد مذهب اثنا عشریه نماند.

هفوه نهم آنکه گویند عمر بن الخطاب رضی الله عنه تدبیر قتل حضرت مرتضی کرده بود و حیله‌ها انگیخته رواه علی بن مظاهر الواسطی عن حذیفه حالانکه محبت حضرت عمر مرعلی مرتضی رضی الله عنه را و توقیر او مرایشان را و تفاخر او بمصاهرت وتفضیل او ایشان را و حسنین را در دفتر عطایا وروایت فضایل ایشان متواتر است و در شرح نهج البلاغه که‌اکثر آنها مصنف شیعه‌اند مذکور و مشهور است و شریف مرتضی درکتاب تنزیه‌الانبیاء والائمه تصریح نموده که‌ان عمر رضی الله عنه کان مظهرا للسلام والتمسک بشرائعه کلها و هر که چنین باشد از وی اراده قتل مسلمان و چه قسم مسلمان چگونه متصور شود.

هفوه دهم آنکه گویند هر که فلان و فلان را هفتاد بار لعنت کند هفتاد نیکی برای او نوشته شود وهفتاد گناه از ذمه او ساقط شوند درجه از بهشت برای او معین شوند ذکره ابوجعفر الطوسی فیما رواه من المختلفات عن الصادق و این دروغ محض است زیرا که بد گفتن بدان در هیچ شریعت موجب ثوابات نیست و رئیس بدان که شیطان لعن است بد گفتن او نیم دانگ حسنه ندارد و قد صح عن امیرالمومنین انه لما سمع اصحابه یسبون اهل شام قال انی اکره لکم ان تکونوا سبابین کذا فی نهج البلاغه و نیز لعن عمر رضی الله عنه را افضل از ذکر خدا می‌دانند چنانچه‌از هشام احول از حضرت صادق علیه‌السلام بطریق متعدده نقل نموده‌اند حالانکه خدای تعالی میفرماید «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ «۴۵»

«العنکبوت» و حال هشام احول معلوم است که بارها بر حضرت صادق دروغ بسته و آنجناب اورا مفتری و کذاب فرموده کما مر غیر مره.

هفوه یازدهم آنکه گویند حق تعالی کرام کاتبین را فرمود که تا سه روز از قتل عمررضی الله عنه قلم را از جمیع خلایق بر دارند و هیچ گاه بر کسی ننویسد رواه علی بن مظاهر الواسطی عن احمد بن اسحاق القمی عن العسکری عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما حکاه عن ربه عز و جل و این روایت صریح افترا و کذب است زیرا که مخالف اصول شریعت است و مکذب و متواتر است بیانش آنکه اگر فرض کنیم که شخصی در اول روز قتل عمر رضی الله عنه بحد بلوغ رسید و درین سه روز بت پرستی نمود و با خواهر و مادر خود زنا کرد و سب علی رضی الله عنه را بطریق وظیفه آغاز نمود و سرقه و شرب خمر و لواطه و قتل و جمیع کبایر را ارتکاب نمود و در آخر روز سوم باید که بغیر حساب به بهشت در آید و بطلانه لایخفی علی احد من اهل الدین و العقل.

هفوه دوازدهم آنکه التیمی و العدوی کان لهما صنمان یعبدانهما من دون الله‌ابان ابن ابی عیاش و غیره‌از سلیم بن قیس الهلالی این را روایت کرده‌اند و او این تهمت را بر سلمان فارسی بسته و در فصل تعصبات فضیحت این هفوه گذشت.

هفوه سیزدهم آنکه گویند که عمر رضی الله عنه‌از صلب خطاب نبود بلکه ولد الزنا بود حالانکه چند جا در کلام امیر المومنین و ائمه آنجناب را ابن الخطاب گفته‌اند و حضرت حفصه بنت عمر رضی الله عنهما را جناب رسول صلی الله علیه وسلم در نکاح آورده و حضرت امیر رضی الله عنه دختر خود را بانجناب داده اگر چنین می‌بود هم کذب در کلام معصوم لازم می‌آمد و هم مصاهرت با اولاد الزنا این بزرگواران را واقع می‌شد معاذالله من ذلک و بر نفی نسب حضرت عمر رضی الله عنه امامیه را اجماع است چنانچه علماء ایشان در کتب انساب نوشته‌اند منهم حمید الدین النخعی صاحب بحر الانساب و نقل الاجماع علی ذلک حسن بن سلیمان الغدری فی ملتقطاته.

هفوه چهاردهم آنکه در هر سال موسم حج در منا ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را فرشته‌ها از قبور تر و تازه بر می‌آرند و در محل رمی جمار هر دو را بردار می‌کشند رواه‌ابوالخضر عن ابیه عن جده عن الباقر رضی الله عنه و این نیز هفوه‌ایست از قبیل هذیان مجانین و افترائی است عظیم بر حضرات ائمه زیرا که دارالجزا آخرت است نه دنیا «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ «۱۰۰»«المومنون» و مع هذا خلاف حس زیرا که شش لکهه کس از حاجیان دران مکان مجتمع می‌باشند هیچ کس نمی بیند ونقل نمیکند که کسی را درانجا بردار کشیده باشند واگر گویند که نمودن بحاجیان منظور نیست پس گوئیم که عذاب القبر چه قصور داشت که آنها را فرشتها از قبور برآرند و در بازار منا بیارند اگرنه منظور نمودن حاجیان بودی تا عبرت گیرند و از اعتقاد نیکی که درحق شان دارند توبه نمایند وآنها را نیز فضیحت شود که درین مجمع عظیم تعذیب و تذلیل واقع شود و چون کسی ندید ازین تعذیب چه حاصل و بر آوردن و در آوردن محض عبث و لغو افتاد حق تعالی منزه‌است از فعل عبث چنانچه در عقاید شیعه مقرر است.

هفوه پانزدهم آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را ازین جهت همراه خود در سفر هجرت گرفته بود تا کفار قریش را نشان ندهد بر سمت بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بطلان این هفوه‌ازان قبیل نیست که حاجت بیان داشته باشد چه ضرور بود که‌ابوبکر را برین قصد مطلع فرمود و در نیم روزهای گرمابه خانه‌او رفته مشوره بر آمدن ازو پرسید و زاد راه و راحله‌از وی گرفت و سفره طعام و حضری از خانه وی و بدست دختر وی تیار کنانید باز عامر بن فهیره چیله‌ابوبکر را دلیل راه ساخت و شتران سواری بدو سپرده و عبدالله پسر کلان ابوبکر را بطریق جاسوسی و هر کاره گی گذاشت که رئیسان قریش بر تدبیر و مشوره که در باب طلب و تلاش آنجناب نمایند شبا شب بانحضرت در غار می‌رسانده باشد و حق تعالی چرا حزن و اندوه را در باب ان حضرت و تسلیه‌ان حضرت اورا بالقاء معرفت غامضه معیت از پیغمبر خود حکایت فرمود «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «۴۰» «التوبه» و غرض شیعه‌ازین هفوه آنکه صحبت ابوبکر و رفاقت او درین سفر فضیلتی است مشهور میخواهند که‌این فضیلت را بمنقصت راجع سازند لیکن بیک سخن چه قسم تمام واقعه را از چپ و راست و فوق و تحت تکذیب توان کرد از طرف مکذب این سخن بر می‌خیزد و آبروی ایشان بر خاک مذلت میریزد «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ «۷» «الانفال»«الانفال» و لهذا ملا عبدالله مشهدی صاحب اظهار الحق بعد از سعی و تلاش بسیار درین قصه و آیت ناچار شده‌از راه‌انصاف گفته‌است که نفس الامر اینست که‌این احتمال بغایت بعید است و عجب چیست که خلیفه‌اول را که نسبت پدر زنی بهمرسانیده بود و سبقت در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر اوقات ملازم صحبت شریف حضرت رسالت پناه می‌بود اختیار کرده باشند برای همراه داشتن و الفت نیز بصحبت او داشته باشند انتهی کلامه بلفظه و قاضی نورالله درمجالس المومنین نیز بسستی این بحث تصریح نموده و الحمدلله قال المفسر النیشاپوری ثم انا لا ننکران اضطجاع علی علی فراشه طاعه و فضیله‌الا ان صحبه‌ابی بکر اعظم لان الحاضر اعلی من الغایب ولان علیا ما تحمل المحنه‌الا لیله واحد و ابوبکر مکث فی الغار ایاما و انما اختار علیا للنوم علی فراشه لانه کان صغیرا لم یظهرمنه دعوه بالدلیل والحجه ولا جهاد بالسیف والسنان بخلاف ابی بکر فانه دعا حینئذ جماعه‌الی الدین و قد ذب عن الرسول صلی الله علیه وسلم بالنفس والمال و کان غضب الکفار علی ابوبکر اشد من غضبهم علی علی ولهذا لم یقصدوا علیا بضرب و لما عرفوا ان المضطجع هو انتهی.

هفوه شانزدهم آنکه گویند روز قیامت پوست بدن فلان زنرا بپوست سگ اصحاب کهف بدل کنند و این لفظ در حق بلعم باعورا وارد شده‌است اینها چون بلعم باعورا آن قدر مستحق این عقوبت ندیدند بطریق اصلاح تصرف نموده این قسم روایت نموده‌اند و همیشه قاعده این فرقه همینست که کافران منصوص الکفر را در کلام الله و کلام الرسول که با انبیا و رسل علیهم السلام عداوتها را اقصی الغایت رسانیده‌اند و قرآن مجید بشقاوت حال و مال آنها ناطق است گاهی بد نمی گویند و از بدی حال‌شان چندان حسابی بر نمیدارد بلکه آنچه در حق ایشان از عقوبات وارد شده زیاده بر مرتبه آنها دانسته در حق خلفای رسول و ازواج مطهرات او روایت می‌کنند پس می‌خواهند که قرآن و حدیث را اصلاح دهند، مثل اصلاح دادن شخصی سفیه بعضی آیات قرآن را، مثل: و عصی موسی ربه و خر عیسی صعقا و چون از او پرسیدند گفت که عصا موسی داشت نه آدم و خر عیسی داشت نه موسی. در تکذیب این هفوه قرآن ناطق بس است قول تعالی «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ« إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» «۳۳»«الاحزاب: ۳۳» و پوست سگ اگر چه سگ اصحاب کهف باشد نجس است و قوله تعالی «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ «۲۶»«النور» و قوله تعالی «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا «۵۲» «الاحزاب» چون تبدیل این ازواج به ازواج دیگر جایز نشد تبدیل ازواج بسگ ناپاک چه قسم جایز خواهد بود و درین هفوه باید دید که مضمون آیت «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا «۵۷»«الاحزاب» را چه قسم بر خود منطبق ساختند لیکن عذر ایشان ظاهر است که ما از عداوت عائشه رضی الله عنها دست برنمی‌داریم اگر چه‌ایمان به خدا و رسول بر باد رفته باشد، آری کار مردان همین است، شاد باش و صد آفرین.

هفوه هفدهم آنکه گویند آنچه‌از زمین مماس بدن معصوم شود از کعبه به هزاران درجه بهتر است نص علیه شیخهم المقتول فی الدروس و غیره و این هفوه نیز صریح البطلان است زیرا که درین صورت لازم می‌آید که کنایس و معابد یهود و نصاری و دیر رهبان و آتش خانه‌های مجوس و هیاکل اوثان که دران گذر معصوم واقع شده باشد علی الخصوص منازل ما بین کوفه و صفین بهتر از کعبه باشند بلکه خانه‌های خلفاء عباسیه که دران چندی از ائمه معصومین محبوس بودند از کعبه معظمه به هزاران درجه افضل باشند و خانه معاویه که یک بار دران حضرت امام حسین بتقریب عیادتش تشریف برده‌اند و مولد یزید پلید است نیز از کعبه به هزاران مرتبه بهتر باشد «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ»

هفوه هژدهم آنکه خود قرار داده‌اند که صاحب امر و سلطان حقیقی و امام معصوم مهدی منتظر است و غیر او را نمیرسد که اقامت حدود و فصل خصومات و اجراء تعزیرات و اقامت جمعه و جماعت نماید و هر که درین کارها بی‌اذن او دخل کند فاسق و عاصی است باز خود میگویند که در زمان غیبت آن امام معصوم امر شریعت راجع به مجتهدی است که جامع شروط نیابت باشد یعنی کسی که بدرجه اجتهاد رسیده بود و در زمان او غیر او اعلم ازو نبود پس او قایم مقام امام است در هر چیز الا در جهاد پس آن همه طعنی که بر اهل سنت میکردند و میگفتند که‌ایشان خلیفه رسول را از طرف خود به‌اجماع مقرر میکنند بی‌نص پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در دین او تصرف و دخل می‌نمایند کجا رفت خود چرا این حرکت مطعون بعمل می‌آرند و برین مسئله اجماع امامیه است و درینجا خبط دیگر هم واقع است که دریافتن اعلمیت شخص در زمانی از جمیع علماء آن زمان که در شرق و غرب منتشرند از متعسرات بلکه متعذرات است و مع هذا در بعضی علماء خود که به‌اجماع این اعتقاد دارند و آنها را بجای امام گرفته‌اند و از کن مکن آنها بیرون نمیروند مثل ابن بابویه و ابن معلم و سید مرتضی و ابن مطهر حلی و شیخ مقتول و غیرهم هرگز اعلم بودن آنها در زمان خود ثابت نشده و چون علم باعلمیت شرط نیابت امام شد لابد یکی از دو شق لازم خواهد آمد تعطیل احکام شرعیه یا خلاف گفته معصوم ازین دو آفت خلاصی محال است.

هفوه نوزدهم آنکه جهاد را در غیر وقت محدود فاسد میدانند و معصیت می‌انگارند حالانکه قرآن مجید و احادیث متواتره بر فضیلت جهاد در هر وقت صریح ناطق اند و عاقل نیز حکم میکند که چون علت وجوب جهاد دفع اعداء دین واعلاء کلمه‌الله‌است تا وقتی که‌اعدا موجود باشند و کلمه‌الله محتاج باعلا باشد جاری باید داشت ترک جهاد با وصف تحقق این دو باعث بعینه مثل ترک تقیه با وجود امتلاء مواد یا ترک تقویت با وجود ضعف اعضاء راسیه‌است.

هفوه بیستم آنکه کلام الله را قران منزل نمیدانند و محرف عثمان رضی الله عنه می‌انگارند خوب کاش بر همین عقیده ثابت مانند لیکن از ائمه خود روایت میکنند که همن کلام محرف را در نماز تلاوت می‌فرمودند و به نیت ثواب میخواندند و آیات اورا دلیل بر احکام شرعیه می‌ساختند و سایر امامیه همین کلام محرف را تلاوت میکنند وثواب آن به مردگان می‌بخشند اگر ان عقیده‌است این حرکت لغو چیست.

هفوه بیست ویکم آنکه گویند مراد از دابة‌الارض حضرت امیر المومنین است قاتلهم الله چه قدر بی‌ادب اند و آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ «۸۲»«النمل» را کلینی بهمین تفسیر کرده و تهمت و افترا بر حضرت امام ابوجعفر بسته که ایشان روایت می‌کنند از امیر المومنین انه قال انا الدابه‌التی تکلم الناس حالانکه در قرآن مجید صریح مذکور است که وقت خروج دابة‌الارض قرب قیامت و وقوع هلاک بر مردم خواهد بود و زمان حضرت امیر ازان وقت بسیار متقدم بود و زمان رجعت ایشان بزعم امامیه وقت امام مهدی است و هنوز قیامت را مهلت دراز است.

هفوه بیست ودوم عاریت دادن شرمگاه کنیزکان و حرمان خود برای مهمانان و دوستان بهترین عبادات و اعظم طاعات دانند و ثواب بسیاری بران روایت کنند و ابن بابویه صاحب رقاع مزوره درین باب از حضرت صاحب الزمان رقعه نقل نموده که از خواندن آن هر مسلمان موخیز می‌شود باز این بی‌غیرتی و بی‌ناموسی را نسبت بحضرات عالیات می‌کنند.

هفوه بیست وسوم آنکه متعه زنان را بهترین عبادات و افضل طاعات انگارند، در تفسیر میر فتح الله شیرازی در زیر آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا «۲۴»«النساء» از ابن بابویه نقل کرده که‌او از حضرت امام جعفر صادق روایت میکند که‌اگر کسی زنی را متعه کند خالصا مخلصا لوجه‌الله هر کلمه را که بران زن گوید حق تعالی برای وی حسنه نویسد و چون با وی نزدیکی کند حق عزوجل جمیع گناهان اورا بیامرزد و چون غسل کند حق تعالی به عدد هر موئی که آب برو گذشته باشد مغفرت و رحمت بوی ارزانی فرماید پس بموجب این روایت شخص را در عمر یکبار متعه کردن در آمرزش گناهان کافی است و نیز در تفسیر مذکوره‌از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روایت آورده که هر که‌از دنیا بیرون رود و متعه نه کرده باشد روز قیامت بدهیئت و بد منظر باشد مانند کسی که بینی او بریده باشد و بموجب این روایت معاذالله حضرت انبیا و ائمه که بالاجماع متعه نکرده‌اند درین فضیحت گرفتار شوند و نیز در تفسیر مذکور ازان حضرت روایت میکند که هر که یکبار متعه کند درجه‌اوچون درجه حسین باشد وهر که دوبار متعه کند درجه‌او چون حسن باشد و هرکه سه بار متعه کند درجه من است افغان ظریفی این روایت را شنید و گفت که درین روایت قصور کرده‌اند بایستی که ثواب پنج بار کردن متعه را حصول مرتبه خدائی قرار میدادند تا بزرگی متعه بوجه‌اتم ثابت می‌شد و نیز در تفسیر مذکور از سلمان فارسی رضی الله عنه و مقداد رضی الله عنه واسود کندی و عماربن یاسر رضی الله عنهما مرویست که گفته‌اند که روزی نزد رسول صلی الله علیه وسلم بودیم آنحضرت بر خواست و خطبه بلیغ بخواند و بعد ازان فرمود که مردمان بدانید که برادر من جبرائیل علیه‌السلام تحفه‌از پروردگار من آورده و ان متعه کردن زنان مومنه‌است و او پیش از من این تحفه را بهیچ پیغمبر دیگر ارزانی نداشت و من شمارا بان میفرمایم که آن سنت من است در زمان من و بعد از من هر که آنرا قبول کند و بان عمل نماید از من باشد و من از وی و هر که مخالفت نماید آنچه بان امر کردم بخدا مخالفت کرده و بدانید که‌از اهل مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آنرا معطل سازد بجهت بغض او بمن پس من گواهی میدهم که‌اورا از اهل دوزخ است لعنت خدای بران کسی باد که مخالفت من کند ازینکه هر که‌انکار آن کند انکار نبوت من کرده و مخالفت خدا کرده و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ باشد و هر که یکبار در مدت عمر خود متعه کند از اهل بهشت باشد و هرگاه زن با مرد متعه خود بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود و ایشان را پاسبانی کند تا آنکه‌ازان مجلس بر خیزند اگر با هم سخن کنند ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یک دیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از سر انگشتان ایشان ساقط شود و چون یک دیگر بوسه نهد حق تعالی بهر بوسه حجی و عمره برای ایشان مانند کوه‌های بر افراشته و چون بر خیزند و بغسل کردن مشغول شوند حق تعالی بر فرشتگان گوید که نظر کنید این دو بنده من که برخاسته‌اند و به غسل کردن مشغول اند و اعتقاد دارند که پروردگار ایشانم گواه شوید بر آنکه من آمرزیدم ایشان را و آب بر هیچ موئی از بدن ایشان نگذرد مگر که حق تعالی بهر موئی حسنه برای ایشان بنویسد و سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید پس امیر المومنین علی علیه‌السلام برخاست و گفت یا رسول الله جزاء کسی که درین باب سعی کند چه باشد فرمود اورا مزد مرد متمتع وزن متمتعه و بعد ازان فرمود که‌ای علی چون مرد متمتع و زن متمتعه‌از غسل فارغ شوند هر قطره آب که‌از بدن آنها ساقط شود حق تعالی فرشته بیافریند و تسبیح و تقدیس او سبحانه کند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تاروز قیامت ای علی هرکه‌این سنت را سهل فرا گیرد و آنرا احیا نکند او از شیعه من نباشد و من از وی بیزار باشم روایات غور باید کرد و ملاحظه باید نمود که با جمیع شرایع چه قدر مخالفت دارد نکاح را که بالاجماع سنت انبیاست هیچ کس مکفر سیئات و رافع درجات نگفته چه جای این فاحشه پلشت و در هیچ دینی و هیچ آئینی شهوت رانی و حظ نفس گرفتن را موجب این قدر ثواب بلکه عشر عشیر آن نگردانیده‌اند طرفه دینی و عجب آئینی است که دران جهاد اعداء الله و قیام لیالی رمضان که در تمام قرآن ممدوح است معصیه عظمی و کبیره کبری باشد و این قیام لیل و مجاهده نفس که با زن متعه تمام شب واقع شود این قسم عبادتی باشد که یکبار کردن آن درجه‌امات و به چهار بار کردن آن درجه نبوت و ختم نبوت حاصل گردد حیف صد حیف که قران مجید محض برای بیان موجبات ثواب و راه نمودن مردم بطرق وصول بجنت نازل شده و هرگز از مناقب و فضایل این عبادت عظمی دران به وحی نیامده و ازین راه سهل با مزه وزنی نه گشاده لطف عظیم برهم شد و طریق وصول بدرجات ائمه و انبیاء اصلا معلوم نشد اگر چند روایتی ضعیف و واهی در کیسه‌ابن بابویه و جامدان میر فتح الله شیرازی مثل لتهای حیض مخفی و مستور ماند و کسی آنها را باور نکرد چه لطف و کدام منت این قسم طلب عمده را بایستی درنصوص قرآن مکرر بیان فرمود مثل صلوه وصوم و جهاد و حج تا خاص و عام آنرا در می‌یافتند و هر طفل مکتب آنرا تلاوت می‌نمود و متواتر ومشهور میگشت و علی بن احمد هیئتی که‌از اجله علماء فرقه‌امامیه‌است و در کربلاء معلی عن قریب گذشته و امام جامع حائز و خطیب آنجا بود و از مجتهدان واجب الاطاعه ایشان که یک زن را چند مرد یک شب متعه کنند هر یکی ساعتی یا دو ساعتی و نیز گفته‌اند که‌اصح نزد ما یعنی امامیه آنست که متعه ذوات البعال نیز جایز است چون ازواج شان سنی باشند زیراکه نکاح اهل سنت نزد ما صحیح نیست پس گویا ازواج ایشان خلیات اند و متعه خلیه بالاجماع جایز است و متعه با زن هندو و مجوسیه نیز جایز است بشرطی که زبان او متحرک شود بلااله‌الا الله ولو که در دل او معنی آن هیچ نباشد بالجمله چون متعه عبادت عظمی است لابد دران توسعه ضرور است تا هیچ کس در هیچ وقت و هیچ مکان از ثواب آن محروم نماند.

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

آیا بدون تفسیر امام معصوم، قرآن فهمیده نمی شود!

نویسنده: ابوبکر بن حسین

آیه: «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (آل عمران:۱۳۸) = این [قرآن] برای مردم بیانی و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است.» علمای شیعه چون دیدند که با اقرار به محرف بودن قرآن تیشه بر ریشه خود میزنند و رابطهٔ ناچیز خود را با اسلام قطع میکنند، رویهٔ خود را تغییر داده، دست به خدعه زدند و تحریف قرآن را انکار کردند.

از آنجا که قبول کردن این قرآن هم اساس مذهب بی اساسشان را نابود می کند، به شیوه ای دیگر مقاصد خود را دنبال کردند و چون نتوانستند قرآن را تحریف شده معرفی کنند، آمدند و دست به تحریف معنایی قرآن زدند، برای یک آیه معنا های باطنی و ظاهری قائل شدند که اکثراً معنای ظاهری آن با معنای باطنی آن کاملاً متفاوت است!

مخلص مطلب اینکه: تنها تفاوت علمای سلف اهل تشیع با علمای معاصر آنها این است که: علمای قبل عقیده خود را ابراز می کردند ولی علمای عصر ما، نقاب تقیه به صورت زده اند.به قول معروف: خر همان است، پالانش عوض شده!!

یکی از دوستان شیعه میگوید:

مفسران قرآن فقط و فقط مطهرون و پاکان هستند لا یمسه الا المطهرون. کدام یک از ما می توانیم ادعای پاکی بکنیم اصلاً ما کی هستیم که بخواهیم ادعای فهم قرآن را بکنیم علم قرآن در نزد اهل بیت رسول خدا است.

جواب:

این سخن را، عالم نمایان شیعه نیز قبول دارند و میگویند: قرآن دو تفسیر دارد یکی تفسیر ظاهری و دیگری تفسیر باطنی که هر آیه هفتاد بطن دارد و هر آیه در آن واحد میتواند دهها معنی متعارض داشته باشد!

مثلاً در مورد «وَاللَّيْلِ» میگویند: در ظاهر به این معنی است: «قسم به شب» ولی در باطن منظور از شب «عمر» است که امامت حضرت علی را پوشاند!!

کسی نیست به اینها بگوید: مرد حسابی، خدا به «لیل» قسم میخورد و اگر طبق تفسیر شما پیش برویم معنی این می شود: «قسم به عمر!» و قسم خوردن نشان از عظمت آن چیز است، و تا به حال کسی به چیزی پست و بی ارزش قسم نخورده است چه رسد به خدای متعال... قسم های رایج غیر شرعی این دوره همه به جان خود و یا جان مادر و یا به ابا الفضل!! و .... است یعنی عزیزترینها و ملای بیسواد شیعه خواسته برای حضرت عمر عیب بتراشد ولی برعکس فضیلت تراشیده!!

یک نمونه دیگر تفسیر آنها در مورد» وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ «است که آنها را به حسن و حسین معنیَ میکنند:

سید ابراهیم بروجردی در تفسیر الجامع میگوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: تاویل تین و زیتون حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و طور سینین علی بن ابیطالب علیه السلام و ولایت آنحضرت می باشد که منافقین تکذیب کرده اند آن را و بلد امین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.(تفسیر الجامع به زبان فارسی، ج۷ ص ۴۴۳ _ تهران، انتشارات صدر، چاپ سوم)

و در تفسیر « فرات الکوفی» زیر آیه اینچنین آمده:

محمد بن الفضیل الصیرفی قال: سالت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام عن قول الله تبارک و تعالی: (والتین و الزیتون) قال: التین الحسن و الزیتون الحسین.....

(فرات الکوفی ج۱ ص ۵۷۸ زیر آیه ۱ سوره « تین « از ابوالقاسم فرات بن ابراهیم _ تهران، چاپ اول و همچنین در تفسیر قمی و تفسیر بحرانی و نور الثقلین و کنز الدقائق و.... نیز آمده است.)

در صورتیکه این سوره قطعاً مکی است و مکارم شیرازی در تفسیر نمونه زیر آیه میگوید: «این سوره در مکه نازل و آیه هذا البلد الامین که در آن سوگند به شهر مکه با اسم اشاره نزدیک یاد شده دلیل بر آن است.»

و در آن زمان نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی! اصلاً در آن موقع فاطمه با حضرت علی ازدواج نکرده بود که حسنین بدنیا بیایند!

و همه میدانند معنی لیل =شب و تین = انجیر و زیتون هم که مشخص است.

یا تفسیر بعضی از مفسرین شیعه در مورد این آیه: «إِنَّ اللهَ لاَ يَسْتَحْيِي أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا (بقره: ۲۶) خدای را از اینکه به پشه‌ای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید.»

در تفسیر شریف لاهیجی زیر آیه آمده است:

«(بَعُوضَةً) که آن مَثل پشه باشد(فَمَا فَوْقَهَا) پس آنچه بزرگتر از آن باشد مانند مگس و یا عنکبوت.... در حدیث حضرت صادق علیه السلام وارد شده که مراد از»بعوضه» امیر المومنین و از «مافوق « حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و آله و سلم. »(تفسیر شریف لاهیجی (به فارسی) ج۱ ص ۲۴ و تفسیر جامع (فارسی)، ابراهیم بروجردی، ج۱ ص ۱۲۹ _ تهران)

این تفسیری که مشاهده کردید از امام صادق و امام باقر نقل شده است. که طبق این تفسیر،نعوذ بالله و نعوذ بالله، پشه یعنی حضرت علی و نعوذبالله، عنکبوت و یا چیزی مثل آن یعنی پیامبر!!! (العیاذ بالله)

همه این تفاسیر عجیب و غریب که از روایات کذب ائمه گرفته شده به خاطر آن است که مخ این مفسرین تعطیل بوده است و اگر عقل به زنجیر کشیده شود هر خرافات و اراجیفی عین علم و واقعیت محسوب می شود!

بعد از اینها دلایل برای جواب ایراد شیعه بسیار است:

۱- اول اینکه عرب جاهلیت که اکثراً بی سواد بودند چگونه آیات قرآن را درک می کردند ولی کسانی که ادعای علم و عالمی دارند نمی توانند؟! اعراب مکه با یک بار خواندن آن از خود بی خود میشدند و توان مقاومت در برابر آن را نداشتند چنانکه حضرت عمر قبل از اسلامش زمانی که برای اولین بار قرآن را در دست گرفت و خواند: بسم الله الرحمن الرحیم، بی خود شد و صحیفه از دستش افتاد!

چگونه آنها درک می کردند ولی من درک نمی کنم؟

حضرت عمر رضی الله عنه در مورد دورهٔ قبل از اسلامش می فرماید:

«شبی قصد باده نوشی کردم ولی دکانهای باده فروشی بسته بود با خود گفتم:بکنار کعبه میروم و در آنجا چند دور طواف میکنم، چون به مسجد آمدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که رو به شام (بیت المقدس) در جلوی کعبه ایستاده و نماز میخواند.... با خود گفتم: امشب گوش میدهم تا بشنوم آنچه را محمد میخواند،... خود را پنهان کردم و به قرائت او گوش دادم. کم کم آیات قرآن دلم را نرم کرد و خود به خود اشک از چشمانم سرازیر شد و محبت دین اسلام در دل من داخل شد»

(سیرت ابن هشام ج۱ ص ۲۱۷)

او با یک بار شنیدن آیات قرآن ناخود آگاه اشک از چشمانش سرازیر می شود و معنای قرآن را درک می کند ولی من بدون مشورت با امام معصوم نمی توانم؟

و یا ماجرای جبیر بن عدی که بخاری ح۴۴۷۶ و مسلم نزدیک به هم از او روایت کرده اند که میگوید:

رسول خدا در (نماز) مغرب سوره طور را می¬خواند، هنگامی که به آیات زیر رسید:

)أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بَل لاَّ يُوقِنُونَ * أَمْ عِندَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ((طور: ۳۵ ـ ۳۷)

« آیا از هیچ خلق شده‌اند یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند * آیا آسمانها و زمین را [آنان] خلق کرده‌اند [نه] بلکه یقین ندارند * آیا ذخایر پروردگار تو پیش آنهاست‌یا ایشان تسلط [تام] دارند »

جبیر میگوید: کاد قلبی أن یطیر = «نزدیک بود که قلبم (بدر آید و) پرواز کند!!»

نمیدانم چگونه «جبیر» بدون مشورت با معصوم معنای آیه را درک کرده که قلبش رابه تکان در آورده ولی ما نمی توانیم قرآن را بفهمیم تا اینکه یک معصوم آن را تاویل کند!

کفار و مشرکین عرب معنای قرآن را درک کردند و با تدبر به آن به اسلام روی آوردند و تحت فرامین آن با هم متحد شدند و سه امپراطوری مصر و روم و ایران را در هم کوبیدند.مشرک و کافر عرب با شنیدن آیات متاثر می شد و دست از خرافات و عقائد پدران خود می کشید ولی اگر او قرآن را نمی فهمید معنی نداشت که آن آیات او را منقلب کند و آیا یک سری معما آنها را از این رو به آن رو کرد؟

۲- هیچ کدام از عربها چه مسلمان و یا کافر نگفتند: من این قرآن را نمی فهمم(الا قلیلا)، بلکه آنها از شیوایی و بلاغت آن حیران و در شگفت بودند ولی آخوند شیعه عوام خود را آنقدر نادادن می داند که حتی معنی کلمه زیتون را نمی داند و او باید به آنها بگوید که زیتون یعنی حسین!!!! و این را به عنوان تفسیر امام معصوم به خورد عوام بدهد!

۳- خداوند در مورد قرآن می فرماید:

« فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (دخان: ۵۸) در حقیقت [قرآن] را به زبان تو (عربی) آسان گردانیدیم امید که پند پذیرند»

« فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا (مریم: ۹۷) در حقیقت ما این [قرآن] را به زبان تو(عربی) آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی. »

خداوند می فرماید: ما قرآن را آسان گردانیدیم ولی شیعه قرآن را کتاب معما می داند و از آن فراریست!

خداوند می فرماید: قرآن را آسان گردانیدیم تا «پند پذیرند»... ولی اگر ما معنی و منظور قرآن را درک نکنیم چگونه می توانیم از آن پند بگیریم؟؟ آری ما باید بدانیم معنی زیتون، حسین است و معنی شب، عمر و معنی نور= ائمه تا در آن صورت بتوانیم پند پذیر باشیم!!

یک تفسیر بسیار ناب و یکی دیگر از شاهکارهای روایات کذب منتسب به امام معصوم را در مورد همین آیه(مریم: ۹۷) ببینید.

شریف لاهیجی این آیه را اینگونه معنی و تفسیر می کند: «جز این نیست که آسان کردیم تقریر محبت و مودت امیر المومنین و ائمه معصومین علیهم السلام را وقتی که در غدیر خم تو را بآن گویا گردانیدیم تا پرهیزکاران و شیعیان را مژده دهی و بیم کنی بنی تیم(قبیله حضرت ابوبکر) و بنی عدی(قبیله عمر) و بنی امیه (قبیله عثمان) را که عداوت اهل بیت نبوت را در دل خود جا داده اند.»

خیلی جالب بود، جالبتر آنکه در اصول کافی روایتی از قول امام صادق به همین معنی موجود است! که شریف لاهیجی نیز آن را ذکر کرده!

(تفسیر شریف لاهیجی به زبان فارسی ج۳ ص ۴۶ _ تهران و همینطور تفسیر جامع سید بروجردی و فرات کوفی و تفسیر الصافی و تفسیر البرهان و نور الثقلین و کنز الدقائق و بیان السعاده و..)

این اراجیفات در حالی است که تمامی مفسرین شیعه و سنی متفقند که سوره مریم سوره ای مکی است! و این را نیز نمی دانند که خدا از کسی نمیترسیده و اگر می خواست می توانست مسأله غدیر و یا هر مسأله دیگری را در قرآن به صورت واضح بیان کند.

ولی علت و تنها دلیل آنها برای این تفسیر، وجود یک روایت کذب از ائمه است و به وسیله آن معمای این آیه را کشف می کنند و معنی آیه را صد و هشتاد درجه تغییر می دهند. که هر بی سوادی(آخوند های بی سواد را قلم بگیرید) بی ربط بودن آیه را نسبت به تفسیر آن درک می کند.

۴- اگر قرآن محتاج به تفسیر بود (آن هم تفسیرهای بی ربطی چون تفاسیر شیعه) خدایتعالی تفسیری برای آن نازل می*نمود، و یا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تفسیری بر آن می*نوشت و جدای از آن ائمه باید یک تفسیر می نوشتند تا امت نجات پیدا کنند! و همه یک پارچه شوند و بدانند که معنی انجیر، حسن و معنی پشه نعوذ بالله حضرت علی است! (پناه بر خدا)

چو از قرآن جدا کردند ملّت ... بیاوردند هر کفری به راحت

هزاران سد ره در راه قرآن ... که هر سدی شده نانی و دکّان

مرا این غصّه و غم زار کرده ... که بی دین نام دین ابزار کرده

۵- حضرت علی بارها بار در خطبه های خودشان قرآن را کافی خوانده و آن را واضح و روشن معرفی کرده است:

خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه:بدانید که این قرآن همان نصیحت*گوئی است که گول نمی*زند و رهنمائی است که گمراه نمی*کند..... و بدانید که برای احدی پس از قرآن و آشنائی با آن، احتیاجی و کمبودی نمی*ماند (یعنی به هیچ کتاب و عالمی محتاج نخواهد بود) و برای احدی پیش از قرآن بی*نیازی نیست (یعنی اگر هزاران کتاب بخوانی بدون قرآن فقیر خواهی بود)، از قرآن شفا بجوئید برای دردهای خود، و بر سختیها، به آن یاری جوئید، زیرا در آن شفاء است از بزرگترین درد و آن کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است. و به برکت قرآن از خدا درخواست کنید، و با بودن قرآن از مخلوق چیزی نخواهید(از غیر خدا نخواهید)، زیرا چیزی که بندگان به وسیله آن به خدا تقرب جویند محترم‌تر از قرآن نیست.... از حافظان و پیروان قرآن باشید و او را دلیل و راهنمای خود قرار دهید و از آن پند بخواهید، و عقائدخود را متّهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء و خود را در قرآن تصفیه کنید.

۶- اگر قرآن قابل فهم نباشد در نزد شیعه حدیث به مراتب دشوارتر از قرآن است و از قول ائمه آورده اند:

«إن أمرنا صعب مستصعب» یا « إنّ حدیثنا صعب مستصعب» = احادیث ما سخت و دشوار است.

و کلینی بابی با این نام دارد: فیما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب.

پس بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث و باید دور دین را قلم کشید و یا از نو بنا کرد، زیرا مدارک و مآخذ آن قابل فهم نیست. و نیت جاعلین این روایات و مروجین این اراجیف نیز همین است که بتوانند هر چیزی که خواستند با تاویل و تفسیر عجیب و غریب آن را به نام دین به خورد عوام الناس بدهند ولی خدا را شکر که خودش دست آن ها را رو کرده و برای کوبیدن این افراد چهار بار مکرّر در سوره «قمر» قرآن را آسان خوانده است.

« وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ» (قمر:۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰)

و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟»

۷- در جای جای قرآن ما مخاطب قرار گرفتیم حتی بعضی سوره ها با خطاب به ما شروع شده است.

آیات: يَا أَيُّهَا النَّاسُ.. يَا بَنِي آدَمَ.. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ

اینجا خدا به صورت مستقیم با ما صحبت می کند و اگر قرار باشد ما سخن خدا را نفهمیم پس نعوذ بالله خدا کاری لغو انجام داده زیرا مردمی را مخاطب قرار می دهد که معنی سخنانش را نمی دانند و سخنان او بسیار پیچیده و نا مفهوم است!

البته خدا به هیچ وجه کار بیهوده انجام نمی دهد و قرآن نیز کتاب معما نیست و هر شخصی با ضریب هوشی متوسط می تواند آیات آن را بدون تاویل و تفسیر درک کند.

۷- خداوند در آیات فراوانی ما را به اندیشیدن در آیات قرآن سفارش می کند.

« أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ (نساء: ۸۲) = آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند.

أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ (محمد: ۲۹) = آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ(مومنون: ۶۸) =آیا دراین سخن(قرآن) نیندیشیده‌اند.

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (بقره: ۷۳) = وآیات خود را به شما می‌نمایاند باشد که بیندیشید.

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ(یوسف:۲) = ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ(زخرف: ۳) = ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که بیندیشید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون (نور: ۶۱) = خداوند آیات [خود] را این گونه برای شما بیان می‌کند امید که بیندیشید.»

حال اگر ما توانایی درک و فهم این آیات را نداریم چرا خدا از ما میخواهد در آن بیاندیشیم و به علت تفکر نکردن در آیاتش ما را سرزنش می کند. این همه آیه که به تدبر و تعقل در قرآن فرا میخواند، برای کیست؟ آیا همه اینها برای ائمه و آخوندهاست؟

چرا حتی در یک آیه هم نگفته، «قرآن بسیار سخت است» یا «شما به خود فشار نیاورید و در عوض به سخنان آخوندها و روایات گوش کنید» و یا «منتظر بمانید که مهدی تفسیری به شما عرضه خواهد کرد؟؟!!»

آن هم چه تفسیری!! تفسیری که ۱۲۰۰ سال است روی آن کار شده پس باید خیلی کارساز باشد و معنی اصلی خیلی از میوه ها و موجودات را به ما نشان دهد!

۸- پیامبر خدا ما را به قرآن فرا میخوانند و میخواهند قرآن را امام خود قرار دهیم.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«إذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن .. ومن جعله أمامه قاده إلی الجنة ومن جعله خلفه ساقه إلی النار وهو الدلیل یدل علی خیر سبیل»

یعنی: «هرگاه فتنه*های دینی راه را مانند پاره*های شب تاریک بر شما مشتبه کرد بر شما باد به قرآن، هر کس آنرا امام و پیشوای خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت می*برد و هر که خلاف آنرا گرفت او را به آتش میرساند و قرآن راهنمائی است برای بهترین راه».

(وسائل الشیعه ج۶ ص ۱۷۱ ؛ بحار الانوار ج ۸۹ ص ۱۷)

رسول خدا فرمودند: «القرآن غنی لا غنی دونه و لا فقر بعده ».

یعنی: «قرآن سبب بی*نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی به چیزی نیست».

(وسائل الشیعه ج۶ ص ۱۶۸ بحار الانوار ج۸۹ ص ۱۹)

بیت: همانا که قرآن هدایت گر است ... برایت ز هر مکتبی بهتر است.

ولی شیعیان قرآن را مهجور گرفتند و به جای آن مفاتیح الجنان را بر سر خود میگزارند. ولی چرا به این وضع است؟ آیا تا به حال به آن فکر کرده اید؟؟ چرا در حوضه های علمیه اهل تشیع خبری از درس قرآن نیست و هر کس که بگوید: «حسبنا کتاب الله = کتاب خدا ما را کافیست» به او به دید یک مرتد نگاه میکنند ولی در عوض کتاب اصول کافی را کافی می دانند و از قول مهدی همیشه غایبشان نقل می کنند که گفت:«الکافی کاف لشیعتنا = کتاب الکافی برای شیعیان ما کافیست!» آری کلام خدا که خداوند آن را «هُدًى لِلنَّاسِ» خوانده است کافی نیست ولی کتاب الکافی با آن همه روایات کذب کافی است!!

علی خامنه ای به صراحت میگوید:

«جدایی و فاصله* گرفتن از قرآن که در حوزه*های علمیه مشاهده می*شود و أنس نگرفتن ما به قرآن مشکلات زیادی در حال و آینده ایجاد می*کند، چون دوری ما از قرآن باعث می*شود تا به کوتاه*بینی گرفتار شویم.... و همچنین می*گوید:متأسفانه ما می*توانیم درس*خواندن را شروع کنیم و تا گرفتن مدرک اجتهاد آن را ادامه دهیم بدون آن که حتی یک بار به قرآن مراجعه کنیم! چرا اینطور است؟! چون درس*های ما بر پایه قرآن نیستند...»

(الحوزه العلمیه فی فکر الامام الخامنئی ص ۱۰۰ – ۱۰۱. به نقل از ربحت الصحابة ولم أخسر آل البیت، ابو خلیفه)

اکنون نیز می بینید که وضع شیعیان به چه شکل است و کار آنها به جایی کشیده شده که هر شرکیاتی را با تاویل و تفسیر ثابت می کنند و آن را مقدس نشان می دهند. طوری که وقتی از یکی از عمامه به سرهای شیعه پرسیدم: «با چه منطقی از اموات طلب حاجت می کنید» گفت:

« شما می توانید کرامات ائمه را منکر شوید چون اقرار به آن به نفع شما نیست! ولی آن درخت را چه می گویید که مردم برای گرفتن حاجت خود به آن میخ می کوبند؟ آن را هم انکار می کنید؟ این نیز یکی از آیات خداست که خدا میگوید: وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ = وآیات خود را به شما می‌نمایاند باشد که بیندیشید !»

آری به راستی که:« كأنهم إئمة الكتاب و ليس الكتاب إمامهم = گویا ایشان إمام و پیشوای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست » خطبه ۱۴۵ نهج البلاغه

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

اسرار طولانی‌ترین هیپنوتیزم تاریخ

استادعبدالله‌حیدری

شنبه ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ – ۷ آبان ۱۳۹۰

سنی نیوز: شاید استفاده از کلمه هیپنوتیزم برای آنچه در این مقاله در نظر دارم بهترین و دقیق ترین کلمه باشد. خواب مغناطیسی معمولا عمر کوتاهی دارد و شخص فریب خورده ای که عمل سحر انگیز هیپنوتیزم بر روی او انجام شده؛ طی چند دقیقه هوش و هواس خودش را باز می یابد و به حالت اصلی اش برمی گردد.

اما هیپنوتیزمی که تئوریسین های تردست و ماهر تشیع رافضی خرافی بر روی پیروانشان انجام داده اند طولانی ترین هیپنوتیزم در تاریخ است که عمر آن حدودا به ۱۴۰۰ سال می رسد.

شاید بپرسید براستی انگیزه این هیپنوتیزم طولانی چیست؟ و آخر چرا باید علمای شیعه پیروانشان را به این خواب عمیق فرو کنند؟! و همچنان برای بخواب ماندنشان تلاش کنند که حتی پس از ۱۴ قرن یعنی حدود ۳۰ نسل همچنان در خواب باشند و گمان کنند بیدارند؟!

تحلیل ما این است که در جهان مادی ای که ما زندگی می کنیم با توجه به خلقت انسان و نیاز او به تأمین یک سری خواسته ها با توجه به امکان انحراف انسان و دشمنان طبیعی که دارد و اسباب فریبنده ای که همواره او را احاطه دارند تمام خواسته های غریزی یک انسان به صرف نظر از دین و مذهب و عقیده او، در سه چیز خلاصه می شود. مال، شهوت و حکومت.

در تمام ادوار تاریخ و مراحل مختلف صعودی و نزولی تاریخ اگر بنگریم این سه محور محل تمرکز

تمام حکومت ها، سلطه ها، دیکتاتوریها، جنگها، لشکرکشی ها، ظلم ها و ستم ها؛ بی عدالتی ها و فریب و نیرنگها؛ علت و انگیزهٔ همه و همه فقط تأمین همین سه خواسته و سه غریزه بوده و همچنان خواهد بود. (مال، شهوت و حکومت).

از جنگ هابیل و قابیل تا سلطه و دیکتاتوری نمرود و فرعون و اصحاب اخدود؛ و عناد و سرکشی و جنگ و درگیری سران قریش در مکه و توطئه های یهود و منافقین در مدینه و لشکرکشی امپراطور فارس و روم علیه اسلام تا توطئه شهادت فاروق اعظم و شورش علیه عثمان ذی النورین و جنگ های خوارج علیه علی بن ابیطالب رضی الله عنهم؛ تا جنگ های صلیبی علیه اسلام و لشکرکشی چنگیز مغول و جنگ های صفوی تا امروز تمام حوادث تاریخ بر محور همین سه عنصر بزرگ می چرخد و خواهد چرخید حتی دیکتاتوریهای معاصر.

همواره هر کس سعی داشته به نوعی برای زراندوزی بیشتر و ارضای شهوت و رسیدن به توسعه دایره قدرت؛ خود را محکم و دیگران را نابود کند، برای خود بیشتر و لذت بخش تر تهیه کند و این دائره ثروت اندوزی قارونی و شهوترانی حیوانی و سلطه و حکومت بی حد و مرز را همچنان گشترش دهد.

باید در اینجا به یک حقیقت مهم اعتراف کنم و آن اینکه علماء و تئوریسین های شیعه این دانش بزرگ را در همان اوایل کار آموختند! و برای تأمین این دو عنصر اول یعنی مال و شهوت چنان برنامه ریزی دقیق کردند و با جعل و دروغ و روایت چنان پایه را محکم کردند که با گذشت ۱۴ قرن هنوز هم از میان ۳۰ نسل گذشته هیچ نسلی نتوانسته خودش را از این هیپنوتیزم طولانی برهاند!

عنصر سوم یعنی حکومت هم کم کم به تشیع افزوده شد و اینک ولایت مطلقه فقیه بخشی از دین دانسته می شود و منکر امام زمان و ولایت مطلقه فقیه کافر و خارج از دین است همچنانکه پیش از این منکر خمس و صیغه یا ازدواج موقت کافر و مرتد و خارج از دین بود!

پس بدینوسیله علماء و تئوریسین های مذهب شیعه به هر سه خواستهٔ مهم خود در طول تاریخ رسیده و بقاء و استمرار این سوددهی را برای همیشه تضمین کرده اند.

نکته مهمی که اینجا قابل توجه هست این است که تمام انسانهای دنیاپرست و شهوت پرست و دیکتاتور و مستبد در تاریخ برای حصول این سه عنصر تلاش کرده و آن را بدست آورده اند اما هیچکس به جز شیعیان اعم از اثناعشری و شش امامی و علوی و نصیری و درزی و غیره این بهره کشی از مردم را تقدس نبخشیده و خود را نماینده خدا معرفی نکرده است!

هنری که علمای شیعه اثنای عشری داشته و دارند این است که می گویند ملت عزیز! اگر سعادت و خوشبختی دائمی می خواهید باید بهشت را بدست آورید و برای بدست آوردن بهشت رضای اهل بیت شرط است!

و می دانید که اهل بیت که نمایندگان خاص خدا هستند به شما سفارش کرده اند که حرف ما را که نماینده خدا هستیم بپذیرید و گرنه مشرک می شوید!!

و ما از طرف ائمه (و آنها از طرف خدا) عرض می کنیم که خمس و صیغه و ولایت مطلقه فقیه نشان شیعه بودن است! اگر شما خمس نپردازید و صیغه ندهید و سواری ندهید شیعه نیستید و اگر شیعه نباشید ولد الزنا هستید و دوزخی!

این منطق آقایان صفوی منش است. و این است اسرار طولانی ترین هیپنوتیزم در تاریخ که هر کس بخواهد روشنگری کند و جامعه را از این هیپنوتیزم طولانی بیدار کند وهابی است!!

مهم ترین سری که در این برنامه هست این است که می گویند اینها نماینده خدا هستند!! شما فرض کنید پسر شما به هر دلیلی در جامعه کار خلاف انجام می دهد اما خود را پسر شما معرفی نمی کند و از اسم، شهرت و کارت شناسایی و مشخصات شما مایه نمی گذارد.

اما اگر همین فرد خلافکار بیاید و خود را پسر شما معرفی کند و هر جا اسم شما را مطرح کند و بگوید من از طرف فلانی ماموریت دارم در آن صورت قضیه کاملا متفاوت است.

امروز اگر کسی به هر وسیله ای کلاهبرداری کند یا به هر وسیله ای دختر و ناموس کسی را به بستر خودش بکشاند این کار یک جرم محسوب می شود اما امروز شخصیت های عاقل و تحصیل کرده‌ای از جامعه ما ۲۰ درصد مالشان را در اختیار جناب آیت الله می گذارند و دختر و خواهر و چه بسا همسرشان را می بینند که با فلان شخص یا معمم یا مورد حمایت معمم عشق و صفا می کند هیچ کاری نمی توانند بکنند هیچ اعتراضی نمی توانند بکنند و الا مرتد و کافر شناخته می شوند و اگر خمس نپردازند ولدالزنا هستند.

به همین صورت است پذیرش حکومت مطلقه فقیه و شخص صاحب الزمان که اگر کسی وجود و تصرف او در جهان را نپذیرد یا حکومت نائب او را نپذیرد کافر و مرتد و دوزخی است! برای اینکه این هیپنوتیزم ادامه بیابد هر ترفندی را بکار می برند و به هر خشونتی متوسل می شوند تا جلو روشنگری و بیداری مردم را بگیرند.

شما مطمئن هستید که هیپنوتیزم نشده اید؟ فکر کنید و به خود پاسخ دهید!

داستان مضحک «هام بن هیم بن لاقیس بن إبلیس» در کتابهای شیعه برای اثبات امامت

شماره فتوی ۶۹۳۰

... ماجرای جنی بنام « هام بن هیم بن لاقیس بن إبلیس» در کتابهای شیعه (مانند بحار الأنوار) وارد شده، و می دانیم که کتابهای شیعه یا اصلا سند ندارند و یا اگر سندی ارائه می دهند غالبا دروغ یا ضعیف هستند، بنابراین اعتماد کردن به کتابهای شیعه تقریبا غیر ممکن است، مگر آنکه اسناد آن بررسی شوند و در صورت صحت اسناد می توان بر روی آن بحث و گفتگو کرد.

بر طبق این داستان دروغین؛ هام که یکی از نوادگان ابلیس است؟! نزد بسیاری از پیامبران از جمله ابراهیم و عیسی علیهم الصلاة و السلام رفته و انجیل را از عیسی علیه السلام آموخته و تورات را از موسی علیه السلام ، سپس نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده و اظهار می دارد قبلا توبه کرده و سلام عیسی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه وسلم می رساند و از ایشان می خواهد که به او قرآن بیاموزد و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز او را حواله علی رضی الله عنه می کند تا به او قرآن یاد بدهد، و هام از رسول خدا صلی الله علیه وسلم می پرسد که او (یعنی علی رضی الله عنه) کیست؟ چرا که ما جمعیت جن مأمور هستیم که به غیر پیامبر و وصی او از کسی اطاعت نکنیم! که پیامبر صلی الله علیه وسلم در پاسخ می گوید: شما در کتابهای انبیاء چه را وصی آدم یافتید؟ گفت شش پسر آدم را... فرمود: در کتاب ها چه کسی را وصی محمد یافتید؟ هام گفت: در تورات نام او را (الیا) ذکر کرده. فرمود: این همان (الیا) است که اسم او علی وصی و جانشین بعد از من و برادر من است! و او زاهد ترین مردم از امت من در دنیا و آخرت است.

هام گفت: یا رسول الله! آیا اسم دیگری هم دارد؟ گفت: بلی او حیدر است چرا این سوال را کردی؟ جواب داد: چون در انجیل او را (هیدارا) یافتم. فرمود: این همان است.

بدین ترتیب هام به امامت و جانشینی علی رضی الله عنه اقرار میکند.

با این حساب هام (نواده ابلیس) جزو نخستین کسانی است که به امامت علی اقرار کرده و جزو نخستین شیعیان علی است!!

راستی! چرا آنگونه که این روایت دروغین ادعا می کند، باید اسم علی رضی الله عنه در تورات باشد اما در کتاب قرآن که آخرین و کاملترین کتاب آسمانی است و حجت بر تمام انسانها می باشد، ذکری از نام علی رضی الله عنه نشده باشد؟؟

در ادامه بعد از آن هام رسول خدا صلی الله علیه وسلم و علی رضی الله عنه را بعد از آموختن چند سوره از قرآن تنها می گذارد و بار دوم که برمی گردد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فوت کرده و علی رضی الله عنه را در میدان جنگ صفین می بیند و بر

او سلام می کند و او را وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب می کند.

و در همین داستان آمده که: پیامبر صلی الله علیه وسلم به هام فرمود: چقدر از عمر تو گذشته است؟ و او گفت: من در زمانی که قابیل برادر خود هابیل را کشت، پسر بچه ای بودم که حرف ها را متوجه می شدم و مردم را از وحدت و یک پارچگی باز می داشتم. دور نیزارها می گشتم و مردم را به قطع رحم و جدایی می خواندم و طعام را فاسد می کردم، پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز فرمود: چه پسر بدی بودی. گفت: یا رسول الله! از این حرف ها بگذر؛ چون من توبه کردم و توبه من به دست نوح انجام شد. در کشتی با او بودم او را به خاطر نفرین امت خود سرزنش کردم ، تا جایی که نوح گریه کرد و مراهم گریانید!!

اما چون این داستان مضحک صحت و واقعیت ندارد زیرا هیچ سند صحیحی برای آن وجود ندارد، بنابراین نیازی نمی بینیم که در مورد یک داستان دروغین بحث و گفتگو کنیم.

جالب است که شیعیان جز از طریق خرافات و روایات دروغین نمی توانند امامت و مذهب خود را ثابت کنند! دریغ از یک آیه قرآن.. براستی اگر شیعیان اینگونه روایات دروغین را کنار بگذارند، آیا اثری از این مذهب و اصول اعتقادیشان می ماند؟!

اما در احادیث صحیح ثابت شده که گروهی از اجنه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و به قرائت او گوش دادند و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز آنها را دعوت نمود و آنها ایمان آوردند و مسلمان شدند، چنانکه در قرآن نیز به این مسئله اشاره شده است:

«قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا» (جن ۱–۲).

یعنی: بگو: به من وحی شده است که جمعی از جنّ به سخنانم گوش فراداده‌اند، سپس گفته‌اند: «ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم... که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرارنمی‌دهیم!

«وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ * قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ» (احقاف ۲۹–۳۰).

یعنی: (به یاد آور) هنگامی که گروهی از جنّ را به سوی تو متوجّه ساختیم که قرآن را بشنوند؛ وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و بشنوید!» و هنگامی که پایان گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را بیم دادند! گفتند: «ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه‌های کتابهای پیش از آن، که به سوی حقّ و راه راست هدایت می‌کند.

همچنین در صحیح مسلم از ابی الدرداء رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بلند شد، شنیدیم که می گفت:«اعوذ بالله منک» از شر تو به خدا پناه می برم. بعد سه بار فرمود: «العنک بلعنة الله» لعنت خدا را بر تو می فرستم و دستش را چنان دراز کرد که گوئی چیزی را می گیرد. وقتی از نماز فارغ شد عرض کردیم: ای رسول خدا! چیزی را از تو شنیدیم که قبلاً در نماز چنین چیزی را از تو نشنیده بودیم و تو را دیدیم که دستت را دراز می کردی. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: « إن عدوّ الله إبليس جاء بشهاب من نار ليجعله فی وجهی، فقلت: أعوذ بالله منک ثلاث مرات، ثم قلت: ألعنک بلعنة الله التامة، فلم يستأخر ثلاث مرات، ثم أردت أخذه، والله لولا دعوة أخينا سليمان لأصبح موثقاً يلعب به ولدان أهل المدينة».

(شیطان دشمن خداوند، شعله ای از آتش را آورده بود تا آن را به صورت من بیاندازد. سه بار گفتم: از شر تو به خدا پناه می برم. بعد سه بار گفتم: لعنت خدا را بر تو می فرستم. او عقب نرفت، بعد خواستم او را بگیرم و اسیرش کنم. بخدا سوگند اگر دعای برادرم سلیمان نبود، او را اسیر میکردم و بچه های مدینه با او بازی می کردند).

این جریان بیش از یک بار به وقوع پیوسته است. چنانکه در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روات شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إنّ عفْريتًا منَ الجنّ تَفَلّتَ عَلَيّ البَارِحَةِ – أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا – لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلاَةَ، فَأَمْكَنَنِي اللهُ مِنْهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي المَسْجِدِ حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي «، قَالَ رَوْحٌ: «فَرَدَّهُ خَاسِئًا»».

یعنی: یک شب عفریتی از جن ها می خواست مرا غافلگیر کند تا نمازم را قطع نماید و نماز مرا بهم زند ولی خداوند مرا بر وی غلبه داد. من گلوی او را فشردم و می خواستم او را با ستونی از ستون های مسجد ببندم. تا صبح تمام مردم مدینه او را مشاهده کنند. بعد دعای برادرم سلیمان بیادم آمد که فرمود: « قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ» (صاد: ۳۵). پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطاء فرمای که بعد از من کسی را نسزد (که چنین سلطنت و عظمتی داشته باشد). آنگاه خداوند او را ناموفق برگرداند.

و هدف شیطان در این موارد چیزی جز مشغول ساختن پیامبر صلی الله علیه وسلم از نمازش و پرت کردن هواس او نبود، تا خشوع ایشان کم شود و اگر خشوع کم شود، اجر و ثواب نماز هم کاهش می یابد.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

پیدایش یأجوج و مأجوج و دابة الارض

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد:
یکی دیگر از علامات (کبرای) قیامت، پیدایش یاجوج و ماجوج است.
خداوند می‌فرماید:
« حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ * وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (الأنبیاء / ۹۶-۹۷)
«تا زمانی که یأجوج و مأجوج رها می‌گردند و شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند [و موجب پریشانی و هرج و مرج در زمین می‌گردند] * در این هنگام وعده راستین خدا (روز قیامت) فرا می‌رسد و به ناگاه چنان وحشتی کافران را فرامی‌گیرد و چشم‌هایشان از حرکت ایستاده و فریادشان بلند می‌شود که ای وای بر ما، ما از این روز غافل بودیم. بلکه ما به خود ظلم کرده‌ایم».
خداوند در داستان ذی‌القرنین می‌فرماید:
«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶) فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاء وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاء وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا» (الکهف / ۸۹-۱۰۰)
«سپس جهت برگشت از وسیله استفاده نمود * تا وقتی به محل طلوع خورشید رسید، دید که آفتاب بر مردمانی می‌تابد که برای حفظ خود از آن، ما پوششی [لباس یا منزل مسکونی] بهره ایشان نکرده بودیم * همان‌گونه [که قبلاً با مردم مغرب زمین رفتار کرده بود با اینها نیز رفتار کرد] و ما از آنچه داشت میان دو کوه رسید کاملاً مطلع بودیم * سپس از وسیله استفاده کرد و به طرف شمال رفت * تا جایی که میان دو کوه رسید و در فراسوی آن کوه مردمانی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند * گفتند: ای ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج در این سرزمین تبهکارند. آیا برایت هزینه‌ای معین کنیم تا میان ما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازی * گفت: آنچه پروردگارم از ثروت و قدرت در اختیارم گذاشته بهتر است شما مرا با نیرو یاری دهید تا میان شما و ایشان سد محکمی بسازم * سپس شروع کرد و گفت: قطعات بزرگ آهن را برایم بیاورید و با چیدن آنها بر یکدیگر کاملاً دو طرف کوه را برابر کرد و آتش را روشن نموده و دستور داد که در آن بدمند تا وقتی که قطعات آهن سرخ و گداخته شد (و به هم پیوند خورد) و گفت: مس ذوب شده را بیاورید تا بر آن بریزیم: آنقدر سد محکم شد که یأجوج و مأجوج هرگز نتوانستند از آن عبور کنند یا آن را سوراخ نمایند * بعد از تمام شدن سد گفت این از مرحمت پروردگار من است که هر گاه وعده خدا فرارسد آن را ویران و با زمین یکسان می‌کند و وعده پروردگار من حق است * در آن روز ما آنها را رها می‌سازیم تا برخی در برخی دیگر موج زنند و دوباره در صور دمیده می‌شود و ما ایشان را به گونه شگفتی گرد می‌آوریم * و در آن روز دوزخ را به طرز شگفتی به کافران نشان می‌دهیم».
در تفسیر «ابن کثیر» در داستان ذی‌القرنین چگونگی ساخت این سد محکم از آهن و مس را توسط وی آورده که بعد از ساخت، محکم و یک تکه شده است و ذوالقرنین می‌گوید: این از جمله رحمت‌های خداوند به من است که بین این گروه مفسد و این مردم مظلوم حایل بسازم و وقتی مهلتش تمام شود و خدا بخواهد، آن را با خاک یکسان خواهد کرد و این حادثه حتماً رخ داد و بعد از خراب شدنش آنها موج مانند به مردم حمله می‌کنند.
در صحیحین از حدیث ام‌المؤمنین زینب بنت جحش آمده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم که نزد وی خوابیده بود با چهره‌ای قرمز شده از خواب بیدار شده و می‌گفت: «لاالاله‌الله» وای بر مردم عرب از شری که نزدیک شده است. امروز از سد یأجوج و مأجوج به این اندازه باز شده است [و بین دو انگشت حلقه‌ای درست کرده] و در روایتی:
«هفتاد یا نود را نشانه گرفت». گفتم: «یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، اگر صالحان و نیکوکاران در ما باشند هم هلاک می‌شویم؟ فرمود: آری، اگر پلیدی‌ها افزایش یابد».
در حدیث نواس‌بن سمعان آمده است که:
«بعد از اینکه حضرت عیسی، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لدّ می‌کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که مردمی از بندگانم را خارج نموده‌ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را ندارد. بندگانم را به کوه طور پناه ده، خداوند یأجوج و مأجوج را فرستاده که از هر تپه‌ای سرازیر می‌شوند، حضرت عیسی و همراهانش به خدا پناه می‌برند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نابود می‌سازد و عیسی و یارانش به زمین برمی‌گردند، ولی حتی یک وجب از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها درامان مانده باشد نیز پیدا نمی‌کنند که دیگر بار عیسی و یارانش به خدا پناه می‌برند و خداوند پرندگانی با گردنی همچون گردن شترهای عظیم‌الجثه و قوی هیکل را می‌فرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می‌دهند، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز می‌فرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها می‌رسد و زمین را به صورتی شستشو می‌دهد که مثل آیینه پاک و منزه می‌گردد، به زمین گفته می‌شود ثمراتت را برویان و برکاتت را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار می‌خورند و زیر پوستش نیز سایه می‌گیرند» تا آنجا که فرمود: «در این حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش می‌فرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را می‌گیرد و فقط فاسدان و تبهکاران می‌مانند که الاغ‌وار و حیوان‌صفت بر یکدیگر سوار می‌شوند و قیامت بر همین مردمان به پا می‌شود».
ابن کثیر می‌گوید: یأجوج و مأجوج دو طایفه ترک‌تبار و از سلاله آدم هستند.(بعضی گفته‌اند که این دو قبیله از کشور چین برمی‌خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند والله اعلم)
در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور می‌دهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می‌پرسد: چند درصد را؟ می‌فرماید: از هر یک هزار نفر ۹۹۹ نفر را به جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر می‌شوند و زنان حامله سقط جنین می‌کنند، ندا زده می‌شود: مژده دهید که یأجوج و مأجوج فدیه شما خواهند بود و در روایتی: «در میان شما دو قوم به نام‌های یأجوج و مأجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل می‌دهند».(به روایت بخاری، مسلم و احمد.)
یأجوج و مأجوج گروهی از نوادگان یافث یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد. { نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های : حام، سام، یام و یافث. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافث ترک‌ها و سقالبه و یأجوج و مأجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب‌بندی در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روایت حافظ ابوبکر بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به سعید بن المسیب رحمه‌الله نسبت داده است والله اعلم }
آنها به شکل ترک‌های امروزی هستند و روایات وارده در اینکه آنها شبیه نخل‌های بلند یا خیلی کوتاه قد بوده یا گوش‌هایی دارند که با آنها روی خود را می‌پوشانند و ... همه‌اش روایاتی بدون دلیلی است که هیچ اساسی ندارد، والله اعلم.

دابة الارض:

حیوانی از زمین خارج گشته و با مردم سخن می‌گوید.
خداوند می‌فرماید:
« وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» (النمل / ۸۲)
«هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرامی‌رسد از جمله نشانه‌های آن این است که ما جانوری را از زمین برای مردمان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که کافران به آیات خدا ایمان نمی‌آورند».
در چگونگی سخن گفتن این جانور از ابن عباس، حسن و قتاده نقل شده است که با مردم به صورت عادی سخن می‌گوید. ابن جریر از علی و عطاء نقل کرده که به مردم می‌گوید که «کافران به آیات خدا یقین نداشتند». در روایتی دیگر از ابن عباس نقل شده که با مردم سخن گفته و آنها را از همدیگر جدا می‌کند و بر پیشانی کافر می‌نویسد «کافر» و بر پیشانی مؤمن می‌نویسد «مؤمن».
در روایتی دیگر از وی آمده است: با مردم سخن گفته و آنها را در حرج و مشقت قرار داده و شرمنده می‌سازد که این روایت جامع بین دو روایت قبلی بوده و ترجیح داده می‌شود والله اعلم.
از ابی‌سریحه حذیفه بن اسید الغفاری نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: قیامت فرانمی‌رسد تا اینکه ده علامت را ببینید: طلوع خورشید از طرف مغرب، دخان، دابه (حیوان) خروج یأجوج و مأجوج، خروج دجال، خروج عیسی‌بن مریم، و سه خسوف (ماه گرفتگی) یکی در مغرب و دیگری در مشرق و سومی در جزیره‌العرب و آتشی که در سرزمین عدن به پا می‌شود و مردم را به طرف محشر سوق می‌دهد و در روایتی: با مردم به راه افتاده هر جا منزل کنند منزل می‌کند و هرجا بخوابند با آنها متوقف می‌شود.(به روایت احمد، مسلم و اصحاب سنن)
امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قبل از شش حادثه به اعمالتان رسیدگی کنید: دجال، دخان، دابه الارض، طلوع خورشید از مغرب، رسیدن قیامت و زمانی که به علت کثرت فتنه‌ها اعمالتان کم می‌شود».(ابن ماجه نیز روایت کرده است)
و امام مسلم از عبدالله بن عمر روایت می‌کند که فرمود: حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حفظ نموده‌ام که هنوز آن را فراموش نکرده‌ام. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرمود:
«اولین نشانه از نشانه‌های قیامت، طلوع خورشید از مغرب است و خروج حیوانی که در چاشت بیرون می‌آید و هر کدام از این دو زودتر بیاید، دومی بلافاصله بعدش خواهد آمد».
پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در این حدیث اولین نشانه‌های غیر طبیعی را بیان فرموده است. هر چند نشانه‌های طبیعی مثل نزول عیسی‌بن مریم و خروج دجال قبل از این دو نشانه خواهد آمد. چون نشانه‌هایی مثل نزول عیسی، خروج دجال، یأجوج و مأجوج، اموری هستند که خارج از طبیعت نبوده و مردم راحت‌تر آنها را می‌پذیرند، ولی خروج حیوانی با هیأتی عجیب و غریب و حرف زدنش با مردم و علامت‌گذاری آنها به کفر و ایمان خارج از فهم و درک مردم بوده و خارج از طبیعتی است که مردم به آن عادت کرده‌اند و بر اساس این حدیث، خروج این حیوان اولین علامت غیر عادی زمین است و طلوع خورشید از طرف مغرب، اولین علامت از علامت‌های غیر طبیعی آسمانی است.(با طلوع خورشید از مغرب، نظامی کونی زمین به هم خورده و حوادث قیامت شروع می‌شود)

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالیمن.

سایت عصر اسلام
www.Islamage.Com

حوض، میزان و صفت آن ها

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد:

حوض و صفت آن:

حوض، عطای بزرگی است که خداوند به پیامبر ما صلی الله علیه وسلم در قیامت بخشیده است که او و امتش بر آن وارد می شوند. وصف آن در نصوص اینگونه آمده که از شیر سفیدتر، از برف سردتر و از عسل شیرین تر است و از مسک و عطر، خوش بوتر است و آن در نهایت گشایش و وسعت می باشد. طول و عرض آن برابر است هر گوشه از گوشه های آن مسیر یک ماه است. آب آن از بهشت می آید. آبراه و ناودان آن از بهشت کشیده شده یکی از آنها از طلا و دیگری از نقره است و ظرفهای آن که تعداد آن به اندازه ستارگان آسمان است.
و بر اثبات حوض که آن حق است احادیث صحیح بسیار است بعضی از محققین آن را در حد متواتر دانسته اند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم سی و چند صحابی آن را روایت کرده اند. که از آن جمله حدیث انس بن مالک است که در آن رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:«إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنْ الْيَمَنِ وَإِنَّ فِيهِ مِنْ الْأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ» بخاری (۶۵۸۰) ، ومسلم (۲۳۰۳) .
«بزرگی حوض من به اندازة مسافت میان أیله و صنعای یمن، و تعداد پارچ های آن، به اندازة ستارگان آسمان است». و از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند:«حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ وَزَوَايَاهُ سَوَاءٌ وَمَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنْ اللبن وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنْ الْمِسْكِ وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَا يَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَدًا» بخاری (۶۵۷۹) ، و مسلم (۲۲۹۲) .
«حوض من به اندازه مسیر یک ماه و گوشه های آن برابر است. آب آن از شیر، سفیدتر و بوی آن از بوی مشک خوشتر است. آبریز های آن در زیبایی و فراوانی مانند ستارگان آسمان هستند کسی که از آن بنوشد هرگز تشنه نمی شود».
و حوض در سرزمین محشر می باشد که آب آن از کوثر امتداد یافته و آن نهری دیگر است که خداوند به پیامبر ما صلی الله علیه وسلم در بهشت بخشیده است. الله تعالی می فرماید: {إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ}(کوثر ۱)
«ما کوثر را به تو عطا کردیم». اهل علم در مورد میزان و حوض اختلاف دارند که کدامیک جلوتر است. گفته شده میزان قبل از حوض است و بعضی گفته اند حوض جلوتر است. و صحیح این است که حوض قبل از میزان است. قرطبی می گوید:«والمعنی یقتضیه فإن الناس یخرجون عطاشا من قبورهم» «و این معنی از آن برداشت می شود زیرا مردم هنگامی که از قبرهایشان خارج می شوند تشنه هستند».

میزان، صفت و دلایل آن:

از جمله چیزهایی که واجب است به آن ایمان داشته باشیم در مورد حوادث آخرت، میزان است. و میزان حقیقت دارد و دارای زبان و دو کفه است. در آن اعمال بندگان وزن می شود و کوچکترین ذره از نیک و بدی را وزن می نماید. و دلایل کتاب و سنت بر اثبات میزان وجود دارند.
الله تعالی می فرماید: {وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا}(انبیاء ۴۷)
«و در روز قیامت ترازوهای درست را در میان نهیم و هیچ کس ستم نمی بیند» و می فرماید: {فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ**فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ**وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ**فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ}(قارعه ۶- ۹)
«اما کسی که ترازویش سنگین باشد او در زندگی راحت و آسوده ای است و اما هرکس ترازویش سبک باشد جایگاه او هاویه است». شیخین از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمایند:«كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ» بخاری (۷۵۶۳) ، و مسلم (۲۶۹۴) .
«دو کلمه وجود دارد که نزد خداوند محبوب و بر زبان، سبک، و در ترازوی اعمال، سنگین هستند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». و امام احمد، حاکم و دیگران از ابن مسعود روایت می کنند که«أَنَّهُ تسلق أراكة وَكَانَ دَقِيقَ السَّاقَيْنِ فَجَعَلَتْ الرِّيحُ تَكْفَؤُهُ (أي تحركه) فَضَحِكَ الْقَوْمُ مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّ تَضْحَكُونَ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ مِنْ دِقَّةِ سَاقَيْهِ فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُمَا أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ أُحُدٍ» مسند إمام أحمد ۱ / ۴۲۰- ۴۲۱
«درختی بلند شده و دو ساقه ریز داشت که باد آن را تکان می‌داد. گروهی خندیدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: به چه می‌خندید؟ گفتند: ای پیامبر خدا از ریزی ساقه آن. فرمود: قسم به کسی که نفس من به دست اوست دو تا از آن ساقه از یکی در میزان سنگین تر است».
آنچه در میزان وزن می شوند سه دسته اند که نصوص بر آن دلالت دارند:
۱. اعمال: ثابت است که آن مجسم می شود و در میزان وزن میگردد و دلیل بر آن حدیث سابق از ابوهریره است(کلمتان حبیبتان إلی الرحمن . . .).
۲. نامه اعمال: دلیل بر آن حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:«إِنَّ اللَّهَ سَيُخَلِّصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ سِجِلٍّ مِثْلُ مَدِّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَقُولُ أَتُنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا أَظَلَمَكَ كَتَبَتِي الْحَافِظُونَ فَيَقُولُ لَا يَا رَبِّ فَيَقُولُ أَلَكَ عذر أو حسنة؟ فيبهت الرجل فَيَقُولُ لَا يَا رَبِّ فَيَقُولُ بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً واحدة لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ فَتَخْرُجُ له بِطَاقَةٌ فِيهَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رسول الله فيقول:فَتُوضَعُ السِّجِلَّاتُ فِي كِفَّةٍ وَالْبِطَاقَةُ فِي كِفَّةٍ قال:فَطَاشَتْ السِّجِلَّاتُ وَثَقُلَتْ الْبِطَاقَةُ فَلَا يَثْقُلُ شيء بسم اللَّهِ الرحمن الرحيم» ترمذی (۲۶۳۹)
«در روز قیامت خداوند در برابر دیدگان همه مردم فردی از امتم را برمی گزیند و نودو نه نامه از نامه هایش را می گشاید که بزرگی هرکی از آنها به اندازه فاصله دید چشم انسان است سپس خداوند به او می گوید: آیا چیزی از این را انکار می کنی؟ آیا مأموران من در نوشتن آن ظلمی به تو کرده اند؟ می گوید: نه ای پروردگار. خداوند می گوید: آیا عذری یا حسنه و نیکی ای داری؟ مرد بهت زده می گوید: خیر ای پروردگار. خداوند می گوید: بله برای تو حسنه و نیکی ای است و امروز بر تو کوچکترین ظلمی نمی شود پس برگه ای بیرون آورده می شود که در آن آمده: شهادت می دهم که هیچ معبود برحقی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده الله است. پس می گوید: تمامی نامه ها در یک کفه و آن برگه در کفه دیگر گذاشته می شود. فرمود: نامه ها از سبکی بالا می رود و برگه سنگین تر است و چیزی سنگین تر از بسم الله الرحمن الرحیم وجود ندارد».
۳. خود عمل کننده آن: دلیل بر وزن آن این سخن الله تعالی است: {فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا}(کهف ۱۰۵)
«و روز قیامت برای آنها ارزشی نخواهیم نهاد». و همچنین حدیث سابق عبدالله بن مسعود است که پیامبر فرمود دو ساقه آن در میزان از یکی سنگین تر است.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالیمن.

سایت عصر اسلام
IslamAge.Com

بالاترین منزلت بهشت متعلق به کیست؟

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد:
در صحیح بخاری از جابربن عبدالله روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: کسی که در هنگام شنیدن اذان بگوید:
« اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي وَعَدْتَهُ ».
(دعای بعد از اذان :
خداوندا! پروردگارا این دعوت کامل و نماز به پا شده، محمد را وسیله و بزرگواری عطا کن و در مقام ستوده‌ای که به او وعده داده‌ای، مبعوثش بگردان)
در روز قیامت سزاوار شفاعتم خواهد بود.
و در صحیح مسلم از عبدالله بن عمروبن العاص روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«هر گاه صدای مؤذن را شنیدید، جملات او را تکرار کنید، سپس بر من درود فرستید، زیرا هر کس یک بار بر من درود فرستد، خداوند ده بار بر او درود می‌فرستد. سپس از خداوند وسیله را برای من تقاضا نمایید که آن منزلتی در بهشت است که فقط یکی از بندگان خدا سزاوارش خواهد بود و من امیدوارم که آن کس من باشم، هر کس وسیله را برای من طلب کند، شفاعتم بر او حلال خواهد گشت».

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالیمن.

سایت عصر اسلام
IslamAge.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

آنچه که مردم از رژیم سوریه نمی دانند

به‌قلم: شیخ ابوبصیر طرطوسی
ترجمه از: محمد عمر ابراهیمی

لحمدلله وحده و الصلاة و السلام علی من لا نبی بعده،وبعد:

حکم بر چیزی، فرعی از تصور و ادراک آن می‌باشد و در نتیجه کسی که چیزی را درست تصور نکند، در تعامل با آن و تعیین موضع صحیح در قبال او نیز نمی تواند درست عمل کند. انسان دشمن چیزی است که آن را نمی شناسد. بدین خاطر برای آنکه سیاست و موضع‌گیری‌های رژیم سوریه فرقه‌ای و نیز اعمال جنایتکارانه و وحشیانه‌ای را که در طول بیشتر از چهل سال مرتکب شده و جنایتهایی را که در این روزها در حق ملت سوریه مرتکب می‌شود را درست تحلیل کرده و آن را دقیق بفهمیم و به شکلی مناسب و صحیح با آن تعامل داشته باشیم ابتدا باید عقیده و فرهنگ اجتماعی و صفات شخصیتی این رژیم فرقه‌ای و عناصر متنفذ و مؤثر در حکومت و اداره کشور را بشناسیم، عناصری که همه آنها از افراد فرقه نصیریه هستند، فرقه‌ای که برای برخی افراد و برخی جهات خوشایند است که فرقه علویه نامیده شود!

ما وقتی به این بعد اشاره می‌کنیم به دنبال برانگیختن تعصبات فرقه‌ای در جامعه سوریه– چنانکه برخی گمان می‌کنند–نیستیم بلکه این در واقع فقط توصیف واقعیت موجودی است که در سوریه با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم و از آن رنج می‌کشیم–و بخصوص در این مرحله سخت– تا آن را درست بفهمیم و سپس درست آن را درمان کرده و به روش مناسب در قبال آن رفتار کنیم.

و چیزی که در این کار به من کمک می‌کند اینست که من صرفاً یک ناظر یا منتقد یا محقق نیستم و بس! بلکه من یکی از کسانی هستم که با این قوم زندگی و معاشرت کرده‌است و در روستاها و شهرهایش همسایه منازلشان بوده‌است و با آنها تعامل داشته و عادات و زندگی و مراسمات دینی و اجتماعی و اخلاقی آنها را به طور مستقیم تجربه نموده‌است. من از این جهت از آگاهان به‌امور این قوم هستم و چیزهایی از آنها می‌دانم که دیگر هموطنان داخل سوریه یا مردم اهل جنوب و شمال سوریه عزیز از آنها خبر ندارند. به خاطر همین از همگان انتظار دارم که به سخنانم گوش جان بسپارند و به دقت آن را مطالعه نمایند.

اولاً : به حکم عقیده باطنی که آنها بدان تدیّن دارند و هیچ ارتباطی با اسلام و دین و عقیده‌امت ندارد و قائم بر الحاد و انکار و اباحیت و بت‌پرستی و انکار قیامت و جهان آخرت و حساب و کتاب دادگاه عدل الهی و ارکان پنجگانه‌اسلام و دیگر اصول و فروع آن و اعتقاد به اینکه علی بن ابی طالب رضی الله عنه همان الله‌است، می باشد و در نتیجه این اعتقادات؛ پنهانکاری و تقیه‌ای که در انجام مراسمات و شعائر فرقه‌ای و اجتماعی در پیش گرفته‌اند، همه اینها احساسی نیرومند از غربت و عزلت و عدم به‌این امت و دین آن و به توده مسلمین، در آنها بوجود آورده است. آنها خود را قطعه‌ای غریب از محیط پیرامون‌شان می‌بینند و توده مردم اطراف خود را نیز دشمن خود به شمار می‌آورند که به هیچ وجه نمی توانند اینان را بپذیرند و برایشان ممکن نیست که با اینان با وجود اعتقادات و مراسمات و اخلاقیاتی که دارند زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند.

در نتیجه، آنان هیچ احساس وابستگی ملی و خاکی به سوریه ندارند به طوریکه به توده اعظم مسلمین پیرامون خود به دیده شک و تردید و دشمنی و شوق انتقام گیری می نگرند!

و به تعبیر وطن دوستانه : آنها هیچگونه احساس هموطنانه یا وابستگی وطنی و خاکی و سرزمینی یا غیرت بر وطن و هموطن، ندارند.آنها با وطن سوریه به گونه‌ای رفتار می‌کنند که دامدار با گاو شیرده‌اش رفتار می‌کند به طوریکه قیمت آن در نظر او به‌اندازه شیری است که‌از او تراوش می‌کند،و به روشی که دزد با خانه‌ای که‌از دیوارش بالا رفته تعامل دارد به طوری که در آن تخریب و افساد می‌کند چون می‌داند که خانه‌از برای او نیست و او نمی تواند مدت زیادی در آن مکث نموده و اقامت داشته باشد،مانند درنده خویان می‌گیرند اما چیزی نمی دهند!

از این رو بود که آنها بلندی های استراتژیک جولان را به گونه‌ای مشکوک فروختند و فدای خود کردند به طوری که تمام ناظران و تحلیل گران متفق القولند که‌این کار که‌از سوی حافظ اسد نصیری که در آن هنگام وزیر دفاع بود، به درجه مزدوری و خیانت می‌رسد. وتا به‌امروز برای آزاد سازی جولان اشغال شده هیچ قدمی برنداشته‌اند!

و در عرصه داخلی و محلی بعد از گذشت بیشتر از چهل سال تسلط و حکومت هیچ خدمت قابل ذکری به وطن و هم وطن تقدیم نکرده‌اند جز راه‌اندازی زندانهای بیشتر و مراکز امنیتی سرکوبگر که هیچ هم و غمی ندارند جز تحقیر و تذلیل و تفقیر و چپاول و به زانو درآوردن ملت سوریه. و برخی پیشرفتهایی که در آبادانی و دیگر امور در دهه های قحطی زده گذشته،سوریه شاهد آن بوده‌است به تلاش و کوشش ملت تلاشگر و هدفدار سوریه بوده‌است به دور از تلاش و مشارکت و اهتمام رژیم و حکومتهایش!

علت–به صراحت و وضوح– اینست که‌این رژیمی فرقه‌ای است و احساس وابستگی به وطن ندارد و هرگز چنین چیزی را نمی شناسد و چنین احساس ندارد که به دنبال خدماتی باشد که به نفع وطن و هم وطن انجام دهد . برای همین برای آن بسیار آسان و مسئله‌ای عادی است که صدها تن از هموطنان سوریه را در تظاهرات مسالمت امیز اخیر که سوریه شاهد آن بوده‌است،به قتل برساند چون احساس او اینست که‌اینان دشمنان او هستند و هیچ وابستگی به‌او ندارند تا او را از قتل آنان باز دارد!

اگر بخواهیم درباره سیاستهای فاسد و ظالم داخلی و فرقه‌ای رژیم که برای وطن و هم وطن چیزی جز ویرانی و عقب ماندگی و فقر و تحقیر به بار نیاوردهسخن بگوییم، به درازا خواهد کشید،اما سؤالی که به دنبال جواب می‌گردد اینست که چرا چنین است؟چرا این رژیم فرقه‌ای چنین سیاست داخلی دارد؟جواب : چون رژیم هیچگونه وفاداری و وابستگی به وطن سوریه ندارد برای همین برای او امور وطن و مردم هیچ اهمیتی ندارد!

اگر پرسیده شود که : پس وابستگی و وفاداری او برای کیست و چه چیزی برایش اهمیت دارد؟

در جواب می‌گویم : وفاداری او به خود و شخصیت خودش است و به فرقه‌اش که قائم بر مجموعه‌ای از طلسم ها و اعتقادات باطنی و سری است، و بعد از آن به شکم و مال و زیر شکم و کاسه شراب...و غیراز این امور هیچ چیز دیگری برایش مهم نیست! نه مفاهیم و ارزشها..و نه حلال...ونه حرام...ونه حق...و نه باطل...کشور ویران شود...مردم نابود شوند.. استعمار وارد شود...استعمار خارج شود...هیچ چیزی از این معانی براش اهمیتی ندارد!

ثانیاً : یکی از مشخصه های زندگی اجتماعی فرقه نصیریه–حاکم بر سوریه–اینست که آنها میان خودشان چنین اند که ثروتمندان و قدرتمندانشان، فقیران و وضعفایشان را به بردگی گرفته و ذلیل می‌کنند بدون کوچکترین ترحم و شفقت و مهربانی.هر کس به‌اندازه ثروت و قدرتش،ضعیفتر و پایین تر از خودش را به‌استحمار و استعباد و ذلت می‌کشاند و فرد ضعیف، ضعیفتر از خود را ذلیل کرده و به‌او فشار می‌آورد و فرد ضعیفتر،ضعیفتر از خود را چپاول می‌کند و همنطور تا اینکه مبارزه طبقاتی به کوچکترین و تنگترین حلقه جامعه شان می‌رسد. به طوری که می‌بینی شوهر برای انتقام از ظلم و فشار دیگران به‌او،به همسر و فرزندانش را در خانه خود تحت فشار و ظلم می‌گیرد و رابطه رهبران و شیوخ فرقه با عوام فرقه نیز چنین است؛رابطه برتری جویی و بهره کشی و به بردگی کشیدن و ذلیل کردن و لیسیدن کفشهای بزرگان و چپاول حرام اموال به نفع رهبران و شیوخ فرقه!

بدین خاطر فرقه نصیریه‌از نظر اجتماعی–در طور تاریخش–به دو طبقه تقسیم می‌شود : طبقه ثروتمند و طاغوتی و فرعونی، و طبقه فقیر و محروم و مستحمر و فریفته که‌اکثریت افراد این فرقه را تشکیل می‌دهند. و هر طبقه‌ای نیز به نوبه خود به دو طبقه تقسیم می‌شود و آن دو طبقه به چهار طبقه و چهار تا به هشت تا و به همین ترتیب...تا جایی که می‌بینی در یک خانه دو طبقه وجود دارد : قوی و ضعیف،یا ضعیف و ضعیفتر.و این طبقات ترتیب و نظمی را حفظ نمی کنند بلکه همیشه بر حسب درجه قدرت ضعیف و ضعف، و نیروها و شرایطی که‌اجازه می‌دهد فقیر ثروتمند شود و ثروتمند فقیر شود، در حال حرکت و تبدیل و تغییرو صعود و نزول هستند و در نتیجه، مسابقه داغی میان خودشان برای جمع آوری ثروت به هر طریقی که ممکن باشد،دارند. هنگامی که حافظ اسد نصیری که سربازی بیش نبود دید که‌از رئیس افسرش صلاح جدید نصیری قدرتمندتر است بر او شورید و او را زندانی کرد تا اینکه در زندان مرد تا جای او را برای رئاست کشور بگیرد با توجه به‌اینکه هر دو از فرقه نصیریه بودند.حال متوجه می‌شوید که چرا رفعت اسد تلاش کرد که علیه برادر و رئیسش حافظ اسد کودتا کند که موجب شد آن یکی دیگر تمام صلاحیتهای نظامی و سیاسی برادرش را از او بگیرد و از او بخواهد که در خارج کشور پرسه زند. و نیز متوجه می‌شوید که چرا ماهر اسد–رئیس گارد ملی– با برادر کوچکتر بشار اسد امروزها طوری رفتار می‌کند که‌انگار دولتی در داخل دولت و فوق قانون و بازخواست است و در بسیاری از ویژگیهای رئاستی برادرش دخالت می‌کند به طوری که برخی گمان می‌کنند رئیس فعلی ماهر است نه بشار!علت تمام این امور محیط خاص و تربیت اجتماعی و اخلاقی افراد فرقه نصریه‌است همانطور که توضیحش گذشت.

اگر پرسیده شود : چه چیزی عوام این فرقه را وادار می‌کند که‌این نظام اجتماعی عقب مانده و ستمکارانه‌این فرقه را تحمل کنند؟

در جواب می‌گویم : چیزی که عوام این فرقه یعنی فقراء و تحقیرشدگان و پایمال شدگان را وادار می‌کند که بر این ذلت و اهانت رهبران و شیوخ و بزرگان و ثروتمندانشان صبر کنند،این است که رهبران و شیوخ این فرقه مردمشان را از محیط اسلامی پیرامون خود می‌ترسانند و بدانان چنین تلقین کرده‌اند که هر اندازه هم که‌از سوی رهبران و شیوخشان تحقیر و پایمال شدند باید صبر کرده و سکوت در پیش گیرند و اتحاد خود را حفظ کنند تا جهان اسلام پیرامون شان که آنها را از همه جهت در برگرفته آنها را نبلعد. و هر کس فریب این سخن را نخورد و بر این فرقه و عادات و تعالیم و ارزشهای اجتماعی و اخلاقی آن عصیان کند با قتل و تصیفه روبرو می‌شود به روش وحشتناکی که تمام افراد فرقه در آن همدستی می‌کنند.

حال که‌این را دانستید می‌توانید به خوبی تحلیل کنید که چرا بعد از پنجاه سال از حکومت فرقه نصیریه بر سوریه،همچنان عده‌ای از افراد این فرقه نصیریه‌از فقر و محرومیت شکایت دارند و می‌فهمید که چرا متنفذین و مسلطین بر حکومت در سوریه که‌از افراد این فرقه هستند،با مردم سوریه به طور عموم با برتری جویی و بی اعتنایی و تحقیر و پایمالی برخود می‌کنند،عاملی که مردم سوریه را اخیراً–بعد از صبری که طولانی شده بود–وادار کرده که در تظاهراتش چنین شعار دهند : «المواطن السوری ما بیندل» یعنی ما هم وطن سوری هستیم و دیگر رعیت نیستیم و آزادی می‌خواهیم.

رعیت چه کسی نیستند؟ ...و چرا؟ ...جواب را دانستید و قبلاً توضیح داده شد.

بعد سوم مهمی نیز هست که باید بدان اشاره کنیم و آن اینکه فرقه نصیریه فاقد ارزشهای دینی یا اخلاقی و یا انسانی می‌باشند که بر اساس آن قضاوت کنند یا اینکه هنگام اختلاف با آنها، آن ارزشها را معیار قضاوت قرار دهی.مثلاً ممکن نیست که به آنها بگویی : از خدا بترس...یا اینکه برای درخواست چیزی آنها را به خدا قسم دهی...فوراً تو را به مسخره گرفته و به تو می‌خندند و به خدای عزو جل فحش می‌دهند. و اگر تعالیم اسلام و آموزه های الهی پیامبران را بدانان یادآوری کنی،به‌اسلام و پیامبران فحش می‌دهند[۱]. و اگر به آنها بگویی این حرام است..جایز نیست..زشت است...با ارزشها و اخلاق دینی و انسانی منافات دارد.. تو و دین تو را به مسخره گرفته و تو و آن ارزشها را دشنام می‌دهند.و اگر حق وطن و هم وطنی و برادری وطنی را بدانان یادآوری کنی و از آنچه لازمه همزیستی متمدنانه و انسانی با دیگر هموطنان است بدانان یادآوری شوی، تو و وطن و قومیت عربی و انسانیت و حتی قانون سوریه یا قانون بین الملل را دشنام میدهند،هیچ چیز را احترام نمی کنند و هیچ چیزی را مقدس نمی شمارند. و این مشکل بزرگی برای هموطن سوری است که نمی داند چگونه با آنان تعامل داشته باشد و آنها را بر اساس چه مرجعیت و معیاری به قضاوت بخواند و با کدام زبان آنها را خطاب قرار دهد جز زبان و قانون رشوه و فساد و بخشش اموال به حرام تا شرشان را از او کم کنند![۲].

اگر گفته شود : مرجعیت آنان قانون سوریه‌است،آنها به قانون سوریه تحاکم می‌کنند.

می گویم : شما در توهم هستید،آیا آل اسد و نزدیکان آنها و طبقه حاکم و متنفذین حکومتی تن به قانون سوریه می‌دهند؟آیا امکان دارد که بتوان آنها را بر اساس قانون سوریه مورد محاسبه و بازخواست قرار داد؟جواب قطعی این خواهد بود : نه. آنها فوق قانون و فوق بازخواست هستند و قانون همیشه زیر آنها و دنباله رو آنان است و اگر قانون– وحتی اصول قانون اساسی–با حکومت بشار اسد در تعارض باشد فوراً قانون را تغییر داده و از آن عبور می‌کنند،چون قانون خود آنها هستند!

این حقائق به ما برای تحلیل عدم گوش فرا دادن رژیم فرقه‌ای حاکم به فریادها و مطالبات مردم برای اصلاح، کمک می‌کند.جریان های سیاسی مخالف بیشتر از چهل سال است که‌از رژیم می‌خواهند برخی اصلاحات ضروری که برای زندگی و کرامت و اخلاق و عزت و آزادی هموطن سوری مفید است،به‌اجرا گذارد اما کسی نیست که به‌این سخنان گوش کند. انگار که آنان با دیوار سخن می‌گویند و با کرو لال صحبت می‌کنند. و راز این مسئله‌اینست که : رژیم حاکم معنی ارزشهای اخلاقی و عزت و کرامت و آزادی و اثر آن بر نفس انسان را نمی فهمد.اینها اصطلاحات عجیبی هستند که با محیط و فرهنگ و مصطلحات فرقه‌ای شان بیگانه‌است،با این وضع چطورانتظار دارید که آنها را معیار قضاوت قرار دهند و یا بدان گوش بسپارند؟!

آیا امکان دارد کسی که بیش از سیصد جوان از هموطنان سوری را در اولین تظاهرات مسالمت آمیز به قتل می‌رساند،دوستدار وطن و مردم باشد یا اینکه تسلیم قانون وطن شود؟!

هیچ کس چنین جنایتها و کشتارهایی انجام نمی دهد جز کسی که‌این احساس را قبلاً دشته باشد که فوق وطن و هموطن و فوق قانون و فوق بازخواست است و وطن و مردم برای او به هیچند!

مجموع آنچه گذشت–در سه نقطه–تحلیل دقیقی از رفتارها و موضع گیری ها و سیاستهای رژیم فرقه‌ای حاکم به دست می‌دهد و نیز به ملت و اهلمان در سوریه زخمی کمک می‌کند که بهترین روش تعامل با این چنین رژیم فرقه‌ای را ابتکار کنند. این بود برخی از صفات و ترکیب اخلاقی و روانی و اجتماعی و فرقه‌ای این فرقه!

اگر گفته شود : اگر چنین است پس موضعگیری رژیم حاکم در قبال مقاومت فلسطینی و جبهه مخالفان اشغالگری اسرائیل را چگونه تحلیل می‌کنی؟ این موضع نشان می‌دهد که رژیم از ارزشهای وطنی و انسانیت نصیب زیادی دارد. و این بر خلاف گفته هایت است.

در جواب می‌گویم : به‌این سؤال از دو وجه جواب می‌دهم:

وجه‌اول:رژیم فرقه‌ای حاکم–در طول بیش از چهل سال–خودش هرگز نه مقاومت کرده و نه ممانعت و مخالفت،بلکه بر عکس تسلیم پذیر وافتاده و سربزیر بوده‌است به طوری که بلندی های جولان–از زمان اشغالش– به دست یهود صهیونیست است و از آن وقت تا این لحظه رژیم به خاطر آن حتی یک گلوله نینداخته‌است و به هیچ کس هم اجازه نداده که به سوی جولان یک تیر بزند و از آن وقت نقش سگ نگهبان وفاداری را بازی می‌کند که مرزهای سوریه و دولت یهود صهیونیست را محافظت می‌کند!.به خاطر همین سقوط رژیم فرقه‌ای حاکم، نگرانی های زیادی برای یهود صهیونیست ایجاد می‌کند از ترس اینکه مبادا جایگزین آن، به‌اندازه رژیم آل اسد فرقه‌ای بدانان دفادار نباشد و به‌اندازه آن، قدرت نگهداری و نگهبانی مرزها را نداشته باشد!

علاوه بر این دولت صهیونیسم اقدام به بمباران نیروگاه های اتمی و نظامی در شمال سوریه نمود و نیروگاه ها را تخریب کرده و تمام افراد موجود در آن را به قتل رساند و با این وجود، رژیم فرقه‌ای حاکم فقط تماشا کرد و جز پرتاب چند موشک کلامی!دلقک وار مزخرف کار دیگری نکرد که هیچ اثری نداشته و ندارد و گلوله‌ای به دنبال آن پرتاب نشد.

و اما در عرصه مسئله فلسطین : جنایتهای اردوگاه آوارگان تل الزعتر و الکرنتینا و دیگر جنایتهایی که رژیم فرقه‌ای سوریه در حق ملت و اردوهگاه های آوارگان فلسطینی در بیروت در دهه هفتاد و بعد از آن مرتکب شد،جنایتهایی که یهود صهیونیست مانند آن را مرتکب نشده‌اند، و نتایج این جنایتها که موجب کوچ دادن اجباری عرفات و هزاران فلسطینی همراه‌او زیر بمباران و تهدید رژیم فرقه‌ای سوریه شد و این جنایتها برای جلب رضایت یهود صهیونیست و به خاطر علاقه رژیم به خالی کردن لبنان–از هر گونه نیروی مؤثر–به نفع نصیریه لبنان و شیعه روافض به سرکردگی حزب الله لبنانی رافضی، انجام گرفت.همه‌اینها از مقدار کینه و جنایت این رژیم فرقه‌ای در حق ملت فلسطین و قضیه فلسطینی و مقاومت فلسطینی حکایت دارد. و چه بسیار این رژیم به‌اسم فلسطین سود کرده و ادعاهای پوشالی نموده و می‌نماید.

ثانیاً : رژیم فرقه‌ای سوریه به عنوان رژیمی عقب مانده و فاسد و مستبد که دارای خصائص فرقه‌ای بوده و در عرصه داخلی و خارجی و بین المللی ناپسند همگان است،نیاز به برخی بهانه ها و شعارهای وطن پرستانه دارد تا خود را در پوستین آن فرو کرده و در برابر اولاً:ملت خود و ثانیاً : در پیرامون عربی،خود را بدان نیرومند کند.قبلاً حافظ اسد شعار «الصمود و التصدی»(مقاومت و ایستادگی) را سر می‌داد تا اینکه دروغ رژیم آشکار شد به طوری که مردم آن را «الجمود و التردی»(بن بست و عقبگرد)می نامیدند و قتی اثرات شعار مقاومت و ایستادگی تمام شده و مسخره مردم شد،رژیم –در دوره وراثت پسر–از این اسم عدول کرده و خود و هر کس را که وارد پیمانش می‌شد را «جبهه مقاومت و ممانعت»می نامید و برای اینکه نشان دهد که واقعاً در این جبهه‌است و رهبری آن را بدست دارد به برخی رهبران گروه های فلسطینی–من جمله حماس– اجازه‌اقامت در دمشق را داد البته به شرط اینکه به طاغوت و رژیمش وفادار باشند. و علاوه بر آنان حزب الله لبنانی رافضی فرقه‌ای را نیز زیر پرو بال خود گرفت[۳] تا بدین بهانه مردم را بفریبد و آنها را به عنوان ابزار فشاری علیه همه کسانی به کار گیرد که چه در داخل ویا چه در خارج با او مخالفت می‌کنند و تا اینکه برای تمام تقصیرات و فساد و ظلمی که بدان دچار می‌شود با بهانه کردن آنها توجیهی پیدا کند.

وقتی از او خواسته می‌شود برخی اصلاحات را اجرا کرده و دست از آزار ملتش بردارد و زندانیان سیاسی را آزاد کند و اجرای قانون حالت فوق العاده را الغاء کند،در مقابل ملتش بهانه می‌آورد که‌او جبهه مقاومت و ممانعت را زیر بال و پرش برگرفته و نماینده آنست و مشغول مقاومت و ممانعت می‌باشد و مقاومت و ممانعت او را از گوش فرا سپردن به خواسته های ملتش باز می‌دارد و نمی گذارد که به هیچ گونه‌اصلاحات ملموسی دسن زند!

و اگر ملت سوریه ضد ظلم رژیم و فساد آن بپا خیزد، می‌گوید : اینان علیه کسی شوریده‌اند که نماینده و حامی مقاومت و ممانعت است و آنها با این شورش و قیامشان به دنبال ضربه زدن به مقاومت و ممانعتی هستند که رژیم سوریه آن را در احتضان خود دارد و هر کس که چنین باشد خائن بوده و سزایش قتل است چه برسد به‌اینکه به خواسته هایش توجهی شود!

و هنگامی که به برخی خیانتهای رژیم فرقه‌ای و مواضع زننده آن در سطح روابط خارجی اشاره می‌شود بهانه می‌آورد و شعار مقاومت و ممانعت را بر سر مخالف خود بلند می‌کند و فریاد می‌زند که من حامی مقاومت و ممانعت هستم و هر کس حامی مقاومت و ممانعت باشد غیر ممکن است که خیانت و مزدوی کند و شک و تردید درباره آن روا نیست!

وهر کس در عرصه عربی و بین المللی با او مخالفت کند، آنها را به زنبورهای مقاومت و ممانعت هشدار می‌دهد و تهدید می‌کند که برگ برنده مقاومت و ممانعت به دست اوست و هر وقت بخواهد ضد آنان به کار می‌گیرد وبدین ترتیب آنها را با مقاومت و ممنعت به نفع مصالحش تهدید می‌کند و به نفع اهداف خود با طرفهای گفتگو بر پایه‌اینکه مقاومت و ممانعت با اوست،مذاکره می‌کند و او در عمل هیچ خدمتی به مقاومت وممانعت نکرده جز اینکه به برخی رهبران جناح های فلسطینی اجازه داه که در زمین سوریه‌اقامت داشته باشند آن هم با شروطی عاجز کننده و ذلت آور و خوار کننده![٤].

و به‌این ترتیب این رژیم شعار مقاومت وممانعت را به مانند عصایی به کار می‌گیرد که در باطل و ظلمش بدان تکیه می‌نماید و با این عصا هر کس را که با او مخالفت کند یا در موردی به‌او اعتراض کند،ادب می‌کند و نیز مقاومت و ممانعت را پوشش بزرگی می‌بیند که زیر آن عیوب و نواقصش را از چشمان مردم می‌پوشاند!

مقاومت و ممانعتی که‌این همه نتایج مفید برای این رژیم فاسد فرقه‌ای پوسیده به‌ارمغان آورده‌است و برایش چون پوششی می‌نماید که با آن همه عیوب و عوراتش را می‌پوشاند، چگونه‌انتظار دارید که با این وجود دم از مقاومت و ممانعت نزند و از چنین مقاومت و ممانعتی استقبال نکند و تظاهر نکند که جزئی از مقاومت و ممانعت و همراه آن است؟!

این است نصیب این رژیم طائفی از مقاومت و ممانعت و این است نصیب مقاومت وممانعت از این رژیم بعثی فرقه‌ای!

همچنین درباره شعارهای رژیم در خصوص حزب بعث و قومیت عربی و دیگر شعارهای وطنی و قومی که برای اهداف خاص خود بر آن سوار شده‌است و آن را پوششی برای پنهان کردن عیوب و جنایتها و فرقه بازی هایش دیده‌است و در حقیقت هیچ اهمیت و معنایی برای او ندارد،نیز همین جواب داده می‌شود.و الاّ به من بگویید چگونه‌التزام رژیم را به مبادی بعث و قومیت عربی باور دارید در حالی که‌این رژیم با ایران فارسی رافضی در جنگ او بر ضد عراق عربی و بر ضد حزب بعث عربی حاکم عراق در آن وقت، متحد شد؟چگونه ممکن است که بعثی و قوم پرست باشد و چنین کند؟علاوه بر این، تاخت و تاز ایرانی رافضی را در نظر بگیر که در جمیع امکانات و زندگی مجتمع سوریه نفوذ کرده و این کار با همدستی خود رژیم انجام می‌گیرد،به گونه‌ای که‌انگار سوریه یکی از استانهای ایران است! در کدام بعد از ابعاد وطن پرستی و ابعاد حزب بعث و قومیت عربی،می توان این همدستی را جای داد؟!

خلاصه سخن اینکه : رژیم فرقه‌ای حاکم در هیچیک از شعارهایی که سر می‌دهد و با آن استتار می‌کند صادق نیست تا بتوانی او را بدانها ملزم گردانی و با معیار دادن آن او را به قضاوت بطلبی،جدای از اینکه‌این شعارات چقدر مشروعیت دارند و صحیح هستند یا باطل.

اگر گفته شود : در این مرحله، از فرقه نصیریه چه باید خواست؟

می گویم : از افراد این فرقه که بزرگان و رهبران و شیوخشان نماینده شان می‌باشد انتظار می‌رود که موضعی واضح و صریح و اعلان شده درباره سیاستهای رژیم ظالم حاکم و خاندان متسلط آل اسد داشته باشند و با ملت سوریه در تلاش آن برای اسقاط این رژیم فرقه‌ای عقب مانده که‌از آنان اخاذی نموده و از آنان نیرو می‌گیرد همراه شود و همراه‌او در تلاش برای تغییر و آزادی از بندگی و سرسپردگی طاغوت و رژیم و حزبش بایستند،و عملاً در خلال تظاهرات و تحصن ها با جنایتهای رژیم در حق ملت اسیر سوریه،مخالفت کنند.این چیزی است که‌از فرقه نصیریه خواسته می‌شود و کافی نیست که یکی از آنها از طریق رسانه ها مخالفت بی روح خود را با رژیم اعلان کند و یا از فقر و رنج افراد فرقه‌اش از رژیم حاکم سخن بگوید اما در عمل و در واقعیت ببینیم که رژیم از تمام افراد فرقه نیرو می‌گیرد و در ظلم خود به ملت سوریه بر آنان تکیه دارد و آنها را چون میخی برای استمرار در ظلم و اعمال نژادپرستانه فرقه‌ای قرار دهد و آنها چون گردنه‌ای صعب العبور جلوی هرگونه تغییری بایستند. این را نیز باید در نظر داشت که خود این فرقه –بیش از چهل سال است که–علیه ملت سوری از رژیم حاکم نیرو گرفته و ملت سوری–تا این لحظه حتی یک موضعگیری از اینان بر ضد رژیم ندیده‌است!

این چنین موضعی از آنان پذیرفته نیست.ما به صراحت و با تمام وضوح به آنها می‌گوییم : از همین الآن و قبل از هدر رفتن فرصت برای خود و فرقه تان انتخاب کنید : یا همراهی با رژیم فرقه‌ای ظالم و عقب مانده به عنوان یاری برای او در معرکه‌اش بر ضد ملت سوریه، و یا همراهی با ملت سوریه در خواسته ها و تلاشش برای تغییر و سرنگونی رژیم فرقه‌ای حاکم خشک و وحشی. و هر انتخاب تبعاتی دارد و واکنش مناسبی از سوی ملت مسلمان سوریه به دنبال خواهد داشت.

آخرین سخنی که درگوشی به‌اهلمان و ملت باعزتمان در سوریه می‌گویم این است که : خواسته هایتان از رژیم را یکی کنید،یک خواسته و لا غیر و آن این باید باشد : سرنگونی رژیم،کل رژیم و کنار رفتنش ار میدان زندگی و عرصه سوریه و تا ابد به‌اذن الله. و هر خواسته‌ای پایینتر از این، عبث و بیهوده کاری و هدر دادن اوقات و نیروها است بدون اینکه فایده‌ای قابل ذکری در برداشته باشد و به معنای رنج و پایمالی بیشتر انسان سوری خواهد بود.

{ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ : من نمی*خواهم شما را از چیزی باز دارم و خودم مرتکب آن شوم (و بلکه شما را به‌انجام کاری می*خوانم که خود نیز بدان عمل می*کنم) . من تا آنجا که می*توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی*خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیرفتنی) نیست . تنها بر او توکل می*کنم و (کار و بارم را بدو واگذار می*سازم و با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی*گردم }. (هود : ۸۸)

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

زیرنویس:

[۱] الله تعالی چنین برایم مقدر کرد که در سال ۱۹٦۷ میلادی در زندانها وسیاهچال های اطلاعات سوریه زندانی شوم و علت آن برخی نوشته ها و کنده کاریهایی بود که روی دیوارها علیه رژیم و رهبرش حافظ اسد می‌نوشتم.من مدتی در سلولهای اطلاعات در طرطوس بودم و سپس در سلولهای اطلاعات در لاذقیه بودم تا اینکه در پایان در سلولهای اطلاعات در دمشق دوران زندانی را به سررساندم و سن من در آن زمان ار شانزده سال بیشتر نبود.من همه آن خاطرات را امروزها بیاد می‌آوم وقتی میبینم که برخی از جوانان هموطنم ازجوانان قهرمان شهر درعا همان کار مرا انجام دادند و نوشته های پرجرأتشان روی دیوارها علیه طاغوت و رژیمش علت مستقیم شعله ورشدن این انقلاب مبارکی بود که‌امروزها در شهرهای سوریه شاهد آن هستیم. ....به هر حال....این را می گفتم که من وقتی در سلولهای اطلاعات دمشق بودم و رئیس اطلاعات در آن زمان«علی دوبا»نام داشت و افسری نصیری بود،وقتی یکی از ما را برای شکنجه می‌بردند و برخی به آن جلادهای نصیری از شدت شکنجه می گفتند:به خاطر الله رهایم کنید،شما را به خاطر خدا رحم کنید،آنها در مقابل، او و الله را دشنام می‌دادند و می گفتند این چوب همان خدایی است که‌از آن کمک می‌خواهید و بیشتر از قبل او را می‌زدند و شکنجه می کردند.زندانی دوباره می گفت:به خاطر محمد به من رحم کنید،و آنها در جواب به‌او و به محمد صلی الله علیه وسلم دشنام می‌دادند و به‌او می گفتند:این چوب محمد است..وضرب و شتم او را بیشتر می کردند. زندانی به همه مقدسات متوسل می‌شد و در جواب از آنان چیزی جز فحش و استهزاء و شکنجه بیشتر نمی دید. در آخر به آنان می گفت:به خاطر حافظ اسد.....و آن وقت رهایش می کردند و از زدن و شکنجه‌او به خاطر حافظ اسد دست نگه می‌داشتند!!! تأمل کنید؛اینان چگونه مردمانی هستند؟!

[۲] یکی از چیزهایی که توجه مرا در تظاهرات اخیر در شهر قهرمان درعا جلب کرد این بود که یکی از تظاهرکنندگان–از دور–به طرف دیگر که نیروهای اطلاعات و نوچه های رژیم فرقه‌ای بودند که تظاهرات کنندگان را سرکوب می کردند می گفت:ما برادران شما هستیم...چطور برادرانتان را می کشید...آیا هیچ ارتشی ملتش را می کشد؟! جواب طرف مقابل جز تیرباران گلوله نبود تا گوینده و همراهانش را خاموش کند.این بدین خاطر است که آنها معانی این کلمات را نمی فهمند و اصلاً بدان اهمیتی نمی دهند،کلماتی که‌اگر به دشمن محارب در میدان جنگ گفته شود،از کشتن دست نگه می‌دارد!

[۳] هم پیمانی رژیم سوریه با حزب الله لبنانی رافضی، جزئی از اتحاد استراتژیک و فرقه‌ای او با آیات و بزرگان قم و طهران و اهداف فرقه‌ای و رافضی در منطقه می‌باشد.ونیز این رژیم در حزب الله لبنانی رافضی مسلح، آمادگی و امکانات تسلیحاتی خوبی می‌بیند که می تواند هر مخالفی را در داخل لبنان به آن تهدید کند و نیز جامعه بین الملل را با آن برای روزی که خواستند به مانند رفتارشان با قذافی و رژیم جنایتکارش،با او رفتار کنند تهدید می کند و نیز جامعه داخلی سوریه را تهدید می کند چرا که هزاران نفر از جنگجویان حزب الله لبنانی آمادگی خود را برای جنگ به همراه بشار اسد و رژیمش علیه هرگونه تهدیدی از سوی ملت اسیر سوریه، اعلان کرده‌اند.آیا دیدید که چگونه‌این رژیم فرقه‌ای دیکتاتور از این مقاومت سود می‌برد و فهمیدید که چقدر این مقاومت پوشالی،در مقاصد و اهداف و علت وجودی اش شریف است؟!!!

[٤] یکی از سیاستهای خارجی شک برانگیزی که‌این رژیم فرقه‌ای دنبال می کند– درباره مبارزه با دولت یهود صهیونیست–این است که‌این رژیم نه با جنگ است و برای جنگ آمادگی کسب می کند ونه با برنامه های صلحی است که در عرصه مطرح می‌باشد. نه به‌این سو ونه به آن سو...این موضع متغیراست که به‌او این امکان را داده که به‌اسم مقاومت و ممانعت سوء استفاده کند–و در طول بیش از چهل سال به‌این بهانه‌اخاذی کند– و در عین حال در عرصه واقعیت هیچ ربطی به مقاومت و ممانعت ندارد!

منافع دولتمردان در کشتار معترضان

به‌قلم: نوید صدیقی

تحولات اخیر کشورهای عربی و سرایت دومینوگونه ی این انقلاب ها از آفریقا تا خاورمیانه موضع گیری های متفاوتی را از جانب کشورهای غربی و برخی قدرت ها موجب شده که گاهاً تعجب بسیاری از متابعه کنندگان اوضاع سیاسی جهان را برانگیخته و سوالات و به التبع تحلیل های گوناگونی را در این زمینه موجب گردیده است. در این بین، اوضاع سوریه و عملکرد متفاوت و گاهاً متضاد جامعه ی بین الملل در قبال این حوادث، نسبت به سایر انقلاب ها بیش از سایر موارد خودنمایی می کند.

خیزش بهار عربی از تونس و سرایت سریع آن به مصر و سپس یمن و لیبی موجب غافلگیری سران استکباری و ذی نفع در این کشورها گردید و مواضع ضد و نقیض آنان در خصوص حرکت های مردمی مؤید همین موضوع است.

در ابتدای این بهار موضع رسمی و قاطعانه ی جامعه بین الملل به رهبری آمریکا، برخورد قاطع با معترضان و دفاع از سرسپردگان خود در این ماجرا بود، اما با گسترش این تحولات و فرار دیکتاتورهای وابسته به ناگاه مواضع آنان نیز عوض می شد و در دفاع از مردم نقشه ی راهبردی خود به منظور از دست ندادن منافع ایدئولوژیک و اقتصادی خود را به اجرا می گذاشتند و با حرافی های رسانه ای موضع خود را در دموکراتیزه کردن حکومت دیکتاتوری– که صد البته خود پایه گذار آن بوده اند– به منظور قرار دادن خط سیر انقلاب در راستای سیاست ها و منافع خویش و جلوگیری از ایجاد حکومت اسلامی اعلام نموده و منافقانه به جبهه ی معترضان می پیوستند و حتی در برخی از این جبهه ها همانند لیبی با انجام عملیات میدانی و وارد کردن ناتو عملاً در مقابل مهره ی سوخته ی خود اعلام جنگ کردند.

هر چند که انقلابیون مسلح لیبیایی بدون دخالت ناتو نیز قادر بودند طرابلس را فتح و قذافی جنایتکار را بیرون برانند و بلکه اینگونه به نظر می رسد که دخالت ناتو در این میدان بیشتر منجر به ضرر معترضان بود تا به نفعشان، و در بسیاری از موارد این انقلابیون بودند که هدف حملات متعمدانه یا غیر عمدی هواپیماهای ناتو قرار گرفته و کشته می شدند. وارد کردن نیروی نظامی، به ضرس قاطع نه به هدف کمک به مردم این کشور بلکه در جهت پیشبرد اهداف و منافع آنان بوده است و این مسئله چیزی نیست که قابل انکار باشد و دست این گرگ های باران دیده سال هاست که برای مردم دنیا آشکار گردیده است اما به واقع چرا جامعه ی بین الملل در قبال حوادث سوریه به نسبت سایر انقلاب ها موضعی منفعلانه اتخاذ کرده و کشتار وحشیانه ی مسلمانان بی دفاع که قابل قیاس با کشتار قذافی و بلکه فراتر از آن است را نادیده پنداشته و هیچ عمل عاجلی انجام نمی دهند و تنها برخی اوقات به حملات تریبونی و گاهاً تحریم های ناچیز بسنده کرده اند؟!

چرا سازمان بین الملل که مدعی دفاع از حقوق بشر! است در قبال جنایات حکومت میلیتاریستی سوریه غمض عین نموده است؟ کشتار زنان و کودکان با کدام یک از کنوانسیون های بین المللی مطابقت دارد؟! زندان و تعذیب و برخورد سخت نظامی با مردم دست خالی که برخلاف مردم لیبی حتی اسلحه ی سرد نیز ندارند چگونه موجه است؟! پاسخ این سوالات در نگاه ما در وحله ی اول به منافع ایدئولوژیک و در مرحله ی بعد به منافع اقتصادی کشورهای غربی برمی گردد.

• رژیم حاکم در سوریه طی بیش از چهار دهه حکمرانی در این کشور وفاداری خود را به کشورهای غربی و علی الخصوص اسرائیل ثابت نموده به گونه ای که خطری متوجه منافع و امنیت آنان با وجود این رژیم نخواهد بود. طی این چهل سال حکومت رژیم نصیریه از حافظ اسد تا فرزندش بشار، قانون حالت فوق العاده که نوعی حکومت نظامی است برقرار بوده که به هیچ شخص، گروه و حزبی اجازه ی تحرکاتی خارج از عرف بر ضد منافع غرب و رژیم صهیونیستی نمی دهد و هرگونه اعتراضی را به شدت سرکوب کرده است.

• پراکندگی قومی و فرقه ای در سوریه به گونه ای است که اقلیت نصیریان بر اکثریت مسلمانان اهل سنت فرمان می رانند و آنان را از داشتن هرگونه آزادی چه در حوزه ی فرهنگی و مطبوعاتی و چه در حوزه ی سخت افزاری منع کرده و نوعی از بایکوت فکری را در این سرزمین حاکم نموده اند. با وجود کثرت جمعیت مسلمانان اهل سنت خصوصاً اخوان المسلمین که به لحاظ فکری و جغرافیایی نزدیکی بسیاری با جماعت های مختلف فلسطینی دارند اما عملاً به زنجیر کشیده شده و خطری برای اسرائیل ایجاد نکرده اند.

• با وجود اینکه تأسیسات هسته ای سوریه با بمب افکن های اسرائیل با خاک یکسان شد اما کوچکترین تحرک نظامی ـ امنیتی از طرف حاکمان سوری علیه اسرائیل انجام نشد و حملات تنها در حوزه ی سخن و مطبوعات انجام گرفت.

• بلندی های جولان به راحتی به اسرائیل واگذار شد و حاکمان سوری به نوعی محافظت از امنیت آن را در مقابل مجاهدان فلسطینی به احتضان گرفته و حتی اجازه ی شلیک یک گلوله را از داخل خاک خود به سمت این منطقه یا خاک اسرائیل نداده اند.

با وجود این دلایل به نفع آمریکا و تئوریسین های صهیوصلیبی حاکم در کاخ سفید نخواهد بود که سگ وفاداری همچون اسد را بیرون برانند تا مسلمانان اهل سنت به حکومتی ولو از جنس دموکراتیک دست یابند هر چند که بلاد شام قابلیت تبدیل شدن به مرکز خلافت اسلامی را دارد و وجود این پتانسیل در آنجا قابل اغماض نیست که در این صورت کیان حکومت اسرائیل و بلکه کل غرب رو به نابودی خواهد رفت.

گذشته از این مسائل، سوریه برخلاف برخی کشورهای انقلابی از جمله لیبی که دارای منابع عظیم نفتی وگازی است اهمیت چندانی برای غرب نداشته و از این بُعد کشوری استراتژیک نیست و از آنجایی که همواره پارادیم حاکم بر رفتار دولتمران کاخ سفید و سایر دول غربی مبتنی بر کسب منافع بوده است به نفع تراست ها و کارتل های غربی نخواهد بود که نیروی نظامی و تجهیزات گرانمایه ی خود را به منظور جلوگیری از ریخته شدن خون بیگناهان هزینه نمایند!!

علاوه بر این در کشورهایی مانند مصر و لیبی با سیاست های مزورانه ی دولت های غربی و کوتاهی و کم لطفی انقلابیون در دنبال کردن اهداف ریشه ای به منظور حاکم کردن دین اسلام این فرصت برای سران استکباری دنیا به وجود آمد تا باز هم افراد دست نشانده ی خود که روزگاری دست راست دیکتاتورهای پیشین بودند را به حاکمیت برسانند و امروز شاهد آن هستیم که شورای عالی نظامیان که دستانشان تا به مرفق به خون جوانان این کشورها آلوده است خود را زعیم و لیدرهای انقلابی مردم می خوانند و اساساً واژه ی انقلاب را بی محتوا نموده اند چرا که تغییرات اساسی در ساختار حکومتی کشورهای انقلابی دیده نمی شود و تنها تفاوت در تغییر رأس حاکمیتی بوده است و این درحالی است که دول غربی در سوریه هنوز مانند این کشورها سرسپردگان حلقه به گوش خود را نیافته اند و به مردم انقلابی اعتماد کامل ندارند به همین منظور مانند سایر کشورهای عربی به لحاظ سخت افزاری اقدامی انجام نمی دهند، سخنان هیلاری کلینتون وزیر خارجه ی کاخ سفید مبنی بر اینکه وارد جنگ نظامی با سوریه نخواهند شد نیز مؤید همین موضوع است.

تمامی این دلایل که تنها غیضی از فیض بود سبب گردیده که تا کنون با وجود کشتار بی رحمانه و وسیع مردم به دست ارتش و نیروهای امنیتی در سوریه اقدام مؤثری از طرف جامعه ی بین المللی در خصوص توقف این کشتارها صورت نپذیرد. اگر چه این کشورهای منفعت جو به دلیل حفظ پرستیژ خود در حمایت از حقوق بشر و دروغ های همیشگی خود در این ادعا و با دنبال کردن ژست های سیاسی و همیشگی خویش با شانتاژهای خبری و حملات رسانه ای نیم بند علیه حاکمیت سوریه، افواه عامه را می فریبند.

در هر صورت چنین مشاهده می شود که با وجود ریخته شدن خون بسیاری از معترضان سوری جامعه ی بین الملل تنها به صدور تحریم ها و قطعنامه های شورای امنیت که آن هم با مخالفت روسیه و چین مواجه و برش چندانی ندارد اکتفا نموده است و ریش سفیدی و حکمیت حل این معضل را به ترکیه واگذار کرده است.

رفتار همسایگان سوریه یعنی ترکیه و ایران هم در قبال حوادث این کشور در نوع خود قابل توجه است.

ترکیه به عناون قدرتی نوظهور طی دهه ی گذشته تاکنون به دلیل اعمال سیاست های اقتصادی خاص خود توانست از دولتی ورشکسته به یکی از توانمندترین کشورهای منطقه تبدیل شود. ترکیه توانست با تمهیدات خاصی از طوفان بحران مالی جهانی تا حدودی مصون بماند و همین سبب گردیده که توانایی های اقتصادی این کشور از بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه ی اروپا هم فراتر رود و این موضوع سبب گردیده که وزن تأثیرگذاری این کشور علی الخصوص در خاورمیانه به صورت چشم گیری افزایش یابد و بتواند در جهت دهی بسیاری از مناسبات و مناظمات جهانی و منطقه ای محور قرار گیرد.

همین توانایی به ترکیه این اجازه را داده که در قبال حوادث سوریه اظهارات و عملکرد به ظاهر قابل قبولی اتخاذ نماید:

پناه دادن به پناهجویان سوری که از دست مأموران وحشی نصیری به مرزهای این کشورگریخته اند، گفتگوی وزیر خارجه ی ترکیه با حاکمان سوریه در خصوص توقف کشتارها، دادن اولتیماتم به منظور انجام اصلاحات از جانب بشار اسد، توقف مراودات و سرمایه گذاری های چند هزار میلیاردی در سوریه به منظور تحت فشار قرار دادن رژیم نصیری و بسیاری از اظهارات دیگر که موجبات نارضایتی بشار اسد و حاکمان ایران ـکه تمام قد از حکومت سوریه دفاع می کنند ـ را فراهم آورده و در برخی موارد روابط آنان را نیز تحت الشعاع قرار داده است.

اما آیا به راستی در منش سیاسی اردوغان که در مانیفست روابط خارجی اش به صفر رساندن اختلاف‌ها با کشورهای همسایه قید شده است باورپذیر خواهد بود که جان انسان ها از کسب منافع، اهمیت بیشتری پیدا کرده و زعیم و دلسوز معترضان سوری گشته باشد؟! آیا نظام لائیک حاکم بر ترکیه که اردوغان خود بارها حمایت از مبانی آن را سرلوحه ی شعارهای خود قرار داده است، اجازه خواهد داد تا منافع کشورش فدای نجات مسلمانان سوری شود؟!

اگر در این تعامل با معترضان سوری اهداف پنهانی و کسب منفعت بیشتر نباشد ترکیه و حزب حاکم باز هم نقش دلسوز انقلابیون را خواند داشت؟!

اگر چنین است و حزب عدالت و توسعه منافعش را قربانی نجات برادران خودش در سوریه می کند چرا کشتار و سرکوب و غارت کشور و اموال و ارز و عِرض فلسطینیان موجب قطع روابط همیشگی ترکیه با رژیم غاصب صهیونیستی نشده است؟! چرا هنوز هم بالاترین معاهده های نظامی و روابط سیاسی و اقتصادی اسرائیل با کشور ترکیه پا برجاست؟! آیا خون معترضان سوری از مردم فلسطین رنگین تر است؟! لازم به ذکر است که نمایش تبلیغاتی اخیر آنان در درگیری لفظی با اسرائیل گذشته از صحت و سقم آن، تنها مربوط به کشته شدن شهروندان ترک از جانب اسرائیل در جریان کاروان آزادی است که در صورت عذر خواهی، قابل رفع خواهد بود!

واقعیت امر این است که ترکیه اکنون فرصتی برای عرض اندام یافته و در شرایط کنونی قصد ماهیگیری نموده است!

حاکمان این کشور پس از آنکه توانستند شایستگی های خود را به لحاظ اقتصادی به اربابان خود نشان داده و به عنوان قدرت بلامنازع و برتر منطقه ای درجات ترقی را سریعاً بپیمایند آهنگ آن نموده اند که بر وزن تأثیرگذاری سیاسی و ژئوپولتیک خود نیز بیفزایند و با توجه به موقعیت خود نقش رهبری کشورهای اسلامی را که طی سال های اخیر در اختیار عربستان بوده به خود اختصاص دهند و خود را به عنوان زعیم و قطعاً الگویی موفق! برای کشورهای اسلامی منطقه جا بیاندازند. دعوت از انقلابیون مصر به منظور تشکیل حکومتی لائیک از جانب اردوغان و تأسی به الگوهای سیاسی آنان در این برحه ی حساس، مؤید همین موضوع است.

سیاست جدید موازنه آمریکا در منطقه با محوریت ترکیه در حال شکل گیری است و این انتخاب برای دولتمردان کاخ سفید و اذنابشان بهترین گزینه خواهد بود چراکه با از دست دادن هر روزه ی طواغیت مطیع، چاره ای جز پذیرش نقش ترکیه ندارد؛ از زمانی که بهار عربی از کشور تونس وزیدن گرفت و سونامی آن پایه های حکومت های دیکتاتوری را لرزاند و به چشم برهم زدنی دامن طواغیت دست نشانده را گرفت برای تئوریسین های کاخ سفید معلوم شد که دیگر با نظام کهنه و پوسیده ی دیکتاتوری نمی توان بر مردم منطقه حکومت کرد و اهداف خود را به پیش برد به همین منظور به دنبال الگو دهی ترکیه به عنوان کشوری به اصطلاح «آزاد!» و دموکرات به جای عربستان که خود نیز در آستانه ی اعتراضات داخلی قرار گرفته برآمدند و سوریه در این بین به عنوان سکوی پرش ترک ها انتخاب شد.

رویکرد از موضع قدرت و آمرانه ترکیه نسبت به حاکمان دمشق، استراتژی جدید آمریکا در منطقه به منظور پیشبرد اهداف راهبردی خود در خاورمیانه خواهد بود که می توان به چند نمونه از آن اشاراتی داشت:

• جلوگیری از رویکرد اسلامی مردم انقلابی و جلوگیری از اسلامی شدن تحرکات مردمی و جایگزینی آن با حکومتی دموکرات یا لائیک مانند ترکیه با حاکم بودن جریان به اصطلاح روشنفکری اسلامی! و با به رخ کشیدن اوضاع مناسب مالی و اقتصادی و همچنین آزادی های نسبی سیاسی و فرهنگی در این کشور ..

• رفتار کژدار و مریز با انقلابیون سوری به منظور از دستن ندان پرستیژ جهانی خود و بهانه ی کافی به منظور استقرار سامانه ی دفاع موشکی خود در خاک ترکیه به منظور سرکوب هرگونه جنبش اسلامی و وزین کردن نقش آنکارا در مناسبات منطقه ای با توجه به عضویت این کشور در پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) ..• استفاده از این اهرم جهت تحت فشار قرار دادن تهران به منظور عقب نشینی از مواضع خود از جمله در مسائل هسته ای و ترغیب ترکیه به منظور دست کشیدن از حمایت های منفعت جویانه ی خود از ایران در خصوص تحریم ها و همچنین تحت فشار قرار دادن مسکو و تسخیر حیاط خلوت این کشور.

در راستای این حوادث اگر چه مقامات آنکارا با بر زمین نهادن برخی از منافع خود از جمله کاهش روابط و مراودات اقتصادی با ایران و سوریه تا حدودی متضرر شده اند اما قطع به یقین با تبدیل شدن به ژاندارم آمریکا در منطقه منافع بزرگ تری در آینده پیش روی آنان خواهد بود که می توان به برخی از آن اشاراتی داشت:

• به زانو درآوردن حکومت نصیری بشار اسد که یکی از هم پیمانان سرسخت ایران است و یا حداقل راضی کردن وی به انجام برخی اصلاحات، نوعی محبوبیت و قهرمان پرروی برای ترکیه در بین مردم جهان عرب و بلکه داخل کشور پدید خواهد آورد و این مسئله کمک خواهد نمود که ملت های منطقه خیلی زود پروژه ی جایگزینی لیدر سیاسی خود به جای عربستان را بپذیرند و علاوه بر این مقامات ترک خواهند توانست بازارهای کشورهای عربی را نیز به دلیل همین محبوبیت تسخیر کنند.

• با انجام این خوش رقصی برای آمریکا، امکان گشوده شدن دروازه های اتحادیه اروپا که به رؤیایی دست نیافتنی برایشان تبدیل شده بود مقدور می گردد.

• می تواند نقش تعیین کننده ای در فرایند صلح اعراب و اسرائیل و در کل مسائل جهان اسلام برای خود دست و پا کند بنابراین تعامل ترک ها با معترضان سوری نه به دلایل ایدئولوژیک یا دلسوزی دوستانه بلکه از سر معامله و بسیاری سیاست های پنهان دیگر است و در یک کلام آنها ملت سوریه را وجه المصالحه خود قرار داده اند.

نوع برخورد مقامات ایران نیز در خصوص انقلاب های اخیر از جمله سوریه جای تأمل و شگفتی بسیار دارد. با شروع انقلاب سونامی وار در کشورهای عربی رسانه ها و مطبوعات ایران نیز نوعی از حمایت های خود را از مردم انقلابی این کشورها ابراز نمودند و سران بلند پایه ی تهران نیز با سیاست «فرار رو به جلو» و سخنانی مضحک به منظور جلوگیری از این حوادث مشابه در ایران با وجود پتانسیل های موجود در مردم خصوصاً بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری، مبدأ و پیدایش این اعتراضات را در انقلاب سال ۵۷ خود عنوان کرده و خودشان را پیشگامان و طی کردگان این انقلاب ها نامیدند!

حمایت های نسبی رسانه ای ایران از مردم معترض علاوه بر دلیل مذکور به علت نداشتن روابط سیاسی و دیپلماتیک مناسب با حاکمان کشورهای انقلاب خیز بود علی الخصوص در مصر و بحرین و لیبی، هرچند که سیاست های خبیثانه و پنهان دیگری همچون عادی سازی روابط با حکومت های آینده ی این کشورها به واسطه ی حمایت های خود و در نتیجه نفوذ به داخل آنان و انجام سیاست های راهبردی هم مد نظر آنان بود. اما نکته ی جالب توجه در سیاست یک بام و دو هوای آنان در قبال حوادث سوریه بود چرا که در همان زمانی که مقامات تهران شورش مردمی را در دیگر کشورها به بیداری اسلامی تعبیر می کردند؛ اعتراضات مردم سوریه را فتنه و آشوب علیه حاکمیت عنوان می نمودند و سرکوب مردم معترض توسط رژیم نصیری را می ستودند!!

حمایت تهران از دمشق تنها در قالب رسانه نبود بلکه اعزام نیروهای نظامی و یگان های سرکوب سپاه قدس نیز در دستور کار آنان قرار گرفت، حال سوال این است که چرا رژیم ایران چنین سیاستی اتخاذ کرد؟

• همه دنیا از نوع روابط ایران با سوریه آگاه است ضمن اینکه مسائل سوریه پیوند جدی با منافع ایران دارد. در حالیکه ایران همواره سعی دارد آن را پنهان کند، تهران و دمشق به لحاظ ایدئولوژیک بسیار به هم نزدیک هستند و پس از انقلاب ۵۷ تا کنون این هم پیمانی راهبردی بین آنان برقرار بوده است بنابراین این همگرایی برخلاف روابط ترکیه با مردم سوریه نوعی روابطه ی ایدئولوژیک تلقی می شود.

• سوریه همواره به عنوان حیاط خلوت و مأمن امنی برای سران رژیم بوده و علاوه بر این راه مطمئنی برای دستیابی و کمک به حزب الله لبنان خواهد بود بنابراین به هر نحو ممکن باید حفظ شود. و در صورت سقوط علاوه بر ایران، حزب الله لبنان هم ممکن است تحت فشار مضمحل گردد.

• سوریه یکی از کشورهای مهم در پیشبرد پروژه ی هلال شیعی است که در برنامه ی بلند مدت ایرانیان قرار دارد و در صورت سقوط، رسیدن به این برنامه دشوار و بلکه غیرممکن خواهد بود بنابراین فروپاشی نظام حاکم در سوریه در پیشبرد اهداف منطقه‌ای تهران تاثیر سلبی خواهد داشت.

• حضور ایران در سوریه در دوران ریاست جمهوری اسد گسترشی عمده پیدا کرده است. ایران در نقاط مختلف سوریه ١٤ مرکز فرهنگی گشوده که بیشتر برای تبلیغ شیعه مورد نظر خود در آنجاست. سپاه پاسداران ایران نیز در دمشق دفتری برای هماهنگی دارد که ٤٠٠ کارشناس نظامی اعضای آن هستند. سوریه تنها کشوری در حوزه دریای مدیترانه است که به نیروی دریائی ایران حق پهلوگیری در بنادر خود را داده است ضمن اینکه برخی حتی مدعی هستند که ایران در سوریه پایگاه نظامی دائمی دارد که در صورت سقوط سوریه امنیت منطقه ای تهران نیز دچار خطر خواهد شد.

به دلایل مذکور تهران پس از وقوع حوادث سوریه حمایت تمام قد خود را از رژیم بشار انجام داده و حتی اقتصاد رو به رکود سوریه را با کمک های نقدی زنده نگه داشته است، ارسال تجهیزات نظامی و فشار به دولت نوری مالکی به منظور کمک های مالی و معنوی از دیگر خدمات تهران برای بشار اسد بوده است.

با این اوصاف سوال این است که بالاخره سرنوشت ملت معترض و انقلابی سوریه به کجا خواهد انجامید و راه نجات آنان چیست؟

دو دیدگاه متفاوت در این زمینه بیش از سایر موارد به نظر می رسد. اول اینکه با توجه به عدم دخالت جامعه ی بین الملل و حمایت های بی حد و حساب ایران و روسیه از نظام حاکم و اندیشه ای که معترضان سوری در تعایش سلمی برگزیده و حاضر به برداشتن اسلحه نیستند و با توجه به تجربه ی کشتار چهل هزار نفری مردم شهر حماه به دست حافظ اسد سفاک و سکوت باقی شهرها و عدم پشتیبانی از آنان که موجب شکست مردم شد، این بار نیز با این رویکرد انقلاب مردم به نتیجه ای نرسد.

تحلیل بعدی این است که هر چند دیر اما خون های به زمین ریخته شده ی مردم به بار خواهد نشست و جامعه ی بین الملل هم هر چند با تأمل و با سیاست کم شدن از توان انقلابیون، اما بالاخره از کانال ترکیه در این حوادث ورود خواهند کرد چرا که نظام پوسیده ی دیکتاتوری با کشتار این همه انسان دیگر قادر نخواهد بود که منافع غرب را تأمین کند خصوصاً اینکه فرار دیکتاتورهای تونس و مصر و لیبی توانی دو چندان به معترضان سوری بخشیده است و جاده ای که سران نصیری به آن پا نهاده اند مختوم به شکست است. به نظر ما این تحلیل به واقعیت نزدیک تر خواهد بود چرا که به دلیل آموزه های دینی معتقدیم «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» و این در حالی است که این رژیم خونخوار هر دو صفت را توأماً در حد اعلی دارد و نیز به دلیل شعارها و رویکرد متمایز معترضان سوری به نسبت باقی انقلاب ها، نظام حاکم سوریه در سقوطی بلا شک خواهد بود.

علت اعتراض مردم در سایر کشورهای عربی بیشتر به دلیل مضیقه های اقتصادی و سیاسی و تکسب و تعیش بود و شعارهای آنان در این زمینه این واقعیت را تأیید می نمود اما مبارزات مردم سوریه بیشتر در شکل و شمایل ایدئولوژیک ظهور نموده است و مردم با شعار «لا اله الا الله» و شعارهایی که به وحدانیت خداوند متعال اشاره دارد در مقابل شرک و کفر طرفداران بشار اسد که شعارهایی کفر آمیز همانند «لا اله الا البشار» سر داده و در مقابل تصاویر وی سر سجده بر زمین می سایند و افکار کفری دارند قد علم نموده اند و اعتراض در این کشور در حقیقت تقابل تندید و شرک، با اهل توحید است و شاید یکی دیگر از دلایل اینکه جامعه ی بین الملل سکوت پیشه کرده و نظاره گر قتل عام مسلمانان سوری است نوعی ترس از همین شعارها و جامعه ی مسلمان اهل سنت این دیار است.

با این اوصاف متأسفانه باز هم شاهدیم که معترضان راه نجات خود را در دخالت جامعه ی بین الملل می بینند و دست یاری به سوی آنان دراز می کنند. پیامبر صلی الله علیه و وسلم می فرماید: «لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین» یعنی «مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود.»

نتیجه ی دخالت جامعه ی بین المللی در مصر و لیبی و تونس به کجا انجامید؟ در این کشورها انقلاب مردم را به یغما بردند و خون هایشان به هدر رفت و به نتیجه ای هم نرسیدند و این وعده ی الهی است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاء مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ» آل عمران ۱۱۸

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خود محرم اسرار برنگزینید، آنان از هرگونه شر و فسادی در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. آنان آرزوی رنج و زحمت شما را دارند. (و نشانه‌های) دشمنانگی از دهان آنان آشکار است، و آنچه در دل دارند بزرگتر است (از بدسگالی هایی که ظاهر می‌سازند). ما نشانه‌هایی را برای شما بیان کردیم اگر اهل عقل و درایت هستید.»

همچنین خداوند متعال می فرماید: «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» بقره ۱۲۰

«یهود و نصاری هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواستهای) ایشان پیروی کنی.»

بنابراین با ورودآمریکا و اذنابش نه تنها پیروزی برای انقلابیون به دست نمی آید بلکه همانند مصر و لیبی طاغوت دیگری را جایگزین طاغوت قبلی می کنند، در این لحظه ی تاریخی تنها راه نجات مسلمانان سوریه و بازگشت به دوران باشکوه و عزت سابق و بازسازی بلاد شام به عنوان مرکز خلافت اسلامی با تأسی به روش و سلوک پیامبر صلی الله و علیه و سلم و یاران بزرگوارش در جهاد و نبرد مسلحانه با دشمنان خدا و دین است و مبازارن سوری باید بدانند که با دشمن تا بن دندان مسلح که به صغیر و کبیر آنان رحم نمی کند و با قتل و کشتار، آن هم به وحشیانه ترین روش، شدت حقد و بغض و کینه ی خود را نسبت به مسلمانان به نمایش می گذارد نمی توان با روش های مسالمت آمیز جنگید و او را مغلوب کرد، اندیشه ی تعایش سلمی تنها رؤیا و بلکه دروغی بزرگ به منظور به ذلت کشاندن مسلمانان از جانب کفار و مشرکین است. و من الله التوفیق

به‌نقل‌ازسایت‌تمکین

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

دزدان حکومتی

به‌قلم: نوید صدیقی

اخیراً یکی از مهمترین موضوعات مطرح شده در رسانه ها و مطبوعات که علاوه بر آنها تقریباً در هر محفلی نیز نقلی از آن می رود جریان اختلاس ۳۰۰۰ میلیاردی در سیستم بانکی کشور می باشد.

این اختلاس کم سابقه با رقمی حیرت آور بازتاب های بسیاری را در بین مردم و مسئولین در پی داشته و اظهار نظرهای متفاوتی درباره ی آن مطرح گردیده است، گرچه هنوز هم پس لرزه های این اختلاس از جمله، عزل و بازداشت هر روزه مدیران بانکی تا رو شدن اسنادی با وجوه گسترده تر ادامه دارد اما ابعاد دقیق و شفاف و مسئولینی که در این فساد بزرگ اقتصادی دست داشته اند کما فی السابق هرگز آشکار نخواهد شد و اخبار و شرح ما وقع در این جریان به منظور کاسته شدن از حساسیت ها و پنهان ماندن دست های پشت پرده به صورت نیم بند و ناقص به سمع مردم خواهد رسید.

در هر صورت این فساد اولین نمونه ی فساد مالی در کشور نبوده و احتمالاً آخرین آن هم نخواهد بود، اختلاسی که رد پای بالاترین مقام‌های مسئول در ایران در آن هویداست و هیچ کدام از چهره‌های برجسته نظام هم نتوانستند درباره اش سکوت کنند.

لازم به ذکر است که طی چند ماه گذشته تا کنون این اتفاق اولین مورد از اختلاس های انجام شده که از پشت پرده برون افتاده نیست، بلکه دهها مورد از این دزدی های بزرگ، از جمله اختلاس۲۰ میلیاردی از بانک احسان الزهراء در همدان، اختلاس ۱۰۰ میلیاردی در یک بانک اصفهانی و اختلاس کلان رئیس بانک ماهشهری و متواری شدن وی به خارج و چندین مورد دیگر در خوزستان و گیلان، اعلام گردیده است که به لحاظ قیاس با رقم ۳ میلیارد دلاری به چشم نمی آیند!!

اما به راستی چه شده که اخبار مربوط به این اتفاقات بازگو شده و مردم نیز به راحتی از آن سخن می گویند و گاهاً مسئولین رده بالای دولتی و حکومتی را مقصر اصلی خوانده و جو خفقان و سرکوب تا حدودی سبک شده است؟ آیا این حوادث تازگی دارد که مایه ی بهت و حیرت همگان علی الخصوص رسانه ها شده است؟ چه عواملی سبب شکل گیری و بسترسازی این مفاسد در جامعه ی ایرانی است؟

واقعیت امر این است که دزدی و اختلاس در این رژیم، عمری به قدمت خود انقلاب دارد و در تمامی ادوار پس از انقلاب همواره سران و بزرگان رژیم و کسانی که پست و مقام و مسئولیتی داشته اند به انجام این عمل حیوانی مبادرت ورزیده اند. اما همیشه یا در پشت پرده مستور مانده و یا تعداد و یا ابعاد بسیارکم و غیر شفافی از آن بازگو گردیده است که در این راستا نگاهی مختصر به برخی از آنان خواهیم داشت.

در میانه ی دهه ی هفتاد مرتضی رفیق دوست، سپاهی بلند پایه ی رژیم و رئیس بنیاد مستضعفان!! مبلغ ۱۲۳ میلیارد پول ناقابل! را به جیب زد و دادگاهی که اوایل وی را به حبس ابد محکوم کرده بود در پی اعتراض وی با حکم دادگاه تجدید نظر، حبس او را به ۱۵ سال زندان تنزیل داد هر چند که وی حتی یک روز نیز به زندان نرفت چرا که مسئول خرید!! زندان بود و بعدها نیز عفو خورده و آزاد می شود.

اختلاس مدیران شهرداری در سال ۷۶ که در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی فاش شد همچنین جریان فساد مالی شهرام جزایری در اوایل دهه ی هشتاد و ماجرای رشوه های کـلان وی به سران بلند پایه ی رژیم نیز تنها غیضی از فیض مفاسد مالی کشور بعد از انقلاب است و نکته ی قابل تأمل تمامی این دزدی ها در اینجاست که دزدان اصلی در تمامی این اختلاس ها به نوعی با مسئولین بلند پایه لینک بوده اند، بر اساس مدارک مستند و سخنرانی عباس پالیزدار دبیرکل تحقیق و تفحص از قوه قضائیه، ـ که اخیراً به دلیل افشاگری هایش در بازداشت به سر می برد ـ بسیاری از سران نظام از جمله امامی کاشانی، محمد یزدی و فرزندش حمید یزدی، ناطق نوری، و هاشمی رفسنجانی و فرزندانشان و بسیاری دیگر که ذکر تمامی آنان در این مقال نمی گنجد در فسادهای مالی و بعضاً اخلاقی دست داشته اند.

سرمایه داران نیز با رخنه از این روزنه و با تطمیع مالی سران و مقامات حکومتی و مسئولین ذی نفوذ از مصونیت قضایی در به یغما بردن و تاراج اموال و دارایی های مردم از پول نقد و سرمایه های آنان گرفته تا زمین خواری و صادرات جنگل ها و معادن و ثروات مردم برخوردار شده و تحت تعقیب قرار نمی گیرند و در اینجا به واقع باید به رهبرانی که داعیه ی ام القرای جهان اسلام را دارند تبریک و تهنیت و دست مریزاد گفت.!!

اگر بخواهیم مفاسد مالی از جمله اختلاس، ارتشا، کلاه برداری، جعل سند و سایر جرم ها را از اوایل انقلاب تاکنون لیست کنیم کتاب دزدی های سران رژیم حاکم مثنوی هفتاد من خواهد شد! کما اینکه برخی از این موارد در ماجرای مناظره های انتخاباتی دور دهم ریاست جمهوری به میان آمد و دست بسیاری از بلند پایه ترین مسئولین رژیم در پرونده های کلان اقتصادی هویدا شد و به نظر می رسد افشاگری های اخیر نیز به نوعی با نزدیک تر شدن به انتخابات نمایندگی و بازتر شدن فضای سیاسی مرتبط است و باندهای قدرت و ثروت در راستای سیاستهای سلطه گرایانه و هژمونی طلبانه، به دنبال قدرت طلبی و تسویه حساب های سیاسی بوده و این ماجرا نوعی باج خواهی و امتیازگیری به نظر می رسد.

در این راستا باندهای منسوب به خامنه ای و سایر احزابی که به نوعی در انتخابات گذشته متضرر گردیدند، با هدف بد نام کردن دولت این اختلاس را با شدت و حدت هر چه تمام تر دنبال کرده و به دنبال سیاست های قبیله ای حاکم در ایران، در تلاش برای نسبت دادن این دزدی بزرگ به جریان انحرافی هستند که صد البته قابل اغماض نیست. چرا که دستان این جریان در بسیاری از موارد رو شده فساد مالی مشاهده می شود و حتی بسیاری از جمله رئیس دفتر و معاون اول رئیس جمهور خود متهم درجه اول در مفاسد اقتصادی از جمله جریان خیابان فاطمی و اختلاس از بیمه ی ایران و بسیاری دیگر از پرونده ها هستند. البته این حملات پس از تصمیم جناح احمدی نژاد در قبضه نمودن مجلس بعدی، شدیدتر نیز خواهد شد.

هدف دیگر مافیای قدرت داغ تر نمودن تنور انتخابات، بعد از دلسردی مردم از تقلب بزرگ انتخاباتی گذشته و زمزمه های شرکت نکردن مردم در انتخابات خواهد بود. برخی از تحلیلگران نیز این هیاهوی رسانه ای را پوششی برای پنهان سازی سایر جریانات سیاسی پشت پرده عنوان می کنند، بنابراین مفاسدی از این قبیل نه تنها تازگی ندارد بلکه به کرات و هر روزه به صورتی گسترده جاری و ساری است و فقط در دعواها و نزاع های سیاسی درونی است کـه گاهاً برخی از این موارد بدین گـونه افشا می شود، این رویه با نزدیک تر شدن به انتخابات در هر دوره ای مشاهده می گردد و با طی شدن آن باز هم نوعی از بایکوت خبری حاکم می شود؛ چرا که جریان آزاد رسانه در کشور موضوعی نامفهوم بوده و کنترل تریبون ها و مطبوعات نیز در دستان اصحاب قدرت و سیاست است، البته این افشاگری ها در دولت های قبلی به دلیل یکپارچگی بیشتر میان باندهای قدرت، کمتر به گوش می رسید.

قبل از هر انتخاباتی چه در حوزه ی نمایندگی و چه در حوزه ی ریاست جمهوری شعارهای بسیاری از طرف نامزدهای انتخاباتی به منظور کسب آرای بیشتر مطرح می گردد. اما واقع امر این است که پس از رسیدن به هدف، مردم به فراموشی سپرده شده و پیش بردن اهداف ایدئولوژیک و منافع شخصی در صدر تلاش های افراد به اصطلاح منتخب قرار می گیرد. هنوز از یاد نبرده ایم که احمدی نژاد قبل از انتخابات با شعار برقراری عدالت اقتصادی و اجتماعی و توزیع عادلانه ی ثروت پا به میدان نهاد و با توسل به چهره ی مسخ شده ی خود و سوار شدن بر امواج عوامزدگی طبقات فرودست جامعه و با حرافی های پوپولیستی؛ مردم کم سواد و بی اطلاع را فریفت و بر کرسی دور نهم ریاست جمهوری جلوس کرد.

احمدی نژاد بارها ادعای تشهیر و افشای مفسدین دانه درشت را مطرح نمود و شعار مبارزه با آنان را سر داد اما با گذشت بیش از ٦ سال از ریاستش نه تنها نامی از آنان برده نمی شود بلکه اعضای باند وی به یکی از بزرگترین مافیای اقتصادی در کل دوران بعد از انقلاب تبدیل شده اند. بسیاری از اختلاس های کلان از جمله ناپدید شدن میلیاردها دلار در تفریغ بودجه ی سال های گذشته منتسب به همین دولت عدالت محور!! است و بسیاری از کسانی که خود در مفاسد اقتصادی غوطه ورند و دست آنان برای تمامی ملت ایران رو شده به عنوان مدیران و مسئولین ارشد در کنار رئیس جمهور قرار گرفته و بعضاً مسئول بررسی این مفاسد گشته اند.!!

امروزه مفاسد مالی و اقتصادی در اعماق وجود اکثر سازمانها، نهادها، ادارات، وزارتخانه ها شرکت ها و بانک ها ریشه دوانیده و مباحثی چون اختلاس، حیف و میل اموال عمومی و بیت المال، غارت ثروت های ملی و جا به جا کردن آنها، رواج رشوه خواری و پارتی بازی، سلطه قاچاق سازمان یافته بر اقتصاد کشور، انبوه خریدهای خارجی توسط سازمان ها و شرکت های دولتی و عمومی به جای استفاده از امکانات داخلی با انگیزه گرفتن پورسانت های کلان، واگذاری های مشکوک، ایجاد شرکتهای خصوصی توسط مدیران دولتی و سرازیر کردن امکانات و وجوه دولتی به حساب این شرکت ها با حیله های مختلف، سفرهای خارجی بی مورد و بی ثمر و پرهزینه، دادن بی دریغ مجوزها به آشنایان و زندگی های تجملی و افسانه ای برخی از مدیران و مسئولین به بحث های عادی و روزمره مردم تبدیل شده است.

مثلث قدرت و ثروت و اطلاعات تنها در اختیار عده ای معدود بوده و هرچه مقام حکومتی بالاتر می رود بالتبع، این امتیازات صعود بیشتری می یابد و به غارت میلیاردی از ثروت ملی و مردمی مزین تر می شوند و تنها موردی که برایشان مهم نیست زندگی و آینده ی عامه مردم است، اخلاق و وجدان و دین و مذهب هیچ جایی در مواضع و تصمیمات سران حاکم ندارد و اگر منافع آنان اقتضا کند دست به هر کاری خواهند زد و هیچ کمند و قانونی برای محدودیت یا بازخواست آنان وجود ندارد به نوعی انگار قوانین و مجازات فقط برای اقشار فرودست و ضعیف جامعه است و قدرتمندان و صاحبان سرمایه فرا قانون هستند.

کشوری که بر مبنای شعارهای مؤسس و دروغگوی بزرگ آن قرار بود به مستضعفین و کوخ نشینان تعلق داشته باشد اکنون به جولانگاه فخر فروشان کاخ نشین و انگشت گزیدن کوخ نشینان و مستضعفین مبدل گشته، فخر فروشانی که کل کشور را ملک طلق خود می دانند و مخالفینشان را با تعبیرهای شدید با حکم تکفیر و تفسیق رمی می کنند و این وضعیت، با این شدت و حدت حتی در کشورهای امپریالیستی و لیبرال هم مشاهده نمی شود.

عدم شایسته سالاری و ابهام در ساختار قوانین و فضای سیاسی به این وضعیت دامن می زند و هیچ مرجع و قانونی برای بازخواست یا شکایت مردم از این وضعیت دیده نمی شود، دستگاه قضایی که به این منظور در نظر گرفته شده خود از باقی دستگاه ها فاسدتر است و فساد اداری و سوء استفاده از نفوذ و قدرت در این ارگان به اصطلاح عدالتی سر به فلک می زند.

اما به راستی عوامل و دلایل بسترساز در ایجاد این فساد چیست؟ روابط فامیلی و ریاست آقازاده های نو کیسه که به هیچ نهاد و قانونی پاسخگو نیستند .. وجود حاشیه ی امن برای این افراد .. نبود مبانی اعتقادی صحیح .. عدم اعتراض و سکوت مردم در قبال چپاول اموال و غارت ثروات خویش .. گسترش فساد مابین مراجع نظارتی و وجود نقطه ضعف های متقابل و بسیاری از عوامل سبب بروز این اختلاس ها می شود.

علاوه بر موارد بالا، قرارگیری ثروت عمومی در دستان نهادهای امنیتی و نظامی یا نهادهای وابسته به مراکز قدرت به نام خصوصی سازی و در نتیجه تأمین منافع افراد زیر دست و مسئول و عدم توجه به درخواست و نیازهای مردم عوام یکی دیگر از دلایل پیدایش این نوع اختلاس های کلان می باشد. دلایل دیگر بسیاری را می توان متذکر شد و در خصوص هر کدام نیز می توان مانور بسیار داد لکن در ذیل به صورت تیتر وار و مختصر مواردی را در این راستا عنوان می کنیم:

- ضعف باورهای دینی
- فساد و ناکارآمدی سیستم های نظارتی از جمله قوه قضائیه و سایر ارگان ها در ساختار حکومت و عدم اجرای قوانین و مجازات های اسلامی و به حاشیه بردن و تعطیل نمودن شعائر دینی
- عدم شایسته سالاری و ناکار آمدی حکمرانان و روی کارآمدن افرادی فاسد در رأس هرم مدیریتی کشور و سیاست زدگی تمامی تصمیمات از جمله انتصابات
- نبود مطبوعات آزاد
- فساد ریشه ای در بدنه ی حاکمیت از جمله فساد گسترده بین مقامات حاکمیتی و الگو دهی آنان برای سایر مقامات و مدیران میانی به صورت سلسله مراتبی
- نبود عالمان صالح مذهبی ـ مردمی و جیره خوار بودن و حکومتی بودن مراجع که همواره به منظور حفظ موقعیت خویش، متملقانه سر به آستانه‌ی دربار می سایند.
- عدم پاسخگویی مسئولین به مردم و بی ارزش بودن تفکرات مردمی و سکوت عامه در قبال این حوادث
- حاکم شدن تفکرات سرمایه داری و بورژوازی در میان مقامات مسئول و عدم مجازات مجرمان و از همه مهم تر مسئول بودن خود مجرمان
- تمرکز مراکز ثروت و قدرت در اختیار عده ای معدود و عدم تعدیل ثروت به رغم شعارهای پوشالی
- انحصار قدرت و اختیارات حکومتی و دولتی برای عده ای خاص و قبیله گرا بودن سیاسیون
- تصرف اهرم های سیاستی دولت و قوانین توسط گروه های ذی نفوذ و مافیایی

دلایل بسیار دیگری را نیز می توان عنوان نمود کـه در این نوشتار مجال آن نیست و این دلایل ریشه ای، با جابجایی معلول ها مرتفع نخواهند شد. چرا که باز هم با وجود علت ها؛ معلول ها زاده می شوند و اشتباه بسیاری از مردم به خصوص عوام در رهایی از این اوضاع بغرنج، تفکرات نادرست آنان در مورد جابجایی همین معلول هاست.

بسیاری از مردم در آستانه ی انتخابات فریب شعارهای دروغین اما به ظاهر زیبای نامزدهای انتخاباتی را خورده و به امید تغییر در سیستم و بالتبع آن در زندگی خود، به پای صندوق های رأی می روند تا شاید با انتخاب نماینده یا رئیس جمهوری جدید، شاهد دگرگونی اساسی باشند اما همانطور که ذکر آن رفت اتفاق خاصی در حال و زندگی مردم رخ نخواهد داد. چرا که چرخش افراد در جایگاه‌های مختلف حکومت که دینامیزم آشکار شده ی سه دهه ی اخیر است در حقیقت فقط تغییر تاکتیک‌ها و تکنیک‌ها در به کارگیری چهره‌ها با شعارهای براق و کلمات پرطمطراق است نه تغییر در استراتژی؛ بنابراین تا زمانی که ریشه ی فساد خشکیده نشود و تغییرات ایدئولوژیک و اساسی صورت نپذیرد آش همین است و کاسه نیز همین.

در این راستا بسیاری برآنند که در این فضای آلوده، خامنه ای را از این اتهامات دور کرده و با استناد به فرمان ۸ ماده ای وی، او را یکی از مبارزین با مفاسد اقتصادی بنمایانند. در حالی که بر اساس دلایل و شواهد بسیار، رهبر و مافیای وابسته به بیت او که در رأس هرم قدرت قرار گرفته اند شاکله ی یکی از فاسدترین حلقه های اقتصادی را به وجود آورده و افراد زیادی از جمله محسن مخملباف طی فیلمی مستند، بسیاری از مفاسد مالی و سیاسی و سوء استفاده از قدرت او و افراد نزدیک به باند وی را با مدارک متقن ثابت می کنند و اصولاً تفکری غیر از این نمی تواند متصور باشد، چرا که بر مبنای قانون اساسی، رهبر بالاترین مقام اجرایی کشور و مافوق رئیس جمهور است و رئیس جمهور منتخب مردم تنها با حکم تنفیذ وی مشروعیت!! می یابد حتی اکنون زمزمه هایی مبنی بر کنار رفتن پست ریاست جمهوری و احیای پست صرفاً تشریفاتی نخست وزیری که کاملاً تحت نظارت و کنترل وی باشد مطرح گردیده است تا به واقع یکه تاز مسائل کشور باشد و خود را از دردسر های احتمالی رئیس جمهورهای آتی و تجربیاتی همچون تجربیات دومین دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد برهاند.

پس با این اوصاف وی به راحتی می تواند از بسیاری از مفاسد جلوگیری کند اما تاکنون نه تنها در این باره اقدام قابل توجهی انجام نداده بلکه افراد نزدیک به حلقه ی رهبر متهمان اصلی انجام بسیاری از این مفاسد با تکیه بر رانت جویی های مبتنی بر قدرت هستند.

بر این اساس در طول عمر ۳۳ ساله ی رژیم حاکم، مفاسد مالی و اقتصادی از رأس هرم قدرت آغاز شده و تا پایین ترین سطوح مدیریتی تسری یافته است و در این بین، دستگاه‌های نظارتی مانند دیوان محاسبات، سازمان بازرسی کل کشور و کمیسیون‌های تحقیق و تفحص مجلس و سایرین بعضاً با پیشنهادهای اغوا کننده، سکوت کرده یا آمار غلط به مردم می دهند.

نباید این مهم را از نظر دور داشت که ادامه ی این روند تأثیرات مخربی در زندگی اقشار فرودست و مستضعف جامعه خواهد داشت. از نتایج این فساد اقتصادی در سطح کلان، افزایش فاصله ی طبقاتی میان طبقات اجتماعی غنی و فقیر است که پیامد آن احساس عدم توازن و فقدان عدالت اجتماعی درنگرش ها و اذهان توده ی مردم است. تداوم این مسأله روز به روز بی عدالتی های اجتماعی را در جامعه افزایش می دهد و سبب بحران مشروعیت در جامعه می گردد. استمرار این وضع سبب افزایش نارضایتی و عدم اطمینان مردم و افکار عمومی نسبت به کل حاکمیت خواهد شد، فساد مالی موجب سردرگمی و گرایش دولت به سمت طبقه مرفه می شود، تضعیف امنیت اقتصادی ، افـزایش فعالیت های زیرزمینی، بی ثباتی در کشور، اختلال در سرمایه گذاری دراز مدت داخلی و خارجی، فرار سرمایه به خارج از کشور و تحمیل فشار و تورم بر قشر متوسط و ضعیف، افزایش هزینه های معاملات تجاری و انحراف استعدادها و اولویت های اقتصادی، زایل شدن قبح گناه و هنجار شدن این قبیل مفاسد تنها بخشی از آثار زیانبار فساد مالی به شمار می آید.

در ضمن نباید فراموش کرد که علت فروپاشی بسیاری از حکومت ها در طول تاریخ ناکارآمدی نظام اقتصادی و فساد سران درباری و اقلیت حاکم بوده است.

لازم به ذکر است که در وقوع این قبیل اختلاسهای مالی بانکی، مردم نیز بی تقصیر نیستند چرا که براساس اعلام یکی از مشاوران رئیس کل بانک مرکزی بیش از ۹۰ درصد سرمایه های بانک ها متعلق به سرمایه ی سپرده گذاران خرد بوده و صاحبان سرمایه های کلان شاکله اصلی سیستم و بدنه ی مالی بانکها نیستند. پس بر مردم است که با خارج کردن سرمایه های خود از سیستم بانکی فاسد و ربوی؛ خود را از سیاست های استثماری و استحماری حکومت خارج کرده و نظام بانکی آنان را به چالش بکشانند.

و من الله التوفیق

به نقل از: سایت تمکین

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

عَنْ سَهْلِ بن سعد، رضی اللّه عنْه، أنَّ النبی صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وسَلَّم قَالَ لِعَلی، رضی اللّه عنْه:
« فو الله لأنْ یهْدِیَ الله بِكَ رجُلاً واحِداً خَیْرٌ لكَ من حُمْرِ النَّعم » متفقٌ علیهِ.

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به علی رضی الله عنه فرمود:
« سوگند به خدا که اگر خداوند به دست تو یکمرد را هدایت کند، برایت از شترهای سرخ بهتر است».

توماس ابیرکرومبی، روزنامه نگار و عکاس معروف

عکاس و روزنامه نگار معروف، توماس ابیرکرومبی، در سال ۱۹۳۰ میلادی، در شهر ساتر در ایالت مینسوتای آمریکا به دنیا آمد.

در سال ۱۹۶۵ و در حین سفری که به کشور عربستان سعودی داشت، به دین اسلام گرویده و نام «عمر» را برای خویش برگزید. وی در طول زندگی چهار بار به سفر حج نایل گشت.

توماس در اواخر عمر خویش به تدریس درس جغرافیا در دانشگاه واشنگتن مشغول بود. او در سال ۲۰۰۶ میلادی در حین عمل جراحی قلب باز درگذشت.

ماجرای مسلمان شدن وی:

توماس یا عمر، به پنج زبان زنده دنیا مسلط بوده و به بیشتر از ۵۰ کشور سفر کرده بود. وی اولین روزنامه نگاری بود که به قطب جنوب سفر نمود.

با توجه به اینکه عمر فرد مطلع و فرهیخته بود، اولین بار در زندگی، زمانی که به دلیل مسافرت کاری به منطقه یادگیری خاورمیانه رفته بود با دین اسلام آشنا شده و برای اولین بار که نوای قرآن به زبان عربی را شنید شیفته ی آن گردید.

توماس از جادوی شرق شگفت زده شده و در جایی گفته است:

«خاورمیانه به دلایل زیادی مکان جذابی است که وجود تمدن ها و ادیان در آن نمی تواند کم ترین آن ها باشد.»

همچنین وی به دروغ بودن تصویری که رسانه های غربی از اسلام و مسلمین ارائه می کرد پرداخت.

منابع:
http://en.wikipedia.org/wiki/Thomas_J._Abercrombie

مصاحبه خبری:
http://www.bayweekly.com/year۹۸/lead۷_۶.html

ترجمه: مسعود
سایت مهتدین
Mohtadeen.Com

داوود بیلی، بیست و سه ساله، نژادپرست سابق

داوود بیلی دو سال قبل از اینکه به دین اسلام مشرف شود یک نژادپرست بود، ولی حالا او یک مسلمان است. وی می گوید: قبلاً هیچ شناختی نسبت به اسلام نداشتم، حتی درباره ی آن همیشه منفی فکر می کردم. تا اینکه طی سفری به مراکش، برای اولین بار با اسلام آشنا شدم.

پس از یک هفته، هنگام بازگشت به کشورم تصمیم گرفتم مسلمان شوم. با توجه به چیزهایی که از قبل به آن معتقد بودم فهمیدم که اسلام دین نامناسب و یا بدی نیست. وقتی که به زادگاهم سامرست برگشتم، حدود سه ماه به دنبال مسلمانانی در آن ناحیه گشتم. ولی حتی یک مسجد هم در آن منطقه پیدا نکردم.

پس از جستجوی فراوان به شهر لندن رفتم، تنها چیزی که برایم اهمیت داشت شریعت اسلام بود. برای من مطالعه اسلام و نگه داشتن آنچه با واقعت به آن رسیده بودم خیلی سخت بود. هر بار با گروهی از مسلمانان برخورد می کردم و ناچار می شدم از آنها دوری کنم.

خداوند وضعیت و حال بنده ی خویش را زمانی تغییر می دهد که ما خود خواهان این تغییر باشیم. بالاخره با خواندن قرآن به حقیقت اسلام رسیدم و مسیر درست زندگیم را پیدا نمودم. در این بین با همسرم نیز آشنا شدم و برای سال بعد اولین فرزندم به دنیا آمد.

ترجمه: مسعود
سایت مهتدین
Mohtadeen.Com

هرگاه خواستی مسلمان شدنت را اعلام کنی به مالزی برو!

برسد.

جمیل خیر گفت : هیچ قانونی در مورد اعلام تغییر دین نمی تواند تصویب شود مگر اینکه به تأیید حکومت فدرالی با همه‌ی حکومتهای محلی‌اش برسد.

اکنون حکومتهای ۱۴ گانه‌ی محلی مسؤل قبول کردن اسلام افراد تازه مسلمان هستند و باید اعلام مسلمان شدن و ثبت دین در اداره‌ی شئون دینی در ایالت مربوطه و با حضور شهود و بدون نیاز به خانواده صورت پذیرد ، و به این ترتیب فرد مسلمان جدید دارای شناسنامه‌ی مسلمان می شود.

دکتر محمد فؤاد یوه نماینده ی جمعیت مسلمانان چینی در مالزی

به گزارش اخبار جهان اسلام به نقل از لجینیات : سازمانهای دینی غیر دولتی در مالزی تلاشهای خود را برای همکاری با پیشنهاد در مورد اعلام کردن اسلام افراد تازه مسلمان متمرکز کرده اند، امری که در مالزی دارای حساسیت بسیار است زیرا کشوری است که دارای دیانات مختلف می باشد .

وزیر دیوان نخست وزیری «جمیل خیر باهاروم» گفت : هنوز مسأله ی اعلان تغییر دیانت در مالزی بحث داغی است ، و به صورت علنی هنوز اعلام نمی شود.

وی افزود : این امر _اعلام تغییر دین _ باید به تأیید شورای حاکمان محلی و ادارات شئون دینی در مجالس ایالتها می گوید این شیوه باعث مشاکلی می شود: مثلا سرشماری تعداد مسلمانان با سختی روبه رو می‌شود زیرا اعلام اسلام به صورت علنی نبوده وخانواده از این امر مطلع نشده اند و در حالیکه مسلمان شدن در مالزی سالانه به هزاران مورد می رسد.

همچنین هنگام وفات فرد با خانواده ها در مورد میراث و محل دفن فرد مسلمان نزاعهایی به جود می‌آید.

مهتدین
Mohtadeen.Com

استوارت می، چهل و شش ساله از بریتانیا

به نام خدا

استوارت می یک کارمند ساده ی دولتی می باشد که پس از مباحثه و گفتگوی بسیار با یکی از همکارانش سال گذشته به دین اسلام مشرف شد. او می گوید اسلام احساس اتحاد و همبستگی با برادران و خواهران دینی را به وی داده که جامعه ی امروزی بریتانیا با وفقدان آن روبرو است.

همه چیز در کشورهای غربی به سوی مصرف کننده صرف کشیده شده اند، و هر لحظه به سوی تبلیغات جدیدی فرا خوانده می شوی تا محصول تازه به بازار آمده را بخرید. می دانم با وجود یک چنین جوی آرامش و راحتی خیال از درون انسان ها رخت بربسته است.

من تنها آدمی نیستم که روی این کره ی خاکی با این شرایط دست و پنجه نرم می کند. مطالعه و جستجو راجع به اسلام، یکی از اتفاقاتی است که برای من افتاد. با یکی از همکاران درمورد اسلام حرف زدم و به خواندن کتاب پرداختم و با آن ارتباط پیدا کردم.

به امامی در مسجد مرکزی لندن ایمیل زدم، پس از ترتیب دادن قراری با هم به مدت پانزده دقیقه صحبت نمودیم. او مطمئن بود که این کار برای من خیلی ضروری می باشد، من نیز همان موقع شهادتین را اعلام نمودم. با انجام این کار زندگیم به طور کلی عوض شد.

وارد شدن به دین اسلام کار بسیار ساده است، با آوردن شهادتین اعلام می دارید که مسلمان شده اید. در مقابل چند نفر کلماتی را بر زبان می آورید و سپس از خود می پرسید حالا باید چه کاری انجام دهم؟

به فروشگاه کتاب های اسلامی رفته و چند کتاب درباره ی یادگیری نماز و غیره خریداری نموده و شروع به خواندن کردم.

مرتب در پی یادگیری بودم زیرا از لحاظ سنی در رده ای نبودم که وقت زیادی داشته باشم.

چون ضرورتی در تغییر نام در اسلام ندیدم در این باره اقدامی نکردم. اسلام برایم صبر و آرامش و استقامت در برابر ناملایمتی ها را به ارمغان آورد. کمک کرد تا بتوانم چیزهایی که در زندگی از اهمیت فراون برخوردار هستند شناسایی نمایم.

ترجمه: مسعود
مهتدین
Mohtadeen.Com

یک دختر مسیحی در مصر مسلمان شد و از مسلمانان خواست از وی حمایت کنند

به گزارش اخبار جهان اسلام به نقل از مفکرة الاسلام: دختری مسیحی اهل مصر مسلمان شدن خود را در یک کلیپ ویدیوئی که در سایت اینترنتی یوتیوب منتشر شد، اعلام می کند و از حکومت مصر می خواهد امنیت جانی وی را تأمین کند و نگذارد کلیسا به وی آسیبی برساند .

«ارینی خیری بخیت» اهل ''قنطره غرب'' در اسماعیلیه می باشد که در این ویدیو شهادتین را بر زبان جاری می کند و تأکید می کند که کسی بر وی برای ورود به اسلام فشار نیاورده است .

هزاران تن از مسیحیان روز چهارشنبه در قنطره غرب در جلوی فرمانداری این شهر دست به تظاهراتی اعتراضیی زدند و ادعا می کردند که مسلمانان دو دختر مسیحی به نامهای دمیانه و ارینی را ربوده اند، این دو دختر قبلا در الازهر مسلمان شدن خود را اعلام کرده بودند و ارینی در یک پیام تصویری می گوید من با رضایت کامل و بدون هیچ اجباری مسلمان شده ام .

در این ویدیو، ارینی که اسم رحمة محمد عبدالرحمن محمود را برای خود برگزیده است ، نشان می دهد که جلوی چند نفر از شیوخ ازهر نشسته است و کلمات شهادتین و رضیت بالله ربا و بالاسلام دینیا و بسیدنا محمدا عبدالله صلی الله علیه وسلم نبیا ورسولاً، وأشهد أن لا إله لا الله وحده لا شریک له، وأشهد أن سیدنا محمدًا عبد الله ورسوله أرسله الله إلی الناس کافة بشیرًا ونذیرًا، آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر وبالقضاء والقدر خیره وشره وبرأت من کل دین یخالف دین الإسلام، وأشهد أن سیدنا عیسی علیه السلام عبد الله ورسوله وأشهد أن سیدنا محمدًا صلی الله علیه وسلم خاتم الأنبیاء والمرسلین» را بعد از القای یک شیخ به وی، بر

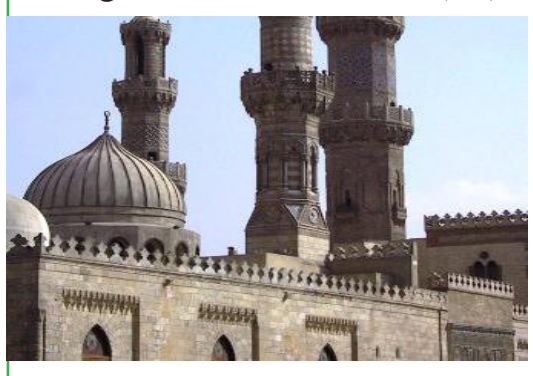

زبان جاری می کند .

این خانم در این ویدیو می گوید وی سلام را به اختیار و انتخاب خود برگزیده است و کسی وی را مجبور به این کار نکرده است و آنگونه که خانواده ام ادعا کرده اند نیست و من ربوده نشده ام .

و در پایان از حسنی مبارک رئیس جمهور مصر می خواهد که از وی حمایت کند و همچنین از برادران مسلمان خود می خوهد از وی حمایت کنند و از خانواده و از کلیسا خواست وی را آزاد رها کنند و به وی آسیبی نرسانند و سند مسلمان شدن خود را در آخر نشان می دهد .

برای مشاهده ی اسلام آوردن ارینی و سخنان وی روی لینک زیر کلیک کنید

http://www.islammemo.cc/vedio-images/vedio/۱۱۰۰۰۶/۳۱/۱۰/۲۰۱۰.html

یک خواب مارفین را وارد دین اسلام نموده و به خالد تغییر نام داد

نشریه‌ی الریاض: صبح روز جمعه برای مارفین یک روز بخصوص بود. چرا که روز تولد دوباره ی او با طلوع خورشید آن روز بود. «صبح روز جمعه اسلام آوردم.» این چیزی بود که مارفین بیان داشت. او اسمش را بعد از اسلام آوردن به خالد تغییر داد. او درحالیکه از شادی پوستش می درخشید چنین ادامه داد: «بارها به دین اسلام دعوت شدم ولی هربار آن را نپذیرفتم. اما داستان من عجیب است، چون من با هیچ دعوت، عملکرد یا کتاب خاصی تحت تاثیر واقع نشدم. اما نمی توانم حادثه ای را که در یکی از شب های پر رمز و راز برایم پیش آمده و مسیر زندگانیم را عوض کرد از یاد ببرم. منظور من شب پنجشنبه و قبل از روز جمعه است.»

خالد در گفتگو با مجله ی «عکاظ» سخنش را چنین ادامه می دهد: «آن شب خوابیدم و صدای عجیبی به گوشم خورد که من را فراخوانده و فرمان می داد که به مسجد بروم. می دانستم که مسجد محل مسلمانان است. بنابراین از خواب ترسان برخاسته و منتظر سپیده دم ماندم. مدام از مکان دعوت اقوام سؤال نموده و بدان مرکز رفتم تا ماهیت این دین را دریابم. وقتی به آن جا رسیدم، به نیکی دریافتم که اسلام راه زندگانی است. آن جا برخی محاسن این دین را برایم توضیح دادند و بی درنگ این دین عظیم را برگزیده و مسلمان شدم.»

خالد سخنش را چنین به پایان می رساند: «هشت ماه از اسلام آوردن من گذشته و من احساس خوشبختی می کنم. الحمدلله و سپاس خدای را که این نعمت را نصیب من گردانید.»

ترجمه: مسعود
سایت مهتـدین

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

افضل تابعین

تابعی کسی است که صحابی را ملاقات کرده باشد و به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورده و بر ایمان نیز وفات کرده است، پس تابعی کسی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاقات نکرده و در زمان حیات ایشان متولد نشده است.

و سعید ابن مسیب و اویس قرنی هر دو جزو کبار تابعین هستند، و بزرگان تابعی کسانی هستند که بیشتر روایتشان از صحابی است، مثل: سعید بن مسیب، وعروة بن زبیر، وعلقمة بن قیس و ابوسلمة بن عبدالرحمن، عبیدالله بن عتبة و سلمان بن یسار..

اما در مورد فضیلت اویس قرنی و سعید بن مسیب رحمهما الله باید گفت که بدون شک هر دوی آنها جزو سلف صالح امت هستند و از فضل و کرم بزرگی برخوردار هستند، اما علما در تعین افضل تابعین اقوال گوناگونی دارند، و قول مشهور آنست که افضل آنها سعید بن مسیب است. و ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی گفته:

اهل مدینه می گویند: سعید ابن مسیب.

اهل کوفه می گویند: اویس قرنی.

و اهل بصره می گویند: حسن بصری افضل تابعین است.

و ابوبکر بن ابی داود گفته: سیده ی تابعیات «حفصة بنت سیرین» و «عمرة بنت عبدالرحمن» هستند که مادر آنها أم درداء صغری (که اسم او هجیمة یا جهیمة زن أبی درداء صحابی) است. (مراجعه کنید به کتاب: تیسیر مصطلح الحدیث؛ دکتر محمود الطحان، ص ۱۸۰).

پس در مورد اینکه چه کسی بهترین تابعی است اختلاف است. گفته می شود: سعید بن مسیب افضل تابعین است، و گفته شده اویس قرنی است و گفته شده: حسن بصری.

اما صحیح‌تر آن است که وی اویس قرنی می‌باشد، زیرا مسلم در صحیح خود از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ وَلَهُ وَالِدَةٌ وَكَانَ بِهِ بَيَاضٌ فَمُرُوهُ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».[مسلم: ۵۶۴۶]

یعنی: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمود: بهترین تابعین مردی است که به او اویس می‌گویند و او مادری دارد و قبلا دچار برص بود پس از او بخواهید تا برایتان از خداوند آمرزش بخواهد.

برخی دیگر از علما گفته‌اند که عالم‌ترین تابعین سعید بن مسیب است و زاهدترین و عابدترین آنان اویس است. امام ذهبی در مورد اویس قرنی گوید: «او شخصی زاهد و جزو سید تابعین در زمان خود بوده است و از اولیاءالله متقین و جزو «عباده المخلصین» است».» سیر أعلام النبلاء « (۱۹/۴).

در مورد فضایل اویس قرنی رحمه الله به فتوای (۶۳۰۱) مراجعه کنید.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت

IslamPP.Com

عزبن عبدالسلام؛ فروشنده پادشاهان (۵۷۷-۶۶۰هـ)

نویسنده: احمد تمام اسلام آن لاین
ترجمه: عبدالله.م

تاریخ اسلام هیچ‌گاه خالی از حضور علمایی نبوده که دست امت را در تاریکی‌ها و بحران‌ها گرفته و وظیفه‌ی مقدس خود را در ادای امانت و نشر علوم و تصحیح انحرافات و رو در رویی با ستمگران، انجام داده‌اند. علمایی وارسته‌ای با احساس مسئولیت و بزرگداشت امانت و با درک بزرگی نقشی که بر عهده دارند این سنت نیک را عملی نموده‌اند.

«عز بن عبدالسلام» یکی از این پیشروان صادق است که تالیف و تحقیق و وظائفی که بر عهده داشت وی را از بیان کلمه‌ی حق و آگاه نمودن مردم و مبارزه با بدعت‌ها و نصیحت حکام و شرکت در میدان‌های جهاد باز نداشت تا آنجا که تلاش‌های غیر علمی آن‌ها بر تلاش علمی‌شان چیره گشته و نام آن‌ها بیشتر با کارهایشان مشهور است نه با تالیفات آنان و تاریخ سیرت عطر آگین آن‌ها را که آکنده است از بزرگی حق و عظمت تلاش آنان به ما رسانده است، آنان که بی توجه به خشم حاکمان و تملق زیردستان تنها آنچه را حق می‌دانستند بدون در نظر گرفتن خشم و خشنودی دیگران به زبان می‌راندند.

تولد و رشد:

«عبدالعزیز بن عبدالسلام» معروف به «عز بن عبدالسلام» در سال ۵۷۷ هجری قمری (۱۱۸۱ میلادی) در دمشق دیده به جهان گشود.

دمشق از دوران امویان یکی از مراکز علمی جهان اسلام بود که علمای بسیاری را در خود داشت و حرکت علمی در آن موج می‌زد و دانشمندان از شرق و غرب جهان اسلام بدان روی می‌آوردند.

عز به مانند هم سن و سالان خود از کودکی در طلب علم بر نیامد و بلکه در سنی دیرهنگام روی به طلب علم آورد و بر حلقات علم التزام ورزید و با شوق و اشتیاق و همتی بلند توانست در مدتی کوتاه به مرتبه‌ای دست یابد که دیگران در سال‌های طولانی از به دست آوردن آن عاجز بودند. خداوند به او فهمی عمیق و هوشی خارق عطا کرده بود و اینگونه او توانست در فقه و اصول تفسیر و علوم قرآن مهارت یافته و حدیث و علوم آن و لغت و ادبیات و نحو و بلاغت را فرا گیرد.

مشهورترین شیوخ عز بن عبدالسلام آنگونه که «سُبکی» در طبقات خویش ذکر کرده است اینان هستند: در فقه، شیخ فخرالدین بن عساکر، در اصول شیخ سیف الدین الآمدی و در حدیث، حافظ ابومحمد قاسم بن عساکر.

مسئولیت‌ها:

عز بن عبدالسلام به تدریس در مساجد دمشق و در خانه‌ی خود و همچنین در مدارس زیر نظر دولت مانند مدرسه‌ی «شبلیة» و مدرسه‌ی «غزالیه» دمشق روی آورد.

شیخ شوخ‌طبعی را دوست داشت و به ایراد نکته‌ها و لطائف و نوادر در دروس خود میل داشت تا بدینوسیله شاگردان خود را به شوق آورد. آنان شیفته‌ی روش ماهرانه‌ی شیخ و علم وافر و اندیشه‌ی او بودند و اینگونه شهرت او آفاق را در نوردید و طالبان علم از هر سو به او روی آوردند.

پس از مهاجرت او به مصر در مدرسه‌ی «صالحیه» مشغول به تدریس شد و همچنین در مساجد درس‌های علم برگزار کرد و مردم نیز که او را به عنوان عالمی شجاع و معلمی ماهر شناخته بودند به گرد او جمع شدند.

خطیب جامع اموی:

تدریس، تنها عرصه‌ی محبوب وی و تنها میدانی که افکار خود را در آن عرضه می‌نمود و با شاگردان خود دیدار می‌کرد نبود، بلکه عرصه‌ای وسیع‌تر نیز به عرصه‌هایی که در اختیار داشت افزود و آن بر عهده گرفتن وظیفه‌ی خطابت در مسجد جامع اموی در دمشق به سال ۶۳۷ هجری (برابر با ۱۲۳۹ میلادی) بود.

او خطیبی چیره‌دست بود که با روش موثر و اخلاص عمیق خود قلب شنوندگان را در اختیار می‌گرفت. او به مانند دیگران خطیبان از سجع مکلف استفاده نمی‌کرد و با شمشیر چوبی بر منبر نمی‌کوبید و از پوشیدن لباس سیاه خودداری می‌کرد. سخن وی روان و آسان بود و از تکلف دوری می‌کرد و با سخن نیک قلب‌ها را هدف می‌گرفت و کاری می‌کرد که ده‌ها درس و موعظه‌ی بی‌روح از انجام آن ناتوان بود.

اما اراده‌ی خداوند بر این بود که مسلمانان از خطبه‌های شیخ در مسجد جامع اموی محروم شوند؛ تنها یک سال پس از بر عهده گرفتن خطابت بود که به سبب شجاعت شیخ در انکار اقدام حاکم دمشق «صالح اسماعیل» که علیه برادر زاده‌ی خود با صلیبی‌ها هم‌پیمان شده بود، از خطابت مسجد جامع برکنار شد. صالح اسماعیل، بر اساس این پیمان صیدا و شقیف و صفد را در اختیار صلیبی‌ها قرار داد و به این بسنده نکرد بلکه به آنان اجازه داد برای خرید سلاح به هدف مبارزه با مسلمانان در مصر، وارد دمشق شوند.

شیخ که نمی‌توانست از هیچ خطا و یا تجاوزی در حق امت چشم‌پوشی کند فتوا به حرمت فروش سلاح به فرنگیان داد به خصوص پس از آنکه ثابت شده بود آنها به هدف جنگ با مسلمانان این اسلحه را خریداری می‌کنند. او سپس خطبه‌ای آتشین در مسجد جامع اموی ایراد کرد و در آن خیانت و بی‌غیرتی و عدم یاری مسلمانان را تقبیح کرد و با بد دانستن کار سلطان از دعا برای او در خطبه دست کشید.

صالح اسماعیل پس از این خطبه شیخ را از خطابت و افتا عزل نمود و دستور به حبس وی داد اما پس از مدتی از ترس خشم مردم او را آزاد کرد و به حبس خانگی انداخت.

خشمگین ساخت و از آن اینگونه برداشت نمود که قضیه به وی ربطی ندارد. شیخ نیز از منصب خود استعفا داد چون از نظر او احکام قاضی اگر اجرا نشود هیچ ارزشی نخواهد داشت.

همین که خبر استعفای شیخ منتشر شد مردم در پی شیخ که قصد ترک قاهره را داشت افتادند. سلطان که خطرناک بودن وضعیت را دانسته بود در طلب شیخ آمد و او را برای بازگشت به قاهره راضی کرد. شیخ با شرط قرار دادن فروش امرا و آزادی آن‌ها به قاهره بازگشت.

شیخ در اوج هیبت امیران را یکی یکی صدا می‌زد و قیمت آن‌ها را چنان بالا گرفت که تنها سلطان صالح ایوب توانست آن‌ها را خریداری کند و شیخ آن پول را در بیت المال قرار داد. این حادثه باعث شد شیخ عز بن عبدالسلام ملقب به «بائع الملوک» یا فروشنده‌ی پادشاهان گردد!

با ظاهر بیبرس

همین مساله در هنگام بیعت با ظاهر بیبرس نیز رخ داد. هنگامی که وی امرا و مردم را برای بیعت با خود فرا خواند شیخ عز بن عبدالسلام که در آن بیعت حاضر بود ملک ظاهر و مردم را با سخن خود غافلگیر کرد و گفت: «ای رکن الدین، تا جایی که من می‌دانم تو برده‌ی بندقدار بودی» یعنی بر این اساس وی اهلیت بیعت را نداشت چون هنوز برده به حساب می‌آمد. ظاهر بیبرس مجبور شد برای اثبات اینکه بندقدار او را به مالک صالح بخشیده و او نیز وی را آزاد کرده است دلیل بیاورد. اینجا بود که شیخ با وی بیعت کرد.

در قاهره:

شیخ عزبن عبدالسلام می‌دانست فعالیت با وجود حاکمی که در مورد حقوق دیگران ستم می‌کند و با آسودگی تمام به امت خود خیانت می‌ورزد، سخت است برای ادامه‌ی دعوت خود راه هجرت را در پیش گرفت. او با وجود پیشنهاد برخی از عافیت‌طلبان که از او می‌خواستند با سلطان از در سازش در آید و خود را در برابر او کوچک کند به سوی قاهره حرکت کرد و بازگشت به دمشق را نپذیرفت و در پاسخ یکی از عافیت‌طلبان که در پی او آمده بود چنین گفت: «ای مسکین حتی اجازه نمی‌دهم که دستم را ببوسد چه رسد به آنکه دستش را ببوسم! ای قوم، شما در یک وادی و من در وادی دیگری هستم، سپاس خدای را که مرا از آنچه شما به آن مبتلایید عافیت داد».

شیخ در سال ۶۳۹ هجری (۱۲۴۱ میلادی) وارد قاهره شد و صالح ایوب، حاکم قاهره با کمال احترام و بزرگداشت از وی استقبال نمود و خطابت مسجد جامع عمرو بن عاص رضی الله عنه را به وی واگذار کرد و همچنین او را به منصب قاضی القضاة منصوب نموده و اشراف بر بازسازی مساجد متروک در مصر و قاهره را که هم اکنون بر عهده‌ی وزارت اوقاف است به او واگذار نمود. در آن دوران به سبب امانت قاضیان و جایگاه دینی و اجتماعی آنان این وظیفه بر عهده‌ی آن‌ها گذاشته می‌شد.

فروشنده‌ی امیران

شیخ برای آن منصب «قاضی القضاة» را قبول کرد که کژی‌ها را راست کند و حق را بازگرداند و مظلومان را یاری دهد و در برابر انحرافات بایستد. او در پی جاه و شهرت نبود. وی در حالی که به وظیفه‌ی قضاوت مشغول بود متوجه شد فرماندهانی که ملک صالح از آنان بهره می‌جوید همچنان برده هستند و آزاد نشده‌اند.

مشهور است که ملک صالح بردگان بسیاری را خریداری کرده بود و آنان را در جزیره‌ی روضه اسکان داده بود و از آنان در برقراری حکومت خود و در جنگ‌ها یاری می‌جست. همین بردگان در آینده بر دولت ایوبیان غلبه کرده و دولت خود را به نام «مملوکیان» (بردگان) تشکیل دادند.

از آنجایی که آنان هنوز برده بودند ولایتشان پذیرفته نبود و تا پیش از آزادی هیچ کدام از تصرفات آن‌ها شرعی به حساب نمی‌آمد. وی آنان را از این مساله آگاه ساخت و سپس تمام کارهای آن‌ها از جمله خرید و فروش و ازدواج و غیره را باطل اعلام کرد. نائب سلطان در میان این بردگان قرار داشت.

امیران سعی کردند یا شیخ کنار بیایند اما راه به جایی نبردند و شیخ همچنان بر فروش آن‌ها به سود بیت المال و سپس آزادی آن‌ها اصرار نمود تا پس از آزادی همه‌ی تصرفات آنان از نظر شرعی معتبر شود. وی به آنان گفت: برای شما مجلسی برگزار شده و برای فروش شما به سود بیت المال ندا زده می‌شود و به صورت شرعی آزاد خواهید شد.

آنان راضی نشدند و قضیه را نزد سلطان صالح ایوب مطرح کردند. او از شیخ خواست در مورد تصمیم خود بازنگری کند اما او نپذیرفت. سلطان سخنی بر زبان راند که شیخ را

تالیفات و تلاش علمی وی:

تلاش‌های علمی عز بن عبدالسلام مجال‌های مختلفی از جمله افتا و خطابت و قضاوت و تدریس و تالیف را در بر گرفته بود. ریاست مذهب شافعی در دوران او به وی رسید. تعداد تالیفات او بالغ بر سی کتاب است که نشان دهنده‌ی نبوغ و توانایی بالای او در جمع نمودن میان تالیف و دیگر کارهای علمی و دعوی است که وقت زیادی از انسان می‌برد، اما این فضل خداوند است که به هر که بخواهد ارزانی می‌دارد.

نوشته‌های او شامل تفسیر و علوم قرآن و حدیث و سیره‌ی نبوی و علم توحید و فقه و اصل و فتوا می‌شود. از معروف‌ترین کتاب‌های او «قواعد الأحکام فی مصالح الأنام» و «الغایة فی اختصار النهایة» در فقه شافعی، و «مختصر صحیح مسلم» و «بدایة السول فی تفضیل الرسول» و «الإشارة إلی الإیجاز فی بعض أنواع المجاز» و «تفسیر القرآن العظیم» و «مقاصد الصلاة» و «مقاصد الصوم» را می‌توان نام برد.

وفات علامه عز بن عبدالسلام:

عز بن عبدالسلام عمری طولانی یافت. او ۸۳ سال زندگی کرد که بیشتر آن را در جهاد با سخن و قلم و رای و مبارزه علیه فرنگیان متجاوز صرف نمود تا آنکه در تاریخ ۱۰ جمادی الاولی سال ۶۶۰ هجری قمری (۹ آوریل ۱۰۶۶ میلادی) جان به جان آفرین تسلیم و به دیار باقی شتافت.

منابع مقاله:

ابن شاکر الکتبی: فوات الوفیات – تحقیق إحسان عباس – دار صادر – بیروت – بدون تاریخ.

عبد الوهاب السبکی: طبقات الشافعیة الکبری – تحقیق محمود محمد الطناحی وعبد الفتاح الحلو – مطبعة عیسی البابی الحلبی – القاهرة – (۱۳۸۳هـ=۱۹۶۴م) وما بعدها.

محمود رزق سلیم سلیم: عصر سلاطین الممالیک – مکتبة الآداب – القاهرة – (۱۳۸۴ هـ = ۱۹۶۵م)

محمد الزحیلی: العز بن عبد السلام – دار القلم – دمشق – ۱۹۹۸م.

عصر اسلام

IslamAge.com

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

شیخ‌الحدیث مولانا محمّدیوسف حسین‌پور

شیخ‌الحدیث مولانا محمّدیوسف حسین‌پور از علمای برجسته و پیشکسوت بلوچستان، مدیر مدرسه دینی عین‌العلوم گُشت سراوان، و دبیرکل شورای هماهنگی مدارس علوم دینی اهل‌سنّت سیستان و بلوچستان است که ریاست این شورا را شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحمید مدیر دارالعلوم زاهدان برعهده دارد. وجود پربرکت مولانا حسین‌پور مایه خیر و برکت برای مردم منطقه و موجب دلگرمی علما و اهل دانش و فضل است، ازهمین‌رو همگان به ایشان ارج می‌نهند. مولانا عبدالعزیز ـ رحمۀالله‌علیه ـ در حیات مبارکش علقه و علاقه خاصی با ایشان داشته است؛ و شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحمید نیز ایشان را «استاد العلماء» می‌نامد.

وی در سال ۱۳۶۹ قمری/ ۱۳۲۹ شمسی درحالی‌که در فقه تا کنزالدقائق و در نحو تا کافیه ابن‌حاجب را نزد حضرت‌صاحب (مولانا سید شاه‌عبدالواحد گشتی) فراگرفته بود، برای ادامه تحصیل عازم پاکستان شد و شش سال در آنجا به تحصیل علم پرداخت. سال اوّل را در «تیدی» گذراند و سال بعد به دارالعلوم تندوالله‌یار رفت. در آن سال مرحوم مولوی مصلح‌الدین و برادر ایشان درمحمّد و نیز مولوی قمرالدین ملازهی ـ رحمهم‌الله ـ همراه با وی در این مدرسه تحصیل می‌کردند. تقریباً سه سال در تندوالله‌یار ماند. زمانی که دارالعلوم تندوالله‌یار تأسیس شد، مولانا عبدالرحمن کامل‌پوری که از شاگردان شیخ‌الهند مولانا محمودالحسن دیوبندی بود، به‌عنوان صدرالمدرسین تعیین شد. حضرت مولانا بدرعالم میرتی هم به عنوان ناظم مدرسه انتخاب شد. در سال ۱۳۷۱ق./ ۱۳۳۱ش. حضرت مولانا محمّدیوسف بنّوری به این مدرسه تشریف آورد و به مدت دو سال اداره آن را به دست گرفت و مولانا بدرعالم به مدینه منوّره هجرت کرد. در سال ۱۳۷۳ق./ ۱۳۳۳ش. فعالیت این مدرسه به دنبال اتفاقی، متوقف شد و وی ناچار شد برای ادامه تحصیل به شهر ملتان برود. وی سال آخر تحصیلش را در ملتان گذراند و سال بعد در معیت مولانا بنّوری از ملتان عازم کراچی شد. مولانا بنّوری در سال ۱۳۷٤ق./ ۱۳۳٤ش. جامعه اسلامیه بنّوری‌تاون کراچی را بنیان نهاد و وی به‌عنوان یکی از طلاب دوره «تخصّص فی الحدیث النبوی» جامعه اسلامیه بنّوری‌تاون از محضر ایشان کسب فیض کرد. در همین دوران نامه‌ای از طرف حضرت‌صاحب به دست وی رسید که در آن از وی خواسته بود به منطقه بازگردد چون ایشان قصد داشت گشت را ترک کند. پس از دریافت این نامه به ایران بازگشت و حضرت‌صاحب مسئولیت مدرسه دینی گشت را به عهده وی گذاشت. تا دو سه سال به همان روال سابق به اداره امور مدرسه پرداخت. مدرسه چند طلبه بیشتر نداشت. مدتی بعد حضرت‌صاحب بیمار شد و از وی خواست در سفر به کراچی ایشان را همراهی کند. در کراچی فرصت را غنیمت شمرد و به دیدار مولانا بنّوری رفت. پس از بازگشت از این سفر، براساس توصیه مولانا بنّوری برای ترقی مدرسه و گسترش فعالیت‌های آن اقداماتی صورت داد که بحمدالله کارها روز به روز بهتر شد.

پس از اوج‌گیری ترویج علوم دینی و تأسیس مدارس دینی در مناطق مختلف بلوچستان، ایده تأسیس شورای هماهنگی مدارس علوم دینی اهل‌سنّت سیستان و بلوچستان، توسط ایشان مطرح شد. خود ایشان در مصاحبه‌ای که با مجله ندای اسلام انجام داده‌اند در این مورد گفته‌اند:

«در این مورد ما از سیستم اداری و سازمانی مدارس علوم دینی پاکستان الگو گرفتیم؛ چون اساتید و بزرگان ما در آنجا به منظور ایجاد همبستگی بین اصحاب مدارس و برنامه‌ریزی منسجم برای پیشبرد اهداف آموزشی و تربیتی، شورایی را با عنوان «وفاق‌المدارس» تأسیس کرده و حضرت مولانا بنّوری را سرپرست آن قرار داده بودند. ایده تأسیس چنین نهادی را در این منطقه، ابتدا من با علما در میان گذاشتم و به دنبال آن ما جلسه‌ای در مدرسه عین‌العلوم گشت برگزار کردیم که مولانا تاج‌محمّد، مولانا محمّدعمر، مولانا عبدالرحمان چابهاری، مولانا قمرالدین و مفتی خدانظر به نمایندگی از طرف مولانا عبدالعزیز در آن شرکت کردند. در همان جلسه مقرر شد شورایی با عنوان اتحادالمدارس یا همان شورای هماهنگی مدارس دینی تشکیل شود. همچنین مقرر شد تعدادی از علما، کتاب‌هایی را به فارسی ترجمه کنند که مولانا شهداد برگردان کتاب تیسیرالمنطق را برعهده گرفت. مصوبات دیگری هم در آن نشست داشتیم که البته برخی از آنها عملی نشد. پس از آن من با مولوی نذیراحمد سلامی که در آن زمان ناظم و معاون آموزشی دارالعلوم زاهدان بود، دراین‌باره به بحث و تبادل‌نظر پرداختم. روند اجرایی برنامه‌های شورای هماهنگی مدارس دینی به کندی پیش می‌رفت به همین خاطر من به مولوی نذیراحمد گفتم که ما باید از صفر شروع کنیم. در آن زمان دو مدرسه دارالعلوم زاهدان و عین‌العلوم گشت محوریت داشتند. مدرسه شمس‌العلوم و مدرسه حقانیه ایرانشهر هنوز تأسیس نشده بودند. مولانا عبدالرحمن در چابهار مجموعه‌ای در حد مکتب دایر کرده بود و مدرسه دارالعلوم زنگیان به این شورا نپیوسته بود. خاش هم که فاقد مدرسه دینی بود. مهم‌ترین هدف ما از راه‌اندازی شورای هماهنگی مدارس دینی این بود که ما با برنامه‌ریزی منسجم بتوانیم فضایی رقابتی بین مدارس دینی ایجاد کنیم تا در آن استعدادهای طلاب شکوفا شود. این اقدام در ابتدا چندان جدّی گرفته نشد و به نحوی راکد ماند تا این‌که تصمیم گرفتیم به این وضعیت سروسامان ببخشیم، به همین منظور جلسه‌ای برگزار کردیم و قرار شد ریاست این شورا را به مولانا عبدالعزیز ـ رحمه‌الله ـ واگذار کنیم که ایشان نپذیرفت و این مسئولیت را بر دوش من گذاشت. چندی بعد حس کردم که با توجّه به دوری من از مرکز استان، به‌خوبی نمی‌توانم به انجام این مسئولیت بپردازم، بنابراین در جلسه دوّم یا سوّم اعضای شورا

من از آنان خواستم این مسئولیت را به مولانا عبدالحمید واگذار کنند. خوشبختانه با تقاضای مصرّانه من موافقت شد و این مسئولیت به ایشان واگذار شد و من معتقدم ایشان طی این مدت در انجام این مسئولیت موفق بوده است».

دارالعلوم زاهدان به‌عنوان بزرگ‌ترین مدرسه دینی منطقه به پیشنهاد ایشان روند رو به رشد نهاد. در مصاحبه‌ی ایشان با مجله ندای اسلام آمده است:

«در آن سال‌ها این مدرسه رونق چندانی نداشت. روزی من خدمت مولانا عبدالعزیز ـ رحمه‌الله ـ رسیدم و عرض کردم، مدرسه شما رونق چندانی ندارد و تا زمانی که در سیستم مدیریتی و آموزشی آن تحوّلی ایجاد نشود، مدرسه راه به جایی نخواهد برد. فرمود: به نظر شما چه باید کرد؟ عرض کردم: به یک نیروی جوان مسئولیت بدهید تا بتواند خدمتی به این مجموعه بکند و آن را از حالت فعلی دربیاورد و پیشنهاد کردم که این مسئولیت به مولانا عبدالحمید سپرده شود. مولانا عبدالعزیز بلافاصله جلسه‌ای تشکیل داد و از من خواست در آن شرکت کنم. به گمانم صورت‌جلسه را نیز من نوشتم. در همان جلسه، مسئولیت اداره مدرسه به مولانا عبدالحمید تحویل داده شد و حضرت مولانا عبدالعزیز خطاب به مولانا یارمحمّد فرمود: من و شما دیگر پیر شده‌ایم و اداره امور این مدرسه با ما نمی‌شود، بهتر است کار را به جوان‌ترها بسپاریم. از آن زمان به بعد بود که روند رو به رشد دارالعلوم زاهدان آغاز شد.»

ایشان همواره چه قبل از پیروزی انقلاب و چه بعد از آن، یکی از همراهان و مشاوران حضرت مولانا عبدالعزیز بودند. در مورد شخصیت ایشان و نیز خاطرات‌شان در مصاحبه با مجله ندای اسلام می‌گوید:

حضرت مولانا عبدالعزیز ـ رحمه‌الله ـ فردی درویش و عالمی عامل بود. در عرصه‌های معنوی خوش درخشید، در ضمن مرد میدان مبارزه و سیاست بود. در واقع ایشان «رهبان باللیل و فرسان بالنهار» بود. حضرت مولانا عبدالواحد گشتی در سال‌های پایانی زندگی خود، فعالیت‌های اجتماعی را کنار نهاد و روی مسائل معنوی متمرکز شد، مولانا محمّدعمر سربازی نیز چنین رویه‌ای داشت؛ امّا مولانا عبدالعزیز چنین نبود. همراهی من با مولانا عبدالعزیز نتیجه لطف ایشان در حق من بود. من امتیاز خاصی نداشتم که بتوانم ایشان را همراهی کنم و در خدمت‌شان باشم. احساس می‌کردم الله تعالی به ایشان معنویت خاصی عنایت کرده است و به اطرافیان خود می‌گفتم اگر امروز در دنیا فقط یک ولی‌الله وجود داشته باشد، او کسی جز مولانا عبدالعزیز نخواهد بود. ایشان لطف خاصی به من داشت و حتی فرزندش مولانا عبدالملک ـ رحمه‌الله ـ را نزد ما برای تحصیل علم فرستاد. مولانا هرگاه کار خاصی با من داشت پیغام می‌فرستاد و من خدمت ایشان حاضر می‌شدم و هر کاری از دستم بر می‌آمد انجام می‌دادم. در سال ۱۳۵۷ش. و در آستانه پیروزی انقلاب، ما حزبی به نام اتحادالمسلمین تأسیس کردیم. ایده تأسیس این حزب را مولانا عبدالمجید برادر مولانا عبدالعزیز مطرح و در واقع مقدمات تأسیس آن را فراهم کرد. پس از تأسیس این حزب ما جلسه‌ای در مسجدجامع مکّی زاهدان برگزار کردیم تا چشم‌انداز فعالیت‌های حزب را مشخص کنیم. زمانی که نوبت به انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی رسید، مولانا عبدالعزیز با اعضای حزب مشورت کرد که در این‌باره چه تصمیمی اتخاذ می‌کنند. از قرار معلوم یکی از سران حزب جمهوری اسلامی از تهران پیغامی برای مولانا عبدالعزیز فرستاده بود که از سیستان و بلوچستان شما و آیت‌الله طباطبایی به عنوان دو نماینده مردم استان برای عضویت در مجلس خبرگان کاندیدا شوید. مولانا این موضوع را در نشست شورای مرکزی حزب اتحادالمسلمین مطرح کرد که رأی نیاورد و قرار شد حزب به صورت مستقل دو کاندیدای بلوچ و اهل‌سنّت معرفی کند و در نهایت رأی مردم تعیین‌کننده باشد. بدین‌ترتیب مولانا عبدالعزیز و آقای حمیدالله میرمرادزهی که وکیل دادگستری بود از طرف حزب اتحادالمسلمین کاندیدا شدند و با دیگر کاندیداها به رقابت پرداختند و بیشترین آرا را در استان به خود اختصاص دادند. من و مولوی نذیراحمد سلامی مسئول کمیته تبلیغات ستاد انتخاباتی حزب اتحادالمسلمین بودیم و جهت تبلیغات به تمام مناطق استان سفر کردیم. وقتی مولانا عبدالعزیز وارد مجلس خبرگان قانون اساسی شد، از من خواست به‌عنوان مشاور، ایشان را همراهی کنم. ما به تهران رفتیم و من چهار الی پنج ماه در خدمت حضرت مولانا بودم. در ساختمان مجلس به‌عنوان شرکت‌کننده آزاد در طبقه بالا می‌نشستم و بحث‌های نمایندگان را دنبال می‌کردم. البته شب‌ها با حضرت مولانا می‌نشستیم و راجع به مسائل مطروحه بحث و مذاکره می‌کردیم. زمانی که بحث اصل دوازدهم قانون اساسی در مجلس مطرح شد، آیت‌الله مکارم شیرازی و مولانا عبدالعزیز در صحن مجلس با هم به بحث و مناظره پرداختند. اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی برای اهل‌سنّت درحالی‌که حداقل ۲۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، هیچ حقی قائل نشدند و گفتند شما در این مجلس هفتاد و دو نفره، فقط دو نفر هستید ـ در آن زمان به دلایلی از کردها و ترکمن‌ها نماینده‌ای در مجلس خبرگان قانون اساسی حضور نداشت ـ . رئیس مجلس خبرگان آیت‌الله منتظری بود، امّا اداره بیشتر جلسات با آیت‌الله بهشتی نایب‌رئیس این مجلس بود. منتظری صرفاً یک روحانی بود، امّا بهشتی ضمن آن‌که روحانی بود فردی سیاسی نیز بود. روزی که اصل ۱۲ قانون اساسی تصویب شد، بهشتی به گونه‌ای عمل کرد که منتظری ریاست مجلس را برعهده داشته باشد تا بدین ترتیب هیچ گلایه احتمالی‌ای از سوی مولانا عبدالعزیز متوجّه وی نشود. مولانا بلافاصله پس از تصویب این اصل به من گفت برو جلو و به آقایان منتظری و بهشتی از قول من بگو، شما به جامعه اهل‌سنّت کشور جفا کردید. من جلو رفتم و آنچه را که مولانا فرموده بود، به آنها گفتم. بهشتی خود را کنار کشید و گفت اداره نشست امروز با من نبود، بنابراین هر گلایه‌ای دارید متوجّه آیت‌الله منتظری است. پس از این اتفاق مولانا عبدالعزیز با حالت قهر از مجلس بیرون شد و ما به قم رفتیم. در آن زمان رهبر انقلاب امام خمینی در قم بود. با ایشان به صورت خصوصی ملاقات کردیم. در همین دیدار مولانا خطاب به امام خمینی گفت: جناب آیت‌الله خمینی، این شما و این مجلس‌تان! من به بلوچستان می‌روم. آیت‌الله خمینی بی‌درنگ محاسن مولانا را گرفت و گفت: اگر رفتید و به دنبال رفتن شما آشوب و بلوایی به‌پا شد و مردم زیادی کشته شدند، روز قیامت جواب آنها را من می‌دهم یا شما؟ شما نروید، من به این موضوع رسیدگی خواهم کرد! در این دیدار شخصیت‌هایی چون شیخ احمد مفتی‌زاده و عدّه‌ای از علمای ترکمن هم با ما همراه بودند.

در آن دوران چون تازه انقلاب به ثمر رسیده بود، خوف و هراسی وجود نداشت و هرکس می‌توانست موضع و دیدگاهش را آزادانه ابراز کند. به یاد دارم، وقتی روی این نکته که چه مذهبی به‌عنوان مذهب رسمی کشور تعیین شود، بحث شد، حاضران رأی دادند و گفتند «مذهب حقّه اثناعشری». مولانا عبدالعزیز سرسختانه موضع گرفت و گفت ما این قید را قبول نداریم. اگر با قید «حقّه» از مذهب اثناعشری یاد می‌کنید، باید با همین قید از مذاهب اهل‌سنّت و جماعت نیز یاد کنید؛ چراکه این مذاهب نیز حق‌اند. این‌گونه شد که قید «حقّه» را حذف کردند و فقط نوشتند مذهب اثناعشری».

وی در باره‌ی انتخاب مولانا عبدالحمید به‌عنوان جانشین مولانا عبدالعزیز ـ رحمه‌الله ـ در همین مصاحبه می‌گوید:

«مولانا عبدالعزیز با توجّه به فراستی که داشت، بدون شک از شهامت و صلاحیت مولانا عبدالحمید مطلع بود و ایشان را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرد. مولانا عبدالحمید خدمتگزار واقعی مولانا عبدالعزیز و شخص لایق و شایسته‌ای بود. با تلاش‌های مولانا عبدالحمید تقریباً می‌توان گفت که تمام اهداف مولانا عبدالعزیز برآورده شده‌اند. البته خداوند متعال کارهای خود را خودش پیش می‌برد و مدار حیات و پایداری دینش افرادی هم چون من و مولانا عبدالحمید و دیگران نمی‌توانیم باشیم. خداوند متعال اگر بخواهد کاری را پیش ببرد، برای آن افرادی می‌آفریند و صلاحیت‌های لازم را در وجودشان می‌گذارد. به‌هرحال ما در آن وقت گمان نمی‌کردیم کسی بتواند جای خالی مولانا عبدالعزیز را پر بکند. از نظر جرأت و شهامت، فرزند مولانا عبدالعزیز، مولوی عبدالملک رحمه‌الله، سرآمد دیگران بود، امّا مولانا ایشان را به‌عنوان جانشین خود انتخاب نکرد. مولانا عبدالعزیز به مولانا عبدالحمید اعتماد کامل داشت و ما هم احساس می‌کردیم این بزرگوار می‌تواند در آینده کارها را پیش ببرد؛ امّا حقیقتاً می‌گویم که ما انتظار نداشتیم ایشان این همه با موفّقیت عمل کند و روزی «شیخ‌الاسلام» شود. صبر و استقامت و حکمت و درایتی که خداوند متعال به این بزرگوار عنایت کرده، ایشان را به چنین جایگاهی رسانده است. شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحمید از معنویت و علم و دانش قابل قبولی برخوردار است و به اذکار و اوراد بسیار پایبند به نظر می‌رسد؛ خداوند متعال حافظ و نگهدار ایشان باشد».

این مقاله با استفاده از مصاحبه‌ای که آقای «یعقوب شه‌بخش» در مجله ندای اسلام ترتیب داده بودند، تهیه گردید.

سایت نوار اسلام

جوابهای نورانی در مورد عاشورای حسینی

نویسنده: موالی غیور

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده (کلیلک کنید)

لینک دوم دانلود: کتابخانه سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

مختصری درباره کتاب:

این کتاب سئوالاتی چند و جوابهائی کوتاه از ایام عاشورامی‌باشد، و همچنین بعضی مسائل مهم مربوط به عزاداری و قبور و صبر بر مشقتهائی که چه اکنون گریبانگیر ما است و بر اساس دلایل از قرآن و سنت بدعتهای موجود در بین بعضی فرقه های گمراه رد شده است.

حقیقت عاشورا

نویسنده: محمد عوده رحیلی

مترجم: قریب الله مطیع

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده (کلیلک کنید)

لینک دوم دانلود: کتابخانه سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

لینک دانلود مخصوص موبایل: کتابخانه سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

مختصری درباره کتاب:

عاشورا ! روزیکه با روزه گرفتن گناهان یکسال قبل محو می گردد ولی شیطان با حیله و نیرنگش توانست این روز را از خط سیر اصلی اش منحرف سازد. علاوه بر آن، آنها را مرتکب اعمال ناشایسته و بدعت در دین کند. این رسالۀ کوچک بیانگر این حقیقت است، خواننده گرامی از لابلای آن در می یابد که عمل پیامبرمان صلی الله علیه وآله وسلم و یارانش چه بود و شیطان با چه نیرنگی بعضی ها را به کجا برده است.

قاتلان حسین رضی الله عنه را بشناسید

نویسنده: عبدالله بن عبدالعزیز

لینک دانلود: کتابخانه سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

لینک دانلود موبایل اسلامی: کتابخانه سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

مختصری درباره کتاب:

شکی نیست که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان اهل سنت، مقام بلندی دارند و اهل سنت نسبت به آنان احترام بسیار قایلند و حقوق آنها را آنگونه که خداوند در شریعت قرار داده است رعایت می‌کنند، لذا آنان را دوست دارند و محبت و موالات شایسته‌ای نسبت به آنان دارند و به سفارش پیامبر در خصوص آنان عمل می‌نمایند همان وصیتی که در روز غدیر خم فرمود: «وأُذَكِّرُكم الله فی أهل بیتی»: (شما را درباره‌ی ـ رعایت حقوق ـ اهل بیتم سفارش می‌کنم.

اهل سنت از همه مردم به این وصیت و دیگر وصایای پیامبر بیشتر پایبندند و عمل می‌کنند.

گفتنی است که اهل سنت از راه و روش شیعیان که در حق و محبت اهل بیت غلو و افراط می‌کنند و نیز از ناصبیهایی که اهل بیت را با ناسزا گویی و عداوت آزار می‌دهند، بیزار و مبرایند. و تمام اهل سنت بر وجوب محبت اهل بیت و تحریم آزار و بی‌ادبی، قولی یا فعلی نسبت به ایشان اتفاق نظر دارند و با افتخار می‌گوییم که، کتابهای اهل سنت مملو از مناقب و فضایل اهل بیت است.

در این کتاب به طور کامل به مسئله عاشورا پرداخته شده است.

روز عاشورا را چگونه بگذرانیم؟

نویسنده: إسحاق دبیری رحمه الله

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده (کلیلک کنید)

لینک دوم دانلود: کتابخانه سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

مختصری درباره کتاب:

روزه روز عاشورا کفاره گناهان (صغیره) سال گذشته می‌شود. روز عاشورا فضیلت بسیار بزرگی را دارد و روزه آن در میان پیامبران علیهم السلام مشهـور و معروف است، همچنین قریش در جاهلیت آنرا روزه می گرفتند.

شیعه و حسینیه ها

نویسنده: عبدالله بن عبدالعزیز

لینک دانلود: کتابخانه سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

مختصری درباره کتاب:

براستی که علمای شیعه،نشر و پخش شیعه گرایی را بر خود واجب کرده و در راه ترویج و توسعه این مذهب از هیچ کوششی دریغ نکرده و از ظلم و ستم بر سایرین و سرکوب مخالفین هرگز کوتاه نیامده اند، هر وسیله ایی را به کار برده و هر راهی را رفته اند، کتابهای بسیار زیادی را به چاپ رسانیده و به صورت رایگان توزیع کرده و علمایشان را به دورترین نقاط جهان فرستاده اند، نیاز نیازمندان را برطرف ساخته و از نویسندگان ضعیف الأیمانی که آخرت خود را به دنیا فروخته اند بهترین بهره را جهت نوشتن خواسته های خود برده اند، تمام این تلاش و زحمات برای عوامفریبی و گول زدن افراد ساده لوح و ناآگاه است.

موضوع این رساله، بهره برداری آنان از جریان شهادت امام حسین رضی الله عنه است که با چرب زبانی و نیرنگ و کتمان حقیقت و نقل داستانها و روایات دروغین، احساسات و عواطف مردم ساده را بر انگیخته تا بدین شیوه بتوانند به هدف اساسی خود که وارونه جلوه دادن دین و طعنه زدن بر یاران پیامبر و فرستادن لعن و نفرین بر بهترین امت است دست یابند.

داستان شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما

نویسنده: ابومهدی فارسی

لینک دانلود : کتابخانه عقیده (کلیک کنید)

مختصری درباره کتاب:

حسین بن علی بن ابی طالب فرزند دختر رسول الله است که پس از برادر بزرگترش حسن بن علی رضی الله عنه در ماه شعبان سال ٤ هجری متولد شد و به تاریخ ۱۰ محرم (عاشورا) سال ٦١ هجری در کربلا به شهادت رسید. رضی الله عنه و ارضاه. وی در دوران کودکی رسول الله را درک نمود و در هنگام وفات رسول الله هنوز کودک بود. پس از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) خلیفه بزرگوارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه وی را گرامی می‌داشت و پس از او عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان نیز او و دیگر بزرگواران اهل بیت را بسیار گرامی می‌داشتند. وی در دوران خلافت پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب رضی الله عنه وی را در همه‌ی زندگی‌اش همراهی نمود و از او روایت نمود و همچنان در طاعت پدر بززرگوارش باقی ماند تا اینکه ایشان به دست خوارج نادان به شهادت رسیدند.

نفرین امام حسین و امام زین العابدین و زینب علیهم السلام دامنگیر شیعه شده است

نویسنده: ابوسعید انصاری

لینک دانلود: کتابخانه عقیده (کلیک کنید)

مختصری درباره کتاب:

شیعیان در روز عاشورا ماتم و سوگواری اعلان می کنند، و لباس سیاه می پوشند و اظهار غم و اندوه می نمایند، و در بعضی مناطق شیعه نشین زنان و مردان به خیابان می آیند و خود را با زدن قمه و زنجیر زخمی می‌کنند و گریه و ناله و فریاد سر می دهند. آیا می دانید چرا؟

کتابخانه عقیده
بزرگترین کتابخانه آنلاین فارسی
AQEEDEH.COM

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

رسیدن پیامبر (ص) به گروهی و سخن گفتن با ایشان

در رهی می‌گذشت پیغمبر
با گروهی ز دوستان، همبر
دید قومی گرفته تیشه به دست
گرد سنگی بزرگ، گرده نشست
گفت کاین دست و پا خراشیدن
چیست؟ و این سنگ را تراشیدن؟
قوم گفتند: «ما جوانانیم
زورمندان و پهلوانانیم
چون به زورآوری کنیم آهنگ
هست میزان زور ما این سنگ»
گفت: «گویم که پهلوانی چیست؟
مرد دعوی پهلوانی کیست؟
پهلوان آن بود که گاه نبرد
خشم را زیر پا تواند کرد!
خشم اگر کوه سهمگین باشد
پیش او پشت بر زمین باشد»

جامی، هفت اورنگ

شیعه بدنام

سروده: علی حسین امیری

ای شیعه بدنام ما،
بد می‌روی بر بام ما
ای در شکسته دین ما،
ای بر دریده جان ما
ای ظلم ما، ای زور ما،
ای ملت مظلوم ما
ای کفر ما، ای شرک ما،
ای وای بر ایمان ما
در گل بمانده عقل تان،
بر باد رفت ایمان تان
از آتش مدح تان،
ای وای بر اسلامتان

(در فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه)
عطار / مختارنامه

صدری که به صدق، صدر ثقلین او بود — در شرع، نخست، قُرَّة العین او بود
با خواجه کاینات، در خلوت خاص — حق میگوید که ثانی اِثْنَین او بود

قرآن تو پاره کردی

سراینده: علیرضا حسینی

دین را خراب کردی
در پوشش سیاست
اسلام، نردبان شد
تا قله ریاست
سگ رفت و گرگ آمد
این گله را حراست
اسلام شد پیاده
آنرا سواره کردی
قرآن تو پاره کردی
قرآن تو پاره کردی

شد پاره عکسی [۱] و ما
فریاد بر کشیدیم
آن کشته‌های جنگش
انگار ما ندیدیم
کو آب و برق مفتی؟ [۲]
ما واقعا پلیدیم
سوی عراق و لبنان
گویی اشاره کردی
قرآن تو پاره کردی
قرآن تو پاره کردی

افسوس چهره دین
از فکر تو خراب است
اندیشه‌های قرآن
با کار تو سراب است
آن وعده‌های گنده
نقشی بروی آب است
در پستی و دنائت
ما را ستاره کردی
قرآن تو پاره کردی
قرآن تو پاره کردی
انداختی شکافی
در سرزمین اسلام
نقش هلال شیعه
جنگ است و بمب و اعدام
از این نفاق دینی
شد صهیونیست خوشکام
ترس یهودیان را
تو خوب چاره کردی
قرآن تو پاره کردی
قرآن تو پاره کردی

رنج و فساد و تبعیض
ایران ما گرفته
معتاد و دزدی و قتل
هر گوشه جا گرفته
نرخ تورم و فقر
هر ساله پا گرفته
خود را علی نمودی
ظلمی دوباره کردی
قرآن تو پاره کردی
قرآن تو پاره کردی

[۱] - عکس خمینی در جریان مخالفتهای باندهای سیاسی، در خیابانی پاره شد و فیلم آن منتشر گردید و باعث جنجال فراوانی شد.
[۲] - جناب خمینی در اولین سخنرانی خود در بهشت زهرا تاکید کرد که آب و برق و اتوبوس رایگانی خواهد شد!!

سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

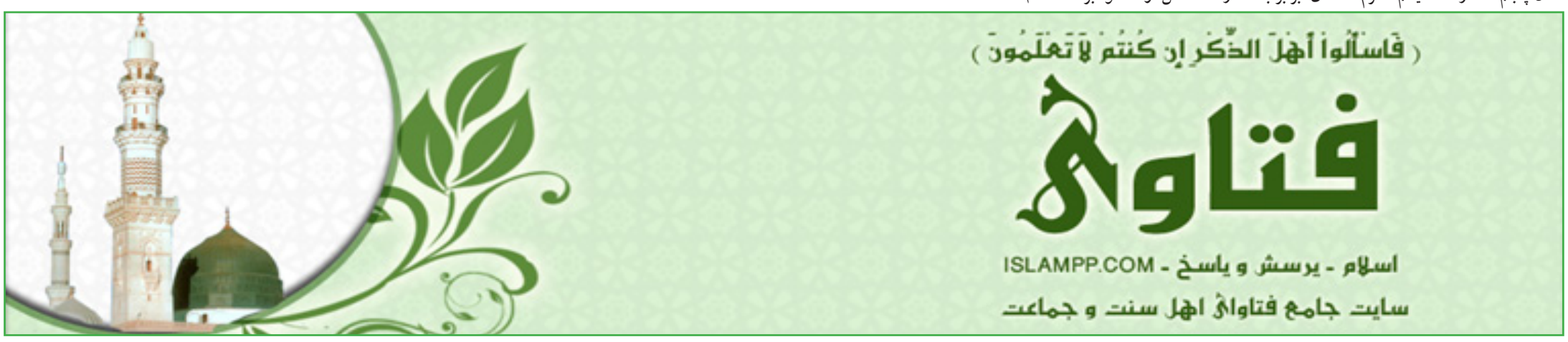

چرا مسلمانان اول محرم را بعنوان مبداء سال خود قرار دادند؟

شماره فتوی ۴۶۸۰

پرسش:

وقتی به بعضی ها می گوییم سال تازه ی مسلمانان محرم است می گویند در نوروز زمین یک دور کامل به دور خورشید می چرخد وبار دیگر بهار می اید ولی در محرم چه اتفاقی می افتد لطفا بگویید در محرم چه پدیده ای رخ می دهد که سال تازه ی مسلمانان است؟

پاسخ:

الحمدلله،

تعیین یکی از روزهای سال به عنوان مبداء شروع سال بعد، جزو قراردادهای بشری است، یعنی خود آنها یک روزی را بعنوان مبداء سال تعیین کرده اند لذا چنانکه هر روزی از سال را به عنوان مبداء در نظر بگیریم در حقیقت در سال بعد همان روز، زمین یک دور کامل به دور خورشید چرخیده است. و لازم نیست که اتفاقی بیفتد تا ما آن روز را بعنوان مبداء تغییر سال انتخاب نماییم مثلا مسیحیان در دی ماه که هیچ اتفاقی هم به ظاهر نمی افتد، روزی را به عنوان مبداء سال خود تعیین کرده اند. اما مسلمانان هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه به مدینه که باعث تشکیل حکومت اسلامی شد را به عنوان مبداء سال تعیین کردند.

به هر حال تعیین روزی به عنوان مبداء تغییر سال قرار دادی است که انسانها خود برای خود می بندند که ممکن است آن روز به مناسبتی به عنوان مبذاء قرار داده شود چنانچه مسیحیان روز تولد عیسی علیه السلام را به عنوان مبداء سال خود قرار داده اند و مسلمانان در زمان خلافت عمر رضی الله عنه تصمیم گرفتند تا تاریخ هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه را بعنوان مبداء سال خود قرار دهند.

تاریخ هجری گام فرهنگی مهمی بود که برداشته شد و اولین کسی که آن‌را تصویب نمود، عمربن خطاب رضی الله عنه بود. در این مورد روایات مختلفی وجود دارد. از جمله این که میمون بن مهران می گوید: نزد عمر رضی الله عنه سندی آوردند که سر رسید آن ماه شعبان نوشته شده بود. عمر رضی الله عنه پرسید که مراد از شعبان، شعبان سال گذشته یا سال آینده یا شعبان کنونی است؟ سپس سران صحابه را جمع کرد و گفت: برای مردم تاریخی مقرر کنید تا بر اساس آن امور و معاملات خود را تنظیم بکنند. یکی از حاضرین گفت: از تاریخ رومی‌ها استفاده کنید. گفتند: تاریخ آن‌ها طولانی است زیرا آغازش از زمان ذوالقرنین می‌باشد.

دیگری پیشنهاد داد که از تاریخ فارس استفاده کنید اما حاضرین نپذیرفتند و گفتند: تاریخ آن‌ها با سر کار آمدن هر پادشاهی تغییر می کند. سپس همه به تاریخ هجرت رسول خدا از مکه به مدینه اتفاق کردند و آن‌را سرآغاز تاریخ اسلامی قرار دادند.(محض الصواب (۳۱۶/۱)، ابن الجوزی ص۶۹)

و از عثمان بن عبیدالله روایت است که سعید بن مسیب گفت: عمربن خطاب سران مهاجرین و انصار را جهت تعیین تاریخ اسلامی جمع کرد. آن‌گاه علی رضی الله عنه به او پیشنهاد داد آغاز تاریخ اسلامی را از هجرت رسول خدا مقرر نماید. بنابراین عمر رضی الله عنه پذیرفت و هجرت رسول خدا رضی الله عنه را سرآغاز تاریخ اسلامی تعیین کرد. (المستدرک (۱۴/۳) ذهبی نیز با وی موافقت نموده و آن‌را صحیح اعلام داشته‌اند)

از سعید بن مسیب روایت شده که گفت: نخستین کسی که تاریخ اسلامی را اعلام داشت عمربن خطاب بودند که بعد از دو سال و نیم از خلافتش بنا به مشورت علی بن ابی‌طالب آن‌را تعیین نمود. ابوزناد می گوید: عمر در خصوص آغاز تاریخ با اصحاب به مشورت نشست و در نهایت روی تاریخ هجری اتفاق نظر یافتند.

اما این که چرا از ماه محرم آغاز کردند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول هجرت کرده بودند؟

در این‌باره ابن حجر می گوید: در مورد آغاز تاریخ اسلامی چهار چیز پیش روی صحابه بود که عبارتند از: میلاد رسول خدا، مبعث، هجرت و وفات ایشان. از تعیین میلاد و مبعث به خاطر اختلاف نظر در مورد تاریخ دقیق وقوع آن‌ها، صرف نظر کردند و تاریخ وفات آن حضرت را به خاطر این که یادآور خاطره‌ی تلخی بود نیز تعیین نکردند. بنابراین بهترین گزینه برای این منظور هجرت آن حضرت بود. و چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس از بیعت عقبه‌ی دوم و در آغاز ماه محرم اراده‌ی هجرت نمود، ماه محرم را آغاز سال هجری قرار دادند.(فتح الباری (۲۶۸/۷)،

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

***

اعمال ماه محرم بخصوص روزهای تاسوعا و عاشورا دربین اهل سنت

شماره فتوی ۱۲۹

پرسش:

اعمال ماه محرم بخصوص روزهای تاسوعا و عاشورا دربین اهل سنت چه چیزهایی هستند (یعنی چه اعمالی انجام میدهند) آیا مراسمات خاصی دارند؟

پاسخ:

الحمدلله،

اساس واصول عبادت از دیدگاه اهل سنت بر دو محور مهم وآنهم کتاب وسنت پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم می باشد.

هر عبادت ومراسمی که در آن دو یافت شد جایز بوده و در غیر اینصورت آن عمل عبادت که بشمار نمی رود هیچ بلکه بدعت وخرافات وساختگی بوده وبر فاعل آن گناه نوشته می شود .

پس از این مقدمه فکر کنم پاسخ شما روشن شده باشد :

وآنهم در سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است : زمانیکه ایشان پس از هجرت وارد مدینه شدند مشاهده کردند که یهودیان روزه می گیرند، از علت روزه گرفتنشان پرسید گفتند چون در این روز پروردگار حضرت موسی را از چنگ فرعون نجات داد برای شکرانه این روز روزه می گیریم رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس از آن فرمود : ما مسلمانان به حضرت موسی نزدیکتر از شما هستیم ما آن روز را روزه می گیریم واگر تا سال آینده عمری باقی ماند روز قبل از آن یعنی تاسوعا را هم روزه می گیرم.

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

***

آیا در عاشورا شله زرد پختن و در شب عرفه به اسم شب مرده ها و در چهلم و سال یک نفر چیزی پختن جایز است؟

شماره فتوی ۳۹۴۱

پرسش:

آیا در عاشورا شله زرد پختن و در شب عرفه به اسم شب مرده ها و در چهلم و سال یک نفر چیزی پختن جایز است و خوردن ان طعام حلال است؟

پاسخ:

الحمدلله،

همه موارد مذکور بدعت در دین هستند، زیرا دلیلی از کتاب و سنت بر آنها نیست و واجب (است که) از آنها برائت جست و مسلمانان را از آن تحذیر نمود. برای اطلاع بیشتر به فتاوای سایت مراجعه کنید.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

***

حکم روزه گرفتن در روز عاشورا نزد اهل سنت و تشیع چگونه است؟

شماره فتوی ۳۹۱۶

پرسش:

حکم روزه گرفتن در روز عاشورا نزد اهل سنت و تشیع چگونه است؟

پاسخ:

الحمدلله،

ظاهرا در مذهب تشیع روزه گرفتن در روز عاشورا حرام است.

ولی در اهل سنت و جماعت، مستحب است روز عاشورا و نیز یکروز قبل آن یعنی تاسوعا(و اگر کسی نتوانست تاسوعا روزه باشد،روز بعد عاشورا) روزه گرفت.دلیل آنهم مخالفت با یهود است:

از ابوهریره روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم سئوال شد: بعد از نماز فریضه چه نمازی بهتر است؟ فرمود: نماز در دل شب. سپس گفتند: بعد از روزه رمضان چه روزه‌ای بهتر است؟ فرمود: روزه ماه خداکه آن را "محرم" خوانند. بروایت احمد و ابوداود و مسلم.

نکته مهم اینکه؛روز عاشورا ربطی به ماجرای کربلا و یاران امام حسین رضی الله عنه ندارد زیرا روز عاشورا قبل از اسلام هم وجود داشت و گرامی داشته می شد.

از ابن عباس روایت است که چون پیامبر صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد، دریافت که یهودیان عاشورا را روزه می گیرند. گفت: چرا این روز را روزه می گیرید؟ گفتند: روزی است مبارک که خداوند حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل را در آن روز ازدست دشمن نجات داد، پس حضرت موسی آن روز را، روزه می گرفت. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: "من به موسی از شما شایسته‌ترم و نزدیکتر می‌باشم، پس خود آن روز را روزه گرفت و به مردم نیز دستور داد که روزه باشند". متفق علیه است.

از ابوغطفان بن طریف مری روایت است : از ابن عباس رضی الله عنهما شنیدم که می گفت : (حین صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء و أمر بصیامه، قالوا یا رسول الله إنه یوم تعظمه الیهود و النصاری فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم : فإذا کان العام المقبل إن شاء الله صمنا الیوم التاسع. قال : فلم یأت العام المقبل، حتی توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم) مسلم (۲/۷۹۷/۱۱۳۴)

«وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم روز عاشورا را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن دستورداد، مردم گفتند ای رسول خدا عاشورا روزی است که یهود و نصاری آن را بزرگ می‌دارند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: سال بعد انشاء الله روز نهم را هم روزه می گیریم. ابن عباس گفت : قبل از آنکه روز نهم سال بعد بیاید پیامبر صلی الله علیه وسلم فوت کرد».

از ابوموسی اشعری روایت است که گفت: یهودیان روز عاشوراء را بزرگ می‌داشتند وآن را جشن می گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: "شما نیز آن روز را روزه بگیرید". متفق علیه است.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

***

از نظر اهل سنت مناسبت تاسوعا و عاشورا چیست؟

شماره فتوی ۳۰۵۸

پرسش:

از نظر اهل سنت مناسبت تاسوعا و عاشورا چیست ؟

پاسخ:

الحمدلله،

سنت است که روز عاشورا (دهم محرم) را روزه گرفت، و مستحب است که روز نهم محرم (تاسوعا) نیز روزه گرفت، و علت روزه گرفتن روز عاشوراء اینست که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه هجرت فرمود، دید که یهود مدینه روز دهم محرم (عاشوراء) را روزه میگیرند، و علتش را نجات موسی علیه السلام از چنگ فرعون در آنروز میدانستند، بنابراین پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود که ما از آنها اولا تر هستیم، و به روزه گرفتن این روز تشویق کردند، ولی پس از چندی برای اینکه با یهود مخالفت کنند فرمود که روز نهم محرم (تاسوعاء) نیز روزه بگیرند، بنابراین بزرگداشت روز عاشوراء هیچ ربطی به شهادت امام حسین رضی الله عنه ندارد، ولی از قضا و قدر الهی بوده که روز شهادت امام حسین برابر با روز عاشورا یعنی دهم محرم باشد، ولی فضیلت اینروز ربطی به شهادت امام حسین ندارد زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگامی که فضیلت روز عاشورا را بیان فرمود امام حسین طفلی بیش نبود و هنوز حادثه کربلا رخ نداده بود، و پیامبر صلی الله علیه و سلم بعلت نجات موسی علیه السلام در این روز مسلمانان را به روزه اینروز ترغیب نمود، و در حقیقت بزرگداشت این روز با عبادت و طاعت خداوند انجام میگیرد مانند روزه، و نه با خوردن مرغ و پلو و غیره که اهل تشیع که در اینروز بر پا میکنند و روزه اینروز را مکروه میدانند !

و در صحیح مسلم وارد شده است که:

عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضیَ اللهُ عَنْه، أَنَّ رسولَ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّم سُئِلَ عَنْ صِيَامِ يَوْمِ عاشُوراءِ، فَقَال: « يُكَفِّرُ السَّنَةَ المَاضِيَةَ » (روایت مُسْلِم)

از ابو قتاده رضی الله عنه روایت است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم از روزهء روز عاشورا پرسیده شد و فرمود: « گناه سال گذشته را محو می کند ».

پس در روزه گرفتن روز عاشوراء فضیلت بزرگی هست من جمله گناهان یک سال گذشته محو میشود، و مستحب است که روز تاسوعاء نیز روزه گرفته شود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « لَئِنْ بَقِيتُ إِلى قَابِلٍ لأَصُومَنَّ التَّاسِعَ » (روایت مُسْلِم)، یعنی: « اگر تا سال آینده باقی ماندم حتما روز تاسوعا (نهم محرم) را روزه خواهم گرفت »، ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم قبل از تاسوعای آن سال فوت کرد.

بنابراین باید این فرصت عمر را غنیمت بشمارید و فقط با یک روز روزه خداوند گناهان یک سال گذشته‌ی شما را میبخشد، و محروم آنست که قدر و فضیلت این روز را نداند و روزه نگیرد.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

***

حکم خوردن غذاهای نذری شیعه در روز عاشورا یا دیگر مناسبات

شماره فتوی ۴۷۷۸

پرسش:

در روز عاشورا غذاهای نذری پخته میشود که به غذاهای امامی مشهور است خوردن اینگونه غذاها چه حکمی دارد؟ این غذاها برای ما آورده می‌شود ما به این نیت که در راه خدا درست شده و از جهتی نعمت خداوند است درست نمی‌دانیم که دور بریزیم و می‌خوریم کار ما درست است یا نه؟

پاسخ:

الحمدلله،

یکی از مظاهر ایمان به الله تعالی اینست که برای وی شرک قائل نشوی بدین معنی که نه در خالقیت وی و نه در عبودیت وی و نه در صفات و اسمهای وی شریکی برایش نیابی و قرار ندهی.

این سه مورد را انواع توحید سه گانه گویند. و به ترتیب بدانها توحید ربوبیت که مربوط به خلق کردن الله تعالی است بدین معنی که نباید علاوه بر الله تعالی کسی دیگر را نیز خالق هستی بپنداری ،و دومی توحید در عبادت است که بدان توحید الوهیت گویند؛ یعنی نباید علاوه بر الله از کسی دیگر طلب حاجات کنی و یا مخلوقی را هر چند بزرگوار باشد را به فریاد بخوانی و او را بین خود و خدا واسطه قرار دهی یا برای کسی بجز او قربانی یا نذر کنی، و نیز سومی را توحید در اسماء و صفات گویند بدین معنی که نباید هیچکس را در اسمها و صفتهای خداوند شریک گردانی.

به طور خلاصه ایمان به الله مستلزم رعایت سه توحید است:

۱- توحید ربوبیت

۲- توحید الوهیت

۳- توحید اسماء و صفات

اما توحید الوهیت، یعنی خالص کردن عبادت فقط برای خداوند تبارک و تعالی و نباید در عبادت خویش کسی را با وی شریک کرد و این جزو اصول دین است و کسی که در عبادت کسی دیگر را با خدا شریک گرداند دچار شرک می گردد.

لذا چون توحید الوهیت به عبادات مربوط می شود، لذا بایستی معنی عبادت و انواع آنرا بدانیم:

عبادت در لغت به معنی خوار و ذلیل و تسلیم بودن است.

و از لحاظ شرعی اسم جامعی است که برای تمام آنچه از سخنان و اعمال ظاهری و باطنی که خداوند آن را دوست دارد و به آن راضی است گفته می شود.

عملی که خالص برای خداوند و بر اساس سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد، اعتبار ندارد.

بیان بعضی از انواع عبادت:

انواع عبادت بسیار است. هر عمل صالحی که به وسیله سخنان یا اعمال ظاهری و باطنی انجام شود و خداوند آن را دوست می‌دارد و به آن راضی است نوعی از انواع عبادتها می باشد در زیر بعضی از نمونه های آن ذکر می شود:

ماهنامه نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

۱. دعا: شامل دعای درخواست و دعای عبادت می باشد. الله تعالی می فرماید: {فَادْعُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ} غافر ۱۴. «خداوند را در حالی بخوانید که دین را برایش خالص کرده اید» و می‌فرماید: {وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَدًا} جن ۱۸.«مساجد از آن خداست با خداوند کسی دیگر را نخوانید» و می فرماید: {وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ**وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ} احقاف ۵- ۶.«و کیست گمراهتر از آن کسی که به جای خداوند کسی را می خواند که تا روز قیامت به او پاسخ نمی دهد و آنها از دعایشان بی خبرند. و هنگامی که مردم محشور گردند دشمنان آنها باشند و به عبادت آنها کافرند».

پس کسی که از غیر خداوند به چیزی که جز خداوند بر آن قادر نیست، درخواست کند او مشرک و کافر است و فرقی نمی کند که درخواست شده زنده یا مرده باشد. و هر کس از زنده ای بر آنچه بر انجام آن قادر است درخواست نماید مثلاً می گوید: ای فلانی به من غذا بده یا ای فلانی مرا سیراب کن و مانند اینها، مشکلی بر آن مترتب نمی گردد. و هر کس از مرده یا غائبی درخواست نماید، او مشرک است زیرا مرده و غایب نمی توانند به مانند این کار را انجام دهند.

دعا دو نوع است دعای درخواست و دعای عبادت.

دعای درخواست این است که از نیکی های دنیا و آخرت از خداوند درخواست نماید و در دعای عبادت تمام چیزهای ظاهری و باطنی که باعث نزدیکی به خدا می گردد در آن داخل می شود. زیرا عبادت کننده برای الله با زبان قال و حال از پروردگارش قبولی آن عبادت، و پاداش آن را درخواست می کند.

و تمام آنچه در قرآن از امر و نهی کردن دعا از غیر خداوند وارد است بر ثنا و ستایش دعاکنندگان که شامل دعای درخواست و دعای عبادت می شود، می باشد.

۲،۳،۴- . محبت، ترس و امید: از ارکان عبادت هستند.

۵. توکل: و آن اعتماد کردن بر چیزی است.

توکل بر خدا یعنی اختیار کامل امر را به خداوند متعال واگذار و بر او اعتماد و اطمینان کردن همراه با بکار بردن اسباب مباح برای بدست آوردن منافع و دور کردن ضرر و زیانها. الله تعالی می فرماید: {وَعَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ} مائده ۲۳.«اگر مؤمن هستید به خداوند توکل کنید» و می فرماید: {وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ} طلاق ۳. «هر کس به خداوند توکل کند او را کفایت است».

۶،۷،۸. رغبت، رهبت و خشوع:

رغبت: یعنی دوست داشتن رسیدن به آنچه محبوب می پسندد.

رهبت یعنی نتیجه ترسی که فرار از امر ترسناک است.

خشوع: یعنی خضوع برای عظمت خداوند به گونه ای که تسلیم اوامر کونی و شرعی می باشد. الله تعالی در بیان این سه نوع از عبادت می فرماید: {إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ} انبیاء ۹۰. «آنها در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما خاشع بودند».

۹. خشیت: ترسی است مبنی بر علم به عظمت و کمال قدرت کسی که از او می ترسد. الله تعالی می فرماید: {فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي} بقره ۱۵۰.«از آنها نترسید و از من بترسید» {فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ} مائده ۳.« از آنها نترسید و از من بترسید».

۱۰. توبه: بازگشت به سوی الله تعالی با انجام دادن اوامر خداوند و دوری از معصیتها. الله تعالی می فرماید: {وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ} زمر ۵۴. «به سوی پروردگارتان برگردید و تسلیم او شوید».

۱۱. استعانه: یعنی طلب کمک از الله تعالی برای تحقق امور دین و دنیا. الله تعالی می فرماید: {إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ} «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می خواهیم» و رسول الله صلی الله علیه وسلم در وصیتش به ابن عباس می فرماید: [إِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللهِ] «هنگامی که یاری خواستی از الله بخواه». ترمذی (۲۵۱۶)

۱۲. استعاذه: درخواست پناه دادن و حمایت کردن او در برابر کارهای ناپسند است. الله تعالی می فرماید: {قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ} «بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم از شر و بدی آنچه خلق کرد» و می فرماید: {قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ**مَلِكِ النَّاسِ**إِلَهِ النَّاسِ**مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ} «بگو پناه می برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم از شر و بدی وسوسه کننده نهانی.»

۱۳. استغاثه: طلب فریاد رسی فوری است و آن نجات دهنده از سختی و هلاکت است. الله تعالی می فرماید: {إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ} انفال ۹. «زمانی که پروردگارتان را به فریاد می طلبیدید دعای شما را اجابت کرد».

۱۴. ذبح و قربانی: گرفتن جان با ریختن خون به شیوه مخصوص که تقرب به سوی خداست. الله تعالی می فرماید: {قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ} انعام ۱۶۲. «بگو نماز، قربانی، زندگی و مرگم برای الله پروردگار عالمیان است» و می فرماید: {فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ} کوثر ۲.«برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن».

۱۵. نذر: شخص خودش را به چیزی یا طاعتی برای خدا که واجب نیست ملزم می کند یا نذر می کند فلان عمل را بخاطر الله انجام دهد. الله تعالی می فرماید: {يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا} انسان ۷. «به نذر وفا می کردند و از روزی که شر آن فراگیر است می ترسند».

اینها نمونه ای از انواع عبادت هستند و تمام آنها تنها حق الله تعالی می باشد و جایز نیست چیزی از آن را برای غیر خداوند بکار برد.

عبادت بر حسب انجام آن به وسیله اعضا به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: عبادتهای قلب مانند: محبت، خوف، امید، توبه، خشیت، ترس، توکل و مانند آن.

دسته دوم: عبادتهای زبان مانند حمد، لا اله الا الله، تسبیح، استغفار، تلاوت قرآن، دعا و مانند آن.

دسته سوم: عبادتهایی که به وسیله اعضا مانند نماز، روزه، زکات، حج، صدقه، جهاد و مانند آن انجام می گیرد.

حال با توجه به مطالب فوق، دریافتیم که نذر یکی از انواع عبادات است که لازم و ضروری است که فقط و فقط و خالصانه برای الله تعالی نذر شود و احدی نباید در این عبادت شریک خداوند قرار گیرد.

حال اگر کسی نذری را برای غیر خدا قرار داد یا هم برای خدا و هم برای غیر خدا قرار بدهد، بدون تردید مرتکب شرک در عبادت شده است زیرا کسی غیر از خدا را شریک نذر کرده است.

بنابراین نذوری که برای امامان یا اهل بیت صورت می گیرد، شرک است و جایز نیست که مسلمان از آن نذور استفاده کند و متاسفانه بسیاری از شیعیان امروزه در مراسمات مختلف خود اقدام به پخش نذری که بمناسبت امامان خود کرده اند، می کنند و لذا استفاده از آن نذریها نه تنها جایز نبوده بلکه مسلمان موحد بایستی به نشانه ی برائت از آن ، از استعمال آن نذور پرهیز کند.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

***

آیا نامگذاری روز عاشورا ربطی به شهادت امام حسین دارد یا خیر؟

شماره فتوی ۵۸۴۴

پرسش:

آیا نامگذاری روز عاشورا ربطی به شهادت امام حسین دارد یا خیر؟ لطفا راهنمایی کنید.

پاسخ:

الحمدلله،

مناسبت روز تاسوعا و عاشورا ربطی به ماجرای شهادت امام حسین رضی الله عنه و یارانش در صحرای کربلا ندارد، بلکه آن دو روز از قدیم الایام وجود داشتند و قبل از اسلام نیز تاسوعا و عاشورا دو اسم برای روزهای نهم و دهم ماه محرم بودند.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که چون پیامبر صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد، دریافت که یهودیان عاشورا را روزه می گیرند. گفت: چرا این روز را روزه می گیرید؟ گفتند: روزی است مبارک که خداوند حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل را درآن روز ازدست دشمن (فرعون) نجات داد، پس حضرت موسی آن روز را، روزه می گرفت. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من به موسی از شما شایسته‌ترم و نزدیکتر می‌باشم، پس خود آن روز را روزه گرفت و به مردم نیز دستور داد که روزه باشند. متفق علیه است.

از ابوغطفان بن طریف مری روایت است : از ابن عباس رضی الله عنه شنیدم که می گفت : (حین صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء و أمر بصیامه، قالوا یا رسول الله إنه یوم تعظمه الیهود و النصاری فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم : فإذا کان العام المقبل إن شاء الله صمنا الیوم التاسع. قال : فلم یأت العام المقبل، حتی توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم) «وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم روز عاشورا را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن دستورداد، مردم گفتند ای رسول خدا عاشورا روزی است که یهود و نصاری آن را بزرگ می‌دارند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: سال بعد انشاء الله روز نهم را هم روزه می گیریم. ابن عباس گفت : قبل از آنکه روز نهم سال بعد بیاید پیامبر صلی الله علیه وسلم فوت کرد». مسلم (۱۱۳۴).

از عایشه(رضی الله عنها) روایت است که گفت: «قریش در دوره جاهلی روز عاشورا را روزه می گرفتند و پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز آن را روزه می گرفت. چون بمدینه آمد خود آن را روزه می گرفت و روزه آن را بمردم نیز دستورمی‌داد. چون روزه رمضان فرض گردید فرمود: هرکس دلش خواست عاشورا را روزه بگیرد و هرکس نخواست افطار کند». متفق علیه

همگی این احادیث بیانگر این مطلب هستند که عاشورا از قدیم بوده و بلکه شهادت امام حسین مصادف با این روز بوده است و گرنه عاشورا به معنای زمان شهادت امام حسین نیست.

البته بعضی از مردم در این دو روز مرتکب بدعتهایی می شوند که اساس بیشتر آن بدعتها احادیث دروغ و ضعیف هستند، مانند اینکه: اگر کسی در روز عاشورا سرمه به چشم بکشد در آن سال به چشم درد مبتلا نمی شود، همچنین کسی که در روز عاشورا خود را بشوید در آن سال مریض نمی گردد. و مثال در این باب زیاد است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

درباره نماز روز عاشورا فضائلی روایت نموده اند؛ همچنین روایت شده که: در روز عاشورا توبه آدم قبول شد؛ کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت؛ یوسف به یعقوب رسید؛ ابراهیم از آتش نجات پیدا کرد؛ قوچ به جای اسماعیل قربانی شد؛ چیزهای دیگر که در باره این روز گفته اند.

در حدیث دروغ و موضوعی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند: کسی که روز عاشورا خانواده اش را سیر نگه دارد خداوند در سایر سالها روزیش را وسیع می گرداند.

تمام این روایاتی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت داده اند دروغ می باشد.

از میان این روایات، روایت سفیان بن عیینه که او نیز از ابراهیم بن محمد بن منتشر و او نیز از پدرش روایت نموده مشهور می باشد که گفت: به ما ابلاغ شده که هر کس در روز عاشورا خانواده اش را سیر نگه دارد خداوند در سایر سالها روزیش را وسیع می گرداند.

ابراهیم بن منتشر اهل کوفه بود و اهل کوفه دو طائفه بودند:

طائفه یا دسته رافضی که اظهار دوستی اهل بیت را می کردند ولی در باطن زندیق های بی‌دین و یا اهل هوا و هوس بودند و دسته دیگر نسبت به علی و یارانش کینه توز بودند.

این دو دسته قتلها و فتنه هایی را به وجود آوردند.

در حدیث صحیحی که مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم به ثبت رسانیده است، می فرماید«أَنَّ فِي ثَقِيفٍ كَذَّابًا وَمُبِيرًا» «همانا دو ثقفی (به وجود خواهند آمد) که یکی بسیار دروغگو و دیگری قاتل و جانی می‌باشد». مسلم / کتاب فضائل صحابه

آن دروغگو مختار بن ابی عبید ثقفی بود که اظهار دوستی اهل بیت را نمود و آنها را نصرت داد. عبیدالله بن زیاد، امیر عراق، را که سپاهی برای قتل حسین بن علی م مجهز کرده بود، کشت. سپس دروغ بزرگی مرتکب گردید و آن ادعای پیامبری بود! گفت که جبرئیل بر او نازل شده است.

این ماجرا را برای ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما (صحابه های پیامبر) بازگو نمودند و به یکی از ایشان گفتند: مختار بن ابی عبید ثقفی گمان می کند که جبرئیل بر او نازل می شود؛ در جواب گفت: راست می گوید زیرا الله تعالی می فرماید: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ » شعراء / ۲۲۱- ۲۲۲«آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسانی فرود می آیند؟ بر کسانی که بسیار دروغگو و گنهکار باشد.»

و به آن دیگری گفتند: مختار گمان می کند که به او وحی می شود! ایشان در جواب گفتند: راست می گوید زیرا الله تعالی می فرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» انعام / ۱۲۱«شیاطین به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما مجادله نمایند.»

و آن آدمکش حجاج بن یوسف ثقفی بود که از جمله نواصب و از دشمنان علیس و یارانش بود. در ابتدا از جمله روافض بود و این رافضی از جمله بزرگترین دروغگویان و افتراکنندگان و دشمن دین بود که ادعای نبوت کرد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: « حسین در روز عاشورا به وسیله دسته ظالم و سرکش به شهادت رسید. خداوند حسین رضی الله عنه را با شهادت گرامی داشت همانگونه که با آن اهل بیتش حمزه، جعفر، پدرش علی و غیر ایشان را تکریم نمود و جایگاه و منزلت او را به بالاترین درجه رسانید. همانا او و برادرش، حسنس، سرور جوانان بهشتند. منازل عالی تنها با تحمل سختی و مشقت بدست می آید... حسن و حسین و گذشتگان بزرگ و پاک آن مقام عالی را که خداوند به آنها داده است تنها با سختی و ناراحتی بدست آوردند.

ایشان (حسن و حسین) در اسلام متولد شدند و در عزت و کرامت پرورش یافتند. مسلمانان برای آنها احترام قائل بودند و آنها را تکریم و گرامی می داشتند»(مجموع فتاوی).

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

***

روز عاشورا را چگونه بگذرانیم؟

شماره فتوی ۶۷۸۴

پرسش:

روز عاشورا را چگونه بگذرانیم؟

پاسخ:

الحمدلله،

در نزد اهل سنت و جماعت روز عاشورا چنین است:

خلاصه ی قصه ی موسی و فرعون:

موسی علیه السلام وهمراهانش بدستور خداوند متعال راهی ساحل دریا شدند، فرعون وهمراهانش بدنبال موسی و بنی اسرائیل روان گشتند، موسی علیه السلام و بنی اسرائیل به ساحل دریا رسیدند اما کشتی و چیزی در اختیار نداشتند، جلو رویشان دریا و پشت سرشان فرعون ولشکریانش همه بسلاح بودند.

همراهان موسی علیه السلام گفتند فرعونیان بما می رسند موسی علیه السلام گفت فرعونیان هرگز بما نمی رسند زیرا پروردگار با من است، مرا راهنمائی می کندو راه نجات را بمن نشان می دهد.

خداوند وحی به موسی فرستاد تا عصای خود را به دریا بزند، دریا از هم شکافته شد و برای موسی و همراهانش دوازده جادّه در دریا پیدا شد، در دو طرف جادّه آب دریا بصورت کوهی عظیم ایستاده بود، فرعون بهت زده با چشم خود می دید که موسی و همراهانش از راه باز شده در میان دریا می گذرند، در آن موقع که فرعون می دید موسی و بنی اسرائیل در ساحل دیگر از دریا بیرون می روند و در ساحل راه می روند فرعونیان تصور کردند که راه برای آنها نیز در دریا باز است و بدنبال موسی و همراهانش وارد شدند، اما همین که موسی و بنی اسرائیل به ساحل رسیدند دریا سر بهم نهاد و فرعون و لشکریانش را به زیر آب برد، وقتی فرعون به حال غرق شدن رسید چنان که خداوند از زبان او در قرآن بیان می فرماید چنین گفت: ﴿قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً﴾ [سوره یونس آیات ۹۰ ـ ۹۳].

«ایمان آوردم به این که معبودی بحق نیست مگر خدای یکتائی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانان هستم، خداوند فرمود آیا حالا ایمان می آوری و پیش از این از مفسدان و تبهکاران بودی؟ امروز تو را با جسم بی جانت از دریا بیرون آریم تا برای کسانی که بعد از تو می آیند درس عبرتی باشد و بدانند که تو بنده ای و مانند تو غرور بر ندارند».

وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم از مکه به مدینه هجرت فرمودند دیدند که یهود مدینه روز عاشورا را روزه می گیرند پس فرمود: «مَا هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي تَصُومُونَهُ» برای چه این روز را روزه می گیرید؟ گفتند: این روزی است که خداوند موسی و مؤمنین را از دست فرعون و لشکریانش نجات داد، و فرعون و همراهانش را در دریا غرق کرد، موسی علیه السلام برای شکرگذاری خدا آن روز را روزه گرفتند و ما نیز آنرا روزه می گیریم.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم فرمود: «نَحْنُ أَحَقُّ مِنْكُم بِمُوسَى» ما به موسی از شما برحق تر هستیم، و امر کرد به روزه گرفتن آن روز، و فرمود: «لَئِنْ بَقِيتُ إِلَى قَابِلٍ لأَصُومَنَّ التَّاسِعَ»، اگر در سال آینده زنده بودم روز نهم را نیز روزه خواهم گرفت، یعنی روز نهم و دهم را روزه خواهم گرفت.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم می فرماید: «أَفْضَلُ الصَّوْمِ بَعْدَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللهِ الْمُحَرَّمِ».

بهترین روزه ها بعد از روزه ماه مبارک رمضان روزه ماه محرم الحرام است.

و درباره روزه روز عاشورا پرسیده شد آن حضرت فرمودند: «يُكَفِّرُ السَّنَةَ الْمَاضِيَةَ».

روزه گرفتن آن کفاره گناهان (صغیره) سال گذشته می‌شود.

روز عاشورا فضیلت بسیار بزرگی را دارد و روزه آن در میان پیامبران علیهم السلام مشهور و معروف است، همچنین قریش در جاهلیت آنرا روزه می گرفتند.

و در روایت دیگری آمده که آن حضرت صلی الله علیه آله وصحبه وسلم فرمودند: «صُومُوا يَوْمَاً قَبْلَهُ أَوْ يَوْمَاً بَعْدَهُ، خَالِفُوا الْيَهُودَ».

با یهود مخالفت کنید و یک روز قبل از آن و یا یک روز بعد از آن روزه بگیرید.

پس بایستی مسلمان روزهای نهم و دهم، یا دهم و یازدهم را روزه بگیرد تا اینکه فائده های بسیاری ببرد و از این فائده ها:

۱ ـ اینکه اجر یک ماه برای او نوشته می شود زیرا هر حسنه و نیکی به ده برابر تبدیل می شود و رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم سه روز از هر ماه را روزه می گرفتند و به آن امر می کردند.

۲ ـ اینکه روزه این ماه (محرم الحرام) بهترین روزه ها بعد از ماه مبارک رمضان است چنانکه درحدیث آمده است.

۳ ـ این که با روزه گرفتن روز نهم و یازدهم با روز دهم مخالفت با یهود می شود.

۴ ـ اینکه اقتدا و تأسی به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم است.

۵ ـ اینکه کفاره گناهان صغیره یک سال خواهد بود.

و فوائد بسیار دیگر.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

سایت تمکین

سایت تمکین از سایتهای فعال در زمینه جهاد است که در باره خود اینگونه نوشته‌اند:

«بسم الله الرحمن الرحیم
الحمدلله الذی خلق الخلق بقدرته و بیَّن لهم الطریق النجاة فی کتابه و الصلاة و السلام علی من بُعِث بالسیف بین یَدَی الساعة حتی یُعبَد الله وحده و علی آله و صحبه و من سار علی دربهم الی یوم الدین.. اما بعد ..

هرکس امروز در احوال امت اسلامی دقت کند، بوضوح در می یابد که ذلت و پستی که امت اسلامی به آن دچار شده، ناشی از غیاب منهج و برنامه خداوند از زندگی مسلمانان و تسلط مستکبران و حاکمان مرتدی است که با انواع مکرها و حیله ها سعی در دورنگهداشتن امت اسلامی از حکم و برنامه پروردگار جهانیان دارند.

لذا عمل و تلاش برای تمکین و برپایی دین خداوند بر روی زمین و بازگردانی خلافت راشده، امری واجب و فرضیه ای انکار ناشدنی نزد هر مسلمان عالم به دین خداوند است.

خداوند متعال نیز به بندگان صالح خود وعده ی این تمکین و خلافت را داده است، آنجا که می فرماید:

« وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَمَن کَفَرَ بَعْدَ ذَلِکَ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » نور ۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند ، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان ، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان ، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملّتهای گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است) . همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد ، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت ، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌سازد ، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران ، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند . بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند ، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دائره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند) .»

در این راستا افراد و گروههای زیادی برنامه هایی را برای دستیابی به این وعده پروردگار ابداع کرده اند و ادعای این را دارند که برنامه آنها، تنها منهج و برنامه منتهی به برپایی حکم خداوند بر روی زمین و تشکیل جامعه اسلامی است حال آنکه اغلب این برنامه ها در تعارض کامل با برنامه و منهجی قرار دارد که بر سید انبیاء صلی الله علیه و سلم نازل شده است.

عده ای دموکراسی شرکی را راه رسیدن به برپایی جامعه اسلامی و تمکین دین خداوند بر روی زمین، برگزیده اند و حتی سیر در چهارچوب دموکراسی را تنها راه رسیدن به این مهم می دانند که باید در راه آن غالی و نفیس فدا شود.

دسته ای دیگر تربیت افراد و تزکیه نفوس و رسیدن منزلت افراد به منزلت صحابه گرانقدر رضی الله عنه را شرط لازم برای شروع عمل برای برپایی جامعه اسلامی و بازگردانی خلافت اسلامی قرار داده اند.

و گروه دیگر تنها اقدام به تبلیغ حکیمانه و رساندن دین خداوند به مردم می کنند و معتقدند با اصلاح افراد، جامعه اسلامی شکل می گیرد و نیاز به کار دیگری نیست.

دسته دیگر بیش از ۵۰ سال است که منتظر نزول نصرت الهی و ایجاد فرصت برای دستیابی به زمام حکم و سپس برپایی خلافت اسلامی هستند.

برنامه ها و موارد ذکر شده یا نشئت گرفته از عقل ناقص صاحبان آن است یا ناشی از هوا و هوس و مصالح بانیان این برنامه هاست، حال آنکه هر گروه مدعی این است که تنها او حامل حق است بدون اینکه هیچ یک از آنها سختی مطالعه و سیر در سرگذشت امتهای پیشین و شناخت سنت های خداوند برای برپایی جوامع و تفکر در احوال پیامبران و اتباع آنها و وارثان آنها در بنیان جوامعشان را داده باشد.

اما در کنار این برنامه ها و مناهج ناصواب و این راه های کج و معوج، هستند گروههایی که منهج ربانی و برنامه خدایی را برای برپایی جامعه اسلامی و تمکین دین خداوند بر روی زمین و ایجاد خلافت راشده برگزیده اند و در این راه غالی و نفیس خود را در طبق اخلاص قرار داده اند و سرزنش سرزنش کنندگان را هیچ اثری در عزم و اراده شان نیست.

اینان همانها هستند که پیامبر راستگوی اسلام صلی الله علیه و سلم، از آنها خبر داده:

«لَا تَزَالُ عِصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِی یُقَاتِلُونَ عَلَی أَمْرِ اللهِ قَاهِرِینَ لِعَدُوِّهِمْ لا یَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّی تَأْتِیَهُمْ السَّاعَةُ» رواه مسلم

«پیوسته طائفه ای از امت من هستند که برای دفاع از حق (دین اسلام) قتال می کنند، و بر دشمنان خود چیره هستند، مخالفت مخالفان به آنها ضرری نخواهد رساند تا اینکه قیامت فرا رسد.»

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و سلم، ویژگی بارز این طائفه و گروه را مشخص کرده: قتال و جهاد فی سبیل الله ..

بله همان جهادی که ذلت امروز امت اسلامی ناشی از ترک آن است، همانگونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به آن اشاره فرموده است:

«إذا تبایعتم بالعینة، وأخذتم بأذناب البقر، ورضیتم بالزرع، وترکتم الجهاد، سلط الله علیکم ذلا لا ینزعه حتی ترجعوا إلی دینکم» مسند امام احمد (۴۲/۲) و سنن ابو داود (۳۴۶۲).

«هرگاه داد و ستد ربوی عینه را انجام دهید و دُم گاوها را بگیرید (یعنی به دنیا دل بستید) و به کشت وزراعت خرسند و راضی گردید و جهاد در راه خدا را رها کنید، خداوند، بر شما خواری و خفتی مسلط می کند که آن را از شما برنمی دارد تا آنکه به دینتان بازگردید.»

بله تنها راه رهایی از ذلت امروز و بازگشت به عزت دیروز و تنها راه رسیدن به تمکین، جهاد فی سبیل الله است.

جهاد با جان و مال و زبان، جهاد با طواغیت، با همه طواغیت، تا انسانها از عبادت بندگان به عبادت پروردگار بندگان و از ظلم و جور مناهج و برنامه های شرکی به عدل اسلام و قرآن رهنمون شوند.

اما مسیر منتهی به تمکین مسیری است که با انواع ابتلائات و سختی ها همراه است و مسیری فرش شده با گل وگیاه نیست و توشه ی این راه صبر است تا سرانجام به اذن خداوند به نصر و تمکین وعده داده شده، نائل شویم.

سایت تمکین تلاشی است در این راستا و در این مسیر ربانی، و به اذن خداوند جهادی است در میدان اعلام و رسانه و قلم، برای یاری و نصرت مجاهدین میادین قتال.

در سایت تمکین اخبار صحیح مجاهدین عرضه می شود، تا جهانیان حقیقت مجاهدان راه خدا را بشناسند و شرایط واقعی میادین نبرد را درک کنند.

سایت تمکین علاوه بر اخبار شامل بخشهای تحلیل، مقاله، کتب، سوال و جواب شرعی و فیلم نیز می باشد، که همه این بخش ها در راستای بیان عقیده زلال اهل سنت و جماعت نشئت گرفته از قرآن و سنت و در پرتوی فهم سلف صالح می باشد.

و همانگونه که پرواضح است بخشی از این عقیده، فریضه فراموش شده جهاد فی سبیل الله است.»

***

از خداوند منان موفقیت این عزیزان را مسئلت داریم.

صدای درهم شکستن لیبرالیسم

به‌قلم: نوید صدیقی

این روزها اعتراض مردم آمریکا به سیاست‌های اقتصادی دولتمردان در خیابان وال استریت نیویورک که مظهر نظام مالی در آمریکاست به عنوان مهمترین سرخط خبری در معروفترین مطبوعات و رسانه‌های دنیا خود نمایی میکند و افراد بسیاری در سرتاسر دنیا اعم از مردم عادی یا مسئولین حکومتی پیگیر اخبار این جنبش اعتراضی هستند اخیراً گسترده‌تر شدن اعضای این جنبش و اعلام حرکت به سمت واشنگتن و کشته شدن چندین نفر در این جریان، حساسیت این موضوع را مضاعف نموده و بالتبع نگرانی‌های دولتمردان کاخ سفید را موجب گردیده است، سوالی که در این موضوع اذهان بسیاری از متابعه کنندگان این جنبش را برانگیخته این است که علت شروع این جنبش چه بوده و به کجا خواهدانجامید؟

در حقیقت ریشه‌ی شروع این تظاهرات مردمی را باید در سیاست‌های یک دهه‌ی اخیر کاخ سفید جستجو نمود. تصمیم تئوری پردازان و پلان‌گذاران کاخ‌سفید در ابتدای هزاره‌ی سوم در حمله به سرزمین‌های اسلامی و به خاک و خون کشیدن مسلمانان موجبات دخول در نبردی نابرابر را برای یانکی‌های اشغالگر فراهم آورد، اعتماد به قدرت عظیم اقتصادی و تکنولوژی‌های فوق پیشرفته در تولید سامانه‌های لجستیک نظامی و حمایت سایر قدرت‌های همپیمان توهم پیروزی زود هنگام و سقوط مجاهدین فقیر و دست خالی را برای مقامات کاخ سفید فراهم آورد.

غافل از اینکه مجاهدان با توکل بر پروردگار و با امدادهای غیبی پشتوانه‌ای بسیار بزرگتر از آنان داشتند و این ساحت جنگ را به مسیری بیبازگشت و باتلاقی نابودگر تبدیل ساختند و سرزمین خود را به گورستان اشغالگران خارجی بدل نمودند. هزینه‌ی نظامی باور نکردنی از سوی آنگلوساکسون‌های حاکم و خروج میلیون‌ها دلار از خزانه‌ی دولت که وظیفه‌ی تأمین بخش بزرگی از آن بر دوش مالیات دهندگان آمریکایی بود و سیاست‌های غلط دیگر اعم از تجدید نظر در سیستم‌های بانکی به منظور جذب سرمایهگذاری به منظور پیشبرد سریعتر جنگ، خصوصاً در بخش مسکن سبب به وجود آمدن حباب در این زمینه گردید و در نتیجه ورشکستگی بانک‌ها و بنگاه‌های مالی آمریکا و اروپا را موجب شد، با ورود آمریکا به خاورمیانه با گذشت هر سال اوضاع مالی و اقتصادی آمریکا و هم پیمانانش بغرنجتر و به رکود اقتصادی نزدیکتر شدند و هر سال کسری بودجه‌ی دولت‌ها بالاتر رفت تا اینکه امسال و در ابتدای سال ۲۰۱۲ میلادی دولت آمریکا بیش از ۱۵ هزار میلیارد دلار بدهی دارد و سایر کشورهای اروپایی نیز اوضاعی به مراتب بدتر داشته و به مرز ورشکستگی اقتصادی رسیده‌اند.

بر این اساس میتوان مدعی شد که راهبردهای ملیتاریستی واشنگتن در خاورمیانه اصلیترین دلیل رکود اقتصادی آمریکا و اذنابش میباشد و به ظرس قاطع فشار مالی ناشی از این تصمیم که ماحصل سیاست‌های نادرست سیاسیون و عقبه‌ی حاکم بوده و هست، هم اکنون بر دوش ستیزن‌های آمریکایی و اروپایی که اکثراً مخالف چنین جنگ‌هایی بودند وارد آمد و استمرار این روند طی یک دهه سبب شد که اجتماعی از مردم معترض در برابر ساختمان بورس اوراق بهادار نیویورک در خیابان وال استریت آمریکا نسبت به این تصمیمات غلط تشکیل شود که تحت عنوان «وال استریت را اشغال کن» در رسانه‌های دنیا دیده و صدایشان شنیده شود این اجتماع که در آغاز به چند صد نفر نیز نمیرسید با گذشت زمان وسیعتر گشته به گونه‌ای که با فراخوان‌های داده شده هم اکنون در بیش از دو هزار شهر تشکیل و تعدادشان نیز به ده‌ها هزار نفر میرسد، با ترسیخ و ریشه‌ای شدن جنبش این حرکت سرآغاز یک رفورم جهانی شد و امروز در اروپا نیز حرکت‌هایی برای حمایت از جنبش تسخیر وال استریت وجود دارد.

مردم معترض که بعضاً طی فشارهای مالی شرکت‌ها، تعدیل گشته و بیکار شده‌اند خود را جمعیت ۹۹ درصدی مینامند که قربانی خواسته‌های قشر ۱ درصدی سرمایهدار که پیکان جهتگیری‌های سیاسی کاخ سفید را در احتضان دارند گشته‌اند و قطعاً این ادعا قابل اغماض نیست چرا که با بررسی این موضوع به این نتیجه میرسیم که تمامی اعضای گروه بیلدربرگ که با مصوبات خود سیاست‌های دول اروپایی و آمریکا و در نتیجه جهان را تعیین میکنند جزء ثروتمندترین افراد و کلان سرمایهداران این کشورها بوده و اکثر مقامات کاخ سفید و دیگر کشورهای هم پیمان نیز یا در محضر آنان تلمذ نموده و با حمایتهای آنان به قدرت رسیده‌اند و یا خود نیز جزء همان سرمایهداران هستند، این افراد قلیل که بنا به ادعای مردم معترض در جنبش ضد وال استریت تنها ۱ درصد مردم آمریکا را تشکیل میدهند با اتکا به سرمایه‌های کلان خویش اصلیترین تصمیم‌گیرندگان سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا هستند و برای رسیدن به اهداف و ایدئولوژی‌های خود حاضرند نه تنها مردم سایر کشورها بلکه مردم کشور خود را نیز قربانی نمایند، این اقلیت کوچک بر تمام مصادر قانونی، اجرایی، قضایی و مالی آمریکا رسوب کرده است.

آنان با اتکا به ابر سرمایه‌های خود سیاست و نیروی نظامی را نیز به خدمت خود گرفته و رسانه‌ها و مطبوعات را هم به تسخیر خود درآورده‌اند تا صدای بلند منویات آنان در سرتاسر دنیا باشند اما مردم که کارد به استخوانشان رسیده دیگر حاضر نیستند که این نظام تبعیضآمیز استحماری را تحمل کنند و تاوان زیاده خواهی‌های اولیگارشی کوچک و ۱ درصدی سرمایهداران را بپردازند.

آنان معتقدند که مالیات دریافتی از آنان و بیکاری و فشار ناشی از اوضاع بد اقتصادی به دلیل اعمال سیاست‌های لیبرالی دولتمردان، حق آنها نیست. تظاهرکنندگان از وجود نابرابری فزاینده در درآمد و ثروت در آمریکا خشمگین هستند، نابرابریای که دولت و کنگره با اتخاذ هرگونه اقدام برای مقابله با آن مخالفت میورزند.

به همین دلیل این اقلیت ۹۹ درصدی با تجمع در منطقه وال استریت به عنوان مرکز فرماندهی نظام سرمایهداری این بار سیاست‌های متولیان استکبار را به چالش کشیدند. این تجمع خصوصاً در آمریکا امری بدیع بوده و بدین صورت و در این حد گستردگی مسبوق به سابقه نبوده است مردم در این اعتراض اجتماعی بر خلاف اجتماعات قبلی از جمله جنبش تی پارتی که در اعتراض به سیاست‌های جمهوری خواهان به راه افتاد؛ نه فقط به سیاستهای دولت وقت بلکه کل نظام سرمایهداری را در آمریکا به چالش کشیده‌اند.

مردم با گذشت سال‌ها از عمر دو جناح حاکم که به صورت چرخشی قدرت را در دست گرفته و همواره در آستانه‌ی انتخابات هجمه‌هایشان را به سمت هم روانه نموده و شعارها و وعده‌های دروغین به مردم میدهند، دریافته‌اند که در این جنگ زرگری دستهای پشت پرده که سیاستهای کاخ سفید را در وجوه عمده جهت دهی مینماید همواره ثابت و همان اصحاب کارتل و تراستهای آمریکایی هستند به همین دلیل مردم این بار فارغ از هر حزب و جناحی فقط نظام لیبرالی کشور خود را آماج حملات و شعارهای تند خود قرار داده‌اند.

تحلیل محتوای شعارها، اعتراضات و بیانیه‌ها بیان کننده‌ی دیدگاه تمام اقشار و گروه‌های مردم آمریکا است و شعارهای آنان نه فقط اقتصاد بلکه سیاست‌های اقتصادی و نظام سرمایهداری را هدف قرار داده است و فلسفه‌ی اقتصادی حاکم برجامعه‌ی آمریکا یعنی نئولبرالیسم که مستلزم تشکیل یک امپراتوری اقتصادی جهانی بود با کنشی جدی مواجه شده است و این برخلاف رسانه‌های خبری غرب است که در جریان اطلاع رسانی خود همواره بر این تأکید داشته‌اند که سعادت بشری در اندیشه‌های غربی و لیبرال دموکراسی نهفته است.

در ابتدای این حرکت دولتمردان و غول‌های رسانه‌ای وابسته به نظام سرمایهداری با بیاهمیت خواندن این موضوع نسبت به آن بیاعتنا بوده و سعی در بایکوت خبری داشتند. اما با گذشت چند هفته و سیر تصاعدی افزایش معترضین و حمایت مطبوعات مستقل و آزاد، نگرانی سردمداران کاخ سفید فزونی یافت و با تاکتیک‌های مختلف در صدد جلوگیری از گسترده‌تر شدن این رفورم اجتماعی برآمدند و در این راستا از رسانه‌های وابسته نیز کمک گرفتند.

به همین منظور سعی گردید که به این جنبش رنگ و بوی آنارشیستی داده شود و بعضاً نیز مردم معترض را با اتهام نگره‌های سوسیالیستی مورد خطاب قرار دادند و گاهاً نیز ادعا نمودند که اردوگاههای معترضین به محل اجتماع خلافکاران و بیماران تبدیل شده که با این وصف وجهه‌ی معترضین ضدسرمایهداری را تخریب نمایند. اما هیچکدام از این عملیات جنگ روانی نه تنها بر مردمی که از درون و ضمیر دچار حرمان شده و کوچکترین امیدی به بهبود اوضاع خود از سوی حاکمان ندارند تأثیرگذار نبود بلکه با پیوستن سندیکاهای صنفی و کارگری و سایر اتحادیه‌ها و همچنین حمایت محافل آکادمیک و دانشگاهی و روشنفکری و سازمان‌های مردم نهاد مستقل یا ان .جی .اوها توانی دوچندان گرفت به همین دلیل دولت با توسل به تخویف و تهدید و استفاده از قوه‌ی قهریه درصدد جلوگیری از این جریان برآمد که تا کنون منجر به کشته و زخمی شدن چندین نفر گردیده است و البته بعید نیست که در آینده‌ای نه چندان دور از همین ابزار برای سرکوب معترضین در سطحی گسترده‌تر بهره گرفته شود و در عین حال جرایمی انجام شده و به آنان نسبت داده شود،که این وصف باید منتظر تحولاتی جدید در قیام والاستریت بود.

در این جنبش مردم ناامید و مستأصل از اوضاع فعلی بوده و خواستار اصلاح نظام مالی و برچیده شدن سیطره‌ی قشر ثروتمند در سیاست‌های کلان کشور خود میباشند؛ آنها خواستار رفع تبعیض نژادی، کمتر شدن فاصله‌ی طبقاتی، رفع معضل بیکاری، بهبود اوضاع اقتصادی، گرفتن مالیات بیشتر از ثروتمندان ـ که با استنکاف دولت در این زمینه مواجه گردیده است ـ و صرف بودجه در داخل به منظور بالاتر رفتن رفاه و خدمات اجتماعی ـ بهداشتی و آموزشی میباشند، نه هزینه کردن در جنگ‌های بیهوده‌ای که نتیجه‌ای جز شکست و کشتار افراد مختلف درپی نداشته است.

این گروه‌ها اعتقاد دارند مدیران مالی در وال استریت هستند که مسبب همه این مشکلات هستند. در عین حال مسئولین ارشد جهان سرمایهداری میکوشند با وقتکشی، مفری برای خود پیدا کنند غافل از اینکه توده‌های خاموش جامعه دیگر تاب تحمل این راه را نداشته و حاضر نیستند به بهانه‌هایی چون ریاضت اقتصادی یا پرداخت مالیات‌های روزافزون، تاوان زیادهخواهی‌های دیگران را بپردازند.

اما آیا این خیزش اجتماعی قادر خواهد بود که در کوتاه مدت پشت نئولیبرالیسم را به خاک مالیده و خود را از چنگال دهشتناک آن رهایی بخشد؟

به نظر ما هر چند که تظاهرات اخیر نگرانی‌های زیادی را برای مقامات بلند پایه ایجاد کرده است و برخلاف موارد قبل نه فقط جناحی خاص بلکه کل سیستم سیاسی و مالی را نشانه رفته است اما بعید به نظر میرسد که این رفورم با خواسته‌های سطحی و خلاصه شده در مشکلات اقتصادی بتوانند و یا حتی بخواهند تغییرات اساسی و سیستماتیک در نظام سرمایهداری ایجاد نمایند؛ نداشتن رهبری کاریزماتیک و ایدئولوژی خاص و اصرار در حفظ هویت مدنی قیام، کار تئوریسین‌های لیبرالیسم که در مقاسیه با همتایان کمونیست و فاشیست خود بسیار پخته‌تر و زیرکانه‌تر عمل میکنند و بحران‌های فراوانی را از سر گذرانده‌اند را برای کنترل این جنبش سهل و آسان نموده است و به نظر میرسد که در صورت مقاومت بیشتر مردم، عقب نشینی و تجدید نظر دولتمردان از برخی مواضع اقتصادی بتواند رضایت معترضان را در ترک خیابان‌ها و بازگشت به خانه‌هایشان به دست آورد.

علی ای حال نباید اهمیت این جنبش را ندیده گرفت و میتوان مدعی شد که امروز و این تظاهرات اعتراضی کم سابقه‌ی مردمی در جامعه‌ی آمریکا، نقطه‌ی عطفی در طول کل تاریخ آمریکا محسوب شده و میتواند سرآغاز فروپاشی نظام سرمایهداری در آینده‌ای نه چندان دور را کلید بزند. موضوعی که کاملاً واضح و آشکار است این است که، این نظام‌های پوشالی نیز همانند مرام‌های کمونیستی و فاشیستی و نازیسم و توتالیتر در حال اضمحلال و ریزش هستند و دیر یا زود از بین خواند رفت و امروز میتواند نقطه‌ی شروع آن باشد.

اما آیا زمان آن نرسیده که مردم دنیا با علم به باطل بودن سیستم‌های حکومتی خود به دنبال آلترناتیو دیگری بوده و با چنگ زدن به ایدئولوژی پاک و بی و نقص حکومت اسلامی، خود را از تسلسل حکومت‌های باطل رهایی بخشیده و حداقل برای یکبار این نوع ایدئولوژی را نیز تجربه نمایند؟

روند روز افزون تمایل مردم اروپا و آمریکا به دین اسلام که به حق نگرانی‌های زیادی را برای پلانگذاران صهیوصلیبی این کشورها به وجود آورده آینده‌ای نوید بخش را در بر چیده شدن هژمونی و نفوذ غرب و همچنین برپایی حکومتی اسلامی در آینده‌ای نزدیک ترسیم میکند. به امید آن روز إنشاءالله

ماهنامه
نوار اسلام
سال پنجم، شماره ۴۰، یکم محرم ۱۴۳۳ق. برابر با ۶ آذر ۱۳۹۰ ش. و ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱ م.

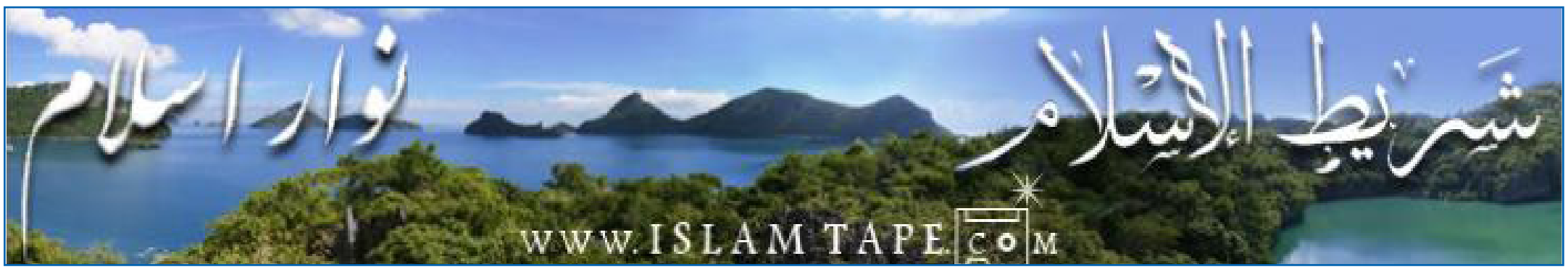

درباره سایت نوار اسلام

مقدمه:

سایت نوار اسلام در سال ۲۰۰۵ آغاز به فعالیت نمود. هدف نوار اسلام این است که با نظر به کمبود سایت های اسلامی اهل سنت به زبان فارسی، منبری برای دعوت به زبانهای مختلف و بویژه زبان فارسی باشد و همچنین به هدف شرح و توضیح مبانی و منهج اهل سنت و جماعت به روش پیشینیان این امت.

دیدگاه نوار اسلام:

این سایت تلاش دارد که یک مرجع اصلی و متکامل برای دعوت الکترونیکی به زبان فارسی بر منهج اهل سنت و جماعت در سطح جهانی باشد.

وظیفه سایت:

فراهم آوردن موضوعات دعوی شنیدنی و تصویری و خواندنی برای تمامی بازدید کنندگان مسلمان و غیر مسلمان؛ با تاکید بر فراهم نمودن موضوعات دعوی غنی بزبان فارسی؛ همچنین ارتباط دادن سایت با بیشترین تعداد ممکن از سایت های اسلامی تا اینکه تعاون و پیمانی باشد در راه دعوت به سوی الله سبحانه و تعالی.

سیاست سایت:

* عرضه موضوعات دعوی به روشی آسان با حفظ حق نشر و بهره برداری غیر تجاری برای تمام مسلمانان.
* پذیرفتن همکاری و کمک و نصیحت از خوانندگان و از دیگر سایتها.
* شرح مفاهیم صحیح اسلامی به زبان فارسی و به زبان های دیگر در حد توان.
* استعانت به الله سبحانه تعالی قبل از هر چیز و سپس کمک گرفتن از همکاری و تبلیغات سایت های اسلامی معروف و فراگیر.
* دوری از افکار هر گونه حزب سیاسی بلکه قبول اسلام با شمولیت و سماحت آن.
* میانه روی درطرح و بررسی قضایای معاصر و دیگر موضوعات.
*جذب مایلین به اسلام به زبان آنها برای آسان سازی گرایش آنان به اسلام و فراهم نمودن مرجعی آسان برای آنها در شبکه جهانی.

نبذة عن موقع شريط الإسلام

مقدمة:

بدأ الموقع عمله فی عام ۲۰۰۵ ليكون موقعاً اسلامياً و منبراً دعوياً بلغات مختلفة و بشكل خاص للغة الفارسية نظراً لقلة المواقع الاسلامية التی تتناول هذه اللغة لشرح مبادئ و منهج أهل السنة و الجماعة وعلى طريق السلف الصالح من هذه الأمة.

رؤية الموقع:

يسعى الموقع ليكون المرجع الرئيس و المتكامل للدعوة الالكترونية باللغة الفارسية على نهج أهل السنة و الجماعة على المستوى العالمی.

مهمة الموقع:

توفير مواد دعوية مسموعة و مرئية و مقروءة لجمهور الزائرين من المسلمين و غيرهم ، مع تقديم مواد غنية خاصة باللغة الفارسية، كذلک ربط الموقع بأكبر عدد ممكن من المواقع الاسلامية الشقيقة ليكون تحالفاً و تعاوناً على البر فی سبيل الدعوة الى الله عز وجل.

سياسة الموقع:

*تقديم المواد الدعوية بطريقة ميسرة مع حفظ حقوق النشر للمسلمين للغايات غير التجارية
* التعاون و التكامل و النصح من المواقع و من الناس
* شرح المفاهيم الصحيحة للاسلام باللغة الفارسية و ما تيسر من اللغات الأخرى
*الاستعانة بالله أولاً ثم الاستعانة بدعم و دعاية المواقع الاسلامية الشاملة و المعروفة
* عدم تبنی فكر حزب سياسی و انما تبنی الاسلام بشموليته و سماحته
* الاعتدال والتسامح فی تناول القضايا المعاصرة و غيرها
*جذب المؤلفة قلوبهم بلغتهم فی سبيل تيسير اسلامهم و توفير مرجع سهل على الشبكة العالمية.

About IslamTape site

Introduction:

This site was published in 2005 seeking to be a multi-language Islamic site, specially in Persian language due to scarceness and shortage of Persian Islamic sites which is according to Quran and Sunnah and according to prophet and his companion's way.

Vision:

This site is trying to be the main reference portal for Persian speaking people according to Quran and Sunnah.

Mission:

Providing Islamic audio, video, and articles to all visitors specially for Persian people, In addition, this site is linked to most well-known Islamic sites for the sake of cooperation and support to each other in the sake of Allah.

Policy:

* Providing Islamic materials in easy way with copy right for all Muslims for non-commercial purposes.
* Mutual cooperation and support and advice from other sites and visitors
* Explaining correct understandings about Islam in Persian language and other languages.
* Seeking help and support first from Allah and then from other Islamic sites for publishing this site
* Avoiding political ideas, but adopting the true total vision of Islam .
* Tolerance and Moderation towards events and issues.

بسم الله الرحمن الرحيم

فرم همکاری با سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

این فرم توسط متقاضیان همکاری با سایت نوار اسلام تکمیل به آدرس پست الکترونیک سایت ارسال می گردد. مدیریت سایت پس از بررسی فرمهای تکمیلی در صورت نیاز با شما تماس خواهد گرفت. لازم به ذکر است تمامی اطلاعات شما، جنبه ی محرمانه دارد و در نزد مدیر سایت محفوظ خواهد بود.

نام مستعار:

مدرک تحصیلی:

زمینه فعالیت:

مترجمی () - تألیف () - برنامه نویسی نرم افزارها () - برنامه نویسی صفحات دینامیک وب () - مدیریت سایت () - وبلاگ نویس () - ساخت و ویرایش فلش های اسلامی () - سایر (با ذکر مورد):

آشنایی به زبانهای:

فارسی () - عربی () - انگلیسی () - سایر (با ذکر مورد):

نمونه ی کار:

الف - تألیفات و ترجمه ها:

ب - سایر موارد:

آدرس پست الکترونیک: